

صور اسرافیل

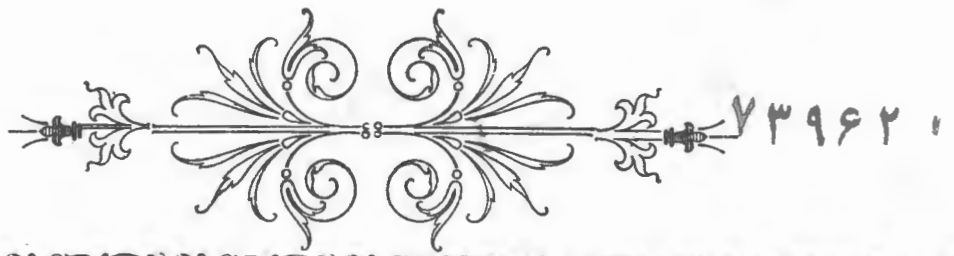
نشر تاریخ ایران

کتاب ششم

صوراسرافیل

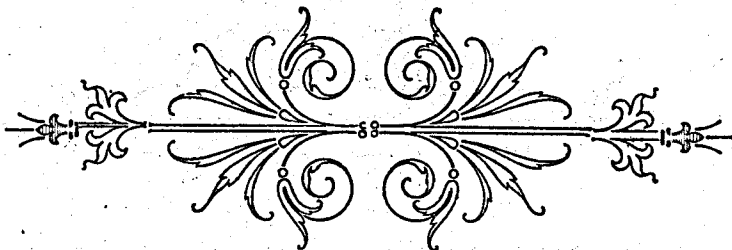
۴

۰





کتابخانه ملی و اسناد ایران



عبدالرشید و عبدالصمد
مستشرقین

۱۳۲۸/۱۱/۲۸

نشر تاریخ ایران
۶

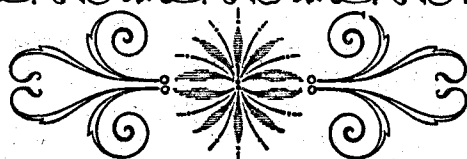
مجموعه‌ی متون و اسناد تاریخی

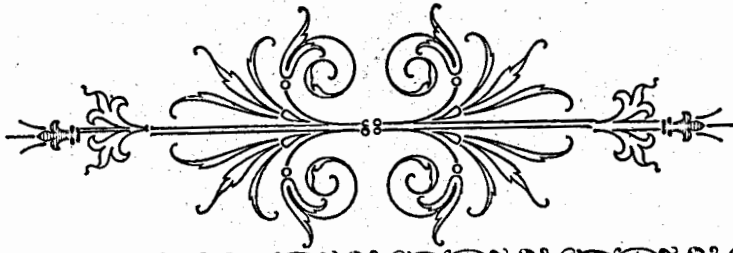
کتاب پنجم

(قاجاریه)



نشر تاریخ ایران





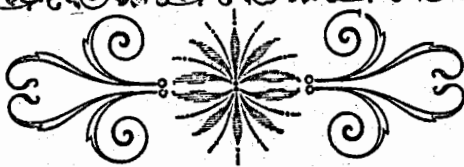
بسم الله الرحمن الرحيم
معارفه

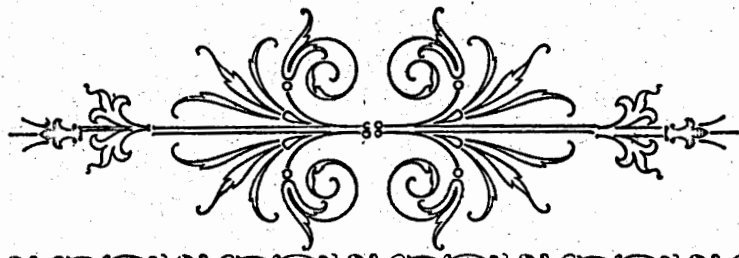
موضوع آثاری که نشر تاریخ ایران منتشر می کند، اختصاص دارد به متون، اسناد و پژوهش های تاریخی در باب گذشته ایران. این آثار تحت عناوین:

مجموعه متون و اسناد تاریخی
مجموعه پژوهش های تاریخی

ارائه می شوند. ویژگی این آثار، اختصاص آن ها است به زمینه های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران. هدف از نشر این آثار، شناخت کم و کیف گذران مردم است در ایران گذشته، که چسان زیستند، بر چه بودند و بر ایشان چه رفت.

نشر تاریخ ایران





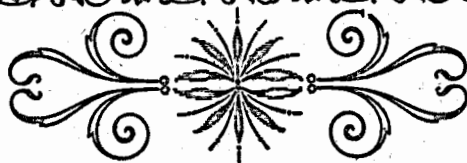
میرزا علی اکبر خان دهخدا، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل

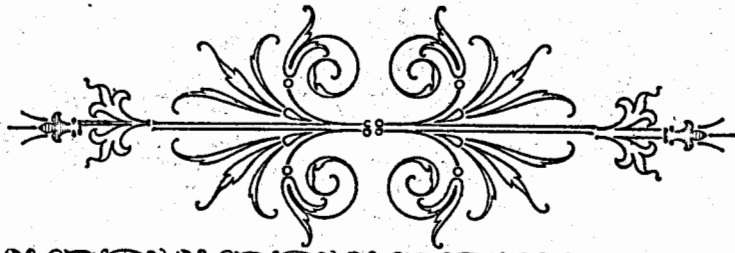
صوراسرافیل

(دورهی کامل)



نشر تاریخ ایران





نشر تاریخ ایران

نشر تاریخ ایران: تهران، فلسطین شمالی، پلاک ۱۴۶، شماره ۱۵، طبقه سوم، تلفن ۶۵۹۸۴۴.

صوراسرافیل (دوره کامل)

لیتوگرافی: بیجاز.

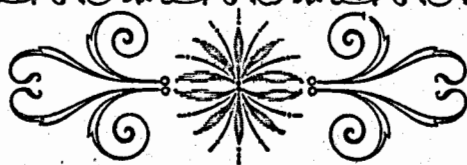
طرح جلد: سیروس.

چاپ: نقش جهان

تاریخ چاپ: ۱۳۶۱ هجری شمسی، ۱۴۰۳ هجری قمری: چاپ اول.

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه.

حق افست و چاپ از این مجموعه، در اختیار نشر تاریخ ایران است.



«یاد آر ز شمع مرده، یاد آر!»

چو در میان مراد آورید دست امید
ز عهد صحبت ما در زمانه یاد آرید!

وینک بهار وچه خوش؛ کان همه ناز و تنعم که خزان می فرمود، عاقبت در قدم باد بهار آخر شد. انقلابی دیگر، الهی، شکوفا و پرتوان بر لاله زار آزادگان و شهیدان سایه گستر. در رویش هر گیاه، ریزش هر خون، زلال هراشک، شادکامی هر لبخند، پیامی است به خون طپیدگان قرون را در این بوم که:

شکر ایزد که به اقبال کله گوشه ی گل
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

نک! یاد شهیدی از شهیدان: میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل. وین دفتر: آن نغمه ی دمیده به صورت؛ بازمانده یادگاری به جان بافته و به خون سرشته؛ سند رادمردی آن عاشق سرباخته؛ گویای آزادی جور ستیزی دیگر: میرزا علی اکبرخان دهخدا.

روزگاری، نه چندان دور کر یاد زدوده آید، کودکان این خاک، شتابان، به فریاد نوید سختی می دادند. آن لوح را، اما، مع التأسف کان لحن به صورت دمیده را اینک، جز یادی در خاطر و ضمیر نمانده بود ترد همگان. و گاه طلب، طالب بود و شماری معدود، رنگ باخته و به فرسودگی اندر، مضبوط به کتبخانه ها؛ یا که نسخی اندک، چندان که شمار انگشتان، محصور در حصن مجموعه های خصوصی و لاجرم از دسترس دور و روزن دیدار فرو بسته. زینروی، نشر تاریخ ایران رفع این تقیصه را به طبع مجدد آن جریده دانسته، بدین کار اقدام ورزید؛ باشد که یکی از مهمترین منابع تاریخ ایران را از گزند حوادث دهر بدور داشته، امکان دستیازی محققین را میسر گرداند.

و چه خوش اینک، پیام آن راد را شنیدن، وصیت نامه ی جهانگیرخان را خواندن که:

چون گشت ز نو زمانه آباد	ای کودک دوره ی طلایی!
وز طاعت بندگان خود شاد	بگرفت ز سر خدا خدایی
نه رسم ارم، نه اسم شداد	گل بست زبان ژاوخایی
زان کس که ز نوک تیغ جلاد	ماخوذ به جرم حق ستایی
تسیم وصال خورده، یاد آر!	

کتاب حاضر، دوره ی کامل «صوراسرافیل» را شامل است: ۳۲ شماره ی منظمه ی تهران و ۳ شماره ی چاپ ایوردون. طبع این کتاب مرحون زحمات هنرمندان «لیتوگرافی پیچاز» (بمدیریت آقای محمدخانی) و چاپخانه ی نقش جهان (بمدیریت آقایان راشدی و قالیباف) می باشد؛ خداوند یار و مددکارشان باد. امید آنکه پروردگار منان حامیان دین و دانش، و پاسداران معارف ایران اسلامی را تأیید فرماید؛ وین دفتر نیز پسند خاطر طالبان اوفتد. بمنه و کرمه.

«توضیح»

شروع طبع نامه ی هفتگی صوراسرافیل به مدیریت میرزا جهانگیرخان شیرازی و میرزا قاسم خان تبریزی بود؛ از شماره ی ۱۵ به بعد، میرزا علی اکبر خان دهخدا با ست دبیر و نگارنده به ایشان پیوست. صوراسرافیل از پر فروش ترین جریده های عصر مشروطیت بود، و بطور هفتگی، گاه در ۸ یا ۱۵ صفحه، به قطع رحلی با چاپ سربی منتشر می شد. اولین شماره ی آن در ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری قمری، نه ماه پس از صدور فرمان مشروطیت، و آخرین شماره ی آن در جمادی الاول ۱۳۲۶، سه روز قبل از مبارزات مجلس منتشر شد. پس از مبارزات مجلس، میرزا جهانگیرخان به قتل رسید؛ ولی، میرزا علی اکبرخان دهخدا و میرزا قاسم خان جان بدر بردند. دهخدا به اروپا رفته، در آنجا به مساعدت معاضد السلطنه پیرنیا و تنی چند از جرار، توانست سه شماره از صوراسرافیل را به همان سبک منتشر سازد. ولی، وجود مشکلات بسیار، سرانجام به تعطیل گشتن این جریده انجامید.

شمار صوراسرافیل، چنانچه در سرلوحه ی آن آمده، حریت، مساوات و اخوت بود؛ مسلک آن: تکمیل معنی مشروطیت و حمایت از مجلس و معاونت روستائیان و ضعفا و فقرا و مظلومین، محل اداره آن اول کتابخانه تربیت (خیابان ناصری) و سپس در خیابان علاءالدوله، و آنگاه به کوجه مسجد فاضل خلخالی (محل ای امامزاده یحیی) انتقال یافت.

صوراسرافیل دوبار از جانب دربار و دولت توقیف شد. اول بار، پس از نشر شماره ی ۶ به تاریخ ۲۲ جمادی الاول ۱۳۲۵ به مدت یک ماه. در نتیجه شماره های ۷ و ۸ با هم در ۲۱ جمادی الاخر منتشر شدند. بار دوم، پس از درج شماره ی ۱۴ در ۱۵ شعبان همان سال. این توقیف تا ۲۹ رمضان به طول انجامید. انتشار صوراسرافیل دوبار نیز به علت وقایع سیاسی به تعویق افتاد. اول بار، پس از نشر شماره ی ۱۹ به تاریخ ۲۸ شوال، که از اینروی تا تاریخ ۱۱ ذیحجه منتشر نشد. بار دوم، پس از شماره ی ۲۵، به تاریخ ۹ صفر ۱۳۲۶ الی ۲۱ ربیع الاول انتشار آن به تأخیر افتاد. تأخیر اول، به علت وقایع میدان توپخانه بود که محمدعلی شاه به مدت یک هفته، قوای در آن میدان جمع کرد و مجلس را تهدید کرد. و کلا و اعضای انجمنها نیز در مجلس جمع شده، در صدد دفاع از مجلس بودند. ولی، بالاخره شاه منصرف شد و قوای خود را عقب خواند.

علت تأخیر دوم، بنا به نوشته ی خود روزنامه، بیماری علی اکبر دهخدا و «پاره ای از مصالح راجع به دوام جریده» بود. باید یاد آور شد که در ۲۵ محرم بمبئی بمسوی کالسکه شاه پرتاب شد که رابطه ی شاه را با مشروطه خواهان و مجلس برهم زد و وضع را کاملاً بحرانی گرداند. علت تعطیل روزنامه، شاید به واقعه ی فوق باز گردد.

دوره ی دوم صوراسرافیل، همان طور که ذکر شد، در اروپا منتشر گشت. دهخدا با کمک مالی معاضد السلطنه در ایوردن سوئیس مستقر شده، و مرکز پخش و دفتر روزنامه را در آن شهر دایر ساخت. ولی، چاپ روزنامه به علت فنی در پاریس انجام می گرفت. همین امر، ایجاد مشکلاتی کرد که سرانجام به تعطیل جریده انجامید.

اهمیت روزنامه ی صوراسرافیل را در نقد اوضاع اجتماعی و سیاسی، و بیدار کردن مردم، و بخصوص در مقالات طنز آمیز «چرند و پرند» دهخدا و سبک نگارش نوین آن دانسته اند. ولی، تحقیق جامعی از پیام سیاسی صوراسرافیل و اهداف آن نشده است. صوراسرافیل جزء جراید تندروی آن زمان

- ۱- ظاهراً تیراژ آن به بیست و چهار هزار می رسید. مستوفی، عبدالله، «شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری قاجاریه»، جلد ۲، تهران ۱۳۴۵، ص ۲۴۹
- ۲- برای شرح حال آنها رجوع شود به: بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران. تهران، زوار، ۱۳۴۷، جلد ۱، ص ۲۸۳ و جلد ۵، ص ۱۷۸. نیز: صدر هاشمی، محمد. تاریخ جراید و مجلات ایران. جلد ۲، ص ۱۴۳. نیز مقدمه ی لفتنامه دهخدا.
- ۳- بنا به قول آقای ایرج افشار، رابطه ی مستقیم بین گرداندگان روزنامه صوراسرافیل و صاحبان کتابخانه تربیت وجود داشت. امکان دارد که دفتر روزنامه را از این محل به علت درگیری های سیاسی تغییر دادند، تا کتابخانه در امان باشد. افشار، ایرج، «صوراسرافیل»، مجله آینده، شماره ۹/۸، ۱۳۵۸، ص ۵۱۳
- ۴- صوراسرافیل در این باره می نویسد: نخست «بواسطه ی هیجان عمومی و تعطیل عمومی بود که کمتر از یک ماه قاطبه ی ملت را در ساحت مقدس مجلس شورا، شب و روز به خدمات لازمه مشغول داشت؛ علت دیگر تاراج شدن و شکستن دروینجره اداره و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود.»
- ۵- رجوع شود به: افشار، ایرج، «مبارزات دهخدا و یارانش علیه محمدعلی شاه در اروپا» ماهنامه نگین، شماره ۱۶۸، سال ۱۱، ۱۳۵۸ و شماره ۱۶۹ همان سال و نیز، افشار، ایرج «صوراسرافیل» مجله آینده.

محسوب شده، ولی، باید دانست که این تندروی تنها يك حمله ساده علیه قوای استبداد و هیات حاکمه و اوضاع سیاسی نبود؛ بلکه، تندروی صوراسرافیل جهت خاص و مسلک مشخص داشت.

میرزاجهانگیرخان و میرزا علی اکبر دهخدا علاوه بر انتشار صوراسرافیل، به فعالیت سیاسی نیز اشتغال داشتند؛ و لاقلاً، عضو یکی از انجمنهای انقلابی و تندروی پایتخت بودند.

از آغاز نهضت مشروطه، انجمنهایی در تهران و شهرستانها برای حمایت و رهبری این نهضت تشکیل شد، که از آن جمله «انجمن ملی» بود. این انجمن کمیته کوچکتري داشت به نام «کمیته انقلاب» با عضویت ۱۵ نفر، و از آن جمله میرزا جهانگیرخان و دهخدا. کمیته انقلاب یکی از شعب حزب کوچک و مخفی اجتماعيون عاميون بود. این حزب توسط حیدرخان عمواغلی، نخست در مشهد و سپس در تهران دایر گشت. بنابه گفته خود حیدرخان، وی کمیته کوچکی در تهران تشکیل داد که بعداً تصمیم به قتل اتابک گرفت. بدو نشك کمیته حیدرخان همان کمیته انقلاب است، چرا که آن کمیته نیز مدعی کشتن اتابک بود.

مرکز اجتماعيون عاميون دریا کوبود. مرانامه‌ی آن اول بار در ۱۳۲۳ در آن شهر به چاپ رسید؛ و بار دوم، بعد از تشکیل مجلس، در ۱۳۲۴ در مشهد. مرانامه‌ی مشهد از مرانامه‌ی باکو میانه‌روتر است. ظاهراً این تغییر به علت آن بوده که با شرایط ایران بیشتر منطبق گردد. جهت پرهیز از درگیری با مخالفین، وجود این حزب، عمداً پشت پرده‌ی ابهام نگاه داشته می‌شد. ولی، با وجود آن که اجتماعيون عاميون مخفی بود و کوچک، تشکیلاتی در سطوح مختلف اجتماع داشت، و توانست در جریانات سیاسی کشور نقش بسیار مهمی را اجرا کند که بالاخره نیز منجر به برهم خوردن مجلس شد. این حزب نمایندگان در مجلس داشت که اهداف حزب را سر بسته دنبال می‌کردند. هدف اجتماعيون عاميون، چنانچه در مرانامه‌ی آنها ذکر شده، مشخص بود. در داخل مجلس، از طریق وکلا و در خارج از طریق انجمنهای ملی و بعضی از جراید که صوراسرافیل از آن جمله بود، این هدف دنبال می‌شد. اگر ما مذاکرات این وکلا و مقالات روزنامه‌ها و مرانامه‌ی مشهد را مورد بررسی و تطبیق قرار دهیم، خواهیم دید که هدف و مسلکشان یکی بود؛ تا آن حد که می‌توان صوراسرافیل را یکی از ارگانهای آن حزب شمرد.

در اینجا، چند مثال برای روشن شدن این موضوع می‌آوریم. هدف روزنامه و مرانامه هر دو، دفاع از مجلس ذکر شده. در مرانامه آمده که ملت به مجلس و مشروطیت و به وکلای که انتخاب کرده، اعتماد دارد؛ ولی، به هیأت وزراء اعتماد و اعتقاد ندارد. در شماره‌ی اول روزنامه، همه‌ی وزراء خائن نامیده شده‌اند و مورد حمله شدید قرار گرفته‌اند. یکی از اهداف مرانامه، اجرای آزادی‌های هفت‌گانه بود. صوراسرافیل نیز در شماره‌ی ۱۲ خود بحث مفصلی در معنی آزادی دارد.

یکی از موارد مهم و انقلابی مرانامه، راجع به اصلاحات ارضی است و می‌نویسد: «دهات و املاک سلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بر احتیاج زندگی آنها باشد بایستی اولی‌ها بلاعوض و دومی‌ها توسط بانک خریداری شده بین دهاقین تقسیم گردد.» در شماره‌های ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ صوراسرافیل مقاله‌ی مفصلی هست به قلم دهخدا در لزوم توسعه فلاحت و اصلاح ارضی، از طریق تشکیل بانک زراعی و خرید املاک از مالکین و تقسیم آن بین دهقانان.

همچنین، اجتماعيون عاميون در مرانامه و صوراسرافیل در شماره‌ی ۲۲، خواهان تعدیل مالیات‌اند تا مالیات نسبت به دارائی و یا عایدات شخصی گرفته شود. در شماره‌ی ۲۳ صوراسرافیل، راجع به لزوم تشکیل يك قشون مرتب بحث شده و در مرانامه نیز پیش‌بینی خدمت نظام اجباری برای تشکیل قشون منظم شده است. در شماره ۲۴ صوراسرافیل، مقاله‌ی مفصلی راجع به رفاه کارگران درج شده؛ و مرانامه نیز خواهان تعدیل و تحدید ساعات کار است به ۸ ساعت در روز.

مقالات صوراسرافیل گنگو برانگیز بود و حملاتی را بدنبال داشت. لاجرم به این حملات پاسخ داده، از مرام خود دفاع می‌کرد، ولی، پیوسته رابطه خود را با اجتماعيون عاميون مخفی نگه می‌داشت و مطالب مورد نظر را با احتیاط بیان می‌کرد. مثلاً در شماره‌ی ۲۴، مالکین و اربابان را اشعار می‌داد که از حقوق خود محروم نخواهند شد ولی می‌توانند از طریق مزارعه و یا مضاربه، یعنی قرارداد بین ارباب و رعیت یا صاحب سرمایه و کارگر رضایت طرفین را به این اصلاحات جلب کرد. در شماره‌ی ۲۹ به سؤالاتی در باب اصلاحات پیشنهادی خود جواب داده؛ که در واقع، توضیحی است از لزوم انقلاب واقعی و اصلاحات بنیادی. می‌نویسد که: آیا باید اصلاحات اجتماعی بطور تدریجی و پس از اصلاحات سیاسی انجام بگیرد یا خیر. صوراسرافیل در این موضوع بحث کرده، به این نتیجه می‌رسد که اگر ایرانیان بخواهند اصلاح امور اجتماعی خود را بعد از تصفیه مسائل سیاسی قرار دهند، از پیشرفت باز می‌مانند.

مقالات دوره‌ی دوم صوراسرافیل، از جهت حملات آن نسبت به شاه تندروتر بود، و سر بسته خلع او را خواستار. این چند شماره با اشتیاق بسیار مردم روبرو شد، ولی همان‌طور که گفته شد، دهخدا و معاضدالسلطنه نتوانستند انتشار آن را ادامه دهند. پس از استبداد صغیر و مراجعت به ایران، دهخدا و معاضدالسلطنه عضو حزب اعتدالیون شدند، و رابطه خود را با اجتماعيون عاميون که اکنون دموکرات خوانده می‌شدند، قطع کردند. علت این تغییر مسلک روشن نیست.

پرداخت تحلیلی و تعلیلی محتوای آن جریده را مجالی در خور است بیش از این، و نیازمند پژوهشی جامع‌الاطراف، این مهم را به فرصتی دیگر ایكال می‌داریم. بعون الله. منصوره اتحادیه (نظام مافی)

۶- برای لیست کامل اعضای انجمن ملی رجوع شود به: ملک‌زاده، مهدی، «تاریخ مشروطیت ایران»، تهران ۱۳۲۹، جلد ۲، ص ۱۸-۸.
۷- سایر اعضای این کمیته از این قرار بودند: ملک‌التکلمین، سیدجمال واعظ، سید محمد رضا مساوات، تقی‌زاده، حکیم‌الملک، سید برهان‌الدین خلخالی، سید جلیل اردبیلی، سلیمان خان میکده، حسین‌قلی‌خان نواب، میرزا ابراهیم آقا، میرزا داود علی‌آبادی، ادیب‌السلطنه سمیعی، و معاضد السلطنه. رجوع شود به همان ماخذ.

۸- اتحادیه (نظام مافی) منصوره، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت دوره‌ی اول و دوم مجلس شورای ملی، تهران ۱۳۶۱، ص ۷۱-۶۸.
۹- اقبال، عباس «ورقی از تاریخ مشروطیت ایران، حیدرخان عمواغلی» مجله‌ی یادگار، جلد ۵، سال ۳ و نیز رضازاده ملک، رحیم، «حیدر خان عمواغلی، چکیده انقلاب»، تهران ۱۳۵۱، ص ۴۵.

۱۰- مرحوم اقبال در مجله‌ی یادگار - سال ۱۳۲۵، شماره ۷۱۶ - نوشته است که در بعضی از نسخ صوراسرافیل، شماره ۱۴، پنجشنبه ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ این عبارت چاپ شده است: «اعلان از طرف مجاهدین اسلامی! اعلان می‌شود قرعه برای کشتن میرزا علی‌صفرخان خائن سلطان باسم عباس آقا درآمد. اما حسن بردارش بواسطه وطن‌پرستی گمان کرد که او به تنهایی از عهد بر نمی‌آید. لهذا در همان شب آن دو برادر غیور اقدام به کار و رفع شرآن خائن ملک و ملک را نمودند.» نقل از افشار، ایرج، «صوراسرافیل» آینده.

ظاهراً این اعلان بطور خصوصی برای عده‌ای از خوانندگان صوراسرافیل چاپ شده بود و در واقع رابطه‌ی نزدیک بین کمیته و این روزنامه را نیز می‌نمایاند.

۱۱- این مرانامه که بطور ناقص به دست آمده، در مجله‌ی «دنیا» تحت عنوان «سندی ناشناخته درباره‌ی حزب دموکرات ایران» منتشر شده است. دنیا، ۱۳۴۵، سال ۷، شماره ۲.

۱۲- این مرانامه در «دنیا» در ۱۳۴۲ چاپ شد. شمار آن عدالت، مساوات، و آزادی بود که توسط کنفرانس مشهد تهیه شد. بعضی از نکات مهم این مرانامه از این قرر بود:

دفاع از مجلس، حق رأی عمومی و مستقیم و مساوی، آزادی قلم، مطبوعات، نطق، مجامع، بیان، شخصیت، جمعیت‌ها، اعتماد، تقسیم املاک دولتی و فروش املاک خصوصی به زارعین، نگهداری دولت از فقرا، تعدیل مالیات، تهیه قشون منظم، محدود کردن ساعات کار به ۸ ساعت، مسئولیت وزراء در مقابل مجلس.

۱۳- عده‌ای از وکلای تندرو عضو کمیته انقلاب بودند ولی علاوه بر آنها تعداد دسته‌ای که در مجلس به عنوان آزادیخواه یا تندرو خوانده می‌شدند تقریباً ۲۵ نفر بود. اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب، ص ۱۳۲.

۱۴- روزنامه دیگر «مساوات» بود که توسط محمد رضا مساوات منتشر می‌شد.



عنوان مراسلات

میرزا جهان گیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبابان ناصری کتابخانه تربیت
بخشبه هفدهم ماه ربیع الآخر ۱۳۲۵ هجری
۱۴ دی ماه سال ۱۲۷۶ زیدگردی ناری

۳۰ ماه مه سال ۱۹۰۷ میلادی

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات و لوایحی
که موافقت با ممالک ماداشته باشد با ماضی پذیرفته
میشود و در طبع و عدم طبع اداره مختار است.
یا کتبه ای بدون تبر قبول نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هنده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت يك نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حد خدا را که ما ایرانیان ذات و رقیب خود را احساس کرده و فهمیدیم که باید پیش از این بنده عمر و زید و عنوک این و آن باشیم. و دانستیم که ناقصت بازکش خویش و بیگانه نباید بود. لهذا بایک جنبش مردانه در در چهاردهم جمادی الآخر سال ۱۳۲۴ هجری قمری مملکت خویش را مشروطه و دارای مجلس شورای ملی (پارلمان) نموده. و بهمت غبورهانه برادران محترم آذربایجانی مادر بیست و هفتم ذی حجه ۱۳۲۴ دولت علیه ایران رسماً در عداد دون مشروطه و صاحب (کنستی نوسون) قرار گرفت. دوره خوف و وحشت با خورسید. و زمان سعادت و ترقی گردید. عصر تکلیت و فقرت منتهی شد. و تجدید تاریخ و اول عمر ایران گشت. زبان و قلم در مصالح امور ملک و ملت آزاد شد. و جرائد و مطبوعات برای انتشار بیک و بد مملکت حریت یافت. روزنامه‌های عبقده مثل ستارگان

درخشان با ممالک های نازه افق وطن را روشن کرد. و سران معظم بنای نوشتن و گفتن را گذاشتند. مانع با عدم لباقت و بضاعت مزجاة قلم برداشته که بخواست خدا شاید بتوانیم بدین ودولت و وطن و ملت خود خدمتی کنیم و با بشای این آب و خاک موردونی که با خون بدران و بناکان مانعین و سرشته است ابر از ارادتی تمامیم. در تکمیل معنی مشروطیت و حمایت مجلس شورای ملی و معاونت روستائیان وضعنا و فقرا و مظلومین امیدواریم تا آخرین نفس ثابت قدم باشیم. و از این بیت مقدس نازنده ایم دست نکشیم. و با صدای رسا میگوئیم که از تهدید و هلاکت بیم و خوفی نداریم. و بنزنده کی بدون حریت و مساوات و شرف وقتی نمیگذاریم. و بجز ذات پروردگار و احکام آلهیه و قوانین ملکبه از احدی نمیترسیم. و از این عقیده راسخ و محکم نخطی نمیکنیم. ملایق از کسی نمیگوئیم. و برشوه گول نمیخوریم.

سپاسی • قوت و رشادت هیچ سردار شجاع • وشوکت
و اہمیت هیچ سلطان مقتدر از آن جلوگیری نکرده است •
پس چہ باعث شد کہ سلاطین وقت از ادای حتی کہ تا این حد
طبیعی است سر زدند و خود و ملت خود را
دوچار آن پیش آمدہای ناگوار کردند ؟
بحکم کتب تاریخی دنیا نکتہ مهم و نقطہ باریک تنها یک اشتباہ
کاری و زرا خان عصر در چنین موقعی بودہ کہ خانہ دنیا را
ویران نموده است •

منبع این اشتباہ کاری چیست ؟

منبع این اشتباہ کاری در تیزرشد و سخت بلوغ است •
اولین حرفی کہ وزرا خان برای سد راه حریت و آزادی
و اغفال پادشاہ در سخت رشد و بلوغ ملت با اولین هیجان ملی
برای استرداد حقوق لایتنک خود میگویند این
دو کلمہ است •

(این ملت هنوز لایق این مذاکرات نیست)

عجبا با اینکه این دو کلمہ همیشه مایہ آن ہمہ سفک دما و وہب
اموال شد • با اینکه این دو کلمہ موجب آن قدر ہرج
و مرج ممالک و ضعف قوای دول گردید • با اینکه این دو
کلمہ مورث برادرقتن خانوادہ ہای بزرگ سلطنتی و افتاء
وجود سلاطین باعز و تمکین گشت • با اینکه سوء خامت
این دو کلمہ اول مرتبہ ہسین وزرا خان برگشت •

باز بواسطہ یک قوہ خودپسندی پادشاہان عصر یک تمبیہ از
حقیقت فہمی بزرگان وقت • و یک ہبل ہوا پرستی و اعتقاد
بجہانت وزرا دورہ این کلمہ در تمام دول عالم در مواقع بلوغ
و رشد ہر ملت بحرف بحرف تکرار شدہ است •
اعلیٰ حضرت ما • اگر فقط پنج دقیقہ بردہای غرور جوانی •
مناعت سلطنت • و کبر شرافت خانوادہ گئی خود را از جلو
نظر کیہبائر دور فرمائید و مثل یک نفر دیپلمات عارف
بمقتضیات وقت حال کنونی ملت و رعیت خود را بادورہ ہای
بلوغ ممالک دیگر مقایسہ نمائید می بینید • کہ اطوار
و کردار ہمین ملت کہ (هنوز لایق این مذاکرات نیست)
ہمان اطوار و کردار رومی ہا در ۵۰۹۰ قبل از میلاد و انگلستان
در ۱۶۴۹ و فرانسه ہا در ۱۷۹۳ میباشند •

ممکن است یک نفر آدم سیر بواسطہ کثرت آرز باز غذا بطلبند •
یا یک شخص متمول اسباب زیادی حرص مزید ثروت
بخواہد • اما ہیچوقت و در ہیچ یک از ادوار تاریخی

قدح و مدح عجا از ہیچکس نمیکنیم • و اغراض نفسانی
بکار نمیبریم • بسبارہ آخری بدراید و خوب را خوب
مینویسیم • در نکارش این روزنامہ انتفاع و سود شخصی
را منظور نمی نمایم • و این کار را کتب و شغل خود
فرار نمی دہیم • و فریاد بلند بتمام برادران ایرانی و ایرانی
تژاد خود عرض میکنیم • کہ اگر خدای نخواستہ از ما
نسبت بوطن خلافی مشاهده فرمایند ما را متنبہ نموده و از راه
کیج بازدارند • و تاخیر آثار ما بخواہیم ما را از خود دانند •
بمنہ و کرہ و الصلوٰۃ والسلام علی محمد و آلہ الطاہرین المعصومین

﴿ دو کلمہ خیانت ﴾

اعلیٰ حضرت تا پدر تاجدار ما • آیا ہیچ تاریخ زول سزار روم را
میخواند؟ آیا حکایت پادشاہ انگلیس را بخاطر می آورید؟
آیا قصہ لوئی شانزدهم را بنظر دارید؟ آیا قتل جد تاجدار بزر
گوار خود را متذکر میشوید؟ آیا کان می کنید کہ این اشخاص
بزرگ تاریخی بشخصہ گناہکار و سزاوار این نوع از رفتار بودہ اند؟
قسم بذات پاک احدیت و قسم بقوہ عدالت کلیہ الہی این
پادشاہان بدبخت کہ سوء عاقبتشان مایہ وقت ہر صاحب حس
است • ہمہ شخصاً مثل ذات مقدس نوباک و بی گناہ و ہر اہل
و آنچه را کہ ملت باہناسبت دادند و بان گناہ آنها را گرفتہ سر
بر بندند با زیر شمشیر ہای غمورانہ پارہ پارہ کردند گناہ آنها
نبود پس چہ امری سبب این انتقامات و خیمہ و این نمک ناشناسہای
ملل شد ؟

اگر اجازہ فرمائی اینک من بادی بر از محبت و قلبی حق شناس بشہادت
تواریخ دنیا بخاکهای مقدست معروض میدارم • و امیدوارم
تو ہم مثل یک پدر مہربان عرایض مرا استماع فرمودہ و با وجدان
خود کہ زبان گویای الہی در دلہای مانوع بشر است مشاورہ کنی
اعلیٰ حضرت ما بحارب تاریخی و احکام انبیا و اولیا و قوانین
مخفی طبیعی عجا میگوید • کہ ملل دنیا نیز مانند افراد
ناس دورہ رضاع • زمان طفولت • و حد رشد و بلوغ دارند
حاکمیت صرف و تصرف مطلقہ ولی در اموال و اعمال
صغیر بلوقی است کہ طفل بحدرشد و سن بلوغ نرسبندہ
اما ہمینکہ بان مرتبہ رسبند بشہادت قواعد ثابت دنیا و احکام
مکرم شرایع عالم این اختیارات بطبیب خاطر و رضای ولی
باعنف و جبر تازه بالغ ہمشہ بصاحبش برگشتہ و بر میگردد
چنان این امر طبیعی است کہ تا حال تدبیر و دسیسہ ہیچ وزیر

ملت پیش از استحقاق و پیش از رشد و بلوغ حتمی رد حقوق و اختیارات خود را نخواسته است . يك دانشمند فرانسوی میگوید . در دنیا گه راست تر از آن گله که ملتی برای استرداد حقوق خود میگوید نیست چه هرچوقت این گله بجا و در غیر موقع خود استعمال نشده است .

بالین همه در مقام تضرع و استمال خدای علیهم را در محبت خود بتو و خانواده تو و بیغرضی خویش گواهی میگیرم .

و بخاکبای مبارکت عرض میکنم . که ای پادشاه آگاه پیمانه مصائب ملت لبر تراست . فقر و فلاکت در خورد و بزرگ عمومی . اعمال خود سرانه در باربان مرضی علاج ناپذیر . آشوب و انقلاب در چهار جهت مملکت بر پا . تهدیدات خارجه از هر طرف محیط . دست اجانب برای تحریک عوام و ابنا سلطنت بهزار وسیله در کار . مملکت شش هزار ساله ایران و چندین هزار سالین آن منتظر . که آباد این موقع باریک و دوره انقلابات بالین کشتی چهارم وجه چه مامله خواهد فرمود و بچه حسن تدبیر و سپاست ابواب خلاص و نجات بر روی ملت خود خواهد گشود . و بعد از همه اینها مروض بهدارم که حالت ابو عبدالله شقی اسپانیولی ، و بهکادوی ژاپونی هر دو ثبت تواریخ و آثار است و عالم نیز بحسب ظاهر عالم اختیاری و انسان هم فاعل مختار و السلام علی محمد و آله الاخبار

ع ۱۰۰ ده خدا

شورش عملجات

(قابل توجه وزارت فواید عامه و شوارع و مامان)

چند روز قبل در مسجد شاه جمعی دور چند نفر عمه دهانی از دحای غریب داشتند ، هیئت مظلومانه و گفتگوی جانسوز آنها طوری جالب و مؤثر بود که همه کس را بطرف خود جلب مینمود ، و حرفشان از راه شوسه طهران و خراسان بود . یکی از آنها را که سواد داشت بگوشه برده تحقیق حالشانرا نموده اینطور بیان کرد --

در چند ماه پیش از این شرکت ایرانی راه طهران و خراسان تسطیح و ساختن راه طهران تا سمنان را بدو نفر روس (پلاتانوف) و (زا کلو فسکی) که سابقاً هم جاده قزوین و همدان را ساخته اند بمقاطعہ دادند . و یکی از شرایط مقاطعه نامه این بود که باید عملجات و مقاطعه گره های جزو ایرانی باشند . ولی این دو نفر بعد از آنکه ایرانی ها از

عهد راه سازی بر نمایند این فصل کثرت را ترک کرده و عده روس و یونانی را سرکار آورده و راه را بقطعات کوچک قسمت نموده و از طرف خود بدانها مقاطعه دادند . یکی از این مقاطعه گران جزء که از قشلاق ناده نمک خوار را مقاطعه کرده (گزانو پول) یونانی تبعه عثمانی است که متجاوز از پانصد نفر عمه فقیری بضاعت مسلمان را در قسمت مقاطعه خود بکار واداشت و در مدت پنجاه بکدینار بانها نداد ، و همه را بوعده امروز و فردا فریب داد . و آن بیچاره ها هم بقرض و نسیبه از دهات عرض راه بهر طوریکه بود معیشت کرده و با بهدمزد گرفتن تأمل کردند و (گزانو پول) خودش در طهران بود و عملجات برای وصول طلب خود بطهران آمده و به اغلب ادارات دولتی شکایت و نظم کرده نتوانستند دیناری از او دریافت کنند روسها هم میگویند ما وجه را باو برداخته ایم ، آخر عملجات مجبور شدند که از طهران مراجعت نمایند ، و در راه بقوت شخصی حقوق خود را بگیرند ، و در ماه گذشته که مسبو (دوبوروک) بلژیکی از طرف شرکت بهمرامی (زا کلو فسکی) و (پلاتانوف) برای تحویل گرفتن راه بطرف سمنان رفتند يك صد نفر عمه در قشلاق ، و یکصد و پنجاه نفر دیگر دریاده جمع شده از حرکت ایشان ممانعت کردند . مقاطعه گرها هم بی مهل نبوده اند که فسادی بر پا شود ، بدون اینکه راه را تحویل بگیرند بمعاونت حاکم بطرف سمنان رفتند .

و مسبو (دوبوروک) نیز بطهران مراجعت کرد -

وزارت فواید عامه بهتر میدانند که امروز چه روزیست و کار ما ناچه اندازه اهمیت پیدا کرده عملجات هم که دیپلمات نیستند و از فقر و فاقه نیز بیجان آمده اند ناچار بفساد و شرارت اقدام کرده اسباب هزار گونه زحمت دولت و ملت را فراهم مینمایند ، و الا مادست از اینکار بر نمیداریم ، و انقدر مینویسیم تا دفع ظلم و بیخسائی ترا از آقایان عملجات بنمایم

ایران تغییر کرده

آدم هرچه فکر میکنند می بیند این مردم آدمهای یارسانی نیستند! هر جا بروی حرف مجلس است . هر کس را به بینی صحبت از ایران مبادارد ، هنوز يك صدائی بلند نشده بینند چه خبر است . تا بخشرو کبیل کمسیون میکنند

میدانند چه گفته اند . از مجلس علنی و خصوصی و کلاً
 کما هو حق آگاهند . و کله بکلمه حرفهای آنها را از حفظ
 میگویند . از وقایع درباری و مطالب سرتی و جهری دولت
 مستحضرند . از باطن هر کاری که تصور شود باخبرند .
 در هر روز از نخانه حاضرند . در هر کجا که دو نفر صحبت کنند
 سراپا گوشند . روزها دور ملک المتکلمین جمعند .
 و شبهای منبر آقا سید جمال الدین از دحام می کنند . در
 هیچ انجمنی نیست که حاضر نباشند . و در کدام مجلس است که
 حضور پیدا نکنند؟ نه شب راحت هستند نه روز آرام میگیرند .
 واقع عجب دوره است ! چند روز نظامنامه انجمن ایالتی را
 میخواهند . مدتی قانون اساسی را مطالبه می کنند .
 این ایام می گویند قانون اساسی چرا باید جرح و تعدیل شود .
 و اسباب سرگردانی و معطلی یک مملکت گردد . هر که را
 که می بینی بایک عالم اندوه آه و ناله میکنند . که ای حامیان
 اسلام و ای مروجین مذهب خیر الانام بر غربت اسلام رحم
 آرید . و بیش از این مارا ذلیل و خوار نخواهد . و
 دنیا را منحصر باین یک قطعه خاک ویران ندانید . و بسایر
 ممالک متمدنه عالم نظر افکنید . آبادی و ترقی و آسایش
 و امنیت و حریت و مساوات آنان را ملاحظه کنید . به
 بینید در این صدسال اخیر بسایر ممالک اسلامی عموماً و مملکت
 ایران خصوصاً چه روی داده . محض الله تاریخ این قرن را
 بخوانید . و حالت مسلمانان را در اروپا و افریقا و آسیا
 ملاحظه نمائید و این موهبت الهی و پیش آمدیران را غنیمت
 شمارید . و باقتضای وقت عمل کنید . مذهب ما که سهله
 سمحه است . و شارع مقدس هر صراط را بر ما بقدر پهنای
 فلك وسعت داده . کاری نکنید که دمامت آرد و کار را بدتر
 از اول کند .

❖ مسئولیت قلم ❖

قلم روی کاغذ گذاشتم که این سطور را بنویسم در همان حین رقیب
 و عقیدت یعنی کرام الکاتبین هم قلم روی الواح گذاشتند
 که به بینند از من چه گلانی صادر میشود . زشت یازبا
 آن را در نامه اعمال من ثبت کنند . چرا که انسان بالغ رشید
 میز مکلف در هر عملی خواه قولی خواه فعلی مسئول پیش
 خداوند و مالک بوم دین است . کتابت هم در نظر آن دود در
 غیب مثل تلفظ است آنچه از نونک قلم درآمد نسبت

مکلف همچنان است که از زبان صادر شود . و هیچ فرقی
 میان این دو آلات ناطق و صامت از این حیث نیست . اینست که
 من هم با کمال احتیاط و مراعات مراقبت آن دو ناظر و مفتش
 الهی خود را مسئول و مکلف دانسته بنوشتن آغاز کردم .
 بلی قلم روی کاغذ گذاشتم . ضمیر انسانی یا وجدان طبیعی
 بشری یا رسول باطنی که هر قومی بیک عبارتی از آن تعبیر کنند .
 بقول قدمادایان فطری باصطلاح فرنگیها کونسانس . این
 قوه مسلمه در وجود انسان هم با ذره بین مو شکافی بصیرت
 بنای مراقبت در قلم رانی میگذاشت . و بشدت هر چه
 تمامتر مرا پیش خود مسئول خود قرار داد . و نگران
 کلمات صادره از قلم من شد اگر چه مسئولیت ظاهرأ سخت
 و مشکل است و برای بعضی ناگوار میباشد . ولی من
 از مسئولیت در مقابل اینگونه مفتشین بسیار دلخوش
 بوده و خیلی متشکرم و مثل وزراء مسئول ایران گردن
 از مسئولیت نمی بیجم .

قلم روی کاغذ گذاشتم در حالتیکه نفوس یک مملکت و روح
 یک ملت با هزاران چشم ناظر اعمال من شدند استقبال
 بیست کرور مخلوق از من حسن ادای و وظیفه میخواست
 و سعادت ملت را از غیرت من بمطلبید . تاریخ هم که رئیس
 هفت تفتیش عالم و نبات اعمال ایستای دهر است .
 این مفتش بسیار بزرگ و مهیب هم بنای نظارت در
 اعمال ما گذاشت و قبول مسئولیت را در مقابل خود
 بمن تکلیف نمود . باری بعد از تأمل زیاد و رجوع بقوای
 خود که آیا ادای این تکالیف و از بونه استطاقات صاف
 در آمدن از عهده من ساخته است یا نه . بالاخره همه این
 مسئولیت ها را بادل و جان پذیرفتم . و توکل بخدای
 مستعان کرده و او را بقلم قسم داده یاری جسته دست
 بکار زدم و قلم روی کاغذ گذاشتم . در این بین پس از همه
 این ملاحظات و خلاصی از دست این همه مفتشین باز
 یکی بازوی مرا گرفت و نگاهداشت بر گشتم دیدم یک
 دیوسپاه گنده هببی است که میگوید اسمم اداره پوسیده
 انطباعاتست و من هم در این کار دخالت دارم اولاشیرینی مارا
 بده تا نینا باید من هم تفتیش کنم و پیش من مسئول باشی ! من از بر
 روئی و بی شرمی این هیکل حیرت کردم که بعد از این
 همه مفتشین که من مسئولیت را در مقابل آنها قبول
 کرده ام این دیگر چه طور خود را داخل مؤخر میکنند

• نظر به بالا کردم دیدم جلو چشم من بخط بر جسته
 هلالی نوشته شده ﴿دارالشورای ملی ایران﴾ نظر بر زمین
 افکندم دیدم همه بسط خاک ایران پر است از خطوط
 و نقوش جلی که آن خطوط با ثلث و نستعلیق و نسخ و
 غباری لفظ مشروطیت را تکرار می کند. لهذا بیاری
 قوت قلب حاصله از این مناظر يك مشت بسنه آن دیو
 زده عقب راندم و آیه (یریدون لبطنون نور الله و یابی
 الله الخ) را خواندم انگام رجوع بموکل جریده و صاحب
 اختیار خودمان اسرا قبل کرده دفع این دیو هوانساک را
 از او خواستم . او هم از برادرش عزرائیل خواستار
 شد . حضرت هنرا بیل وعده داد که این چندروزه بزودی
 باذن مجلس شورای ملی ایران . وبامر خدای ایران وزمین
 و آسمان جان این دیو خبیث را قبض کرده باینجه فولادی
 قانون اساسی چنان بر مغز او بکوبد که ایران و ایرانیان
 را از شر او الی الابد آسوده کند . و این لفظ منحوس
 فرنگی سانسور را از صفحه این خاک براندازد (ولو کره المشرکون)
 بلی قلمی را که خدا در قرآن مجید بدان قسم خورده نمیتوان اسیر
 سلاسل و اغلال يك اداره مستبده کرد . و مقید بقیود
 نظارت و میزبانی مستبدین و ظالمین نمود . خداوند اعضا
 افعال محرمة را در انسان آزاد آفریده . و آلت دروغ
 و همت و زنا و سرقت و غیره را در بشر که مکلف و فاعل
 مختار است گذاشته و فقط حدود تعزیرات و مجازات دنیوی
 و عقاب اخروی برای هر عملی پس از ایمان قرار
 داده . ولی هیچ ملک و فرشته را هم نگماشته که پیش از
 وقت اعمال صادره از انسان را فیش کند و هر کدام
 منکر است آن عضو را از کار بپندازد تا چه رسد بموکل
 نمودن شباظین . هم چنین قلم این آلت عدل و حق اعظم
 که نه تنها فوایدش مثل سایر آلات بشخص واحد راجع
 است بلکه ضامن عدل و آسایش يك کشور است نباید
 محبوس چاه زندان بخت النصر هابشد . و لشکر ظلم شریعه
 فرات و مکارف و آداب را بروی تشنگان اردوی ملت
 مظلوم به بندد . حاشا کلا غیرت ملت مشروطیت خواه جمیع
 این عقبات را دفع خواهد کرد . و دست غیبی کار خود را
 در سعادت و آزادی ایران خواهد نمود ﴿انا نحن نزلنا
 الذکر و انا له لحافظون﴾
 خلاصه نطق جناب . . . حاج میرزا نصر الله ملک المتکلمین

اصفهان در انجمن مقدس اتحادیه طلاب محترم علوم دینیه شهیدالله
 ارکانه .
 بعد از خطبه و نعت . حالات گذشته انسان آینه آینه او است
 یعنی اگر انسان بخوهد آینده خود را بفهمد بواسطه ایام
 گذشته میتواند درک آن کند . دو کال در شخص انسان هست
 که بواسطه آن راه حجاز را از ترکستان فرقی میدهد و چاه را از راه
 می شناسد . و بواسطه قوه فراست که شرط اعظم آن
 سباحت در بیان طوایف و ملل مختلفه است انسان بدرجه کمال
 میرسد . و بعلم تاریخ عادات اقوام و ملل را باینکد بگردانند
 که فلان ملت مثلا تا چندی قبل گرفتار ظلم و استبداد و فقر و فاقه
 بودند و با هم اتفاق داشتند . و رؤسای آنها بر شوه گرفتن و تا
 راج و چپاول اموال زیر دستان میسر داختمند .
 تا داخل عالم نورانی مشروطیت شدند . و کسی که عالم بعلم
 تاریخ شد آتوقتی می فهمد که آنچه بر آن قوم تاری شده بر این ملت هم
 روی داده . مثلا در آنجا فلان حکیم تخمی از مشروطیت افشاند
 و پس از آن تخم سر از خاک بدر آورده و دیگران آنرا
 حفظ کرده تا شجره طیبه عدالت شده و اشجار خبیثه خوف و
 وحشت را برود در زیر سایه خود خشک و نابود کرده .
 اینجام هم همانطور پیش آمده . مثلا تاریخ فرانسه را هر کس
 ملاحظه کند می بیند غالب اوضاع آنجا شباهت حال ما بوده . و تاریخ
 همین دو سائله روسیه را هر که ببیند بمیدان کمال شباهت را باوضع
 حاله ما داشته متها شدت و استداد آن ملت بیشتر از ما بوده .
 و سفک دما و قتل و خسارت آنها زیاده شده . و چون در ایران
 مستبدین ضعیف تر از ملت بودند آن طوری که باید
 خوریزی نشود و میتوانیم بگوئیم که دوامی روسیه و شواری
 ملی ایران بمتنابه دو شاخه تازه روئید و دو نهال نورسند
 که از زمین عدالت و مشروطیت سر بر آورده اند . و
 بادهای مخالف همه روزه بد آنها میوزد . و همین اوقات
 جواب تبریک نامه شورای ملی را تلگرافاً ایفاد داشته و
 گفته اند . که ما هر دو دو نهال بازه هستیم که در هوای
 حریت و مساوات قدیر افراخته ایم و اینکه این بنده
 اتصالا فریاد میزنم و بشمار ادران ایمانی و وطنی خود عرض
 میکنم مدرسه اکبر لازم است بجهت این است که اولیای
 اطفال ما از ترقی و تنزل ملل مطلع شوند و اطال
 خود را بمکاتب و مدارس بفرستند که بوضع زمان تربیت شوند
 هر وقت اقلاده کرور مردم در مملکت ما با سواد

شدند آنوقت ما جزو ملل متمدنه محسوب میشویم .
 و معنی احکام الهیه و کتب شرعیه را می فهمیم . و میتوانیم
 بگوئیم که ایواب ترقی و سعادت بروی ما باز شده . پس
 علم لازم داریم . و باید با سواد شویم . اگر بگوئید که در
 این باب خبری از مصوم بگو اکتفا میکنم بفرمایش حضرت
 امیر مومنانم که بحضرت حسن مجتبی عم فرمودند
 (انظرفی آثار الماضین الی آخر) یعنی ای پسر غیرم
 در تواریخ گذشتگان نظر کن . معلوم است که این خطاب
 فقط بحضرت مجتبی عم نیست . و خطاباتیه که از مصدر قدس
 مصومین صلوات الله علیهم اجمعین صادر میشود عمومی
 است . یعنی ای مسلمانان بروید آثار گذشتگان مثل شوش
 و همدان و فارس و بیستون و طاق بسطام و غیره را
 ببیند تا بفهمید که سلسله های دولت ما قدیم است و تمام
 علوم حایه را داشته ایم . اگر بگوئید بچه دلیل؟ جواب
 میدهم که در دو هزار و چهار صد سال قبل اگر علم
 جراتقال نداشتیم ممکن نبود ستونهای مرتفع تخت
 جمشید را بروی هم سوار کنیم ، و قطعه سنگ های
 بدان عظمت را با هم متصل نماییم ، باری از طلب
 خارج نشویم اگر درین ما با سواد می پیدا شود کتاب
 ردوز حمزه یا حسن کرد و چهار درویش را ببخواند ،
 امیدوارم طلاب کرام همتی فرموده این قبیل کتب را
 از قهوه خانها بنصایح مشفقانه خارج کنند ، و بحکم محکم
 امیر مومنان عم نظر مردم را بتواریخ گذشتگان و آبا عظام
 خود معطوف نمایند تا نجات و شرافت ملی خویش را
 بدانند که این خاک و آب چندین هزار سال مهد عدالت
 و مساوات بوده . اگر عدالت نداشتند و مساوات
 و حریت و اخوت رفتار نمی کردند همای بنت بهمن
 که یکی از ملکه های ایران است ممالک بدان وسعت را
 نمیتوانست حفظ کند .

یک حکایتی از عهد همین هماغرض کم تا بدانید در
 آن زمان هم قانون مشروطیت بوده - در آن عصر
 مرسوم بوده که در هر سال یک روز جشن حسن
 فروشی در بین ملت ایران منعقد میشده و دختران
 صاحب حسن و اجوانان متمول بنکاح خود در میاوردند
 و مهریه را که بدانها میدادند بموجب قانون آن زمان
 در صندوق اعانه میریختند . و آن وجوه بمصرف

جهیز دختران زشت بدسما میرسید که بواسطه جهیز
 و ثروت آنها خواستگار شوند . ببینید تا چه درجه
 قانون مساوات و قواعد مشروطیت در آنها جاری بوده
 بازها عرض کرده ام و شنیده اید که بابتقاد تمام حکمای
 عالم قانون و شرعیتی محکم تر و بهتر از قانون و شرع
 محمدی ص نیست ولی انقلاب زمان و جور و استبداد بدبختانه
 ما را بی قانون تر از تمام ملل کرده . (بقیه دارد)

چرند پرند

بعد از چندین سال مسافرت هندوستان و دیدن ابدال
 و اوتاد و مهارت در کیمیا و لیمپا و سیمپا الحمد لله به
 تجربه بزرگی نائل شدم . و آن دوائی ترك تریاک است اگر
 این دوا را در هر یک از ممالک خارجه کسی کشف
 میکرد ناچار صاحب امتیاز میشد . انعامات می گرفت .
 در همه روز نامه ها نامش بیزرگی درج میشد اما چکنم
 که در ایران قدر دان نیست !!!

عادت طبیعت ثانوی است همینکه کسی بکاری عادت کرد دیگر باین
 آسانها نمیتواند ترك کند . علاج منحصر باین است که
 بترتیب مخصوص بمروور زمان کم کند تا وقتیکه بکلی
 از سرش بیفتد .

حالا من بتمام برادران مسلمان غبور تریاکی خود اعلان
 میکنم ، که ترك تریاک ممکن است با اینکه اولاد امر ترك
 جازم و مضمم باشند ، نایباً مثلاً یک نمر که روزی دو مثقال
 تریاک میخورد روزی یک گندم لزتریاک کم کرده دو
 گندم مرفین بجای آن زیاد کند . و کسبکه ده مثقال تریاک
 می کشد روزی یک نخود کم کرده دو نخود حشیش اضافه
 نماید و همین طور مداومت کند تا وقتیکه دو مثقال تریاک
 خوردنی به چهار مثقال مرفین و ده مثقال تریاک کشیدنی
 به بیست مثقال حشیش برسد . بعد از آن تبدیل خوردن
 مرفین به آب دزدک مرفین و تبدیل حشیش بخوردن دوغ
 وحدت بسیار آسان است . برادران غبور تریاکی من در
 صورتیکه خدا کارها را این طور آسان کرده چرا خودتان
 را از زحمت حرفهای مفت مردم و تلف کردن این همه
 مال و وقت نمیرهانید . ترك عادت در صورتیکه باین قسم
 بشود موجب مرض نیست و کار خبلی آسانی است .
 و همیشه بزرگان و متشخصین هم که میخواهند عادت زشتی

از سر مردم بیندازند همین طور میکنند مثلاً بیند و اقاماً
شاعر خوب گفته است که عقل و دولت قرین یکدیگر است
مثلاً وقتیکه بزرگان فکر میکنند که مردم فقیرند و
استطاعت نان گندم خوردن ندارند و رعیت همه عمرش
را باید به زراعت گندم صرف کند و خودش همیشه
گرسنه باشد به بیند چه می کنند .
روز اول سال نان را با گندم خالص می نزنند . روز
دوم در هر خروار یک من . تلخه . جو . سپاه دانه
خاک آره . یونجه . شن . مثلاً مختصر عرض کنم .
کلوخ . چارکه . گلوله هشت مثقالی میزنند .
معلوم است در یک خروار گندم که صد من است یک من
از این چیزها هیچ معلوم نمیشود . روز دوم دوم
میزنند . روز سوم سه من . و بعد از صد روز که
سه ماه و ده روز بشود صد من گندم صد من تلخه .
جو . سپاه دانه . خاک آره . کاه . یونجه . شن .
شده است در صورتیکه هیچکس ملتفت نشده و عادت نان
گندم خوردن هم از سر مردم افتاده است .
واقماً که عقل و دولت قرین یکدیگر است !

برادران غبور تریاکی من البته میدانید که انبان عالم
صغیر است و شباهت تمام به عالم کبیر دارد یعنی مثلاً هر چیز
که برای انسان دست میدهد ممکن است برای حیوان .
درخت . سنگ . کلوخ . در . دیوار . کوه . دریا .
هم اتفاق بیفتد و هر چیز هم برای اینها دست میدهد
برای انسان هم دست میدهد چرا که انسان عالم صغیر است
و آنها جزو عالم کبیر . مثلاً این را میخواستم بگویم
همان طور که ممکن است عادت را از سر مردم انداخت
همان طور هم ممکن است عادت را از سر سنگ و کلوخ و
و آجر انداخت چرا که همان عالم صغیر و عالم کبیر مشابهت
تمام است . پس چه انسانی باشد که از سنگ و کلوخ هم
کم باشد .

مثلاً یک مریضخانه حاجی شیخ هادی مجاهد مرحوم
ساخت موقوفاتی هم برای آن زمین کرد که همیشه
یازده نفر مریض در آنجا باشند . حاجی شیخ هادی
جبات داشت مریضخانه یازده نفر مریض عادت کرد
همند که حاجی شیخ هادی مرحوم شد طلاب مدرسه
به پسرش گفتند موقوفی تو را آقا میدانیم که موقوفات

ای کسانیکه لحث جگر بیچارگان میخورید . و خون
دل مظلومان می آشامید . و آه جانسوز بیومزان و پیمان
را نغمه بساط عیش خود قرار میدهید . و نوع خود را
گوسفند قربانی خویش میدانید . بهوش آید و این ایام را
مشابه روزگار گذشته بشمارید . و از این مسئله مهم غافل
باشید که این مردم آن آدمهای سابق نیستند . در این
اواخر هم آنچه دست و پا کردید و بدسائس الجبل مارا
فربد دادید گذشت . پیش از این مارا زحمت مدهید
و آهن سرد مگو بید . بجهت سرگردان باشید . و این
در وان در مزید . شب زنده دار نشوید . و انجمن
منقذ میکنند . یارتی تشکیل ننهائید . بولهای خود را بیفت
برابورنجی مدهید . که بجان خواجه قسم آنچه
رشته آید نینه میشود . و هر چه بدوید عقب می افتد .
آنچه از پیرواستاد دارید و بکار بفرید پی نمر می ماند .
زیرا که حریف بر زور است و از میدان در نمی رود
و از این توپ و تشرهائی ترسد . چراغ ایزدی است
که نورش تمام مملکت را فرا گرفته و هیچ بادی آنرا
خاموش نمیکند . خوبست از خر شیطان پائین آید
و پیاده شوید با هم راه برویم .

چند هزار سال معدودی از جنس شماها بر کرورها مردم
مظلوم ناخندید . و عرض و ناموس و مال و جان همه را صرف
شهوات خویش کردید . اینک روزگار بخلاف سابق

وضع را تغییر داده و آنها را بر شما غالب کرده که حقوق خود را حفظ نمایند و نگذارند فعال مایه بشد و خود سر حرکت کنند در که همیشه بیک باشد نمی گردد و آسمان همواره بکام جمعی گردش نمی کند ناچار یک روز هم گذار پوست بد باغیخانه می افتد و ابوالدهر منظور قبول ظلم نمی نماید راستی مایه عمر می شنیدیم که شما با پدرها حرکت می کنید و دوع را از دوشاب تمیز نمیدهد بلور نمیکردیم ولی اینست دانستیم که آنچه می گفتند حقیقت داشته و خلاف نبوده چرا که می بینم راه را رها کرده از بیراهه میروید و کعبه مقصود را گناشته بطرف ترکستان مرحله می پیمایید آخر شما هم اهل این خاک و آید و در این مملکت اهل و عیال دارید اگر بر خود رحم نمی کنید بر اینای خویش رحم نمائید مگر بکنفر و مجازات معتقد نیستید و فرزند آن اشخاص را که امثال شما بودند نمی بینید که زمانه بانها چه کرده و بچه روز سباهتان نشانیده خودتان که بهتر آنان را می شناسید و از اوضاعشان آگاهید مگر آبا و اجداد اینها بودند که با شاه پلوده نمی خوردند و از کبر و نخوت نه کرسی فلک را زیر پای خود نمی گذاشتند باری از مطالب دور افتادیم مشروطه بودن ایران بجهت شما مع از الزم امور است زیرا که خداوند بخار بست ولی در و تخمه را خوب بهم جفت می کند و خر را از پل می گذرانند اگر امنیت مالی و جانی در این مملکت پیدا نمیشد همان آتش بود همان کاسه و آتش بیداد تر و خشک این خاک را می سوخت آیا فراموش کرده اید که تا دیروز دارای مال و جان بودید آیا بخاطر ندارید که وقت مردن هنوز جان نداده بودید و ارثتان را از ارث و ترکیبی نصیب مینمودند؟ آيا از نظر تان محو شده که موجهای دریای استبداد همه را بدون استثنا غرق و هلاک میکرد؟ آیا بیاد ندارید که در این بحر متلاطم مثل ماهیان آکل و مأکول یکدیگر بودید و هر که قوی تر بود ضعیف تر را میخورد؟ در این بدت نتمادی سر و کار شما بدو سه فر بیشتر بود که آنها را گاهی بملق زمانی بر نشود وقتی بر یسختند فریب میدادید و بار خود را بار میکردید ولی الحال با تمام ملت طرفید

که همه در اعمال شما نگراشد و حفظ حقوق خود را از فریاض عمده بپا نند بهتر این است که از عقاید سخفنه دست بکشید و بشروطت تن در دهید و خود را بیش از این مرود ملت نکنید که صرفه نمایی برید و آخر الامر بجائی میروید که عرب فی انداخت

تعمیرت و تسلط باز ماندگان شهدای آذربایجان ای مادران و خواهران داغ دیده ای پدران پسر کشته ای نازه عروساییکه شوهران شمارا در مقابل چشمتان بخون کشیدند ای اطفال معصوم که پدران شمارا در مد نظر تان سر بریدند شهادت ارث پیشقدمان ماست و کسان شما پیروان و شعبان آنانند و وسعت دنیای استبداد همیشه بر آزاد مردان تنگ بود و زندگی بشرف همواره در چشم حریت طلبان تنگ مینمود ضجه میکشید ناله میکشید چهره مخراشید گیسو میکشید بگذارید آن نفوس مطمئنه و ارواح راضیه مرضیه تا بیتگاه قدس آسوده بروند و در محکمه بزرگ عدالت کلبه الهی انجام مأموریت خود را بی الم و رنج اظهار کنند بروید ای ارواح طویه بروید ای اجساد ظاهره بروید آنجا که قطره های محیط می پیوندد بروید آنجا که شلهای ازواج محو میشود بروید بروید که فرقه احرار نیز در یازود دسته دسته از دنبال میرسند تسلط باز ماندگان شما با ما عنقریب بحکم قوه انتقام خداوند قهار که بدست اعلیحضرت اقدس همبون محمد علی شاه اجرا میشود اعقاب شما جسد نایک پسر رحیمخان را در سر دار خواهند دید و روح خبیث او را نیز در اعراف غلاظ و شداد از نظر حق بین شما خواهند گذرانید و سبحان الذین ظلموا ای مغلوب ستمگلبون

⚡⚡⚡ خطرات ⚡⚡⚡

این جریده ناقابل (چنانکه در ایران معمول است روزنامه ها و جراید را بدون اینکه مشترکین بخوانند یا اعلام کنند بخانه ها و منازل آنان میفرستند) برای هیچکس و بدر خانه احدی فرستاده نمیشود و بتوسط اطفال در مجامع عمومی و کوجه و بازار بفروش میرسد هر کس بشارک سالانه مایل باشد بکتابخانه تربیت (خبایان ناصری قرب شمس العماره) اطلاع دهد



عنوان ماسلات

میرزا جهانگیرخان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبابان ناصری کتابخانه تربیت

پنجشنبه ۲۴ ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ هجری

۲۱ دیماه سال ۱۲۷۶ نزد گردی ماری

۶ ماه ژون سال ۱۹۰۷ میلادی

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هنگامی سیاسی تاریخی اخلاقی مقالات ولوایی

که موافقت با ممالک ماد داشته باشد با ماضی پذیرفته

میشود و در طبع و عدم طبع اداره مختار

است . پاکتهای بدون مهر قبول

نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نسخه

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

چرا ؟

رای اینکه کامیاب پادشاه هخامنشی دل پسر وزیرش را هدف
تیر کرد . برای اینکه فلان شاهزاده خانم میگوید عمه
چه داخل آدم است ! برای اینکه . چه فرمان بزدان
چه فرمان شاه از اشعار فردوسی است . برای اینکه
سید محمد مجاهد چندین هزار آدم و نصف يك مملکت را
فدای تعصب و بی اطلاعی خود نمود . برای اینکه فلان
حاکم رعیت را گاو شیرده خود حساب میکرد . برای
اینکه ملت ایران به انقیاد کور کورانه آقا . میرزا
کدخدا . آخوند . و آبه باشی عادت کرده اند .
آدمیکه يك ذره شعور داشته باشد مبداند افراد بشر
در زندگی به کمک یکدیگر محتاجند . جذب ملائم و دفع
منافرت قوت میخواهد و قوت بی جمعیت حاصل نمیشود .
یکی باید گوسفند بچراند . یکی باید پشم بریسد
یکی زمین شیار کند یکی دست آس نماید . یکی نان

هنوز وقتی در ایران حقوق می گویند فلان مستوفی به
موجب یعنی مزد نقاب و غلط کاریهای خودش ترجمه
میکند . فلان طلبه معنی آنرا وفا و حق شناسی مبداند
فلان عوام با لفظ عقوق اشتباه می نماید .
حکامی ما می گفتند که بدیهی گاهی بواسطه
کمال بدهات نظری میشود . من میگویم گاهی بواسطه
مداومت بر اضداد ممکن است يك امر طبیعی منسی
مانند .
در هبئت وجود موالید ثلثه هم تمام به تکالیف
خود عمل می کنند و هم از اختیارات خود صرف نظر
نمی نمایند . مهورهای استرالی موافق يك قانون نامعلوم
کلبه خود را اداره می کنند . اما يك مشت مردم بد بخت
ایران برای اینکه آدم باشند و استنبای حقوق ادبیت
کنند منتظرند مجدداً جبرئیل از آسمان نازل شود .
فلان بجهت اجازه بدهد و فلان پادشاه امضا نماید .

بیزد . آیادر صورنیکه از این (کسرات) طبیعی که بی حکم حاکم و بی اجازه مجتهد بسته شده بخواهند منتفع شوند باز برای اینکه بیل زارع را شبان نبرد . سر آسپان را زارع تشکند . رشته پیرهزن را آسپان پینه نکنند . وهریک از خدمتی که قبول کرده اند قصور نوزند . فرمان جهاتمطاع همبونی . وسجل و توفیق حضرت ملاذالانام لازم است . ؟ ! !

من اگر دریک صحرای و سبی دوراز مردم زندگی کنم تکلفی بهبچکس و حتی از هبچکس ندارم . شب تا صبح فریاد میزنم . بی هیچ کار میروم . لباس نمی پوشم . و چون کس دیگری با من نیست برای من هم حتی متصور نمیشود *

اما وقتیکه درک کردم لذت حیات . ترقی افکار و آسایش طبیعی من در این است که با چند نفر از نوع خود زندگی کنم در دفع مضار و جلب منافع از آنها مدد بجویم و بانهامد بدهم . ناچارشبها سکوت میکنم برای اینکه رفیق مائل بخواب است . برهنه نمیمانم برای اینکه خلاف ادب است . مال رفیق را نمی دزدم برای اینکه نمبخوام مالرا بدزدند . کار میکنم برای اینکه میدانم در هبت و انجمن بیکار و مفت خور دو کلمه مترادف است *

در تمام دنیا مواد این (کسرات) طبیعی را در روی یک پارچه سفال . یک قطعه سنگ . یک پاره پوست . یا یک دسته کاغذ بی ترتیب یا به ترتیب مخصوص تدوین کرده اسمش را حقوق آدم گذاشته اند . در ایران . عربستان . بین النهرین . شام و فلسطین همین اختیارات و تکالیف را انبیا کرام مبعوث شده امضا فرموده احکام الهی نامیده اند . قل انی اتبع ملة ابراهیم حنیفاً . و فطرة الله التي فطر الناس عليها ذلك الدين القيم ﴿ آهوی صحرا از جلو تیر فراری می کند . گنجشک در زیر تیغ جلاد دست و پا میزند . خروس از ماده خود دطاع مینماید . کبوتر و کلاغ بجهت خود قناعت مهورزند . سگ از محله خویش تجاوز مینماید ، زیرا که بواسطه يك الهام غیبی حقوق خود را حس کرده اند . نه اختیارات خود را از دست میدهند . و

نه از تکالیف خویش قصور می کنند . اما در ایران يك برزگر حاصل يك سال زحمت خود را حق ثابت ارباب مینماید . يك ادیب چاپلوس برای اظهار خلوص العبد و مافی یده کان لمولاه . و بنده چه دعوی کند حکم خداوند راست . مبخواند . يك رئیس الوزرا تمام يك ملت را بنده هوی و هوس شخصی و ثروت يك مملکت را سرمایه شهوت رانی خود قرار میدهد . يك نفر متدین مسئله دان گرفتن شیش پیراهنش را بقضا و قدر حواله می نماید . بچه جهت ؟ - برای اینکه گاهی بواسطه مداومت بر اضداد ممکن است يك امر طبیعی منسی بماند *

(ع . ۱۰ . دهخدا)

« - ﴿ و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند ﴾ -
مدتیست که سر کشی شاه زاده سالارالدوله والی لرستان و بروجرد نقل مجالس و محافل داخله و خارجه است . و چند روز قبل در مجلس مقدس شورای ملی رسماً تفصیل یانگیری ابدولت ایران مطرح مذاکره شد .

اینگونه مدعیها همیشه در خانواده های عموم سلاطین غیر مشروطه عالم خاصه پادشاهان مشرق زمین و ایران بوده که تاریخ دنیا همه را با سم و رسم بمانه مرفی میکنند . در سلسله قاجار به نیز در سلطنت هر يك از پادشاهان بعضی از شاهزادگان مدعی تاج و تخت شدند . و هیچ يك بخبال خویش موفق و کامروا نگردیدند . خود را بکشتن دادند و نابینا شدن را قبول کردند . و باز متنبه نشدند . و این خیال خام را از سر بدر نشمودند . تا در این اواخر که انتخاب و لبعهد های ایران شکل قانونی پیدا کرد . و مثل سایر دول متمدنه ولایت عهد باطلاع وجود و روسای ملت و دول متحابه معمول شد . و هبچکس را بعد از منتخب شدن ولبعهد حق تردید و عدم قبول باقی نماند . در این اواخر هم یکی دو نفر که در عرصه خیال خویش را وارث دیهم و اورنگ خسر وی میدانستند و در دیک رسینه این نوزو را می بختند . تا تغییر سلطنت شد جبرأت ایزاز طلب نکردند . و جز

نخت مرمر خفه شدن (وشال کمر و خنجرش را برای نشانه تسبیحی باشی بحضور آوردن) برادران آن پادشاهرا بنظر مهابود .

وقتی ایام پادشاهی مرحوم فتحعلی شاه و ما بینا شدن حسین قلیخان برادر آن پادشاه را تصور میکنند .

لمحه عصر شهریاری مرحوم محمد شاه و کور شدن خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و فرار بهمین میرزا (به قرا باغ) برادران آن شهریار و مهمل زدن چشم شجاع السلطنه (حسعلی میرزا) عمش را و حبس اعمام و بنی اعمام آن پادشاهرا در قلعه اردبیل ملاحظه می نماید .

لحظه اوقات سلطنت مرحوم ناصرالدین شاه و سر امیر اصلان خان را در زیر سر پوش بعنوان طعام در خراسان جلو پدرش محمد حسن خان سالار (پسر الله یار خان آصف الدوله دولو) می بیند که آن پدر غبور با انگشت چشمهای خود را از غصه و اندوه از حدقه بیرون آورده و پس از کور شدن کشته شده .

بدین جوان غیر مجرب اطمنشان مبدیم که این خون ریزهای غیر منصفانه و شقاوتهای ظالمانه یادگار دوره خوف و وحشت بود امروز عصر مشروطیت و عدالت است . خوف بخود راه ندهید . و از اعمال و افعال ناشایسته توبه کنید . و قلب پادشاه وقت را از خود منکدر ننمائید . و خانه دهانین بیچاره را آتش مزینید . و عقول سلیمه را در این موقع مهم که باید صرف اصلاح ملک و ملت شود آسوده بگذارید .

ما بعقل ناقص خود چاره را منحصر بمطالب ذیل مبدانیم و به پیشگاه خسروانی عرض می نمائیم -

اعلیحضرتنا . پدر تاجدارا . عراض خانانانۀ آهائیرا که خویش را فدویان دولت خواه و چاکران جان نثار سلطنت مبدانند و معنی مشروطیت را در نظر مبارک به پنده سخنیۀ مفرضانه خود تفسیر و توجیه میکنند گوش ندهید . و بدون درنگ و تأمل امر و مقرر فرمائید که هبت و زراً باجد و جهد تمام تا آخرین قطعه معنی مشروطیت را منظور دارند . و حقیقت (کسنتی توسپون) تکمیل را کنند . و کلائی را که حکام مستبداننا بحال نگذاشته اند حرکت کنند تلگرافاً بخوانند . از تمام ایلات که حکم اعضائی اصلی سالم مملکت را دارند

اطاع پادشاه وقت جزاۀ ندیدند زیرا که عارف به مقتضیات زمان بودند . و حفظ دولت و مملکت را بالاتر از اسم سلطنت چند روزه بی نیات خود تصور میکردند تا چه رسد به امروز که بقا و دوام وطن مایهائی بسته . و موقی بس باریک و زمانی بسیار خطرناک است که باید ملت و دولت آنی از پشت و روی کار غفلت نکند . و قافیه را نبازند زیرا که در هر جا صدائی بلند شود ناچار دست غیر در کار است . و هر کجا آتشی روشن شده لابد از خارج دیگری دامن بدان زده . ما بفریاد بلند میگوئیم که این مملکت و بر از را که نیاکان ما تقریباً ده هزار سال با جان خویش ما امروز حفظ کردند و از دستبرد اجانب این قطعه را تا الحال نگاه داشتند مدعی نمیخواهد و بقول شیخ مصلح الدین سمدی شیرازی (و دو پادشاه در اقلیمی نکند)

ای جوان کم تجربت از این ملت مظلوم بی رمق چه میخواهی ؟ وجه خیال خام در سر بر هوس داری ؟ چرا دنیا را منحصر بلرستان و بر و جرد میدانی . و به پشت گرمی جمعی دزدان صحرا گرد که فقط انتفاع شخصی و حیاول و غارت زادر مد نظر دارند گول مبخوری . و زمان حالیه و ایام ساله را باهم مشابه میدانی . اگر محمد حسین میرزای پسر دولت شاه با محمد تقی میرزای حسام السلطنه در عصر مرحوم فتحعلی شاه در آنجا که بجهت حکومت باهم جنگیدند . سر مشق این عصر قرار نمیتوان داد . و با پادشاهی که ولیمهدیش در زمان مشروطیت امضا شده طرف نمیتوان شد .

اگر کسی بنظر دقت در اعماق خیال و ضمیر این شاه زاده جوان از عالم جدید بیخبر نگاه کند مینماید که خیالات و خیم و اندیشههای بیمناک او را کم کم از شدت و اهمه و جین بر این کار و دانسته و رفتار سلاطین قبل را با برادران و خانوادههای خویش شاهزاده جوان خود سر ما را بدین اقدامات جاهلانه راضی نموده .

گاهی روزگار سلطنت مرحوم آقا محمد شاه (مؤسس سلسله قاجاریه) و حبس رضا قلیخان را در بار فروش . و فرار مرتضی قلیخان را به مملکت روسیه . و کور کردن مصطفی قلیخان . و شب و دایع جنم قلیخان را برای حکومت اصفهان و بعد از صرف غنا در کریاس عمارت

و کهل انتخاب کرده به شورای ملی روانه نمایند . نظام نامه های وزارتخانه ها و حکام را بی استخوان لای زخم گذاشتن نوشته باضا هابونت موشح دارند . و تمام وزرا در شغل و کار خود آنچه لازمه تکلیف آنهاست عمل کنند . رسماً از جانب اعلیحضرت بهام دول عالم مشروطه شدن دولت و مملکت ایران را اعلام نمایند . بمباره اخیری آن چیزی را که ملت بالغ مکلف میخواهد بدانها بدهند . تا ملک و ملت از دشمنان خانگی و خارجی آسوده گردد . و سالارالدوله نیز با خیال مطمئن در هر گوشه مملکت که میخواهد فارغ البال مثل سایر شاهزادگان دول و ملل مشروطه عالم زندگی کند . و بر جان و مال خویش ایمن باشد .

فرص است . پس مسلمین علم را واجب است در صورتیکه بنای مشروطیت در ایران محکم شود همه بان دولت اطاعت کرده و از دل و جان هوا خواه او باشند . و در حفظش با تمام قوت بکوشند . سفیر عثمانی از طبع و نشر این مطلب رنجیده و بوزارت خارجه اعتراض کرد . که چرا روزنامه های شما مطالبی که موجب رنجش دولتین است می نویسند . شرح این مجمل را مفصلاً ووز نامه المنار در ذیل عنوان مکتوب طهران نکاشته است . چون دارای اهمیت می باشد خلاصه آنرا ترجمه کرده و انتشار می دهیم .

ترجمه مکتوب طهران

حضور مبارك دانشمند بگانه و حکیم فرزانه مریی ملت و مروج شریعت اسلام پدر و استاد ما سید محمد رشید رضا مدیر و نگارنده جریده شریفة المنار اجمال الله بقائه . غرض از تصدیق خاطر شریف بمرض این چند سطر آنست . که آنجناب را از اعتراض سفیر کبیر دولت عثمانی امیر شمس الدین بیک بروزنامه های فارسی دستحضر سازد

چند ماه پیش مقاله (الشوری فی بلاد ایران) را که در شماره هفتم جلد هم جریده المنار درج بود جناب ذکا الملک ترجمه کرده و در روزنامه تربیت انتشار دادند . و برای آگاهی دانشمندان و بزرگان ایران شرحی از مقام و منزلت آن حکیم دانشمند و فرزانه بزرگوار در پیش مسلمانان عالم عموماً و نزد اعراب و مصریان خصوصاً نکاشته . پس سران و کارروایان ایران را بدینگونه مخاطب داشته بودند . که ای بزرگان مملکت و سران ملت فرصت را غنیمت بشمارید . حتی در گفتار این مرد دانشمند بچشم تأمل بنگرید . الحقی شایسته است که مقاله این فاضل بگانه را بر سر منبرها و میان رهگذرها باواز بلند بخوانند تا عارف و عامی شهری و روستائی از آن آگاه شوند پس روزنامه مجلس که تازه دایر شده و عموم مردم از زن و مرد و بزرگ و کوچک بخواندن آن شوقی زاید الوصف دارند و همه اهل طهران و سایر شهرهای ایران آن را میخواهند مقاله تربیت را نقل کرده و منتشر ساخت . امیر شمس الدین

ترجمه از مجلد هم روزنامه شریفة المنار مکتوب طهران بعد از آنکه در مملکت ایران دست آزادی و مشروطیت بساط استبداد را برچید و مشورت و کنکاش جای خود سری و خود کامی گرفت آوازه این واقعه بزرگ در ادارات و اکناف عالم پیچیده . هر کوینده در این باب سخنی گفت . و هر نویسنده شرحی نگاشت . و حق دشمنان باحد و خبث باطن از تمجید خود داری نتوانستند کرد . تا چه رسد بدوستان ملت اسلام و مملکت ایران که در ستایش این ملت و اظهار بنائت در این اتفاق به بهترین زبان و خوبتر بیانی سخن سرائی کردند . خاصه جراید مصر که همه ریخته کلاک دانشمندان بزرگ و حکیمان ذاصل است در این خصوص داد حق گوئی دادند .

من جمله مجله شریفة المنار . که از شرح و وصف مستفی است مقاله بعنوان (الشوری فی بلاد ایران) مشورت و کنکاش در ایران انتشار داد و جناب ذکا الملک نگارنده جریده تربیت در نامه گرامی خود ترجمه و منتشر کردند بعد در روزنامه مجلس هم نقل شده . و البته آن مقاله بنظر عارف پژوهان و اهل اطلاع رسیده . خلاصه اش این بود که بنای شریعت اسلام بر مشورت است هر دولتی که کار مملکت خود را بر مشورت گذارد مطیع شریعت مطهره و اطاعت او بر مسلمین

بيك سفير كبير عثمانی بوزیر امور خارجه اعتراض کرده کاغذی بدین مضمون بلهات سختی و شدت بوی نوشت . مقاله که روزنامه المنار نوشته و روزنامه مجلس و تربیت ترجمه کرده اند یکی از اسبابی است که دشمنان دولت و ملت انگیزخته اند برای اینکه بدان دودولت اسلامی دشمنی افکنند . و آتش خصومت را میان این دو دولت و ملت دامن زنند . پس لازم است بچراغ فارسی قدغن کنیدا اینگونه مقالات را که باعث قطع رشته الفت است انتشار ندهند و زیر امور خارجه چنین جواب داده که صاحب اصل مقاله تابع دولت ما نیست که بتوانیم از انتشار این گونه مقالات منعش کنیم . و روزنامه های داخله را نیز اعلى حضرت هایو بی آزادی مرحمت فرموده اند . بنا بر این نمیشود آنها را مزاحمت کرد .

این خلاصه کاغذ سفير کبير و جواب وزیر امور خارجه بود که پنجم خود در دست جناب اقا سید محمد صادق مدیر روزنامه مجلس فرزند حضرت مستطاب اقا سید محمد مجتهد طباطبائی دیدم . روزی در مجلسی بر از طلاب علوم دینیه بودم گفتگو از ایراد سفير کبير بوزیر امور خارجه در میان آمد یکی از آنان بر خواسته خطابه غمرا بدین مضمون خواند . دولت عثمانی میخواهد افکار و عقول ما را مثل اعراب بیچاره بفشارد و در آگاهی و هشدار را بروی ما به بندد .

بخواهد چیزیکه مایه آگاهی دل و روشنائی فکر ما ایرانیان است روزنامه ها انتشار ندهند و نکویند وقتی اساس مشورت در مملکت ایران محکم و دولت دستوری و شوروی در این کشور مینو نشان برقرار شود احکامش احکام شریعت مطهره محمدیست . و بر مسلمین عالم است که احکام اسلام را هر جا مجری دیدند سر ارادت بدانجا بنهند و هر دولتی را که مجری قوانین محمدی یافتند سر اطاعت باستائش فرود آرند . ما از دولت عثمانی چه دیدیم . اولاً تجاوز بحدود ما از طرف تبریز تا بیاسم و تمدی بر برادران و هموطنان ما در عراق عرب مکر نه ماه گذشته جمعی از ملت ما را بی گناه بکاه هلاک انداختند . ای عثمانیان قدری بخود آئید و چشم از خواب غفلت بگشائید و بنه جهالت از گوش بیرون کنید . امروز

مثل دیروز نیست فردا نیز با امروز نمی ماند . امروز اروپائیان بر ممالک رخته کرده و گروه گروه همی آیند یکی باسم تجارت اموال ما را از کفمان می رباید و ما را بخود محتاج می کند . دیگری بعنوان سباحت اسرار مملکتی ما را کشف کرده و خیالها برای ما می یزد . یکی دیگر باسم دعوت بدین خود در کشور ما رخت اقامت می افکنند . مقصود عمده و غرض اصلی همه خوردن ممالک ما مسلمانان است اگر بهوش آیدیم چه بهتر اگر نه شمارا لقمه صباح کنند و ما را لقمه عشا . خداوند امروز را نیارود و ما را بفضل خود از شر ایشان در پناه دارد . ای ملت ترك ای عثمانیان بیائید دست بدان يك كلمه زیم که ما و شما هر دو بدان معتقدیم جز خدا بشدگی دیگری نکنیم و کسی را با او در پرستش انباز نسازیم مستبدین و خود گمان را جز حضرت احدیت خدای خود نشمریم فرمان برداری ایشان را اطاعت حق و نافرمانی هوای ایشان را عصیت او نه بنداریم . بلکه با مستبدین از دل و جان و کلك و زبان بجنگیم . اگر از ما برگردید ما شمارا گواه می گیریم که مسلمانیم و از مستبدین بیزار . دست توسل بدانان قول خداوندی زده ایم که بفرماید و (امرهم شوری بنهم) یعنی مسلمانان و مؤمنین کارهای خود را بکنشاکش و مصلحت گذرانند . از آنانکه جای دیگر در وصفشان فرموده اگر آنان را در زمین بزرگی و سروری دهیم نماز گذارند و زکواة دهند و نهی از منکر کنند . بعد از این مدیر جریده المنار می گوید . که از دیدن این نامه بر خوانندگان معلوم می شود که طلبه طهرانی عاقل تر و دانتر از سفير دولت ما است . که کمان کرده حق گوئی و بیان قاعده دین اسلام در تربیت حکومت جز از زبان دشمن دولت او بیرون نیاید . و اگر این معنی در شهرهای ایران آشکار شود سبب دشمنی میان ملت ایران و عثمانیان گردد

نمی دانم خود سفير ملتفت شده یا نه . که معنی این حرف را وقتی درست بتکفیم این است که دولت او دشمن دین و قوانین اسلام است . و هر کس را که به بیان قوانین اسلام پردازد . و یا آن قوانین را بکار بستن خواهد دولت مشار الیها وی را دشمن

بقیه دارد

صورت استنطاق تلگرافی (نمره ۱۱۴)

اسدالله خان که از طرف اکرام السلطان

بجهت کشتن چهار نفر از وکلای

مخبرم انجمن تبریز مأمور بوده

خدمت وکلا محترم آذربایجان دامت قائدهام . اینکه در تلگرافی دو ساعت قبل عرض شد صورت استنطاق اسدالله خان بایست تقدیم می شود چون ملت راضی نشده استنطاق مشارالیه اختصاراً عرض شود و بانهایت سختی خواستگار شدند که استنطاق دینب مشارالیه تلگرافاً و عیناً مروض شود . اینست لایحه استنطاق با امضای اعضا مجلس که عیناً مجارم میشود -

بعد از مراجعت از گیتی اکرام السلطان مرا خواسته گفت . اسب خوب سراغ داری گفتم قریباً آنها خواهند آمد از آنها بمخبرم . دو روز بعد کربلائی محمد نوکرش آمد مرا برد منزل اکرام السلطان که خانه رحیم خان بود . بعد از ورود بمحیط مرا توی انطاق خواست گفت . کاری بنسور رجوع خواهم کرد بکسی مگوئی . بعد مرا به قرآنی که از بنفش درآورده قسم داد و گفت به هیچکس بروز ندی حکم است این چهار نفر گشته شوند . میرزا حسین . آقا شیخ سلیم . حاجی مهدی . حاجی محمد جعفر . برسد فنک داری گفتم یک فنک ورنند دارم . یک فنک بردانفا گفت با آن فنکها کار نمیتوانی بکنی . یک فنک آلمانی بایک قطار فنک آورد بمن داد . مراجعت کرده آدم . دو روز اتصالاً تلگرافخانه آمده و رفتم . روز سوم باز آدم فرستاده مرا برد . گفت چرا اقدام نمیکنی جواب دادم که حالت شهر مقلب است و جای این اشخاص را درست نمیدانم کجا هستند صبر بکن تا من فرصتی بدست آرم . گفت که چرا اقدامی در این باب نمیکنی گفتم ممکن نمیشود . گفت اینها سخت مطالبه قانون میکنند و از طهران هم باشند بمن تا کهد می کنند هر چه زود تر عمل را با تمام برسان . یعنی حالا که این طور است امشب را رفته این مسئله را بانجام برسان لا اقل یکی از

آنها را بکش . و اگر هم توانستی دوسه تا تیر در میدان نوب خانه خالی کن . بعد آمده آقا میرزا حسین را در میدان توپخانه دیدم با دوسه نفر و فانوس میخواهند بروند از عقب آنها رفته و هرچه خواستم کاری بکنم رعب از اقدام عمل مانع شد تا اینکه از توی دریند رفته و من هم از عقب سر او می رفتم . دیدم امشب را امکان ندارد نوکر مرا گفتم امشب را بگذاریم شب دیگر اقدام خواهیم کرد . در بازارچه صفی حاجی مهدی آقا را دیدم خواستم کاری بکنم باز پشیمان شدم . مرتبه دیگر ایشان را دیدم سلام دادم و از اقدام نادم شدم . بعد از آن بخانه خود رفتم . صبح کربلائی محمد نوکر اکرام السلطان در قهوه خانه حاجی عبدالله آمد باهم جای خوردیم و بیست عدد پنجهزاری طلا داد که اکرام السلطان فرستاده خرج نمائسد و امشب کار را تمام کنبد بعد هم هرچه بنخواهید خواهیم داد شب را هم اکرام السلطان را به بیند . عصر رفتم بمن گفت . چرا کار را تمام نمیکنی معلوم می شود پشیمان شده گفتم حضرات را بیدار نمیکنم . دوشب است که آقا میرزا حسین در تلگرافخانه میخواهد . جای آقا شیخ سلیم هم معلوم نیست . بعد اصرار کرد مأموریت خود را تمام کن . شب چهارشنبه آدم تلگرافخانه گرفتار شدم . چهار شب قبل هم با اکرام السلطان ملاقات کرده بودم . دره بیان تقریرات خود اظهار نمود که بکشب هم با اشخاص مفصله ذیل بخانه آقا میرزا حسین رفتم شاید او را بزیم .

تقی . حاجی آقا . اسمعیل .

تقریر اسدالله خان در شب پنجشنبه دهم ربیع الثانی ۱۳۲۲ .

به همین نحو است که در محضر جمعی با کمال وضوح تقریر کرده .

علی بن موسی . امین التجار . حاجی میرزاتی آقا . دبیر السلطنه . صادق . رفیع الدوله . بیگلربیگی . محمد صادق خان پسر ساعد الملک . اقبال لشکر . محسن طباطبائی . آقا سمیع . رضی . خازن لشکر جعفر . امین التجار . بصیر السلطنه .

(انجمن ملی تبریز)

گرفته دیدم نوشته اند -



(وزارت معارف و اوقاف)

اداره جرائد

نمره ۱۷۰

مورخه ۱۹ شهر ربیع الثانی ۱۳۲۵

جناب میرزا جهانگیر خان مدیر
روزنامه صور اسرافیل دام مجده
لر و ما زحمت مبدهم صبح یکشنبه
یستم در مدرسه مبارکه دارالفنون
تشریف بیاورید که ملاقات
شما لازم است *

* مخبر السلطنه *

چهار ساعت قبل از ظهر یکشنبه وارد مدرسه شریفه
دارالفنون شده و باطاق کوچک مخصوص وزارت علوم و
اوقاف که در ضلع شمالی و متصل بدان زاویه شمال
شرقی مدرسه است داخل گردیده . جمعی از اسادات
قی در خصوص عمل موقوفات قم صحبت میکردند .
بعد از لحظه جناب وزیر علوم با نگارنده بنای صحبت را
گذاشتند که بعرض خاندکان محترم میرسد .

سؤال - من دیروز رفتم بمجلس شورای ملی
و در خصوص جریده صور اسرافیل صحبت کردم و قرار
شد شمارا سیاست کنیم . ولی بشما میگویم که بعد از
این اینطور چیز نوشتن را ترک کنید .

جواب - همان آن که در مجلس خصوصی
صحبت شد رجال الغیب و ارواح مجرد صورت مجلس
را بجهت بنده نقل کردند . چیزی نوشته نشده که سیاست
بشوم . و در راه آسایش و آزادی ملت و خیر خواهی دولت
اگر هم سیاست بشوم کمال افتخار را دارم . جریده ما
تاریخی است آنچه نوشته شده از وقایع مهمه عالم است .
سؤال - من نمی گویم وقایع تاریخی را
نویسید ولی باینطور چرا .

جواب - بنده که از عوالم ادب خارج

* نیم ساعت دار الفنون *

در شماره اول هفتگی صور اسرافیل بعد از قبول
مسئولیت نزد عتبد و رفیق یعنی کرام الکامین با
قوت قلب و اعتماد قلم روی کاغذ گذاشتیم و اداره
انطباعات را اداره بوسیده نوشتیم . یعنی اداره مرده
که وجود خارجی نداشته باشد زیرا که مملکت و
دولت ما مشروطه است . و مطبوعات نیز باید مثل
سایر دول مشروطه عالم آزاد باشد . و کله منحوسه
(سانسور) یعنی تقبش دز مطبوعات با سایر الفاظ
منفوره دیگر که یادگار دوره خوف و وحشت است بکلی
از وطن ما محو و نابود شود . و بعدها این کلمات
فقط در کتب تاریخ بیادگار بماند . و معلمین علم تاریخ در
مدارس و مکاتب بجهت اطفال و اخلاف ما در وقت
درس دادن قرون قبل از مشروطیت وطن این کلمات
را شرح دهند . که مثلاً در زمان استبداد دوا چند
بود : مثل اداره انطباعات که هر کس میخواست کتاب
و رساله چاپ کند باید چند روز از شغل و کار خود
دست بکشد و دوندگی کند و پدر خانه رئیس انطباعات و نایب
رئیس و منشی و نبات و فراش آن اداره برود و هزار
تملق بگوید و دوریال پول نقد و سند دو جلد از
عین کتاب بسپارد تا حاشیه کتاب را مهر و امضا نمایند .
با اینکه ما صاحب امتیاز خود اسرافیل استنداک کردیم
که بزرگ آیل بگویند روح آن دیورا باینجه فولادی قانون
اساسی قبض فرماید . معلوم شد که آن اداره هنوز
رمق دارد و اظهار حیات میکند و بوزارت علوم
و اوقاف شکایت کرده که چرا نویسنده هفتگی صور اسرافیل
نوشته که ما شیرینی می گیریم .

وزارت علوم و اوقاف هم در روز شنبه نوزدهم مکتوباً
نگارنده را در یکشنبه احضار نموده بودند ولی فراش بیچاره
مدتی در شهر سرگردان بوده و بنده را پیدانمی کرده
عصر آروز قرب مجلس شورای ملی دیدم فراش از این
و آن می پرسد که نویسنده صور اسرافیل کیست یک نفر
مرا بد و معرفی کرد گفتم آقا مگر بشما نگفته اند
که پاکت را بکجا ببرید گفت خیر . عرض کردم در
صفحه اول هفتگی صور اسرافیل عنوان مراسلات را که
نوشته بودیم چرا شما را برزحمت انداخته اند پاکت را

نوشته و مینویسند طبع بشری باینگونه سخنان بیشتر
راغب است .

سؤال - در این خصوص هم خود دانید
مطلب دیگر راجع بمسئولیت قلم است من اگرچه خوب
نخوانده ام ولی شنیده ام که چه نوشته اید و نمی دانم در
کدام ستون درج شده (هفتگی صور اسرافیل را به
بنده دادند) پیدا کنید . ستونی را که مقصود بود خواندم که
دیوسپاه مهیب کننده بازوی مرا گرفت و گفت شیرینی مرابده .
سؤال - برای چه نوشته اید شیرینی خواستند مگر از
شما یا سایر مدیران چرا ند چیزی گرفته شده .

جواب - امروز مکتب ما مشروطه است برای
چه اشخاصیکه کتاب میخوانند چاپ کنند دو ریال
پول و دو جلد کتاب بر رئیس انطباعات بدهند کتاب
هم حکم روزنامه و جراید را دارد مفتش نمیخواهد
هان مسئولیتی را که مدیران جراید قبول کرده صاحبان
کتاب هم همان حال دارند .

سؤال - این دوریال پول و دو جلد کتابی را که ملت
مبدهد حکم مالیات را دارد بعد از این هم که نظامنامه
علوم و معارف امضا و مجری شد باید پیش از این
بدهند *

جواب - این چطور مالیاتی است که نانخانه
رئیس انطباعات است . دوسه ماه قبل آن شی که در
شورای ملی دو هزار نفر برای آزادی مطبوعات شورش
کردند و در پای ستونهای سر سرا دور جناب عالی را
احاطه کرده بودند و بدانها اطمینان میدادید و
سایر و کلاً محترم نیز از طرف مجلس مقدس مردم را
مطمئن کردند بنظر شریف نیست ؟ که بعد از سه
رور اعتماد السلطنه از ریاست عزل و نقشب در انطباعات
موقوف شد

سؤال - و کلاً همچو حرفی را نروده اند
نوشته در اینخصوص در دست دارید .

جواب - از ایجاد شورای ملی تا بحال که
ملت مکرر شورش و هرجان کرده هیچوقت از طرف
مجلس بدانها لایحه داده نشده که در اینمورد نوشته
داده باشند . غرض بنده این است که ملت بیچاره بجهت
جهت متضرر گردد و پول بدهد که بجزانته دولت داخل نشود

نشده ام . هیچیک از ملل مشروطه خطاب بخاکپای
امپراطور خود نمی نمایند ما باز محض رعایت احترام
پادشاه خودمان عقیده قدیمه خود را تغییر نداده ایم .

سؤال - من نمیکویم که باید بخاکپای
سلطان خطاب کنید اما بزبان ملایم باید چیز نوشت .
جواب - عرض کردم چیزی نوشته نشده
که خلاف ادب باشد .

سؤال - غرض شما از این وقایع تاریخی
چه بوده .

جواب - مقصودم این بود که بلکه يك نفر
خواجهر سرا یا عمه خلوت آن را بحضور پدر ماجدارمان
برساند و به پیشگاه هایونش مشهود گردد که ملت بائع
و مکلف شده و آنچه متملقین خان بگویند دروغ و
بی اصل است (در بین صحبت يك نفر از بادنجان دور
قالب چینها که در تمام وزارتخانهها حضور دارند گفت
بشما چه رجوعی دارد که بنویسید عرض کردم که منم
یکی از افراد ملت و باید آنچه را صلاح دولت و ملت
است بنویسم) اگر جناب عالی در آن دوروز شورش و
هرجان عمومی در مجلس شورای ملی تشریف نداشتید
لکن شنیده اید که سی هزار جمعیت چه هرجانی داشتند
و چه میگفتند .

سؤال - اعلیحضرت اقدس هایونی تمام مطالب
و وقایع را میدانند و من هم همه روزها آنچه را که بدانم
بعرض میرسانم .

جواب - وقایع را جناب عالی
بحضور هایونی عرض میکنید اما بعد دیگران
یعنی فدویان دولتخواه و چاکران جان نثار که
جز خبانت و اغراض شخصی خیالی ندارند همه را باطل
می کنند .

سؤال - از این ماده میگذریم چرند پرند
یعنی چه .

جواب - چرند پرند قسمت اخلاقی صور اسرافیل
است .

سؤال - اخلاق را مگر نمیشود بطرز دیگر
نوشته .

جواب - اخلاق را بطرزهای مخصوص

و خرج سفره عمر و زهد باشد.

سؤال - من این حرفها را گوش نمیبندم شما باید در نمره دوم صور اسرافیل و شرحه و شرح شیرینی شرحی بنویسید که مشتبّه برشود نشود و الا ورنه نامه شما را توقیف میکنم . مطلب همین بود که گفتم خود دانید .

جواب - چگونه این وجهی را که بدون سبب و جهت ملت بیچاره ، ظلم بر رئیس انطباعات میپردازد بنده مالمات بدانم در صورتیکه بعد از آزادی انطباعات و عزل اعماد السلطنه معروف بود که رئیس انطباعات بحضور اعلی حضرت شاه عرض کرده که این دوریاک و دو جلد کتاب نان خانه و مدد معاش جاگراست .

ای وکلای محترم ملت . آیا دولت و مملکت ایران مشروطه صاحب کسب تو سپون است یا خیر ؟ آیا معنی مشروطه اینست که مطبوعات آزاد نباشد ؟ آیا که نوشته ایم شهرینی خواستند افترا و بهتان بوده . آیا در تبریز رئیس انطباعات برای اجازه طبع کتب یک کله قند و دو جلد کتاب نمیگیرد . ! آیا قند شهرین نیست یا سایر مواد شهرین فرقی دارد ؟

ای هبت مقدس (کمپون) مالیه شمارا بقوه عدالت کلیه الهی و بشرف و وجدان خودتان قسم میدهیم که آیا در کتابچه جمع و خرج وطن این مالیه اترا که رئیس انطباعات از مات بیچاره میکیرد نوشته شده آیا در جزو صورت کتب کتابخانه دولت صورت کتبی را که تا بحال چاپ شده و از صاحبان کتب گرفته اند دیده اید .

چون این مسئله از مسائل عمومی است و باید در مجلس مذاکره شود استدعا داریم در مجلس عالی در حضور وقایع نگاران جرائد جواب عریض فوق را بنر مابعد تا در روز نامه شریفه مجلس وغیره درج شود و تکلیف ملت معلوم و معین گردد

چرندک پرنده

مکتوب شهری

کبلانی دخو . توقد یمها کاهی بدرد مردم میخوردی

متکلی بدوستانت رو میداد حل می کردی . این آخرها که سر و صدائی از تو نبود می گفتم بلکه تو هم تریاکی شده . در گوشه اطاق پای منقل لم داده اما نگو که تو تاقلای حقه همان طور که نوبی صور اسرافیل نوشته بودی یواشکی بی خبر میدانم برای تحصیل علم کمبیا و لیمبا و سیمبا گناشتی در رفتی بیهند . حکما گنج نامه هم پیدا کرده . در هر حال اگر سؤ ظنی در حق تو برده ام باید خیلی خیلی به نجی عذر می خواهم . باز الحمدلله بسلامت آمدی جای شکرش باقی است چرا که خوب سر وقتش رسیدی . برای اینکه کارها خیلی شلوق پلوق است .

خدا رفتگان همه را بیا مرزد خاک بر اش خبر نبرد . در قافازان ما یک ملا اسکلی داشتیم روضه خوان خیلی شوخ بود . حالا نداشته باشد با من هم خیلی مهانه داشت وقتی که میرفت روضه بخواند اول یک مقدمه دورو درازی می چید . هر چند بی ادبی است می گفت مطلب این طور خرفهم تر می شود در مثل مناقشه نیست بنظر می آید برای شما هم محض اینکه درست بمطلب پی برید یک مقدمه بچینم بد نیست .

در قدیم الایام در دنیا یک دولت ایران بود در همسایگی ایران هم دولت یونان بود . دولت ایران آنوقت دماغش بر باد بود . از خودش خیلی راضی بود . یعنی بی ادبی می شود لواهنکش خیلی آب می گرفت . کباده ملک الملوک دنیا را می کشید . بلی آنوقت در ایران مشوق السلطنه . محبوب الدوله . عزیز الایله . خوشکل خلوت . قشنگ حضور . مالوس الملک بود . در قصرها هم سر سره ساخته بودند . ملاهای آنوقت هم حجاج الشریعه حاجب الشریعه . یازک الشریعه نداشتند . خلاصه آنوقت کالسه الاسلام . میز و صندلی المذهب . اسبروسی الدین وجود نداشت . خویش آنروزها واقعا که درست عهد پادشاه و زوزک بود . مختص کلام . بکروز دولت ایران لشکرهای خودش را جمع کرد . یواش یواش رفت تا پشت دیوار یونان . برای داخل شدن یونان بکراه بیشتر نبود . که لشکر ایران حکما باید از آن راه تهور کنند . بلی پشت این راه هم یک کوچه آنتی کنان مسجد آقاسبد غیر تر الله یعنی یک راه باریک دیگر بود

ولی لشکر ایران آن راه را بلد نبود . همینکه لشکر ایران پشت دیوار یونان رسید دید این یونانیهای بد ذات هفت خط با قشون جلوراه را گرفته اند . خوب حالا ایران چه خاك بسرش کند ؟ برود چطور برود . برگردد چطور برگردد مانده سفیل و سرگردان . خدا رحمت کند شاعر را خوب گفته است . نه در غربت دلم شاد و نه روئی در وطن دارم الخ . از آنجا که باید کارها راست بیاید يك دفعه لشکر ایران دیدند یواشکی يك نفر از آن جعفر قلی آقاها پسر بیگلر آقاهاى قزاق یعنی يك نفر غریب نواز يك نفر نوع پرست يك نفر مهمان دوست از لشکر یونان جدا شد . و همه جا پاورچین پاورچین آمد تا اردوی ایرانیها . و گفت سلام علیکم خیر مقدم خوش آمدید صفا آوردید سفر بی خطر ضمناً آهسته با انگشت شهادت آن کوچۀ آشتی کفان را بایرانیها نشان داد گفت مایونانیها آنجا لشکر نداریم اگر شما از آن راه بروید می توانید مملکت ما را بگیرد . ایرانیها هم قبول کرده و از آن راه رفته داخل خاك یونان شدند . حالا مطلب اینجا نیست . راستی بیاید زرفته اسم آن غریب نواز را هم عرض کنم . هر چند قدری بزبان ما سنگین است اما چه میشود کرد . اسمش (اقبالنس) بود خدا لعنت کند شیطان را مبدانم چرا هر وقت من این اسم را می شنوم بعضی سفرای ایران یادم می افتد . باری برویم سر مطلب . در آنوقت که جناب چکیده غیرت نتیجه علم و سیاست معلم مدرسه قزاقخانه جناب میرزا عبدالرزاقخان مهندس بعد از سه ماه پیاده روی نقشه جنگی راه مازندران را برای روسها کشیدند ما دوستان گفتیم چنین آدم با وجود حیف است که لقب نداشته باشد . بیست نفر سه شبانه روز می نشستیم فکر کردیم که چه لقبی برای ایشان بگیریم چیزی بعقلمان نرسید حالا از همه بدتر خوش سلیقه هم هستند . میگویند لقبی که برای من میگیرید باید بکر باشد یعنی پیش از من کس دیگر نگرفته باشد . از مستوفیها پرسیدم گفتند دیگر لقب بکر نیست . کتابهای لغت را باز کردیم . دیدیم در زبان فارسی عربی ترکی فرنگی از الف تا یایك کلمه نیست که اقلا ده دفعه لقب

ننده باشد . خوب حالا چه کنیم ؟ یعنی خدایا خوش میباشد این آدم همین طور بی لقب بماند ؟ از آنجا که کارها باید راست بیاید . يك روز من در کمال اوقات تلخی کتاب تاریخی که جلو دستم بود برداشتم که خودم را مشغول کنم همینکه کتاب را باز کردم در صفحه دست راست سطر اول دیدم نوشته است (از آن روز به بعد یونانی ها به اقبالنس خائن گفتند و خویش را هدر کردند) ای لعنت بشما یونانی ها مگر اقبالنس بشما چه کرده بود که شما او را خائن بگوئید . مگر مهمان نوازی در مذهب شما کفر بود . مگر بغرب پرستی شما اعتقاد نداشتید ؟ !!! خلاصه همینکه این اسم را دیدم گفتم هیچ بهتر از این نیست که این اسم را برای جناب میرزا عبدالرزاقخان لقب بگیریم . چرا که هم بکر بود هم این دو نفر شباهت کامل بهم داشتند . این غریب نواز بود او هم بود . این مهمان پرست بود او هم بود . این میگفت اگر من اینکار را می کردم دیگری میگرد . او هم میگفت . شبها يك فرق در میانه بود که تکه های سرداری اقبالنس از چوب جنگل وطن نبود . خوب باشد . این جزئیات قابل ملاحظه نیست . مخلص کلام . ما دوستان جمع شدیم يك مهمانی دادیم شادیا کردیم فوراً يك تلگراف هم بکاشان زدیم . که پنج شبه گلاب قصرو دو جبهه جو زقند زود بفرستند که بدهیم لقب را بگیریم . در همین جهت و بیعت جناب حاجی ملك التجار راه آستارا را بروس ها واگذار کردند مبدانم کدام نامرد حکایت این لقب را هم باو گفت دوپاش را توی يك کفش کرد که از آسمان افتاد ما این لقب حق و مال من است . حالا چند ماه است مبدانی چه الم سراتی راه افتاده . از یگطرف میرزا عبدالرزاقخان بقوه علم هندسه . از يك طرف حاجی ملك التجار بنور فصاحت و بلاغت و شعرهای امر القمیس و ناصر خسرو علوی کبلائی دخو مبدانی در چه انشرو منشری گیر کرده ایم . اگر بتوانی ما را از این بله خلاص کنی مثل این است که يك بنده در راه خدا آزاد کرده خدا انشاء الله پسر هات را بیخشد . خدا يك روز عمرت را صدسال کند . امروز روز غیرت است دیگر خود مبدانی زیاده عرضی ندارم خادم بلوفاى شما



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیرخان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبایان ناصری کتابخانه تربیت
نخستین غره جادی اولی ۱۳۲۵ هجری
۲۸ دیماه سال ۱۲۷۶ نزد گردی پاریس
۱۳ ماه زوین سال ۱۹۰۰ میلادی

فَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هنگامی سیاسی تاریخی اخلاقی. مقالات و لوایحی
که موافقت با مسالک مادانیه باشد با مصلحت پذیرفته
میشود و در طبع و عدم طبع اداره مختار
است. با کتبه‌های بدون مهر قبول
نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمبره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

باز فوراً يك مورخ عصر که اسناد تاریخش مجهولات هنود
و افسانه‌های گشایان و آجاهان است بواسطه غرابت این
حرف يك ذرع از زمین بهجهت. يك نجیب اصل مند که
قباله نجابتش را بافاده های پیمنی. و خوردن حاصل زحمت
يك مشت برزگر بیچاره نمضی و مسجل نموده از این سو ادب
نسبت باجداد عالی مبار خود از جا در می رود. يك نفر
متدین محدود که سرحد قدرهای الهی و حقایق
مرهوزه شریعت تفرای اسلام را چهار دیوار مغز خالی
خود قرار داده چماق لم ولا نسلم را بر مبدارد.
باهمه اینها به همان دلیل انکار پذیر که نوع بشر
هرچه پیش می رود نواقص دینتتش را تکمیل میکنند.
افسکار و عقول خود را توسعه بدهد بر قوت و قدرت
شخصی می افزاید باز بهمان دلیل بحرکت قهقرائی
يك روز همین انسان تجربه بکار بردن دستهای خود را
هم نداشته و برای چیدن میوه دهان و دندان خود را

امروز بمجلس وعظ حاضر میشویم ما را با اتحاد دعوت
میکندند. بروضه میرویم با اتحاد دعوت میکنند. از
از کوچه عبور میکنیم با اتحاد دعوت میکنند. در مسجد
مدرسه. سرگذر. وسط خبایان. با اتحاد دعوت میکنند
فضای ایران بر از صدای این يك کله است.
حقیقت اتحاد چیست

حقیقت اتحاد هنوز در مملکت ما مجهول است.
اگر کسی جرأت کرده بگوید گذشته از (داروین)
انگلیسی تمام دانشمندان دنیا هزار دلیل عقلی
تبی وحسی مدلل میکنند که اجداد ما اشرف مخلوقات
يك روز در دنیا با سایر فرق حیوان تفاوتی نداشته اند. برهنه
میزبیدند. حرف زدن نمیدانستند. در شکاف سنگها
در همان جنگلها و روی شاخه درختها متفرق زندگی
میکردند. بانواع سختی و بدبختی گرفتار تلونات طبیعت
بوده اند و تنها بوسطه اتحاد رفته رفته آدم شده اند.

زحمت مبداده است .
 بی تنها مزیت انسان بر سایر انواع حیوان يك سر
 مخفی عالم خلقت یا يك و دیمه بدیمه الهیه است .
 آن سر . محیی و ودیمه الهی چیست ؟
 آن ودیمه قوه انس و بالخطاطح حکمت مدنی الطبع بودن
 انسان است .

لفظ تمدن و متمدن که در این اواخر موضوع سخریه
 بعضی کهنه برسهاست نتیجه همان سر مخفی و اطمنه غیبی
 و مشتق از مدنی و مدنیه است .
 برای درك خدماتیکه این قوه بدنی و بانسان کرده است
 افهام و عقول بشری هنوز قاصر است .

بواسطه این قوه نوع انسان به جنس ما دیمه خود مبل
 کرد . بواسطه این قوه اطفال محفوظ مانده خانواده ها
 تشکیل شد . بواسطه این قوه اتصال خانواده ها
 یکدیگر معمول گردیده طایفه و قبیله بوجود آمد .
 بواسطه این قوه از طوایف و قبایل ملت و بالاخره دولت
 توپید و تأسیس شد . هرچه اثر این قوه بیشتر دخیل
 زندگی بشری گردید بهمان نسبت انسان قاهر تر قوی تر و خوش
 بخت تر شد .

انسان ضعیف مغلوب از کجا قوی و غالب شد ؟
 قوه انس .

بچه استعداد راه هارا تسویه نمود ؟
 به قوه انس .

بچه وسيله انواع حیوان را مطیع و رام خود کرد ؟
 به قوه انس .

بچه قدرت امواج دریا و سنبه کوه را شکافت ؟
 به قوه انس .

قوت بخار و الکتریکرا چطور کشف نمود ؟
 به قوه انس .

آدم از کجا آدم شد ؟
 به قوه انس .

بچه دلیل ؟ به دلیل يك پایه و بنیان اساس ترقی يك
 مفسر خواسته های خدائی ، يك حکم محکم اسلامی .
 و يك کلمه شریفه بدانکه مع الجماعه .

تمام ترقیات بحیر العقول امریکائیا فرانسه ها انگلیسیها
 آلمانها و ژاپونیا در سایه تهییج و تحریک این يك قوه

است . و تمام بدبختی بد نامی فقر و فلاکت ملل دیگر
 بواسطه خفته کردن و خانی نمودن همین يك قوه دیبایشد .
 پس اتحاد کدام است ؟ اتحاد همان نتیجه و ثمره و
 خلاصه قوه انس است . امروز دانشمندان دنیا بقدری لذت
 ثمرات این قوه را حس کرده اند . و باندازه برای
 آسایش نوع انسان توسعه آن را نمید و میداند که
 بانس و اتحاد خانواده . طایفه . ملت . و دولت .
 قناعت نکرده و در همان چین که سلاطین حریص دنیا
 در صدد خوردن ملل همجوار و بلعیدن دنیا هستند .
 سعی میکنند که یکروز در زیر يك لواء موسوم به لواء
 بشری در يك انجمن مسمی به انجمن اطفال خاكا از تمام دنیا
 يك هبت تشکیل دهند بیک زبان حرف بزنند و در تحت
 يك نظم حرکت کنند برای اینکه فهمیده اند قدرت دو نفر
 بیش از يك نفر است . برای اینکه دانسته اند یکدسب
 صدا ندارد . برای اینکه ملتفت شده اند تفرقه و پریشانی در
 معنی همان ضعف و ناتوانیت .

ولی در چین . افغانستان . عثمانی و ایران برای منهدم
 و بی اثر کردن این قوه انس و ثمره آن که اتحاد است
 مهندس کربوب های ابدان بشری انواع تدابیر بکار میبرند .

چین دور خودش دیوار میکشد برای اینکه
 این قوه را بی اثر کند . عثمانی دخول
 روزنامه های ایران را بخاک خودش قدغن
 مینماید برای اینکه این قوه را بی اثر کند . افغان معاشرت
 خارجه را حرام مینماید برای اینکه این قوه را بی اثر
 کند . در ایران فلان سهد مذهب بانی اختراع مینماید .
 فلان آخوند شبحی و بالاسری تربیب میدهد . فلان
 درویش صوفی و متشرع مینماید برای اینکه این قوه را
 بی اثر کنند . یکمشت باقی مانده راهم يك مسئله گوی مسجد
 شاه از روی بلندی و کوتاهی لباس و یاکی و چرکی بچنه
 (بچه) تقسیم و جدا مینماید .

برای چه ؟

برای اینکه حقیقت کلمه اتحاد هنوز در مملکت ما مجهول است .
 ع . ۱۰ ده خدا

﴿ من لم یشکر الناس لم یشکر الله ﴾

حق شناسی گذشته از آنکه از صفات حسنه بشری

شده منتظر بترجم و فصل همسایگان هستند ؟ بمالك الملك سوگند كه يك نفر از شاهزادگان بزرگ مايران را ميتواند از ذلت قرض خارجه برهاند . وقت ما تنگ است تنگ . مگر روز نجات ايران را نمي خوانيد ؟ نمي بيند چهار روز قبل صدر اعظم دولت آلمان در خصوص عقد اتحاد دولتين روس و انگليس در مسئله ايران در مجلس پارلمان نطق کرده كه خلاصه آن اين است . دولت آلمان را در خصوص اتحاديكه دولتين روس و انگليس در مسئله ايران ميخواهند بنهائند ايرادي و حرفي نيست آلمان را در ايران جز آزادي تجارت صرفه نيست و بهيج وجه مقصود سياسي (پلتيكي) ندارد . دولتين مشارالهما كاملا دولت آلمان را در اين خصوص اطمينان داده اند .

روزنامه نيم رسمي مسمي به (نورهيا) مينويسد نطق صدر اعظم آلمان راجع به آزادي دولت مشارالهما در ايران اسباب اهد و اريست .

ولي اهد و اريم كه اين كه آزادي تجارت براي ما بان قيمت گراني كه جهت فرانسه ها در مراکش تمام شد تمام نمود .

مبتوان گفت كه اين همه سخنان بيهوده است ؟

لا والله بيهوده سخن باین درازی نمیشود هر كس كه از مجلس الجزيره و مراکش مطلع باشد اينمطالب را قصه نخواهد بنداشت .

چرا شما بزرگواران وكلا كه حافظ حقوق اين ملت بچاره هستيد از صحت اين اخبار نميخواهيد مطلع شويد و مقصود از اين اتحاد را نميخواهيد بدانيد . بايد بوزير امور خارجه اخطار كرد . سوال نمود . دانست و فهميد . اگر چه بهدائتم جواب خواهند داد تحقيقات ميكنم و جواب ميگويم . و پس از مدتي باصرار جناب آقا سيد حسن تقی زاده خواهند فرمود . تحقيقات كردم اتحاد آنها مبني بر يك صرفه و صلاح دولتي است . باستقرار و استقلال سلطنت ايران ضرري نميرساند . بلي سلطان مراکش را باز نامدني سلطان گویند و خديو مصر را خديو .

اي ايرانيان اگر خواب نيستيد چرا نمي بيند . اگر نمرده ايد چرا جنبش نميكنيد . بيايد و بشكرانه اين

است . زبان شريعت نيز براي اتقياء اين قوه بهزاران اداء مختلف گوياست . و كيت كه نداند امروز چشمهاي ملت ما بلكه دستهاي تواناي عالم اسلامي و كلای مجلس شوراي ملي ايران است . و اعمال و افعال ايشان گذشته از اينكه ملت ما را عاجلا از قهد مذلت مير هاند سر مشق و نمونه نيز براي آتیه تمام مسلمان دنيا مبدهد . در اينصورت شكر گذاري ما از آنان انجام و ذمفنه بلكه ادای فريضه است . خاصه برخي از آنها كه اگر زندگي ميخواهند براي صرف خدمات ملت ميخواهند . و اگر حيات مي طلبند براي سعي در بيشرفت و ترقی مملكت مي طلبند . ما در اين دسته در هر جا كه باشند هميشه بچشم حق شناسي خواهيمديد . و تا بقای نام ايران و ايراني است يقيني بقای زمان نامشان را بمجد و بزرگي خواهيم برد . و جناب آقاميرزا ابوالحسن خان و كهل محترم فارس يكي از آناند كه اينك بواسطه اصلاح مزاج در سوئيس مشغول معالجه اند .

و باز بناه های دورا دور در رنجوري خود مي افزايند و رنج خود و راحت ايران مي طلبند . چنانكه لايحه را كه ذيلا درج مي شود در اين ايام بتوسط جناب آقا سيد حسن تقی زاده و كهل محترم آذربايجان بمجلس شوراي ملي تقديم داشته اند . و ما اميدوازيم كه وكلا معظم و وزرا مسئول در مبطورات اين لايحه بنظر دقت به بينند . و پيش از اينكه اين اتحاد ثلاثه بتحاد خسه (پانتارشي) مبدل شود در اصلاح امور داخلي و خارجي لحظه از پا نشينند و دقيقه فرو نگذارند .

صورت لايحه

اينا معظم دولت و وكلا محترم ملت . شما كه كلهد نجات ايران در دست شماست . شما كه دلهاي اهد و اري ايرانيان بسوي شماست . شما كه چشم مملكت و بر گزيده ملت هستيد . براي نجات ايران چو خيال کرده ايد ؟ پولتيك (كابينه) و زارتخانه حاليه چيست . ؟ مجلس شوراي ملي بچه كار مشغول است ؟ چه شد اصلاح بودجه مالبه كه اساس آسایش مملكت و دولت دراوست ؟ كجا ست بانك ملي ايران كه ايران بدون آن باقي نخواهد ماند ؟ آيا رجال ما كه صاحب كرورها از دولت سر ايران

در این اوقات تومانی سه تومان در این عسرت اسباب خسارت رعیت خواهد بود . خلاصه آن این تلگراف از کرمان بطهران این شد که در بیست روز قبل از وزیر داخله تلگرافی بنصرت الدوله رسید که عمال را تعیین کنید و مالیات را نصف حواله بدهید . در این کار فرمان فرما دو نوبه بیکار برد که این تلگراف را صادر کرده بود . یکی امر را بر رعیت عوام که ابداً بوی عدل و داد بشنم آنها نرسیده و از هزار نفریک نفر آنها معنی و شروط طبع دوات و کیفیت اساس مجلس مقدس را نشنیده و فهمیده مشتبه کند . که همه آنچه مجلسیان شهرت دادند دروغ و بی فروغ بود . ظل الله است و مالک رقاب باید مالیات را مثل سابق اصلاح و فرعاً و رشوه و جریبه را بهتر و خوب تر بدهید . دیگر اینکه این فقره مابۀ انزجار رعیت از این اساس معدلت شود . و تقدماً پولی جمع و بصدق و قنانه حضرت والا داده میشود . هر وقت توانستند مالیات شیراز را که خوردند و به بناد در قند پس بگیرند مالیات امساله کرمان را هم بگیرند . کی بکیست !

اینها هم حرف سست واهی است . پسرش عمال و ضباط را از اطراف و اکناف خواست و در این موقع گوشه برید و چوبی زد که بمردم مشتبه کند که این سخنان مجلسیان پیشرفت ندارد . ما مالک رقابیم و بدتر از پیشتر اقتدار داریم . عمال ستمگر بی خبر هم در کمال ... حاضر شدند که مبالغه تقدیمی و رشوه بدهند و دوباره مثل شمروسان محل حکومت خود بروند . و انتقام از اشخاص هوا خواه عدل و داد و مشروطیت بکشند . و میگوییم و مباحث از عهد برون . محمد رضا خان عدل السلطان پسر مرتضی قلیخان و کبک الملک که یکی از فدائیان استبداد و هوا خواهان فرمانفرماست . در اقطاع و افتخار کرمان حکومت دارد . اولاً بیست هزار تومان مردم آنجا را جریمه کرده و در سه ماه قبل که این سخنها شهرت گرفته است در اقطاع و افتخار بخوف و هراس حکم کرده که هر کس اسم مجلس مقدس را بر زبان برد زبان او را میبریم و یکصد تومان جریمه میگیریم . بیچاره مردم بظلم پرورش یافته تمکین کردند و هر چه مردم را چاییده است دم در نیاوردند . ولی منتظر بر یا شدن مجلس عدل و دادند . این دو روزه عدل السلطان را بکرمان خواستند که دوباره مبالغه از او گرفته بمحکومتش بر قرار کنند . (از لقب عدل

مرحمت بزرگی که پدر ناچار مهربان شما بشما فرمود . و این میت عظمی که برگردن شما دارد متحد شوید . اتفاق کنید . و راضی نشوید که این کوکب مجسود شرف ایران که هنوز درست طالع و ساطع نشده غروب نماید . نزدیک است که مراکش شوید اگر نشده باشد . ای برادران محترم . و ای هموطنان عزیز من اگر راست بگوئید که از معنی شرف ملی باخبر و در محافظت حقوق وطن حاضر هستید . ملل با شرف و ناموس از مال عزیز و جان شیرین در حفظ حقوق ملت میگذرند . و برای جان دادن و جان گرفتن با نهایت افتخار مهیا و حاضر میشوند شمام حاضر شوید . اگر خواستند مملکت شما را بفروشند یا بخرند بقیمت جان بفروشید و گران نه پیمای مال و آرزان . بخندای زمین و آسمان قسم که اگر مهربای اینکار شوید و بجان بایستید ایران نخواهد مرد و ایرانیان زنده خواهند ماند (العبد ابوالحسن الحسینی)

✽ (مکتوب کرمان) ✽

چون مستبدین ظالم مبدلتند . که مدار کار دولت و ملت پر دلستان پول و ثروت است . که سوق عسکر و قشون و جمع آوری اسباب مدافعه و فراهم کردن جمعیت اجتماعات و نبل بهر مقصد و وصول بهر امل پایه اثر بر مکتب و مایه است تا مینو اتند بهر وسیله و دست آور و حبله در صدد تخریب اساس بانک ملی بر میانند . و تا مینو اتند بگذارند رعیت بیچاره مالیات بیبانک ملی بدهند و فواید و عواید مملکت در خزینۀ ملت جمع شود . لهذا فرمان فرما که خودش را اول ... دنیا مبداند و لو که ان کبید الشیطان کان ضعیفاً باشد . و مکرو و مکمر الله والله خیر الهماکرین از آیات صریحه متین مبین است . باز بر حسب صفت ذاتی این ... حبله و دسپه در عمل مالیات کرمان بکار برد . به پسرش نوشت که تصدیق و تلگرافی از بعضی نمک پرورد های بی حقیقت و فروشنده های ملت بنشین بخش و دراهم معدومه بطهران بخابره کند . که مردم و رعیت کرمان اگر در این موقع از سال مالیات نپردازند مایه اغتشاش کار و کساد بازار بخار است . و حال اینکه قضا به برعکس است و این وقت از سال رعیت بیچاره نه حاصلی برداشته و نه مایه از سال گذشته داشته حواله کردن دولت از مالیات

آگاهی خاطر مبارك وکلای محترم شورای ملی درج کردیم و منتظریم که اخبار این هفته هم از کرمان برسد و در این خصوص شرح مفصلی بنگاریم .

✽ خواب شگفت ✽

شب گذشته (۲۴۲۴) شدت خباهای مختلف و تصورات گوناگون که در این یکسال اخیر عموماً و در این ایام خصوصاً برای هر ایرانی با فکری است نایابان شب نگذاشت خواب بروم . ولحظه از خود و این قطعه خاک یخبر شوم . گاهی بر میخواستم . زمانی می نشستم . لحظه راه میرفتم . وقتی نور چراغ را زیاد میکردم . باری مثل دیوانگان حرکت و سکون و رفتار منظم و از روی قلعه نبود . آخر از اطاق بجهت رفتم و استنشاق هوای تازه نمودم . و باجرام و سیارات فلکی نگاهی عمیقانه متفکرانه کرده ولی فوری منصرف شده و آن همه کرات لاتمد و لاتیمنی و فضای لایتناهی آسمان و عوالم سیر و حرکت و بعد و قرب و جذب و دفع شومس و سیارگان و اقمار و ذوات الاذتاب خیال را جلب نکرد . زیرا که سواى پیش آمد و اوضاع وطن به هیچ چیز توجه نداشتم . از طرف آسمان عطف نظر بجانب فضای خانه کرده و به اطراف و جوارب خود نگریدم . از سمت مشرق ماه را با حالت ضعف و نقصان نور مثل دو شیزگان بیمار با یک حالت مخصوص از پشت ابرهای متحرك و شاخهای درخت دیدم که گویا اوهم بحسرت بدین مملکت نگران است و از شدت هم و غم سر بگریبان فرو برده . در آنوقت شب آن قطعه از افق را مثل یک برده نقاشی میدیدم که قلم هیچ نقاش ماهر نمیتواند از عهده تصویر آن برآید . سایه اشجار و ابرهای قطعه جو نیز در دیوار خانه را با شکل مخصوص منقش کرده بود . آنچه گوش دادم که صدائی از جایی بشنوم چیز حرکت برگهای درختهای باغچه که نسیم ملایمی آنها را باهتزاز در آورده بود صدائی نشنیدم . و سواى ناله های حزن و حیرت انگیز مرغهای شب آهنگ که از باغهای اطراف می آمد هیچ نوائی شنیده نمیشد . سکوت صرف شهر را فرا گرفته و تمام ذبوح و جنبندگان همه در خواب بودند .

السلطان) رسم و رویه او را میدانید ربنا عاملنا بفضلک ولا تعاملنا بعدلک . میرزا لطفعلی خان حاکم کوهستان را سه روز است خواسته اند و بشهر آمده قریب هزارو پانصد تومان تقدیمی و علاوه بر عمل پارسال میخواهند و مأمور سر او گذارده اند که این پول را نقد بدهد و بمحل حکومت خود برود . مقصودشان این است که در شهر نباشد مبادا این حرفها را بشنود . فرمانفرما ده ماه در کرمان حکومت کرده بکصدو بیست هزار تومان ببانگ شاهنشاهی در کرمان پول سپرد ماهی چهارده هزار تومان خرج خودش و اجزای شخصی کرد . در هر ماهی اقل بیست نفر از اجزای محترم پنج هزار تومان دخل از کرمان بردند . این يك کرور زیادى را از کجا آورده نهایت تفاوت عمل کرمان دو بیست و پنجاه هزار تومان باشد باقی رشوه و جریمه و تقدیمی عمال بوده است . حالا هم که مردم بیچاره چشم و گوششان باز میشود و در مقام نظم بر میآیند خودی بطهران مبادازد و هر روز تلگرافی بر جز خواندن انتشار میدهد و خود را وزیر عدلیه و رئیس ملت و دولت قلمداد نموده که احدی جرأت نظم کردن نکند . يك نفر وکیل علمای کرمان هم که میتواند دو کله حرف حسابی در مجلس مقدس شورای ملی بزند اسباب در کرمان و طهران فراهم می آورد که مبادا او در این مجلس داخل شده حرفی بزند و سپهالذین ظلموای منقلب یبقلبون باقی بایست آینه .

✽ صور اسرافیل ✽

بدیهی است که امروز بخلاف ایام گذشته در رفع ظلم از مظلومین و دادرسی بیچارگان وزارت عدلیه تکلف است . و سرموئی ملاحظه و تأخیر باید در کار نیاید اگر چه فرزندان و برادر شخص وزیر باشد . خاصه که در روز پنجشنبه دهم ربیع الاخر حضرت والا فرمانفرما و وزیر عدلیه در مجلس شورای ملی اینطور نطق کردند . از روزی که این مجلس تأسیس شده بنده بکلی از تربیات سابق دست کشیده ام و کلای کرمان مسبوق هستند حضور هم دارند . (شماره ۹۸ روزنامه شریفه مجلس) ولی باین نطق در این هفته مکتوب فوق از کرمان با داره رسیده که عین آنرا با جزئی تحریف و تصحیف برای

و زلف یار بی بست نموده . نفوس کثیره را به حشیش و تریاک سرخوش داشته . باقی را بخواب جهل و غفلت گذاشته . از آسمان حیم و غساق بر آنها میبارید . و صاعقه و برقه های سوزاننده تر و خشک آنان را میسوزانید . همه مثل اموات حرکت نمی کردند و لاو نم نمیگفتند . در هوا شهابین تابوت قیر اندودی که روپوش سپاهی داشت بدوش گرفته و علمهای کبود و نیلی جلو و عقب آن حرکت مبدادند و با خط شکسته چلیپا بسواد ظلمت صرف در جلو تابوت (طهران ۱۶ ربیع الآخر سنه ۱۳۲۴) دیده میشد . و بوی عفن آن فضا مشام را متفتر می کرد . صاحب امتیاز ما حضرت اسرافیل نیز در دلتهای جو در قسمت منور بانظر حیرت و تعجب در آن نور و ظلمت نگاه می کرد .

وقتی بیدار شدم بکلی از حال طبیعی خارج و غرق عرق و بهت محض بودم و آفتاب طالع شد قدوری که آرام گرفته و بخود آمدم آنچه که در عالم رو با مشاهده کرده بدون کم و زید از قوه خیال گرفته و به امداد قهر بر روی کاغذ آوردم

بقیه ترجمه از مجلد نهم مجله المنار

از شماره دوم

میسازد ما ملت و دولت عثمانی را کلبتاً از این گمراهی دور و بمتورت مایل و از استبداد روگردان میسازیم . هرگاه صدها عمال و کار گزاران مثل جناب سفیر پیدا میشدند قانین اساسی مجلس مبعوثان برقرار شده بود . از کجا کسب که دولت دستوری و عدالت بخواهد دشمن دولت است و آنکه برای تحصیل مال و جاه هوا خواه استبداد و ظلم است دوست او . کدام يك ازدو مطلب ضامن بقای دولت عثمانی و ازدیاد شوکت اوست . آیا تنگ ما نیست که سخن درست از زبان طلبه ایرانی شنیده شود و سخن نادرست از دهان یکی از وزرای عثمانی بیرون آید ؟

آنچه خطیب ایرانی مسلمان را از آن رسانده اگر فکر کار خود نکنند و چاره برای درد خود نجویند خواهد شد . در این صورت عثمانی ها زودتر هدف تیر هلاک و اضمحلال خواهند شد . ما از حضرت احدیت

بجداً باطاق آمده و برای خواب مهیاشده و چشمهای خود را بروی هم گذاشته انتظار غایبه خواب را داشتم که ناگاه از عوالم خیالیه آسوده و بخود گردیدم . مبدایم چه قدر بی خبری طول کشید که در عالم رؤیا دیدم سطح کره ارض بخلاف حالت طبیعی خود به همان طور که آباء و اجداد چند هزار سال قبل ما معتقد بودند مسطح و منبسط شده . از طرف مشرق اهالی ممالک هندوستان . تاتار . مغول . چین . هند . چین . ژاپون و استرالیا . از جانب جنوب مردم افریقا و جزیره ماداگاسکار . از سمت مغرب نفوس تمام ممالک اروپا و بریطانیا . از ناحیه شمال جهت روسیه همه بایران نگاه می کردند . و این قطعه خاک ویران بدو قسمت روشن و تاریک منقسم شده بود . قسمت غربی و شمال غربی منور و درخشان و دلپوشا فرشتگان و ارواح مجرد مردمش را در آغوش کشیده و هر یک نفر آدم را چندین نفر از آنها در کتا گرفته . نورهای الوان از آسمان مثل قطره های باران بر صورت آنها میبارید دشت و صحرا و کوه و بیابان آنجا را بهار جاوید فرا گرفته و شبیه به بهشت موعود کرده . مردم همه متبسم و خندان و زنده آبادی بودند . فرشتگان دیگر سه هودج از نور الوان بدوش داشتند و بیدق های نور از پیش و پس آنها می کشیدند . هودج نخستین از نور سفید بود که بانور آبی بقلم نلک بر آن (طهران چهاردهم جمادی الآخره سال ۱۳۲۴) نقش بود . هودج دوم بزرگتر و از نور قرمز بود که بانور سبز (تبریز هفتم ذی حجه سنه ۱۳۲۴) باخض نسخ بر آن درج شده . هودج سوم بزرگتر از هر دو و از نور آبی آسمانی رنگ بود که بانور قرمز بلون خون باقلم نسلملیق بر آن (طهران یکشنبه ۱۳ و دوشنبه ۱۴ ربیع الآخر ۱۳۲۵) نوشته . از عرش و قلب قوسین اوزادی لمهای نور الوان و طبعهای ریاحین و ازهار مطر بر آنها میریخت . که فضا را خوشبو و دماغ جان را تازه مینمود . بخلاف این قسمت قطعه شرقی و جنوبی تاریک و تیره بود که اهالی یکدیگر را نمی دیدند و کزورها شهابین دور آنها را گرفته و بطرزهای مخصوص آنان را میخواستند . در یازدهم و بیستین بعضی را بصدای آواز و جنگ مشغول کرده . و هزاره ها را بجمام باده

را آنقدر اظهار کنند تا بکلی از قید وجور خلاص شوید . و در حفظ حقوق خود بمنها درجه شجاعت و رشادت قیام نمایند . و از جان و مال در این بیست مقدس دریغ نداشته باشید .

دیگر بعضی حرفهای واعی را که در این شهر شهرت دارد باور میکنند و اعلی حضرت اقدس هابونی را با شورای ملی و قوانین مشروطیت همراه بدانند . و تا هفته دیگر آنچه را که آرزو می کنید بدان موفق میشوند .

عجایه رشته تاریخی را که صحبت میداشتم برای هفته آتیه (بقیه دارد)

تظلم سادات و اهالی قم

ما متظلمین قمی که از ظلم و اجحاف متولی باشی مدیست در این شهر سرگردانیم و احتیاق حقوق خود را میخواهیم منقسم بچند طبقه ایم که هر دسته بخوی شکایت از این خدا ناشناس داریم اگر نخواهیم کما هو حقه شکایات و نظلمات خود را شرح دهیم . کتاب مفصلی باید بنویسیم . عجمالتاً برای آگاهی برادران مسلمان خود مختصری از تاریخ اعمال و افعال متولی باشی و پدرش را عرض می کنیم . خدا و تمام مردم قم و اغلب اشخاصی که در آن ارض مقدس مشرف شده اند میدانند که ما هزاریک آنرا بنکاشته و اطلاع نداشته ایم .

قبل از میرزا محمد رضای اصفهانی تجد متولی باشی حاکم عمل تولیت آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها با سادات رضوی بحرینی بود که آباء و اجدادشان از جزیره بحرین بقم هجرت نموده اند . میرزا محمد رضا باغای نفاق در بین خدام آستانه کم کم ریاست پیدا کرد تا آنکه بشغل تولیت رسید و با کمال فقر و پریشانی در گذشت . بعد از او پسرش میرزا سید حسین پدر متولی باشی تولیت یافت و بعنوان درویشی و عرفان جمعی از مردم قم را مرید خود کرد . و از موقوفات آستانه همه ساله غله زیادی احتکار میکرد تا در سال مجاعه هزار و دو بیست هشتاد و هشت از قیمت غله ثروت فوق العاده تحصیل کرد . اولاد متولی باشی قدیم را بکفر و خلاف عقیده متهم نمود و همه را از قم متواری کرد . و فرزندان

خواهیم که پیش از آنکه دست روزگار خاک ذلت بر سر ما ریزد و پست و زبردست دشمنان شویم چشم پنا و گروش نشوایم با مرحمت کند تا پیش بنای خود را به بینیم . و از شامراه همت خود را بمنزل سعادت رسانیم .

بقیه نطق جناب ملك المتكلمين از شماره اول

ما در این چند هزار ساله عمر خود هیچوقت بی قانون نبوده ایم . و مثل سایر ملل بدون شریعت و مذهب زندگی نکرده ایم . قبل از ظهور مذهب مقدس اسلام هزار ها سال موحد و خدا پرست بودیم . و دوره های تمدن را مکرر دیده ایم تا امروز باز بتوجهات غیبیه و هم عالیته دوسید بزرگوار اعنی السیدین السندین حامی الملة والدين حقی الاسلام آقای آقا سید عبدالله مجتهد بهبهانی و آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی دامت برکاتهما خون صالح در ابدان ما بجوش آمد و از استبداد و پیش آمد های خارجی نجات بخشید . تمام طبقات را حس ملبت و قوه ممت از نفاق باز داشت . و همه آحاد و افراد این مملکت را نفس واحد نمود . مثلاً از همین برادران محترم کلاه نمندی خودم حرفهای غیرت آمیز میشنوم که مایه امیدوار نیست . نظر تمام عقلا و بزرگان هم بهمین آقایان کلاه نمندی و کسبه است چرا که شماها مظلومین دارای فطرت پاک و ساده اید . و آرایش و رنگی را دارا نیستید . و برشوه و ریشخند و وسائل دیگر گول نمیخورید و از صراط مستقیم منحرف نمی شوید . و پیر و طببلتان با یکدیگر فرق ندارید . روح مشروطیت در همه شماها حلول کرده . مثالی حاضر تر از این پیران سالحورد محترم ابل شاهسون بندادی که مدتی است در این شهر سرگردانند و نفوذ اجنبی را از وطن خود میخواهند دفع کنندندارم . و نمونه بالاتر از نوبوگان خورد سال شاگردان مدرسه سنگی دنبائی که در همین اوقات حفظ شرف خود را نموده و بالا جماع ترک مدرسه را کرده خارج شده اند نمی بینم . ولی بشماها برادران محترم عرض می کنم . و نصیحتی مشفقانه می نمایم که هیچوقت با فرنگها بدون رعایت ادب رفتار نکنید . و بخوبی و ملامت با آنها ممانعت ننمایید دیگر بشما مظلومین عرض می کنم که مظلومیت خود

بقبه دارد ﴿﴾

صندوق پست

(طهران)

۱۰۰۰ آقا میرزا شیخ علی زرگر .

۱- تقویت مقاصد مجلس شورای ملی . تکمیل

معنی مشروطیت . حمایت فقرا و ضعفا و کارگران مظلومین

۲- برای اینکه هرگفته را نمیتوان گفت .

۳- عقل و فطرت را با علم اکتسابی توأم فرمائید .

(حضرت عبدالعظیم)

۱۰۰۰ آقا شیخ حسن مدیر مدرسه عظیمیه .

تشکر میکنیم . از قرار اخبار آخر همین صفحه

بکتابخانه تربیت رجوع فرمائید .

فاصله چند روز بخته نپخته روی هم مپل فروده اند تخمه کرده اندوسده روی دلتان پیدا شده شما مبدانید که ماشا لله این جهانت اختیارت شکمشارا ندارند هوا هم گرم است . این قبیل اتفاقات می افتد مسئله نیست گفتیم خدانکنند خداوند در دو بالای این نوع علمای مارا بز ند بجان ماشمپهان . خدا از روی عمر ما بردارد روی عمر آنها بگذارد . (سگ حسن دله)

(اختراع جدید)

یک نفر دکتر اطریشی موسوم به آف شنبدر وقتی که حکایت نهای ظهر را شنیده برای اینکه مینسای روی دندان برود و دندانها ضایع نشود غلافی از فولاد برای دندان اختراع کرده با استعمال این غلاف دندان حکم آسپائی را پیدای کند که قوه چهار اسب دارد و سنگ و چاره و کلو خراب خوبی خورد می کند . آدرس لازارت گانه فگو هپلا شمال عمده ۲۱ .

﴿ جواب مکتوب ﴾

عزیزم خرمگس اولاً آدم مثل تو سرسلاطت بگور نمیرد نورا چه انتاده خودت راد اخل کارهای دولتی بکنی لقب بدهی لقب بگیری . مگر تشنبده که شاعر مپگوید صلاح مملکت خویش خسروان دانند . از این گذشته تو چرا باید حق نمک را فراموش کنی و خدمت های دو کتر میرزا رضاخان برنس ارفع الدوله را از نظرت محو نمائی . مگر مواد قرار داد قرض ایران را از روس نخوانده ؟ مگر غرب نوازیها و مهمان دوستهای او را مسبوق نیستی ؟ مگر روزنامه های خارجه رانی بینی که هر روز برنس بیچاره از کوتاهی اسم خودش کلاه می کند . اگر ن جوی تو باشم این لقب را مبدم به برنس و دعوا را کوتاه مپکنم . و بعد از این هم ایشان را اینطور خطاب می نمایم . سفیر کبر اقبالنس برنس صلح دکتر امیرنویان میرزا رضاخان ارفع الدوله دانش بقبه دارد مخلص شما (دخو)

(اخبار)

این هفتگی ناقابل بدون اعلام و اطلاع برای احدی و بدو خانه کسی فرستاده نمیشود . بتوسط اطفال در جماع و انجمن های عمومی و کوچه و بازار بفروش میرسد . هر کس با شترک نشانیان مایل باشد به کتابخانه تربیت (خبابان ناصری قریب شمس العیاره) رجوع فرماید .

چرندک پرندک

﴿ اخبار شهری ﴾

دیتب بعد از آنکه راپورت مجلس را بفشارت روس بردم از آنجا دستور العمل سفارت را به پالکرونیک رساندم . از انگلیسها را برای یاره طالب دیدم . و اکبر شاه را ملاقات کردم . از آنجا برگشته صورت تنظیمات تازه سادات قم را بمسولی باشی گفتم . بعد مراجعت کرده خدمت پسر حاجی آقا محسن رسیدم . و در سه چهار انجمن مخفی که هزار حیل و تدبیر خودم را داخل کرده ام حضور مپرساندم . آخر شب که خسته و مرده از یارک برمی گفتم جلوی مدرسه ارمی ها بکمد فمه دیدم جناب دکتر و سر کار دکتر نوبی دوتا کالسه که نشسته چهار نعل میرانند خیلی متوجش شدم که مبادا خبریکه در باب بریدن پای جناب حاجی منتشر شده راست باشد سرعت پیش رفتم و بواسطه سابقه محبتی که بود کلاه برداشته شب بخیر گفتم مقصد را پرسیدم گننند هیچ جناب مستطاب حاجی چون این روزها یک چند هزار تومان از حاجی آقا محسن . یک . . . هزار تومان از حشمته الماک . یک . . . هزار تومان از آصف الدوله یک . . . هزار تومان از قوام



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیرخان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبابان ناصری کتابخانه تربیت
نخشبیه ۸ جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری
۲۵ من ماه سال ۱۲۷۶ نزدیک دی پاریس
۲۰ ماه ژوین سال ۱۹۰۷ میلادی

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هتنگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات
و لوائیچی که موافقت با مسلك ما داشته
باشد با مضامین پذیرفته و درج میشود
پاکتهای بدون تمبر قبول
نخواهد شد

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (۴) شاه
سایر بلاد ایران پنج

ودواتخواهان غیرمندراضی بمرگ شده اند .
وقتی سبب می برسیم بزرگ و کوچک . علم و جاهل
جواب میدهند همه این پریشانی از اغراض و طمع و
نفاق و بی غیرتی و زرای ماست . چه حرف لغوی که
از قباح آن خسته میشویم !! طمع بشری در هر عهد
و در هر اقلیم صاحب همین اغراض همین طمع و خود
پرستی بوده است . والان همه این مایب در همه دول
بمراتب پیش از ایران رواج دارد . فرق واحد در بی
علمی ماست سبب بی علمی ما هر چه باشد . و خاتمه
این است که امروز دولت ما باشد فقر رسیده است .
و کل حکما و وزرا و استادان زمان بما خبر
میدهند که با این فلاکت بی پولی محال عقل است
که بتوانید سلطنت و استقلال ایران را
از ورطه انهدام خلاص نماید . و یقین است که
وزارت جلبله خارجه ما بهتر از هر کس واقف

سواد کاغذی است که جناب پرنس
ملکم خان وزیر مختار دولت علیه ایران
در دربار روم در پنجم ربیع الثانی ۱۳۲۵
بوزارت امور خارجه فرستاده اند .
فدایت شوم . دیگر نمیتوان پنهان کرد که دولت
ایران به يك نقطه رسیده که سکوت مأمورین خارجه
ما بدترین خیانت خواهد بود . آن جوش ترقی
طلب که این اواخر حواس دنیا را بر سر ایران جمع کرد
آلان منتهی باین حیرت شده است که ایران چقدر خالی
و چقدر خراب بوده است که همه علماء و بزرگان و وزرا
سابق و لاحق و پیران هر صنف و جو و آمدندان هر طبقه
با همه همراهی و مساعدت يك پادشاه ترقی طلب جمع
شدند و بهر قسم آزادی مجالس تنظیم ترتیب دادند .
و امروز عموم ولایات پیش از هر وقت مفشوش . عساکر
همه گرسنه . سفرا و مأمورین دولت همه جا فراری .

را بچه صنعت ساخته اند داخل هیچ تفصیل نشود بدلت
اینکه مطالبی که بچندین سال مدرسه تحصیل می شود بچند
دقیقه صحبت انفاقی هرگز مفهوم نخواهد شد همینقدر
بفرمائید که این دستگاه را هر صنعتی که ترتیب داده
باشند حالا رؤسای این مخزنهای تقدی حاضر هستند که
دولت ایران هر قدر پول لازم داشته باشد ده مقابل آنرا
بدون مداخله هیچ دولت خارجی و بدون رهن هیچ
یک از حقوق ایران باهون وجوه تسلیم وزرای طهران
نمایند باین دو شرط .

اولاً اولیای دولت ایران به من و به جناب عالی یا هر
کس دیگر ثابت نمایند که آن پول فقط و فقط صرف آبادی
ایران خواهد شد . ثانیاً بما درست حالی نمایند که
ایران هم مثل ادنی دولت فرنگستان امضا دارد و امضای
دولت حقیقتاً امضاست .

این دو شرط بجدی سهل و بی ضرر است که
کدخدای مرده فرنگستان میتواند در ایران مجری
بدارد .

قطعا در ایران خواهند پرسید که راه و دلیل امکان
این مسئله چیست ؟
دو جواب دارم .

جواب اول اینست که خود اولیای دولت بروند
در مدارس فرنگستان اولاً بیست سی سال درس بخوانند .
جواب دوم این است که من حاضر هستم که از هر دولت و از
هر وزیر و از هر حکیم سند قطعی بیاورم که این فقرات
معروضه تماماً مطابق علوم مقررۃ دنیاست . و هر
وزیریکه این دو شرط را بتواند در ایران برقرار نماید
دولت را زنده و ایران را بهشت روی زمین ساخته است .
(ملکم)

قربانت شوم عرض مطلب تمام شد . یک
استدعای شخصی باقی مانده . چون درمیان این
پرشاهیهای طهران هنوز نمیتوانم بفهمم عرائض بنده چطور
میرسد . و کجا مقفود میشود . منتهای مکرمت خواهد بود
اگر مقرر فرمائید این پاکت را در طهران چاپ بکنند .
و اگر برای وزارت جلدی این فرصت را هم باقی
نگذاشته باشند به تلقراف یک اشاره بفرمائید بنده این
نوشته را باجمع تحریرات سابق و لاحق در خارج چاپ

است که همین روزها دول بزرگ بجهت ختم پریشانیهای
ایران در چه مذاکرات و در تدارک چه نوع
تدابیر مجبوری هستند .

چاره چیست ؟

هر شاکرد وزارتخانه های مالک خارجه
بصراحت قطعی خواهد گفت بدون ترك يك دقیقه
جهت نمائید که باین ایران از دست رفته بواسطه
چند فقره اصلاحات سهل و فوری اقبال بر حسب
ظاهر سر و صورت دولتی بدهید . ولیکن
لابد باید اینمطلب را هم بدرستی فهمید که در هیچ
مالک هیچ اصلاح تازه بدون يك سرمایه تقدی مبرر
نمیشود . بدبختانه ایران بیک حالتی رسیده که از برای
هیچ اصلاح جزئی هم قوه هیچ سرمایه تقدی باقی نمانده
در این مقام هولناک می شنوم که اولیای طهران
در صد يك قرض تازه هستند . امان از تجدید
چنان خبط مهلك . جای عزای ملی خواهد بود
هر گاه ایندفعه هم بزركان ما بسای قروض حالیه
ایران را مشتبه بکنند بدان معجزات نسبه کاری
(credit) که مشاهیر حکمای فرنگستان
اسباب شوکت آبدیهای دنیا و شرط حیات دول
ساخته اند .

بشایر این باید جناب عالی بهر زبانی که بتوانید
اولیای ما حالی نمائید که نه دولت انکاپس . نه
دولت روس . نه بلژیک و نه هم حکومت بلغار
هیچ دولت يك دینار قرضی ندارد . آنچه از آن
هزاران ملیونها و از آن معاملات خارج از تصور می
شنویم همه از برکات آن فنون مالیه است که نه
بکوش چشمید رسیده بود و نه در هیچ کتابخانه
ما اسمی از آن ذکر شده است . باید از این دریای
فنون مالیه همین يك فقره را حالی فرمائید که دول
و کمپانیهای فرنگستان در هر شهر چند کارخانه و مخزن
پول ترتیب داده اند که مردم هر قدر پول دارند عوض
اینکه در خانه خود حبس بکنند باطمینان کامل میریزند
بان مخزنها و از آن مخزنها به مرهای مختلف جاری میشود
هر نوع اعمالی که موجب آبدی و مایه منفعت باشد .
اگر از آن جناب اشرف پرسند که این کارخانه حیات

و بدون زحمت احدی در ایران بدردمندان وطن میرسانم
(العبد ملکم)

- ﴿ چکامه وطنیه جناب میرزا ابراهیم خان ﴾
- ﴿ مثنوی اول سابق سفارت دولت فرانسه ﴾
- ﴿ کنم چرا نکم ناله از برای وطن ﴾
- ﴿ که من چو ناله شدستم ز ناله های وطن ﴾
- ﴿ مگر چه بنه غفلت فشرده اند بگوش ﴾
- ﴿ که خود نمیشنود هیچکس صدای وطن ﴾
- ﴿ وطن سلام فرستد همی بفرزندان ﴾
- ﴿ نجاست گوش که او بشنود صلاهی وطن ﴾
- ﴿ وطن غریب و وطن بیگس و وطن تنها ﴾
- ﴿ نجاست آنکه شود یکدم آشنای وطن ﴾
- ﴿ وطن خراب و وطن در هم و وطن ویران ﴾
- ﴿ نجاست آنکه گذارد ز نو بنای وطن ﴾
- ﴿ وطن بناله هم بگوید ای جوان مردان ﴾
- ﴿ مگر نه بیند امروز ابتلای وطن ﴾
- ﴿ که دست ظلم کشید است بیع استبداد ﴾
- ﴿ مخالفین همه آماده در فحای وطن ﴾
- ﴿ وطن که بود بهشت برین بروز نخت ﴾
- ﴿ شد از نفاق خزان ترهت و صفای وطن ﴾
- ﴿ وطن که کرد همه نیکی از برای شما ﴾
- ﴿ شهادتی ز چه کردید خود بجای وطن ﴾
- ﴿ چگونه چاره نماند ای سبه بختان ﴾
- ﴿ ز گردش آند اگر روزی آسبای وطن ﴾
- ﴿ ز ابتدا یکی اندیشه باید و تدبیر ﴾
- ﴿ که چیست زین سپس انجام و انتهای وطن ﴾
- ﴿ همه بهیل گرفتند و شپوه و شوخی ﴾
- ﴿ نظر بفایده خویش کارهای وطن ﴾
- ﴿ همه بمصلحت خویش تن پسندیدند ﴾
- ﴿ هر آنچه بود بهر وقت انتضای وطن ﴾
- ﴿ همی نه بینند از کبر این دو همسایه ﴾
- ﴿ که هر دو از دو طرف گشته از دهای وطن ﴾
- ﴿ همی نه بینند این تنگ و این سبه روزی ﴾
- ﴿ که چون سباه کند دامن قبای وطن ﴾

- ﴿ همی نه بینند این فقر و این پریشانی ﴾
- ﴿ که آه و ناله شده سر بسر نوای وطن ﴾
- ﴿ منافقان همه خود پرست و سنگین دل ﴾
- ﴿ که جز نفاق نجویند در وفای وطن ﴾
- ﴿ با نفاق نفاق آورندو بد خواهی ﴾
- ﴿ شد اتفاق نفاق آوران بلای وطن ﴾
- ﴿ منافقان سبه دل بکرو چسبه کتند ﴾
- ﴿ جداز یکدیگر امروز عضو های وطن ﴾
- ﴿ ز سنگ چشمی و بی طبعی و غرض ورزی ﴾
- ﴿ نفاقشان شده یکبارگی و بای وطن ﴾
- ﴿ نفاق کرده و غافل از آن که لعنت کرد ﴾
- ﴿ منافقان را خود ده بی خدای وطن ﴾
- ﴿ نظر بچشم یکانه نمی کنند بخلاق ﴾
- ﴿ که جمله یک تن و جانند در دای وطن ﴾
- ﴿ همه گلند ز یک شاخ و شاخ از یک اصل ﴾
- ﴿ همه شکوفه باغ طرب فزای وطن ﴾
- ﴿ یکی بود کل سرخ و یکی بود کل زرد ﴾
- ﴿ یکی برنگ دیگر جلوه و بهای وطن ﴾
- ﴿ یکی درخت تشاور یکی گباه ضعیف ﴾
- ﴿ ز هر دو خرمی بوستان سرای وطن ﴾
- ﴿ چو باغبان وطن دسته بندد از گلهای ﴾
- ﴿ همی بجوید هر سو بیانهای وطن ﴾
- ﴿ ز رنگ رنگ گل و رنگ رنگ سبزه تنز ﴾
- ﴿ ز سوری و سمن و سنبل و گبای وطن ﴾
- ﴿ همی بچیند و یک دسته بندد از گلهای ﴾
- ﴿ نمونه دهد از رونق و نمای وطن ﴾
- ﴿ کدام فخر تواند کل سفید بسرخ ﴾
- ﴿ که هر دو عطر فروشند در هوای وطن ﴾
- ﴿ کدام باز تواند کل بنفش برزد ﴾
- ﴿ که هر دو زیب فزایند در فضای وطن ﴾
- ﴿ که این بفتنی و زردی خود از دورنگی نیست ﴾
- ﴿ برون ز رنگ بود جمله رنگهای وطن ﴾
- ﴿ قوافی از همه شد هایهای عیبی نیست ﴾
- ﴿ که هایهای بگریم ز هایهای وطن ﴾
- ﴿ بقیه دارد ﴾

اخبار اخلاص

شورش اجزای نظمیه و زاندرم طهران

روز ۱۵ ربیع الاخر صاحبمنصبان نظمیه و زاندرم بواسطه نرسیدن حقوق پانزده ماهه خود از صبح تا سه ساعت از شب گذشته در خانه جناب وزیر مخصوص حاکم طهران متحصن شدند و شبانه مایوسانه بمنازل خود مراجعت کردند . روز ۱۶ نیز کلبه اجزا از صاحب منصب و تابین از کار و خدمت دست کشیده حتی پولیس شهر و گرمه های بازار بصاحبان دکانین و کاروانسراها اعلام کردند که شب خودشان بازار و حجرات خویش را محافظت کنند و همه مجدداً در خانه وزیر مخصوص ازدحام کرده و آنچه لایه وزاری نمودند جواب مسکنی نشنیدند . و بهیچوجه اثر امیدواری و رافتی ندیدند بلکه بانها جواب دادند بروید بوزارت خانه ها و به ... متظلم شوید تا چار به هیئت اجماع بتلگرافخانه مخصوص رفته عریضه ذیل را تلگرافاً بپستگاه هایونی عرض کردند .

نمره ۳۶

* تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس هایونت شویم .
چاکران جان نثار عموم اجزای نظمیه و زاندرم و مستحفظین بازار . از ابتدای سنه ماضیه تا بحال پانزده ماه است یکدیگر از بابت مواجب و غیره نگرته شب و روز بجان نثاری و حفظ امنیت شهر مشغول و بقرض و قناعت در این مدت گذران نموده حال کار بجان و کارد باستخوان رسیده بواسطه سختی طلبکار و خجالت اهل و عیال ناچار بتلگرافخانه مبارکه آمده عرض حال خود را با کمال امیدواری بجا کپای اقدس هایونی ارواحنا فداء دعروض مبداریم و عاجزانه استدعا مینمائیم که امر ولوکانه شرف صدور یابد حقوق گذشته غلامان جان نثار را مرحمت فرمایند تا آسوده بشغل جان نثاری و خدمت گذاری مشغول دعا گوئی و وجود اقدس اعی ارواحنا فداء باشیم والا بجا کپای مبارک قسم است که از قوه جان نثاران خارج است و از عهده خدمت بر نمائیم و پس از عرض عریضه از تلگراف خانه باستان هایون اعلی پناه آورده و

بتوسط جناب اعتمادالحرم . منتظر بروز مراجع مایوسانه هستیم .

سهراب . کلانتر . منتظم الملک . وزیر السلطنه . محاسب الملک . قتی . متمدنظمیه . سعیدنظمیه . بعد از عرض عریضه از تلگراف خانه بمنزل اعتماد الحرم متحصن شدند و مجدداً عریضه بمضمون تلگرام فوق باستان اعلیحضرت هایونی عرض کردند . طرف عصر بامر السلطنه از طرف اعلیحضرت هایونی آنها را مطمئن نمود که تا روز یکشنبه ۱۹ تأمل کنند محض اطاعت امر ولوکانه متفرق شدند . روز شنبه نوزده هم جناب وزیر داخله بر حسب دستخط اعلیحضرت هایونی صاحب منصبان اداره را در عمارت کلستان خواسته که هر ظوریت تا روز پنجشنبه ۲۴ باز صبر کنید که بدون تخلف من خودم در آرزوی حقوق شمارا میندیم . یکی از آنها میگوید که از این وعده ها ساقط بنا دادند و تا بحال بیکی وفا نکردند . وزیر داخله جواب میده من بشما قول صریح میندیم . مطمئن باشید . صاحب منصبان هم با جزا اداره اطمینان میندند و آنها را ساکت میکنند که تا ۲۴ ربیع الثانی تأمل نمایند .

صبح روز پنجشنبه ۲۴ همه رؤسای نظمیه و زاندرم بواسطه اعتماد بقول وزیر داخله . در اداره منتظر گرفتن مواجب خود بودند . سه ساعت قبل از ظهر وزیر مخصوص با اعظم السلطنه رئیس نظمیه از جلواداره برای رفتن بدارالحکومه عبور می کنند می بینند که در اداره ازدحامی است وزیر مخصوص با اعظم السلطنه میگوید بروید بداره و بر زبانی است اجزای ساکت کنید که تا دوسه روز دیگر حقوق آنها داده شود . وقتی که اجزا از رئیس نظمیه کلاه دوسه روز تأمل را میشوند همچنان فوق العاده پیدا کرده و می فهمند که این وعده هم از همان حرفهایست که سالها حکومت ایران را اداره میکرده . راز شاه کارهای موسوم به بوتیک ایرانی بوده مستحفظین بازار و پولیسهای شهر هم خبر شده بداره می آیند . و رئیس نظمیه را در اطاق حبس و در بداره را قفل می کنند . و سهراب خان میر پنج و عباسقلی خان منتظم الملک و سعید نظمیه داروغه بازار را مینورسند بوزیر مخصوص اطلاع میدهند که اعظم السلطنه را در اداره نگاه

رئیس توپخانه میگوید من خودم قول صریح بشما و آنان میدهم که بعد از مراجعت از این سفر معادل همین مبلغ مواجب در باره این هبثت بر قرار نمایم . و اگر دولت قبول نکند از مواجب شخصی خودم که بیش از مواجب شهادت برای ایشان همین میباشم .

روز بیستم ربیع الاخر قشونی را که تهیه شده بود خبر کردند و روز بیست و یکم قرب امامزاده معصوم خارج طهران اردو زدند که از راه قزوین بسایر قشون آن حدود همدان که بجهت مرکز قشون تعیین شده در تحت ریاست مدیر توپخانه حرکت نمایند :

روز بیست و چهارم بواسطه انتشار خبر آمدن سالارالدوله بطرف نهاوند حرکت آنها از راه قزوین موقوف و از طریق قم بجانب نهاوند بقرار شد . و از امامزاده معصوم کوچ کرده در طرف غربی حضرت عبدالعظیم عم در زمین های ولی آباد نزول نمودند .

شب یکشنبه بیست و هفتم از راه قم بسمت پل دیز آبادو نهاوند که مرکز ثانوی قشون است روانه شدند .

عده توپچی و پیاده نظام و سوار از این قرار بود .

- (۱) توپچی خرقانی نود (۹۰) نفر
- زنبورکچی بیست و پنج (۲۵) نفر
- (۲) سرباز سبلاخوری صد و هفتاد و پنج (۱۷۵) نفر
- (۳) سوار قزاق صد (۱۰۰) نفر
- (۴) غلام کتیکخانه پنجاه (۵۰) نفر
- (۵) سوار مهدیه و منصور پنجاه (۵۰) نفر

کلیه صاحب منصب و نایین چهارصد و بود (۴۹۰) نفر

(۶) توپ کوهی یک (باطری) شش (۶) عراده

(۷) گلوله گرناد و شرنبل چهارصد و پنجاه عدد

(۸) فشنگ هفتاد و سه هزار و بیاض عدد .

(۹) چند روز قبل هم چهل بار فشنگ روانه شده

قشون قزوین و همدان نیز از قرار معروف در نهاوند بدانها ملحق خواهد شد . بعد از حرکت شهرت یافت که عده از سربازها فرار کرده اند .

داسته و حبس کرده حتی از سوار خوردن او مانع شده اند معین حضور نوکر وزیر داخله اداره می آید و آنچه آنها را بوعده و وعده میدویم بدهد اعتنا نمیکند جناب وزیر علوم نیز از طرف وزیر داخله پیغام می آورند و ژاندرم و پلیس را راضی می نمایند که یکی دو روز دیگر صبر کنند و خلاصی رئیس نظم را خواهش می کنند . بعضی رؤسا امیدوار شده و میخواهند جهت خودشان را متبرق کنند و همین قصد نام در اداره نیز می رود ولی بواسطه اتفاق نامعلومی یکدفعه با هیچجانی سخت تر از اول مراجعت تعیینند و در را قفل می کنند و جناب وزیر علوم هم می آید از اداره بیرون می روند .

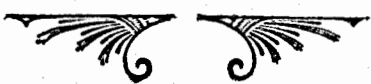
مقارن غروب آفتاب سپهبدار رئیس تلگراف خانه اداره بیرون و سند مبلغ شصت و دو هزار تومان از بابت حقوق پس افتاده یکساله بآنها بدهد که نصفش را روز دوشنبه ۲۷ و بقی را در روز پنجشنبه غره بپردازد . باین ترتیب اعظم السلطنه از حبس مستخلص میشود و اجزای نیز موقتاً متفرق میشوند .



حرکت اردو از طهران

بعد از آنکه از طرف دولت امر بجهت مقدمه الحیثی بجهت جلو گیری و اضمحلال شامزاده سالارالدوله رسماً اعلام شد شاهزاده سبف الدین میرزا مدیر توپخانه بصاحب منصبان توپخانه میگوید . که در این سفر شش عراده توپ کوهی باید همراه ببریم . و هر یک از صاحب منصبان غبور بدون اینکه ادعای حقوق و خرج سفر نماید مهبل دارم داو طلبانه در حضور همه صاحب منصبان محض ابراز شرافت و وطن خواهی خود را معرفی کند . اول میرزا محمد علی خان سرتیب فرمانده باطری اول با اجزایش قبول آنخواهش را نمودند . پس از آن کلیه رژیمان توپخانه داوطلب شدند .

سبف الدین میرزا تمام صاحب منصبان داو طلب را بجای مجدالدوله رئیس توپخانه معرفی کرد و گنت محض غیرت و مردانگی این آقایان غبور هزار و شصت تومان مواجب مرا در حق ایشان بر قرار نماید و همین امر و فرمان آن را صادر کنید .



﴿ ظهور جدید ﴾

اگر بیک مسلمان ایرانی بگویند مؤمن آب دماغت را بکیر . مقدس چرک گوشت را پاک کن . دشمن معاویه ساق جورابت را بالا بکش . کار باین اختصار برای این بیچاره مشقت و مصیبت بزرگی است !!

اما اگر بگوئی آقا سید پیغمبر شو . جناب شیخ ادعای امامت کن . حضرت حجة الاسلام نایب امام باش فوراً مخدومی چشمه‌ها را باحالت بهت بدوران میاندازد . چهره را حالت محزون میدهد . صدایش ضعیف میشود . و بالاخره سینه اش را سپر تیرشمانت محجوبین : منافقین و ناقضین عصر میسازد . یعنی تمام ذرات وجود آقا برای نزول وحی و الهام حاضر میگردد . منتها در روزهای اول صدائی مثل دیب نمل یا طین نمل بگوش آقا رسیده بعد از چند روز جبرئیل را در کمال ملکوتیتش بچشم سر می بیند .

عجب اسب . باینکه امروز مزایای دین خنیف اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده . باینکه آنها آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر خائمت و انقطاع وحی بعد از حضرت رسالت بنامی صم وارد گردیده . باینکه اعتقاد تمام این مراتب از ضروریات دین ماست . باز تمام این پیغمبران دروغی . امامان جعلی و نواب کاذبه همه دنیا را میگذارد و در همین يك قطعه خاک کوچک که مرکز دین همین اسلام است نزول اجلال میفرماید .

يك قطعه اولی . يك جمال قدم . يك صبح ازل . يك من یظهر الله و يك ركن رابع در هیچ يك از کوهستانهای فرنگستان و در هیچيك از دهات امریکا باسر قانون و بحکم عمومیت معارف قدرت ابراز یکی از این لاطائف را ندارد و اگر هزار دفعه جبرئیل برای اظهار بخت امر صریح بیاورد از روی ناچاری جواب صریح بگوید . اما ماشاء الله خاک بر برگت ایران در هر ساعت يك پیغمبر تازه يك امام نوبله که تعوذ بالله يك خدای جدید تو بید می نماید .

و عجب ترا آنکه هم بزودی پیش میرود و هم معرکه گرم میشود علت چیست ؟

علت تحریک خیال مدعیان هر چه باشد . علت قبول عامه و پذیرائی حلق ایران دو امر بیشتر نیست . یکی جهل . دیگری عادت به تمرد . در مدت

هزار و سیصد سال با آنها آیات بینات . با آنها اوامر صریحه و با آنها وافی هدایه (والذین یجاهدون فبنا الخ) چنان ما را به تمرد و قبول کور کورانه اصول و فروع مذهب خودمان مجبور کردند و چنان راه غور و تأمل و توسعه افکار را بروی ما سد نمودند . که امروز در تمام وسعت عالم اسلامی ایران يك طلبه . يك عالم . و يك فقیه نیست که بتواند اقلاً یکساعت بدون برداشتن چنقی تکفیر که آخرین وسيله غلبه بر خصم است با يك کشیش عیسوی . با يك خاخام یهودی و با يك حشیشی مدعی قطیبت افلا یکساعت منظم و موافق اصول منطقی صحبت کند .

اطفال ما از تمام اصول متقنه اسلامی فقط بجز حفظ يك شعر منلق (نه مرکب بود و جسم و نه جوهر نه عرض الخ) اکتفا می کنند که در سن هشتاد سالگی هنوز از عهده کشف اغلاق همین يك شعر بر نمی آیند .

طلاب و علمای ما بخواندن يك شرح باب حادی عشر که و حدایت را بسوره توحید ثابت می کنند قناعت مینمایند .

و اسکر خدای نکرده يك نفر هم از تحقیقات ابو حنیفه دست کشیده و بر خلاف معنی معمولی که بحدیث شریف الحکمة ضالة کل مؤمن می بندند بخواندن حکمت و کلام جسارت نماید آنوقت بیچاره تازه در يك منجلاب وهم و ورطه خرافات می افتد که جزاغات و عطوفت الهی برای رهائی او چاره دیگر نیست حکمت و کلام ما معجونی است مضحك از خیالات بنگی های هند . افکار بت پرستهای یونان . اوهام کافه های کله . و تحولات رهایی یهود .

پیشوایان پرستندگان گنگ . علمای عابدین لاما و روسای عناصر پرستان هند هر يك اقلاً يك یا دو کتاب مختصر و مفصل در فلسفه مذهب باطل خود نوشته در میان ملت و امت خویش انتشار میدهند اما در هزار و سیصد سال شهوت ریاست . لذت اصوات نعال . و حرص قرب سلطان بعلمای ما فرصت نداد که فلسفه اسلام را از این مزخرفات جدا کرده

و يك رساله مختصر مشتمل بر حكمت طریقه حقه خودشان بزبان عوام نوشته منتشر کنند .

ملت ما بقدری از اسلام پرستی و غیرت دینتی همین آقایان امروز از معنی و حقیقت اسلام دور مانده اند که کمال بی غیرتی و نهایت بی عرضگیست اگر یهودیها در فکر رواج مذهب خود نیفتند . امریکائیها دعوات مذهبی بهره خراب ما نفرستند . و هرگوساله در یک گوشه ایران در صدد اختراع مذهب جدیدی بر نیاید .

هفته نیست که يك (کاتالک) ادنی کتابخانه فرنگ . يك روزنامه خیلی پست امریکا اعلان چندین کتاب در رد اسلام بتازگی ندهد . يك نفر از علمای مانیست که نه برای ابطال مذاهب غیر حقه بلکه اقلا برای دفاع از مذهب خنیف اسلام يك رساله دوورقی چاپ کند .

بلی ایستند اولهای امر . ایستندوره آنها . و ایستند جانشینان ائمه دین . و ایستند اشخاصی که هنوز باز میخواستند امین نفوس و دماء و اموال و ناموس ما باشند . برای اثبات همه این مراتب دلیل واضح تر از این مکتوب نیست که از رشت رسیده و هر مسلمان صاحب غیرت را دوچار حیرت میکند . سید جلال و کهل معروف به شهر آشوب که چندی قبل در رشت بواسطه ارتکاب خلافی در حبس حکومت بود زن و اطشالش باقرآن بانجمین ملی رشت آمده و خلاصی او را خواستکار شدند و کسلاهی انجمن برای رحیم باطنال صنبر او معبوس را از حکومت خواسته و پس از اثبات تقصیر بمجازات خودش رسانده مرخص کردند . سید استدا کرد ساله که انجمن ملی مرا از حبس رهائی داده باید در تمام عمر در خدمت همین انجمن باشم و کلا هم اجازه داده سید مدتی مشغول خدمات انجمن رشت بود . تا آنکه در لشت نشای جناب امین الدوله رعایا بواسطه فقر و فلاکت به شورش و هرجان مجبور شدند . از طهران تلگرافی برای سد جلو بی نظمی بانجمین رشت شد و جناب حاجی میرزا محمد رضا که طرف اطمنان انجمن اند و قبولت عامه دارند برفع غائله مأمور شدند .

وسید جلال و کهل مزبور را نیز همراه بردند . پس از آنکه اندک سروصورتی بکارهای آنجا دادند حاجی میرزا محمد رضا برشت مراجعت کردند و سید جلال برای اینکه از امنیت آنجا کاملا مطمئن شود در لشت نشا ماند که بعد از چند روز مراجعت کند .

همینکه حاجی میرزا محمد رضا مراجعت کردند سید شهر آشوب خوابی می بیند که امام علیه السلام فرموده اند تو نایب من هستی و در مدت هفت سال که هنوز از غیبت من باقی است از جانب من رئیس و پیش وای امی قول تو قول من . کرده تو کرده من است . کاغذ خیلی مفصل است ولی خلاصه مطالب این است که سید در مدت چند روز دوازده هزار مرید و معتقد پیدا کرده و مالیات هفت ساله را هم باهالی آنجا بخشیده و وعده داده است که عنقریب خود حضرت ظهور میکنند و آنوقت دیگر هر چه فرمودند همان طور رفتار خواهید کرد . چندین دفعه از انجمن رشت کاغذهای سخت بشهر آشوب نوشته اند در جواب گفته این کاغذها معنی ندارد و باطمینان حمقا دلگرم است .

و هر دفعه هم امر کرده است که پنج تومان به حامل رفته بدهند و عجب آنکه بمحض فرمودن این يك کلمه صد نفر هر يك با پنج تومان حاضر میشوند که بحاصل کاغذ بردارند و بر یکدیگر در اطاعت امر آقا سابقت بورزند (اتهی)

بلی این است حال يك ملت بدبخت که از حقیقت مذهب خود بی خبر و باطاعت تبعیدی و کور کورانه مجبور است و این است عاقبت امتی که علمای آن جز نفس پرستی و حب ریاست مقصدی ندارند .

چرندک پرندک

﴿ ادبیات ﴾

(کنسرت) ایرانی که دختران قوچان در قهوه خانه آواز (کافه شامتان) تقلیس بخواهند روشها و ترکمن ها بوزن تصنیف (ای خدا لیلی یار ما نیست) داده اند (دخترها هم آواز)

✽ بزرگان جلگی هست غرورند ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ ز انصاف و مروت سخت دورند ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ رعیت بی سواد و گنگ و کورند ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

✽ فلک دیدی با آخر چه ها کرد ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ ز خویش و اقربا ما را جدا کرد ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ جفا بیند که با ما این جفا کرد ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

✽ گراز کوی وطن مهجور ماندیم ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ و گر از حجر او رنجور ماندیم ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ نه بنداری ز عشقش دور ماندیم ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

(يك دختر دوازده ساله تنها)

✽ نفس در سینه ساکت شو که گوئی ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ نسیم از کوی ما آورده بوئی ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ چه بوئی دلکش آهم از چه کوئی ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

(دخترها هم آواز)

✽ نسیم بوم ما بس جان فزا بود ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هوایش روح بخش و غم زدا بود ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ ولی دردا که هجرش در قضا بود ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

✽ مگر مردان ما را خواب برده ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ غبوران و طن را آب برده ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ که اغیار آب از احباب برده ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

(دختر دوازده ساله تنها)

✽ که خواهد برد تا مجلس پیام ؟ ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ که ای دل برده تا داده کام ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ چرا شد محو از یاد تو نام ✽

(خدا کسی فکر ما نیست)

✽ هنده و هبجده و نوزده و بیست ✽

✽ ای خدا کسی فکر ما نیست ✽

(چند)

(تماشاچیان بهت اجتماع)

هورا هورا هورا .

اسلاوا گرانسی وزیم دویت سام برسی !!

اسلاوا آصف الدوله !!

اسلاوا مهنترست و ویرسی !!

یاشاسون ایران گوزل قزاری !!

یاشاسون آصف الدوله !!

یاشاسون ملت وزیر لری !!



عنوان مراسلات

میرزا جهان گیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی.

طهران خبابان ناصری کتابخانه تربیت

بخشینه ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ هجری

۱۷ بهمن ماه سال ۱۲۷۶ زیدگردی پاریسی

۲۷ ماه ژوئن سال ۱۹۰۷ میلادی

فَاذَانِخِ فِي الصُّورِ فَلَا اَنْسَابَ يَنْتَهُمُ

هنگامی سپاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

و لو ابیحی که موافقت با مصلک مبادشته باشد با

امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع

اداره مختار است بآکتهای بدون نمبر

قبول نخواهد شد

قیمت اشترک السالیه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

سپری شده . دیگر تاب مقاومت و مجال ایستادگی نماند . اگر دولت روس دو سال و نیم جان کردی کنند و باهو گردانی ملت مشغول شد در خزانه پول داشت . برای بر افروختن آتش فتنه در انحاء مملکت هزاران مایه از اختلاف مذهب و تباین ملل متبوعه خود و مخالفتیهای اخلاقی و زبانی در کار بود . و سالداتیهای روس همه بوفای کور کورانه امپراطور خود در اول قبول خدمت قسم میخورند و علاوه بر آن همیشه سیر و مستغنی بودند . برخلاف ایران که خزانه اش چون مغز ماسی است . اهل ایران تماماً از یک نژاد . دارای یک مذهب . اهل یک زبان . صاحب یک خلق و عادتند . سربازهای ما گذشته از بیستگی که بدین و آئین خود دارند و کشتن مسلمانرا از نیرو بر خود حرام می شمارند همه از سو رفتار ما زما متفر و برای گرفتن کینه دیرینه تا همه جابر ضدیت مستعد و حاضرند چه هیچوقت نبود که یک سرباز ما برای گذران

افسانه خواب ربا- یا داستان بی اصل
 امازویان اخبار و ناقلان آثار و طوطیان شکر نشکن شیرین گفتار در سر گذرهای طهران چنین روایت می کنند . که از هزاران سو قصد و کنکاشهای مخفی آنچه از گوشه و کنار گوشزد این گمگشتگان وادی حیرانی و دور ماندگان از مجامع انسانی شده این است . که در دو شبانه آخر صفر که به بی امبه تعلق مخصوص دارد مجلس ان الشیاطین لبوحون بعضهم الی بعض تشکیل شد آخرین احزاب شیطان و دسته جات قشون شکسته استبداد از هر طرف جمع شد . ناله ها سر کردند ضجه ها کشیدند . و بر افول کوب بخت و زوال نیر خود سری و خودکامی گریه ها کردند . علائم ضعف و شکست خود را یک یک بر شمرند . و آثار قوت و غلبه ملت را موبع شرح دادند . و بالاخره همه بکدل و یک زبان شدند که خواه و ناخواه باید تصدیق کرد که نوبت کامروائی و فرمانروائی ما

یومیه محتاج بهنم شکی و کشمش فروشی و حالی نباشد
 • از اینرو برای حفظ این جزئی اقتدار صوری و اعتبار
 ظاهری که هنوز برای ما باقی است باید عمل را وارونه
 رد و با ملت از در مساعدت و همدردی در آمد و گرنه
 عقرب است این ظاهر هم چون باطن خود دمان خراب
 میشود و بل ما آن سر آب میماند .

در این انسا یک شاهزاده جلد القدر که صدر مجلس
 را بزب و جود خویش آراسته بود به بیانی فصیح و
 ادابی بلیغ چنین تقریر نمود . که ای یاران من در سخت
 انقلاب و دوره فتنه و طغیان همیشه تدبیری در نظر و
 تیری در ترکش داشتم که آرا برای دست آخر میگذاشتم
 و امبدوارم که هرگز این تیر بخاطر زود و زهرش در بدن ملت
 بطور دلخواه کارگر شود . و این تدبیر هر چند تکرار
 جمله عمر وعاص است . لیکن تشبه به کابل نیز دستور
 بزراگان و شبیه خواص است : حضار مجلس که جمله عمر و را
 در جنگ صفین و افراشتن قرآن بر نیزه ها برای مخالفت
 با کلام الله ناطق در نظر داشتند بنای تحمین و تمجید
 گذاشتند و ضمناً شرح و بسط آن را خواستکار شدند .

حضرت والا پس از اندکی تأمل سر بر داشته به بیانی بدیع
 و ادائی دلنشین چنین گفتند . که بموجب اخبار نبوی
 و احادیث مصطفوی ص و بحکم حس و عیان در این دوره
 آخر الزمان از علمای سوء و فقهای دین فروش که جز
 ایره و امپریال بجزی اعتقاد ندارند و در مقابل اسکناس
 و منات تمام دنیا و آخرت را بهیچ می شمارند بقدر کفایت
 در مملکت داریم که بهیچ وقت نباید در چنین موقعها از
 آنها صرف نظر کنیم و دقیقه ایشانرا از دست بگذاریم . و
 نیز اعتقاد عوام را تنها به عظم بطن و طول لبه و بزرگی
 عمامه و گشادی شلوار عالم نماها صرف نظر از تفتیش در
 علم و دین و تقوی و ورع آنها مسبقند . و میدانید
 که در نظر عامه امام رازی و شریح قاضی بکیست . و آنکه
 حقیقت را از مجاز فرق دهد در مهانه نیست ؟ !

بنظر من باید حالا چند نفر از این تبحار دین را دیدو
 دعای دینی آنها را بدرهم معدود خرید . و آنوقت
 خود آنها را برای القأ شبهه بجان عوام انداخت و کار
 آزادی طلبان و مشروطه خواهان را بیکیارگی ساخت و
 گذشته از این خود ما هم از گوشه و کنار دست بکار

میزنیم و با آخرین قوت خود برای هرج و مرج و قتل و
 غارت موشک دوانی میکنیم آنوقت ملت از بکطرف
 بواسطه فتاوی این عالم نماها و از طرف دیگر بملت سلب
 امنیت بجان می آیند و باچار بذیل اقتدار ما دست زده
 امان میخواهند در آن صورت خواهد دید که کار
 بکام است و تنزیه تمام .

همینکه کلام باینجا رسید صدای احسنت در تمام فضای
 ... پیچید و یکصد هزار تومان از خزانه خاص بیرون
 آمد و با اتحاد آرا تاجر باشی بازار دین فروشان شبخ فضل
 بی نور را دعوت کرده مقدمش را باعزاز تمام پذیرفتند
 و پس از بازار گرمیها و چانه زدن های بایع و مشتری
 معامله دین فروشی ختم شد و بر حسب آنچه در افوا
 است قیمت دین ملاذالانام را بوجه ذیل بریدند

نقد بتوسط مختارالدوله . . . پنجهزار (۵۰۰۰) تومان
 سند قرض بیانک روسی که بخرج قروض
 ... آمد . . . بیست و هشت هزار (۲۸۰۰۰) تومان
 حواله بیانک روسی در چهار قسط که فقط قسط اولش را
 پرداخته اند . . . دوازده هزار (۱۲۰۰۰) تومان

جمع کل . . . چهل و پنج هزار تومان (۴۵۰۰۰) تومان
 بدواز آنکه خیال آقا از هر جهت راحت شد . اول
 در حوزه درس شروع باغواهی طلاب نمود . و رفته
 رفته بعضی از آنها را که هم سلبقه خودیافت کانون دماغشان
 را بوعده بلو و سینه مرغ مشتعل کرد . و چند روز نیز
 بیچاره هارا بروزی دو قران موظف ساخت . اگر چه
 بعدها که دست کم شد . و غلائی در بازار دین فروشی دست
 داد مزد این نوع کارگران بروزی دوهزار و پنجاهی و
 دوریال نیز رسید . باری سردار معمم این قشون منظم
 را از بیت المال مسلمین مسلح کرده بسپهسالاری فرزند
 آقا هادی مأمور بصحن و حباط بهارستان و تهدید و کلای
 عظام و هوا خواهان مشروطیت کرد . و از طرف دیگر
 بنا بر مسموعات بتوسط مجدالدوله مبلغی معتد به برای
 کور موصلی یا شبخ آملی از مرکز ارسال شد و آن بد
 بخت شقی هم که قدس و تقوای ظاهر را دام تدبیر قرار
 داده بود . وقتی که چشمش باخرین مقصود یک عمر
 زحمت خود افتاد دین و دل را از دست داد . و فوراً
 مانند بوزیسته بفرشته منبر جنت و از ضدیت مجلس شورای

تذکار خرافات و کفرهای در لباس دین بالای منابر در هر گوشه رواج گرفت .

سید محمد یزدی و سید علی یزدی عموی او به تذبذب و تدلیس اولیه خود رجوع نموده بساختن (تمبر) و (استامپ) فرقه مجاهدین تبریز و فقار شروع کردند و از زبان آنها الفاظ کفر آمیز و موهن نسبت بشریت اسلام ساخته و انتشار دادند و از طرف رؤسای فرقه ضاله بایه الواح ساخته و در مسجد و محبین عده از وکلا و برخی از واعظین که یدیان موصوف و بوطن پرستی معروفند هر چه خواستند نوشتند . و چنین وانمود کردند که تاسیس مجلس شوری نمودن بالله مخالف با مذهب اسلام و رواج بازار کاسد بابی هاست . و خدمت بمجلس خدمت بطایفه ضاله میباشد .

فرقه های مخالف از کهنه پرستان روحانی در مرید جمع آمدند . در اثری این فرقه با مجاهدین آنجا زد و خورد های مفصل کردند . و در کرمان نیز همین فرقه موجب هرج و مرجها شدند . در تبریز میر هاشم نام جمعی از الواد و اشرار و اوباش را دور خود جمع کرده و همه روزه با سیم روسی برای برهم زدن اساس عدالت و تحریک عرق شقاق و نفاق دستور العمل از طهران گرفت .

میرزا رحیم جن گیر که سابقاً از رابورنچی های مخصوص بود با جمعی دیگر از اهل بنی و فساد تبریز شعبه همان فرقه را در طهران تریب دادند . که اعضای رئیس اش قاطرچی ها و مهترها و فراشهای درب خانه بودند . مسجد سراج الملک برای اجلاس این فرقه مهین شده میرزا غلام علی نام بی دین ترك و حاجی میرزا اسدالله تبریزی و سید محمد یزدی دامن زدن آتش فتنه را بتوسط ابن انجمن بعهده گرفتند . و از قرار مذکور بطور غیر رسمی امر میر سید که عموم قاطرچی ها و فراش ها باید جز همین انجمن باشند . اهالی بیچاره نظمی شهر را تحریک کردند که باسب موجب از کار خود دست کشیده ورشته امور را بدست . . . بدهند تا بطور دلخواه به کشتن مال متذوقه و تبیعه خارجه و از دیاد فتنه و فساد بکوشند .

آقای خمی که از گذشته ها نامم بود و چندین دفعه

و بوهین و کلاً وطن بر حجین آیتین حضرت مستطاب آقای آقا سید عبدالله و حضرت مستطاب آقای آقا میرزا سید محمد طباطبائی آنچه يك زبان ژانگو قوم دارد دقیقه فرو گذار نکرد . و ضمناً نقیب السادات را بوسيله دیگر تحریک کرده چادر زده ختم مرحوم تیول را با شکوه و طنطنه فوق العاده گرفتند و مسمومین تیول را بر ضد حکم قانونی مجلس شوری برانگیختند . و باز بر حسب مسموعات نایب السلطنه و وزیر . . . و اقبال الدوله باینقدر از هرج و مرج قناعت نکرده شب و روز آتش فتنه را دامن میزدند . چنانکه در موقی که فرزند حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی عازم زیارت مشهد رضوی عم بودند دوسه دفعه بیکان اینکه میتوان در قلب پاک و نفس مطمئنه ایشان رسوخی کرد و بتوسط حضرت معظم در قلوب حجج اسلامه تثبات خالبات الفاشیه نمود در حضرت عبدالعظیم از ایشان دیدن شد . غافل از آنکه علمای حقّه مازنده بنفس رحمانند نه بقراب امرای سلطان .

و نیز متحصنین شاهزاده عبدالعظیم را که چند دفعه در صدد دست کشیدن از نفاق و شقاق بر آمده و در شرف آمدن بطهران بودند . از مراجعت ممانعت نموده از آنها تقویت مالی کردند .

و هم حاجی میرزا لطف الله را تحریص کرده و به بافتن مزخرفات و مواعظ ضاله مضله در بالای منابر و ادار نمودند . و در همت آباد برای مزید هرج و مرج انجمن همت و امر بتعمیر و تشکیل نمودند . و جمعی از اشرار و اوباش را برای بر هم زدن نظم شهر شبها باجرای حدود شرعی و انجام ماموریتهای اداره نظمی حاضر کردند و ریاست این دسته را نیز بیک کشیش کلدانی و یک سید ریائی واگذار نمودند . چندین تذکراف بهم به نجف اشرف در مذمت اجرای امر الهی در مسئله شوری از هر طرف گفته شد . آقا بالاخان انجمنی مرکب از هشتصد هشتصد نفر از لوطی های طهران برای حمایت استبداد تشکیل داد . و انجمن بعضی روزه خوانها نیز بر ضد مجلس شورای ملی و جناب آقا سید جمال الدین واعظ و جناب ملک المتکلمین تاسیس و

حزینت رشت نمود نمانتش کردند . و با وجود اعراض خود او بدخول در دائره فساد و همراهی با مجتهد تبریز و شیخ فضل الله مجبورش نمودند . حاجی میرزا لطف الله مفسد بی دین را برای القاء شبهه و سلب عقیده عوام از شورای ملی در همه این مجامع بمنبر کشیدند . و پسر رحیمخان را بر قتل و غارت محال قراجه داغ . و ریختن دماغ مسلمانان مأمور کردند . و اقبال السلطنه را به سفک دماغ و سلب اموال اهالی ما کو نامزد نمودند . و کار خرابی طالش و کرکانه رود را برفع السلطنه گذاشته . و چپاول و بنمای محال خلخال را به شکر الله خان سپردند . و خون ریزی اهالی فارس را از کف کفایت قوام الملك نادان خواستند . آقا محمد مهدی بی دین از خدا بی خبر را برای تولید فتنه و فساد و سنگربندی کربان شاهان تعیین نمودند . و خوردن خون تجار زنجیان را بعهده مظفر الدوله رئیس موزیکانچها گذاشتند .

و اسدالله خان را بتوسط اکرام السلطان بکشتن وکلای آذربایجان فرستادند و حاجی آقا محسن را در عراق بجان یک مشت رعیت بی گناه انداختند .

مات غبور ایران همه این مراتب را می شنید و باره را نیز بچشم عیان میدید ولی چون تمام این قوای استبداد را در مقابل قدرت اتحاد خود هیچ می بیند مثل اوقیانوس ساکن همه را بوقر و سکون میگذرانید تا وقتی که خلاف و خباثهای شیخ فضل الله از حد گذشت و نقشه های مخفی مستبدین بتوسط بی نور مزبور و علاء الدوله و سایرین بیکباره آشکار گشت . آتوق در بای غضب ملتی که نمونه قوه قهر و انتقام الهی است بجوش آمد و خون در عروقی ملت با سرعت برق بنای دوران گذاشت و بر عالمان هویدا و ظاهر کرد که آنچه را مخالفین در عدم موافقت اصول اسلام با مقتضیات عصر جدید می گفتند حقیقت نداشت و اسلام ناموافق اسلام مجبول و شریعت مختزعه باره علمای سوء بود و گرنه حقیقت اسلام منبع هر گونه تربیت و ترقی است و چیزی که اندک مخالفت با وصول انسان به منتهای درجات کمال باشد در دین مبین نیست . از اینزه تقریباً بیش از ده هزار نفر روز جمعه هم شهر جمادی الاولی در مدرسه صدر حاضر شدند و پس از آنکه حضرت آیه الله آقای

آقا میرزا سید محمد مجتهد طباطبائی و سایر حجج اسلام را با عزازو اکرام تمام بمسجد آوردند یک زبان دفع ماده های فساد و منابع بغض و عناد یعنی شیخ فضل الله و شیخ محمد آملی و میرزا لطف الله زوضه خوانرا از حضرت او خواستگار شدند و حضرت آیه الله هر چه خواستند مردم را ساکت کنند و در حفظ احترام اشخاصی که خود به بی ناهوسی تن داده اند تا آنجند که مهر و محبت قلب اسلام پرست آنحضرت معظم اقتضا میکرد سعی نمودند همچنان ملت بیش ازینها بود و ناصح حضرت حجة الاسلام معظم آتش درونی آنرا تسکین نمود بالاخره معاهده را که شیخ فضل الله نگاشته بود حضرت معظم دوباره بخط مبارک خودشان مرقوم فرمودند و بذیرفتن توبه هزار دفعه شکسته او را از مات خواهش کردند . چون مات حق شناس ایران بعد از فضل خدا آنچه دارند از همت والای حضرت آیه الله آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آنحضرت دارند ناچار بقبول شدند ولی نفی شیخ محمد آملی و میرزا لطف الله را جداً خواسته حضرت آیه الله نیز امر فرمودند و حکم کتبی دادند ولی باینهمه مرحمت های حضرت حجة الاسلام بارچون خائن بود خوف خیانت مجبورش نمود که به بعهده حضرت عبدالعظیم عم پناه برد و آن ناحیه مقدسه را بلوث وجود خود آلوده نماید این است صورت دستخط حضرت حجة الاسلام که بخط و مهر خود شان در اداره موجود است

بسم الله الرحمن الرحيم

من متعهد میشوم اگر جناب حاج شیخ فضل الله بر خلاف معاهده که کرده است رفتار نماید خود بشخصه او را از طهران بیرون کنم . ملا محمد آملی و حاج میرزا لطف الله هم باید بروند . ۹ جمادی الاولی سنه ۱۳۲۵ محل اهضای مبارک (محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)

ایضاً

صورت معاهده او از این قرار است . حرکتی که مخالف و ضد مجلس مقدس شورای ملی است نکنند . انجمن معتقد نکنند . چادر برپا نکنند . همه جا موافق با مجلس باشد محل مهر مبارک (محمد بن صادق الحسینی الطباطبائی)

والسلام علی من تبع الهدی

اخبار اخلاص

زننده جاوید

رحمة الله خان از صاحب منصبان تویخانه را که بر شادت معروف و بچ و وطن موصوف بود شاهزاده بی تجربه ما سالار الدوله مجبوراً در اردوی خود نگاه داشته بود . در این مهضت اخیر با اعتراضات سخت و چندین استغفای از اقدام بمسلمان کشی باز بریاست تویخانه اردوی کهوان شکوه شاه بی نخت و تاج مجبور میشود . بعد از آنکه بارها بنصایح پیرانه و اندرزهای حاکی از وطن دوستی شاهزاده معظم را از اقدام باین خود سری بممانت میبکند و دم گرمش در آهن سرد ایشان اثر نمی نماید در وقت مقابله باقشون همدان که امر بشلک میبکنند تمام گلوله های توپها را باین جرأت و رشادت و جوان مردی که اندازه محبت نوع و وطن او را بخوبی مدلل مینماید بخاک و هوا میزند . و اجزای نارینه حضرت و الارا هبا و هدر مینماید . و قتیکه شاهزاده از این معنی مخبر میشود حکم بیاره کردن شکم او میدهد . و دل بی کینه بالکومنزهش را بتیغ بیداد و شقاوت امر میبکند مبدرنند روح این جوان مرد غفور درخور هزار نوع تقدیس است و بر هر مسلمان طلب آمرزش برای این وجود با اثر که مرگ خود را بر اتلاف نفوس مسلمانان و اراقه دماء هموطنان ترجیح داده و وظیفه مقدس ملی است . و از فرائض لازمه بشریست که ابد الدهر نام نامی این جوان را بشرف و بزرگی بزبان آورند . و از جمله مشاهیر ایرانی شمارند .



(خبر شهری)

اگر در هر جای دنیا در این سنوات اخیره بمحبت ذات البین مسلمانان و ارامنه خللی رسیده باشد مسلمین و ارامنه ایران در هیچ دوره جز راه و فلق و و داد به پیموده اند و خصوصاً در این انقلابات اخیره همیشه یکدیگر را بنظر برادران وطنی دیده و

از کمک و همراهی با هم دقیقه فرو نگذاشته اند . چنانکه در اولین هجرت اهالی رشت ارامنه آنجا لایحه بر رؤسای مسلمین نوشته و اظهار دوستی و یگانگی و همدردی نموده اجازه آمدن بقونسولخانه و کمک متحصنین مسلمان را خواستکار شدند و متحصنین نیز مقدم نمایندگان ایشان را با کمال دوستی پذیرفته صفا و مودت خود را نسبت بانان اعلان نمودند . در تبریز و سایر بلاد ایران هم همین معامله رفت . و در اتفاق فطمع آخری آذر بایحان و حرکات وحشانه و خونخواری پسر رحیم خان ارامنه رشت دکاکین خود را بسته در کلیسای جمع شده ارواح مقدسه شهدای تبریز را باین خویش تقدیس کردند . در دیگر شهرهای ایران نیز ارامنه همیشه و خصوصاً در این اواخر خود را اشریک شادی و اندوه مسلمین دانسته و مبدانند . و از مقتضیات و لوازم همدردی و هموطنی ذره صرف نظر نمی کنند چه بنظر عیان می بینند که ایران وطن ایشان است و گذشته از همسایگی و روابط قدیمه که ما بین ما و آنان بوده امروزه خودی هستند و جدائی و بیگانگی در میان نیست .

اتفاق نامعلوم شب چهارشنبه هفتم این ماه قتل سیمون نام ارمنی در محله حسن آباد طهران اسباب پریشانی و اختلال خیال نوع پرستان ایرانی گردیده و بلااستثنا از حدوث این واقعه متأسفند . و ما آگمان نمی کنیم که این سوء رفتار و اقدام شنیع از طرف مسلمین طهران باشد و اگر خدای نکرده هم چنین شد دانشمندان هموطن ارمنی ما مبدانند که وقوع این حادثه بتخریک مستبدین یعنی نایبهای مملکت صورت گرفته است و البته ملتفتند که این مستبدین همانند که در روسیه برای القاء شقاق و نفاق و پیشرفت مقاصد نامشروع خود مسلمین و ارامنه . یهود و (پراسلاویان) (اینگوش) و قزاقها را به دشمنی یکدیگر و آدار کردند و مایه آنهمه سفک دماء و تولد آفتد از عداوت و بنضاء گردید و برادران نوعی و وطنی را از یکدیگر جدا و از فواید اتحاد و یگانگی دور و مهجور نمودند .

باینهمه ما مسلمین و ارامنه ایرانی را از افتادن بدام حيله مستبدین بان تجارب حاصله از روسیه

دوباره بعد مبدایم و مزید اتفاق و یگانگی آنها را از خدا بدعا میخواستیم و امیدواریم ایمنی و نظایر لکن هیچوقت مولد نفاق و جدائی ما بین هموطنان نشود . و موجب تفرقه میان برادران نوعی نگردد یعنی هیچوقت آلت دست مستبدین نشویم و جان و مال خود را وجه مصالحه آماک و حشانه آنان قرار ندهیم . سر تکبیر قتل که سه نفر مسلمان و یک يك نفر ارفی بودند ظهر چهارشنبه گرفتار و محبوس شدند تا بعد استنطاق شوند .

قبه نظام سادات و اهالی قم از شماره ۳ مرحوم میرزا حبیب الله را نیز که بنی اعمام و مدعی امر تولیت بودند بمرو با شکال مختلف کشت و احدیر اباقی نگذاشت خدام بیچاره را که سالها پدر بر پدر در آستانه خدمت کرده بودند از آستانه خارج کرد و اقوام و کسان خود را بجای آنها کاشت و هر يك از خدام را که دارای فرامین و احکام قدیمه بودند بدسائس الجبل احکام و فرامینشان را می گرفت و از شغل و منصب آنها را عزل مینمود . اشیاء نفیسه و جواهرات ثمنیه و ظروف و شمعدانهای طلا و نقره سلاطین و خانواده صفویه را که وقف آستانه مقدسه بود کم کم فروخت و تصرف کرد . خزانة آستانه نیز آنچه توانست دست بردزد . اگر رجوع بصورت اسلحه مرحوم حسین قلیخان برادر مرحوم فتحعلی شاه نمایند دانست میشوند که چه قدر در آنها تقلب و دزدی شده در سفر مکه معظمه بیشتر جواهرات خزانه مبارکه آستانه را با خود با سلاطین برد بعضی ها را فروخت و باره را با سنگ های کم قیمت مبادله کرد و پسرهای مرحوم محمد حسینخان خلیج که با او هم سفر بودند از اتمال آقا باخبر شده و بعد از مراجعت بقم سر او را فاش کردند و بهمین جهت آن خانواده را مضطرب و متواری نمود و تمام اموال و دارائی آنها را تصرف شد و مزرعه حاجی آقاخان خلیج را که از ملائکین معروف قم بود ضبط کرد

بقیه دارد

قبه نطق جناب ملك المتكلمين از شماره ۳ و چند کلمه هم در اتحاد حرف میزنم . اول شرط اتحاد این است که ما فرداً فرد با ظالم و ظلم دشمن باشیم . اگر بگوئید برای چه این حرف را

میگویم بجهت اینست که خداوند ظالم و شیطان را همه جا باهم امن فرموده . و ظالم هر لباس که باشد ظالم است خواه مکتلا خواه معصوم . همه میدانید که یکی از معصومین در عراق هفت نفر یا بیشتر را کشته تحقیق نمائید اگر راست است آنچه لازمه انقام باشد از يك همچو ظالم از خدا بجزر بگیرد . و نگذارید خون يك روستائیان بیمال شود . بشاها میگویم که این اشخاص جان کردی میکنند . و در این آخرین نفس دست و پا می کنند که شاید يك آسبای دیگر هم زیاد کنند . یادو جریب ملك مزید بر املاک خود نمایند . یکی دوتامم که نیستند از عراق بگویم یا از قسم و اصفهان و شیراز و بروجرود و غیره . از شهاها میپرسم که آیا مکت تمام دنیا با يك همچو حرکت خلافی که نام او را بنرشتی و لغت ابدی ثبت تاریخ دنیا میکنند بر این

بقیه دارد

اخبار خارجه

در یاد کوبه چندی قبل یکی از اعضاء کمیته انقلابیون شاهپون ایران (سهوسپانی دمکرات) را که موسوم به مشهدی عسکر بوده بتحریک یکی از اجزاء قونسلخانه بانکو بتتمیل می رسانند انقلابیون در همان روز قاتل را بمجازات خود رسانیده و درصدد کشتن محرک که مسمی برضی خان بوده بر می آیند . رضی خان از این معنی . مسیوق شده فراوا بطهران مباد و بعد از چندی توقف در ایران هنگامیکه جناب مشیر الملک غازی فرنگ بوده اند حرکت کرده در رشت بایشان رسیده و استدعای کاری در جنرال قونسل گری تفلیس مینماید و همسراهی ایشان به باکو میرود . فرقه انقلابیون چند ساعتی که جناب مشیر الملک در یاد کوبه توقف داشتند محض احترام ایشان بتعرض رضیخان نمیشوند اما همینکه جناب مشیر الملک حرکت مینمایند در حالتیکه رضی خان با میرزا محمد علی خان اجزاء قونسلخانه سوار در سگه بوده اند غفلتاً در سگه را تیر باران مینمایند . از قرار مذکور بر رضیخان آسیبی نرسیده ولی بیچاره میرزا محمد علی خان مجروح میشود و الان در مرخصخانه در تخت معالجه است

چرندک پرنک

اگر چه درد سر هم بهدم . اما چه میتوان کرد نشخوار آدمیزاد حرف است . آدم حرف هم که نژند دلش می پوسد . مایک رفیق داریم اسمش دمدمی است این دمدمی حالا بیشتر از یکسال بود موی دماغ مانده بود که کیلائی تو که هم از این روزنامه نویسهها پیر تری هم دنیا دیده تری هم تجربهات زیاد تراست الحمد لله بهندوستان هم که رفته پس چرا یک روزنامه بنویسی . مہگتم عزیزم دمدمی اولاً همین تو که الان بادن ادعای دوستی مہکنی آنوقت دشمن من خواهی شد . ثانیاً از اینها گذشته حالا آمدیم روزنامه بنویسیم بگو به بینم چه بنویسیم یک قدری سرش را باین می انداخت بعد از مدتی فکری سرش را بلند کرده مہگت چه مہدام از همین حرفها که دیگران مینویسند معایب بزرگانرا بنویس . بملت دوست و دشمنش را بشناسان . مہگتم عزیزم والله بالله اینجا ایران است در اینجا این کارها عاقبت ندارد . می گفت پس یقین توهم مستبد هستی پس حکماً توهم به... وقتی این حرف را می شنیدم می اندام مطلق برای اینکه می فهمیدم همین یک کلمه توهم به... چقدر آب بر مہدارد . باری چه درد سر بهدم . آنقدر گفت گفت گفت تا ما را باین کار واداشت حالا که می بیند آرزوی کار بالاست دست و پاش را گم کرده تمام آن حرفها یادش رفته . تا یک فراش قرمز پوش می بیند دلش می طپد . تا یک زاندارم چشمش مہافتد رنگش مہپرد . می مہگوید امان از هم نشین بد آخر من هم باتش تو خواهم سوخت . مہگویم عزیزم من که یک دخو بیشتر بودم چهارتا باغستان داشم بلنبانها آبیاری مہکردند انگورش را بشهر می بردند کشمش را می خشکانند فی الحقیقه من در کنج باغستان افتاده بودم توی ناز و نعمت هانطور که شاعر عابدالرحمه گفته (نه بیل مہزدمه یایه . انگور مہخوردیم درسایه) در واقع تو این کار را روی دست من گذاشتی بقول

طہرانبہا تو مرا روبند کردی . تو ذست مرا توی خنا گذاشتی حالا دیگر تو چرا شہانت مہکنی . مہگوید . نه . نه . رشد زیادی مایه جوان مرگی است . می بینم راستی راستی هم که دمدمی است . خوب عزیزم دمدمی بگو به بینم تا حالا من چه گفته ام که تو را آنقدر ترس برداشته است مہگوید قباحت دارد . مردم که مغز خرنخورده اند . تا تو بگوئی . ف . من می فهمم فرح زاد است . این بیکره که تو گرفته معلوم است آخرش چه خواهی نوشت . تو بلکه فردا دلت خواست بنویسی پارتیهای بزرگان ما از روی هوا خواهی روس وانگلیس تعیین میشود . تو بلکه خواستی بنویسی بعضی از ملاهای ما حالا دیگر از فروختن موقوفات دست برداشته بفروش مملکت دست گذاشته اند . تو بلکه خواستی بنویسی در قزاقخانه صاحب منصبانیکه برای خیانت بوطن حاضر نشوند مسموم (در اینجا زبانش طپق میزند لکن پیدا می کند و مہگوید) مہدام چه چیز و چه چیز و چه چیز آنوقت من چه خاکی بسم بریزم و چطور خودم را پیش مردم بدوستی تو معرفی بکنم خیر خیر ممکن نیست . من عہال دارم . من اولاد دارم من جوانم . من دردنیسا هنوز امیدها دارم . مہگویم عزیزم اولاً دزدنگرفته پادشاه است . ثانیاً من تا وقتی که مطالبی را نوشته ام کی قدرت دارد به من بگوید تو . خہال را هم که خدا بدون استفتاء از علماء آزاد خلق کرده . بگذار من هرچه دلم مہخواهد در دلم خہال بکنم هر وقت نوشتم آنوقت هرچه دلت مہخواهد بگو من اگر مہخواستم هرچه مہدادم بنویسم تا حالا خیلی چیزها مہنوشتیم مثلاً مہنوشتیم الان دو ماه است که یک صاحب منصب قزاق که بن بوطن فروشی نداده بیچاره از خانه اش فراری است و یک صاحب منصب خائن بایست نفر قزاق مأمور کشتن او هستند . مثلاً مہنوشتیم اگر در حساب نشانه (ب) بانک انگلیس فتیش بشود . بیش از بیست کرور از قروض دولت ایران را میتوان پیدا کرد مثلاً مہنوشتیم اقبال السلطنه درماکو و پسر رحیم

خان در نواحی آذربایجان و حاجی آقامحسن در عراق . و قوام در شیراز . و ارفع السلطنه در طرابلس بزبان حال میگوید چکنیم . الخلیل یأسر فی والجلیل نیهانی منلا مینوشتم نقشه را که مسبو (دوبروک) مهندس بلژیکی از راه تبریز که پانچ ماه زحمت و چندین هزار تومان مصارف از کیسه دولت بدبخت کشید یک روز از روی میز یک نفر وزیر برد آورده به آسمان رفت و هنوز مهندس بلژیکی بیچاره هر وقت زحمات خودش در سر آن نقشه یادش می افتد چشمه اش پراز اشک میشود . وقتی حرفها اینجا می رسد دست پاچه میشود میگوید نگو نگو حرف فراموش نزن این دیوارها موش دارد موش ها هم گوش دارند . میگویم چشم هر چه شما دستور العمل بدهد اطاعت میکنم . آخر هر چه باشد من از تو پیر ترم یک پیرهن از تو بیشتر پاره کرده ام من خودم میدانم چه مطالب را باید نوشت چه مطالب را ننوشت آیا من تا بحال هیچ نوشته ام چرا روز شنبه ۲۶ ماه گذشته وقتیکه نماینده وزیر داخله مجلس آمد و آن حرفهای تند و سخت را گفت یک نفر جواب او را نداد ؟ آیا من نوشته ام که کاغذ سازی که در سایر ممالک از جنایات بزرگ محسوب میشود در ایران چرا مورد تحسین و تمجید شده ؟ آیا من نوشته ام که چرا از هفتاد نفر شاگرد بیچاره مهاجر مدرسه امریکائی میتوان گذشت و از یک نفر مدیر نمیتوان گذشت ؟ این ها همه از سرائر مملکت است این ها تمام حرفهائی است که همه جا نمیتوان گفت من ریشم را که توی آسباب سفید نکرده ام جانم را از صحرا پیدا نکرده ام تو آسوده باش هیچوقت از این حرفها نخواهم نوشت . بمن چه که و کلاً بلد را برای فرط بصیرت در اعمال شهر خودشان میخواهند محض تأسیس انجمن ایالتی مراجعت بدهند . بمن چه که نصرالدوله پسر قوام در محضر بزرگان طهران رجز میخواند که من خورنده خون مسلمین . منم پرده عرض اسلام . منم آنکه دهیک خاک ایالت فارس را بقره و غلبه گرفته ام . منم که هفتاد و پنج نفر زن و مرد قشقائی را بضر بگلوله توپ و تفنگ هلاک کردم . بمن چه که بعد از گرفتن این حرفها بزرگان طهران (هورا) می کشند و زنده باد قوام میگویند . بمن چه که دو نفر عیسا

پیچیده با آن یک نفر مأمور از یک در بزرگی هر شب وارد میشوند . من که از خودم نگذشته ام آخرت هم حساب است چشمشان کور بروند آن دنیا جواب بدهند وقتیکه این حرفها را میشوند خوشوقت میشود و دست بگردن من انداخته روی مرا می بوسد میگوید من از قدیم بمقل تو اعتقاد داشتم بارک الله بارک الله همیشه همین طور باش بعد با کمال خوشحالی بمن دست داده خدا حافظ کرده می رود . (دخو)

* تلگراف بی سیم فارس *

جناب مستطاب حجه الاسلام ملاذالانام آقای حاج شیخ فضل الله دامت برکاته . پنج لایحه راجع بطراز اول زیارت شد مطمئن باشید مجدداً چاپ میکنم و تمام دهات و قصبات و شهرهای اطراف منتشر خواهیم کرد .

* البدلاحقر یحیی بن ابوتراب *

* اعلان *

هر کس ملاقات نویسنده را طالب باشد از افتاب پهن تادم دههای نهار مدرسه دارالفنون گرفتار محاکمه . بعد از نهار یعنی دو ساعت از آن طرف تا آفتاب ردی توی اداره صور اسرافیل اول خیابان علاءالدوله روبروی مهمانخانه مرکزی .

* زنده *

ایرانیان وطن خواهان را بشارت باد که جریده قانون جناب پرنس ملکم خان (وزیر مختار حاکمه دولت علیه ایران در دربار دولت بهبه ایتالیا) که از سال هزار و سیصد و هفت هجری تا چند سال در اندن ماهی یک بمره بطبع میرسد و برای بیماران و خستگان مرض چهل و یخبری حکم نوش طارو دارد . و مرده های چند هزار ساله را از گور های غفلت و نادانی بر میخیزاند و زنده جاوید مینماید مجدداً چاپ شده و تا شماره پنج در کتابخانه تربیت (خیابان ناصری محاذی شمس المهاره) یک نمره پنج شاهی و سالنامه دو تومان بفروش میرسد . و قیمت آن نیز بمصارف خیریه ملت خواهد رسید .

هر کس این جریده را خوانده میدانند که از صدر اسلام تا بحال بزبان فارسی هیچکس بدین فصاحت و سلاست که صرف معنی و زبان وقت باشد قلم روی کاغذ نگذاشته است .



عنوان مراسلات

میرزا جهان گیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران خبابان علاء الدوله

محاذی مهمانخانه مرکزی

نجشبیة ۲۲ جادی الاولی ۱۳۲۵ هجری

۲۴ من ماه سال ۱۲۷۶ از درگدی یارسی

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولوایحی که موافقت با مساک ماداشته باشد با

اهضا پذیرفته میشود در طبع وعدم طبع

اداره مختار است با کتبهای بدون مهر

قبول نخواهد شد

قیمت اشترک السالیه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

بعضی از استبداد خواهان در بعضی از بلدان جمعی از هوا پرستان را به جبهه اطراف خود جمع نموده علم مخالفت برداشته فتنه مپان مسلمانان فراهم می آورند آیا مخالفت چنین مجلس حرام است یا نه و رفع مخالفین بر مسلمین واجب است یا نه و تکلیف مسلمانان با ایشان چیست مستدعی از حضرت حجة الاسلام دام ظلّه آنکه جواب را مرحمت فرموده تا رفع شبهات از عوام الناس شود انشاء الله هضایقه نخواهد فرمود والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

دستخط حضرت حجة الاسلام در جواب استفتا فوق .



بسم الله تعالی معلوم است تأسیس مجلس که سبب نشر عدالت واحکام شریعت و رفع ظلم و تعدی و ملاحظه مصالح امت و دولت برفیق شریعت باشد هیچ عاقلی و دین داری نمیگوید لازم نیست و حسن عقلی و شرعی او قابل انکار

سواد استثنائست که از حضرت حجة الاسلام

ملاذالانام آقای آخوند ملا عبدالله مازندرانی

مد ظله شده و جوانی که مرحمت فرموده اند

بسمه تم

سؤال حجة الاسلاما چه مفر ما نهد در بابت مجلس شورای ملی زاده الله شرفاً و قدراً که تأسیس از برای حفظ بیضه اسلام و نشر عدالت و احکام و رفع ظلم از مظلومین و حریت در قلم و افکار و اقوال در مصالح عموم رعایا بر وفق شریعت غرا و مساوات در اجراء قوانین حقه در حق تمام مسلمانان از شاه و گدا و غنی و فقیر و عالم و جاهل و ترقی مملکت و اتحاد مات و دوات و رفع تعدیات داخله و خارجه و تسویه و هکذا سایر مصالح ملتی و دولتی بر طریقه شریعت غرای خام المرسلین ص که فی الحقیقه اقامه چنین مجلس در این زمان لازم است چنانچه بر اولو الالباب مخفی نیست آیا حمایت این مجلس بر تمام مسلمین واجب است یا خیر . چون

میداریم که قسم بذات باک احدیت . و قسم بحقیقت دین
حزب اسلام . اگر در این هزار و سبصد سال علمای
ما میخواستند مذهب اسلام را مذهب رسمی دنیا نمایند
میتوانستند . چه عقلا در اسلام حقیقی چیزی که منافی با اصول
ترقی و آسایش بشری باشد نیست . و شرعاً نیز بعثت الایض
والاسود از احادیث نبوی است .

ای وجود مقدس که تاریخ دنیا از آوردن نظیر تو عظیم است
. آیا خاطر مبارک تو بهتر از همه کس مسبوق نیست که اسلام
امروزی ما با اسلام صدر اول مبنایت نام دارد ؟ و آیا امروز
بر هر مسلمان دیندار لازم نیست که کوشش کند تا گم گشته
خود را بیابد ؟ باینهمه چنانکه در چندین جای روزنامه نوشته ایم
که تا امروز هر چه داریم از وجود مقدس تو و حضرت
مستطاب آقای آقا سید عبداللہ مجتهد مدظلہ العالی داریم . باز
حالا عرض میکنیم که حکم تو گذشته از مراتب شرعی
اسلامی ما از روی وجدان و عقل بر همه مسلمانان مطاع
و متبع است . و در صورتیکه بقای اسلام را باعدام ما و
خانواده ما منوط بدانی . بخدائی که معتقدیم اگر از بذل
جان خود و اولاد خود مضایقه نمائیم . و در بنصورت
و بعبقده باک خود قاتل و مقتول هر دورا در بهشت می بینیم
و اگر بقای روزنامه را بخوی دیگر بخوای آن را هم
دستوری بخط شریف مرقوم فرما که ما و تمام هم قلمهای
خود از روی آن رفتار کنیم ولی بخدای اسلام قسم است
. که اسلام علمای سوء بحکم قران امروز واجب الاصلاح
است . و اصلاح آن هم بسته بمیل نفس مطمئن و وجدان
حقیقت خواه تو میباشد و السلام علی من اتبع الهدی

﴿ دفاع ﴾

در نمره سوم صور اسرافیل مکتوبی از کرمان
که حاوی تظلمات جانگداز اهالی از حکومت حاکمه
آن ایالت بود درج شد . نواب والا فرما فرما در جواب
آن رقه بمجناب وزیر علوم نوشته و طبش را هم در
روزنامه خواستکار شده اند و بالاخره بنا بخواست جناب
وزیر علوم در نمره ۱۲۲ روزنامه مقدس مجلس چاپ
شده است .

با اینکه مسلک روزنامه ما صالح و سلم است ولی از
مدافعه خود خاصه و قهقهه راجع بدفع ظم از مظلوم باشد

نیست خداوند عالم جل شانه توفیق دهد باخوان مؤمنین
که خیر خواهی را بر خود خواهی و مصالح نوعیه را بر
اغراض شخصی تر جیح بدهند . تا ه صدق خارجی مطابق
مفهوم ذهنی شود .

(حرره الاحقر عبداللہ المازند رانی)

﴿ سواد عریضه ایست که از طرف مدیر ﴾
﴿ اداره حضور باهر النور حضرت مستطاب ﴾
﴿ آیه الله آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد ﴾
﴿ طباطبائی مدظلہ العالی عرض شد هاست ﴾
﴿ و حضرت معظم و عده جواب کتبی ﴾
﴿ فرموده اند ﴾

بشرف عرض حضور مقدس آیه الله میرساند . این بنده
قاسم نواده شیخ محمد باقر مجتهد طاب ثراه میباشد .
که برای انجام مأموریتهای وجدانی خود و اجرای
مقاصد حضرت حجة الاسلام مصمم شده باندازه که از
عهده یک نفر آدم ضعیف برآید بکوشم . و از جمله نوشتن
روزنامه صور اسرافیل راه مقبل شده و خدای خود را شاهد میکنیم
که از تمام این اقدامات جز قصد قربت و توسعه افکار ملت
بیتی ندارم . و در این موقع خطیر و اوقات هرج و مرج
که دست بقل بردن در معنی همان حکم قتل خود دادن است
همیشه مایه استظهار و پشت گرمی خود همان قلب حقیقت
دوست و روح حریت طلب حضرت آیه الله را دانسته و
میدانیم . چنانکه اگر هزار بار دیگر حکم بقتل ما دهند
باز خواهیم گفت که بنابر مصالحت وقت و سد راه فتنه مخالفین
بوده که امر بقربانی ضعیفی در راه قوت اساس اسلام نموده اند .
آیه اللهها . ما خود معتقدیم که توهین بعلماء در مذهب حقه
اسلام خطاست لیکن پس اینهمه اخبار و احادیث در مذمت
علماء سو آخر الزمان راجع بکجاست ؟

اگر دو شخص شخص . یا دو روح سبید . یا دو نماینده
خواسته های آسمی و بعضی از حجج اسلام در عالم ظاهر شوند
و رهائی اسلام را در این نفس آخر از این غرقاب هلاک بعهده
بگیرند این دلیل نمیشود که علماء سو در آخر الزمان نباشند .
یا اینکه شرح قاضی و باقلانی از علمای اسلام نبوده اند .

ما در این دقیقه بدانکه در حضور مبارک اقرار بشیمی
و خمیری بودن خود میکنیم . باز بحضور مبارکت مروض

ناگزیریم و تلافی این مختصر خروج از طریقه خود را
بمشترکین عظام وعده میدهیم

حضرت والا مرقوم مفرمایند « روزنامه صور
اسرافیل را یکی از دوستان بملاحظه الفاظ بی مأخذ و
کلمات مستهجنی که نسبت بشخص بنده و حکومت جلبله
کرمان که در هیچ روزنامه آزادی گفتگویی از شخص
بنده نباید بکنند در او درج شده بود برای ملاحظه
بنده ارسال و از نکات او مستحضر شدم »

اولاً از حضرت والا خواهش میکنم که بمنشی محترم
خودشان بفرمایند بعد از این ضمیر (او) را که
مخصوص ذویالعمول میباشد بروز نامه که کاغذ و
مرکب است راجع نفرمایند . چه اینگونه صرف نظر
های ادبی گذشته از اینکه درنثر جائز نیست آدمهای
بی سوادى مثل اجزاداره مارا در فهم معنی دچار اشکال
میکند

ثانیاً ظاهر عبارات این رقمه را وقتی بامسندرجات
جبلالین روی هم بریزیم چنین معلوم میشود که
نویسنده صور اسرافیل بواسطه امنیت بلاد و آسایش
عباد که ناشی از عدالت و رعیت پروری بزرگان وقت است
دیگر مطالبی برای پر کردن روزنامه بدست نیآورده و
بجور فجعل و اختراع مکتوب شده است .

این تصور بکلی خلاف واقع است چه نویسنده این
مکتوب جناب افضل الملک کرمانی و مخاطب جناب آقا
سید حسن تقی زاده است و مکتوب نیز باامضا و مهر
و خواهش درج در یکی از روزنامه ها پیش از دو هفته
است که عنبأخدمت جناب وزیرعلوم میباشد .

و اما اینکه نواب والا مفرمایند « در هیچ روزنامه
آزادی گفتگویی از شخص بنده نباید بکنند » معنی
این عبارت بکلی بر ما مجهول است و مفهوم ظاهری آن نیز
چون منسوب بنواب والا است خیلی مایه تعجب میشود .
چه خوردن شجره منبیه آدم علیه السلام را هم در آن وقتها
که هنوز آزادی قلم رسمی نشده بود کتب شرعی و تاریخی
مال تبوعه دنیا سلم ترك اولی گذاشته و نوشته انتشار دادند .
موافق قوانین تمدن عصر جدید نیز هیچوقت و در
هیچ جای دنیا وزرای مؤول از حوزة بشریت خارج
نشدند که نتوان در اعمالشان اتماد کرد . و روز نامه

های دنیا را که زبان ملت است از کاری باین اهمیت عزل نمود .
ماکان میکنیم که شاید این اشتباه از راه عدم محکومیت
و کلاً بدیوانخانها بحضرت والا دست داده و کلاً را
بلاز رآمشبه نمود ماند . در صورتیکه هیچ قانونی تا بحال
عدم مسؤولیت مطلقه و کلاً راهم بر عهده نگرفته است .
منتها محض اینکه و کلاً برای اعمال شخصی خود از
کار ملت باز نمانند و مصلحین هر روز بخبال تعویق و
سستی امر مجلس برای ایشان گریه تازه نرقصانند
حکمت امور راجعه بوکلاً را از کارهای خود مجلس
قرار داده اند . و احدی درین حکم با ایشان شریک
نمی باشد .

دیگر آنکه اگر کسی در مکتوب مندرجه صور
اسرافیل مراجعه کند مبداند که این شکایت ما چندان
راجع بحضرت والا نبوده و مرجع آن حکمران کرمان
فرزند خلف ایشان است . و از سوء اتفاق صفحه اول
همین نمره روزنامه مقدس مجلس که اعتراضات حضرت
والا را حاوی است . دعوی صاحب مکتوب را بخوبی
ثابت میباشد . چه در ضمن مذاکرات مجلس یکشنبہ
۱۱ نمره ۱۲۲ روزنامه مجلس این طور می نویسد .
« در اوقاتی که جناب رئیس حضور داشتند پاره
مطالب مهمه مطرح شد و مذاکراتی بعمل آمد .
جناب بجزالعلوم و کهل کرمان شرح مبسوطی از تظلمات
متظلمین کرمان که از دست فرمانفرما وزیر عدلیه حالبه
واز حکومت او و از دست پسر ایشان حاکم حالبه کرمان
شکایت کرده پاره بی موالاتی هائی که از طرف
حکومت در عدم رعایت پاره از دقائی سرحد بلوچستان
شده اظهار داشتند . در باب اظهارات جناب بجزالعلوم
در تعدیات وارده بر اهل کرمان و سایر مراتب از
سایر و کلاً کرمان هم استفسار شد . آنها هم قریب
بهین عنوانین اظهار داشتند . قرار شد در این دفعه
از طرف مجلس مقدس بوزارت داخله نوشته و رفع آن
مفاسد خواسته شود »

البته مشترکین عظام ما منبوقند که این مذاکرات
متظلمانه یا داد خواهانه مجلس در باره کدام ایالت بد
بخت ما و راجع بچه دسته از فقراً مملکت میباشد .
بلی . این مذاکرات راجع بان مریدم است که در

عمر خود جز ایاس کرباس پیوشده اند .
این مذاکرات راجع بمردمی است که ذائقه شان از
تمام لذائذ نعمتهای خدائی جز کشکک و سپوس ذرت
نچشیده است .

این مذاکرات راجع بایالتی است که دخترهای بکر
آنها از فقر و فاقه بچند من آرد جو معاوضه میکنند .
این مذاکرات راجع بمردمی است که چراغهای
شهرشان را از غایت قلت از تلی که مشرف بدانجا است
میتوان شمرد .

این مذاکرات راجع بمردمی است که هنوز در قرن
پنجم میلادی که سپاهان حبش هم مدتی است آزاد
شده اند . و کولهای چین نیز سرشان ببالینی گذاشته
شده باز خرید و فروش میشوند و در خانه هر حاکم
عدالت پرور و هر مأمور رعیت نواز که از آنجا برگشته
نمونه ها و مسطوره های متعدد از این عیب و امای
دوره آزادی ایران موجود است .

این مذاکرات راجع بشهریست که مردان آنها همه
ساله دسته دسته از خجالات عیال و اولاد پند فرار
میکندند . و آرزوی دیدار وطن و احفاد خود را در
خاک غربت بگور میبرند .

باری بعد از آن عبارات سابق الذکر حضرت والاد دیگر
اظهاری طاقی در مجازات و کبفر ما فرموده و هفت
هشت سطر دیگر بر رقه افزوده اند . ولی خوب بود
که پیش از این حکم بطی و قطعی اول جانی را تعیین
می فرمودند و بعد از آن مجازات او را میخواستند . چه
ما مقاله را باسم مکتوب کرمان درج کرده بودیم و افعال
مسلم را هم که باید ظاهراً حمل بصحت کرد تاخلاف آن
معلوم شود . در اینصورت اگر حضرت والا اول
تحقیق در صحت دعوی ما میفرمودند باحتیاط نزدیکتر
بود . چه آنوقت میدانستند که صاحب مکتوب کیست
و بعد از تعیین آن عنان قلم را بطرف او بر میگردداند
و با این اضطراب و قلیت روزنامه نگار را که
موافق قوانین همه دنیا حق پذیرفتن همه این
قبیل مکتوب ها را در صورتیکه محضی باشد دارد
مورد این اعتراضات سخت نمی فرمودند . و ما بواسطه
کاذب های متعددی که در اداره داریم حدس میزنیم که اگر

کمیسیون محاکمه هم چنانکه قبل خاطر ایشان است
تشکیل شود و جناب افضل الملک هم حاضر شوند چندان
از این دعوی حضرت والا صرفه نبرند . در هر صورت محض
استحضار خاطر عاظر وزارت عدلیه معروض میداریم که
طرف شما در کرمان است شخص دیگر نیست . و در
طهران و اداره صور اسرافیل نیست .

اما اینکه نواب والا مینویسند « در خصوص تلگراف
راجع بعمل مالیات باندازه این روزنامه بی اطلاع است
که در حقیقت این اعتراض را بوکلای محترم ملت و وزرای
دولت نموده است بملاحظه اینکه این تلگراف از مبادی
عالمه بعموم ممالک مقرر شده است که اصلاً و فرعاً مالیات
هر محل را مطابق سنوات سابقه حکام هر محل دریافت
دارند پس در حقیقت اعتراض این روزنامه باین دو مبد
محترم بوده است » خوب است حضرت والا اولاً لفظ
اعتراض را که قدری تند است به (CRITIQUE)

و انتقاد مبادله فرموده و پس از آن بفرماید قدری از
روزنامه طهمس را که در طهران دوره های متعدده اش
موجود است برایشان ترجمه کنند و آنوقت به بیند
که ملت نه فقط بر حضرت والا بلکه بر همان وکلا محترم
و وزرای دولت و همان مبادی عالمه که نمایم منیش
حیث قانوناً حق اعتراض دارند . حالا به بنم صاحب
مکتوب چه نوشته

صاحب مکتوب مینویسد « در این وقت سال که
رعیت بیچاره نه حاصلی بر داشته و نه مایه از سال گذشته
داشته حواله کردن دو نلک از مالیات در این اوقات
تومانی سه تومان و این عسرت اسباب خسارت رعیت
خواهد بود . »

ایا در مملکت شوروی حق هر ادنی رعیت نیست
که باین حکم خانه بر انداز ولو اینکه بقول حضرت والا
از مبادی عالمه ناشی شده باشد اعتراض نماید ؟ خاصه اگر
نسبت بایالتی باشد که از کثرت ظلم و دوری از مرکز امروز
در خوز این باشند که دفتر اعانه برای آنها باز شود و یهود
و نصاری از نواحی و اطراف برای آنها آذوقه و لوازم
حیات بفرستند ؟ و آیا خود حضرت والا که امروز
زمام عدالت یک مملکت را بدست گرفته اند وجدانا
مأمور نیستند که بهر سعی و کوشش که شده جلو چنین

خوف ایشان قدرت حرف زدن نداشت تا مسئله انتخاب وکلاً بمیان آمد و بعد از حرکت از کرمان نوعی ترتیب کار را دادند که جمیع مداخل در کیسه خود و مسئولیت آن یا گیر اهل کرمان شود . اکثر اجزای شخصی خود را از آنجا حرکت دادند و بجای سالار منصور که امین و معتمدشان بود عدل السلطنه کرمانی را نایب الحکومه فیروز میرزای نصره الدوله پسرشان نمودند .

از علماً جناب مستطاب حجة الاسلام حاج میرزا محمد رضا دامت برکاته . که محل و نوق عموم اهل شهرند کمال همراهی را با حکومت دارند و به همین جهت الحمدالله کرمان از فتنه و آشوب آسوده است و سه چهار مرتبه هم که آتار شورش و هرجان پیدا شد همه را جلو گیری فرمودند .

آمدیم بسر مداخل همان آتش است و همان گامه . هر طور که در سنوات سابقه با حکام و عمال جزو مامله میشد پیشکش گرفته میشد و ابداً تفریری نکرده است حق کلانتری شهر با دوهزار تومان به آصف لشکر واگذار شد : همچنین حکومت بلوچستان اصل مالپاتش را بمیدانم گویا دوازده هزار تومان بیشتر نباشد تا شش سال قبل بنده درست میدانستم که با عوارضات هجده هزار تومان بود بعد از آن بیست و هفت هزار تومان و در زمان علاء الملک سی و هشت هزار تومان و در دوره شاهزاده ظفر السلطنه چهل و پنج هزار تومان . و در عصر شاهزاده رکن الدوله پنجاه هزار تومان و گویا الحال پنجاه و پنج هزار تومان شده است . این روزها در بین واپخان و خوانین بمی باز در تزیید است و همچنین سایر بلوکها .

چون در روزنامه شریفه مجلس در اصول و عوارض مالپات سؤال و جواب بوده برای نمونه عرض شد . و بطور یقین عرض مینمایم که عوارض و پیشکشی بلوکهای کرمان در بعضی جاها دوسه مقابل اصل آنست و بهر خرابی هم که باشد از دو مقابل کمتر نیست . و این ظلم و تعدی که در آنجا هست کمان ندارم در هیچ نقطه از بلاد عالم باشد . به بعضی اسامی مختلفه و عناوین متنوعه از ملت پیچاده مظلوم پول میگیرند که انسان بدواً از خنده و پس از آن از گریه غشی میکنند . تا رؤسای ادارات دولتی از طهران نیایند نظم پیدا نمیشود . اعضای انجمن محلی همان اعصاب هستند که

ظلمی را بگیرند . مخصوصاً وقتی که راجع بجائی باشد که خودشان در آنجا حکومت مینمایند ؟

صاحب مکتوب میگوید « چرا بانک ملی تشکیل نشد و مالپات دیوانی بجمع بانک نیامد » صاحب جبل المتین بعد از آنکه دو هزار فحش و کتبه در هزار برده نسبت بجا میگوید جواب میدهد که « وجوه مالیه را با اداره جهانیان تحویل میدهند »

جیب و بغل وکلاً و صندوق اداره صور اسرافیل و شاید دفتر مجلس مقدس شوری از نوشتههای جان فرسای اهالی کرمان مملو است . و صدای وکلای کرمان در درار الشورای ملی بفلک میرسد . باز نویسنده مزبور رقمه و نوق لشکر وزیر کرمانرا سندی آورد .

صاحب مکتوب صریحاً اظهار مینماید که « در بیست روز قبیل از وزیر داخله تلگرافی بنصره الدوله رسید که عمال را تعیین کنند و مالپات را نصف حواله بدهد » و جناب مدیر جبل المتین بواسطه عدم اطلاع و بیچارگی انیطور مینویسند که « اولاً اینکه مرقوم داشته تلگرافی از وزیر داخله بکرمان رسید که مالپات را نصف حواله بدهد واضح است که گرفتن و دادن مالپات ربطی بوزارت داخله ندارد و راجع بوزارت مالیه است چگونه میتواند وزیر داخله حکم بگیرد یا نگرفتن مالپات کند » و اینقدر مسبق نیستند که احکام صادره از هر وزارت خانه که باشد اطلاع و اخبار آن بحکام تکلیف وزارت داخله است و این استعجابی که می کنند بیشترش راجع به بی اطلاعی خودشان است نه بحقیقت مسئله . در هر حال عجالتاً رد و ایراد را با اینجا ختم می کنیم و توضیح و تکمیل آنرا برای صورت رجوع بدعوی میگذاریم و محض مزید بصیرت خوانندگان بدرج یکی از مکتوبهای کرمان برای این هفته قناعت مینمایم

﴿ خلاصه مکتوب کرمان ﴾

حالا مدت بکمال است حضرت والا فرمانفرما بحکومت کرمان منصوب شده اند . در اول ورود الی چهار پنج ماه مثل حکام سابق بلکه بالا تر همان ظلم و استبداد را داشتند . بعد از آنکه صحبت مشروطه بمیان آمد دوسه ماه هم تا رحلت پادشاه منظور که در اکثر بلاد ایران ارضاع قدیمه تنبیر یافته بود در آنجا کسی از

نظر علیخان یاور فوج هم که از قریه (قنات غدان)
تیول دارد در هذمه السنه به آفاسدعلی داماد در بیانغ
هزار و دو بیست تومان فروخته .

(بقیه دارد)

چرندک پرنده

مکتوب شهری

ای مردم مکان برای خاطر خدا بفریاد من برسید
ای روز نومه چی برای آفتاب قبهوت پرسه من بجه
کرد رابنویس . من آزاد خان کردیم . پدرم از
ظلم حسین خان قلعه زنجیری مرا برداشت و از کرد
گریخت . آمد طهران بمرد . من بجه بودم . پیش
یک آخوند خانه شاگرد شدم بجه درس میداد ما هم
هر وقت بیکار بودم پیش بجه کان می نشستیم . آخوند
دید من دلم به بخاد بخوانم درس داد . ملا شدم . در
کتاب نوشته بود آدم باید دین داشته باشد هر کس دین
ندارد جهنم میرد . از آخوند پرسیدم دین چه چیز
است ؟ گفت اسلام . گفتم اسلام یعنی چه . آخوند
بیکاره حرفها گفت و من یاد گرفتم . گفت این دین
اسلام است . بعد دن بزرگ شده بودم . گفت دیگر
بیکار دن نمیخوری . من خانه شاگرد میخواهم که
خانه ام برد . زخم ازش روی نگیرد . تو بزرگی برو
از پیش آخوند رقم گدائی میگردم . یک
آخوند بمن گفت برو خانه امام جمعه خرج بدهد پول
هم بدهد . وقف مدرسه مرویرا میرزا حسن آشتیانی
از او گرفته بهخات پس بگیرد . من رقم خانه امام
دیدم مردم خپلند . می گفتند دین رفت . مطلق شدم
که چه طور دین رفت . حرفهایکه آخوند بجه ها بمن
گفته است من بلدم . خیال کردم بلکه آخوند
نمیدانست دین ملک وقف است . شب شد بیرونم
کردند . آخوند ها پول خوردند . هر سری دو قرآن
کرفتند . روز دیگر رقم . در بازار ها شنیدم
میگویند دین از دست رفت . شلوغ بود .
خپلی کردیدم . فهمیدم میرزا حسن میخواهد
برود گان کردم دین میرزا حسن است خیال کردم

در سابق قدیمی داده و اعضای مجلس تجارت وغیره میشدند
و بچل حکام دلال مظلمه بودند حالا هم کافی السابق تمام
حواششان بسته بمرکت دواب حاکم و نایب الحکومه
است .

در خصوص تیول الحمدالله که در مجلس مقدس شوری
حکم شده برگردد امیدوارم تا بحال بصلحه همبونی موشح
شده است .

قدری هم در اینخصوص یاد آوری میشود .

چند فقره تیول در کرمان هست که خپلی معتنا به است ولی
علی الظاهر نوعی اسباب کول کرده اند که از حساب تیول
خارج شده .

از جمله یک چشمه معتبر است . که باصلاح اینجا دارای
هفتصد و چهل دانگ آب و موسوم به (توروده) است که
اراضی زیاد را مشروب مینماید و بعوض مواجب خوانین
قاجار کرمان متصرف شده اند . و شاید در او اخر سلطنت شاه
شهید یا اوایل عصر پادشاه مغفور به دو بیست و پنجاه تومان پول
که در دفتر خانه مبارکه دولتی مایه گذاشته اند گویا قبالتحصیل
کرده اند که از بابت محل مواجب مالک ابدی باشند . و
این هفتصد و چهل دانگ ملک دانگی یکصد و هفتاد تومان
خرید و فروش میشود ولی کایتاً روی هم که هر دانگ را
یکصد و پنجاه تومان قیمت بندیم . یکصد و یازده
هزار تومان ارزش دارد و مشتری آن حاضراست . و
تعجب در اینجا است که این ملک بکلی مالیات و عوارض
دیوانی ندارد .

فقره دیگر ملک و قنات (بودا ق آباد) است که آترام
خوانین قاجار با جزئی و وجهی بعوض مواجب تملك کرده اند
و گویا جنس دیوانی هم دارد که هر گاه حاکمی مقتدر بود
عین جنس را مطالبه میکرد و بعد تعارفی میگرفت
تسیر مینمود .

نواب والا فرمانفرما بجنال اتباع ملک مزبور افتادند
و بهمان شاهکار های قدیم آنجا را نامرغوب قلم دادند
و باعزاز ندیرسه دانگش را ببلغ هجده هزار تومان خریدند
و با انواع دسیسه و نشر باقی را هم به قیمت بیست و چهار
هزار تومان اتباع نمودند . و از قراریکه اهل خبره
میگویند دو بیست و پنجاه بلکه سبصد هزار تومان
قیمت آنست الهدهد علی الراوی .

و واجب است ؟ يا چيز ديگر ؟ براي خاطر خدا
و آفتاب قبولت بمن بگوئيد که من از جهنم بهترم
غلام گدا آزاد خان علي اللهی

﴿ جواب ﴾

کره آزادخان اگرچه من تو بقبوله اهل اين زمان
حق تفتيش اصول عقايد خود را نديرام اما من يواشکی
بتو ميگويم که در صدر اسلام دين عيسارت بود (از
اعتقاد کردن بدل و اقرار نمودن به زبان و عمل کردن
بجوارح و اعضاء) ولي حالا چون ماها در لباس اهل
علم نيستيم نمیتوانيم ادعای دين داری بکنيم . اما حاج
ميرزا حسن آقا و آقا شيخ فضل الله وقتيکه از تبريز و
طهران حرکت ميکردند ميفرمودند ما که رفتيم اما
دين هم رفت .

(روز نومه چي)

﴿ تقريب و اعتراض ﴾

عزيزم جبل المتين بعضها ميگويند بلکه تو خدا
نکرده با اينکه مذاکرات مجلس شوري را نسبت به
تعميرات و ظلم و اجحاف پسنر نواب والا فرمانفرما در عمره
۱۲۲ روزنامه شريفه مجلس خوانده با وجود اين باز از
حکومت کرمان ترسیده که قلم را برداشته و بقول
خودت با آن زرنگی زشت و زيبا بهم بافته و مقاله
تقريب و اعتراض براي صور ماساخته .

اما نسبت ترس که بتو نمیتوان داد براي اينکه به بنيم
جگانی هستي . آهای يادم افتاد مگر اهل آذر بايجان
نيستی ؟

چرا . خوب تا حالا کدام آذر بايجانی ترسیده که تو
دويمی باشی . نه . نه . اين حرف مفتی است تو اگر
جرات نداشته و بهتر سبدي اينطور قوج واز پس نميرفتی
شيوار پيش نمی آمدي وکله بکله صور نميگذاشتی .
حالا نگاه کن آدمی است بلکه هم ترسیده باشی اگر
ترسیده خجالت نکش زود محرمانه بمن خبر کن يك
قوطلی مومبائی اصل دارم برات ميفرستم . يك انگشت
هم نمک دهند بگذار اما به بين اينهارا تو خون ديدی
بيا نمک عربيه نباشد براي آنکه بهترم آنوقت خدای
نخواست مجبور شده رعایت حق نمک بکنی

بعضی ها هم تصور ميکنند که زبانم لال هفت قرآن

چطور ميرزا احسن را داشته باشم که جهنم نرم .
عقل بجائی نرسيد . چندی نکشيد ميرزا حسن مرد .
پسرش مدرسه مروی را گرفت . آنروزها يك روز در
شابدالمظيم بودم خبلی طلاب آمدند می گفتند دين رفت
بعد فهميدم احمد قهوه چي را سالار الدوله بربستان
خواسته پسر ميرزا احسن طلاب را فرستاده که از شابدالمظيم
برگردانند . خيال کردم دين احمد قهوه چي است
انفاق افتاد احمد که را / ديدم خبلی خوشم آمد گفتم
بلکه طلاب راست می گفتند . اما نمیتوانستم داشته باشم
این پسر خرج داشت . من گدا بودم . ديگر آنکه
پسريکه در سرش ميان سالار الدوله و پسر ميرزا حسن
جنگ و جدال است من چه طور داشته باشم . ديدم
تا چارم بجهنم برم . که دست رس بدین ندارم .
بعد پيش يك سمسار نوکر شدم يك دختر خبلی خوب
داشت . و يك دختر خبلی خوب هم صبهه کرد .
صبهه اش را خديجه مطرب برد براي عين الدوله . و به
يك سپيد که برادرش مجتهد بود دخترش را شوهر داد .
که بعد از خانه شوهر او را دزديدند . سمسار ميگفت
دين رفت فهميدم دين کدام يکی بود . خيال ميکردم
هر کدام باشند دين خوب چيزيست . چون از دين
داشتن خودم نااميد بودم بجهنم راضی شدم و طمع بدین
نکردم . اين روزها که تيول برگشته و در مواجب و
مستمری گفته گواست و تسلط يك پاره حاکمان کم شده
و مداخل يك پاره مردم از ميان رفته باز ميشنوم ميگويند
دين رفت . يك روزی هم خانه يك شيرازی روضه بود
من رفته بودم چائی بخورم يك نفر که نيره صاحب ديوان
شيرازی بود آنوقت آنجا بود . می گفت سه هزار تومان
پيش فلان شيخ امانت گذاشته ام حاشا کرده است دين رفت
خبلی مردم هم قبول داشتند که دين رفت . مگر يك نفر که
ميگفت چرا يولت را پيش جشيد امانت نگذاشتی که حاشا
نکنند . دين رفته عتل تو با عقل مردم ديگر از سرشماها
رفته . خبلی حرف ها هم زدند من فهميدم . باری سر
گردان مانده ام که آبادين کدام يك ازينهاست . آنست
که آخوند مکشبی گفت . ؟ يا مالک وقف است ؟ يا
احمد قشنگ قهوه چي است ؟ يا صبهه و دختر سمسار
است ؟ يا سه هزار تومان است ؟ يا تيول و مستمری

لازم است که سرگاورا از خمره بیرون بیارد .
 پس حالا رای دخو چیست ؟ بگذار بگویم . آئی نگاه کن مہترسم برنجی . " حالا بیما مرگ دخو بزنج . مبدانی کہ اگر برنجی کلاہان توہم میرد . آنوقت روزنامہ یک ورقی کہ ببول بچارہ مات نوشته میشود با این فقر لدام علمی و فصاحتی ناچار مہندان محاربتہ کاشی و آذربایجانی خواهد شد .
 مطلب را فراموش نکن از اینجا دو گلہ بحاشبہ میرویم .

بلہ . یکی بود یکی نبود غیر از خدا ہرچہ کی نبود . یک وزارت عدلیہ بود . یک آصف الدولہ و یک مسئلہ اسرای قوچان بود . از اینہا گذشتہ یک روز نامہ چی بود بلہ یک مدتہم در وزارت عدلیہ مجلس استنطاق بود . این روز نامہ چی ہم ہرروز برای کسب اخبار در آنجا حاضر بود . استطاقہم تا نزدیکہای ظہر طول میکشید . ہواہم گرم بود . توی خانہ روز نامہ چی ہم چیز بنیر و سبزی چیزی نبود . خانہ روز نامہ چی ہم دور بود بوی مسمای بادبجان و کباب جوجہ ہم وزارت خانہ را پر کردہ بود . نوپ ظہر یکدفعہ . . . باقیش یادم رفت . ﴿ دخو ﴾

﴿ بشارت ﴾

چند روز قبل وزارت داخلہ ما محض کمال عطوفت و مہربانی بہ ہفت وزیر مشغول دیگر در حضور خودشان اجازہ جلوس روی صندلی مرحمت فرمودند . واقعاً این مکرمت شاہانہ در خور ہزار کونہ تمجید است امید واریم کہ جناب معظم ہمیشہ در ذرہ پروری و بندہ نوازی نسبت بہما رعایای باوفا یکدل و تا شاہ عمران ما مدح گویند ورمالہا وجہ نشین ہا طلسم و نیزنج نویسند و تقویم جناب حاجی نجم الدولہ شاید و نشاید بکار برد بر اریکہ مجد و سروری یابندہ و برقرار باشند ﴿ تعطیل عملجات در حضرت عبدالعظیم ﴾
 دیروز عملجات بازار دین فروش از کمی مزد دست از کار کشیدند و از قرار مذکور آدمی بجشای مزدشان افزودہ شد .

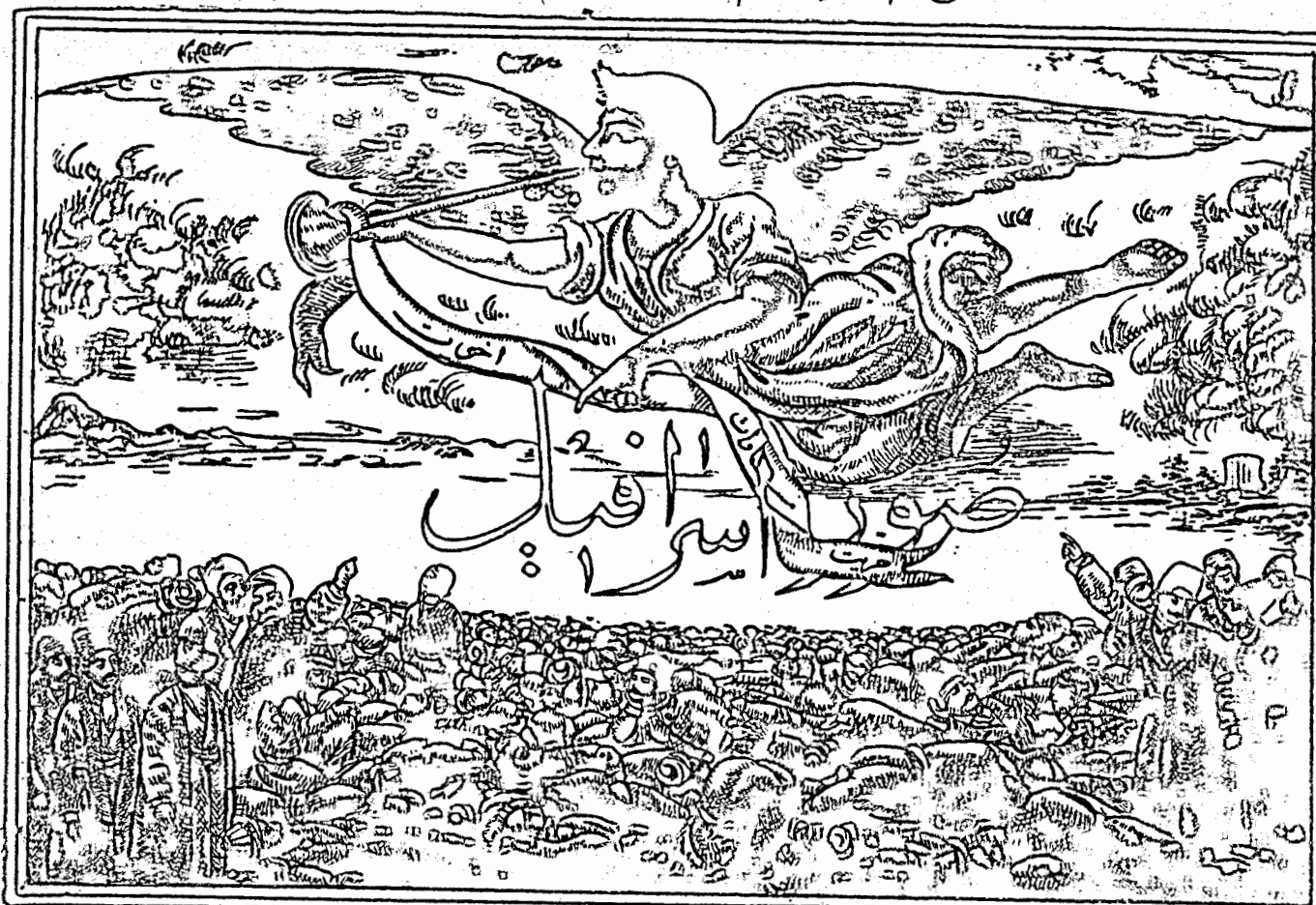
﴿ توضیح ﴾

آقامہرز اغلاملی مرتضوی از فدائیان وطن و از مشروطہ خواہان حقیقی اند . میرزا اغلاملی ترک کہ در شمارہ پنجم ذکر شدہ دیگری است .

در میان بلکہ تو برای گرانی مان و گوشت و زیادہی خرج ادارہ مجبور شدہ کہ از آن پاکتہای سبک و زن سنگین قیمت بادارہ راہ بدهی . این را ہم من قبول ندارم بطور میشود کہ تو برای پول آنقدر سنگ بچہ ہبجده سالہ را بسینہ زنی و حرفہای و کلا کرمان را با یک صندوق کاغذ مظلما نہ اہالی آنجا انکار بکنی .
 اینہا بعضی آخوندہا و سپدہا ہستند کہ پول میگیرند و بمحضرت عبدالعظیم میروند . اما من و تو کہ الحمدلہ اگر آخوند و سپدہم باشیم بعد از فضلات جناب حاج معین التجار بوشہری از جان و مال ہرچہ داریم در راہ ملت گذاشتہ ایم . خیر . ہر کس این حرف را بگوید اول کسی کہ توی دہنش بزدمن خودم ہستم . بعضی ہم کہ از قدرت قلم تو خبر ندارند خیال میکنند کہ ممکن است این مقالہ را از روی مفتاح پرنس ملکم خان برداشتہ کہ این طور شیرین و آب دار نوشتہ و ماشا اللہ بقوت فصاحت اختبارات افراد اہالی یک مملکت را یکدفعہ سلب کردہ و ملت را گرفتہ و بستہ و دست پہلوان دادہ . نہ . استغفر اللہ . این ہم حرف بوجی است . من خودم مہدانم کہ چشم کفبات کلک در رسلك تو اثرش پیش از اینہاست اینہا ہبج کدام نیست . غلط میکند با ہفت پشتش کہ این نسبت ہا را بتو مہدہد . اما رفیق حالا خودمانیم تو کہ همان روز اول بواسطی از من پرسیدی « رندہ مکتوب را قالب زدی ؟ » من ہم کہ در ہمکاری لوطبانہ بتو گفتم باز سیلہای مردانہ جملی نیست و مال یک نفر آدم خبلی گردن کلفتی است کہ حاضر است تا کلمہ آخرش را جواب بدهد . باز بطور شد کہ در ضمن آن تقریظات دور و نسبت کذب بہما دادی و صریحاً اسم افترا روی ما گذاشتی . مگر تو خبر نداری کہ مردم ایران شرف دارند و با آن گمرک صدی فودو پنچ کہ مسبو نوز مرحوم بشرف بست کہ از سرحد داخل نشود باز صدای شرف شرف بر ضد ما ہرروز در وزارت عدلیہ بلند است .

در ہر صورت میرویم سر مطلب .

من یقین دارم کہ بول نگرفتہ . تضمین و قرض التوہم کہ بکار نبرده . ترس ہم کہ نداری پس چرا این حرفہا را نوشتہ ؟ ہان . اینجا دیگر نہا یک دخو



قیمت اشتراک سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

فاذا نفخ فی الصور فلا أنساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاق . مقالات
ولواجبی که موافقت با مسلک ماداشته باشد با
امضا پذیرفته میشود در طبع وعدم طبع
اداره مختار است پانتهای بدون مبر
قبول نخواهد شد

مدیر میرزا قاسم خان تبریزی

عنوان مراسلات
طهران خیابان علاءالدوله
مخاضی مهمانخانه مرکزی
پنجشنبه ۲۱ جمادی الاخره ۱۳۲۵ هجری
۲۰ اسفندماه سال ۱۲۷۶ نزدیک ری پاریسی
اول ماه زویت ۱۹۰۷ میلادی

کشتی های انگلیس در کمتر از بیست و چهار ساعت
نمیتوانند تمام بنادر خلیج فارس را متصرف شوند
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .
کارخانه دنیا فقط منتظر انکار و اعتقاد ماست .
اگر اعتقاد کردیم همه چیز بوجود می آید . و اگر
انکار نمودیم همه دنیا معدوم میشود .
عقلای دنیا در مقابل این جهالت بخت و این خود
پسندی مضحك اینطور بما میگویند . اخوی . اعتقاد
یا انکار شما نسبت بحقایق تغییر نا پذیر دنیا یا خواسته های
ازلی خدا ضرری نمیرساند . چه اقرار کنید و چه انکار
نمائید حقائق در جای خودش ثابت و تغییر نا پذیر است .
نه بارد شما سبارات از حرکت می ایستد . و نه باقبول
شما ثوابت ب حرکت می آید .
و باز یکی از مسلمات همین عقلا که حقاً بر چنین
جهالت و نادانی ما میخندند این است . که موافق یک

در ایران مدنهادت رسم شده که صحت و سقم وجود
و عدم حقائق ثابت دنیا را بسته باعتقاد یا انکار شخصی
خودشان میدانند
زمین کروی نیست
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .
ماه کوچکتر از مریخ نیست
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .
وبا مکیب ندارد .
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .
طلا بسط نیست
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .
هوا مرکب نیست
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .
عناصر ممکن نیست از چهار تا بیشتر باشد
برای اینکه ما اعتقاد نداریم .

تعدیل یعنی مپانه روی . نگاه داشتن حد وسط . و منع از افراط و تفریط .
ولی بد بختانه در چین در افغان در عمانی و در ایران بواسطه يك مشت مردم ضعف النفس ناقص الخلقه كه بعلت ضعف قوای دماغی بر ای فکر کردن تنها نیز که در دیوانه های دنیا هم طبیعی است محتاج باستمداد از بتك وافهون بودند چنان این خواسته های خدائی و قوانین انبیا و حکماء و نصایح علمای اخلاق به بدی دنبال شد که نه فقط ملل آسبائی از افراط قوه جلب نفع و دفع ضرر و مسلط شدن بر تمام گردن کشان دنیا باز ماندند بلکه بکلی تسلیم پیش آمدهای طبیعت و اتفاقات دنیا شدند . بان حد که امروز (درویش باش) . (پشمش بدان) . (دنیا دورواست) تکبه کلام هر ظریف و ادیب ماویکی از حکمترین اصول فلسفی زندگی ایران است .

و در صورتیکه اصرار بجد و جهد وسی و کوشش و ترك رهبانیت از اصول متقنه اسلامی ماست باز مرشد بعد از آنکه بست تریاک را بجه می چسباند و کله بی منز خود را از دود مسموم برمی کند مپگوید

﴿ کسب جز نامی مدان ای نامدار ﴾

﴿ جهد جز وهمی میندار ای عیار ﴾

﴿ تحت و عور لنگ و لوک و بی ادب ﴾

﴿ سوی او مپنژو او را می طلب ﴾

و فلان مناسب خوان نیز محض اینکه سری توی سرها بیاورد و از قافله بی سنگها عقب نمانده باشد بشمر

﴿ چه جای شکر و شکایت ز نقش پیش و کم است ﴾

﴿ که بر صحیفه هستی رقم نخواهد ماند ﴾

مثل مپجوید .

لعم از اینکه اهل ایران تصدیق نمایند یا تکذیب کنند حق زندگی در دنیا مال کسی است که قوت داشته باشد . و کسی که در دنیا قوت ندارد حق زندگی ندارد .

امروز برای ما اگر بخواهیم زنده باشیم پیش از هر چیز رفع مقتضیات ضعف و بعد تحصیل اسباب قوت لازم است اگر برای ضعف آشکار ما دانشمندان ایران دو هزار سبب از عدم قشون منظم نبودن اسلحه و نداشتن کشتی های جنگی بیان کنند مابه ضعف مایک چیز بیشتر نیست و آن راه دادن خیالات خانه خراب کن صوفیه و حشیشها

قانون آشکار عالم . يك حقیقت ثابت انکارنا پذیر دنیا و يك نپسل و اراده خدائی . اساس دنیا بر این است که قوی ضعف را بخورد و بزرگ کوچک را غذای حیات و سرمایه بقای زندگی خود کند . و ساده تر اینکه طبیعت دنیا از ضعف متغیر است . و بقوی کمک مپدهد . طبیعت دنیا مپخواهد تمام اعضا و اجزا هبئت خودش رشید و قوی باشند . ضفا بمرور از مپان بروند . واقویا جای آنان را بگیرند

موافق اصول علم احافیر هزاران از انواع حیوان در قدیم بوده که بواسطه ضعف و مغلوبیت امروز نژادشان نیز از دنیا منقرض شده و حتی برای باغ و حش بران هم یکی محض نمونه باقی نمانده است . و حالاهم موافق تخریب های علمی روز بروز از عده انواع ضعفه مپکاهد . و بر شماره دستجات قوی می افزاید .

برای اجرای این مقصود عمده دو قوه در طبیعت حیوان گذاشته شده است یکی شهوت که برای جلب لوازم قوت است . دیگری غضب برای سد جلو ضعف .

اگر صدها دانشمند حکمی برای این دو قوه هزار عمر و نتیجه بتراشند . عقیده همان عقلای سابق الذکر این است که موافق حس و عیان ایجاد این دو قوه برای همین يك مقصود عمده است . که ضعف از مپان برود و قوی قویتر بشود . و بباره آخری او لا در شهید طبیعت بمانند . و فرزندان ضعف آن باعمال شوند .

ساحت دنیا مپسدان و وسیع این جنگ جهانی است و تمام جاندارهای عالم مبارزان این مپدانند . و حکم هم همیشه با غالب است .

فریادهای جان سوز مقتولین و مجروحین این مپدان که ناشی از سوء استعمال قوه غضب و شهوت است . انبیا کرام حکمای عظام و علما اخلاق دنیا را بر این داشت که بواسطه احکام الهی بوسيله قوانین اجباری و بتوسط گویا کردن زبان وجدان استعمال این دو قوه را تعدیل کنند .

اگر تمام مواعظ کتب آسمانی همه اوراق حکمتی و کلبه رسائل اخلاقی دبارا ورق ورق کنند جز تعدیل استعمال این دو قوه در آنها دیده نمیشود .

داو طلب وطن را از نظر دقت گذاشته و بقدری از تشویق و تمجید ایشان صرف نظر نموده ایم که امروز نزدیکست اخلاق و عادات سیئه شهرها بواسطه یأس و ناامیدی و خستگی از خدمت بی مزد غیرت و رشادت این يك مشت حامیان و حافظان وطن را بکلی خراب و فاسد نماید . چه این امر بدیهی است که هنوز رتبه و مقام انسانیت خاصه در ایران بدان حد نرسیده که نیکی را فقط برای اینکه نیکی است پیروی کنند . و بدی را محض اینکه بدیست از دست بگذارند . ناچار آدم امروزی دنیا هر چه هم بایل بخیز و هارب از شر باشد انتظار قدر دانی و حق شناسی از برادران نوعی خود دارد .

دولت انگلیس الان سالهاست که هزار حبله و دسیه از قبائل افشار و بختیاری و قشقایی و سایر ایلات ما تحیب میکنند . و این معنی را یکی از بزرگترین و سائل نفوذ خود در ایران میداند . و ما سهرابخان قشقایی و حسینقلیخان بختیاری و رضاخان عرب و جعفر آقای شکاک و جوانمیر کرمانشاهانی و غیرهم را فقط محض تحصیل مناصب و بدست آوردن امتیازات دولتی بدشمنی مملکت معرفی کرده و بانواع خیانت و حبله این جوان مردهای غبور شجاع را بدیار عسیم میفرستیم . و امروز در صوریکه در صدد آن هستیم که از ملل متنوعه ایران (چنانکه حق هم همین است) در دارالشورای مقدس ملی خودمان و کبل انتخاب کنیم يك نفر عالم و يك آدم وطن پرست باین خیال نیفتاد که چرا از هر قبیله و طایفه ایلات و عشائر ما يك نفر اقلاباید انتخاب شود . از تمام این مراتب گذشته در هر موقع که این طوایف غبور بواسطه شجاعت فطری و حب وطن ذاتی خدمتی نمایان بملت کردند یا منشأ اثری بزرگ در وطن شدند . يك نفر مأمور دولت تمام خدمات آنها را بجمع خود آورده و زحمات ایشان را باسم خویش جلوه داده صاحب منصب و مواجیب و نشان و امتیاز شد . ناچار این حق ناشناسها و این صرف نظرهای حقوقی هر شخص شجاع را از کار میاندازد و هر مرد رشیدی را از جهد و اقدام مأیوس میکنند . چنانکه جناب امیرالامراء العظام داودخان سهام الممالک ایل خانی قبیله کاکهر در این غائله شاهزاده

در حوزة حقابق اسلام است . برای مدعی حیات یعنی آنکه میخواهد حق زندگی داشته باشد این خیال سمی است مهلك که دریافتن در هیچ دوا خانه بزرگ دنیا بدست نمی آید .

اگر درمانی در يك گوشه عالم برای علاج اثرات این سم باشد فقط و فقط در دواخانه مقدس اسلام است . نسخه این دوی معجز ما را بمانم بنهائید ؟ نسخه این دوا آنطور بکه از شفاخانه مخصوص اسلام بمانم رسیده این است

لارهباتیة فی الاسلام

من دق بابا و لج و لج

من طلب شبثاً وجد وجد

اعقل و توکل

کن فی دنیاك كآنك تعيش فیه ابدأ

قدر شربت و طریقه استعمال این دوا چیست ؟

اگر کسی واقفاً احساس اثرات این سم مهلك را در مزاج خود نموده و در فکر آن هم افتاده که بهلاج عاجل آن سمی کند منتظر باشد ما در صفحات همین روز نامه نسخه های دیگر و طریقه علاج را مفصلاً بمرور درج مینماییم .

* * * تشکر * * *

اگر کسی بنظر دقت در تاریخ اجداد ما به بیند میباید . که تمام فتوحات بزرگ تاریخی ایران که امروز سند نجات و قبایله شرافت ماست . راجع بقبائل و ایلات این مملکت است و در چندین پیش آمد های ناگوار که حیات ایران در خطر و بقای آن مردد بود . همین قبائل و ایلات ما بودند که قد غیرت و مردی علم نموده و ایران را از قید بندگی و رقبت اجانب خلاص کردند . شهرت رشادت و جوانمردی و شجاعت این قبائل بقدری دنیا را بر کرده که تمام دول نظامی عالم از آلمان تا ژاپون بکرات سباحان مخصوص برای تحصیل اطلاعات در باره همین قبائل بایران فرستاده اند و همه دفعه بادست پر و دوا این ملو برای مزید اطلاعات جنگی هم وطنان خود مراجعت کردند . الحاق در مقابل این رشادت و شجاعت که در قبائل و عشائر ایران طبیعی است ما هیچ رعایت حق شناسی نکرده و چنان این سربازان و فدائیان

سالارالدوله منشأ خدمات بزرگ شد و در حقیقت آنچه در باب این غلبه و فتح شبهه باعجاز میثنویم راجع بان وجود غیر نمند و شجاع است . و باز می بینیم که حالا خدمات ایشان را بنام شخص دیگری تمام کرده و ابتدا اسمی از فاتح و غالب حقیقی در میان نیست - البته اولیای دولت ما در این دوره اخیر دیگر تجددید رسوم و عادات قدیمه خودشان راضی نخواهند شد و حق را بحق دار خواهند رسانید و ما اینک عرض بصیرت شرکا عظام خلاصه مکتوبی که از کرامتشان رسیده است درج می نمایم .

﴿ مکتوب ﴾

از ورود جناب داودخان سهام الممالک ابلخانی ایل کاپر استفسار شده بود تلگرافاً وقایع را مخبره نموده و اینک هم مضمون آنرا مجدداً عرض مینمایم .
روز شنبه ۲۶ ماه ربیع الاخر ۱۳۲۵ از (کنکاور) اردوی سهام الممالک بسمت (نهاوند) که هفت فرسخ مسافت دارد حرکت کرد و در دو فرسنگی نهاوند فرود آمد و خبک اطراق نمودن شب را داشتند که روز بعد به اردوی امیر افخم ملحق شوند و از حرکت و ورود خود نیز به امیر افخم اطلاع دادند . شاهزاده سالارالدوله که از آمدن ایشان خبر شدند عزم تسخیر شهر را نموده و بطرف نهاوند سوق لشکر میکنند و تمام سنگرها را از دست سرباز و سوار میگیرند و زن و مرد از خوف و واهمه از شهر خارج میشوند . امیر افخم دو نفر سوار بجهت نزد سهام الممالک فرستادند که اگر فوراً خود را رسانید کار از دست می رود و شهر را تصرف مینمایند ایشان هم بدون درنگ ضرغام لشکر پسرشان را بادویست نفر سوار زبده کاری ابلقاراً فرستادند باقی سوار هارا هم بترتیب مخصوص روانه نمودند . از گرد و غبار یورش و تاخت سوار ها شاهزاده سالارالدوله بادورین ضرغام لشکر و قشون اورامی بپند طولی نمیکشد که سوار ها شلیک کتان داخل چهار سنگر شده و آنها را شکست داده بطرف کوه میگریزاند و شبانه نیز تا مسافتی آنان را متابقت میکنند و اگر تاریکی شب نبود بکلی آنان را معلوم الاثر کرده بودند و دوسه روز دیگر هم

نمیگذاشتند این غائبه باقی بماند .

سهام الممالک خبال داشتند در وقت طلوع آفتاب شش دسته سوار محرب جنگ آزمای بجهت محاصره آنان امر به یورش بدهند که یکی از آن میان قصد و نیت ایشان را به شاهزاده سالارالدوله خبر میدهد که اگر امشب حرکت نکنند دستگیر میشوند شاهزاده نیز با نظر علیخان امرائی شبانه بسمت لرستان رفتند . از تفضل الهی تمام قشون سهام الممالک سالند مگر یک نفر که در سنگر گلوله خورده و بی خطر است .

﴿ مقاله یکی از مخدرات وطن دوست ﴾

از زمانیکه اهل ایران از خواب غفلت بیدار و از مستی هشیار و از کرده ها پشیمان . و از حرکات خود منزجر . و از افعال خود منفعل . بنیه جهالت از گوش برگرفته . دیده حسرت گشوده بر همسایگان خود نگرانند . و دست تا سف بدنان ندامت گزیده بر بیچارگی خود گریانند . و پیش خود میگویند . بعد از تمام بد بختی ها خوبست بحمدالله باز بیدار شدیم . و در تمام جزیره ها خوانده میشود که (کسیکه از خواب چندین هزار ساله بیدار شد دوباره ممکن نیست بخواب رود .)

یا للمعجب ! گویا این مدیران محترم خودشانرا دیده اند . یا اینکه مردم ایران را درست نشناخته اند . چه می بینم اشخاصی را که تا کنون همیشه در صد بیداری خلق بوده بر مستبدین بی تعصب بد می گفتند و ایشان را از حرکاتشان متنبه می ساختند . بیک جزئی تغییریکه از بزرگترانشان دیدند ورق را بر گردانیده با انجمن مخالفین و خائنین هم قسم و هم قلم شده اند . پس از اینجا معلوم میشود که خیر اهل ایران هنوز در خوابند و جز معدودی بیدار نیستند

مثلاً در باره شیخ فضل الله همه میدانید که مشارالیه چه فتنه ها که پیا کرده است و تا چه اندازه مردم را بریشان خاطر نموده . تا کنون اغلب مردم از غنی و فقیر کبیر و صغیر با مجلس مقدس شورای ملی همراهم و با تمام برادران و خواهران وطن هم زبان بودند . اکنون

دیده و شنیده میشود که همه هم لسان میگویند مردم بابی شده اند و با رئیس خودشان در صدد اذیت مشارالیه و یا مال کردن دین اسلامند . انصاف میخواهم . آیا شیخ مذکور دین اسلام است ؟ . اگر میگویند پیشوای دین اسلام است . پس چه شد که آقایان حججین اسلام آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا میرزا سید محمد دام بقائها . پیشوای دین مبین نیستند . بهر حال بنده عرض میکنم که خیر مردم هنوز در خواب هستند . شخصیکه حشیش خورده باشد نخست که بخواب رود . خند کلام برت میگوید . و بعد بخواب بسیار سنگین فرو میرود . و دیگر بجماعت هم نمیتوان بیدار کرد . خواهبد فرمود که آن اشخاصیکه با مستبدین همراه شده اند ؟ بنده هم عرض میکنم از جمله این اشخاص یکی هست که با شما دوست است که من میخواهم اسم او را عرض کنم و بر شخص با هوش شما پوشیده نخواهد ماند و نیز بر آنکسبکه مرتکب این کار است پوشیده نیست . افسوس میخواهم که چرا مردم نیستیم تا (گویم آنچهها که میدانم . بکنم آنچه را که میخواهم) و تا آخرین قطره خون خود را در راه وطن ریزیم و (رسم آخر که کند تیشه غم ریشه ما) آه که بدانم مردها از چه می ترسند و از چه می هراسند قلم اینجا رسیده سر بشکست ✽ یکی از نموان جان نثار وطن ✽

اگر از درجش مضایقه دارند عودت دهید (تا بدانم که بحرف منت انکاری هست .

✽ دفاع ✽

وقتی که مردم ایران طبقه بطبقه و صنف بصنف بتدریج و ترتیب مردند و در قبرستان ظم و لحد جهل مدفون گشتند و بشأ مطلق رسیدند نخست طبقه رعیت و فقراً زیر بار استبداد منقرض شدند پس از آن اشراف و اعظام و علما بواسطه قهقر و تنزل مدید بورطه انقراض افتادند آنوقت نوبت بر اولیا رسید و آنها نیز در گرداب عظیم امعاً تابع اقتضای قضا و تقدیر انقراض شدند در این خاک و وسیع که يك وقتی کلزار تمدن آسپا و آباد و مسکون باملل چبه بود جز يك مستبد بزرگ و جبار قهار خونخوار چپنده دیگر نماند و مانند بوم از عرش

و معانی مجردة آن جوهر آسمانی بازینجه علماء سوء و آنها که بر امت پیغمبر ما از حیث یر بدن معاویه مضر تر است شد تأسف می بردیم این بود که قلم ما نیز از عمره اول با هزاران سوز و گداز، عالم طامه و رسوم عاقبه شوکت این دین قیم نظر انداخته و خون می گریست . و کم کم قدم بخط ابقاظ افکار و تنبیه خواطر بر این نقصان فاحش و معالجه این زخم که بزرگترین دردهای ملت متدین محسوب میشود گذاشت و جسته جسته بانتقاد معایب عارضه و نقایص طاریه پرداخت اگر چه خود مبدانست که این راه سخت تنگ و تاریک و بی اندازه درشت و باریک است گوش مردم باین حرفها مانوس شده و وضع تنزل خود را در آئینه ندیده . ملت ما مثل بک سر در برف کرده و نمپخواهد حال پریشانی خود را به بند . بعضی هم هستند که به تنزل و خرابی تجارز ملت خود معترفند . ضعف قوه حریبه و سپاه را قائل اند . و مبدانند که ادبیات ما خیلی عقب رفته . زبان ما ناقص شده . از تمدن دور و از ترقی اوضاع زندگانی عقب مانده ایم . در علم کشتی رانی مساوی صفر هستیم . زراعت پنبتهای فلاکت مبتلا شده . علوم از خاک ما سفر کرده . بلی به تنزل همه این احوال اجتماعیه معترفند ولی با این همه خیال میکنند که شوکت دین و عزت مذهب بهمان ترقی قدیم است که بوده و هیچ قصور و انحطاطی در آن راه نیافته و حال آنکه این خیال بکلی منافی با قوانین سیر تاریخ و اصول ترقی و تنزل اوضاع اجتماعیه ملل و تلازم آن احوال با همدیگر است . در صورتیکه هر کس که اندک اطلاع از تاریخ دنیا دارد مبداند که بارقه سطوت اسلام در اندک مدتی انظار اهالی ربع مسکون را خیره نمود و در ظرف جهل سال عالم متمدن یعنی آسپای غربی و افریقای شمالی را گرفت و روز بروز در اقصای کره ارض منتشر می گشت . و هر قوم و حتی باندک زحمتی بمحققان بسطه این دین و قواعد سهله و سخته آن شریعت آشنا می شدند . تا در کمترین وقتی سایه و سبغ آن بر فرق سکنه جزائر اقبانوسیه هم افتاد و بداینها که امروزها تازه مکتشفین مغرب و سپاحان عالم دنیا قدم بان اراضی و جزائر میگذارند و بواسطه کشف آنها افتخار میکنند دعای دین اسلام در صدر

اسلام برای نشر دین خنیف بدان اما کن رخت بسته و بساط انداخته بودند . درسی سال شبه جزیره عربستان از غیر مسلم یاک شد . و ایران و شام و مصر و قبرس و قیروان و مغرب مفتوح گشت . و تا اواخر قرن اول قواد و دعای آن با شمشیر و قلم قدم بخاک اروپا گذاشته و شبه جزیره اسپانیا (اندلس) و نصف خاک فرانسه را قلمرو خلافت اسلامیه نمودند . چرا ؟ زیرا که اصول اساسیه اسلام مصون از شوائب و اکدار بود . چرا ؟ زیرا که اعمال مسلمین مطابق اقوال ایشان بود . چرا ؟ زیرا که علمای اسلام جز کاشانه کلی و فرش حصیری و غذای بی خورش متمم به نعمتی از لذایذ دنیوی نبودند و اوقات خود را به نشر دین خود در میان اقوام و حشبه و حیوانات عجماً و مصادیق (اولئک کالانعام بلهم اضل) میگردند و بساطت و حلاوت و صفا این دین و تنزه و تقدس پیروان و پیشوایان آن بود که اقوام مختلفه از دور و نزدیک مقدمه الحیش داعیان آرا استقبال میگردند و مفهوم (یدخلون فی دین الله افواجا) را مصداق میشدند . ولی چه شد بعد از آنکه آفتاب در ممالک اسلامیه غروب میگرد که ظل اسلام از ممالک دنیا رو بزوال گذاشت چه شد که باین روز سپاه ماندم و دو بیست و هفتاد ملیون از سبصد ملیون نفوس اسلامیه گرفتار تبعیت اجاب شدند . چه شد که دین خنیف ما پیش خارجیان منافی تمدن و ترقی محسوب و الهام بالله منفور شد زیرا بعد از آنکه دوره خلفای راشدین سپری شد و خلافت ظالمه یاسلطنت جائره اموی تأسیس گشت برای اخذ جزیه یا باصطلاح ایران مداخل اهل کتاب را و لایه مسلمین مانع از تشریف باسلام شدند برای آنکه واردات و مالیات مملکت کم نشود زیرا که بعضی علمای ما از حقایق اسلام غفلت کرده و ظواهر قشریه آن را گرفته و تابع هوی و هوس خود کردند . زیرا که جامع المعقول و المنقول که در زمان تمدن اسلامی و دوره ترقی آن در میان متقدمین یکی از خصائص ممتازه و صفات بارعه علمای ما شمرده میشد بعد از علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی جزو القاب و عنوان روی یاکت و دیباچه کتاب شد . زیرا که بعد از آنکه علوم عقلمه را در صدر اسلام هزار زحمت و منت از یونان

ممالک اسلام نقل و ترجمه میکردند و با تعلیمات عالیّه اسلامی تطبیق می نمودند در ازمنه اخیره کتب خطی عقیده آن علوم را با آب کر تطهیر میکردند زیرا که بعد از بلبله مغول علوم و معارف اسلامی منحصر بمباحث الفاظ و اغلاق عبارات و الفاظ و معنیات گشت . زیرا . آه . درینا ! ! چند نفر جهلمند های ملیس بلیاس علم تقریباً (۶۰۰) سال قبل در زمان (ولاد پیریک) پادشاه روس ملت عظیم دنیا را از تشریف باسلام مانع شدند یعنی ملت روس را فقط سر خوردن گوشت خوک از اعتناق مذهب یاک باز گذاشتند که امروز دویت کرور نفوس متمدن را از ماجدا انداخته اند که اگر مسلمان شده بودند امروز هم یکی از بهترین ملل اسلامیه بودند و هم بمروور زمان گوشت خوک هم نمبخوردند یعنی بعد از یک پشت مسلمان صحیح میشدند ولی چه فایده که بعضی علمای آن زمان مثل اغلب علمای سوء آخر الزمان از تعلیمات صحیحّه حقّه اسلام غافل بودند و در بدو اسلام فقط اکتفا به (قولو لا اله الا الله) را فراموش کردند . زیرا در این آخرین نفس و دم واپسین اسلام و انتهای رمق آن که یک لحظه بصر بیشتر بزوان و انقراض استقلال دول اسلامی عموماً و وطن عزیز ما خصوصاً نموده . باز هستند جمعی از خدا شناسها که سر ریاست موهومی چند روزه خود و حسد دیگران میخواهند آخرین دوی این درد مزمن قاتل را بهم زنند و به تلبیسات شیطنتکارانه مجلس شورای ملی بلکه دین اسلام را از میان بردارند . و کله طیبیه را از بسط زمین براندازند . و این مشت مخلوق ذلیل فلک زده بد بخت گدا را رحم نکرده خانه خراب و ویرانه این مسلمانان را بدست کفار بدهند . برای اینکه چند صباحی قاضی القضاة طهران باشند .

و احسرتاه که پس از قرن سوم و چهارم هجری بعد از انحطاط شوکت خلافت عباسیه در آسبای غربی و سپری شدن دوره فتح و اعتلای غزنویان و سلجوقیان در ایران و هند و افول یاضف خلافت (اندلس) بعد از عبدالرحمن ناک دأرة و سعت اسلام رو بقلص و تنگی گذاشت و پس از آنکه مدتی پیشرفت و سیر آن در خارج حدود خود به توقف دوچار شد کم کم اعضای خودش

هم از وی بتدریج منفصل شدند . و بدتش یاره یاره شد هرچه در دوره ترقی بود همه برعکس شد . عوض انتشار دعای آن در میان ملل دیگر بیشترین مذاهب دیگر مثل مور و ملخ در قلب ممالک آن بلکه قری و دهانش پراکنده شدند و آنها مطالب خود را بزبان خود مسلمین هر مملکت خیلی سهل و ساده انتشار دادند و اتفاق اموال نمودند . و برعکس اجتناب رؤسای ما از ملل دیگر و تولید نفرت در قلوب آنها با وجود اینکه دعوت بدون امتزاج و مخالطه صورت نمیکرد ایشان کمال سعی را در معاشرت با مسلمین و جلب قلوب آنها و بیان مقصود بزبان عوام بعمل آوردند تا کار رسید بدانجا ای که نباید برسد . چرا . زیرا رؤسای مسلمین از نواقص و معایب خود از شدت غرور بکلی بیخبر ماندند و حقایق منزّه بسطه اسلام بمطالب غلبه تصوف و شریات و سفطهای مذاهب باطله مخلوط شد . و موهومات و اساطیر و عادات و خرافات و حشبه به قلوب مؤمنین راه یافت در صورتیکه اسلام هر گونه خرافات را از سابه . و حام . و فصبه . و طیره . و ضرب اقتداح . و غیره . و غیره منسوخ داشت . رؤسای ما نخواستند معایب حادثه امور خود ما را نه از دوست و نه از دشمن بشنوند . و ابدأ گوش به هیچ گونه انتقادات و مباحثات ندادند . و مفاد (یستمعون القول فیتبعون احسنه) را پیروی نمودند . تنقید و دلسوزی را با توهین به شرع و دین مشتبه و ملتبس کردند تا یک کله حرف بر خلاف آراء مسلمة خودشان (بدون آنکه در آن مطلب اجماع و شهرتی باشد) می شنیدند دست بجانب برهان حسی دراز کرده و دهن به تکفیر و لعن باز نمودند . هر کس که باصلاح مفاسد ادارات روحانیه و تنقید معایب و نواقص روحانین بر خاست و مرد مرا متذکر بدان احادیث متروک نمود که در ذم علمای سو و ارداست و خاطر هارا متوجه ساخت باینکه راهمایان ما همچنانکه خودمان در این ازمنه و قرون اخیره از مقولات و علوم حکیمه و عقلمه و مجادلات ادبیه در علوم دین غفلت ورزیده اند فوراً کافر و منحرف از دین شمرده میشد چنانکه ما از راه همین دلسوزی بدین و تعصب اسلام و غیرت مذهب در نمرات اولی این روز نامه در چندین جا بقول این و موعظه حسنه بعضی از

علمای خود را که مپدیدیم از راه هوی برستی درصدد
تخریب بیضه اسلام در آمده اند متنبه ساخته و چند کلمه
حرف حق با اعتقاد خودمان در تنبیه غافلین زدیم غافل از
آنکه مدعیان در کمین اند . وحسودان نکته چین . نصف
کله توحید را از وسط بدون پس و پیش میگیرند و غفلانه
تکفیر بلند و امر را بر اغلب برادران دینی که سهل است
بر ورته آمیا و آیات الهیه حامیان بیضه اسلام هم مشتبّه
میکند در صورتیکه آنها بیشتر از ما درد دین دارند و
بهر از ما بر درد کار واقف و بالاتر از خود ما مصدق
معانی آن عرایض ما هستند بلی دشمنان حق و لوله در
شهر انداختند و کوس طعن زدند . و قلوب نمایندگان
ملت و سر خیلان و پیشوایان امت را به شریعت و مغالطات
مشوش ساختند . بعضی ها حکم و جوب قتل دادند . و
برخی با منتقام کشیدن از خود قلم و مجازات آن بینی
توقیف رای دادند . یکی از رفقا هم که در حق جان
نثاران مرحمت مخصوصی دارد و خود را در مجامع طرف
دار آزادی قلم نشان میدهد میگفت این کار مجازات شدید
لازم دارد . ولی چون حاله مشکل است پس اقلات قتل
را مجری بدارند . باری و لوله (خند و فنلوه) در پایی تحت
ایران و مرکز آزادی و مقر دارالشورای ملی پیچید . و
از هر دهانی طعن و لعن به (صور اسرافیل) که بقول
بعضی کتابت در مصر چاپ میشود و بروایت برخی دیگر
نسخه ایست از هند میاید بسیارید . بالاخره امر بر
خود ما نیز مشتبّه شد و نمرات سابقه صور را از اول
آورده بیش چشم گذاشته مشغول مطالعه شدیم . اینک
آنچه بنظر ما در این مطالعه رسبد بعرض میرسانیم
در سطر ششم از صفحه دوم نمره (۱) نوشته
شده که (اگر خدای نخواست از ما نسبت بوطن
خلافی مشاهده فرمایند ما را متنبه نموده و از راه کج
باز دارند و تاخیر آنرا میخواهیم ما را از خو دانند)
در آخر صفحه (۶) از شماره (۴) دیده شد
(اما در هزار و سبصد سال شهوت ریاست . لذت
اصوات نعال . و حرص قرب سلطان بعلمای ما فرصت
نداد که فلسفه اسلام را از این مزخرفات جدا کرده و
یک رساله مختصر مشتمل بر حکمت طریقه حقه
خودشان بزبان عوام نوشته منتشر کنند) چون در وقت

مطالعه نمره (۴) در بدو مقاله (ظهور جدید) مرا
خواب ربوده بود و در سر همین سطر بیدار شدم این بود
که بر خودم هم این دو سطر خیلی غریب بود و مثل جمله
(لاله) کفر بنظر آمد لابد حواسم را جمع کرده
دوباره از اول مقاله شروع بخواندن نمودم دیدم در جای
دیگر همان مقاله نوشته شده (با اینکه امروز مزایای
دین خبیف اسلام بر همه دنیا مثل آفتاب روشن شده
با اینکه آنها آیات محکمه و اخبار ظاهره در امر خابیت
و انقطاع وحی بعد از حضرت رسالت پناهی صم وارد
گردیده و با اینکه اعتقاد بتمام این مراتب از ضروریات
دین ماست الح ۰۰۰۰۰) باز آنوقت خود بخود گفتم بینی چه
در صورتیکه بنا بر تحقیقات صحیحه دقیقه حضرت مستطاب
حجه الاسلام آقای حاج میرزا علی آقای تبریزی و کپل
خراسان در مجلس مقدس شورای ملی در باب آزادی قلم
که فرمودند معنی و تفسیر هر جمله باشخص نویسنده است نه با
خواننده و باید هر جمله که مشتبّه شده از کاتب و صاحبش
استفسار شود و اگر اقرار کرد که مرادش با مفهوم
خواننده مطابق است آنوقت نتیجه ثابت میشود و الا
قول کاتب معتبر است بایستی اقلات تفسیر مراد و توضیح
مقصود را از خود ما میخواستند نه اینکه بدون تحقیق
به نویسنده در مجامع عمومی بتازند و مدیر را به آرنداد
و العباد بالله به ضعف اعتقاد قذف کنند این بود که لازم
دانستیم چند کلمه با حضرات صاحبان در دین صحبت بکنیم
و گفته خود را ابضاح نماییم تا آنوقت آقایی که از غصه
ضعف اسلام شیعمی خواهند خودشان حکم عادلانه نمایند
و انصاف بدهند . و معلوم است که از بس همین آقایان
ما به عدله تشریف می برند یا عدله خدمت ایشان
مشرف میشود بینی از تردد با عدله از بابت زید عدل سر تا
با عدالت شده اند بعدل حکم خواهند نمود
عرض میکنم . که اولاً پر واضح است لفظ علمای
در تمام وسعت ممالک اسلامی یک معنی اصطلاحی و
عرفی مخصوصی دارد که در اطلاقش همان متبادر است (یعنی
آن صنف مخصوص از مردم که حرفت ملائی دارند و در قدیم
باطلسان وردا و در این زمان باعما مه و عبا و نملین که لباس
مخصوص فرقه روحانین است شناخته شده و میشود)
هر گر نمیشود به تکلف آنرا از آن معنی اصطلاحی

(ابن رشد) ها (ابن ماجه) ها (ابن طفیل) ها
 (غزالی) ها (نصیر الدین طوسی) ها (بهائی) ها
 (ابن خلدون) ها (ابن بطوطه) ها (مفید) ها
 (طوسی و طبرسی) ها (شهید اول) و (علامه حلی)
 و (مجلسیها) ظهور نموده و علم معارف دینی را مدیون
 خدمات و مرهون زحمات خود کرده اند ولی آنچه از
 معارف اسلامی کشف کرده و استنباط نموده و با زحمات
 دراز آندوخته اند همه را در رساله غامضی به همدوشان
 اخلاف خود ودیعت گذاشته اند . آنچه (شهاب الدین
 سهروردی) نوشته فهمش را به (ملا صدرا شیرازی)
 حواله نموده . از (تهافت الفلاسفه غزالی) و
 (تهافت التهافت ابن رشد) فقط (ابن رشد) و
 (غزالی) سردر میاورند . و (فصوص الحکم) را بعد
 از قرنهای بیدیک شارحی پیدا شود و معانی عذبه این مطالب
 عالی را محموس اغلاق الفاظ و تعقید جعل کرده و عوام
 مسلمین را از علم به اصول دین خود از روی ادله
 تفصیله که پیش فرقه از علماء واجب است باز گذاشته
 اند . رساله جات عملیه را هم معلق نوشته و مردم را
 باز بیک شارح و مسئله گو محتاج کرده اند . مقصود
 آنکه سواد مردم ایران حالا در صورت مهمل با استفاده از
 معارف مذهبه کتاب آسانی پیدا نمی کنند که به مطالعه
 آن یک وقوفی به ادله دین پیدا کنند و ما امیدواریم
 علمای اعلام و حجج اسلام عصر حاضر که الحمد لله از
 بیداری بخت اسلام واقف به مقتضیات عصرند در آیه
 برفع این نقیصه کوشش خواهند نمود . از اینها گذشته
 حالا به بینیم بر فرض شبهه را قوی بگیریم و قید واضح
 بزبان عوام را کنار بگذاریم و یا در صورتیکه از نسبت
 ترك اولی به انبیاء معصومین کفر لازم نیامده اسناد غفلت
 به غیر معصومین یعنی علماء (که خودشان محطه مذهبند)
 مستلزم الحاد و خروج از دین میشود . بلی باجماع
 علماء در صورت قصد شتمت و استهزاء و توهین باین صنف
 جلیل و وجودات مقدسه من حیث انهم (حافظوا دین
 النبی و مروجوا قواعد الشریعه) ارتداد و کفر است
 ولی آزر وی دلسوزی و غیرت اسناد تسامح در سنن بشخص
 ایشان من حیث الاعمال الشخصیه چطور ؟ آیا آنها ضلال و
 گناه است ؟ نه خیر بلکه بقیده ما در صورتیکه از

صرف کرده به معنی انوی عطف نمایند و بگویند العباد باللّه در
 عنوان علمای هزار و سیصد ساله ائمه دین مبین و اولیای مقرین
 و نواب خاصه هم داخلند زیرا علاوه بر اینکه آن صاحبان
 علم لدنی اصطلاحاً با اسم علماء یاد میشوند بهر مذهب و
 مستضف بلکه هر بیدین و بی اطلاعی مثل آفتاب روشن
 است که آن محال وحی و مهبط انوار حق و ارباب جوامع
 الکلم در خدمت بدین اسلام ید بیضا نمودند و در هر
 فصل و باب هزاران هزار حدیث و اخبار از آن مدائن
 علم مأثور است فقط در خصوص ابیات اصول دین به
 ملحدین با دلایل عقلیه و اقوال لینه (توحید مفضل)
 و (حدیث هلیج) و (هیچ البلاغه) و مباحثات
 حضرت خاتم بملحد و غیره شاهد صدق و دلیل بین است
 و از همه معجز تر آنکه همه این آثار و اخبار بر عکس
 آنچه ما به بعض از علماء قشری نسبت داده ایم خیلی
 سهل و ساده و بلرزه بزبان عوام است . از راه تقلید و
 تاسی بکتاب خدا همه را به ضرب امثال و حکایات و
 زبان کودک و بدوی و روستائی و هم بزبان ادبی ذکر
 کرده و حقایق عالی را چون شیر بخلق اعراب ریخته اند .
 نایباً آنچه در خصوص علماء اسلام نیز گفته شده و نسبت
 این قصور یا غفلت و تقصیر یا ترك اولی را در این باب
 به حافظین اساس شریعت داده ایم آنها فقط یک چیزی
 است که انکارش غیر قابل است و بر احدی امکان تردید
 نیست . یعنی ما گفته ایم علمای ما از شدت اعتماد یا
 اغترار به قوت اسلام در دوره عزت آن مطالب حقه
 خود را بزبان عوام ندوین نکرده و نشر نمودند . همه
 کتب معتبره علمیه دینی ما بزبانی نوشته شده که جز
 امثال خودشان کسی بجز آنها قادر نبوده و سایر مسلمین
 از استفاضه و استفاده از آنها بی بهره بودند . بلی عیب
 جویان ما تمام آن جمله ها را خوانده و فقط از آن قید
 آخری غفلت نموده اند که صریحاً عبارت (بزبان عوام)
 قید شده و گرنه چنانچه گفتیم اگر از کلمه توحید هم
 قید استثنا را حذف کنند همان معنی کفر حاصل میشود
 که شرایع آسمانی برای رد و بر انداختن آن نازل شده اند
 بلی ما باز تکرار میکنیم که با وجود اینکه تاریخ اسلام در عالم
 اسلامی از (اندلس) تا ترکستان علمای متبحر و حکمای
 متعقی رسائیده و در تمدن اسلامی (ابن سینا) ها

مستطاب کاشف رموز الحقیقه و مبین اسان الوجدان والطره
آفسیدجهال الدین و انظ ادم الله ظله علی روس المسلمین باداره
مرقوم فرموده اند درج هینائیم . و صریحاً میگوینم که
توضیح نمرات همتکی صور اسرافیل و عقیده نکارندکان
آن همان است که حضرت، عظم در این مقاله اظهار میفرمایند

✽ صورت مقاله جناب مستطاب آقا سید ✽

✽ جمال الدین دامت برکاته ✽

✽ بسم الله تعالی ✽

خدمت ذمیرحت مدیر محترم جریده فریده (صور
اسرافیل) ادام الله توفیقاته

زیارت و مطالعه روز نامه مبارک تا نمره ششم نائل
الحق خلی از اغراق بفرمایش ندای وطن اسمی است با
مسمی و لفظی است با معنی . صور اسرافیل است یا وحی و تنزیل
که ابدان مرده را روح بخشد و اجساد بی روح را زنده
کند (یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن
و صدق المرسلون)

✽ همین که اسرافیل وقتند او لها ✽

✽ مرده را زیشان جبات است و بقا ✽

✽ جانهای مرده اندر گور تن ✽

✽ بر جهد زاواز ایشان از کفن ✽

✽ گوید این آوازها چداست ✽

✽ زنده کردن کار آواز خداست ✽

✽ ما بمریم و بکلی کاستیم ✽

✽ بانگ حق آمد همه بر خاستیم ✽

✽ بانگ حق اندر حجاب بودر حجب ✽

✽ آن دهد که داد مریم را ز جیب ✽

✽ مطلق این آوازها از شه بود ✽

✽ گرچه از حلقوم عبدالله بود ✽

و لکن در بعضی نمره ها بعضی کلمات درج شده بود که
لازم دانستم در عالم محبت و ارادتی که بنوع روزنامه
مخصوصاً این روزنامه دارم باین مختصر مزاحم شوم

اهمیت روزنامه در پیشرفت مقاصد مشروطه طلبان و خیر
خواهان هر مملکت که غرضشان فقط اشاعه عدل و داد
و انهدام اساس ظلم و استبداد است بر احدی مخفی نیست
محدی این مطلب واضح است که اصلاً محتاج باقامه دلیل

راه دلسوزی باشد ولو خطا و سهوا یک اسنادی
داده شود ثواب دارد (یعنی ما هم قائل به مذهب مخطئه
هستیم) آمدیم بر سر اینکه ما گفته ایم طلاب ما از مباحثه
با علمای اهل کتاب و مذاهب دیگر عاجزند من خودم که باز
دو باره هر چه فکر میکنم گناهی در این جمله نمی بینم برای
آنکه عجز بیروان یک مذهبی در یکی از ادوار تهنقر آنان از
اثبات حقیقت دین خود هیچ وقت دلیل حقیقت طرف
مقابل یا العباد بالله بطلان آن مذهب نمی شود و این هیچ
ربط و مناسبتی با اصل اسلام ندارد و توهینی بر آن دین مبین
که حقیقتش مثل آفتاب روشن است نیست . چنانچه
مصادیق (یحرفون الکلم عن مواضعه) تاویل کرده
و (بما لایرضی به صاحبه) معنی مینمایند خیر هزار دفعه
خیر : بنام مبریم بخدا از توهین بردین و هتک عزت
آئین خودمان . بلکه اگر توهینی هست بر آن خدام دین است
که در وظیفه و تکلیف خدمت خود قصور کرده و از علوم
حکمت و فلسفه استعمات نجسته زبان دشمن را یاد نگرفته
مفتریات اعدارا مطالعه نموده در تاریخ مذاهب عالم و استقصاً
ادیان امم غور نکرده . و تنهایی قواعد لغت عرب که یک
لسان مذهبی خودشان پیش نیست اکتفا کرده و هر چه هم
نوشته اند تا امروز در آن زبان اجنبی نکاشته و زبان ملی خود
را از تحریرات مذهبی و ملت خود را از اطلاعات لازمه دینی
خود باز گذاشته اند . پس بیکان بنده ثابت شد که این
همه هباهو و جنجالها که در این شهر درالسنه وافوا افتاده
همه تصورات بلا تصدیق بوده و اغلب بدون قرائت مقاله
ما بمجرد استماع عصای تکفیر بلند کرده اند و بعضی از فضلاء
مخصوصاً دیدم که بدون مطالعه مقاله رجحاً بالنتیب حکم قتل
ما را میداد برای آنکه ما با وحدت واجب الوجود قائل بوده ایم .
و گویا این اجماع منقول و این تواتر متحدالتشاً و غیر متسلسل
بوده است . لهذا نزدیک است که بگویم این اوضاع و اتفاقات
خصوصی هم یکی از قرآن و مویدات عمومی آن جمله
منحوسه است که گفته شد (یکی نیست که بقانون منطقی
و بدون جهاق تکفیر صحبت کند) استغفرالله ربی و اتوب الیه
. الله کبر باز مبتسم تسلسل لازم بیاید و برویم ابرویش را
دوست کنیم چشمش کور بشود لذا لب می بندیم و مهر
خموشی برده می نیم و از سبق اسان و فلتات زبان و عثرات
وزلات اقدام استنثار کرده و تبرکاً مقاله ذیل را که جناب

اگر مہگفتی ای مسلمانان همان خدائی کہ فرموده است شراب حرام است همان خدا فرموده است ظلم حرام است شما چرا ظلم را جز معصیت نمیدانید چرا ظلم را سب است و عقوبت نمیکند پس چرا این مردمانی کہ شب و روز اموال مسلمانان را بغارت میبرند و خون مسلمانان را میخورند و رحم بر اطفال یتیم و زنهای بیوہ مسلمانان نمی نمایند . ناموس . شرف . ترویج . عزت . دین مسلمانان را تمام کردند و همه را بردند فرنگستان و مبلهای رنگ رنگ برای پارکها و عمارت‌های خودشان ساختند حد شرعی نمی‌زنند از کار خلع نمیکند جواب میدادند (مرد که این حرفها بمن و تو نیامده است) باری از مطلب خارج نشوم بحمدالله تعالی امروزه مملکت ایران مشروطه شده است و بازار امر بمعروف و نہی از منکر رواج داود امشب کسی خیانتی نعلت بکند فرداست کہ بر منابر مہگویند و در جراید مینویسند حرفهای نگفتی را آشکار مہگویند و رازهای نهفتی را بر ملا اظهار میدارند

﴿ شد آنکه اهل نظر در کناره می‌رفتند ﴾

﴿ هزار گونه سخن در دهان و لب خواہوش ﴾

﴿ کنون بلند بگویند آن حکایتها ﴾

﴿ کہ از شنیدن آن دیک سینه میزد جوش ﴾

اما آقا جانم جنابالی ماشا الله خیلی قلمتان تند است کجاست اینکہ قلم صور اسرافیل شعله آتش است کہ تر و خشک را باهم میسوزد چگونه مسلمان غمخوری آنهم مثل جنابان عالی کہ خیرہ فتوتید و چکبده تمدن راضی میشوید کہ بگوئید (هزار و سبصد سال الی آخر)

و حال اینکہ با اتفاق تمام ملل متمدنه در باب اصول عقاید و علم اخلاق در هیچ ملتی بقدر ملت اسلام زحمت کشیده نشده است و کتاب تصنیف نکرده اند حکمای اسلامین کہ از صدر اسلام تا این دورہ اخیرہ بودند اسیب شرف تاریخ ایران است جنابانعالی خودتان البته از من بهتر میدانید کہ اروپائیان در ابتدا بعد از آن جنگهای صلیبی و شکستهای فاحشی کہ از شجاعان اسلام مخصوصاً ملک صالح ایوبی خوردند گفتند ما باید بہ بینیم باعث قوت و قدرت مسلمانان چه چیز است کہ ما مغربیان هر قدر جمع بیشتر جمع میکنیم زودتر شکست

و فریاد و قال و قبل نیست تا زبان خطبای مملکت و قلم ارباب جراید نگوید و ننویسید دردهای بی درمان مملکت را چگونه بزرکان در صدد استعلاج بر مینمایند . اینکہ در شریعت مطہرہ اسلام این همه اصرار فرموده اند بامر بمعروف و نہی از منکر یعنی گفتن کہ این کار بد است مکن و این کار خوب است بکن حدیث دارد (لبحق الحق بکلماته و يبطل الباطل) بر شما باد ترک نکنید امر بمعروف و نہی از منکر را والا اشرار و ظالمان بر سر شما مسلط میشوند و بر شما حکومت پیدا میکنند

اما چه کنم کہ بصریح فرمایش صاحب شریعت مطہرہ صلوات الله علیه باقی نمانده است از اسلام مگر اسمی و باقی نمانده است از قرآن مگر درسی . اولاً امر بمعروف و نہی از منکر کہ مثل نماز و روزه بر تمام افراد مسلمین با شرایط واجب است منسوخ شده است و از میان رفته است

﴿ زین هر دو نام مانده جو سپهرغ و کیمیا ﴾ باینکہ در طفولیت در مکتبهای سر محله همه خوانده ایم

فروع دین هشت است اول نماز . دوم روزه . سوم زکوٰۃ . چهارم خمس . پنجم حج . ششم جهاد هفتم امر بمعروف . هشتم نہی از منکر . اما وقتی کہ بزرگ شدیم اصلاً در هیچ محفل و مجلسی و در نزد هیچ امیر و وزیری این کلمہ آخر را نمی‌بینیم اگر یک نفر بد بخت فلک زده باین فکر میافتاد کہ آخر من در مکتب خواندم فروع دین هشت است پس چرا من هیچ اسمی از دو عدد آخری کہ امر بمعروف و نہی از منکر است نمیشنوم خوب است بگردم تا پیدا کنم چرا کہ پیغمبر ما صلی الله علیه و آله فرموده است (من طلب شيئاً وجد وجد)

﴿ سایه حق بر سر بنده بود ﴾

﴿ عاقبت جو بنده یا بنده بود ﴾

شمارا بخدا اگر پنجاه سال در تمام مملکت ایران و همه محضرها و مجلسها مہگردید آیا اثری از این عبادت بزرگ مہدید چرا فقط کاهی بعضی از علمای اعلام و فقهای کرام اگر مہخواستند امر بمعروف یا نہی از منکر کنند منحصر بود کہ بکسفر فقیر لاشبئی کہ اصلاً وجودش منشأ اثری نبود و بستگی بهیچ یک از اعیان و ارکان مملکت نداشت و نوکر فلان وزیر یا فلان میر نبود آنوقت حد الهی را در بارہ او جاری مہکردند

مبخوریم بالاخره گفتند علمی است که در میان مسلمین رواج دارد که در مابین از همان وقت شروع کردند بترجمه کتب عربی و علوم اسلامی و فلسفهای ایرانی غرض اینکه اسلام همه چیز خوب داشته و دارد علمای اسلام . حکمای اسلام . علوم حکمت و فلسفه اسلام هنوز حکمای اروپا از وجود حکیم بزرگ اسلام (ابو علی سینا) شگفتها دارند و نمجیدها میکنند که ره‌روزی را در حکمت طبیعی و مطالب طبیعه بدون اسباب کشف کرده است که بعد از نهصد سال با این همه تکمیل آلات و ادوات تشریحی تازه بر اروپائیا منکشف میشود . اگر نبود در میان علمای اسلام مگر مثل وجود محترم حکیم بارع و مروج مذهب حقه اثنی عشریه استاد البشر و العقل الحادی عشر (خواجه نصیر الدین طوسی) قدس سره القدوس که تمام حکمای اروپا نام این مرد بزرگ را با احترام یاد میکنند و کتابهایش را در علوم ریاضی مثل (مجسطی) و (تحریر اقلیدس) و غیره ترجمه کرده اند - اما کتاب مستطاب (شرح باب حاد بعشر) این کتاب متنش که باب یازدهم (نهج الحق) است از تصنیفات علمی است که گمان نمیکنم مادر دهر دیگر بتواند چنین فرزندی بزاید

(خلف الزمان لبائین بمنله)

(حنث یمینک یا زمان فکفر)

و آن کس مشهور آفاق و علامه علی الاطلاق (حسن بن مطهر حلّی) اعلی الله مقامه است که مشهور است بلامه حلّی که با اتفاق مؤالف و مخالف وجود این مرد بزرگ صفحه تاریخ اسلام را مزین و باعث افتخار مسلمین است . در کدام ملت یافت میشود مثل علامه عالمی که بصریح عبارت (مجمع البحرین) بانصد مجلد کتاب تصنیف فرموده است این است عبارت مجمع البحرین (وجد بخطه خمس مائة مجلد من مصنفاته غیر خط غیره من تصانیفه) اگر کسی بگوید این کتابهایی را که در باب اصول عقاید تصنیف کرده اند . مثل احقاق الحق . مثل شرح تفسیرید . مثل کتابهای مرحوم آخوند ملاصدرا . مثل کتابها و تألیفات مرحوم (ملاحسن فیض) کشانی . علم البقین . عین البقین . حق البقین . مثل شرح ابن هیثم بحرانی بر نهج البلاغه . و غیره و غیره . اگر

چه در کمال ثنات و استحکام است ولی از برای عوام چه مصرف دارد اینها که نمفهمند و ققی که نفهمند و دینشان تقلیدی شد آنوقت بمحض اینکه یکی دعوت پیغمبری یا امامت یا قطیبت کرد فوراً این عوام قبول میکنند عرض میکنم حرف جفا بمالی صحیح است ولی این دقیقه هم از نظر مبارک علمای اسلام محو نشده است و کتابها در این باب تألیف و تصنیف کرده اند مثل (گوهر مراد) مرحوم ملا عبد الرزاق و (سف الامه) مرحوم فاضل رزاقی اعلی الله مقامه و (مفتاح النبوه) مرحوم حاجی ملا محمد رضای همدانی و (صراط المستقیم) مرحوم ملا علی نوری رحمة الله علیه و (حدیقه الشبهه) مرحوم مقدس اردبیلی و اگر نبود در این باب مگر کتابهای فارسی مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامه مثل حق البقین و حیات القلوب و عین الحیات و غیره هر آینه از برای اثبات مطلب کافی بود چگونه میتوان گفت علمای اسلام در صد حفظ بیضه اسلام و رواج دین و حفظ عقاید عوام الناس نبوده اند و حال اینکه در همین دوره اخیره مرحوم حاجی میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه در این باب چه کتابها نوشته بزبان فارسی که یکی از آنها کتاب (نهج الناقب) است و در زمان نزدیک یعنی تادیروز حضرت حجة الاسلام و المسلمین آقای اقا میرزا سید محمد طباطبائی مدظله هر هفته صبحهای جمعه در دولت شرف خود انجمن ملی داشتند از برای بحث در عقاید و رد شبهات منکرین و اثبات حقانیت شرع شریف و دین قویم اسلام و مخصوصاً جناب مستطاب علام فهم آقای فخر الاسلام بزبان فارسی در این باب کتابهای بسیار نافع نوشته اند و انهم در هندوستان جناب مستطاب شریتمدار آقای اقا سید محمد علی طهرانی روز نامه هفتگی دعوة الاسلام طبع و نشر مفرماید خداوند همه را جزای خیر دهد و اما مرحوم حجة الاسلام آیه الله میرزای آشتیانی اعلی الله مقامه شهد الله تعالی که وجود آن مرد بزرگ در این اواخر خدمات بزرگ بعالم انسانیت و اسلامیت کرد که بر احدی مخفی نیست مخصوصاً مسئله (رزی) و امتیاز دخانیات . اما سلسله جلبله اهل منبر حفظهم الله تعالی یقین بدانید که این سلسله محترمه و این طایفه نجیبه باستثنای دو سه نفر مفسد که مخرب شرع و شریعت و بدنام کنند

چون بدفتمت از وضع اداره گمرک از این بنده سؤال نموده اید از راه وطن دوستی اطلاع خود را مبنیگرم . اداره گمرک آنطوری که باید منظم باشد نیست و سببش هم معلوم است هنوز یکتفر عالم وعامل از طرف دولت بسمت ریاست یا مفتشی کل مقرر و تعیین نشده که دلسوزانه بکارها رسیدگی کند و خرابیها را اصلاح نماید و این اداره را که سرچشمه ثروت مملکت است در تحت نظم و نسق صحیح در آورد . مثلاً یکی از بی نظمیهای این اداره اینست که اول بنا بود که مستخدمین تبعه خارجه را که کتترات ندارند و مصدر امور گمرکند و مبلغ معتابیهی مواجب میگیرند از خدمت عزل نمایند و بجای آنها تبعه خارجه را بگذارند که برای دولت و ملت بواسطه تفاوت مواجب صرفه منظور شده باشد و در ضمن هم جوانهای تحصیل نموده زحمت کشیده وطن را که بی چاره ها وقت خود را از بیکاری تلف میکنند بکار واداشته و اسباب تشویق دیگران شوند اقدامی نشده و بعکس فرنگها نیز که کتترات ندادند و عالم و کار دان نیستند با مواجب گراف سرکار مپاورند .

دیگر اینکه هنوز به (بودجه) گمرک رسیدگی نکرده اند تا اینکه بدانند چه اشخاصی در این اداره پول مفت بدون کار میگیرند . مثلاً معز السلطان که از زمان مسبو (نوز) بواسطه راه نمائی و خدمت با جانب ماهی مبلغ دو بیست و پنجاه تومان و پسرش ماهی صد و شصت تومان میگرفتند در این مدت هم که معز السلطان بگمرک نیامده هر ماهه مواجیش را دریافت نموده . آیا امکان ندارد این مبلغ را بصرف دارالترجمه وزارت علوم یا در راه معارف و علوم و مکاتب ملی رسانید ؟ یا بمخارج لازمه دیگر قرارداد ؟ تاکی باید حرف نزد و پرده پوشی نمود ؟ تاکی باید گفت وقت مقتضی نیست ؟ تاکی باید خرابیها را کتمان کرد ؟ تاکی باید مال ملت و دولت را هبا و هدر نمود ؟ تاکی باید خیانت خائن را نکفت ؟ تاکی باید زبان ما بسته باشد ؟ تاکی باید جمعی دزد کرور ها ملت ضعیف را بچاپند ؟

آیا امروز هم معز السلطان و پسرش با آن همه تمول و تنبیر وضع باید ماهی چهار صد تومان مواجب بگیرند ؟ آیا این دو نفر چه خدمتی به دولت و ملت کرده اند بلی

نکو نامی چندند والحمد لله رسوا شدند و همه کس این دو سه نفر را شناخت شهد الله تعالی اهل منبر از وعاظ و ذاکرین و ضبع و شریف رئیس و مراوس همگی متحداً متفقاً با کمال دلگرمی و دوستی خیر خواه ملت و دوستدار دولت و هوا خواه مشروطیت و معین مجلس مقدس شورای ملی هستند مخصوصاً در این روز ها که انجمنی هم تشکیل فرموده اند باسم مبارک (انجمن حسینی) و هفته دو روز . شنبه و سه شنبه گرد هم انجمن کرده در خیر خود و هوا خواهی مجلس مقدس صحبت مبدارند . خدا روی ظلم و استبداد را سپاه کند که تا امروز نگذاشت شرافت و مزیت دین اسلام و بزرگواری علمای حقه اثنی عشریه و احکام قرآن رواج پیدا کند بلی در میان علما در هر عصری بودند اشخاصی که بصورت عالم بودند نه بسیرت . دیوی بودند در صورت ملائکه و شیطانی بودند بصورت انسان . گرگی بودند در لباس میش .

ای بسا ابلیس آدم رو که هست *

پس بهر دستی نباید داد دست *
بگروز در لباس ابو هریره در مذمت امیر مومنان عم و تریف معاویه حدیث جعل میگردند . بگروز در لباس شریح قاضی فتوی قتل حضرت سیدالشهدا عم را میدادند بگروز بصورت یحیی بن اکثم مجوین قتل موسی بن جعفر علیه السلام را میگردند . یک زمان در لباس (ابن ابی دؤاد) سعی در خون امام محمد تقی مینویدند بگروز در شام در لباس قاضی ابن الجماعه شهید اول شیخ شمس الدین محمد مکی را تکفیر میگردند و بدن مطهرش را بعد از شهادت میوزاندند . بگروز هم بلباس آقای شیخ در آمده حکم بجرمت مجلس شورای ملی و کفر حضرات و کلاء و مبعوثان میکنند *
رک رک است این آب شیرین آب شور *

در خلائق میروند تا نفع صور *

خادم ملت ایران سید جمال الدین واعظ *

قابل توجه وزارت مالیه *

مکتوب شهری *

به بین اویار قلی که تازه تره بارش را در شهر فروخته
و بده برگشته چه شیرین زبانی ها میکنند . بینه مثل
اینکه خبر نکار (مانن) از شرق اقصی مراجعت کرده
یا اینکه بلا تشبیه بلا تشبیه . مجاهدین شاه عبدالعظیم
از غارت محله یهودیها برگشته اند . باری خانه اویار قلی
گرم میشود . از شاه . از وزیر . از مجتهد . هی
بگو . هی بگو . هی بگو . مثلاً جواهرات مال ملت است .
نادر شاه اینهارادر از دو ملبون خون ایرانیها از هند
آورده است . چوبدارها داشتند گوسفند زیادی بشهر
میاوردند حاکم فرستاد از ساوه برگردانند که مبادا
مردم شکمشان سیر شده بشکر نظامنامه اساسی بیفتند .
یک نفر پیشخدمت مخصوصی زانوی یک سبد مجتهد
را بوسیده که بیابرو شاه عبدالعظیم . سبد گفته که
من از اول انقلابات از خانه بیرون نیامده ام محض اینکه
در این آخر عمر اعانت بظالم نکرده باشم . یک فراموش
کردم خانه درست کرده اند مردم را میبند آتجا برای
اینکه هم قسم بشوند که همه وزیر ها باید از نوکر های
شخصی وزیر داخله باشد . باری چه درد سر بد هم
اینقدر از این دروغها می گفت . مثل اینکه خانه خراب
شده این دو ساعت که در میدان قاپوق وکاه فروشها در
دکان علانی بارش را میفروخته . آن مرد که توتون بر
آن جن گیر . ساعد . . . منشور . . . نظام
. . . دلال . آن چند نفر سبد آخوند . آن چند نفر
فسکیلی ها . و هر چه رابورنجی در شهر بوده پیش
او آمده اند . و همه اسرار مگو را باو گفته اند . باری
مطلب از دست نرود . صحبت در اینجا بود که آدم تا
شهر نیاید چشم و گوشش بسته است . بله مطلب اینجا
بود . چند سال پیش که همین اویار قلی آمده بود شهر
برای عروسی پسرش اسباب بخرد . شب پای منشور
میگفت در شهر معروف شده که در تبریز یک حاجی
محمد تقی آقای صراف هست . که چل صد هزار هزار
کرور پول دارد . یا صد تا بیست تا گله هزار تائی
دارد . ده تا پنجاه تا ده شش دانگ دارد . سگ دارد
گربه دارد . مادیان دارد . شتر دارد . قاطر
دارد . . . فلان دارد . بهمان دارد . . .
. . . مایمانیم ته جب که چطور میشود آدم حاجی

بموض اصلاح و تنظیم با اینهمه اجزای بیکار که در گمرک
و صندوق مدتها خدمت کرده اند جناب ناصر الملک وزیر
مالیه بتازکی پسرهای (کنت منت فورت) را با عدم علم
و اطلاع در کار گمرک وارد گمرک کرده اند و فرداست
که برای هر کدام مواجب هنگفتی مینماید و دو نفر
اجزای بیچاره را از کار عزل مینمایند و شغلشان را به
آنان میدهند . عجالة به همین مختصر اکتفا میکنند و
باز هم از کارهای این اداره صفحات هنگفتی صور اسرافیل را
خالی نخواهم گذاشت .

چرخند پرنده

خراب بنامده راستی راستی آدم دهاتی خیلی بیکار
میشود . خیلی بی معرفت میشود واضح تر عرض کنم
آدم دهاتی دور از جناب . دور از جناب .
بی ادبی میشود حیوان درست حسابی است . ما دهاتی
ها تا شهر نرویم آدم نمیشویم . چشم و گوشمان باز نمیشود
واقماً خدا پیامر ز شاعر درست فهمیده . که گفته .
دم مرو ده مرد را احق کند جای دیگر گفته . مرغ
دم سوی شهر سر سوی ده . دم این مرغ از سر اوبه .
مثلاً همچو بگیریم آدم صبح تا شام بیفتد عقب گاو .
گوسفند . بز . میش . دور از رو . مثلاً
عقب الاغ . شب تا صبح هم با همین ها سر و
کله بزنند دیگر همچو آدمی چه خواهد شد . خدا
پیامر ز شاعر را که گفته است (همنشینم به شود
تا من از او بهتر شوم) شب از مزرعه بر می گردند
نان ساجی را میریزند توی اشکنه قورمه . یک کاو
دوش هم آب چشمه را میگذرانند پهلوش . حالا به بین
بچه به به میخورند . که والله هیچ حاجی شبخ هم سینه
جوجه و افشرد آب لیمورا بان لذت نمیخورد بعد از شام
هم جمع میشوند دور هم . چه خبر است ؟ شب نشینی
زنکه شب چره بیار . یک لاوک ستول نخود یک
جوال گندم برشته را میریزند روی کرسی . حالا بیا

بله میگفت بکروز صرافانی از این حاجی آقا طلب کار بود آمدنوی
 بالاخانه بولش را بگیرد حاجی چنان نخت سپنه صراف زد
 که از بالاخانه پرت شده زمین نقش بست . و یک طلبکار
 دیگر را همین حاجی آقا بامشت چنان بغزش کو بید که با
 زمین بکسان شده برای طلبکار اولی بان دنیا خبر برد .
 وقتیکه مطلب اینجا میرسد ما همه بگدغه به اویار قلی
 میگفتیم باشو . باشو . آواره شو ما هرچه هم نفهم
 باشیم باز آقا نقد نفهم نیستیم که هرچه نوبگوئی بلور کنیم
 . بیچاره وقتی مبدید ماجرفهای او بلور نمیکنیم می گفت
 اثر دروغ بگویم زبانم به اشد بر نگرده عروسی پسر م
 رانه بنیم دین شمر . بزید . حاکم . فراشباشی .
 کد خدا . گردن من باشد .

باری حالا که آمده ایم شهر تازه میفهمیم که بیچاره
 اویار قلی راست می گفته . مثلاً حالا می بینیم که آدم تا
 بشهر نیاید این چیزها را درست نمیفهمد . چرا که وقتی
 بشهر آمدیم همین حاجی محمد تقی آقا را دیدیم که خیلی
 پهلوآتر از آن بود که اویار قلی میگفت مثل اینکه همین
 روزها بنا بر مذکور به بخنفر پول و تفنگ داده و
 مأمورشان کرده بزوند و به پناه آب بهارستان محقق الدوله
 و دو نفر دیگر از وکلارا در خانه حاجی معین التجار بکشند
 . و از زیادی قوت و پهلوآنی هیچ فکر نکرده که محقق
 الدوله گذشته از اینکه وکیل ملت است و مردم همه طرفدار
 او هستند اولاً بایز صد نفر شاگرد در این شهر تربیت کرده
 که کوچک تر از همه شان دخوات که با بزرگترین گردن
 کانتهای مانحوال می رود . پس همچو آدمی پهلوآ
 است . همچو آدمی لولهنکش خیلی آب میکبرد . همچو
 آدمی حاجی آقا نیست . اما آدم دهاتی تا شهر نیاید این
 چیزها را نمیفهمد .

بله . آدم دهاتی تا شهر نیاید این چیزها را نمیفهمد
 . مثلاً از چیزهایی که ما در ده نمیفهمیدیم یکی هم این بود
 که در این سالهای آخری وقتی بچهای ما بده بر میگشتند
 می گفتند در شهر یک چیزی پیدا شده مثل سرکه شیر که
 اسمش کنباک است این کنباک را شبها ارباب ها میخورند
 مست میشوند عربده می کنند آتوقت نوکرهاشان را
 صدای میکنند و میگویند آهای پسر برو این بدر
 سوخته رعبت را که امروز مرغ و نان لوآش آورده بود

کاسب . خدا شناس . اینقدر پول داشته باشد . برای
 اینکه معلوم است که این همه مال از راه حلال که جمع میشود
 ، لابد باید (لکه دیزه) حاجی عباس را آدم بزور
 تصرف کرده باشد . مال فلان یتیم را فلان صغیر را .
 فلان بیوه را بضر بچماق گرفته باشد . آتوقت میگفت بله
 . میگویند مہبان این حاجی محمد تقی آقا با حکومت تبریز هم خیلی
 گرم است . می گفتیم ماشا الله ترا بخداد بگرچشم بسته
 غیب نگو . این را کمپانی هم مبداند که هر کس پول
 دارد شاه شناس است حکومت شناس است . این مطلبی نشد
 که تو از شهر برای ما خبر بسیاری . می گفت نه گوش
 بدهد شاهنامه آخرش خوش است . می گفتیم خوب
 بگو . می گفت بله . این حاجی آقا پهلوآ خوبی هم
 هست ، مطلب که اینجا میرسد ما دیگر بلور نمیگردیم
 . برای اینکه ما دهاتی ها بشهرها میگوئیم تاجیک و
 مقصودمان از این کله بینی ترسو . این را اینجا داشته باش
 خود اهل شهر هم این قبیل مردم را میگویند حاجی
 آقا . حاجی زاده . قیاسه چاکی . آن هم یعنی مثلاً
 بقول شهرها خیلی که در حقیقت معنیش باز همان ترسو
 میشود .

خوب حالا آدم شهری باشد . حاجی زاده هم باشد
 چطور میشود همچو آدمی پهلوآ بشود .
 از اینجا دو کله بجاشه میرویم . ما دهاتیها حق داریم که
 شهرها را تاجیک و ترسو بگوئیم برای اینکه مثلاً همچو بگیریم
 که وقتی مأمورها بنا زور بگویند هر قدر هم زیاد باشند ده
 بیست نفر جوانهای دهاتی آدمی یک جهاق ارژن بر مبداریم
 می افیم بچان آقاییان مأمور . بچاه نفر باشند صد نفر باشند
 آقای مأمور چی خوردی نخود او - بخور و بدو . مثل
 همینکه چند سال پیش در همین (جوق آباد) ورامین
 که شصت نفر قزاق آمده بودند بزور گند مهای ما را
 خراوری نه تومان بخزند و حاجبهای طهران با خاک اره
 در هم کرده بشهرها چهل تومان بفروشد بیست نفر جمع
 شدیم و با ته مان تفنگها که دست قزاقها بود چنان شلو
 برشان کردیم که بیچاره ها یکسره هشت فرسخ راه را دویده
 و نفسشان را در قهوه خانه مظفری شاه عبدالعظیم زیر حقه
 و افور تازه کردند . برویم سر مطلب . مطلب اینجا است
 که حاجی محمد تقی صراف بعبده او یار قلی پهلوآ است

از غایت قدس دهنتان را کر مپکشند . حالا که بشهر
آمده ایم می بینیم يك نفر آدم که هم سبداست . هم
مجتهد است . هم آخوند است . هم برادر يك
مجتهد بزرگ انبار دار هاست در روز سه شنبه پنجم
همین ماه ساعت نه فرنگی بایك نفر دیگر در زرگنده
با مینو رسکی شارژ دافر روس خلوت می کنند . بعد
از آن يك ساعت ونیم دیگر هم باهان مینو رسکی
صاحب و آن شخص دیگر خدمت سفیر مشرف میشوند
و يك ساعت ونیم هم با او خلوت می کنند . و آخر
هم سبدهای دوی آنها دست می دهد و سوار درشکاش
میشود و آن سبدهای کلفته را جلو درشکه نشاند و هیچ
دستش را در آن آب های جاری زرگنده نمی شورد
بله آدم دهانی تا شهر نیاید این چیزها را بفهمد .
مثلا مادهاقی ها وقتی اسم سرتیب . صاحب منصب
سرهنگ . میشنیدیم بدنام می لرزید و پیش خودمان
ایشان را مثل يك لولو تصور می کردیم . و مپگفتم یقین
ایشان آدم مپخورند . یقین اینها انصاف ندارند یقین
ایشان رحم علی در دلشان نیست . در صورتیکه این مسئله
هم اینطور نبود که ما مپگفتم برای اینکه همین صاحب
منصب ها را دیدیم که وقتی نمره سوم - آموز را بدست
گرفتند و آنجا حمایت جناب بولکونیک را با آن فصاحت و بلاغت
خواندند . يك دفعه رحم و مروت در دل همین ها
که ما می گفتیم هیچ انصاف بو نکرده اند مثل يك چشمه
جوشید و بالا آمد و فوراً دفتر اعانه تقدی باز کردند و
پنجهزار شش هزارهشت هزار بود که از جیب هادر آمد
تا بیست و پنج تومان و شش هزار هفتصد و نیم شاهی جمع شد
و به خدمت مدیر روزنامه فرستادند بله ما دهاتیها تا شهر
نیائیم هیچ چیز نمفهمیم مثلا در این آخرها که صحبت
ظلم و عدل بمان آمده بود همیشه مپگفتم ظالم و مستبد باید
در سرش يك کلاه باشد درپاش يك کفش پاشنه نخواب در
تنش هم يك کمرچین . شلوارش هم باید تنگ باشد اما
نگاه کن بگذار به بنیم مطلب کجا بود مطلب این جا بود آخ
حواس را به بین بله مطلب اینجا بود که پارچه های یزدی خیلی
از پارچه های فرنگی بادوام تر است بله مطلب در اینجا است
که پارچه های یزدی خیلی از پارچه های فرنگی با دوام
تراست زیاده چه عرض کنم

توضیح

از قرار اخبار متواتره که اداره دادند جناب مستطاب ملاذ الانام آقای آقا سیدعلی آقا یزدی دامت عواطفه العالی از اسناداتی که
در نمره ۵ داده شده وجود مبارکشان میرا و منزه است

بیار . نوکرهای آیند ما را از کاروانسرا مپبرد خدمت
ارباب . آنوقت اربابهم که از کنبك مست شده همچو
بدغیظ میشود که خدا نصیب هیچ مسلمان نکند
هنوز ما از راه نرسیده مپگوید شنیده ام اسال تو
بدر سوخته پنجاه من گندم در پالوعه داری مپگوئیم
آخر ارباب ما هم مسلمانیم ما هم عیال داریم . ما هم
اولاد داریم . ما هم از اول سال تا آخر سال زحمت
مپکشیم . ما هم از صدقه سر شما باید يك لقمه نان
مپخوریم . آنوقت ارباب چنان چشمه اش از حدقه در
میرود و خودش باعصا بطرف ماحله مپکند که مسلمان
نشود کفر نه بیند . و مپگوید . بدر سوخته را به بین چه
طور حالا برای من بلبل شده بچها بزیند . آنوقت بیست
نفر مهتر درشکه چی آبدار میریزند سرما تا مپخوریم
میزند باری مطلب کجا بود ؟ هان مطلب اینجا است
که مادهاقیها تا شهر نیائیم این چیزها را نمفهمیم . مثلا
همین کنبك که بقتبده ما بیک چیزی بود مثل سرکه شیره
حالا که من بشهر آمده ام تازه مپفهمم که کنبك آدم است
کنبك سرکه شیره نیست . بله کنبك آدم است .
کنبك يك زنی است . خدایا . حالا اگر کنبك ما را
بخشد ما چه خاک بسر کنیم . این گناه نیست که ما چندین
سال پشت سر يك آدم غیبت کنیم . و بچاره يك زن دست
و پا کوتاه را سرکه شیره بدائیم . بله . این معصیت
بزرگی است . من حالا در حضور همه شما مسلمانها اقرار
مپکنم که کنبك خانم آدم است . کنبك خانم خانه
آبدار باشی حضرت والا است . کنبك خانم چهار پنج
هزار تومان گوش بزاز و بقال و عطار را بریده و حالا
که جانشین گلین شده بچاره طلبکارها دستشان جائی
بند نیست هر کس ادعای طلب بکند . کتک مپخورد
حبس میشود . نفی میشود و اسکر خدای نکرده
آدم بگوید بعضی از اصنهان بعد از آنکه دستی
بسرو گوش کنبك خانم کشیدند و مطلب بازاری شده
کنبك را از شهر بیرون کردند و برای گوش بری کسبه
بطهران ارمغان فرستادند آنوقت دیگر آدم دو دفعه کافر میشود .
بله مطلب اینجا است که ما دهاتیها تا شهر نیائیم هیچ
چیز نمی فهمیم . مثلا ما دهاتیها تصور می کردیم
که سبده . آخوند . مجتهد . وقتی اسم فرنگی بشنوند



﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت تک نمره ﴾

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

فاذا فتح في الصور فلا انسأب بينهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولواحی که موافقت با ممالک نداشته باشد با

امضا پذیرفته میشود در طبع وعدم طبع

اداره مختار است با کتباتی بدون خبر

قبول نخواهد شد

﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

﴿ طهران خیابان علاءالدوله ﴾

﴿ محاذی مهمانخانه مرکزی ﴾

پنجشنبه ۲۸ جمادی الاخره ۱۳۲۵ هجری

۲۴ اسفند ماه سال ۱۲۷۶ نزدیک دردی پاریس

۷ ماه زویه ۱۹۰۷ میلادی

شده و دست از مرافقت کشیدند . و ما باز چون مقصد را بالاتر از حفظ مراتب دوستی مبدیدیم محلی بدین اقبال و ادبار نگذاشته و در راه پیروی حقیقت استقدر از فدا گاریرا مجیزی نشمریدیم و به آن دسته از ملت که فرض و مرضی نداشتند و روز نامه را چون دل یاک خودشان خالی از لوث تملق و طرفداری میخواستند تنزیه و قدیس قلم خود را آشکار کرده بقدم راسخ و قلب مطمئن با وجود و شوقی تمام پیش رفتیم . بدان حد که بیکباره بدون التفات خودمان طوری عرصه از شش جبهه مضیق و فراختای جهان بر ما تنگ شد که دیگر قدرت قدم از قدم بر داشتن نماند . یعنی چنانکه خاطر قاطبه اهل طهران مستحضر است و مردم بلاد اطراف نیز تا حدی مسبوقند اغراض مفرضین از هر طرف بر ما محیط شد و حتی قلب بعضی از علمای عظام که از هر کدورنی بهره و آئینه سرا یا نمای حقیقت است بواسطه غوغای عام از

البته خاطر مشترکین عظام ما بدرستی مسبوق است که روز نامه صور اسرافیل تا نمره شش بر حسب احکام شریعت مطهره الهی و اوامر حق و وجدانی بدون هراس و بیم و بی ملاحظه احدی از خودی و بیگانه شروع بانقاد اعمال سیه و خرافات مضرة مملکتی گذاشت . در خودی بچشم بیگانه دید . و زردگان روحانی را از این نقطه نظر باروئسای ملکی فرقی نگذاشت و فضخه صور مجازی را با صور حقیقی هم آهنگ کرده و بمقاد کریمه (فاذا فتح في الصور فلا انسأب بينهم) دوستی و دشمنی خویشی و بیگانگی و بزرگی و کوچکی را از نظر دقت گذاشته . و معايب و مفاسد را راجع بهر کس و ناشی از هر دسته و هیت که بود بر هیچ واحد عیب جوئی و نکته گیری کرد . بدرجه که دوستان صادق و یاران موافق نیز چون ما را از رعایت حق دوستی . و موافقت با رسوم و اخلاق معاصرین دور دیدند . همه از ما آزرده خاطر

ما تیره گردیده و خاطر اولیای دولت نیز باندازه که بحساب نیاید از ما رمبد . آنوقت مثل مرشدی که از غلبه وجد و حال باز آید یا مستی که نسیم روح افزای سحری زحمت خواب و خمار از سرش بر باید بخود آمده و متحیر ماندم که چرا با آنکه حق همیشه غالب است و حقایق فاتح . حقیقت ما در لباس مجاز جلوه کرد و صلاح و مسلم ما بصورت هیچ و شورش طلبی معرفی شد ؟ پس از غور و تأمل زیاد عاقبت چنین فهمیدیم که این تصور از خود ما بوده و فرض مفروض یا تحریک مدعی چندان در کار ما اثر تام و تمام نداشته است یعنی ملتفت شدیم که ما مسلمیات دنیای دانا و عالم را در مملکتی مثل ایران که هنوز یکباب مدرسه عالی ندارد و چیز معدودی از اهالی آن بی بیاره از حقایق نبرده اند از بدیهیات فرض کرده و همان طور که در حق پاره از علما نوشتیم دانسته های خود را در خور فهم همه دیدیم و از آن رو بدون هیچ گونه توضیحات لازمه آنچه را که مفید بحال ملت دانستیم بیان کردیم و بابرادران وطنی خود بجمیل بجمله مثل دو نفر مسبوق و مطلع گفتگو کردیم غافل از آنکه اگر معدودی محدود از مقاصد حقه ما مسبوق باشند جمعی غیر از فهم آن بکلی قاصرند و تحریک یک نفر مفروض و نسبت یک کله خلاف برای ضدیت ما تا همه جا همراه و حاضر میباشد . وقتی درک در دریا نمودیم فوراً در صدد علاج برآمدیم و در نمره هفت و هشت روز نامه قسمتی از بیانات حقه خود را که بیاره از علمای اعلام مشتبه کرده بودند بدان درجه که ممکن بود شرح دادیم و برائت ذمه کاغذ و قلم را خواستیم . اما تپین قسمتی دیگر که از اولی بی اهمیت تر نیست هنوز بر عهده اداره باقی است و ما اینک پس از آنکه از مشترکین محترم خود اجازه میگیریم به تفصیل آن اجمال می بردازیم و ضمناً بحضور مبارکشان عرض می کنیم که اگر درست دقت و ملاحظه فرمایند میدانند که ما در ضمن دفاع و مناظرات شخصی سر مشترکین را بی کلاه نگذاشته ایم بلکه در ضمن همین رد و ایرادها خیلی از حقایق مستوره و رموز مخفی را کشف کرده ایم که بدون این قسم اقدام ابداً دست نمیداد و اظهار یک کلمه از آن هم در قوه این روزنامه بلکه هیچ روزنامه دیگر در ایران نبود .

باری ما در عمره اول این روزنامه مقاله در تحت عنوان (دو کلمه خیانت) درج کردیم و در آن بطور وضوح کمال شاه پرستی خود را آشکار کرده و مظلومیت سلاطین نیارا در مواقع انقلابات مبرهن نمودیم و اظهار کردیم که موافق صریح تواریخ عالم سلاطین عظام همیشه در این مواقع بی ظرف و منزه و مقدس بوده اند و آنچه را که شنیده و خوانده ایم از سببات اعمال و زرا خائن هر دوره بوده که دامن اقدس پادشاهان وقت را آلوده است و اگر کسی راستی بنظر انصاف صد بار بمقاله مزبور رجوع کند می بیند که از عبارات آن جز محبت و خلوص نسبت بخاکهای مهر اعتلای پادشاه جوانبخت کار آگاه خودمان چیزی نمی طراود و بلکه هر کلمه آن حاکی از یک دنیا شاه پرستی و یک جهان آفتاب و شغف است که در دل خود سراغ داریم و مانند گوهری گرانبها در خزانه قلب خود ذخیره نگاه میداریم . ولی باز همان وزرای خائن مندرجات این مقاله را در پیشگاه قدس بطور دیگر بیان نموده و بصریح قول جناب وزیر علوم خاطر مهر مظاهر ملوکانه را بغبار وجود بی بود این بندگان مکدر خواسته اند . در صورتیکه قصداً فقط از نکارش آن مقاله این بود که معروض داریم وزارت ارنی نیست و وزیر همیشه منحصر بخا بوده های مخصوص نمی باشد خاصه وقتی که پای قانون بمیان آید و ادارات منظم در کار باشد که در آنوقت شخص وزیر بمنزله همان مقررستان خواهد بود و ممکن است از احاد و افراد اهالی مملکت انتخاب شود . منتها با رعایت صحت اخلاق و اندازه از معلومات ضروری وقت . دیگر خواستیم بگوئیم زمان شاهنشاه سید شهید نورالله مدحه آنچه را که از سوء اعمال و خرابی دیدیم و آنچه را که در آن فاجعه عظمی مشاهده کردیم بحس و عیان از نتایج اعمال همین چند نفر وزیر محدود و معین بود که امروز باز بدون هیچ تغییر و تبدیلی بمسدهای اولیه خود مراجعت کرده و عیناً همان حقه بازیهای سابق را حرف بحرف تکرار می کنند آیاما در کدام قسمت از این عرایض یک قدم از مقتضیات شاه پرستی دور افتاده ایم و در عرایض خالصانه ما چگونه میتوان بگذره خدشه کرد ؟ و آیا در استنطاقی که از رضای کرمانی همان ایام در حضور عموم خائنین دور شد و نسخه های متعدده آن در این شهر موجود است از صدر

ج - روز دوم شوال ۱۳۱۳
 س - در راه کجاها توقف کردید
 ج - در بار فروش در کاروانسرای حاجی سید
 حسین چهل و یک روز بواسطه بندبودن راه توقف کردم
 س - از اسلامبول چند نفر بودید که حرکت کردید
 ج - من بودم و شیخ ابوالقاسم
 س - شیخ ابوالقاسم کیست
 ج - برادر شیخ احمد روحی اهل کرمان سنش
 هجده سال شغلش خطاطی است
 س - او با شما بچه خیال حرکت کرد
 ج - برای اینکه برود کرمان بسد از آنکه
 برادرش رابا دو نفر دیگر که میرزا آقاخان و حاجی میرزا
 حسن خان هستند در اسلامبول گرفته که بایران بیاورند در
 طرابوزن توقف دادند . حالا نمیدانم آنها هستند یا نه
 س - بعد از گرفتن برادرش او وحشت کرد آمد .
 ج - خیر برادرش را که گرفتند بخیال برادر دیگرش
 که وطنش آنجا است بسمت وطنش حرکت کرد برادرش
 شیخ مهدی پسر آخوند ملا محمد جعفر ته باغ لله است
 س - آن سه نفر را شما در اسلامبول که بودید بچه
 جرم و بچه نسبت گرفتند
 ج - علاءالملک سفیر از قرار معلوم غرضی باین
 سه نفر داشت بجهت اینکه باو اعتنائی نمیکردند . چون
 اینها دو نفرشان مدرس هستند چهار زبان میدانند در
 خانه مسلمان و ارامنه و فرنگی برای معلمی مرادده میکنند
 . هرکس بخواهد تحصیل کند اینها بخانه او میروند
 گفتند اینها خبر چینی میکنند و در ایران مفسد بودند
 باین جهت آنها را متمم کردند و گرفتند این قصیر این
 دو نفر بود . ولی حاجی میرزا حسن خان بواسطه کلاغ
 هائیکه گفتند عملاً های نجف و کاظمین نوشته است . و
 همچو گفتند که این کلاغها بدست صدر اعظم آمده بود
 که آنها را بمقام خلافت جلب نموده بود بتوسط آقا سید
 جمال الدین و دستور العمل ایشان . غرض سفیر این بوده
 است که سبب شد جهت گرفتاری آنها
 س - اینجا بعضی اطلاعات رسید که شما در موقع
 حرکت غیر از شیخ ابوالقاسم هم سفر دیگر هم داشتید و
 بعضی دستور العمل ها هم از طرف آقا سید جمال الدین

تاذیل جزئیات اعمال هانها که امروز براریکه حکمرانی
 جلوس فرموده اند دیده میشود ؟ و آیا خود او کراراً
 نگفت که اعمال این چند نفر مرابراین خطای بزرگ و ادا
 کرد ؟ بلی فرقی که آندوره باحلال دارد این است که حالا
 ما وزارت عدلیه منظمی هم پیدا کرده و یک وزیر نالت باسم
 وزیر عدلیه برآن چند نفر اضافه نموده و تقمه برطنبور
 افزوده ایم . و امروز تقریباً شاهنشاه عادل و پدر
 بزرگوار تاجدار ما ایرایان باآن همراهیهای خارج از بیان
 که در عهد شاهنشاه کبیر نسبت به استحکام اساس آزادی
 ملت نمودند و با مراسم ملوکانه که از بدو جلوس مہمنت
 ما نوس خود شفاهاً و کتباً اظهار فرمودند به کلی تنها
 و بی معاون مانده و وزیرای دوره شاهنشاه شهید انارالله
 برهنه باز مشغول همان کشتی گیری و یاری بازیهای سابق
 اند و هیچکس در تمام وسعت دربار ایران نیست که در تمام
 بیست و چهار ساعت یکدقیقه در فکر خدمت شخص شخص
 اعلی حضرت شاهنشاهی باشد . و ما هیچ تصور نمیکند
 که این عرایض صادقانه ما را به پیشگاه اقدس راه دهند
 و بگذارند که این اوراق عشق و محبت از لحاظ انورشان
 بگذرد ولی ما آنچه مقضای شاه پرستی خود میدانیم
 میگوئیم و مؤولت و جدائی خود را بانجام میرسانیم
 و ذیلا استطاقی را که از شخص سابق الذکر در محضر تمام
 وزیرای حاضر مانده محض مزید بصیرت قرأ عظام نگاشته و
 تصدیق و تکذیب عرایض خود را بعد از خواندن
 مسطورات ذیل بانصاف صاحبان وجدان پاک میگذاریم
 این است صورت استطاق .

✽ صورت استطاق با میرزا محمد رضای ✽
 ✽ کرمانی پسر ملاحسین عقدائی که عجلالتابدون ✽
 ✽ صدمه و اذیت با زبان خوش تا اینقدر ✽
 ✽ تقریرات کرده است و مسلم است بعد از ✽
 ✽ صدمات لازمه ممکن است مکتوبات ✽
 ✽ ضمیر خود را بروز بدهد ✽

سوال - شما از اسلامبول چه وقت حرکت کردید .
 جواب - روز بیست و ششم ماه رجب ۱۳۱۳ حرکت کردم
 س - بمحضرت عبدالعظیم کی وارد شدید .

فضولی کرده بودم . اطلاعات خودم را دادم بعد از آنکه احضارم کردند .

س - کسبکه با شما غرض و عداوت شخصی نداشت در صورتیکه اینطور میگویند خدمت کرده باشید و از شما آنوقت علامت فتنه جوئی و فساد دیده نشده باشد چپتی نداشت که در ازای خدمت شما آنطور صدمات زده باشند پس معلوم است که در همان وقت هم در شما آثار بعضی فتنه و فساد دیده بودند .

ج - الحال هم حاضریم بعد از این مدت که طرف مقابل حاضر شده آدم بی غرضی تحقیق نماید که من عریاض صادقانه خودم را محض حب وطن و ملت و دولت بعرض رساندم و ارباب غرض محض حسن خدمت و تحصیل مناصب و درجات و مواجب و نشان و حمایل و غیره و . . . و . . . بعکس بعرض رساندم الحالم حاضر برای تحقیق .

س - این ارباب غرض کجا بودند .

ج - شخص پست فطرت نامحیب بی اصل رزل غیر لایق که قابل هیچ یک از این مراتب نبود آقای آقا بالا خان و کهل الدوله . و کثرت محبت حضرت والا آقای نایب السلطنه باو .

س - و کهل الدوله میگوید همانوقت با اسناد و کاغذ جات مفسده که بر همه کس معلوم شد شمارا گرفته است و اگر آنوقت شمارا نگرفته بود بموجب استنطاق که همان وقت بعمل آوردند این خیال را از همان وقت شما داشتید شاید همان وقت این کار را کرده بودید .

ج - پس در حضور و کهل الدوله معلوم خواهد شد .
س - پس در صورتیکه شما اقرار میکنید که تمام این صدمات را و کهل الدوله برای تحصیل ثنونات و نایب السلطنه برای حب با او بشما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت منتهما طلب را اینطور حالی ایشان کردند شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلای شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم میگردید .

ج - پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امورا را بشنباه کاری بعرض او برسانند و تحقیق فرمایند و بعد از چندین سال سلطنت عمر آن درخت .

بشما داده شده بود تفصیل آن چه چیز است

ج - غیر از ابوشیخ القاسم کسی با من نبوده است شاهد بر این مطلب غلامرضا آدم کاشف السلطنه است در قهوه خانه حاجی محمد رضا که در باطوم است و جوی ایرانیها آنجا هستند غلامرضا قبل از آمدن ما تقریباً ۲۰ الی ۲۵ روز کمتر یا بیشتر از اسلامبول حرکت کرد چون در راه باطوم با باد کوبه چند پل خراب شده بود در قهوه خانه توقف کرده و مشغول خیاطی بود که ما رسیدیم و در بین راه از تفلیس باین طرف جوانی ارومیه برادری دارد صاحب منصب سوار بود و اسم خودش امیر خان است . میگفت برادرم درب خانه علاءالدوله منزل دارد در راه آهن بما برخورد با هم بودیم تا باد کوبه ابوالقاسم با کشتی (پشت وای) از سمت (اودون اوده) رفت که بهنق آباد و از خراسان بکرمان برود . و من و غلامرضا و آن دو نفر ایرانی دیگر که امیر خان و برادرش باشند از باد کوبه بمشهد سر و از آنجا بیسار فروش وارد شدیم بعد از رسیدن توی کاروانسرا و گرفتن بار غلامرضا منزل انتظام الدوله رفت و مراجعت کرده اسبابش را برداشت و رفت بیباغ شاه منزل انتظام الدوله سه چهار روز بعد آمد در حالتیکه لباس سفرش را پوشیده با من مصافحه کرده روانه طهران شد و من در کاروانسرای حاجی سپید حین منزل کردم و امیرخان هم بفاصله یک شب در بار فروش ماند و روانه طهران شد والسلام .

س - دستور العملی که میگویند از آنجا داشتید نگفتید .

ج - دستور العمل مخصوصی نداشتم الا اینکه حال سبب واضح است که از چه قبیل گفتگو میکنند . پروائی ندارد . میگویند ظالم هستند از این قبیل حرفها میزنند .
س - پس شما از کجا بخیال قتل شاه شهید افتادید
ج - از کجا نمیخواهد . از کندها و بندها که بنا حتی کشیدم . و چوپنها که خوردم و شکم خود را پاره کردم . از مصیبت ها که در خانه نایب السلطنه و در امیریه . و در قزوین . و در انبار . و باز در انبار بسم آمد . چهار سال و چهار ماه در زیر زنجیر و کند بودم و حال آنکه بخیال خودم خیر دولت را خواستم خدمت کردم . قبل از وقوع شورش تنباکو نه اینکه

و کهل الدوله . آقای عزیز السلطان . امین خاقان .
و این ارازل و اوباش بی پدر و مادر ها که ثمره این
شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند چنین
شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع نمر ندهد .
ماهی از سرگنده گردنی زدم . اگر ظلمی میشد از
بالا میشد .

س - در صورتیکه بقول شما اینطور هم باشد در
ماده شخص شما و کهل الدوله و نایب السلطنه تقصیرشان بیشتر
بود شاه شهید که معصوم نبود و از منیبات هم خبر نداشت
یک آدمی مثل نایب السلطنه که هم پسر شاه و هم نوکر
بزرگ دولت مطلقا بعرض میرساند خاصه با اسنادیکه از
شما بدست آورده و بنظر شاه شهید رسانده بودند برای شاه
تردید باقی نماند آنها که اسباب بودند بایستی طرف
انتقام شما واقع شوند این دلیل صحیح نبود که ذکر
کردید شما مرد منطقی حکیم مشرب هستهستید جواب را با
برهان باید ادا کنید .

ج - اسناد از من بدست نیامد الا اینکه در خانه
و کهل الدوله با سه پایه و داغی در حضور دو نفر دیگر
والی و یکی هم سپیدی که یک وقت محض تعرض بصدر
اعظم عمامه خود را بر داشته بود و آنجا آنشب افطار
مهمان بود و شاهد واقعه آن شب است که سند را قهر و
جبر قلمدان آوردند و از من گرفتند شب قبل هم مرا
پیش نایب السلطنه بردند .

س - شما که آدم عاقلی هستید و مبدانستید نباید
همچو سندی داد بچه عنوان از شما سند گرفتند و چه
گفتند .

ج - عنوان سند این بود . بعد از آنکه من
بانه اطلاع دادم که در میان تمام طبقات مردم حرف
و همه است بلوا و شورش خواهند کرد برای مسئله تباگو
قبل از وقت علاج بکنید . بنایب السلطنه هم گفتم
نودلسوز پادشاهی . نو پسر پادشاهی . تو وارث سلطنتی
کشتی دولت بسنگ خواهد خورد و این سقف بسر
تو باین خواهد آمد . دور نیست خطری بسلطنت
چندین هزار ساله ایران وارد شود یکدفعه این امت
اسلامیه از میان خواهد رفت . آنوقت قسم خورد که
من غرضی ندارم مقصود من اصلاح است تو یک کاغذ

بین مضمون بنویس .

و که ای مؤمنین و ای مسلمین امتیاز تباگو داده شد
با تک ایجاد شد . (تراموه) در مقابل مسلمین بر راه
افتاد . امتیاز راه اهواز داده شد . معادن داده شد
قند سازی و کبریت سازی داده شد . شراب سازی
داده شد . ماها مسلمانان بدست اجنبی خواهیم افتاد
رفته رفته دین از میان خواهد رفت . حالا که شاه ما
بفکر ما نیست خودمان غیرت کنید . اتفاق و اتحاد نمائید
همت کنید در صدد مدافعه بر آئید ، قریباً مضمون کاغذ
همین است . چنین کاغذی بمن دستور العمل داد گفت
همین مطالب را بنویس ما بشاه نشان خواهیم داد و
میگوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم تا در صدد
اصلاح بر آئیم . و نایب السلطنه هم قسم خورد که از
نوشتن این کاغذ برای تو خطری نخواهد داشت بلکه قرض
دولت است که در حق تو مواجب برقرار نماید و التفات
کند . آنوقت از حضور نایب السلطنه که رفیقم بخانه و کهل الدوله
آنجا نوشته را باز هم قهر و جبر و تهدید نوشتم و قهقهه نوشته
را از من گرفتند مثل این بود که دنیا را خدا بایشان داده
است . قلمدان را جمع کردند اسباب داغ و شکنجه
بمیان آورند سه پایه سر بازی حاضر کردند که مرا بخت
کنند سه پایه به بندند که رفقای را بگو مجلسان کجاست
رفقای کجاست ؟ هر چه گفتم چه مجلس . چه رفیق .
من با همه مردم راه دارم از همه اقوامی شنیدم حالا کدام
مسلمان را گیر بدم مجبور کردند من دیدم حالا دیگر
وقت جان بازی است و موقع آن است که جانم را فدای
عرض و ناموس و جان مسلمانان بکنم چاقو و مقراض را
که از شدت خوشی و سرور فراموش کرده بودند که
نوی قلمدان بگذارند در میان اطاق افتاده بود نگاه بچاقو
کردم رجبعلی خان ملثفت شد چاقو را برداشت مقراض
بای بخاری افتاده بود والی که رو بقبله نشسته دعا
میخواند گفتم شما را بحق این قبله و بحق این دعائیکه
میخوانید غرضتان چه چیز است در آن بین هم کاغذی
از نایب السلطنه بانه رسیده بود کاغذ را خواندند و پشت
و رو گذاشتند . والی گفت در این کاغذ نوشته که
حکم شاه است که مجلس و رفقای خودمان را حکماً بگوئید
و الا این اسباب داغ و درفش حاضر است و نازیانه موجود

خلاص نکرده باشم

س - تمام این تفصیلات را که شما میگوئید بسؤال اول من قوت میدهد از خود شما انصاف میخواهم اگر شما بجای شاه شهید میشدید نایب السلطنه و وکیل الدوله یک نوشته بان ترتیب پیش شما میآوردند و آن تفصیلات را بشما میگفتند جز اینکه باور کنید چاره داشتید یاخیر پس در اینصورت مقصر این دو نفر بودند و قتل اولویت داشتند چه شد که بخیال قتل آنها بیفتادید و دست باین کار بزرگ زدید

ج - تکلیف بی غرضی شاه این بود که یک محقق ناک بیغرضی بفرستند میان من و آنها حقیقت مسئله را کشف کند چون نکرد او مقصر بود سالهاست که سباب ظلم بر عامه رعیت جاری است مگر این سید جمال الدین این ذریه رسول صم این مرد بزرگوار چه کرده بود که بان افتضاح او را از حرم حضرت عبدالعظیم عم کشیدند زیر جامه اش را پاره پاره کردند . آن همه افتضاح

بسرش آوردند او غیر از حرف حق چه میگفت ؟
آن آخوند چلاق شیرازی که از جانب سید علی اکبر فال اسیری قوام فلان فلان شده را تکفیر کرد چه قابل بود که بیایند توی انبار اول خنه اش کنند بعد سرش را ببرند من خودم آنوقت در انبار بودم دیدم با او چه کردند . آیا خدا اینها را برمیدارد اینها ظلم نیست ؟ اینها تعدی نیست ؟ اگر دیده بصیرت باشد ملتفت میشود که در همان نقطه که (سید) را کشیدند در همان نقطه گلوله بشام خورد . مگر این مردم بیچاره از یک مشت اهالی ایران ودایع خدایا نیستند . قدری بیاترا از خاک ایران بیرون بگذارید در عراق عرب و بلاد قفقاز و عشق آباد و اوایل خاک روسیه هزار هزار رعیت بیچاره ایرانرا می بینید که از وطن عزیز خود از دست تعدی و ظلم فرار کرده کشتف ترین کسب و شغلها را از ناچاری پیش گرفته اند هر چه حال و کسنانس و الاغچی و مزدور در آن نقاط می بینید همه ایرانی هستند . آخر این گله های گوسفند شما مرتع لازم دارند که چرا کنند شیرشان زیاد شود که هم به بیچه های خود بدهند و هم شما بدوشید نه اینکه متصل تا شیر دارند بدوشند شیر که ندارند گوشت بدنشان را بکلاشید گوسفند های شما همه

است . من چون مقرض را پای بخاری دیدم بقصد اینکه خودم را بمقرض برسانم گفتم بفرمائید بالای بخده تا تفصیل را بشما عرض کنم داغ و درفش لازم نیست . دست والی را گرفتم کشیدم بطرف بخاری خودم را مقرض رساندم و شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد مابین جریان خون بنای فحاشی را گذاشتم . پس از آن مضطرب شدیم بنای معالجه مرا گذاشتند زخم را بچسب زدند دنباله همان مجلس است که چهار سال و نیم من بیچاره بی گناه را که بخیال خودم خدمت بدولت کرده ام ازین محبس بان محبس از طهران بقزوین از قزوین بانبار درزیر زنجیر مبتلا بودم در این دو سال و نیم دو سه مرتبه مرخص شدم ولی از همه جهة در ظرف این مدت بیشتر از چهل روز آزاد نبودم من (نوروز علیخان قلمه محمودی) (سبزه علیخان میدان قلمه خ . ل) نایب السلطنه و آقا بالاخان شده بودم

س - نوروز علیخان قلمه محمودی که بوده .

ج - محمد اسمعیل خان وکیل الملک حاکم کرمان هر روزی برای خرج تراشی و اضافه مواجب و منصب یک پادشاه و یکسفر یانگی بدوات جبل میکرد و مدتها هم باسم نوروز علیخان قلمه محمودی دولت رامشغول کرده بود . هر وقت نایب السلطنه هم یک امتیاز نگرفته داشت مرا میگرفت . هر وقت وکیل الدوله اضافه مواجب و منصب میخواست مرا میگرفت . عیالم طلاق گرفت . پسر هشت ساله ام بخانه شاکردی رفت بچه شیر خوارم ام بسر راه افتاد . دفعه اول بعد از دو سال حبس که از قزوین مارا مراجعت دادند ده نفر مارا مرخص کردند دو نفر از آن میان که بابی بودند یکی یکی حاجی ملاعلی اکبر (شمرزادی) و دیگری حاجی امین بود قرار شد بابار به برند چون یکی از آن بابیها میآید دار بود پولی خدمت حضرت والا تقدیم کرد او را مرخص کردند و مرا بجای او بانبار فرستادند . واضح است انسان از جان سیر میشود . بعد از گذشتن از جان هر چه میخواهد میبکشد و قتیکه باسلامبول رقم در جمع انسانهای عالم در حضور مردمان بزرگ شرح حال خودم را که گفتم بمن ملامت کردند که باوجود این همه ظلم و بی اعتدالی چرا باید من دست از جان نشسته دنیا را از دست ظالمین

رفتند و متفرق شدند نتیجه ظلم همین است که می بینید
 ظلم و تعدی محدود حساب چیست و کدام است و از این بالاتر چه
 میشود گوشت بدن رعیت را میکنند بخورد چند جره باز
 شکاری خود میدهند : صد هزار تومان از فلان بیروت
 میگیرند قبلاً ملکیت جان و مال و عرض و ناموس يك
 شهر و یا يك مملکتی را بدست او میدهند . رعیت فقیر
 و اسیر بیچاره را در زیر بار تعديات مجبور میکنند که يك
 مرد زن منحصر بفرد خود را از اضطرار طلاق بدهد و
 خودشان صد تا صد تا زن بگیرند و سالی يك کرو روپول
 که باین خون خواری و بیرحمی از مردم میگیرند خرج
 (عزیز السلطان) که نه برای دولت مصرف دارد و نه
 برای ملت و نه برای حظ نفس شخصی و غیره و غیره
 و غیره . آن چیز هائیکه همه اهل این شهر میدانند و
 جرأت میکنند بلند بگویند . حالا که این اتفاق بزرگ
 بحکم قضا و قدر بدست من جاری شد یکبار سنگینی از تمام
 قلوب برداشته شد مردم سبک شدند دلها همه منتظرند که
 پادشاه حاله حضرت و لمعهد چه خواهند کرد بعدالت و
 رأفت و درستی جبر قلوب شکسته خواهند کرد یا خیر
 اگر ایشان چنانچه مردم منتظراند يك آسایش و
 گشایش ب مردم عنایت بفرمایند اسباب رفاه رعیت میشود
 بنای سلطنت را بر عدل و انصاف قرار بدهند البته تمام
 خلق فدوی ایشان میشوند و سلطنتشان قوام خواهد
 گرفت و نام نیکشان در صفحه روزگار باقی خواهد بود . و
 اسباب طول عمر و بخت مزاج خواهد شد . اما اگر
 ایشان هم همان مسلك و شیوه را پیش بگیرند این بار کج
 منزل نمیرسد . حالا وقتی است که بحض تشریف
 آوردن بفرمایند و اعلان کنند که ای مردم حقیقتاً در این
 مدت بشما بدگذشته است و کار بشما سخت بوده است آن
 اوضاع برچیده شد حالا بساط عدل گسترده است و بنای
 ما بر عدالت است و رعیت متفرقه را جمع کنند و امید
 واری بدهند و قرار صحیحی برای وصول مالیات باطلاع
 ریش سفیدان رعایا بدهند که رعیت تکلیف خود را بداند
 و در موعد مخصوص مالیات خودش را بیاورد بدهد .
 هی محصل بی محصل نرود که يك تومان اصل را ده تومان
 فرع بگیرد و غیره و غیره و غیره .

و برای رفع ظلم از تمام ملت اینکار را کردید پس باید
 تصدیق بکنید باین که این مقاصد بدون خون ریزی بعمل
 بیاید و این مقصود حاصل شود البته بهتر است . حالا ما
 میخواهیم بعد از این در صدد اصلاح این مفاسد برآئیم
 باید خیال ما ز بعضی جهات آسوده باشد که از روی
 اطمینان مشغول ترتیب تازه بشویم در این صورت باید
 بدانیم که اشخاصی که بشما متفق هستند کی هستند و
 خیالشان چیست و این را هم شما بدانید که غیر از شخص
 شما که مرتکب جنایت هستید یا کشته میشوید یا شاید
 چون خیالتان خیر عامه بوده است نجات بیابید امروز
 دولت متعرض احدی نخواهد شد برای اینکه صلاح
 دولت نیست فقط میخواهیم بشناسیم اشخاصی که با شما
 هم عقیده هستند که در اصلاح امورات شاید يك وقت
 مشاوره آنها محتاج بشویم .

ج - صحیح نکته میفرمائید من چنانچه بشما قول
 دادم بشرافت و ناموس و انصافیت خودم قسم میخواهم که
 بشما دروغ نخواهم گفت هم عقیده من در این شهر و مملکت
 بسیار هستند در میان علما بسیار و در میان وزرا بسیار و در
 میان امرأ بسیار و در تجار بسیار و در میان کسبه بسیار و در
 جمیع طبقات هستند شما میدانید و قتی که (سید جمال الدین)
 در این شهر آمد تمام مردم از هر دسته و هر طبقه چه در
 طهران چه در حضرت عبدالعظیم زیارت و ملاقات او رفتند
 و مقالات او را شنیدند چون هر چه میگفت لله و محض
 خیر عامه مردم بود همه کس مستفید و شفیفته مقالات او
 شد و تخم این خیالات بلند را در مزارع قلوب پاشید
 مردم بیدار بودند هوشیار شدند حالا همه کس با من هم
 عقیده است ولی بخدای قادر متعال که خالق سید جمال
 الدین و همه مردم است قسم از این خیال من و نیت کشتن
 شاه احدی غیر از خودم و سپید اطلاع نداشتند سپید هم
 در اسلامبول است هر کاری با او میتوانید بکنید . دلپوش
 هم واضح است که اگر همچو خیال بزرگی را من با
 احدی میگفتم حکماً منتشر میکرد و مقصود باطل میشد
 و انگهی تجربه کرده بودم که این مردم چه قدر سست
 غمخیزند و حب جاه و حیات دارند و در آن اوقاتیکه
 گفتگوی تنباکو و غیره در میان بود که مقصود فقط
 اصلاح اوضاع بود و ابداً خیال کشتن شاه و کسی در میان

نبود چقدر از این ملکها ودولهها رسالطنهها که با قلم و
 قدم و درم هم عهد شده بودند و میگفتند تا همه جا حاضریم
 همیشه دیدند برای ما گرفتاری پیدا شد همه خود را کنار
 کشیدند من هم با آن همه گرفتاری اسم احدی را نگفتم
 چنانچه بجهت همین کهمان سراگر بعد از خلاصی يك دور
 میزدم مبالغی میتوانستم از آنها پول بگیرم ولی چون دیدم
 نامرد هستند گرسنگی خوردم و ذلت کشیدم دست پیش
 احدی دراز نکردم .

س - در میان اشخاصکه دفعه اول باسم همخوبالی
 و همدستی شها شدند گویا (حاجی سباح) از همه بر ماده تر باشد
 ج - خیر حاجی سباح مرد مذذب خود بر سق
 است ابدأ بمقصود ما کمک و خدمتی نکرد و او ضمناً آب
 کل میگرد که برای (ظل السلطان) ماهی بگیرد و خبالتش
 این بود که بلکه ظل السلطان شاه بشود و (امین الدوله)
 صدر اعظم و خودش مکنتی پیدا کند چنانچه حالا قریب
 شانزده هزار تومان در (محلات) ملک دارد همان اوقات
 سه هزار تومان از ظل السلطان باسم سید جمال الدین گرفت
 نهصد تومان به سید داد باقی را خودش خورد .

س - شما قبل از اینکه اقدام باین کار بکنید ممکن
 بود که بعد از خلاصی دست رس داشتید خودتان را بیک
 فائی به بنیدید مثل صدر اعظم چنانچه معمول به اهل ایران
 ماست که در وقت تعدی به بست میروند و متحصن
 میشوند و حرف حسابی خود را عاقبت میگویند و رفع
 تعدی از خود میکنند شما هم میخواستید این کار را
 بکنید اگر از این اقدامات شما نتیجه حاصل نمیشد آنوقت
 دست باین کار میزدید کشتن يك پادشاه بزرگی که کار شوخی نیست
 ج - بلی انصاف نیست از برای گوینده این کلام
 بتوهم اینکه در دفعه ثانی من رفتم بودم عرض حال خود
 را بصدارت عظمی بگفتم باز نایب السلطنه مرا گرفت و
 گفت چرا بمنزل صدر اعظم رفتی و انگهی شما همه میدانید
 همین که پای نایب السلطنه در يك مسئله در میان میامد
 صدر اعظم و دیگران ملاحظه میکردند و جرات نمیکردند
 حرف بزنند اگر هم حرف میزدند شاه اعتنا نمیکرد .
 س - این طبایح شش لول بود که داشتی .

ج - خیر پنج لول روسی بود .

س - از کجا تحصیل کردید .

ج - در (بارفروش) از شخص مپوه خریدم
 برای (بادکوبه) مپوه حمل میکرد سه تومان و دو هزار
 بانضمام پنج فشنگ خریدم .

س - آنوقت که خریدید همین نیت خریدید .
 ج - خیر برای مدافعه خریدم بخبال نایب السلطنه
 بودم .

س - در اسلامبول آنوقتیکه در خلاصت (سید)
 شرح حال خودتان را میگفتید ایشان چه جواب میفرمودند .
 ج - جواب میفرمودند باین ظامها که تو قتل
 میکنی که بتو وارد شده است خوب بود نایب السلطنه را
 کشته باشی چه جان سخت بودی و حب جیات داشتی باین
 درجه ظالمی که ظلم کند کشتی است .

س - با وجود این امر مصرح سید پس چرا او را
 نکشتید و شاه را شهید کردید .

ج - همچو خبال کردم که اگر او را بکشم ناصر
 الدین شاه با این قدرت هزاران نفر را خواهد کشت پس
 باید قطع اصل شجر ظلم را کرد نه شاخ و برگ را اینست
 که بتصور آمد اقدام کردم .

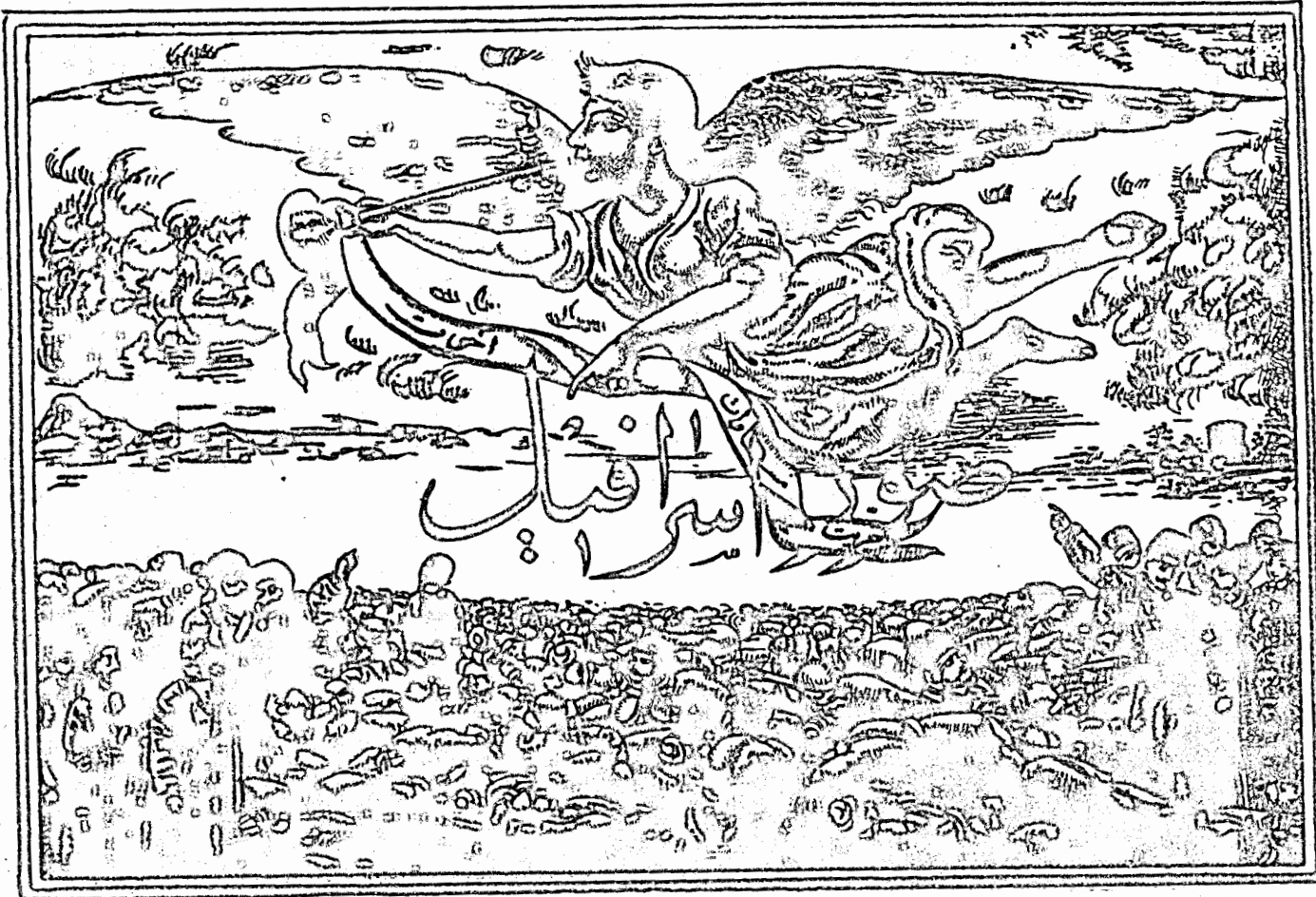
س - من شنیدم که گفته بودی که در شب چراغانی
 شهر که هنگام جشن شاه شهید خواهد بود و شاه بگردش
 همبامده است اینکار را میخواستی بکنی .

ج - خیر من همچو اراده نداشتم و این حرف
 حرف من نیست و نمیدانستم که شاه بگردش شهر خواهد
 آمد و این قوه را هم در خود نمیدیدم . روز پنجشنبه
 شنیدم که شاه بمحضرت عبدالعظیم میاید در خبال دادن
 عریضه بصدارت عظمی بودم که امنیت بخوادم عریضه را
 هم نوشته در بغل داشتم و رفتم در بازار منتظر صدراعظم
 بودم از خبال دادن عریضه منصرف شدم و بکمر تبه باین
 خبال افتادم و رفتم منزل طبایح را برداشتم آمدم از درب
 سزاده (حمزه) رفتم توی حرم قبل از آمدن شاه
 تا اینکه شاه وارد شد آمد توی حرم زیارت نامه مختصری
 خوانده بطرف امامزاده حمزه خواست بیاید دم در يك
 قدم مانده بود که داخل حرم امامزاده حمزه بشود طبایح
 را آتش دادم .

بقیه دارد

⊗ اختصار ⊗

محل فروش و توزیع هفتگی صور اسرافیل در کتابخانه تربیت است



فاذا فتح في الصور فلا انساب بينهم

﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

﴿ مدير ميرزا قاسم خان تبریزی ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

﴿ عنوان مراسلات ﴾

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

﴿ طهران خبایان علاءالدوله ﴾

ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ محاذی مهمانخانه مرکزی ﴾

﴿ قیمت تک نمره ﴾

﴿ نجشیه ۵ رجب ۱۳۲۵ هجری

طهران چهار (۴) شاهی

افروز دینماه سال ۱۲۷۷ نزد گردی پاریس

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

۱۵ ماه اوت ۱۹۰۷ میلادی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی - مقالات
 ولو ایچی که موافقت با مسلک ماداشته باشد با
 امضای پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع
 اداره مختار است یا کتبهای بدون نمبر
 قبول نخواهد شد

﴿ اخطار ﴾

(۱) قبوض اشتراك سالانه صور اسرافیل بعد از اظهان کامل قانونی از توقیف خدمت مشترکین محترم ارسال شد. خواهشمندیم که در همین هفته وجه اشتراك سالانه را به وکلای پایتخت و ولایات ما بپردازند - (۲) اشخاصی که در بلاد داخله و خارجه در آنجا ها که ما وکیل مخصوص نداریم مایل باشند اشتراك باشند باید وجه آ بونه را قبلاً بهر وسیله که بدانند با اداره انفاد فرمایند و بدون این ترتیب ارسال روز نامه ممکن نخواهد بود - (۳) قسمت اخلاقی موسوم بچرند پرند که در این دو نمره از مافوت شده در نمرات بعد تلافی کامل خواهد شد

میسوقند که بیشتر صدمات این واقعه فظیع بر برادران وطنی کلدانی ما وارد شده یعنی بدان دسته از ایرانیان که سالهای دراز با عشایر و ایلات وحشی عثمانی در حفظ حدود و ثغور وطن مقدس جنگیده و در هر موقع رشادتهای فوق العاده بروز داده اند و در این وقعه اخیر نیز در مقام دفاع از وطن سینه های خود را سپر گلوله های بی اعتدالی همسایه مسلمان صورت ما کرده و گوی شرف جان بازی در راه وطن را در میدان غیرت و شجاعت ربوده اند و با شریفترین مرگی برادران ایرانی خود را وداع گفته و حفظ وطن را بعد از خود بعهده جوانمردی و حجت ما باز ماندگان گذاشته گذشتند . ما اینک بعد از آنکه بنام ایرانیان تسلیت میکنیم ارواح این شهدای راه وطن را در هر طریق و کیش که باشند بواسطه رجا و ائق بر حمت شامله الهی تقدیس میکنیم و مخصوصاً بانجمن کوب محترم ملی ارومی با سایر انجمنها و روز نامه های ایران همزبان شده شرکت حزن و اندوه خود را ابلاغ میکنیم .

﴿ تعزیت و تسلیت ﴾

فاجعه عظمای ارومیه و لطمات وارده بر هموطنان عزیز و قریباً یکصد نفر تلفات و نهب مبالغی خطیر از اموال و بی اعتدالیهای دیگر عثمانیها گوشزد برادران محترم مانده و

شما چه قسم خدمات کرده بود چون خودش میگفت مدتی
برای او خدمت کردم چیزی بمن نداد .

ج - خدمتی نکرده بود سه عریضه و دو اعلان
که برای جراحی خود م نوشته بودم برای من نوشت
دوائی که برای علاج (سالک و کچی) رامیکنند مبدانتم
اعلان کرده بودم .

س - آن روزیکه همین شبخ با شما بتفرج آمده بود
کاهو و سرکه شیره خورده بودید در ضمن صحبت شما چه گفته
بودید که او این شعر را خوانده بود (دنیا نیرزد آنکه
پریشان کنی دلی)

ج - خیلی عجب است من بیک همچو ضعیف العقلی
بعضی صحبت ها بکنم که او بمناسبت یک شعری خوانده باشد
س - همان روز بعد از خوردن کاهو و سرکه شیره
که مراجعت کردید او میگفت سه نفر بشما رسیدند یک
(سبد) و یک (آخوند) و یک (مکتب) باشما کنار
کشیدند بقدر سه ربع ساعت بخوابی کردید بعد آنها رفتند
و شما بمنزلتان آمدید

(حاجی سبد جعفر) هم میگفت من درب خانه نشسته بودم دیدم
که آنها مبابند برخاستم رقم تو . آن سه نفر کی بودند .
ج - (حاجی میرزا احمد کرمانی) بایک (سبیدی)
که هیچ نمیشناختم با صدینار که نوبی عمامه اش گذاشته
بود سفر کردند رفتند

س - کجا رفتند شما اطلاع دارید ؟ میگویند
بطرف همدان رفتند .

ج - خیر والله من هیچ نمیدانم بکنام سمت رفته اند
همینقدر میدانم سردوراه استخاره کردند که بکنام طرف
بروند استخاره اشان بطرف بالای (کهریزک) حرکت
کردن راه داد دور رفتند .

س - از این حرکت متوکلا علی الله آنها همچو معلم
میشود که از قصد شما چیزی دانسته اند و برای اینکه
باشنائی شما مسبوق بوده اند و از ترس اینکه مبادا
شما حرکتی بکنند و آنها گرفتار بشوند رفته اند

ج - شبهه نباشد حاجی میرزا احمد را من آدم
سفیدی میدانم . مثل من آدمی که یک همچو حرکت
بزرگرا میخواهد بکنند مثل حاجی میرزا احمد آدمی نیت
خود را بروز نمدهد .

بقیه استطاق با میرزا محمد رضا از شماره ۹
س - شاه شهید بطرف شما مستقیل مباد و شمارا
مبید یاخیز

ج - بلی مرا دید و تکانی هم خورد که طیانچه
خالی شد دیگر من نفهمیدم .

س - حقیقتاً اطلاع ندارید که طیانچه چه شد
میگویند در آن میان زنی بود طیانچه را او ربوده برد .
ج - خیر زنی در آن میان نبود و اینها مزخرفات
است پس ایران مابیکبار (نهیلیست) شده اند که میان آنها
اینطور زنیهای شیردل پیدا شوند .

س - من شنیدم و شهرتی دارد که ها نوقتیکه سبد
شمارا مأمور باینکار کرد زیارت نامه برای شما انشا کرد
و بشما گفت که شما شهید خواهید شد و مزار و مرقده شما
زیارت که رندان جهان خواهد بود .

ج - (سبد) اصلا پرستش مصنوعات را کفر
میداند و میگوید صانع را باید پرستید و سجده بصانع باید
نمود نه بمصنوعات . طلا و نقره نمودن مزار و مرقده
را معتقد نیست و جان آدم را برای کار خیر حقیقتاً
چیزی نمیداند و و قوری نمیکند با اینکه آن همه بلبات و
صدما را برای او کشیدم صدای چوهارا که بمن میزدند
میشنید هروقت من حرف میزدم و ذکر مصائب خود مرا
میگفتم میگفت « خفه شو روضه خوانی مکن مگر
بدرت روضه خوان بود چرا عبوس میکنی باکال بشاشت
و شرافت حکایت کن چنانچه فرنگیها بلباتی که برای راه
خیر میکنند همین طور باکال بشاشت ذکر میکنند »

س - در حضرت عبدالعظیم که بودید (شیخ محمد اندر
مانی) مثل آن سفر سابق پیش شما می آمد ؟ شما را
مبید و باشما حرف میزد یاخیز .

ج - نه والله بلکه حضراتیکه آنجا بودند او را
مذمت میکردند که نه بمن سلام کرد و نه آشنائی داد
و همچنین سایر اهالی حضرت عبدالعظیم نه اظهار آشنائی
با من کردند و نه حرفی زدند .

س - (شیخ حسین) پسر دائی شیخ محمد خودش
میگفت دو مجلس در ضمن باشما صحبت کرده بود .

ج - بلی راست است .
س - (ملا حسین) پسر (میرزا محمد علی) برای

س - شپدم شما مکرر به بعضی از دوستان خودتان گفته بودید که من صدر اعظم را خواهم کشت با صدر اعظم چه عداوت داشتید .

ج - خیر این مقالات دروغ است بلی در اوایل امر که (سید) را اذیت و نفی بلد کردند خدشه برایش حاصل شده بود که او سبب ابتلا و افتضاح و نفی او شد ولی بعد در اسلامبول متواتر برای او ثابت شد که صدر اعظم دخیل اینکار نبوده و نایب السلطنه سبب شده بود من هم بمخبال کشتن ایشان نمودم .

س - در ایندت که شما از اسلامبول آمده در حضرت عبدالعظیم منزل کردید هیچ بشهر نیامدید .

ج - چرا یکمرتبه آمدم مستقیماً بمنزل (حاجی شیخ هادی) رفتم دوشب هم مهمان ایشان بودم از من پذیرائی کردند بیکتومانهم خرجی از ایشان گرفته مجدداً هاتطوریکه مخفی بشهر آمده بودم بحضرت عبدالعظیم مراجعت کردم .

س - دیگر بشهر نیامدید و با کسی ملاقات نکردید .

ج - خیر ابدأ بشهر نیامدم .

س - پس پسر را کجا ملاقات کردی .

ج - پیغام فرستادم پسر را آوردند بحضرت عبدالعظیم . چند شب او را نگاه داشتم .

س - همراه پسر کی آمد بحضرت عبدالعظیم .

ج - مادرش که مدتی مطلقه است پسر را آورد و

مراجعت کرد بعد از چند روزی باز آمد پسر را برگردانید .

س - شما از کجا در تمام این شهر حاجی شیخ هادی را انتخاب کردید و بمنزل او آمدید مگر سابقه آشنائی و اختصاصی با او داشتید .

ج - اگر سابقه و اختصاصی نداشتم که از من مهمان داری نمیکرد . حاجی شیخ هادی که باحدی اعتنائی ندارد تمام مردم را در کوچه روی خاک پذیرائی میکند .

س - مگر حاجی شیخ هادی با شما همعقبه و هم خیال است .

ج - اگر همعقبه و همخیال نبود بمنزلش نمیرفتم

س - پس یقین است از بیت خود در شهادت

شاه بایشانم اظهاری کردی .

ج - خیر لازم نبود که بایشان اظهاری بکنم .

س - از طرف سید جمال الدین برای ایشان پیغام و مکتوبی داشتی .

ج - مگر پستخانه و وسایل دیگر قحط است که بتوسط من که همه جا متهم و معروف هستم مکتوب برای کسی برسد . وانگهی شما چه میگوئید مگر حاجی شیخ هادی تنهاست که با من همخیال باشد . عرض کردم اغلب مردم با من همخیال هستند . مردم انسان شده اند چشم و گوششان باز شده است .

س - اگر مردم همه با شما همخیال هستند پس چرا آحاد و افراد مردم از بزرگ و کوچک زن و مرد در این واقعه مثل آدم فرزند مرده گریه میکنند در خانه نیست که عزایا نباشد .

ج - این ترتیبات غمرا داری ناچار مؤثر است اسباب رقت میشود اما بروید در بیرونها حالت فلاکت رعیت را تماشا کنید . حالا واقعا بمن بگوئید به بینم بعد ازین واقعه بی نظمی در مملکت پیدا نشد ماست ؟ طرق و شوارع منوشو نیست ؟ بجهت اینکه این فقره خیلی اسباب غصه و اندوه من است که درانظار فرنگها و خارجه بوحنی گری و بی تربیتی معروف نشویم و نگویند هنوز ایرانیها وحشی هستند .

س - شما که آتقدر غصه مملکت را میخورید و در خیال حفظ آبروی مملکت هستید اول چرا این خیال را نکردید مگر نمی دانستید کار باین بزرگی البته اسباب بی نظمی و اغتشاش میشود اگر حالاننده باشد خواست خدا و اقبال پادشاه است .

ج - بلی راست است اما بتواریخ فرنگ نگاه کنید برای اجرای مقاصد بزرگ تاخون ریزنها نشده است مقصود بسمل نیامده است .

س - آن روزیکه آقای امام جمعه بحضرت عبدالعظیم آمده بودند توفیقی دستش را بوسیدید بایشان چه گفتی و او بتوجه گفت

ج - امام جمعه با پسرهای شان و مقصد الشریعه آمدند من در توی سخن رقم دستترا بوسیدم بمن اظهار لطف و مهربانی فرمودند گفتند کی آمدی ؟ آمدی چکنی ؟

مطلب فهمیده اند .

س - باسید جمال الدین هم خصوصیت و ارسال و مرسولی دارد .

ج - چه عرض کنم درست نمیدانم ارسال و مرسولی دارد اما از معتدین (سید) است و اورا مرد بزرگی میداند . هر کس که اندک بصیرتی داشته باشد میداند که سید دخلی بمردم این روزگار ندارد . حقایق اشیاً جیباً پیش سید مکشوف است تمام فیلسوفها و حکمای بزرگ فرنگ و همه روی زمین در خدمت سید گردنشان کج است . و هیچ از دانشمندان روزگار قابل نوکری و شاگردی سید نیست واضح است حاجی شیخ هادی هم شعور دارد مثل بعضی از آخوند های پیشعور نیست)

(هر کسی که باین آثار و علامات پیدا شد) خودش است . دولت ایران قدر سید

را اشناخت و نتوانست از وجود محترم او فواید و منافع ببرد . بان خفت و افتضاح او را نفی کردند بروید حالا به بنید سلطان عثمانی بطور قدر او را میداند . وقتی که سید از ایران به (لندن) رفت سلطان عثمانی چندین تلگراف بلا کرد که حیف از وجود مبارک تو است که دور از حوزه اسلامت بسربری و مسلمین از وجود تو منتفع نشوند بیا در جمع اسلام اذان مسلمانان بگوشت بخورد و باهم زندگی کنیم

ابتدا سید قبول نمیکرد آخر (پرنس ملکم خان) و بعضی ها باو گفتند همچو پادشاهی اقتدر بتو اصرار میکنند البته صلاح در رفتن است . سید آمد باسلا میول . سلطان فوراً خانه عالی باو داد .

ماهی دوپست لیره بخارج برای او همین کرد . شام و نهار از مطبخ خاصه سلطانی برای او میرسید . اسب و کالسکه سلطانی متصل در حکم و اراده اش هستند . در آن روزیکه سلطان او را در قصر (بلدوز) دعوت کرد و در کشتی بخار که در توی دریاچه باغش کار میکنند نشسته صورت سید را بوسید و در آنجا بعضی صحبت ها کردند . سید تمهید کرد که عنقریب تمام دول اسلامیه را متحد کند و همرا بطرف خلافت جلب نماید و سلطان را امیر المؤمنین کل مسلمین قرار بدهد این بود که بهام

گفتم آمدم که بلکه يك طوری امنیت پیدا کنم بروم شهر مخصوصاً از ایشان خواهش کردم خدمت صدراعظم توسط کنندکار مرا اصلاح نمایند که من از شر نایب السلطنه و وکیل الدوله آسوده شوم . ولی پسرهای امام بمن گفتند شهر آمدن ندارد این روزها شهر بواسطه بان و گوشت و پول سپاه بر هم خواهد خورد و بلوایی میشود خود امام هم بمن امیدواری و اطمینان داد .

س - با معتد الشریه چه میگفتی وجه نجوی میکردی .

ج - همین را میگفتم که خدمت آقای امام شرح حال مرا بگوید و آقا را وا دارد که از من توسط کند س - (ملا صادق کوسه) محرر (آقا سید علی اکبر) با توجه کار داشت . شنیدم چند مرتبه در حضرت عبدالعظیم منزل تو آمده بود .

ج - خود آقا سید علی اکبر هم آمده بود حضرت عبدالعظیم بقدر نیم ساعت با ایشان حرف زدیم التماس کردم که يك طوری برای من تحصیل امنیت کنند که از شر حضرات در امان باشم بیایم شهر . آقا سید علی اکبر گفتند من باین کارها کاری ندارم ملا صادق محرر شان هم یکی دو مرتبه آمد همین مقوله صحبت کردیم از آقای حاجی شیخ هادی هم آن شب که رفتم منزلشان همین خواهش را کردم گفتند این مردم قابل این نیستند که من از آنها خواهش کنم ابداً از آنها خواهش نمیکنم س - بطور شد که تو با اینهمه وحشت که از آمدن شهر داشتی و هیچ جا هم غیر از منزل آقای حاجی شیخ هادی رفتی واقماً راست بگو شاید کاغذ و بیغمای برای ایشان داشتی .

ج - خیر کاغذ و بیغمای نداشتم مگر اینکه آقای حاجی شیخ هادی را از سایر مردم انسان تر میدانم با او میشود دوگله صحبت کرد .

س - مثلاً از چه قبیل صحبت کردی .

ج - والله مشرب آقای حاجی شیخ هادی معلوم است که چه قسم صحبت میکنند . او روز که در کنار خیابان روی خاکها نشسته است متصل مشغول آدم سازی است . و تا بحال اقلابست هزار آدم درست کرده است و برده از پیش چشمشان بر داشته است و همه بیدار شده

علمای شیعه کربلا و جنب و جام بلاد ایران باب مکاتبه باز کرد و بوعده و نوید و استدالات عقلمه بر آنها مدال کرد که ملل اسلامیه اگر متحد بشوند تمام دول روی زمین نمیتوانند با آنها دست بیایند .

اختلاف لفظ (علی عم و عمر) را باید کنار گذاشت و بطرف خلافت نظر افکند .

و چنین کرد و چنان کرد . در همان اوقات فتنه (سامره) و نزاع بستگان مرحوم حجة الاسلام (میرزای شیرازی) . طاب راه با اهل سامره و سنهبا بر پا شد سلطان عثمانی تصور کرد که این فتنه را بخصوص پادشاه ایران محرك شده است که بلاد عثمانی را مشغول کند با سپید در این خصوص مذاکرات و مشورتها کرد و گفته بود ناصرالدین شاه بواسطه طول مدت سلطنت و شپخوخت يك اقتدار ورعی پیدا کرده است که فقط بواسطه صلابت او علمای شیعه و اهل ایران حرکت نمیکند که با خیال ما همراهی کنند و مقاصد ما بعمل نخواهد آمد در باره شخص او باید فکری کرد و به سپید گفت تو در باره او هر چه بتوانی بکن و از هیچ چیز اندیشه مدار .

س - تو که در مجلس سلطان و سپید حاضر نبودی این تفصیلات را از کجا میدانی .

ج - سپید از من محرمتر نداشت چیزی از من پنهان نمیکرد من در اسلامبول که بودم از بسکه سپید بمن احترام میکرد در انظار تمام مردم تالی خود سپید بقم رفته بودم به سداز خود سپید هیچکس با احترام من نبود تمام اینها را خود سپید برای من نقل کرد و خیلی صحبتها ازین قبیل سپید برای من نقل کرد ولی در خاطر من نیست سپید وقتیکه بنطق مافتاد مثل ساعتی که فنرش در رفته باشد مسلسل میگفت مگر میشد همه را حفظ کرد !

س - در صورتیکه شما در اسلامبول بان احترام بودید دیگر پیران آمدید چکشید که اینقدر باین و آن التماس کنی که برای تو امنیت حاصل کنند .

ج - مقدر این بود که بیایم و این کار بدست من جاری شود . خیال داشتم که آمدم . تحصیل امنیت راهم برای اجرای خیال خودم میخواستم بکنم .

س - خوب از مطلب دور افتادیم بعد چه شد

سپید به امای شیعه و ایران کاغذ هائیکه نوشته بود ارسیم کرد ج - بلی تمام جواب نوشته و اظهار عبودیت کردند . بعضی آخوندها و ملاهای لاش خور را مگر نمی شناسید وعده پول و امتیازات بشنوند دیگر آرام میگیرند ؟ خلاصه بعد از اینکه تدبیرات گل کرد و بنای تهنجسه بنشیندن را گذاشت چند نفر از نزدیکان سلطان و مذبذبین منافع که دور و بر سلطان بودند مثل (ابو الهدی) و غیره در میان افتاده خواستند خدمات سپیدا باسم خودشان جلوه بدهند سلطان را در حق سپید بکنان کردند بواسطه ملاقاتیکه سپید از (خدیو مصر) کرده بود ذهنی سلطان کردند که سپید از تو میوس شده است میخواهد خدیورا خلیفه بکند سلطان هم مالبخولیا و جنون دارد متصل خیال میکنند که الان زنهاش میبایند و همکشندش - لهذا بسو ظن افتاده پولیسهای مخفی بسپید کاشت . اسب و کالسه هم که باختیار سپید بود از او منع کرد سپید هم زنجش حاصل کرده گفت و اصرار کرد که میخواهم بروم لندن . این بود که دوباره اصلاح کردند و پولیسها را از دور او برداشتند . و اسب و کالسه اش را دادند . بعد از اصلاح سپید میگفت جیف که این مرد یعنی سلطان دیوانه است و مالبخولیا دارد و الا تمام ملل اسلامیه را برای او مسلم میگردم ولی چون اسم او در اذهان بزرگ است باید باسم او اینکار را کرد . هر کس سپید را دیده است میداند که او چه شوری در سر دارد و ابدأ در خیال خودش نیست نه طالب پول است نه طالب شئون است نه طالب امتیاز است زاهدترین مردم است فقط میخواهد اسلام را بزرگ کند حالا هم اعلی حضرت مظفرالدین شاه باین نکته ملهم بشود و سپید را بخواهد استمال کند این کار را بنام نامی ایشان خواهد کرد .

س - یعنی سپید بعد ازین تفصیلات که ذکر کردید مطمئن میشود پیران بیاید .

ج - بلی من سپید را میشناسم همبقدر که یکی از دولتهای خارجه را ضامن بدهد که جان او در امان باشد او دیگر در بند هیچ چیز نیست خواهد آمد که شاید خدمتی باسلامت بکند و انگهی او یقین میداند که خون او کار آسانی نیست و تا قیامت خشک نخواهد شد .

بعد بطهران آمدم پس از چندی بشغل دست فروشی مشغول شدم پنج شش سال قبل از آن گرفتاری اول قریب هزارو صد تومان شال و خز نایب السلطنه از من خرید مدتها از برای پولش دویدم آخر رقم بنسای فضای گذاردم تا قریب سبصد تومان از بولم کم کردم بعد از کتک و پشت گردنی زیاد که خوردم بولم را گرفتم دیگر پیش نایب السلطنه رقم تا پنج شش سال پیش که هممه (رژی) در میان مردم افتاد و کپل الدوله فرستاد عقب من گفت بیا حضرت والا مبخواهد تورا ملاقات کند رقم اول از من پرسید من شاه مپشوم گفتم اگر جذب قلوب بکنی شاه میشوی گفت وزرای خارجه اینجا هستند قبول نمیکند گفتم وقتیکه ملت کاری را کرد خارجه چه میتوانند بگویند .

سؤال شد . پس شنیدیم تو با قا و عده سلطنت داده بودی و گفته بودی اگر تو جلو بیفتی من هفتاد هزار نفر دور تو جمع میکنم شاه میشوی . جواب گفت آخر و کپل الدوله بمن گفت آقا این تالار بزرگ صف سلامرا ساخته است خیال سلطنت دارد از این حرفها بزن خوشش می آید منم گفتم .
بعد آقا گفت . شنیدم تو بعضی اطلاعات داری خدمت بدولت است و ملت .

من گفتم بلی در میان طبقات مردم از وزرا ملاحا تبار غیره این گفتگو هست باید فکری کرد جلو گیری کرد بعد از عده و قسمهای زیاد که حضرت والا مرا مطمئن کردند مرا بردند خانه و کپل الدوله عبدالله خان والی آنجا بود با آن سببیکه يك وقتي به صدر اعظم تعرض کرده بود عمامه اش را برداشته بود بمن گفتند تو يك کاغذی بنویس باین مضمون .

« که ای مؤمنین ای مسلمین امتباز تنها کو رفت رود کارون رفت . قند سازی رفت . راه اهواز رفت بانك آمد راه (طرموی آمد) مملکت بدست اجنبی افتاد حالا که شاه در فکر نیست خودمان چاره کنیم ، در اینجا سؤال شد اینها همه که اسباب ترقی بود شما ها اگر طالب ترقی ملت هستد چه جای شکایت بود . جواب گفت . بلی اگر بدست خودمان می شد اسباب ترقی بوده بدست خارجه .

سواد نگارش میرزا ابو تراب خان نظم الدوله
که در آخر استنطاق نوشته و مهر کرده
(هوالیم)

این کتابچه سؤال و جواب و استنطاقی است که در مجالس عیدیه در حضور این غلام خانه زاد (ابو تراب) و جناب (حاجی حسینعلی خان) رئیس قراولان عمارات مبارکه هایونی محالاً بطور ملائمت و زبان خوش از (میرزا محمد رضا) بعمل آمد . لکن مسلم است در زیر شکنجه و صدمات لازمه استنطاق بهتر از این مطالب و مکتوبات بروز خواهد داد . اما محالاً از این چند مجلس سؤال و جواب که این غلام خانه زاد کرده است چیزی که باین غلام معلوم شده اینست که او بطوریکه خودش در همه جا مپگوید ابدأ در خیال و صلاح خیر عامه نبود و تمام این مهملات و مزخرفات را از سید جمال الدین شنیده و فقط از شدت نادانی شسته و فدائی سپید شده و محض تلافی و صدماتیکه بسپید وارد آمده بود بدستور العمل سپید آمده این کار را کرده است حالا اگر سپید خیالش بجای دیگر مربوط باشد مسئله علیحد است و در خصوص آن مهملات که مبنی بر خیرخواهی عامه اظهار مپکنند دور نیست در میان مردم بعضی هم عقیده داشته باشد . اما در این خیال شومی که داشت گویا همدستی نداشته باشد و اگر قبل از وقت از خیال خود کسی را مطلع کرده باشد این فقره هم در زیر شکنجه و صدمات دیگر معلوم خواهد شد .
(غلام خانه زاد ابو تراب) (محل مهر نظم الدوله)

صورت تقریرات میرزا محمد رضا که
عصر روز سه شنبه غره ربيع الاول هزار
و سبصد و چهارده درباغ گلستان با حضور
فرمانفرما و مخبر الدوله وزیر علوم و مشیر
الدوله وزیر عدلیه و تجارت و سردار کل
و نظم الدوله و امین هایون و حاجی
حسین علی خان امیر تومان کرده است
پدر من ملا حسین عقدائی است و معروف بود بملا
حسین پدر . خود من در اوایل کار از تمدنیات محمد اسمعیل
خان و کپل الملک که ملک مرا گرفت و ملا ابو جعفر داد
از کرمان نیزد رفته مدتی طلبه بودم و تحصیل مپکردم

خلاصه گفتند این نوشته را بنویس ما بید هم پشاه می گوئیم در مسجد شاه افتاده بود پیدا کردیم آن وقت اصلاحی خواهند کرد . من نمی نوشتم اصرار کردند منم اینک گنج پیدا کردند قلمدانرا زود جمع کردند از شدت خوشحالی جاقو و مقرض را فراموش کردند بد بنای تهدید را گذارند که رفقایت را بگو . داغی آور دندهر چه گفتم رفقای من کسی نیستند میان همه مردم این حرفها هست من حالا کرا گیر بدم هر بیچاره که يك روزی بن سلام عليك کرده است حالا کیر بدم نشد

من دیدم حالا وقت جان فدا کردن است بجاقو نظر انداختم رجبعلیخان ملتفت شد جاقو را برداشت نگاه کردم مقرض را بای بخاری دیدم بعبد الله خان گفتم نورایین قبله که بطرف آن نشسته مقصود چیست . گفت مقصود این است رفقایترا بگوئی گفتم تشریف بیاورید تا بشما بگویم او را کشیدم بطرف بخاری آنوقت مقرض را برداشته شکم خود را پاره کردم خون سرازیر شد که آمدند جراح آوردند بجهه کردند من ابدأ در جمع آن اشخاص که کاغذ نویسی و کاغذ برانی میکردند نبودم آقا سید جمال الدین که اینجا آمده بود بعضیها تقریرات او را میشنیدند مثل میرزا عبدالله طیب میرزا نصرالله خان و میرزا فرج الله خان گرم می شدند میرفتند بعضی کاغذ ها می نوشتند بولایات مبرستاندند که از خارج بتمبرست میخورد برمی نشست جمع آنها را میرزا حسن خان نواده صاحب دیوان گرم نگاه میداشت بجهه اینکه سید را دیده کلماتش را شنیده بود . بعضی از رفقاشان هم مشغول کلاه درست کردن بودند مثل حاجی سبحان که میخواست ذلیل السلطان را شاه کند و یکی دیگر را صدراعظم . خلاصه بعد که اینها را گرفتند يك روز آمدند گفتند شما بیا بید امیریه آقا شما را میخواهد به بند ما را گذاردند نوبی کالسکه بردند امیریه نوبی آن تالار بزرگ همه را جمع کردند يك مرتبه دیدیم سرباز های (کارد) وارد شدند بيك حالتی که ما همه متوحش شدیم میرزا نصرالله خان میرزا فرج الله خان بنا کردند همد بگر را وداع کردن يك اوضاعی بریاشد بعد ما را نشانند نوبی کالسکه با سواری دستکاه بردند قزوین در نه ساعت قزوین رساندند اینجا

سعد السلطنه اگر چه خیلی سخت بود ولی تریب زندگی ما فراهم بود . در آن مدتی که ما آنجا بودیم شورش (رزی) بریاشد بعد از شانزده ماه آمدند مزده دادند که مرخص شدید خطاط آمد باندا زه ما هر يك لباسی دوختند ما را فرستادند طهران يك راست رفتم امیریه در آنجا بعضی که پول داشتند برای آقا چیزی از آنها گرفتند دو نفر هم بابی میان ما بود یکی از آنها هم پول داشت داد و مرخص شد سائرین هم مرخص شدند باز من بد بخت را با يك نفر بابی دیگر بردند اتمار چهارده ماه در اتمار بودم بکروز نوبی اتمار بنای داد و فریاد را گذاردم که اگر کشتی هستم بکشند اگر بخشیدنی هستم به بخشند این چه مسله ای است حاجب الدوله با يك دسته میر غضب آمدند عوض استمالت ما را بستند بموجب يك چوب کالی بن زدند تا آنکه از اتمار خلاص شدم . هر چه فکرم کردم عقلم اینجا رسبد که بروم خود را بامام جمعه به بندم او هم رئیس ملت است هم اجزای دولت است در هانجا در منزل آقای امام خدمت صدراعظم رسبدم عربضه دادم بعد از چند روز دیدم نایب محمود فرستاد پیش فرانشاهی بامام جمعه گفت میرزا محمد رضا را بگوئید بیايد آقا میخواهد پولش بدهد من تماشای کردم از رفتن امام گفت برو ضرری ندارد آمدم خدمت آقا اول بمن گفت تو بمنزل صدراعظم چرا رفتی گفتم رفتم بعد نایب محمود گفت بیا دم صندوقخانه پول بگیر رقم آنجا دیدم حسین خان صندوق دار بیک چیزی بگوش نایب محمود خان گفت او هم گفت بیا برویم کاروانسرای وزیر نظام حواله کنم از تاجر بگیر ما رفتم دیدم باز مرا بردند اتمار خلاصه چهار سال و نیم بیجهت و تقصیر گاهی در اتمار گاهی در قزوین زیر کند و زنجیر بودم چه صدمات کشیدم دیگر زندگی را انسان برای چه میخواهد این دفعه آخربند از مرخصی ده تومان آقا دادند پانزده تومان هم و کهل الدوله رقم بطرف اسلامبول . آنجا که سید شرح حالت مرا شنید گفت چه قدر جان سخت بودی چرا نکشتی در مراجعت آمدم بار فروش در کاروانسرای حاجی سید حسین از يك مبهوه فروش يك طپانچه پنج لول روسی با پنج فشنگ خریدم سه تومان و دو هزار و بخیال نایب السلطنه بودم تا دو روز قبل از تحویل بحضرت عیسی العظیم عم

آمدیم در این مدت هم غیر از دو شب که شهر آمده منزل حاجی شیخ هادی ماندم و از ایشان سفارش نامه خواستم و گفتم شنبه ام امین هایون مرد است از من نکا هداری خواهد کرد سفارش بلو بنویسید . حاجی شیخ هادی گفت من اطمینان ندارم و نمی نویسم دو باره مراجعت کردم دیگر ابدأ بجائی رقوم . رفتن به (سرخه حصار) و (زر گنده) دم باغ نصر السلطنه همه دروغ است در حضرت عبد العظیم هم بودم همه آقایان و علما ملتجی شدم باقای امام باقا سید علی اکبر و دیگران ملتجی شدم که برای من تحصیل امنیت کنند هیچ کدام اعتنائی بحرف من نکردند یکروز هم صدراعظم آمدند بصنائیه عریضه عرض کرده بودم که بد هم بحضرت عبد العظیم نیامدند .
در اینجا سؤال شد . راست است که این کلماتی اندرون با تو متحد بودند و بتو خبر میدادند .

جواب گفت . اینها چه حرفی است آنها چه قابل هستند که بمن خبری بدهند روز پنجشنبه در حضرت عبد العظیم شهرت کرد که فردا شاه زیارت خواهد آمد آب و جاروب میکردند منم صبح شنیدم صدر اعظم قبل از شاه تشریف میاورند عریضه نوشته بودم آمدم توی بازار که عریضه بدم نمیدانم چطور شد آنجا بان خیال افتادم گفتم میرزا محمد رضا برگرد شاید امروز اصل مقصود حاصل شود رفتم طیانچه را برداشتم از درب امامزاده حمزه رقوم توی حرم ایستادم تا شاه وارد شد وقع موقوف واقع شد آنچه واقع شدن (قدری) هستم و مؤمن بقدر و معتقدم که بی حکم قدر برگ از درخت نمیافتد حالا هم بخمال خودم یک خدمتی بنام خلائق و ملت و دولت کرده ام و این تخم را من آب یاری کرده ام و سبز شد همه خواب بودند و بیدار شدند یک درخت خشک بی ثمری را که زیرش همه قسم حیوانات مودنی درنده جمع شده بودند از بیخ انداختم و آن جانورهارا متفرق کردم حالا از پهلوی آن درخت یک جوانه بالا زده است مثل مظفر الدین شاه سبز و خرم و شاداب آمد همه قسم ثمر بلو میبرد

حالا شما هم فکر رعبتشان باشید همه رفتند همه عام شدند من قدری از خارجه رادیده ام به بنشد دیگران چه کردند شما هم بکنید لازم هم نیست حالا قانون بنویسید سؤال شد . جهة مناسبت و آشنائی تو باسید جمال الدین چه بوده . جواب گفت . من پیش حاجی محمد حسن بودم وقتی که سید آمد بطهران و در منزل حاجی منزل کرد من مهمان دارا او بودم و از آنجا آشنا شدم . سؤال شد . مشهور است که تو یک خواهرت را در کرمان کشتی . جواب داد . خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی (انتهی)

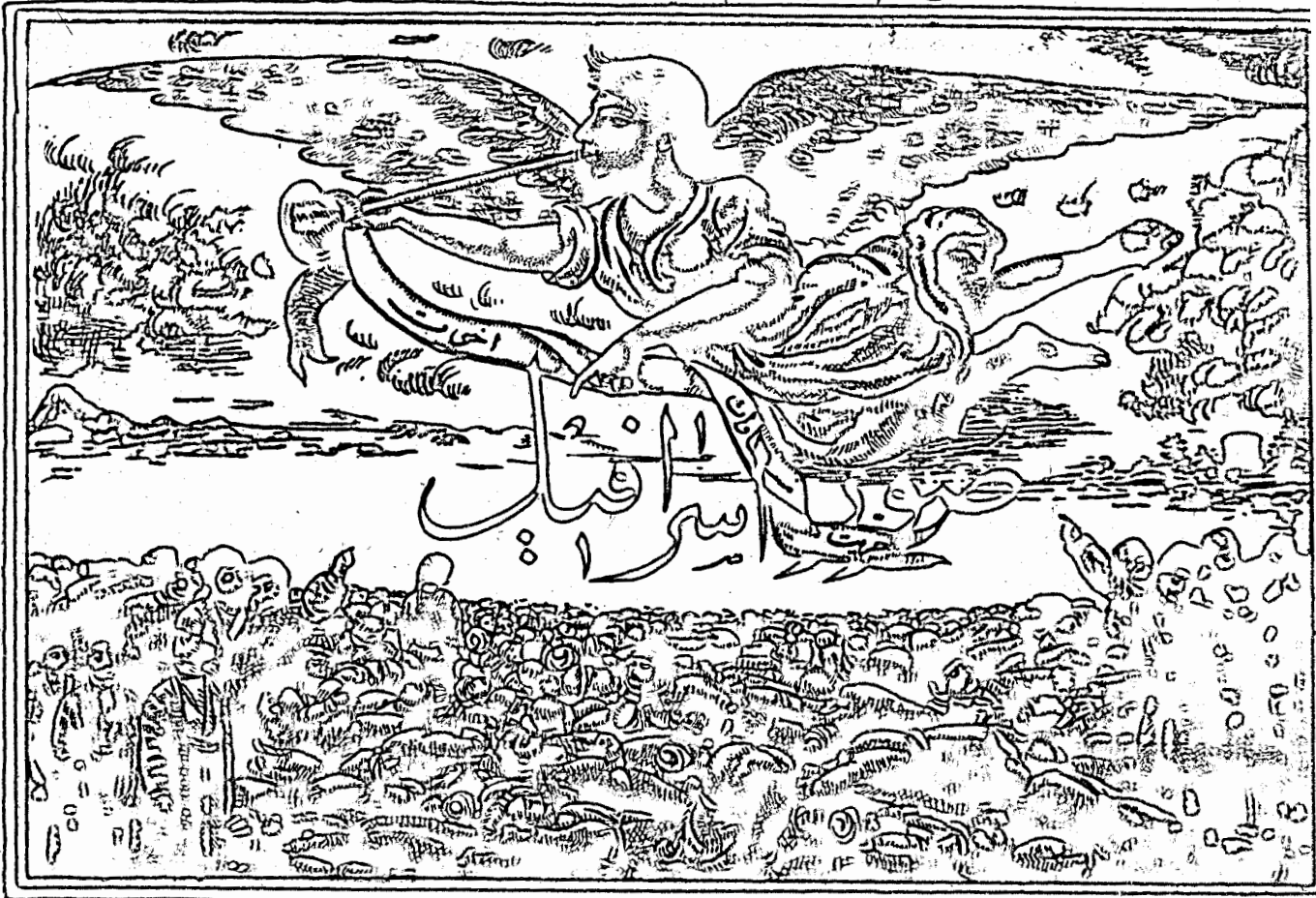
قانون نویسی حالا در ایران مثل این است که یک لقمه نان و کباب بخلق طفل تازه متولد شده بپایانند البته خفه میشود ولی بارعیت مشورت کنبد مثلا فلان کد خدای فلان ده بگوئید بچه قسم از تو مالیات گرفته شود و با تو رفتار کنند راضی خواهی بود هر طور که او بگوید با او رفتار کنبد هم کار نان منظم میشود و هم ظلم از میان میرود . در اینجا سؤال شد . تو (قدری) هستی باید بدانی حکم قدر نیست که هنوز این کارها در اینجا واقع شود . جواب گفت . همچو نیست پس شاهها خانه خود را جاروب نکنند که حکم قدر نشده است .

سؤال شد . در این مدت هیچ بخمال کشتن صدراعظم هم بودید جواب گفت . در این خبک نبودم حالا که من این کار را کرده ام امید حیات هم ندارم بجهت اینکه یک بزرگی لازم است مثل بزرگی خدا بگرفته یابین تر که مرا عفو کند . در خصوص دستور العمل سید جمال الدین و صحبت های سلطان باسید جمال سؤال شد

جواب گفت . وقتی که فتنه (سامره) بر پا شده و میان شیعهای اتباع مرحوم میرزای شیرازی و اهل سامره گفتگو و جنگ بمیان آمده بود سلطان همه را از تحریکات شاه مبدانست بسید گفته بود در حق ناصر الدین شاه مرچه از دست می آید بکن و خاطر جمع باش وقتی که من شرح مصیبتها و صدمات و جنسها و عذابهای خود را برای سید میگفتم بمن گفت که تو چه قدر بیغیرت بودی و جب حیات داشتی ظالم را بایست کشت چرا نکشتی و ظالم در این میان غیر از شاه و نایب السلطنه کسی نبود اگر چه در خیال نایب السلطنه هم بودم دیگر آن روز خیالم در حق شاه مصمم شد گفتم شجر ظلم را از بیخ باید انداخت شاخ و برگ بالطبع خشک میشود . سؤال شد . روز سیزده عهد اعتماد السلطنه را در حضرت عبد العظیم ملاقات کردی یاخیز .

جواب گفت بلی باشم العلما او را دیدم ولی حرف نزدم او آدم مزوری بود بسید خیلی اظهار ارادت میکرد ولی سید میگفت آدم بد ذاتی است از او نباید ایمن بود سؤال شد . کس و کار چه داری .

جواب گفت . یک زن دارم که همشیره خواهر میرزا ست باد و طفل و یک خواهر پیری در کرمان دارم که پسر او را که مشهدی علی نام دارد پیش حاجی سید خلف گذارده ام . جواب گفت . من پیش حاجی محمد حسن بودم وقتی که سید آمد بطهران و در منزل حاجی منزل کرد من مهمان دارا او بودم و از آنجا آشنا شدم . سؤال شد . مشهور است که تو یک خواهرت را در کرمان کشتی . جواب داد . خدا کشت اما مرا متهم کردند و گفتند تو کشتی (انتهی)



﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 بمالک خارجه دو (۲) تومان
 ﴿ قیمت تک نمره ﴾
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات
 و لوایحی که موافقت با مملکت داشته باشد با
 امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع
 اداره مختار است با کتبهای بدون خبر
 قبول نخواهد شد

﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾
 ﴿ طهران خبايان علاء الدوله ﴾
 ﴿ محاذی مهمانخانه مرکزی ﴾
 نجشنبه ۱۲ رجب ۱۳۲۵ هجری
 ۸ فروردین ماه سال ۱۲۷۷ نزدیکردی پاریس
 ۲۲ ماه اوت ۱۹۰۷ میلادی

خود را دنسته و بنظر و تصدیق اهل مجلس که عبارت از آن عقول متعجبه است رفتار نمایند اگر ظلم باشد محدود باشد تا بتوانند تحمل نمایند نه مثل خروس جنگی همبکه بر طرف مقابل خود غالب شد متصلا بامتقار سر اورا میگوید هرچه خون بیاید و سر خود را زیر پر و بال ظالم خود پنهان کند و التجأ بیاورد دست از کوبیدن سر او بر نمیدارد و هیچ حدی ندارد که ملاحظه آن حد بشود چون حیوان است و در این زمان از قرار مسموع حال و لاقو حکام همین طور است که سببیت پیدا کرده از شمار انسانیت بیرون رفتند و کسی بفریاد مظلوم نمیرسد اما اعلی حضرت اقدس شهرباری دام ملکه که دست رس بان ذات اقدس ندارند و اما غیر آن وجود مبارک یا ضیف و غیر قادرند بر دفع و یا قادرند و لیکن شریک العنایة هستند با آن ظالم و بدیهی است که این مطلب دخلی و ربطی مخالف دین و مذهب ندارد نخواستند دین و مذهب مردم مشروطه باشد یا مطلق

صورت دستخط حضرت حجة الاسلام ملاذ الانام آية الله آقای آخوند ملاعبده الله مازندرانی سلمه الله تعالی است که در جواب رفته جناب مستطاب عمدة اللما السکرام شریتمدار آقای آقا شهبخ مهدی نجل مرحوم حاجی شهبخ هادی مجتهد نجم آبادی طاب تره انکاشته اند بسم الله تعالی
 نفی نیست بر احدی که در این اعصار تعدیات امرا و حکام و سر کرده ها و اجزأ دولت مجدی طغیان نموده که تمام خلق بتنگ آمدند دیدند جان و مال و عرض ایشان رفته و میرود . برودر آمده . بالاتفاق گفتند مادولت مشروطه میخواهیم حتی آنها میکه الان طریقه نفاق رفتار میکنند و آنچه بما ابلاغ نموده و نوشتند از معنی مشروطیة اینکه ارباب عقولی منتخب شوند برای حفظ حدود و ضبط حقوق دولت و رعیت که حدود کردار و رفتار دولت با رعیت چه باشد و حقوق دولت را که باید رعیت اداء نماید حقاً و یا باطلا چه باشد تا هر یک حدود

ولیکن تحریک جمله از مستبدین و ظالمین که عادت نمودند بظلم و جور چون عمر و بن عاص که بمکر و جمله او مصاحف بر سر نیزه شد تا دست از حق بردارند بعضی را و داشته که لواطی مشتمل بر کفر و زندقه و الحاد با نسبت خود بمجلس محترم نوشته و اشاعه دهد تا این مکر و جمله بمجلس محترم که وضع آن بر رفع ظلم و ستم است در نظر مبارک اعلیحضرت پادشاه اسلام و علماً اعلام و متدینین از عوام موهون شود و او بمقصد باطل خود نائل شود و بمکرون و بمکرالله والله خیرالماکرین

حرره الاحقر عبدالله المازندرانی

محل مهر مبارک (قال انی عبدالله)

﴿ ابصار ﴾

عرض میشود رقبه محترمه زیارت شد از اطلاع بر صحت مزاج شرافت امتزاج جناب عالی خوشوقت و مسرور گشته از حال این ضعیف مستفسر شدند بحمدالله تعالی حیوة مستعار باقی و عمر بدعای آن نخبه الاحباب و عموم مؤمنین مصروف است در این روزها ملالت خاطر بسیار و پریشانی حواسی بشمار چون از تلگرافات متعدد ظاهر شد که جماعتی از اهل علم بملاحظه تبعات خود و یا تحریک بعضی از مستبدین علم مخالفت بر افراشته و زاویه حضرت عبدالعظیم را محل اعتکاف ساخته فریاد و ادبناهی ووا اسلاماء بلند مینمایند (زعمنا منهم خوف الفتنة الا فی الفتنة سقطوا) بتلیس اینکه حفظ دین و ترویج شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مینمایند با اینکه جان و مال و عرض مسلمانان را در معرض تلف در مبادرت و انقراض مجلس شورای ملی که بجهت اصلاح حال عموم رعیت و نظم امور دولت و فواید آن عائد بعموم اهل ملت است و بجهت ضبط و تحدید ظلم و تعدیات و لاء و حکام و امراً که خارج از قوت و طاقت تحمل خلق بوده شد بدون استئزام خروج از حدود شریعت مطهره سی در اجراء و همراهی در قیام و استدامه چنین مجلس راجح بلکه لازم است چون از مراتب نهی از منکر است و بنای تحریک و مخالفت آن در حد مخالفت با صاحب شریعت است مع ذلك این حضرات بسبب مکر و جمل عمر و عاص صفتان این زمان تعبیه اذهان خود نموده

اظهار مخالفت مینمایند و بحسبون لهم بحسبون صنعا زیاده زحمت نمیدهد ایام افادت مستدام والسلام علیکم ورحمة الله حرره عبدالله المازندرانی

محل مهر مبارک (قال انی عبدالله)

البته مشترکین عظام از دقائق و رموز عبارات دودستخط فوق مستحضر شدند و دانستند که عقیده بزرگان دین و علمای مقلد عتبات مانسبت بمجلس شورای ملی چه میباشد و مخالفین آن مجلس را که فریاد و اشریعتا بلند کرده چگونه در ردیف عمر و عاص علیه لعنة والعتاب مبدانند و باز ناچار دانستند که صریحاً حضرت آیه الله مینمایند که (این مطلب دخلی و ربطی بمخالفت دین و مذهب ندارد و مجلس نمخواهد که دین و مذهب مردم مشروط یا مطلق باشد) و نیز خواندند که حضرت معظم مرقوم مینمایند « که این عقول منتخبه برای حفظ حدود و ضبط حقوق دولت و رعیت که حدود کردار و رفتار دولت با رعیت باشد و حقوق دولت را که باید رعیت ادا نماید حقاً و یا باطلا انتخاب شده اند » از تمام این دو دستخط صریحاً ظاهر و هویداست که قصد مجلس تبدیل ظلم و تسویه امور معاشی است و بامور معادیه مردم کاری ندارد . دیگر مخبر شدند که عبارتهای صور اسرافیل را علمای عتبات عالیات ایدهم الله نیز چون قصد حق و حقایق است مینویسند و میگویند . منتها صور اسرافیل بزبان عامیانه موافق حس و وجدان خود مینویسد . و حجج اسلام و فقه الله تعالی لتائب الدین با بر این عقلی و علمی ادا مینمایند حفظ این دودستخط بگمان ما بر هر مسلمان عموماً لازم و غور و تأمل در مرموزات آن خصوصاً بر وکلای مجلس شورای ملی ادام الله تائب دینهم از فریاض است

﴿ راجع بوزارت عدلیه ﴾

عصر دوشنبه دوم رجب جوانی باداره آمده اظهار کرد که من نصرالله خان بصیر خاوت پسر عماد خاقان عموی من علیرضا خان گروسی مرا متهم بقتل مراد خان کرده و در غیبت من پیش بعضی مرا تهدید بقتل نموده من کراراً اظهار کرده ام که در عدلیه حاضر شود و پس از تحقیق و رسیدگی در صورتیکه من حافی باشم بمجازات

برسم و گرنه عمو از این عناوین دست بکشد ولی او بواسطه عادی که بی لگامی کرده اعتنائی باین عوالم ندارد حال خواهش میکنم که لائحه مرا در روزنامه درج کنند که مردم بدانند من برای عا که حاضر و دامن خود را از لوث این تهمت مبرا میدانم و علی رضا خان بیجهت میخواهد مرا نیز مثل پسر خود بکشد و لائحه را بدارد سپرده رفت دوسه روز بعد خبر قتل صاحب لائحه منتشر شد ما اینک محض مزید اطلاع وزارت عدلیه در محاکمه قتل مزبور عین لائحه اوزا درج میکنیم و عقیده خود را نیز بر حسب اظهاراتی که بصیر خلوت مقتول آتیباً و لساناً شرح داده اظهار مینمائیم که ظاهراً قاتل هر کس باشد بلاشک تحریک از علی رضا خان بوده اگر چه اولیای دولت علیه وقت و فرصت بعدله ندادند و بواسطه کمال هبلی که به تجدید رسوم عصر جهشید و قیاد داشتند قاتل را فوراً بقتل رساندند لیکن ما محض استحضار خاطر مبارک همین اولیاً عرض میکنیم که قتل بی محاکمه عدلیه با اساس سلطنت مشروطه نمیآزد و اگر در باریان ما اطلاعی از این اساس ندارند خواهش میکنیم که شی بیکی دو ساعت با یک نفر از شاگردهای تازه کار فریک رفته ما اقلاً مذاکره در حدود و وظائف خود کرده و حالا که مجبور بقبول این اساس شده اند حقوق و تکالیف خود را تا حدی ولو سطحی هم باشد پیاموزند و پیش از این آبروی ملت را در پیش اجانب نریزد (این است صورت لائحه نصرالله خان بصیر خلوت مقتول)



حضور . . . مدیر . . . روزنامه مقدس سورسرافیل معروض میدارد . حاجی علی رضا خان عموی بنده درگاه بواسطه اغراض شخصی و عداوت جبلی که با اهل ولایت خود عموماً و خصوصاً با خانواده خود و برادرش که جناب عماد خاتون ابوی باشد دارند .

بهین واسطه قتل آقا مراد نام دزد شرور معروف که سوای قتل قتی خان پسر خود حاجی علی رضا خان اقلاً در گروس و کردستان سی نفر مقتول نموده بود به کمترین نسبت داده و شرف و آبروی چندین ساله که باعتقاد خودم در ولایت و جاروب کشی دوازده ساله خاکسای مهربانعلی هایونی ارواحنا فداء تحصیل کرده

بودم هدر و بیاد فنا داد .

هفت ماه است طهران آمده در هر مجلس و محفلی مذاکره نموده که فلانی آقا مراد را بقتل رسانیده . باید او را در خلوت پادشاه هم شده است بقتل برسانم هر قدر صبر کردم بلکه ترك اراجیف را بکنند و یا بمحکمه عدلیه یا جای دیگر شکایت نماید که حاضر شوم و برائت ذمه خود را نموده کذب و قلبات و افترای عموی کرام خود را مدلل و خود را از تهمت و بی شرفی خلاص نمایم ابدأ ترك اراجیف گفتن را نموده معلوم شد مقصودشان همان متهم نمودن بنده و تهدیدات بوده لهذا از خاکسای مبارک اعلیحضرت اقدس هایون شهریاری ارواحنا فداء و وزرای عظام و وکلای محترم و الا مقام مجلس شورای ملی ادام الله بقائه با کمال عجز و انکسار مستدعی است که امر و مقرر دارند جناب حاجی علی رضا خان را در محضری که مقرر میشود حاضر کنند . که با حضور پنج نفر از وکلای محترم ملی یا تهمتی که بچاکر درگاه زده نابت نماید که مجازات به بینم . و با کسبکه بیجهت مردمان با شرف را متهم و اغراض نفسانی خود را بمحل اجرا میگذازد مجازات قانونی بدهند که عبرت دیگران بشود . در این ششماه ذمه مجلس و محفل محترمی رفته و با هر کدام از سردارهای معظم من جمله حضرت . . . وزیر نظام و امین توپخانه و غیره و ملاقات کرده تهدید قتل بکمترین نموده . اگر چه مردن بهتر از زندگی بی شرف است . ولی مثل خوبی در این مورد هست شخصی از صبادی پرسید خرس آستان میشود و یابی زاید صباد گفت پس متوقی تخم بگذارد در جواب گفت هر چه از آن دم بریده بگوئی بر می آید . حال جناب عمو در این شهر معروف و عقل درستی ندارد . و کسبکه پسر خود را بکشد بطریق اولی در قتل برادر زاده اقدام مینماید . شاید کمترین را مقتول نمود لا محاله برائت ذمه خود را نموده با شرف کشته شوم . نه بعد از قتل بگوید بقصاص او را گشتم . مستدعی آنکه این عریضه را در روزنامه مقدس درج فرمائید . چاکر درگاه نصرالله بصیر خلوت گروسی

صورت استسطاق بامیرزا قتی

فورمه سبزی و مخلقات دیگر حاضر کرده بود ناعصر آنجا بودیم
بکقدری هم شیرینی پیش از نهار آوردند جای هم آوردند
خوردیم آمدیم

س - در آنجا چه صحبت میکردند .

ج - همان صحبت فالج شدنش را میکرد و بعد از نهار
بمن گفت تو برخیز برو در محن برای خودت گردش کن
من هم آمدم بیرون قدری گردش کردم وقت جای باز آنجا
رقم یک شب هم از او پرسیدم رفتی اسلامبول آقا را دیدی
شب اول از من بدش آمد بعد اصرار کردم گفت بلی آقا را
دیدم . پرسیدم چیزی هم بشما داد . گفت بلی بمن خیلی
محبت کرد

س - تو با کی مراجعت بشهر کردی .

ج - با والده ام .

س - والده ات آنجا بود .

ج - خیر آنجا مانده بود یکروز پیش آمد عقب من
شب آنجا ماند صبح باهم برگشتم .

س - آنجا که بودی بتو گفت که من آمدم بشهر
بخانه کی ماندم .

ج - خیر بمن حرفی نزد .

حرفی صورت سؤال و جواب با عمال میرزا محمد رضا
س - شما کی شنیدید که شوهرتان از اسلامبول
آمده است .

ج - من تا آنروز که فرستاد (تقی) بیاید من او را به
بینم نفهمیده بودم . بعد من خودم تقی را بردم چون
آنروزها تنها بودم و مرا هم طلاق داده بود پس از رفتن
خودش شب را ماندم برگشتم ولی وقتیکه رقم تقی را بیاورم
رفتم شب را هم ماندم صبح آمدم بشهر و تقی را هم آوردم .

س - در کجای حضرت عبدالعظیم ماندی .

ج - در همان بالاخانه بکطرف من و طفلهایم و مادرم
خوابیدیم بکطرف هم بدر تقی خوابید

س - در این مدت که تو در حضرت عبدالعظیم ماندی
باتوجه صحبت کرد .

ج - صحبتی که صحبت باشد بجان نیامد همیشه در حرفی
که با من زد میگفت در این مدت چه خوردید و چه کردید
از بن قبیل صحبت ها بود مخصوصاً کار و اسرار خودشرا از ما
پنهان میکرد مگر بعضی کاغذجات خودش را چه قبل از

پسر میرزا محمد رضای کرمانی از شماره ده

س - چند وقت است بدرت از اسلامبول برگشته
است .

ج - والله میگفت پیش از عید آمدم .

س - تو کی رفتی پیش بدرت .

ج - بعد از سیزده عید .

س - یکی پیغام داد که بیا .

ج - شخصی آمده بود پشت درب حباط بمادرم
گفت من بمیدانم کی بود .

س - تو با که رفتی پیش او .

ج - با مادرم .

س - مادرت هم آنجا ماند .

ج - خیر آنروز تنها آمده بود شب آنجا نماند مرا
آنجا گذاشت خودش برگشت .

س - تو چند شب پیش بدرت ماندی .

ج - یک هفته ماندم .

س - در آن مدتی که تو آنجا بودی کی آنجا آمدورفت
میکرد .

ج - دو برادر بودند یکی پیر مرد یکی جاهل آن جوان
که با او بود (نایب غلام حسین) میگفتند او بیشتر مبادم .
س - چه صحبت داشتند .

ج - والله صحبت خیلی میکردند اما بعضی اوقات که
میخواستند کیمتگویی بکنند بمن میگفتند برخیز آب غلبانرا
بریز .

س - حرف سفر خودش را که بطرف اسلامبول
رفته بود نمیزد .

ج - آنچه شنیدم این بود که میگفت اهل
اسلامبول مثل مردم اینجا بی غیرت نیستند من آنجا که رسیدم
فالج شده بودم برای من طیب آوردند .
س - از سپید جمال الدین و آنها صحبت میکرد .

ج - گاهی که صحبت او بجان مبادم من که عرض
کردم میگفت برخیز آب غلبانرا بریز .

س - بدر تو هم خانه نایب غلام حسین میرفت .

ج - یکروز نایب غلام حسین آمد گفت من
میخواهم شما نهار تشریف بیاورید آنجا وقت ظهر من او
رفتم خانه نایب بگدوری شب دلو و بگدوری جلو باخورش

گرفتاری و چه بعد از گرفتاری و رفتن چون کمی سواد دارم
از من پنهان مینکرد . من نمیدانم شما در عقب چه هستید
هر چه باین مرد کرد (سید) کرد بدوستی او کرد من نمیدانم
این عاشق سید بود چه بود که از همان وقتیکه سید را بردند
شب و روز گریه میکرد و مثل دیوانها شده بود . تحقیق کنید
به بنید غیر از اینست یا اگر من پیش ازین اطلاع داشتم
باید سر مرا برید .

✽ مکتوب شهری ✽

نویسنده این لایحه از محل موهوم و نقطه نامعلوم مستدعی
است هر وقت ستون خالی و موقع مناسب در روز نامه
خودتان پیدا کردید شرح ذیل را درج و اخطار فرمائید .
مدنیست حکایت شرکت عمومی و تضمیم حقوق مشترکین
ذکر هر محل و نقل هر مجلس است به علاوه در غالب روزنامه‌های
مستحدث مملکتی با عناوین بدیهه و بیانات مختلفه کاهی مصور
گاه مکتوب فساد استکار و مطلوبیت شرکاء را شرح میدهند
حق هم دارند که انصافاً روز مردم سپاه است و سرشان
بیکلاه . با ارسال تایتک اندازه تعطیل امر و ابطال حقوق
را هم شرکاء محترم و هم عموم نفوس مقدسه منسوب بحماییت
جناب مجد الملک میدانستند که چون با حاج ملک التجار
دوستی داشت و به علاوه گفتگوی و صلتی هم میان آنهاست
شما ایشان علت غائی عدم احقاق حق و انفاذ امر بودند
چنانکه حضرات آقایان تجار و مؤسین در هر موقع داد
خواهی مرجع ضمیر و مانع عمده مجد الملک را قرارداد
بکنایه و تصریح کلاه و کوزه را سر ایشان میشکند و حال
آنکه ما شخصاً وارد به مسئله بودیم و از اخلاق مجد
الملک اطلاع کافی داشتیم . و بعرض و ناموس و بشرف
انسانیت قسم میخوریم که ساحت وجود ایشان از این عیب
مبری است و هیچوقت رعایت دوستی یا بملاحظه انساب
کتمان حق و حمایت بی حق را مادام العمر نکرده . رشوه و
فایده شخصی را بر فواید عمومی رجحان نداده اند . و
باز میتوانیم ادعای خود را اثبات کنیم که در یک قرن
تصدی ایشان بمشاغل و مناصب دیوانی به هیچوجه کتباً یا
لفظاً تصدیق و تکذیبی بی مطالعه دیده و شنیده نشده است
که درباره احدی نوشته و کرده باشند بلکه در مقام عدل و
اجرای حق از پیوند آن و کسان خیلی نزدیک خود

ملاحظه و طرفداری نکرده اند چه رسد در این موضوع بیک
قرابت بی اساس و بی سروته که آنها منفسخ شده منسوب
باشند . بالجمله عرض و غرض ما اینست با مسلمیت حقوق
شرکاء و بیوت حقیقت آنها و احراز ظلم و فساد حاج ملک
التجار حالا که یکسال است مجد الملک از تمام مشاغل
دیوانی معاف و از حضور مطلق مجالس دولتی و ملق مخرج
است و متظلمین شرکت عمومی هم از استفسانه و دادخواهی
نکته فرو گذار نکرده اند پس چرا تا اینساعت قراری
در آسایش خاطر و استقامت حقوقشان داده نشده .
هر گاه حرف مفت میزنند چرا کسی آنها را بجای خود نمی
نشانند . و اگر واقعاً مالشان رفته و ذمناً ملک التجار
مرهون است چرا هیچکس حق مردم را از او نمیگیرد
برساند و خلق را آسوده کند .



خرید سرفه

✽ رضی غزنوی ✽

..... با مراد به هندوستان رفته بخدمت شیخ
ابو رضای (رتن) بقولی از حواریون حضرت عیسی عم و
بقولی از اصحاب حضرت ختمی ماب ص بوده و بکمزاد
چهارده سال عمر نموده تفصیل این اجمال در کتب این
طایفه تصریح و تصحیح یافته است (صفحه ۷۹ ریاض
العارفین)

✽ ابو حفص خوزی ✽

از عظاماً و قدمای این طایفه و جلف الصدق انتخاب
شیخ آگاه شیخ عبدالله یقضان الخوزی است با حضرت
شیخ ابو سمید ابوالخیر معاصر و اتحاد وافر با یکدیگر
داشته اند . شیخ جامع علوم بوده نسخیر ارواح فرموده
لذا آن جناب را شیخ الجن لقب کرده اند (صفحه ۳۳)
ایضاً)

✽ مکتوب یکی از مخدرات ✽

آی کبلا دخو خدا بجهای همه مسلمانان را از
جنم بد محافظت کند . خدا این یکدانه فراهم بمن زیاد
نمبند . آی کبلائی بعد از بیست تا بچه که گور کرده

اول و آخر همین یکی را دارم آنرا هم بابا قوری شده
 ها چشم حسود شان بر نمیدارد به من به پندد دیروز بچم
 ساق و سلامت توی کوجه ورجه وورجه میگردد پشت
 کالسه سوار میشد برای فرنگها شعر و غزل میخواند
 یکی از قوم و خویشهای باباش که الهی چشمهای
 حسودش در آد دیشب خاثة ما مهمان بود صبح یکی بدو
 چشمهای بچم رو هم افتاد يك چیزی هم پای چشمش در
 آمد خالش میگوید چه میدونم بی اد بیست
 سلام در آو رده می بمن سرزنش میکنند که چرا سر
 و پای برهنه توی این آفتابهای گرم بچه را ول میکنی
 توی خنبا بانها . آخر چکنم الهی هیچ سفره
 بکشانه نباشد چکارش کنم . یکی بکدانه اسمش با
 خودش است که خل و دیوانه است در هر صورت
 الان چهار روز آزرگار است که نه شب دارد نه روز
 همه همبازهاش صبح و شام سنگ بدرشکه ها می برانند
 تسبیح بی ادبی میشود گلاب بروتان زیر دم خرها
 میگذرانند . سنگ روی خطوا کونمی چینند . خاک
 بسر راهگذر ها میپاشند . حسن من توی خانه و ریدلم
 افتاده . هر چه دوا و درمان از دستم آمده کردم .
 روز بروز بد تر میشود که بهتر نمیشود . میگویند
 بر پیش این دکتر مکتد ها من میگویم مرده شور
 خودشان را ببرد بادواهاشان این گرت مرها چه
 میدانم چه خالکوخلی است که به بچم بدهم . من این چیزها
 را بلد نیستم من بچم را از تو میخواهم امروز اینجا
 فردا قیامت . خدا کور و کجگهای تو را هم از چشم
 بد محافظت کند . خدا بکبت راهزرا تا کند . الهی
 این سر پیری داغشان را نه بینی . دعا دوا هر چه
 میدانی باید بچم را دو روزه جاق کنی . اگر چه
 دست و بالها سنگ است اما کله قند تو را کور میثوم
 روی چشم میگذارم می آرام . خدا شما پیر مردها
 را از ما نگیرد (کمینه اسیر الجوال)

﴿ جواب مکتوب ﴾

علیا مکرمه محترمه اسیر الجوال خانم . اولاً از مثل شما
 خانم کلانتر و کدبانو بهمد است که چرا بابا اینکه اولادتان
 بممانند اسمش را مشهدی ماشاالله و میرزا ماندگار
 نمیگذارد . ثانیاً همان روز اول که چشم بچه این

طور شد چرا بخش نکردی که پس برود . حالا
 گذشته ها گذشته است .
 من نه دلم روشن است انشاء الله چشم زخم نیست همان از
 گرما و آفتاب این طور شده . امشب پیش از هر کار
 يك قدری دود عنبر نصارا بده بین چطور میشود .
 اگر خوب شد که خوب شد اگر نشد فردا يك کمی
 سرخاب پنبه یا نخعی . يك خورده شیر دختر . يك
 کمی هم بی ادبی میشود پشکل ماچلاغ توی گوش ماهی
 بیوشان بریز توی چشمش به بین چطور میشود . اگر
 خوب شد که خوب شد اگر نشد آنوقت سه روز وقت
 آفتاب زردی يك کاهه بدل حیثی آب کن بگذار جلو
 بچه آنوقت نگاه کن به نورکهای چشمش اگر قرمز
 است هفت تکه گوشت لحم . اگر قرمز نیست هفت
 دانه برنج یا کلوخ حاضر کن و هر کدام را بقدر يك
 (علم نثره) خواندن بشکان آنوقت به بین چطور
 میشود اگر خوب شد که خوب شد اگر نشد سه روز ناشتا بچه
 را بی ادبی میشود گلاب بروتان مپیری توی جانی و بهش
 یاد میدمی که هفت دغه این ورد را بگوید
 ﴿ . . . سلامت میکنم ﴾
 ﴿ خودم غلامت میکنم ﴾
 ﴿ یا چشم جاق کن ﴾
 ﴿ یا هیول هیول میکنم ﴾
 امید وارم دیگر محتاج بدوا نشود . اگر خدای نکرده
 باز خوب نشد دیگر از من کاری ساخته نیست برو محله
 حسن آباد بده آقا سهد فرج الله جن گیر نزله بندی
 کند . (خادم الفقرا دخو علیشاه)
 خدا رفگان همه را بیمارزد پدر من خدا بیمارز
 مثل همه حاجی های جاهای دیگر نان نخور بود یعنی مال
 خودش از گلوش پائین نمیرفت اما خدا بیمارز تم جور
 آقام نبود او می گفت مال مرد بزن وفا نمی کنند .
 شلوار مرد که دوتا شد فکر زن نو می افتد . از شبیهت
 هنوز آقام باش بسر کوجه نرسیده بود که میرفت سر
 پشت بام زنهای همسایه را صدا میکرد . خاله ربابه هو
 . . . آبی رقبه هو . . . نه فاطمه هو هو هو
 آنوقت بگدغه میدیدم اطاق بر میشد
 از خواهر خوانده های تم آنوقت تم فوراً سماور را

آتش مپکرد آب غلبه را هم میریخت می نشست با آنها
 درد دل کردن مقصود از این کار دو چیز بود یکی
 خوشگذرانی دیگری آب بستن بمال خدا بیامرزش بلام که
 شلوارش دو تا نشود . حالا درد دها چه بود بماند
 یار باقی صحبت باقی بانجاها هم شاید برسیم مطلب اینجاها
 نیست مطلب اینجاست که گاهی تم در بین اینکه چانه اش
 خوب گرم شده بود و یک های قائم بغلبان میزد چشمش
 بمن می افتاد می گفت هان وور پریده گوشه ادرست و اکن
 به بین چی مپکنند باز بابات از در بیامده از سیر تا بیاز همه
 را تعریف کن والله اگر گفتی که همسایه ها آمده
 بودند اینجا گوشتهای نت را با دندانم تیکه تیکه می کنم .
 من در جواب تم مپخندیدم می گفت الهی روی تخته مرده
 شور خانه بخندی . بعد رو مپکرد بخواهر خوانده اش
 می گفت والله انگار مپکنی بچه هو و مه هیچ چشم
 دیدنش را ندارم . راسق راسق نه تم بچش را میشناخت
 من همان از بچی مثل حالا شد و قچه سر کسی نبودم
 حرف توی دهنم بند نمی شد . از اول همین طور
 خواجه بده رسان بودم مثل اینکه با این سفارشها باز بلام
 هنوز یک پاش توی هشتی بود که داد میزدم داداش . خدا
 بیامرزش می گفت باقیش بگو می گفتم امروز باز زنا
 همساده هامون آمده بودند اینجا تم بر اشون سوار آبتش
 کرده بود . خدا بیامرزش آقام اخاشرامی کرد تو هم .
 تم هم یک کمی زیر چشمی بمن بریر نگاه مپکرد اما پیش
 روی آقام که جرئت نداشت سر این حرف کتکم بزند
 . اما من خودم تم را برای کتک چرب مپکردم برای
 آنکه مپدانستم هر جور می باشد یک بهانه پیدا مپکنند و
 کتک را میزند . راستی راستی هم اینطور بود ده
 دقیقه نمی کشید که مپدیدم تم هجوم مپکشید سر من
 مپگفت وور پریده آخر من این کفن مانده هارا دیروز
 شستم . باز بردی توی خاک و خلا غلط اندی الهی
 گفت بشد به بین من از عهده تو وور ورج بر می آم ؟
 . آنوقت لپهای مرا مپگرفت هر قدر زور داشت مپکشید
 چند تا سقله هم از هر جام مپامد میزد . آخرش که
 آقام می آمد مرا از دستش بگیرد بیشتر حرصش در
 می آمد بازو هام را گاز مپگرفت . به بازو هام را گاز
 مپگرفت . هنوز جای آن گازها در بازوهای من هست

بیشتر ها هر وقت من جای این گازها را مپدیدم تم
 یادم می افتاد بر اش خدا بیامرزش می فرستادم . اما
 حالا مپدانم چرا هر وقت چشم بانها می افتد بچی میرزا
 یادم می افتد .
 بچاره بچی میرزا . بد بخت بچی میرزا . من که
 آتش توی جباط بهارستان بودم غیر از منم که پانصد تا
 حاجی ریش قرمز چهار صد و بیچاره تا کربلائی ریش دوره
 کرده سپصد و بیچاره تا مشهدی ریش دراز عقل مدور و
 اقلاً دو بیست تا از شاگردهای حوزه درس شبخ ابو
 القاسم مسئله گو بودند . همه هم که حرفهای تورا
 شنیدند تو که غیر از قصه کشتی جنگی روس در ساحل
 انزلی . و هفتاد و چهار رای پارلمنت دولت علیه و دو
 ماه و نیم قرآن های زیر عیای سه نفر تاجر و نصف شبها
 بدر خانه های علما و اعیان رفتن چیزی نگفتی من
 آنجا بودم غیر از من هم دوهزار و ششصد و نود و یک
 نفر حاجی و کربلائی و مشهدی و قمی یعنی همه
 عدول شهر بودند . اینها که همه به بی گناهی تو
 شهادت مپدهند . اینجا که همه از اشخاصی هستند
 بشهادت دو نفرشان حالا حرام و حرامها حلال میشد
 . چطور شد در ماده توشهادتشان مسموع نیست و حالا
 مپگویند تو خدای نکرده نسبت به بعضی نمایندگان ملت
 بی احترامی کرده و گفته آنها که تا دیروز خر هم نمی
 توانستند کرایه کنند حالا چون آخر الزمان نزدیک شده
 بقیه صلوات اسب مپخرند . مپگویند تو گفته یک
 قطعه از زمین های تخت زمرد فرما فرما عنقریب پارك
 میشود . مپگویند تو گفته مپدانم و کپل قندهار مجلس
 شورای ملی ایران توی آن تاریکی پشت مسجد سپهسالار
 به یک سبد گفته بود مقاله را که در روزنامه مجلس
 بامضای خودم فرستادم نوشقتد شبخ پسندید ؟ او هم
 گفته بود به . مپگویند تو گفته که در آن مجلس سر تقسیم
 پول دعوا شد و یک نفر قهر کرد . مپگویند تو گفته
 اگر چهل هزار تومان راست باشد بانک آلمان تا چهل صد
 سال دیگر هم نمیتواند کمر راست کند . مپگویند تو
 گفته علاف و بسک دار و عطار و بقال باوز را چه داد و
 سندی دارند که حواله آنها را سر تهاجر زردشتی می آرند
 . مپگویند تو گفته بر منکرین مجلس شوری لغت بر

مقیمین شاهزاده عبدالعظیم هم چون منسعد فی الارض هستند لعنت اما بر رفیق های دزد و شریک های قافله هم در هر لباس که باشند لعنت . مہگویند تو گفته با روزی دو بیست تومان مخارج بکصد و بیست هزار تومان چطور میتوان بیانگ گذاشت . مہگویند تو گفته بد از نطق گیری چراغها سپید ها میروند روی نخته بندی حوض جناب اقبال الدوله خستکی مہگیرند . مہگویند تو گفته و کپل نیول آباد برای دستخطی که در باب تبدیل تولیت صوفیان از شاه گرفته کرایه خانه از گردنش افتاده است . مہگویند تو گفته تکمیل عده و کلا بعد از صد و بیست سال بسته بوفات احتشام السلطنه مشیر الملک امین الدوله و تمام عتلائی دیگر ایرانت . مہگویند اینها را تو گفته غیر از اینها هزار چیز دیگر هم مہگویند .

اما به بین والله بالله تو هیچکدام از اینها را نگفتی من خودم آنجا ایستاده بودم همه حرفهای تورا گوش مہکردم غیر از من هم جناب میرزا سید ولی الله خان و کپل دارالشوری ایستاده بود تو ابدأ نسبت بوکلای محترم سوء ادب نکردی تو فقط گفتی که مللکم روزنامه های قانون را برای زینت کتاب خانه خودت ننوشته که حالا پیغام بدهد که چاپ نکنند . تو فقط گفتی که روح آن بیچاره هم از فراموش خانه طهران خبر ندارد . و بعد از چهل سال اطلاع کامل از تو و بیرون مخدومی حال دیگر گول زورق را نمخورد . تو فقط گفتی باید بجناب وربر داخله اخطار کرد که گوش ساز باشی اینقدر . . . نشان تعریف ندارد که درین دست تنگی چهار هزار تومان از اصل مالیات بشوهرشان مواجب داد . تو فقط گفتی سمیر نوف های روسی در باژیک هم زیاد است در هلند هم زیاد است در فرانسه و انگلیس و سویس هم زیاد است برای معلمی روسی چرا ایشان انتخاب میشوند و باشش کرور کسر عمل بچهار تومان برروز مواجب می برند . تو فقط گفتی که مخدومی قول صریح داد که رییسها و وزیر ها همه نوکرهای شخصی متند و بیسج و مهرشان دست خودم است . تو فقط گفتی که یارو گفت والله من از غایت بلادت هنوز پیلباردبازی را هم بعد از چندین سال توقف در قهوه خانه های فرنگ یاد نگرفته ام من چه بدانم علم جنگ چه چیز است و بیست و چهار ساعت تمام التماس کرد که عتزا

ندیده بگیرید گفتند بگذار پیش بینی های تقویم ژلاطینی کامل بنمود راضی نشو آ بروی من پیش وزیر امور خارجه رو من بریزد بله اینها را تو گفتی . چهار تا هم بلاش گفتی . من کتمان نمیکندم . فردا باید یک وجب جا بنخواهم . من بگوش خودم شنیدم که گفتی مرحوم وزیر دربار هم سگته نکرد بختک روش افتاد . من شنیدم که گفتی میرزا محمد علی خان از پشت بام بمبل خودش با این نیتاد بضرش شش بر مأمور مخصوص سرش چهار قاچ شد و بشهدای کربلا یعنی اجداد طاهرش پیوست . من شنیدم که گفتی عنی الله عما سلف مخصوص صدر اسلام و مخاطبین آن اهل زمان جاهلیت بودند و هر روز نمیتوان منی آنرا تجدید کرد و گر نه نظام دنیا بهم مخورد و باز من شنیدم که گفتی اگر نوزبانه علمای نجف هم بخوانند معنی این آیه را امروز هم مجری بدارند چون ماملا ما می قبول نخرایم کرد . اینها را من شنیدم تمام مقدس های طهران هم شنیدند همه هم برای شهادت حاضریم اما والله تو نسبت بوکلای شوری سوء ادب نکردی تو یک کله حرف آنها را بزبان نیاوردی . اما . بگذار به بنیم مطلب کجا بود . بله خدا رحمت کند رفتگان همه مسلمانها را خدامن رو سپاه را هم يك كتد و خاك كند . خدا بیامرزده نه من وقتی که خبر آمدن زندهای همسایه را با قام مہدادم به بهانه چرکی رختهم کتکم میزد . بله به بهانه چرکی رختهم کتکم میزد . چنانکه روزنامه جیل المتین در ستون اول نمرة يك نسبت بوزیر داخله سوء ادب کرد و در ستون آخر نمرة یک هزار و ششصد و نود و چهار اعلان لا طار روزنامه اش را توقیف کرد . بله هی بمن بگو شهادت خود را بنویس که عندالله ماجور خواهی بود . من هم که نوشتم اما به بین چه روزیست مہگویم نواب والا . من مرده شما زنده امروز يك فردا دو . پس فردا سه اگر روز سیم باز من کافر نشدم اینها را می تراشم . و ایندفعه مجبورم که مطبعه کاغذ قلم و مرکب و اداره را هم عوض کنم تا مسلمان بشوم . باری دین از این زحمت نمیدهم . خدا حافظ . اما گوش رنگ تکفیر پارلمانت باش . تا نگویی دخو دهاتی است . حرفهای پرویاتی ندارد . والسلام ﴿ خادم الفقرا دخو علی ﴾



﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 ممالک خارجه دو (۲) تومان
 ﴿ قیمت يك نمره ﴾
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

فَاذْفَخِ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات
 ولوایی که موافقت با ممالک ماداشته باشد با
 امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره
 مختار است با کتبه ای بدون هر قبول نخواهد شد
 ﴿ وجه آبونماز هر کس و از هر جامه مدتها گرفته میشود ﴾

﴿ مدیر میرزا قاسم خان تبریزی ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾
 طهران خیابان علاءالدوله
 ﴿ محاذی مهمانخانه مرکزی ﴾
 نجشبنه ۲۶ رجب ۱۳۲۵ هجری
 ۲۲ در ورودی به سال ۱۲۷۷ نزد گردی پاریس
 ۵ سبتمبر ۱۹۰۷ میلادی

مربله اوهام و خرافات در نمایتگاه دنیا است ،
 اما بنا بقیده آنها که بشان و رتبه انسانیت اهمیت
 میگذارند و اقلا باندک امتیازی ما بین انسان و خراطین
 قائلند ، نقطه عزیمت انسان از رتبه جماد هم که باشد
 مقصد و منتهای کمال او الا شک متصل به سقع واجب ،
 ناحیه قدس و علم نامتناهی الهی است ،
 برای کمال آدمیت نه عقاید سقراط ، نه افکار ارسطو
 ، نه معلومات (اسپنسر) و (کانت) سرحد
 نمیتواند شد ،
 انسانیت بهر درجه از درجات کمال که برسد باردیوار
 جهل حد و سد ترقی آن نمیشود ، ترقی سیر بشری
 از هر مرتبه عالی و مقام منبع ممکن است و امتناع عقلی
 ندارد ،
 « این حرف مخالف عقاید ماست یا چرا اینطور شده ،
 انکار محسوسات و مخالفت با خواسته های ازلی خداست ،
 اهم از تصدیق و تکذیب عقلای مندرسه ایران

آیا برای کمال و ترقی بشری سرحدی هست ؟ آیا
 در مرتبه از مراتب کمال انسا، متوقف میشود ؟ آیا
 میتوان گفت خط سیر فرزند آدم بفلان نقطه منتهی
 خواهد شد ؟
 موافق عقاید کهنه پرستان مملکت یعنی آن دسته از
 مردم که اوهام آباء کرام خود را بهر درجه از کفایت
 که باشد دو دست چسبیده و حفظ آرا از وظائف
 مقدسه خود میبهارند نقطه عزیمت انسان چند سال پیش
 از یهرب این قحطان با تسخیر و تصرف رومه های
 گوسفند و شتر و خانه بردوشی ایلات و قبائل نواحی
 بین النهرین شروع شده و بکسالت ، نبیلیت بروری ، و
 بیماری کنونی ایران منتهی میشود ،
 مقصود قدرت کلمه از اختراع این آخرین شاهکار
 کارخانه هستی ، خلقت اشرف مخلوقات ، ایجاد مسجود
 ملائک ، و ابداع مصادیق (اما خلقنا الانسان فی احسن
 التصریم) فقط عرض يك جنگل مرج و مرج و يك

بحکم حس برنی ترقی بشری همه مدارج کالبه او هیچ مانعی در عالم خلقت نیست ، بلکه تمام آلات و اسباب کمال و ترقی در انسان موجود و مایل به تکمیل نفس در تمام افراد این هبت طبیعی است .

اعانت و کمک هیچ پادشاه و عبت پرور ، هدایت و راهمائی هیچ مقتدی الانام و ارشاد و همت هیچ بر طریقت بقدر يك خردل در تپه و مدارك لوازم ترقی و کمال بشری معنی نخواهد داشت .

فقط واگذار دن انسان را بخود او برای پیروی طریق ترقی خود و یافتن راه کمال نفس کافی است .

تنها خواهشی که از عمر رئیس روحانی و جسمانی باید کرد این است که ، بعد از این لازم نیست نه با زور و جوب ، نه با تهمتم استدلال ، و نه بتنازیه طریقت ، کمال منتظره ما را بما معرفی فرمائید ، شما فقط اجازه بدهید که ما در تمیز و تشخیص کمال خودمان بشخصه مختار باشیم ، و بعد از آن هم قدغن فرمائید که هوا خواهان ترقی ملت طریق و راه آن را بروی ما سد نکنند .

معنی کلمه جدید آزادی که تمام انبیا حکما و علمای دنیا مستقیم و غیر مستقیم برای تکمیل معنی آن کوشیده اند و ما تازه با هزار تردید و لنگنت اسم آن را بزبان جاری میکنیم همین است که مدعیان تولیت قبرستان ایران کمال انسان را معرفی های حکیمانه خودشان محدود نکرده و اجازه فرمایند نوع بشر بهمان وسائل خلقی در تشخیص کمال و پیروی آن بدون هیچ دغدغه خاطر ساعی باشند معنی کلمه آزادی که قرنهاست در تحصیل آن سبهای خون در پستها و بلندیهای دنیا جاریست فقط تحصیل چنین اجازه یا استرداد همین حق طلق و ملک خالص الملکبه بشری است .

بی تحصیل این حق تمیز شخصیت انسان امکان ندارد .

بی تحصیل این حق اعمال و افعال هیچکس اعمال و افعال شخصی او نخواهد بود .

بی تحصیل این حق انسان بشناسائی نفس خود قادر میشود .

بی تحصیل این حق توسعه افکار و ترقی جسمانی و

عقلانی انسان ممنوع است .

بی تحصیل این حق طرق تمام ترقیات متصوره بروی انسان مسدود است .

بی تحسبا این حق انسان مسلوب الاختیار و از آن رو در اعمال و اعمال صادره خود مورد تفتیح و تحمین نتواند شد .

بی تحصیل این حق انسان از درجه انسانیت تنزل کرده از لوازم اساسه آقائی بزرگان و در ردیف مبل و اسب و استر رؤسای دنیا است .

انسان فقط بعد از تحصیل این حق یعنی بعد از بدست آوردن آزادی میتواند خود را آدم شمرده ، اعمال و افعال خود را نسبت بخود داده ، و بجد و جهد شخصی ، و با کار انداختن لطائف تکمیل ، خود را بالاترین رتبه وجود ، و آنچهها که هنوز عقل امروزی دنیا قصور دارد برساند .

« معنی آزادی که منشأ این همه اثرات شبیه بمعجزه میشود چیست ؟ »

آزادی رفتار نمودن انسان است در تمام امور مشروعه خود بخواه

« آبا سرحدی برای این رفتار دخواه هست ، سرحد این رفتار دخواه تنها آزادی دیگران است

، سنور تصرفات کبف مایشا هر کس در امور مشروعه خود فقط بورتصرفات کبف مایشا دیگران در امور مشروعه خودشان میباشد ، یعنی سرحد این آزادی تا آنجا منبسط میشود که به آزادی دیگران صدمه نرساند ، حدود آزادی هر فرد هبت دیوار حق آزادی فرد دیگر است .

« این چه حرف و مطلب تازه ایست که بزرگان دین مانه اولهای دولت ما و نه یکی از دولین عالم اسلامی يك کله از آن مانا کرده اند ؟ ! »

این سوال شما ناشی از عدم اطلاع شما از حقایق دین معین خودتان است ، همین يك کلمه مشقه حکما و علمای اسلام که انسان فاعل مختار است معنی همان آزادی طبیعی است که با انسان تولد میشود ، و کتاب آسمانی ما که قرآن است و تمام رسائل و دواین فقهه علمای اسلام برای تعیین حدود آزادی است ،

• هذة كلة حق و صححة في داد ، ان ذهب الهموم مع
الريح لقد مذهب غداً بالواتاد ،

﴿ حرکات مجنونه ﴾

این مطلب از بدیهیاتست . شخص هر چند کار
آموزده و کار دان بوده باشد باز هنگام رخمودن يك
بلای ناگهان و يك مصیبت غیر مأمول خود را باخته و
در واقع ناچار مانده و با کمال تلاش از کسان دیگر و از
تدابیر جداگانه استمداد مینماید . فی الواقع اگر در
آنکه کسی با دقت تمام ملاحظه کند موقتاً آثار دیوانگی
در احوال او مشاهده مینماید :

بندۀ از نگارش مقدمه صرف نظر کرده و اصل
مقصود را به توجه قارئین کرام محول مبدارم احوال
يك شخص مصیبت زده و یا کسی خانه سوخته و یا يك
سپهدار تدبیر شکسته را ملاحظه فرمائید بدون شبه شما
نیز آنحالت را « حرکات مجنونه » خواهید نامید و
کان ندارم که شخص در عمر خود اقلاً دو سه مرتبه
گرفتار آن حالت نشده باشد زیرا

﴿ دنیا شکسته کشتی بجز حوادث است ﴾

﴿ در کشتی شکسته کسی آرمیده نیست ﴾

و این حالت بشخص واحد اختصاص ندارد هبثت يك
ملت . جمعبت يك دولت . در حکم هانشخص واحد
است . بسی در هنگام ورود مصیبت غیر مأمول دیده
شده که روح يك ملت به لرزه در آمده خون هبثت يك
دولت در عروق منجمد گردیده چنانچه تقریباً ۱۴
ماه است که هبثت جامعه حکومت عثمانی گرفتار مصیبت
غیر مأمول و دوچار بلای ناگهان بوده و خود را باخته
و انواع و اقسام « حرکات مجنونه » در آورده و با
وسایل گوناگون میخواهد خود را رها نماید نافل از اینکه
این ، مرض (کولرا) و (تیفوئید) و (اشلواترا)
و غیره نیست که بواسطه تأسیس قرآنینها و با تدابیر
صحه جلوگیری شود و ملك و ملت رهائی یابند اینرا
بندۀ مرض نمپگویم « دوا مسری » مینامم ! تعجب
فرمودید ؟ بلی دوا مسری عرض کردم مواد این
دوا عبارت از بارهٔ میکروبهای جوی است که با قرآنین
و تصفیهٔ آب و بخار و [دژنیکته] تلف نمیشود و

تمام علمای ایران معتقدند که زمین ساکن است ،
من يك نفر مبل دارم بگویم زمین متحرك است ،
همه (گرامر) زبان فرانسه میخوانند ، من
میخواهم صرف و نحو زبان عرب تحصیل کنم .
بدر من مستوفی بوده ، من مائلم سرباز داو طلب
و وطن باشم .

رفقای من همه رای داده اند که آقا سید محمد تقی
و آقا سید حسین و کبک مجلس شوری باشند ، من
مشیر الملك و احتشام السلطنه را انتخاب میکنم ، همه
برادران من نسبت بیکدیگر نیات حسنه دارند ، من تا
آن حد که در خارج آری از آن ظاهر نشود نسبت باها مقاصد
سبه دارم ، هموطنان من میگویند که جبرئیل جسمی کشف
و مانند کبوتر پروبال داشته ، من میگویم موافق کریمه (نزل
به الروح الامین علی قلبك) کبوتر در قلب يك خواجه
لولاک راه ندارد ،

تمام این افعال و اقوال و عقاید من چون مؤدی
ضداد یعنی تصرف و غضب حقوق و آزادی دیگری
نیست از لوازم انسانیت و فاعل مختار بودن من است ،
و هیچ آقایی ملاذالاسلام و پادشاه دین پناهی حق دخالت
در آن نخواهد داشت ،

« با اینکه تمام این حرفهای شما بدلبلهای عقلی و قلی
نابت و مبرهن است ما کهنه پرستها باز از عقاید مندرسه
خود دست بر نمیداریم و ابداً میلی به پذیرائی لاطائفالات
شما نداریم »

اگر همهٔ اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم
عقبه باشند جمعیتتان بالغ بر سی کرو و نفر نخواهد شد
، سه هزار و یکصد کرو و آدمهای دنیا که تمام با عقاید
ما شریکند شما را خواه و نا خواه مجبور قبول این
اصول مسلمه خواهند کرد ، و چون با انکار ظاهر
خودتان در حقیقت شما با سایر آدمهای دنیا در خاصه
آدمت هممرضند عنقریب سبل این خیالات تازه اراضی
مقدسهٔ شما را باهمت خودتان و یا بدبختانه باجبار دیگران
گرفته لوٹ این اوهام و خرافات مندرسهٔ شما را از روی زمین
خواهد شست ،

یکی از آدمیان مشرق زمین در همین موقع اینطور
میگوید ،

بواسطه هوا سرایت نموده و با قوه معنوی طبیعت يك مملکت را بر گردانیده و يك دارالشفا نموده و امراض ملی را با اجرای حکم خود معالجه مینماید چنانکه در ملك ایران کرده و خواهد کرد :

زمانیکه آواز مشروطیت دولت علیه ایران بهمه ارکان جهان ولوله انداخت هماندم مرئی زمان يك تازیانه سُختی سر حکومت عثمانی آشنا نموده و او راهراسان ولرزان از جای خود حرکت داده از تلخی و تأثیر آن تازیانه طبیعی دست و پای خود را باخته و بهر گونه وسایل دوندگی را مجبور شد ، گاه در زمین پاک کربلا بقدر صد و پنجاه نفر پیچاره را زخمی و کشته نموده و با دست ستم بر خاک سپاه نشانید ، گاه به حدود مشروع ما ناخست آورد ، مکتوبات و جراید ملی ما را توقیف و مصادره نمود ، اعتراضات نمایندگان با کفایت ! ! ما را قبول نکرد ، معاهده دولتی زار آمد نمود ، از امضا و قول رسمی خود برگشت ، نظامنامه اخذ عسکر که در سال هزار و سیصد و پنجاه جاری شد و مهمان سفارت ایران و بابعالی مقاوله نوشته شد بطور واضح انکار نمود ، انواع و اقسام حقارت به ایرانیان کرده و میبکند ، جبراً سرباز میگیرد ، شرف و حیثیت نمایندگان ایران را قصداً میشکنند ، حق صریح دولت و ملت ما را بریر یا انداخته و ضایع میکنند ، از سکوت و تنبلی و غرور پیحای اولهای دولت ما فرصت را مقتم شمرده از دلخواه خود ذره فرو گذاری نمی نماید ، مشغولیت داخلی ما را داعی غلبه و موفقیّت خود میدانند ، علمای نجف را اغوا نموده و بیکدیگر بدخواه نموده و رتبه و نشان مینورسند ، به ملاهای عالم نهای مفسدین ما برای شورش و منع مشروطیت پول میدهد ؛ برای نگاهداری بکنتفر بخت بر گشته سوار مینورسند ، در بستخانه همام مورین مخصوص گذارده کاغذ های ایران را با لکله باز نموده صدی بیست آنها را بصاحبانش نمیرساند ، جراید و کتب را هیچ ، فشار و بی اعتدالی را در حق تبه ایران بیرون از اندازه مینماید ، بلی « حرکات مجنونانه » مبادرد از طرف دیگر در داخل مملکت خود در زیر اخافه هزاران ارباب قلم مانده و نمیتواند از مطبوعات مصر و اسکندریه جلو گیری نماید ،

✽ هر لحظه جایشرا نوع دیگر آراند ✽

✽ شوق دیگران نگیرند شور دیگر افزایند ✽

: سلطنت ترك ، که تقریباً بیست نه سال است که بصندلی حکومت مستقر شده خون ابدان اولاد وطن را مانند زالو مکیده و از فرط غداری خانه نگذارده که ماتمکده نه نموده باشد :

چون يك هیئت جامعه ملت و یا يك شخص شخص دولت با مقتضای طبیعت خود راه میبرد لهذا نباید گفت « خبلی غریب است » که حکومت ترك در این ۲۹ سال ملك و ملت خود را مانند گوشت قربانی نموده و در هر چند ماه و سال چون شاهد اقبال در مقابل دول اوروپ عرض اندام نموده و وقتیکه بسر وقت ما میرسد ادعای دامادی را مینماید ! ! احتیاج به تذکار ندارد مسئولیت وجدان و نقشه ممالک ویران در پیش است باطوم ، قارص ، اردهان ، قبرس ، کریت ، روم ایلی ، مصر ، اسکندریه ، پورت سعید ، عقبه ، کجا رفت ؟ ؟ سواحل دریای (مدیترانه) و ولایات (سوریه) و (جبل الدروز) چه خواهد بود ؟ از خاک غیر ذی زرع (یمن) که تا حال خون یا نصد هزار مظلوم را نوشیده و روز بروز هل من مزید میگوید چه حاصل خواهد شد وجه منفعت بملت خواهد رسید ؟ انجام اینهمه گریه رقصانیدن اورویائیان که دایم الاوقات به بابعالی دانسته و دارند چه گونه خواهد بود ؟ انصاف باید داد عادل باید شد اگر چه از هجده سال بدین طرف الفاظ عدالت ، وطن ، حمید ، انتقام ، مظلوم ، و و و . . . با لکله در ممالک ترك قدغن شده است که گفتن و شفتن و نوشتن آنها مجازات سخت دارد و این کامات محبوب معکوس واقع شده عثمانیان آنها را چون تیر جان شکار و در تلخی زهرمار محسوب مینماید . اگر کسی از آن گلات یکی را استعمال نماید یعنی در کتاب و کاغذ بنکار خود را در مدت ۲۴ ساعت یا در جزایر (بحر سفید) و یا در ولایات (سوریه) و (یمن) و یا اینکه در بزم مهمانی ماهبان دریا که همه وقت در پیشگاه « اورته گوی » منعقد است خواهد دید و این مطلب را ابدأ بمالنه و شبته کسانیکه اسلامبول را دیده اند و

مدتی در آن صفحات مانده اند البته عرایض ما را قبول و تصدیق خواهند فرمود . گویا از مطلب خیلی دور افتادیم باید به بخشید .

بلی دوی مسری یعنی عدالت ، که حکم مغوی دارد با معاملات مادی و محسوس نمیتوان آنرا جلو گیری نمود و باید با دقت تمام ملاحظه کرد که در حکم امروز ممالک ایران به يك بحر آتش سوزان می ماند که با جزی هوای فساد موج در سر موج آورده و سواحل و حدود را در زمان اندکی خاک و خاکستر مینماید ، یا اینکه فرض محال نموده بگویم که خود نیز محو و نابود میگردد . آیا به ملبونها (زون ترك) و هزاران (منفی) و هزاران ارامنه شورش طلب انتقام جو و جمهوریت خواه که همه آنها انتظار يك اختلال جزئی دارند که ممالک ترك را آتش زده و محو نمایند آیا چه تدبیری در خود آن آتش عمومی بکار برده خواهد شد ؟ و امتداد این زمان تا کی خواهد بود ؟ روح يك ملت تا کی در کف پنجه یکنفر عربزاده شامی و مرتکب و بی جفا فشار خواهد دید ؟ که او هم برای استفاده شخصی و غرض نفسانی هزاران عائله را بی صاحب و هزاران مادر را بی معین و هزاران پدر پیر را بی پسر و هزاران مأمورین کار آزموده را مظلوم و درمانده گذارده و در هر چند ماه استبداد و وحشیانه خود را تجدید نموده و عموم مملکت را غرق ماتم و بر از چشم بر نم نماید ! !

امتیازات مردمان کار آزموده را گرفته و چراغ حیات ایشانرا خاموش کرده و بجایش دختران یهودی - شتی - فاحشه را از شام آورده و عانی در ما بین همایون ملوکانه . . . نگاه داشته و با امر سلطان رتبه و نشان (شفقت) بر آنها بدهد ! !

یهودیان ولایات (سوریه) را حسب المراعات همشهریگری محض برای تلطیف و تطیب خاطر آن دو دختر شتی بمدارج عالی رسانیده رتبه قائمقامی و سر تپی و سرهنکی بدهد (مانند ایام استبداد ایران) ، !

تا کی اهالی بیچاره عثمانیان آواره (بی غیرت) از ترس حکومت مستبد خود آنقدر قدرت نداشته باشد که در بالای سر یکنفر بیمار خود چند ساعت شمع روشن نماید که مبادا پولیس خنجه فردا بوزیر ضبطه (شفق)

پاشا را بپورط بدهند که دیشب در خانه فلان کس ناهشت ساعت از شب رفته چراغ روشن بود آن وقت باید کار و بار و ناخوش خود را بیکطرف انداخته و رفته استنطاق بدهد و اگر اندکی بولداری است فبها والا می رود بر آنجا نمکه . متقدمین رفته اند ! ! تا کی جزای یکنفر مجرم را به دو بست نفر زن و مرد فلکزد خواهند داد ؟ چنانکه پارسال یکنفر شریر از اکراد يك وزیر مرتکب و غدار - رضوان باشا را - کشت هائروز قاتل را گرفتند و بجزاوسزایش رسانیدند ولی بر گرفتاری او اکتفا نشد ، و بمقاد آیه مبارکه (لاترر وازرة ووزراخری) اراده سنه حضرت امیر المؤمنین خلیفه روی زمین و کهل رسول رب العالمین ولی نعمت بی منت سلطان عبدالحمید خان ثانی دامت شوکه شرف صدور یافت که ریشه حیات طایفه قاتل از روی زمین کنده شود آنوقت هر کسبکه چشم پنا داشت ملاحظه نمود چه ستمها بود که نکردند چه قدر بچه کان خورد سال بود که از مکاتب ابتدائی بیرون نینداختند ؟ ! وجه پیران علیل و جوانان بی عدیل بود که به بلاد یمن و (فېضان) نفی نکردند ؟ چه زنهای حامله بودند که از ترس جان سقط جنین نه نمودند ؟ وجه افراد عامله از گرسنگی انتحار نکردند ؟ تا کی این پولسهای خنجه خون اهالی بیچاره را خواهند مکبند ؟

تا کی اصناف و کسبه اسیرایشان خواهد بود که اگر دقیقه از نسیبه دهی مسامحه نمایند بادو گله را بپورط دروغچی باید از حیات خود قطع امید نماید ؟ مگر عدالت منتقم حقیقی و فضای ستم چه اندازه وسعت دارد ؟

مگر عذاب وجدان و اضطراب قلبی از عالم بشریت بالکل به محو و نابود گردید ؟ مگر آسمان سیاست را که ابرهای انتقام فرا گرفته کسی نمی بیند ؟ !

مگر در سبیل گاه خانه ساختن و زندگی نمودن هیچ ترسی ندارد ؟ که بکروز آن لانه و خانه با خاک یکسان خواهد بود

« در زیر تیغ عمر ابد آرزو کنی ؟ »
(بلی حرکات مجنونانه) . (آصف)

﴿ اتفاق شب بکشنه ﴾

تقریباً دو ساعت و نیم از شب بکشنه ۲۲ رجب گذشته وزیر داخله (میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم) در حالیکه از مجلس و جباط بهارستان بیرون آمده و بواسطه سبب فقیری که مریضه در دست و مستعدی انجام کاری یا اخذ وجهی متوقف شده بود ، بدست عباس آقا نام پسر حاج محمد آقای آذربایجانی باهفت تیر (رولوه) که سه تیرش صائب و مابقی خطا کرده بود مقتول شد ، دو تیر خطا بیای همان سبب رسیده و سه تیر دیگر از پشت سر یکی بگردن و دو تای دیگر به پشت و کمر وزیر داخله خورده و در هاجاجان بجان آفرین سپرد ، و از عجایب اینکه کالسکه و مستحفظین وزیر داخله که همیشه در درب مجلس شوری حاضر بودند ایندفعه بقدر بیست قدمی دور بوده و همین قدر از وقت بیاس آقا فرست اقدام داده است ،

عباس آقای مزبور محض اینکه جلو روشنائی چراغ برق را بگیرد ابتدا مقداری خاک بهوا و به چشم قزاقها که از دو طرف صف کشیده بودند پاشیده و فوراً تیرها را خالی می کند ، با تیر اول که بگردن وزیر داخله رسیده بود وزیر داخله از یا افتاده و شش تیر دیگر را هم بعد رو بزمین بطرف اتابک می اندازد ، از صدای تیر جمعیت زیادی یعنی سه چهار هزار نفر که در درب مجلس حضور داشته پراکنده شده و حتی قزاقها باستانیای سه نفر فرار می کنند حضرت مستطاب آیه الله آقای آقا سید عبدالله مد ظله العالی نیز که با اتابک هم دوش بوده آمد به شدی بمجلس مراجعت کرده در پای بله های اطاق حالت ضعفی بوجود مبارکشان دست مبدهد و بعد از مالش و یارهٔ معالجات فوری که بحال میبایند مہفرمایند مجلس فردا از صبح زود شروع خواهد شد ، و فردا هم مجلس از صبح زود تشکیل شده و حضرت آیه الله پیش از همه ورود مہفرمایند ، عباس آقا پس از آنکه از نتیجهٔ اقدام خود مطمئن میشود رو بفرار مہگذار در نزدیکی خانهٔ حاج مشارالدوله که در صد قدمی مجلس است یکی از سربازهای قراولخانهٔ نزدیک که به تفتیش غوغای آمده است شخص فراری را می بیند و در صدد دستگیری او بر می آید جوان با کاردی که

در کمر داشته دو زخم یکی بران و دیگری بشکم سرباز زده سرباز بزمین می افتد و بواسطهٔ خیال نامعلومی قاتل (رولوه) خود را بکام خود گذاشته خالی می کند و کلوله از منز خارج میشود ، این جوان در نزدیکی امام زاده زید دکان صرافی داشته متعول بوده و تا هل هم هنوز اختیار نکرده است ، و ما تهاست که در طهران بوده و موافق اخبار همیشه ساکت و ملایم و ابدآ آثار فتنه و فساد در او دیده نمیشده است ، بندهٔ نکارنده خود نفس او را دیدم جوانی است بسن بیست و دو الی بیست و سه سال ، و به قفاقه اشخاص عصبانی است سرش را با (ماشین) میزده و ریش کمی داشت ، روز بکشنه سه نفر را نیز گرفته مشغول استنطاق میباشند و هنوز آثاری بر استنطاق مترتب نیست و گویا بنا بر آنچه ظاهر شده بی قصیر باشند ، و فقط چیزی که از قاتل بدست آمده همان بلیطی است که در جیبش یافته اند باین مضمون (عباس آقای صراف آذربایجانی نمره ۴۱) و ۴ دانه (کپسول استرکین) و مقداری سنگ جهیم در گوشهٔ شال او بوده ، واقعهٔ مزبور فرمای همان شب بهام ایالات از طرف مجلس مقدس شوری تلگرافاً اعلام شده و عصر همین روز مجلس مثل صبح مجدداً تشکیل شد ،

﴿ توضیح ﴾

در اول نمرهٔ هفتم این روز نامه شرحی در مفساد مترتبه بر عقاید صوفیه درج شد و بمجلی از مفصل معایب تمدنی این طریقه برای دنیا عموماً و چین و هند و ایران خصوصاً اظهار گردید ، از قرار مذکور جمعی از برادران عزیز انجمن محترم اخوت دامت تا بیاناتها تصور کرده اند که مقصود ما از این بیانات توهین آن انجمن صفا و وفا بوده در صورتیکه ما خدمات جناب مستطاب ظہیرالدوله رانست در به برقراری مجلس شوری در همدان و کرامت شاهان هیچوقت فراموش نکرده و نخواهیم کرد ، و از حسن نیت و عدم بستگی باین خرافات برادران انجمن محترم که غالباً از دوستان شخصی خود ما هستند بخوبی مسوقیم و مہدانیم که انجمن مزبور اگر در ردیف یکی از انجمنهای عالم باشد همان انجمن (ماسونیک) است که موجب آبادی دنیا و رفع خرافات و اوهام باطله میباشد ، از اینرو حالا

از حواص اخوان دائرة اخوت خودمان خواهشمندیم که به یارۀ برادران محبوب انجمن که هنوز در بدو مراتب سلو کنند سیر مارا معرفی کنند و بفهماند که اگر مادر دنیا با کسی طرف باشیم آنها هستند که محل آبادی و آسایش دنیا میباشند ، و اگر زنده بمانیم ناچار بطور تفصیل خدمت صاحبان آن عقاید مندرسه خواهیم رسید ، ولی ما شان انجمن اخوت و خاصه افراد آن هیئت را از این ختای فکر با اثر و ولاتر بمانیم ، والسلام علی من اتبع الهدی

حَرَنَدِ پَرَنَدِک

✽ اخبار شهری ✽

دیروز سگ حسن دله نفس زنان و عرق ریزان وارد اداره شده بمحض ورود بی سلام و علیک فوراً گفت فلان کس زود رود این مطلب را یاد داشت کن که در جش خبلی لازم است ، گفتم رفیق حالا به نشین خستگی بگیر گفت خبلی کار دارم زود باش تا یادم زفته بنویس که مطلب خبلی مهم است ، گفتم رفیق مطلب در صندوق اداره بقدریست که اگر روز نامه هتگی ما به بلندی عریضه کرمانشاهی ها بومیه هم که بشود باز زیاد می آید ، گفت این مطلب ربطی باها ندارد ، این مطلب خبلی عمده است ناچار گفتم بگو گفت قلم بردار ، قلم برداشتم گفت بنویس « چند روز قبل ، نوشتم ، گفت بنویس « پسر حضرت والا در نزدیک زرگنده ، نوشتم ، گفت بنویس « اسب های کالسکه اش در رقتن کندی میگردند ، نوشتم ، گفت بنویس « حضرت والا حرصش در آمد ، گفتم باقیش را شما میگوئید یا بنده عرض کنم یکمرتبه متعجب شده چشمهاش را بطرف من دریده گفت کجا میبکنم جناب عالی بدانید تا بفرا ما بید ، گفتم حضرت والا حرصش در آمد (رولوه) راز حبیش در آورد اسب کالسکه اش را کشت ، گفت عجب ، گفتم عجب جمال شما ، گفت مرگ من شما از کی شنیدید ، گفتم جناب عالی تصور میبکنید که فقط خودتان چیز رابطه و دوستی بازرگان و رجال و اعیان این شهر دارید از کارها مطلبید و ما بکلی از هیچ جای دنیا خبر نداریم ، گفت خیر هرگز چنین جاری نمیکنم ، گفتم عرض کردم مطلب در صندوق

اداره ما خبلی است ، و این مطلب هم پیش آن مطالب قابل درج نیست ، گذشته از اینکه شما خودتان مسبو قید که تمام اره با شیاهم در غم واقع همین کار میبکنند یعنی اسب را در صورتیکه اسباب مخاطره صاحبش بشود می کشند ، دیگر آنکه شما میفرمائید حضرت والا حرصش در آمد ، شما الحمدلله میدانید که آدم وقتی حرصش در بیاید دیگر دنیا پیش چشمش تیره و نار میشود خاصه وقتی که از رجال بزرگ مملکت باشد که دیگر آنوقت قلم مرفوع است برای اینکه رجال بزرگ وقتی حرصشان در آمد حق دارند همه کار بکنند همانطور که اولپای دولت حرصشان در آمد و بدون محاسبه قاتل بصیر خلوت را کشتند ، همان طور که حبیب الله افشار حرصش در آمد و چند روز قبل با سر یکی از اولیا سبف الله خان برادر اسدالله خان سرب قزاقخانه را گلوله بیسج کرد ، همانطور که نظام السلطنه حرصش در آمد و با آنکه پشت قرآن را مهر کرده بود جعفر آقای شکاک را تکه تکه کرد ، همانطور که آن دو نفر حرصشان در آمد و دو ماه قبل بکنفر ارمی را پشت بخچال حسن آباد قطعه قطعه کردند ، همانطور که آدمهای عمید السلطنه طالش حرصشان در آمد و آنها تیرا که در (کرگانه رود) طرفدار مجلس بودند سر بریدند ، همانطور که عثمانیا بنخواستن سفر کبیر های ما حرصشان در آمد چهار ماه قبل زواز کربلا را شهید کردند و امروز هم اهالی بیگس و بی معین ارومیه را به باد گلوله توب گرفته اند ، همانطور که پسر رحیم خان چلیانلو حرصش در آمد و دو بیست و پنجاه و دو نفر زن و بچه و پیر مرد را در نواحی آذر باحان شقه کرد ، همانطور که میر غضبها حرصشان در آمد و درختهای فندق (یارک) تبریز را باخون میرزا آقاخان کرمانی ، و شیخ احمد روحی و حاج میرزا حسن خان خیر الملک آبیاری کردند ، همانطور که یک نفر حکیم حرصش در آمد و وزیر دربار را در رشت نوی رختخوابش مسموم کرد ، همانطور که پلیس حرصش در آمد و نفر سر میرزا محمد علی خان نوری را با ضرب شش پر از هم با چیدنمان طوز که اقبال السلطنه درما کوحرصش در آمد و خون صد هاستمرا را به ناحق ریخت ، همان طور که دختر معاون الدوله حرصش

(وزیر مختار دولت ایران در دربار دولت بهبه ایتالیا)
 راجب هاشم آقای ربیع زاده تبریزی که دارای یازده
 رساله (اصول تمدن - حرف غریب - رساله
 غیبیه - رفیق و وزیر - شیخ و وزیر - بوتیک
 های دولتی - منظم لشکر و مجلس اداره -
 سپاهی گوید - توفیق امانت - اصول آدمیت - اصول مذهب
 دیوانیان که جلتاً دو بیست شصت صفحه است بطبع رسانیده اند .
 در شعبه کتابخانه تربیت طهران (خیابان مصری
 نزدیک شمس العماره) و نیز مجلدی پانزده قران
 و بدون جلد دوازده قران بفروش میرسد .

تکالیفات پرنس معظم از شرح و بیان مامستنی است و
 وصف نمودن آن بدان ماند که آفتاب را بتوروساً بتانبه
 یا گل را برک و بو توصیف نمایند . ملت حق
 شناس ایران سالهاست اثر قلم و نتیجه افکار ایشان را
 مثل کلغذ زردست بدست میبرد . و قدر و قیمت
 آن نسخ عالی را بخوبی میدانند

﴿ حقوق و وظایف ملت ﴾

تکالیفات در حقوق و وظایف ملت و اولین تکالیفی
 است که در این فن بزبان فارسی ترجمه شده . بر هر
 فردی از افراد ملت عموماً و آنهایی که از عوالم حقوق
 و وظایف بشری بی خبرند خصوصاً لازم است که
 آنرا بخوانند تا مقام آدمیت و رتبه انسانیت را کما هو
 حق بدانند . و خویش را بنده امتثال خود قرار نداده
 پیش از این زیر بار ظلم و تحکیمات جبارانه عمر و وزید نروند
 و خود نیز از وظایف خویش قصور نورزند . در تمام کتابخانههای
 طهران این کتاب موجود و مجلدی سی شاهی قیمت آنست

﴿ اعلان ﴾

مشترکین سالبانه روزنامه قانون و صور اسرافیل
 پس از دریافت همین نمره وجه آهونه یکساله را خواهند
 پرداخت و قبض جایی اداره رادر یادت کرده یا قیمت نسخ
 سابقه راداده بعد ها هم روزنامه ارسال نخواهد شد .

﴿ اعلان ﴾

سرکار روسی خان عکاس معروف بتازکی در اول
 خیابان علاء الدوله (رو بروی خانه امیر نظام)
 عکاسخانه بطرز فرنگستان دائر کرده و اقسام عکسهای
 ممتاز اعلا در آنجا گرفته میشود .

در آمد و وقتی پدرش را بخراسان بردند بزور گلو درد
 خودش را خفه کرد ، همانطور که مهان خسرو در
 (متر) آذربایجن پشت آندرخت چنار حرصش در
 آمد و میزبان را که اول شجاع ایران بود پوست کند ،
 همانطور که مرزا علی محمد خان بریا در مصر و میرزا
 یوسفخان مستشارالدوله در طهران و حاجی میرزا علی خان
 امینالدوله در گوشه (لشت نشا) حرصشان در آمد و
 بقوت دق و سل خود شائرتاب کردند ، و ، و ، و ،
 ، ، ، ، به آدم مخصوصاً وقتی که بزرگ و بزرگ
 زاده باشد حرصش که ذر بیاید اینکار ها را می کند
 ، علاوه بر این مگر برادر همین حضرت والا وقتی یک
 ماه قبل در اصفهان مادر خودش را کشت ما هیچ نوشتیم ؟
 ، ما آنقدر مطلب برای نوشتن داریم که باین چیزها
 نمیرسد ، گذشته از اینها شما بدانید که یاره چیزها مثل
 یاره امراض ارقی است حسین قلی خان بختیاری را اول
 افطار باسم مهمانی زبان روزه کی کشت ؟ گفت به حق
 با شما هست ، گفتم بدر همین حضرت والا نبود ؟
 گفت دیگر این طول و تفصیل ها لازم نیست ، یک
 دونه بگو میدفرماییشما نگرفت ، گفتم چه عرض کنم
 ، گفت پس باین حساب ما بور شدیم ، گفتم ،
 جنارت است ، گفت حالا ازینطالب بگذریم راستی
 خدا این ظلمهارا بر میدارد ، خدا ازین خونهای ناحق
 میگذرد ، گفتم رفیق ما درویشها یک شهر داریم ،
 گفت بگو ، گفتم ،

﴿ این جهان کوه است و فعل ما ندا ﴾

﴿ باز گردد این نداها را صدا ﴾

گفت مقصودت از این حرفها چه چیز است ، گفتم
 مقصودم این است تو که اسمت را سگ حسن دله گذاشته
 و ادعا میکنی که از دنیا و عالم خبر داری عصر شبیه
 ۲۱ چرا در بهارستان بودی ، گفتم بودم ، گفتم
 بگو تو بیری ، گفت تو بیری - گفتم خودت
 بیری - گفت به ! تو که باز این شوخیها را داری
 - گفتم رفیق عجب ندارد دنیا دوروزاست ،

﴿ بشارت ﴾

دوره اول کتب و رسائل جناب پرنس ملکه خان نظام الدوله



مدیر میرزا قاسم خان تبریزی

عنوان مراسلات

طهران خیابان علاءالدوله

مخاضی مهمانخانه مرکزی

بخشیه ۳ شعبان ۱۳۲۵ هجری

۲۹ فروردین ماه سال ۱۲۷۷ نزد گردی یاری

۱۲ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی

فاذا نفخ في الصور فلا اَنساب ينهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات

ولوایحی که موافقت با مسلک ماداشته باشد با

امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره

مختار است یا کتبه ای بدون امبر قبول نخواهد شد

و حه آونه زهر که و از هر جامه متا گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت يك نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران پنج (۵) شاهی

احطار

بنا بر مذکور جمعی از برادران دینی و اخوان اسلامی ما در مندرجات مقاله اول نمره دوازدهم سو ظنی برده و الهیاد بالله در مسطورات آن بواسطه ابهام و اغلاق باره کلمات و عبارات یا بعلت فزگی ملک انشاء حسرت خودشان را از ماسلب فرموده و نسبت خطای فکر یا عقیده بنکارنده داده اند در صورتیکه ما کرا را شرح عقاید حقه اسلامیه خود را داده و تا آن حد که اسقاط تکالیف شرعیه اخوان ایمانی ما نسبت بما بشود تصریح بمعتقدات حقه خود کرده ایم . در هر حال توضیح مبهمات این مقاله را انشاء الله برای نمره بعد کا بلا بعهده میگیریم و در این نمره فقط بث شکوای خود را بخدای اسلام مینماییم . و از حضرتش کمک و استمداد پیروی حق و حقانیت بطلبیم .

اليوم اكملت لكم دينكم وانمئت عليكم نعمتي

انسان يك وقت يا بواسطه بد از سادگی و ساذجیت

اولیه . یا بعلت خود بر حق و خود حواهی . یا به سبب عدم استعمال قوای خود در موارد موضوعه . و یا بالأخره بجهت مغلوبیت در جنگال استبداد از شاهراه حقیقت یعنی طریقی که به پیروی آن مأموریت طبیعی داشت منحرف شدم . رابطه وجدانی خود را که وسیله علاقه و پیوستگی با مبدء و مترجم خواسته های ازلی خالق او بود از دست داده . و عقلش که رسول باطنش بود از نیز حق و باطل باز ماند . و چون مسافری بی بلد در شبی مظلم و طوفانی گرفتار شعب مختلفه صلاحت شده و از یافتن طریق مستوی و صراط مستقیم عاجز آمد . و انسانیت معجونی از سببیت و بهمبیت محصه یعنی قوه غضب و شهوت گردید .

آثار اخلاقی و تاریخی بشر بر این انحراف و ضلالت هنوز دو گواه حی و عادلند .

وبلائك اگر يك لطفه قانون خلقت و يك بلد راه

حقیقت نبود . چنین غوایت و گمراهی ناچار تا حال

حمایت بشت انبیا چنانکه سابقاً بدان اشاره کردیم و همه عقلای دنیا بزبانهای مختلفه بیان کرده‌اند همان تجدید رابطه انسان با حضرت ملک منان بواسطه تذکر و قول لیل و تجدید قوانین ماشیه و توفیق آن بامقتضیات هر دوره بوده ، و واضح است که بدون این دو امر ابداً ترقی انسان که غالباً مهمل بحتفظ حال حاضر دارد محال است و چاره آن منحصر و بسته بشجاعت و رشادت و جد و جهد همین بزرگان دنیاست ، و واضح است که این خدمت انبیا عظام برای ترقی انسان در تمام دنیا عموماً و در صفحات ما که قوانین و احکام الهی داریم خصوصاً تا چه حد از لزوم و ضرورت میباشد ،

پس در صورتیکه وجود این لطف و رأفت برای ترقی روحانی و آسایش جسمانی انسان تا این حد از لزوم و ضرورت است سرخامیت و قطع این فیض از مبداء فیاض چیست ؟

آیا آدمیت در چهارده قرن پیش بغایه القصای کمال رسیده و حقایق به‌آرهاب او مکشوف شد ؟ و آیا انسان دیگر از آرزو از قید متابعت مقتضیات وقت تاویل و ترجمه و انقیاض و انبساط قوانین بموجب خواهشهای تغییر اوضاع رهایی یافت ؟

حاشا ! نه انسان هنوز منزلی از منازل کمال خود را پیوده و سم الحطاطی از سما حقیقت بر روی او گشوده است و نه رهایی او از متابعت مقتضیات زمان و پیروی خواهشهای وقت امکان عقلی دارد ،

یکی از حکمای معاصر میگوید « حقیقت او قیافوسی است بی کران و انسان تماشاچی ساحل که گله‌گسای امواج آن بحر بیکران دامن او را ترکند یا از ذخایر بی منتهای خود برای او مقداری بیرون افکند ،

اینکه انسان هر چه پیش میرود بر معلوماتش افزوده و بکشف حقایق تازه نائل میشود دلیلی بین و برهانی آشکار بر نقص انسان و انتظار کمال اوست ،

و صریح آیات الهیه و شکایتهای نبی اکرم (ص) و حضرت امیر المؤمنین علی (ع) و آنچه هدی علیهم السلام از عدم استعداد کامل معاصرین خود از فهم مقاصد عالیه و علوم و منارف خاندان نبوت و حدیث (لو علم سلمان ما فی قلب اباذر لیکفره) و فقره نهج البلاغه خطاب

دنیا را خراب تر و نوع بشر را مازل بمرجه حیوانیت صرفه کرده و بهلاکت ابدی دوچار نموده بود ، این ناخذای کشتی گمراه حیرت و خضر بادیه گدراعی همان قانون نشو و ارتقا و باصلاح حکمهای ما قاعده ترقی کون است ، که بدون التفات اهل روزگار آدمهای هر دوره را بایک حرکت ملائم مرحله بمرحله بگمگشته انسانیت و نقطه مأموریت آدم نزدیک کرد ، فشار احتیاجات دنیا نفرت و جدائی را از میان برداشت ، تشکیک هبتهما موجب مقایسه افکار و تبادل سلق گردید ، و از اینرو نمو عقلانی و آبدی دنیای انسان شروع شده مرغ هوا گرفته بشری به آشیان خود مهمل نمود ،

شجاعان دنیا نیز که عبارت از انبیا عظام و حکمای کرام یعنی کاری ترین عمال قانون نشو باشند با بذل جهد و صرف کوششهای فوق العاده خود مانند فشاری که گاهی قوه حرکت متحرکی را مضاعف کند ، یا هوای موج موافقی که وقتی بر سرعت سیر کشتی بیفزاید ، بتقویت عمل همین عامل طبیعی یا قانون نشو و ارتقا سعی فرموده و عالم و آدم را با قدمهای بلند جلو انداختند ،

عمل تدریجی قانون ارتقا و خدمات دفاعی همان شجاعان دنیا همبطنر رفته رفته و منزل بمنزل انسانرا از وادی جهل و غوایت بسر منزل رشد و هدایت نزدیک می کرد تا نوبت بچشم رسل و هادی سبل علیهم افضل الصلوات و التحیات رسید ،

در این وقت کشتی شکسته بحر آدمیت و گمراه طریق انسانیت که بواسطه اثرات سابقه قانون نشو و خدمات سالنه انبیا و حکما مستعد و آماده بود بتوسط نور چراغ شاهراه هدایت ، و شجاعت محیر القول بکه مبارز میدان معرفت اعنی حضرت ختمی مرئب (ص) به نخستین قدم ساحل نجات و اول نقطه عزیمت خود رسید ، و بواسطه کمال این دین مبین انسانیت بصریح (ولکن رسول الله و خاتم النبیین) از ظهور پیامبری جدید مستغنی شده سر رشته مأموریتهای ازلی و مقتضیات مشیتی خود را بدست آورد ، و فرمان قضا جریان الهی بمهر (لایبی بعدی) و (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی) محضی و مسجل شد ۱

بکمال (ها ان همنا لعلما جاً لو اصب له حله) و
اشار حضرت سجاد که مفرماید

﴿ یارب جوهر علم لو ابوح به ﴾
﴿ لقبلی انت من بعد الوصی ﴾

﴿ ولا ستحل رجال مسلمون دمی ﴾
﴿ برون اقبیح ما با تو نه حسنا ﴾
و حدیث نبوی خطاب بهایشه (لولا قومک حدیثوا عهد
بالاسلام ، ، ،) و جواب اجالی قرآن از امروح
و اهله قمر و هزاران تصریحات و اشارات دیگر بما
نابت می کنند که حقایق کون در پرده حفا مستور است
و انسان هنوز از وصول بدرجات منتظره کماله معرفت و
کشف حقیقت مهجور .

و اما آزادی انسان و قوانین از تاثیر مقتضیات وقت
و رهایی آن از خواهشهای انقلابات اوضاع زمان بدرجه
ایست که هیچ عاقل انکار آن نتواند کرد ، چه گذشته
از آنکه ترقیات نوع بشر و تاطیف قوی و حواس او
بمرور زمان و تغییر وضع همیشه و از دیاد هرروزه حوائج
انسانی در هر عصر بلاشک مستلزم ترجمه و تاویل و انقباض
و انبساط قوانین سابقه است کریمه (کل یوم هو فی شان)
و آیه وافی هدایه (مانسخ من آیه او نسهات بخیر
منها) و آیات نسخ و منسوخ در مدت بیست و سه ساله
نبوت حضرت ختمی مرتبت بواسطه تغییر مقتضیات وقت
شاهدی صدق بر لزوم این معنی است .

پس باینکه انسانیت هنوز بکمال خود نرسیده و با
آنکه تغییر اوضاع مستلزم تاویل و ترجمه و انقباض و
انبساط قوانین میشود و بالاخره با آنکه مبدأ فباض بحکم و جوب
لطف ناچار از افاضه فبض است سرخامیت چیست ؟
بلی چنانکه سابقاً اشاره کردیم احتیاج انسان بظهور
انبیاء جدیده تا وقتی بود که از شاهراه مأموریت خود دور
و سررشته خواهشهای الهی و مسئولیت طیبی خویش را
بتوسط دین مبین اسلام و تاثیر کامل قانون نشو و ارتقا
بدست نیآورده بود ، ولی بعد از آنکه دین ابدی اسلام
انسانرا بشاه جاده انسانیت امداخت و قانون نشو اصول
تمام مقتضیات کمال و زندگی او را بدست خودش سپرد و
کتاب آسمانی اسلام ما که فرقان حقیقت و مجاز و حق
و بطلان است بصریح

﴿ ما فرطنا فی الکتب من شیئی ﴾ و ﴿ لارطب ولا یابس
الافی کتاب مبین ﴾ و ﴿ نزلنا علیک الکتب مبیاناً لكل
شیئی ﴾ اصول همه خواهشهای هر دوره را بواسطه محکمت
و متشابهات بدست مسلمین داد ، و بعد از آنکه حکمت
نزول آیات متشابهات بواسطه حدیث شریف نبوی که
مبمفرماید (القرآن ذلول ذو وجوه فاحلوه علی احسن
الوجوه) و قول حضرت ولایت پناهی (الا ان یوتی
عبداً فهماً فی القرآن) و (من فهم القرآن فسر جهل العمل)
ظاهر گشت آنوقت کالشمس فی وسط النهار معنی خامیت
و سر و حکمت آن ظاهر است ،

و تنها چیزی که آنوقت برای ما مسلمین مپسند
ندبر در قرآن و استخراج قوانین بمقتضای هر دوره و
عصر از آن گنج شایگان و بحر بی پایان میاشد ، و با
اصولی که در دست علمای ما کثرالله امثالهم از اختلاف
احکام باختلاف احوال و موارد و عنوانات طاریه هست
میتوان با بدیت این دین مبین و دامت احکام و قوانین
آن بدرستی پی برده و سر خامیت را چنانکه باید کشف
کرد ، و ما انشاء الله در توضیح این مقام و تبیین این
مقال باز مراجعه خواهیم کرد و مبهمات این مقاله را بادائی
واضح و در خور فهم عامه بیان خواهیم نمود ، بعون
الله و حسن توفیقه

﴿ مکتوب کرمان ﴾

۱۰ جمادی الاخره ۱۳۲۵

محمد رضا خان عدل السلطنه پسر مرتضی قلیخان
و کپل الملك را در اوایل ورود فرما فرما یا چندی بعد از
آن بحکومت (اقطاع و افشار) بر قرار نمودند و تا
سه ماه قبل در مقر حکمرانی بود خدا میداند چقدر مردم
آنجا را خانه خراب و رعیت را چاپیده یکما . پیش از
آمدنش بشهر کرمان شهرت نمود در آنجا گوش بگیریا بریده
و قدغن کرده است هر کس اسم مجلس و مشروطه را
بزبان آورد چنین و چنانش خواهم نمود هر قدر هم که
قدرت داشته در (اقطاع و افشار) که از بلوکات معظم
کرمانست از جرم و مصادره بخرج داده ، بعد از آمدن
عدل السلطان بکرمان با اینکه نواب و عمال او را در
آنجا از رعیت جلوگیری داشتند قریب بانصد ضر رعایای

بیچاره بشهر آمده از تهدیات او تظلم نمودید ، بمجلس مقدس شکایتها کردند ، بعلماًء اعلام ملحقی شدند ، بکماه بیشتر در شهر لامکان و بی مخارج برنج غربت در کربت بسر بردند ، اوایل بیست هزار تومان تجاوز مأخوذی عدل السلطان را بعنوان جریمه قلمداد میکردند پس از آنکه بنامش به امر آنها رسیدگی و تحقیق نمایند از قرار تقریر خود رعایا و سایر سکنه شهر با حضور (نظار) کرمان با وجود اینکه هیچیک مردمان درست کرداری نیستند ده هزار تومان و بروایتی هشت هزار تومان آنرا در حضور عدل السلطان و جمعی دیگر نابت کردند ، آخر الامر گفتند يك چیزی عدل السلطان بدهد صلح نمایند ! آن بیچاره ها دیدند بعد از زحمت و مزارت زیاد و دوندگی بسیار باید ده تومان در شهر کرمان خرج نمایند تا بیج تومان وصول شود آن هم در محل شك و ربب اما بشود یا نشود ، هر طور بود همه را به محل خود معاودت دادند دیگر بمیدانم چه شد که در فانی همان رعیت و همان (اقطاع و افشار) را بعدل السلطان واگذار نمودند ، تصور فرمائید مار زخمی را که ده روز پیش از این از او شاکتی بودند مجدداً همان شخص را بر آنها حاکم قرار دهند چه خواهد شد ؟ ! کار بعدالت و غیر عدالت ندارم چیزی که بمیدانم اینست ، که بدرزن عدل السلطان جناب آقا باقر مجاهد کرمان ، و برادرشان عدل السلطنه نایب الحکومه کرمان ، برادر دیگرشان رستم خان حاکم (رفسنجان) و (انار) داماد جناب آقا باقر ، برادر دیگر محمد مهدیخان همه کاره حکومت ، عموی ایشان و لپخان کلانتر کرمان ، آیا بار هم جهت لازم است یا خیر ؟ ! خدا زیاد کند ، مشت نشانه خروار ، گل علامت خار ، شتر برای بردن بار ، قالی و قالپچه افشاری هم که مطبوع ، اسب و قنک که قیمتی ندارد ،

— ایضاً از کرمان —

۸ رجب ۱۳۲۵

سه روز است عزل نواب والا نصره الدوله علی شده ظامراً مشغول تصبیه امور است و ولی باضاً کمال اشتیاق را بحکومت کرمان دارند زیرا که فقیر و بیچاره و بی حرارت را از اهالی بیچاره کرمان بانی گمان ندارند ، ریاست

(واغریب الغربا) (میرود حاکم ما)

اطفال صغیر مدرسه نصرت راهم که باسم ایالت افتتاح شده بتاسکرفیاضه برده اند ، خدا شاهد است اهالی کرمان عالی و دانی از این حرکات ناشایسته تعجب و تحیر دارند که این چه رضایتی از حکومت است که بضرر چوب پولیس مردم را بتلگرافخانه ببرد و شهر را بیجهت منغوش کنند ، علماء عظام کناره گرفته اند ، به جناب ملا ذالاناه حاج میرزا محمد رضا این دو روزه خیلی اصرار و ابرام کردند در خصوص رضایت از حکومت بتلگرافخانه بروند اقدامی نفرمودند مهذا از طرف ایشان بعضی شهرتدادند در روزعه غنماً سوار شده بهزم (جلال آباد رفسنجان) رفتند ، آقای امام جمعه تلگراف رضایت را مهر نفرموده ، جناب حاج شیخ علی هم سر آسباب

رفته اند ، امروز کلانتر و حواشی حکومت قرار
گذارد آقايان را مراجعت دهند . تا کنون که پست در
شرف حرکت است مراجعت نموده اند فردا بمیدان چه
شود و آقايان که مراجعت فرمودند چه بنمایند ،
ملاحظاتی که لازم برض نیست این یکساله درجه نفاق
تمام طبقات کرمان از انداره گذشته همین بس که تا
چهار روز قبل جناب آقا میرزا علی محمد مقصر دولت و
ملت و حکم بشبه اینان آمده بود امروز همان حکومت
که معظّم اله را شرین و لوطی بقلم داده بود و همه روزه
تهدید مینمود از ایشان تلگراف رضایت گرفته اوهم محض
تضییع حکومت فوراً مهر نموده مجدانه درهرای استقلال
امالت حاضر است ، دونهر قاتل دونهر مقتوله را هم که
چندی قبل دو همشیره زاده های خود را بنوان بی
عصمتی کشته بودند حکومت دو روز قبل مرخص نمود
و ضمناً شرط کرد با اهل محله (میدان قلعه) در استقلال
او بکوشند و اگر میتوانند فسادى که موجب سلب
امنیت شهر باشد بنمایند که فساد عظیمی رخ داده دولت
و ملت مجبور باستقلال ایالتش شوند ، این مختصر وقایع
است که بدون حشو و زاید معروض شد تا خداوند چه
بخوهد و بخت کرمانی چه مساعدت کند ،

(امضا محفوظ)

صورت استنطاق با ملا حسین پسر میرزا

محمد علی متولی مقبره سرورالسلطنه از شماره ۱۱

س - اول که میرزا محمد رضا وارد شد کجا مسکن کرد .
ج - در گوشواره بالاخانه سمت غربی من منزل کرد ،
و در این مدت یکدفعه من با او بگردش رفتم و در باغی که این
نزدیکی است و مشهور به (باغ طوطی) است رفتم کاهو
خوردیم و یکی دو مرتبه یکی از تجار معمم طهران نزد او
آمده با هم جای خوردند من از مقبره مقابل آنها را دیدم
ولی نزد آنها رفتم و بگروزم همان باغی که با هم رفته بودیم
و برمی گشتم در بین راه شخصی بساده پوشیده با او بر
خورد بمن گفت تو برو من رفتم و او ایستاد به صحبت
کردن چند ساعتی با هم حرف زدند . روزیکه من بالای
خانه اش رفتم که عریضه بنویسم در اطافش قدری اسباب
بود و دو جلد کتاب قطور . بمن گفت يك عریضه

برایش بنویسم که به صدارت بدهد و شوم و يك عریضه هم
بشاه نوشت و خرجی خواست که بمقتبات برود بگروزم
در سخن یعنی همان روز تفرج من شهر (سعدی) را که
(دنیا بزرگ آنکه برایشان کنی دلی) خواندم گفت تو غلط
کردی که این شعر را خواندی هیچ میدانی که من چه درد دل
و چه در ضمیر دارم خلاصه بدر من مراد سلامت مبرکد که
چرا تو با او راه میروی

بگروزم کتاب (روضة الصفا) را میخواندم دید
گفت بلك الله تاریخ هم میخوانی امشب کتابت را بیاور
منزل با هم بخوانیم بدر من اذن نداد گفت کتابت را
بشخص نا شناس مده . چون سابقاً که سید جمال الدین
را اخراج کردند این شخص در آن روز داد و فریاد
میکرد و واحمداه و و اش شریقه می گفت من دیدم از او
برسبدم که شما همان شخص نیستید ؟ گفت بلی . باشیخ
هم جز در حرم ملاقات نکرد . و اگر کرده من ندیدم
خودم هم پیش از يك مرتبه با او بگردش رفتم آن روز
هم با اتفاق سرکه شیر که برای کاهو آورده بودیم ظرفش
نفی بود و بعد از آن روز پیش بچه خدامها نشسته بود
گفت (ملا حسین) بما يك کاهو بده که سرکه شیره اش
نفی بود داد .

س - باغ طوطی که در جنب محن حضرت است
و تو سمت مغرب آبادی را نشان میدهی در صورتیکه تو
اهل آنجا هستی .

ج - نمیدانم این باغ همین جا است که میگویند
باغ طوطی است . به (آقا ملا حبیب) که تعریف
کردم که در نزدیک پل جنب مقبره مرحوم (آقا سید
صادق) يك نفر بمیرزا محمد رضا بر خورد با هم باین شکل
و تفصیل صحبت کردند گفت این از رفقای سید جمال
است مثلاً باید این (فضول العرفا) باشد کلاه بر سر
داشت بگروزم هم گفت من نمک اهل حضرت عبدالعظیم
را نچسبده ام مگر یکشب که خانه مشهدی غلامحسین برادر
مشهدی ابوالقاسم با پسر سبزی یلو مهمان بودیم .

صورت استنطاق با شیخ محمد در منزل

ناظم التوبله

س - ایندفعه میرزا محمد رضا کی آمد بحضرت عبد
الغظیم ع و کی وارد شد .

ج - چه عرض کنم مبدام دیده بود یا شنیده بود من در بالا خانه سخن که او منزل داشت هیچ وقت قدم نگذاشتم که این بالا خانه چه قسم است و با او خصوصیت نداشتم .

س - شما صریح میگوئید که در این دفعه با او مراوده نکردید .

ج - بلی هیچ مراوده نکردم و اظهار آشنائی هم نکردم . کلیتاً من کمتر بصحن میامدم مگر شبها که گاهی از دور او را ملاقات میکردم بواسطه اینکه متهم بود مہل بصحبت و خصوصیت او نمیکردم .

س - چند روز قبل ازین واقعه شیخ حسین گفت که او آمده .

ج - چه عرض کنم گویا پنج شش روز قبل من - با چه لباس او آمد سبب نجاشی شما چه بود .

ج - بواسطه مسئله سابق که او را بقزوين به قصصیرات با شایسته برده بودند نجاشی داشتم و ایندفعه با لباده و کلاه آمده بود بر خلاف سابق که معمم بود .

س - شما که میگوئید سابقاً اعمال میرزا محمد رضا مسبوق بودم و ازو نجاشی نمودم و با او آشنائی ندادم مہذا او را با لباس تبدیل دیدید چرا بناظم التوبه نگفتید

ج - این گفتگو ها را مربوط بخودم نشمردم و گفتم همه او را می شناسند که چه کاره است و معروف است در اینصورت گفتم بن چه ربطی دارد .

س - سابقاً که میرزا محمد رضا در حضرت عیبد العظیم بود عبال و اطفالش هم بودند .

ج - خیر در شهر بودند و او میرفت دو سه شب میماند و بر میگشت .

س - میرزا محمد رضا آیا باشما عداوتی دارد .

ج - شاید داشته باشد بجهت اینکه هیچ قسم عالمی در میان نبود که دوستی یا دشمنی با من داشته باشد .

مکتوب از کرمان

بسی واضح و آشکار است که ضدیت و مفارقت جنگ حیدر نعتی در تمام بلاد اسلامیه ما بین اهالی محلات و جہال مملکت از سالهای دواز حکم طبیعت ثانویه گرفته و

ج - بالله ایندفعه هیچ اطلاع از آمدن او ندارم .

س - در سابق بر این چه نوع بود خصوصیت شما با او

ج - چه وقت راه پفر ما میدوالله بالله من خصوصیت با او ندارم .

س - شما اینقدر قسم نخورید و طایبی را که سوال میشود بگوئید دروغ چه فایده دارد میخواستی از رقت و اندوهی که در وقت وداع با او داشتی نشانی بدهم که چطور گریه میکردی .

ج - از وقتیکه از پیش مختار خان آمد آنجا قدری اسباب داشت منزل (شیخ حسین) بر داشت و مسافرت نمود .

س - در وقت حرکت میرزا محمد رضا چه اشخاصی پیش او حاضر بودند .

ج - من و شیخ حسین حاضر بودیم .

س - وقتیکه بنا شد سید جمال الدین را نفی بلد کنند چه اشخاصی پیش او مراوده میکردند .

ج - (سید عبدالرحیم اخرجی) با (حاجی محمد حسن) خصوصیت داشت و کلبتاً با سید جمال کسی جز میرزا محمد رضا رفیق و انیس نبود همیشه شبها و روزها با هم بودند و قبل از آنکه بنای اخراج او شد از ایران همه کس از اهالی حضرت عبدالعظیم و طهران مراوده میکردند .

س - شما چه اوقات با او بودید .

ج - گاهی که حاجی محمد حسن کمپانی میامد منزل سید در حضرت عبدالعظیم با هم بودیم .

س - در ایندفعه که میرزا محمد رضا آمد شما چطور فهمیدید .

ج - مردم میگفتند فهمیدم .

س - ورود میرزا محمد رضا را در اذان فریاد که میزدند کی اول بشما گفت .

ج - (شیخ حسین) که پسره ایست و با من در امام زاده (اندرمان) بود آمد گفت .

س - چند روز قبل ازین سانح شیخ حسین ورود او را بشما گفت .

ج - دوسه روز قبل ازین حادثه شیخ آمد گفت این مرد که آمد در (اندرمان) بودم .

س - شیخ حسین خودش دید بود یا شنیده بود

هر سال در هر بلد باین عنوان عوام بجان یکدیگر افتاده غیر از سر و دست شکسته جمعی هم مقتول میشوند خاصه در هذه السنه که مردمان نادان از حکومت و سیاست بی خبرند و هراس ندارند البته فتنه بزرگی روی خواهد داد این بنده بملاحظه حب وطن و نوع پرستی که در واقع یک نوع خدمت بابتاً جنس است خواستم بلکه و رفته رفته این عادت زشت اهالی مملکت را وداع گوید و آنها را بسر منزل مقصود که اساس ترقی و انصاف است برسانم لهذا بصواب دید جمعی از غیرتمندان و خیر خواهان انجمنی در دولا بملکی خود در بیرون شهر باسم انجمن حسینی تشکیل نمودم و در هفته قبل که روز جمعه غره شهر جمادی الثانیه ۱۳۲۵ بود سر دسته های عزا داران و جوانان و رؤسای اهالی محلات را وعده خواستم همه از صمیم قلب آمده قریب دویست نفر حاضر شده و تمام این عنوان را بجان و دل سپرده تعهد نمودند که من بعد هاسمی از جهدر تعمق نبرند بلکه اصرار داشتند بجه نوشته همه مهر نمایند و لغت نامه کنند و قرار این بود که در هر جمعه این انجمن منعقد شود روز گذشته جناب عدل السلطنه نایب الحکومه احضارم فرمودند و بطور تأکید تهدید و منع کردند هر قدر منافع آن را بیان نمودم قبول نکردند چرا که با استبدادشان اتحاد مردم ضرر میرساند . خیلی عجب است ! که بعضی مردم میخواهند اغلب اهل بصیرت را مفاد این آیه کریمه (و لهم اذان لا یسمعون بها و لهم آعین لا یبصرون بها و لهم قلوب لا یفقهون بها اولئک کالانعام بلهم اضل) واقع سازند اگر چه هستند اما اشتباهی است که حضرات مستبدین برای چهار روز خودشان کرده اند . آدم بیدار را بهر تدبیر باشد نمیتوان خواب کرد لکن هر خوابیده را باسانی میتوان بیدار نمود . حمد خدا را که مردم بمقوق خود بی برده اند با این همه اوضاع اگر کسی خواست متوجه خویش و ملت خود خدمت نماید از شش جهت با گردنهای کشیده و چشمهای دریده و صدای غضب آلوده بر او میتازند و فتوای ریختن خویش را میدهند و ما به پدرش میرود . همین قدر خواستم از قضیه کار بنده مستحضر باشید .

(حاج ابراهیم نایب کرمانی)

صورت تلگرام

از بوشهر به طهران ، دهم سپتامبر ۱۹۰۷
 (غره شعبان ۱۳۲۵) ط م ، ۱۲
 حجة الاسلام آقای آقا سید محمد طباطبائی ، و حضرت وزیر داخله ، وزیر خارجه ، و وزیر مالیه ، و وزیر عدلیه ، و رئیس مجلس ملی ، و مستشار الدوله ، و رئیس انجمن عریاض ، و تقی زاده ، و صوراسرافیل ، و جناب المتین ، و خطیب الممالک طهران ، بملت مفلوك بشارت و بسر بازی مواجب و حیره اطلاع دهید که دیروز جهاز (کشتی) آنتنی موسوم به « رجستان » رفت (جزیره) هرمن جهت حمل دو هزار و سبصد الی دو هزار و پانصد « طن » (متجاوز از سه خروار) گل معدنی که جناب معین التجار به کمپانی « اسطریک » فروخته وسی هزار تومان نقد گرفته است این مبلغ عشری از مدهم اخلاهی امتیازات معین التجار میباشد ، بلی حقوق ملت باید این قسم با مال شود (سید محمد)

خرند پرند

مکتوب از ارومیه

ای کبلائی والله دیگر تمام شد ، خانه مان خراب شد ، زن بچه عیال اولاد برادر پسر هر چه داشتیم یا کشته شدند یا از ترس مردند ، نمیدانی چه قیامتی است ، مال رفت عیال رفت اولاد رفت ، والله دیگر کفر و کافر شدیم نزدیک است برویم ارس بشویم ، نصف مان که زیر بیدق ارس رفتند والله باقی مانده هم غیرت مان نمیکند ، بخند اگر ارس بشویم دینمان برود باز دنیا مان سر جاش است ، اما حالا که خسر دنیا والاخره ، ای کبلائی محض رضای خدا محض روز نجات هزار سال بوزارت جنگ ما بگو اینها توپ دارند تفنگ دارند اگر رعیت میخواهد باید خیلی زود چاره بسر ما بکشند که دیگر از پا در رفتیم ، دیگر اگر ما هم فردا ارس شدیم نگوئید ارومیه ها اصلا بی غیرت بودند اصلا دین و ایمان درستی نداشتند اصلا بالانشان کج بود دست ما دامان شما ، امروز اینجا فردا روز نجات هزار

سال امضا هر چه ارومیه هست

﴿ جواب از اداره ﴾

والله آدم در کار مردم این روزگار حیران است ، معلوم میشود عاقلند ، معلوم میشود دیوانه اند ، معلوم نمیشود چه چیزند ، والله تاوله هوا با چیده اند مردم مغز خرد خورده اند ، عقل از کله همه در رفته است ، خوب جنابان آقایان (هرچه ارومیه هست) بنسده چه بکنم وزیر جنگ چه بکنند ، این بلائی است که از آسمان نازل شده ، اینها همه سر نوشت خودتان است ، همه اینها را خود هاتان در عالم ذر قبول کرده اید ، چشمتان چهار تا میخواستید عقلتان را بر سران جمع کنید قبول نکنید ، تقدیر را که نمیشود برگرداند ، شما را بخدا دو دقیقه کلاهما را قاضی بکنید ، شما نوشتید که برو وزیر جنگ بگو من هم تجربهای هفتاد ساله خودم را کنار گذاشتم رفتم گفتم ، آنوقت وزیر جنگ بمن چه خواهد گفت ؟ نخواهد گفت ای احق ای دیوانه از دست من بنده ضعیف چه بر می آید من با قضای الهی چه چاره بکنم ؟ ، نخواهد گفت این تقدیر ارومیه هاست که زنهاتان اسیر بشود ، مرد هاتان کشته بشود ، اولاد شانرا پیش چشمشان قطعه قطعه کنند ، دهانتانرا آتش بزنند ، مسجد هاتانرا عثمانها طویله اسپهاتان قرار بدهند ؟ از شما خودتان انصاف میخواهم خواهد گفت یا نخواهد گفت ؟

بله ! منتها محض رحم و مروتی که دارد در عالم آقایان یک چیز دیگر هم خواهد گفت ، مثلا خواهد گفت این چهار ضرب هم در اینواقع برای رفع بلا محجوب است ، مثلا خواهد گفت این مرگ و میری که نوی شما افتاده بلکه یکی از مرده هاتان کفن میشود ، خوب حالا پیش از آنکه من خودم را سنگ روی یخ بکنم و شما هم بی عقلی و بی شعوری خودتان را پیش وزیر جنگ ثابت بکنید از من سگ رو سپاه قبول کنید ، و از حالا بروید مشغول بمن چهار ضرب بشوید ، بلکه این مرگ و میر از میان شما ور بیفتد ، اگر افتاد یک خدا بیامری هم برای رفتگان من سگ رو سپاه بفرستد ، اگر نه آنوقت مبین میشود که مرده هاتان کفن دهن گرفته اند ، جمعیت خیر بکنند آدمی یک پیل نوک تیز هم بر مبدارید میروید سر قبرستان قبرها

را یکی یکی میشکافید تا میرسید بقبر مرده که کفنش را دهن گرفته میشود آنوقت بکدفه با پیل گردنش را میزنید ، اما باید درست ملتفت باشید که با یک ضربت گردنش جدا بشود اگر نه مرده سر لج مینفتد آنوقت دیگر خدا نشان ندهد خدا آن روزها را نیارد که یک دفعه قریبانتان خواهد افتاد ، به پنم مطلب کجا بود ، هان یادم افتاد آی خدا بیامریزدت مرد ، ای نور بقبرت پیارد ، این شب جمعه تو هم خدا بیامری میخواستی راست است که میگویند حرف بوقتش میکشد ، انگار میکشی همین پر روز بود در همین (ونک مستوفی) خدا بیامری بابا و مرحوم آقا نشسته بودند و خدا بیامری بابا در همین مسئله کهن جویدن مرده ها تحقیق می کرد می گفت این مطلب هیچ شک ندارد من خودم در سال و باقی به تجربه رساندم که در همین قبرستان کهنه گردن یک مرده را که کفنش را می جوید زدند فوراً با تمام شد و مردم آسوده شدند ، باری مطلب از دست نرود خدا رفتگان همه مسلمانها را بیامریزد خدا من رو سپاه را هم پاك كند و خاك كند ، بله مطلب انجبا بود که این کار را هم بکنید به بیند چه میشود اگر این بلا از سران رفع شد که شد اگر نشد دیگر چاره جز صبر نیست صبر کنید خدا صابران را دوست دارد ، بگذارید عثمانی ها هر چه از دستتان بر می آید در حق شما کوتاهی نکنند آخر آخرت هم حساب است بگذار چشمتان کور بشود بیاید آن روز پناه هزار سال يك لنك يا بایستند جوابتانرا بدهند دیگر بهتر از این چیست ﴿ دخو ﴾

﴿ اخطار ﴾

(۱) مشترکین سالنامه روزنامه قانون و صوراسرافیل پس از دریافت همین نمره وجه آبونته یکساله را خواهند پرداخت وگرنه قیمت نسخ سابقه را داده بعد ها هم روزنامه بچپه آن ارسال میشود ،
(۲) تمام مشترکین داخله و خارجه اگر غراز هموض چاپی بمهور بمهر اداره را دارا باشند از درجه اعتبار ساقط است
(۳) اشخاصیکه در بلاد داخله و خارجه مایل به اشتراك باشند و ملاوکیل مخصوص در آنجا نداشته باشیم وجه آبونته را که ارسال نمایند مرتباً روزنامه برای آنان افتاد میشود



مدیر میرزا قاسم خان تبریزی

فَاذْفَخِ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

قیمت اشتراك سالانه

عنوان مراسلات

طهران دوازده (۱۲) قران

طهران خبايان علا الدوله

ساير بلاد ايران هفده (۱۷) قران

مخاضی مهمانخانه مرکزی

ممالک خارجه دو (۲) تومان

بخشیه ۱۰ شعبان ۱۳۲۵ هجری

قیمت يك نمره

۶ اردی بهشت ماه سال ۱۲۷۷ نزد کردی پاریس

طهران چهار (۴) شاهی

۱۹ سپتامبر ۱۹۰۷ میلادی

ساير بلاد ايران پنج (۵) شاهی

و حوايه از هر کس و از هر جا مقدمتا گرفته میشود

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات
 ولو ایچی که موافقت با مسلک مادانته باشد با
 امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره
 مختار است با کتبهای بدون امضا قبول نخواهد شد
 و حوايه از هر کس و از هر جا مقدمتا گرفته میشود

بريدون ان يلعنوا نورالله باعواهم و يا بي الله الا ان
 يم نوره .

حضور مبارك حجج اسلام و علمای كرام و طلاب
 ذوی العز و الاحترام و عموم برادران اسلامی و اخوان
 دینی ادام الله توفيقا لهم .

همه كس در عمر خود اقلا چندین مرتبه بان خبال
 افتاده كه چرا نوع انسان پیروی اخلاق حمیده نمكند
 ؟ و با اینکه صفات پسندیده در پیش خدا و اولیا و
 حكما مطلوب است و در آخرت نیز موجب اجر جهل
 است چرا افراد بشر از قبول آن تا انجمن میزنند ؟
 این خبال بارها در مجله ماهم جولانی داشت و
 مخصوصاً می گفتیم دانشمندان قوم و صاحبان مدارك عالیه
 كه بی بحاسن صدق امانت و دیانت برده اند اقلا بایستی
 خود را از جهال و آن اشخاص كه از تمیز نيك و بد
 قصور دارند مجزی كنند . و درخلق باخلاق حسنه سر
 مشق دیگران شوند . نه اینکه آنها نیز در جرگه

سایرین داخل شده و بگرمی بازار صفات رزیه = ككك
 نمایند .

بلی این خبال مدتها در كانون دماغ ما سیر می نمود
 و قوه فکری در کشف آن سبها میگرد . کتب فلسفی
 و اوراق حکمتی و عقاید بزرگان سلف و خلف هرچیک
 برای حل این معما بما امدادی نمیشود و گره مشکل ما را
 هیچ دست ما مری باز نمی کرد .

ولی بهترین خدمتی كه نشر دوازده نمره - صور
 اسرافیل بمانمود این بود كه بما حالی كرد غیبت و شجاعت
 يك نفر ده نفر صد نفر و هزار نفر برای مقاومت در
 مقابل قسمت عمده اهالی يك مملكت كه قلب دزدی
 كذب فحاشی و مدافعه در آنها طبیعت ثانوی شده
 كفایت نمكند . و شخص هرچه كه در قوه انسانیست
 خود از رشادت و شجاعت بلکه شور نیز سراغ داشته باشد باز
 در برابر اخلاق رزیه يك ملك ناب مقابلی ندلورد . و با
 همه غیرت و جوانمردی بزودی از پا در می آید و

بمان را بقوم غالب میگذارد .
 بلی نگارنده صور اسرافیل وقتی قلم در دست گرفت اجباً
 ملک اسلام را عموماً و مسلمین ایران را خصوصاً در مد
 نظر نهاد و جان و مال و آنچه را که در حوزه حقوق
 شخصی و بشری درآید در کف دست گرفته بمسلمان
 جان بازی درآمد ، و چون آقا و نوکر رئیس و مرؤس
 پیرو و مرید را در نظر عطوفت الهی بکسان و مساوی دید
 ناچار رعایت بزرگی بزرگان و آقائی رؤسا و ولینعتی
 سران و سروران را نکرده در دروازه هر جا دید با ادائی
 بین گفت ، و علاج را نیز بقدری که وقت اجازه مباد
 و اوضاع مملکت اقتضا مینمود بیان نمود ، غافل از
 اینکه خیانت پیشگان ملک که امروز حکم انگلیت دارند
 موافق اصول جنگ جهانی چنین آئینه سرا یا نمای قامت
 نارسای خود را نتواند دید ، و قلمی را که رعایت مدهانه
 و تعلق و چالپوسی نکند اگر باندل مهجه نیز ممکن شود
 آزاد نخواهند گذاشت ، چه برای العین مبدیدند که
 اگر این روزنامه چنانکه حالا می رود برود عقرب
 صاحبان وجدان سلیم و ارباب ذوق مستقیم را به جان آورده
 و شش ماه نمیکند که اقلا صد هم قلم مثل خود و بهتر
 از خود بظهور می آورد ، آنوقت مزاج ظلم فاسد شده
 و بازار خیانت کاسد گردیده مظلوم عنان بر عنان ظالم
 می رود ، و زبردست در برابر قانون الهی هم سنگ زبر
 دست میشود .

با آن شاه تیز تر گش استبداد که آآن سی چهل سال
 است در مواقع کمال ضرورت و احتیاج کلی بکار
 می بردند اوراق صور را هدف ساختند یعنی در مقالات
 علمی و سیاسی صور اسرافیل که فهمش مخصوص علمای
 عظام و طلاب کرام و بالاخره مصطلحین باصطلاح فنون
 سیاسی است توجهات و تاویلات (بنا لایرضی صاحبه)
 را رائج نمودند ، و معنی آبتوفانی هدایه (ولا تقولو
 لمن الفی الیکم السلام لست مؤمناً) را از نظر دیانت دور
 گذاشته و با آن اعترافات آشکار ما در پیش از صد موقع
 دوازده نمره روزنامه بمسلمان و جعفری مذهب بودن خودمان
 باز اجتهاد مقابل نص کرده آنچه که از معانی باطله و مقاصد
 سیه که توانستند بیبارات صاف و ساده صور اسرافیل
 و اعضا آن که تا دیروز مسلمان و مسلمان زاده بودند بسته
 و ابواب و فصول قضا و شهادات و حدود فقهیه ما را
 پس پشت انداخته و معنی حدیث شریف نبوی (ادروا
 الحدود بالشبهات) را میجزی نگرفته و شبهاتی را که ناشی
 از بی سوادی و بی اطلاعی و واغرض نفسانی خودشان بود
 بمنزله ادله کافیه شمرده عوام قوم را العباد بالله بر ثبوت
 سستی عقاید ما یکدل و یک جهت کردند ، و مقاله اول
 نمره دوازدهم صور اسرافیل را چون پیراهن عثمان بدست
 گرفته بکوی و برزن افتادند و کلماتی را که بواسطه بی
 سوادی از فهم آن قاصرند از راه (الانسان عدولاً جهل)
 مورد طعن و ملامت ساختند .

از یزید طائفه ظالمه در هر لباس که بودند به پوستین
 عوام افتاده و اذمان آن دسته از مردم را (که قوای دماغیه
 خود را از فکر عاطل گذاشته اند و به پذیرائی هر
 چه میشوند بدون بکار انداختن قوه عاقله خود
 اکتفا مینمایند و هیچ غور نمیکند که عقل و
 علم و دانائی و تدبیر دیگران برای شخص حق در مراتب
 عالیه حجت نیست و هر فردی بنسبه باید در تمیز حق از باطل
 و صدق از کذب تأمل و تفکر کند) بر ما مشوب کردند ،
 و بالاخره وقتی که رغبت عموماً باین اوراق نالایق از هر
 طرف مشاهده نمودند و مهل قاطبه مردم را بروزنامه
 صور اسرافیل از هر جهت ملاحظه کردند و دانستند
 که باین مختصرها ممکن نیست عشق و شغف مردم را از این
 روزنامه سلب کرد آنوقت رنگی تازه روی کار آوردند و

بلی مقاله مزبور را تنها منتصی که داشت این بود که
 نتوانسته بود حقایق حکمت اسلامی را با عبارات و صاف
 و دره نادری بنویسد و سبک جدیدی در انشاء پیش
 کشیده بود و خود این معنی پیش از هر چیز بدعتی گویا
 نعوذ بالله در دین بوده ، و بعد از آن گفته بود « کسی
 نمیتواند کمال منتظره انسان را محدود کند ، و بگوید انسان
 بفلان حد که رسیده دیگر پیش رفتنش محال است و
 بالاخره نوشته بود انسانی که مصداق (انی جعل فی الارض
 خلیفه) و (یا آدم انبیهم باسمائهم) و (انا خلقنا
 الانسان فی احسن التقویم) و (ان الله تمالی خلق
 آدم علی صورته) و (فاذا سویته و نفخت فیه من
 روحی فقعوا له ساجدین) و مخاطب بخطاب (انزع
 انک جرم صغیر . و فیک انطوی عالم الاکبر) است

او قضای مبرم و تقدیری تنبیر نیست ، و میتواند خودش هم سعی کند و بهر درجه که رئیس و آقای او هست (سوی درجات آینا صم) خودش را برساند و همیشه رتبه های بلند دینی و دنیوی را مخصوص به بعضی دون بعض و نشمرده بداند که هرچه هست در سعی و کوشش انسانی است هیچ سدی برای تکمیل جسمانی و روحانی او در دستگاه خدائی نیست .

فهم این مطالب نه از حیث شرع و نه از حیث عرف بقدر يك خردل ضرری برای نوع انسان ندارد ، و فقط خسارت کشف این مقصد به آن دسته از مردم خواهد خورد که بعوام مشتبه کرده اند که آنچه ما داریم آخرین مرتبه کمال است ، و هیچکس دیگر در خور رسیدن بر رتبه و شئون مایست (قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد) ، بلی این حرف ضررش بجز سواری بزرگان مبخورد و گرنه شریعت مقدس اسلام گذشته از اینکه منافاتی با این مقصود ندارد بنیان و اساس بر همین پایه است .

و اما اینکه صور اسرافیل در این مقاله چند جالفظ کهنه پرست استعمال می کند و دوستان و آشنایان اعضا اداره که وثوق کامل بصحت عقاید ما دارند برای اسکات عوام آنرا کهنه جمع کاهن مبخوانند ، حالا ما صریحاً مگوئیم این کله کهنه مقابل نواست نه کهنه جمع کاهن ، و در اینجا هم قدری دقت میکنیم به بنیم معنی این لفظ چیست و آیا منافی با صحت عقاید نگارنده است یا نه ؟ امروز قریب یکسال و نیم است که رسماً و پیش از سی چهل سال است که در پرده و خفا مسلمین ایران دم از مشروطه میزنند و چنانکه دیدیم و دیدید برای تحصیل این جوهر نفیس از بذل جان و صرف مال مضایقه نمیبایند ، ولی بلاشک و تصدیق عقلاهی هرملك هنوز با همیت این خواهش بر نخورده و بزرگی و عظم این مطالب و لوازم و مقتضیات آرائشناخته اند بحدی که ما امروز مجبور شده ایم بایشان بگوئیم تغییر سلطنت مستبدانه بمشروطه مسئله تبدیل حکومت فلان قریه نیست بلکه این بساط بساط مخصوصی است که بعد از خلقای راشدین از عالم اسلامی رخت بر بست و الان بکپزار و دویت و کسری است که نه تنها ما اساس سلطنت مشروطه را بطاق خپل و نهبان گذاشته ایم بلکه تاریخ

خپلی شان و رتبه دارد ، و هنوز خپلی مانده است تا بهتمام شون کالبه خود برسد و عقل فلان مجتهد یا فلان حاکم یا فلان حکیم امروز نمیتواند بگوید اشرف مخلوقات و معلم ملائک و مسجود سهاوایان و منظور از (خلقت الخلق لکی اعرف) در فلان مرتبه متوقف خواهد ماند ، زیرا که تحدید حد بعد از احاطه است و احاطه بهتمام مدارج کالبه هیچ وقت برای هیچ فرد از ماها میسر نخواهد شد ، و اما لفظ مقتدی الانام که در ضمن عبارت است و مبخوانند به نجم اولیا و پیشوایان حقیقی ما صلوات الله علیهم را داخل و مندرج تحت این عنوان کنند اولاً لفظ مقتدی الانام از اسم خاصه ائمه دین صلوات الله علیهم نیست و ثانیاً متبادر از لفظ مقتدی الانام موافق قوانین اصولی و معانی و بیان علما هستند و این تقریباً از بدیهیات اولیه است که علمای ما کمال انسانی را بتعریفی نمیتوانند محدود نمایند چه کمال با کمالها از صفات خاصه الهی است و انسانی را که خداوند تبارک و تعالی در حق او فرموده (عبیدی اطمنی حتی اجعلک مثلی) چون کالش تا آن حدود است که تصورش نیز محال است بلاشک علمای ما خودشان نیز تصدیق دارند که نمیتوانند بحد تعریفی محدود نمایند و هیچوقت متبادر از مقتدی الانام پیشوایان و ائمه اسلام نمی باشد و بهیچ سریش نجمی نمیتوان این مقصد را بعبارت چسباند ، و بر فرض محال و حال آنکه اینطور نیست اگر قصد ما هم این بوده است چون بای کمال در میان است و کمال نیز تا حد (مازال عبیدی یقرب الی بالنوا فل حتی . . .) کشیده شده و بکمال حقیقی متصل میشود آنوقت آینا عظام هم در اینجور (ما عرفناك حق معرفتك) و (یا دلیل المتحیرین زدن تخیرا) و (من عرف نفسه فقد عرف ربه) مفرمایند

حالا به بنیم ضرر این عبارت در کجاست و بکجای دیانت اسلامی ماصدمه میزند ، و آیا چقدر از این بخریصات و ترغیبات در قرآن مجید و آثار و اخبار نبوی و ائمه هدی علیهم السلام هست ؟

بلی ضرر اینجاست که انسان زیر دست استبداد و ظلم با علم و قدس و تقوای ظاهری هزاران چیز دیگر خواهد فهمید که الی الابد این مقهوریت و مغلوبیت برای

اسلامی هم حتی نام آنرا فراموش کرده است تا چه رسد به اصول و اوضاع و معلومات آن که بهیچوجه در دست نیست .

سلطنت مشروطه چنانکه خود بنفسها شخصیت جدا و علیحده دارد اصول و ترتیبات و علوم آن نیز از سلطنت مستبده مجزی است ، و آن اصول و ترتیبات و علوم هر چند موافق با احکام قرآن و اصول حقه اسلامیه است لیکن بواسطه بعد زمان و فراموشی مسلمین از آن امروز طوری شده که ما مجبوریم اصطلاحات آنرا از زبانهای خارجه که مدتی است در تکمیلش کاری کنند بگیریم ، زیرا چنانکه گفتیم هر اساس مخصوصی معلومات مخصوصه دارد و بیان هر معلومات مخصوصه نیز لغات و اصطلاحات مخصوصه میخواهد ، بهواکنجی ساریان نمیتوان گفت ، و تلگراف را پروانه و برید نمیتوان نامید ، و گرنه از فهماندن معنی و مقصود عاجز میشویم ، و همین طور که تا حالا کنگ و گبج مانده ایم الی الابد خواهیم ماند ، یعنی امروز اگر ما میخواهیم واقعا دارای سلطنت مستحده مشروطه باشیم ناچار لغات مستحده مشروطه میخواهیم .

مثلا در کتابهای لغت سلطنت های مشروطه در ضمن کروورها لغت دیگر دو کلمه هست که اینطور می نویسند « ر آ کسبز » و « کنسر و اتور »

و آنرا بهوا خواهان (پلتیک) و امور معاشیه قدیمه ترجمه می کنند و این دو کلمه غیر از لغت مستبده ایست که ما داریم چه لغت مستبده را هم در خارجه دارند ولی هوا خواهان وضع قدیم در امور معیشت و (پلتیک) مستبده نیستند بلکه عدالت را هم بدرجه کمال میخواهند لیکن مبل به بقای وضع قدیم یا اقلای حالت حاضره دارند تقریبا مثل اینکه روزی اقلای صدبار از فلان پیر مرد یا فلان پیرزن میشنوید که میگوید « مگر پیشتر که مارا آهن نداشتیم مرده بودیم ، مگر سابق که مجلس نبود مردم نان نمی خوردند و کذلک » برای فهماندن چنین معنایی در السنه خارجه دو کلمه سابق الذکر استعمال میشود و نویسندگان معاصر ما و خاصه پرنس ملکم خان این دو کلمه را بلفظ کهنه پرست ترجمه کرده اند و در غالب کتب و رسائل و روزنامه های خود بکار برده اند ، در این صورت آیا از این لفظ چه استنباط میشود و آیا معنی آن

چگونه میتواند با اسلام منافات داشته باشد و بطور این کلمه با مسلمان بودن قائل میبایست دارد ؟ در سوریه که اصل آن که در السنه اروپائی است ترجمه بخافظ (پلتیک) قدیم میشود ، و پلتیک از امور معاشیه است و ربطی بمعاد و دین کسی ندارد ، و این دسته از مردم که اصل این لغت را در زبان خودشان دارند ابدآ بدین و آئین کسی متعرض نمیشوند و کاری بوجدان یکدیگر ندارند تا چه رسد باینکه کهنه پرست را بمعنی صاحبان ادیان قدیمه استعمال نمایند . بلی این بود معنی کلمه ضاله مضله که بی اطلاعی رفتاری ما بواسطه آن غوغائی در شهر انداخته و حکم کفر و قتل مار امسجل کرده بود .

حالا يك قدری ترقی میکنیم و میگوئیم بر فرض بحال صور اسرافیل خواسته دره تقدیات مردم هم دست اندازی کند و بخواند حقیقت را ازو هم هم نمیزد عبارت صور اسرافیل در نمره دوازده این است « اگر همه اهل ایران هم با شما آقایان کهنه پرست هم عقیده باشند جمعیتان بالغ بر سی کرور نفر نخواهد شد ، سه هزار و یکصد کرور آدمهای دنیا که تمام با عقاید ما شریکند عنقریب خواه و نا خواه با سهل خیالات خود لوث این اوهام و خرافات مندرسه شمارا خواهند شست ، آیا لفظ اوهام و خرافات در لغت شما چه معنی دارد ؟ آیا نه و ذلله اصول دین همین اسلامی که مخالفین نیز بحکمت آن معتقدند و نه اول عاقل بودن مقنن آن اعتراف دارند جزو اوهام و خرافات است ؟ و آیا مسلمان راضی میشود که بگوید چنین مطالبی را در روزنامه های اسلامی نوشته اند ؟ بلی اوهام و خرافات این است که امروز به از هزار و سبصد سال پدر بر پدر مسلمان بودن باز دویست و نود و نه هزار نفر از سبصد هزار جمعیت طهران از هر که گیر ها شکر پتیر افسون کرده از روی اعتقاد مبخرند و دعای زبان بند و شیرینی پیش ارباب ها و زنها و شوهرهای خودشان از مسلمانان گذشته از یهودیهای محله میگیرند ، شب چهارشنبه همان بخانه نمی پذیرند ، اول سال سباهی و تلخی بخانه راه نمیدهند ، و سقا خانه نوروز خان را بتکده اسلامی و زیارت گاه مقدس خود میسازند ، و هزاران چیز دیگر که تا گلو غرقیم و هر روز هزارها می بینیم و خود مریکیم که این مختصر عشری از اعشار آن را نمیتواند شرح دهد ، و ابدأ بقصد

شکوائی خود را خواهیم کرد و داد این بیدادهای شمارا خواهیم گرفت و معنی (ولا تقولوا لمن اتى اليكم السلم لست مؤمناً) را بهزار جا اقرار بمسلمان بودن خودمان از شما خواهیم پرسید ،

ان دوعدکم الصبح الیس الصبح بقریب ؟

بقعه تظلم سادات و اهالی قم از شماره ۵ ✽ ✽
 حاجی آقاخان بطهران رفته و از طرف دولت مأموری بقم فرستاد آقا امر نمود اسب مأمور را در سر قبرستان گلوله زدند و بعد از مدتی توقف بچاره بجزئی انعامی قناعت و مراجعت بطهران نمود ، تا چند سال قبل از این آن مزرعه را زور آ باد می گفتند و هنوز هم بعضیها بهمان اسم میخوانند ،

مرحوم حاجی سید جواد مجتهد طاب ثراه مکرر آقا را تکفیر کرد و او را فرعون و عمرود عصر میگفت ،
 مرحوم حجة الاسلام آقا میرزا حسن مجتهد نورالله مرقدہ آنچه خواست جلو گیری از ظلم و جور آقا بنیاید از عهده نیامد ،

و آقا با مرحوم آقا ابراهیم امین السلطان و میرزا علی اصغر خان امین السلطان کمال خصومت را داشت و سر رشته دار سخن جدید را امر کرد سر و دست شکستند ، و متولی مقبره امین السلطان را با اینکه سید بود چنان خوب زد که نامدت بیست و پنج سال بعد نمی توانست راه برود و تمام بستگان او را مشلق نمود و چراغهای روی مقابر آنها را گفت شکستند و خوب بجزار آنها زده و آنچه لازمه حتماً بود کردند ، در همان اوقات اعتضادالدوله حاکم قم بود و خواست فی الجمله جلو گیری از او کند آقا امر کرد نایب فرانشخانه او را در ملا عام زدند و خشتک شلوارش را بریده سرچوب کردند حتی گفتند که خوب به . . . نمودند ، مأمور دیگری نیز که از طهران آمده بود امر کرد او را خوب زدند که بستری گردید و طیب برای معالجه او فرستاد و بعد از بهبودی بجزئی انعامی جان سلامت بدر برد ،

و مفتشین مخصوص و راپورتچی های معین داشتند و به آقا خبر میدادند که زوار و رجال دربار دولت کی وارد قم شدند آقا فوراً بمنزل ایشان میرفت و میگفت اهالی قم همه

آقایان سابق الذکر بی غرض ضرری بعالم اسلامت ندارد ، چه ضرر دارد روزنامه وقتی هم از این خرافات صحبت کنند ؟ و دامن اسلام را از نسبت این لوها که مارا مضحکه و مسخره دنیا کرده است بکنج خواهد ؟ بلی اینها اوهام و خرافات است ، و اینهاست آن مطالب که پشت مسلمین را ختم کرده و آنها را از تمام پیشرفت های علمی و اخلاقی و دینی باز داشته است ! ، و هیچ دین داری برای جلوگیری آن یکگذره زحمت بخود راه نمیدهد ! ، ولی برای بدست آوردن دل ، فلان وزیر ، فلان امیر ، فلان آخوند صوراسرافیل را بدست گرفته و رعنته محمول بدن خود انداخته چهره را حالت گریه داده بهر خانه و مجلس و مسجد و انجمن داخل شده فریاد و اشربته می کشد ، با اینهمه ما باز از این کهنه پرستیها بیزاریم ، و اگر آقایان مزبور اجازه میدهند صریح قرآن هم موافق آیه (قد وقع علیکم من ربکم رجس و غضب انجادلونی فی اسمائهم سیمئوهم انتم و ابائکم ما نزل الله بهامن سلطان فانظروانی معکم من المنتظرین) از این خرافات ابا و امتناع دارد ،

گذشته از اینکه اگر کسی اندک اطلاعی از امور فصاحتی داشته باشد و کمی هم از علم ادیان که پیشوایان ما یکی از دو علم منحصر دنیا قرار داده (و العلم علمان) فرموده اند مسبوق باشد میداند که تمام سه هزار و یکصد و سه مرتبه جمعیت عالم دارای یک دین و مذهب نیستند تا ما بگوئیم عنقریب دین شمارا از دست شما خواهند گرفت و شمارا مجبور بقبول عقاید مذهبی خود خواهند کرد ، گذشته از اینکه تازه ترین و آخرین مذاهب رسمی دنیا مذهب مقدس اسلام است ، و بطور اطلاق لفظ کهنه بر آن خواهد شد ، بلی اینها همه ناشی از اغراض عده از مردم و سادگی خیالات دسته دیگر است و گرنه مقاله نمره دوازدهم سر تا با مبنی بر اساس اسلام است و چیزی که منافعی با شریعت مطهره باشد در آن نیست

و بالاخره با آقایان سابق الذکر قول صریح می دهیم که چون حالامعادلت خانه دنیوی نداریم و قوانین ماهنوز مدون نشده عنقریب در دیوان عدالت کلبه و آماجها که دوستی وزرای عدلیه و اعضا عدالت خانه ها بقدر ذره بدرد کسی نخواهد خورد قرآن را بیکدست و اوراقی صور اسرافیل را بدست دیگر گرفته در محضر انتقام الهی بت

گدا و کلاش هستند و شما را تا اینجا با شهید آورده
و راحت نمی گذارند که زیارت پردازید لذا محض
آسایش خاطر شما مأمور مخصوصی معین میکنم تا در قم
هتئد کسی از اهالی قم در خانه و سخن مقدس نتواند شما
را زحمت دهد ، و این شاه کارهایی بود که بکار میرسد
که مبادا متظلمین از ظلم و تعدی او صحبتی بدارند ،
یا خدام آستانه شرح خبانت و دزدی های او را نقل کنند ، یا اگر
زواری در آنجا میرسد اطلاع داشته باشد که مال او را
مصرف شود و اگر بی پول باشد مال و اسباب سفر او
را مفت و مسلم بخرد ، یا سب و قاطر و الاغ خوبی داشته
باشد به بیطازها بگوید بروند بمجملهای مخصوص که موقتاً
بکار میرسد آن حیوان را ناخوش و شل کنند و آنوقت
آقا فرستد بقیمت نازل اقباع نمایند ، (باقی دارد)

﴿ مکتوب نراق ﴾

۱۷ رجب ۱۳۲۵

مدیر صور اسرافیل را بذات احدیت پروردگار قسم
میدهم که اینعریضه را در روزنامه درج فرمائید
متظلمین رعایای عراق سه ماه متجاوز در طهران ظلم و تعدیات
فوق العاده (حسین مباشر) را که بتقویت حاج نظام
الدین کاشی چندین سال است نموده ثابت و از محضر مبارک
حضرت مستطابان حجة الاسلام آبی الله فی الارض آقای آقا
سید عبد الله و آقای آقا سید محمد دامت برکاتهما ، و مجلس
مقدس شورای ملی شهید الله ارکانه ، و وزارت عدلیه ، و حضرت
والا ظل السلطان حکم احضار حسین مدار الخلافه برای
تحقیق و رسیدگی احقاق حق صادر گشت ، و حسین در کلانان
تحاشی نمود و عاقبت در قم متحصن گشت ، از
طرف ظل السلطان و وزارت داخله حکم بر معاودت متظلمین
برای ادای مالیات صادر گشت و اطمینان دادند که حسین
را در طهران حاضر میسازیم شما هم بیائید احقاق حق
شما میشود اطاعت نموده عازم نراق شدیم ، و رود به نراق
حسین مباشر بامر و اجازه حاج نظام کاشی از بست قم در
آمده وارد نراق شد جمعی اشراز و الواط را با تفنگ و
حربه و چوب و چقاق دور خود جمع کرده و در میان
کوچه و بازا شرارت و هرزگی میکنند ، روز روشن
با اشخاص منصله که در آخر ذکر شده بکاروانسرا

ریخته رئیس التجار و اسد الله ، و معاون التجار ، و میرزا شکر الله
خان ، و آقا محمد ابراهیم ، و آقا علی اکبر را سر و دست شکسته
ساعت آنها را بردند و فریاد زدند که بگوئید مجلس مقدس و
وزارت داخله و عدلیه و ظل السلطان بیایند و و و و
تمام رعیت از بیم جان و آبرو در کنج خانه نشسته محصوران نشان
بیسحاب و عبال و اطفالشان سرگردان و پریشانند ، ای
آقایان حجج اسلامیان ، ای وکلاء ملت ایران ، ای اولیای
دولت حال بس است محض رضای خدا ، محض آبروی مجلس
و دولت ، محض حفظ ناموس و مال رعیت بحاج نظام
الدین فرمائید چه از جان یکمشت رعیت نراق بمخواستگی
شما از کلانان چه کار بنراق دارید ، نراق الحمد لله بجهت
جامع شرایط که نواده مرحوم فاضل نراق طاب ثراه اعفی
جناب مستطاب آقای آقا محمد و آقای آقا حسین بجهت دامت
برکاتهما را دارد که در عمرشان صد هه شان بموری نرسیده ،
اگر رعیت نراق نخواهند حسین در نراق مباشر باشد و
چندی جان و مال و ناموسشان محفوظ باشد بکجا ضرر
وارد می آید ؟ چرا دست از جان بیچارگان بر نمیدارند
آنقدر مهلت دهند تا مالیات خود را به پردازیم و از نراق
جلای وطن کنیم ؛ ای مجلسبان الامان الامان از ظلم و
ستم و شرارت و هرزگی حسین مباشر که بتقویت حاج
نظام الدین کاشی میباشد ، بکنفر را بنراق محرمانه روانه
فرمائید که هرزگی و شرارت و آشوب آنها را مشاهده
کند و کما هو حقه بعرض مبارکتان برساند

﴿ اشخاص شریر از این قرار است ﴾

حسین مباشر ، نعمت الله آقا صادق ، پسران حسین
دلاک ، سید نصر الله قصاب ، سید حسن کله پز ، میرزای
قصاب ، نصر الله مراد دشتبان ، حسین رحیم ، کریم
.. فراس ، ما شاء الله کاکلی ، کاظم لاله .

(اقل التجار فضل الله معاون التجار ابن مرحوم آقا
محمد جوادی نراق)

﴿ مکتوب یزد ﴾

در جریده حکمت نمره ۸۸۳ منطبعه مصر دیدم
که نسبت بقتل بکنفر تاجر معروف زرتشتی که در یزد
واقع شده بعضی کلمات زشت بکار برده ، عموم اینملت
را منزجر و مکدر فرموده و همگی را متأثر و شاکی کرده

بودند

﴿ بزرگش نخوانند اهل خرد ﴾

﴿ که نام بزرگان بزشتی برد ﴾

اینمردمقتول (بدست محمد بهابادی بجزیرک ، ، ، بقتل رسیده) بهمان قصه شب پره و آفتاب قرین شماید که این پرنده منحوس قرص خورشید را ، ، ، والا مقتول مرد خیر و هوا خواه درماندگان و دستگیر بچارگان بود ، وبعد از قتل آن مرحوم هزاران پینوا بفقر و فاقه افتاده چندین بیوه و ایتم که مدار معاششان موقوف بمراحم او بود امروز بانواع مصائب و فلاکت دو چارند ﴿ آتش سوزان نکند باسند ﴾ ﴿ آنچه کنند دود دل مستمند ﴾

عماً قریب آه دل‌های مستمندان فلک‌زده و اوبلاه از خاندان مرتکبین بر آورد ، بهر حال (مزدك) کسی بود که در عهد سلطنت قباد بدر اوشیروان عادل ساسانی بدعوی پیغمبری برخاسته مال را مال الله خواند و عصمت را از میان برداشت تا آنکه با هشتاد هزار پیروان و امتان خود بقهر اوشیروان بلبل السافلین واصل شدند ، اگر چه (مجوس) بزبان فارسی قدیم کله مدوح و مرغوب بوده و بعدها آرا مکروه گرفته مذمومش کردند و در انتظار عالم منور آمد ، منظور از ایراد آنکه این جوان مرد مقتول هوا خواه عالم انسانی بوده عصمت و عنف را شرف مردمی تصور نموده مال را فی سبیل الله اتقاق می کرد ، مهذا اگر آن مرحوم را مزدکی بنامند و برائت ذمه نجویند دیگر کسی باعمال خیر رغبت می کند ، استغفر الله ربی و اتوب الیه ، رجای و اتق دارم که از درج این کلمات منت عظیمی بر بنده نهاده و اندرز فرمایند که در آینده بجزیر این گونه بهمان نپردازد و جبران خاطر از ماضی فرمایند و اوراق جزای را بمزخرفات نیالانید ، اگر دولت ایران امثال اینمرد که هر سالی يك كرور فایده بملك و ملت میرسانند نخواهد پس کدام کس را میخواهد ؟ (هواخواه نوع بشر)

خَرَنَدِکَ پَرَنَدِکَ

بعد از آنکه يك دسته بنجاه نفری از طـلاب مطول

خوان ، نصف حاجی‌ها و کربلائی‌های شهر ، و تقریباً تمام شاگردان حوزه درس شیخ ابوالقاسم حکم قتل مارا دادند و چند دهنه (هانطور که عماینها بسرحد ارومیه حمله میکنند ، هانطور که قونسل‌های ایران بمحاجی‌ها حمله میکنند ، هانطور که شاهزاده نصره الدوله بنان ذرت خورهای کرمان حمله میکنند ، هانطور که سید عباس خان ینگی امامی برهت‌های خالصه حمله میکنند ، و بالاخره هانطور که بعضی از آقایان بقاب پلو و سینه مرغ حمله میکنند) باداره صور اسرافیل حمله کردند من دست و پام را گم کردم خود مرا باختم و عاقبت باصرار رفقا و از ترس جان رقوم توی خانه ، و مثل وقتیکه مثلاً بلا تشبیه بلا تشبیه بعضی آقایان حشمت الملك را برای گرفتن بیست و پنج هزار تومان و کار جاتی روسها در قیاسات بخانه می پذیرند و میسپارند که هر کس آمد بگویند ا قخلوت دارند من هم سپردم که بگویند دخو خلوت رفتی ، آنوقت یکسره باطاق رفتم و همان طور که پاره مکتب دازها مثلاً بلا تشبیه پاره طلبه های مدرسه نظامیه بغداد که میخواهند شاگردهای مزلف خود شانرا درس بدهند یا میخواهند مثلاً مثلاً زبانه لال زنهائی را که هنوز بمجذبان رسیده‌اند صیغه کنند کاغذ لوق حجره را پیش میکنند من هم در اطاق را پیش کردم ، بله در اطاق را پیش کردم ، برای اینکه لازم بود پیش کنم ، برای اینکه مرا به شش لول و تفنگ تهدید کرده بودند ، برای اینکه نه نه من در بچگی همیشه مرا از تفنگ و شش لول می ترسانید ، برای اینکه وقتی من تفنگ فقباله خالی یادگار جد مرحوم را دست می گرفتم تم می گفت نه نه از من بتو امانت هیچوقت بتفنگ دست نزن ، میگفتم نه نه آخر تفنگ خالی است ، می گفت نه نه شیطان پرش می کند ، بله من می ترسیدم ، ترس که عیب و عار بیست ، من می ترسیدم همان طور که اولیای دولت از مجلس شوری میترسند ، همان طور که حاجی ملک التجار از آبروش میترسد ، همان طور که نایب آدیخان و اجلال السلطنه از انجمن بلدی میترسند ، همان طور که دزد های طهران از پلیسهای اجلال السلطنه میترسند ، همان طور که برنس ارفع الدوله از بد نامی دولت ایران میترسد ، همان طور که وزرای ما از استقراض خارجه میترسند

همان طور که انگلیسها بکس روسها از حکومت
حشمت‌الملک در قلیات می‌ترسند ، همان طور که بلا
تشبیه بلا تشبیه بعضی از علمای ما از تصرف در اموال
وقف و صغیر می‌ترسند ، بلکه من می‌ترسیدم برای اینکه حق
داشتم بترسم ، برای اینکه من کتک زده‌های طلبه‌های
تبریز را دیده بودم ، برای اینکه من دیده بودم ، وقتی
يك آخوند کسی را میزد همه آخوند هاسر آن يك نفر
میرنجتند ، وغالباً بعد از آنکه در زیر چماق پیچاره
می‌برد آنوقت تازه از یکدیگر می‌پرسیدند این ملامون
چه کرده بود ، بلکه می‌ترسیدم برای اینکه میدانستم اگر
روزنامه من کهنه پرستی را دنبال کند آنوقت باید دو بیست
و نود و نه هزار و شش و چهل يك نفر گلو دردی نوبه‌جینی ،
که بعضیها با نخ‌دکان عطاری گلو و میچ دست‌نار می‌بندند همه از
ناخوشی می‌میرند ، بلکه می‌ترسیدم برای اینکه از حرفهای من کم
کم همچو در می‌آمد که باید دو بیست و بیست و هفت هزار نفر
دعا نویس ، یا نصد و چهل و شش هزار نفر قل‌گیر ،
یکصد و پنجاه و يك هزار نفر رمال ، چهارصد و شصت و
دو هزار نفر متولی سقاخانه ، چله نشین ، مارگیر
& افسون‌گر ، جام‌زن ، حساب‌گر ، طالع‌بین
از روزی بیفتند ، بلکه من از اینها می‌ترسیدم اما از دو
مطلب عمده که خیلی باید بترسم هیچ نمی‌ترسیدم ، بلکه
از آن دو مطلب نمی‌ترسیدم برای اینکه هیچ بعقل نمی
رسید ، برای اینکه عوام بودم ، برای اینکه آدم
عوام کوراست ، اما وقتی توی اطاق رفتم عقلم را بسرم
جمع کردم و در هرا هم مثل وقتی که بعضی آقایان در
کتابخانه را برای شمردن لیره‌های فشنگ کرده می‌بندند
بستم ، آنوقت آن دو مطلب هم یاد افتاد ، بلکه ،
من بی‌عقل فراموش کرده بودم که عدد سیزده نحس
است ، من بی‌شعور فراموش کرده بودم که نمره
دوازدهم صور اسرافیل چاپ شده و نمره سیزدهم مغفول
شده ایم و لابد این نحسی‌ها پیمان خواهد آمد ، بلکه آدم که
لوح محفوظ نیست ، آدم که نمیتواند همه چیز را یادش
نگاهدارد ، بلکه این مطلب را فراموش کرده بودم ، اما
مطلب دومی را که فراموش کرده بودم خیلی اهمیت داشت ،
و آن را خیلی لازم بود که فراموش نکنم ، و آن این
بود که من يك وقت در تاریخ مصر می‌خواندم بود که اهالی

﴿ صورت نظامنامه طرفداران هیئت ترقی خواهان تبریز ﴾
اشخاصی که منسوب به هیئت ترقی خواهند بود باید دارای
صفات ذیل باشند ،

اولاً از روی علم و اطلاع باندازه از حقوق خویش
و ابناء وطن آگاه باشند ، و راه ترقی را از روی بصرت
کامله بفهمند ، با ادله و براهین تاریخی بمللک و وطن را
در حضض نادانی و نکبت گذاشته ملتفت باشند ، و تمام هم
خود را در ترویج مدارس و نشر معارف و افتتاح کتابخانه
و قرائت‌خانه و مکاتب صنایع و زراعت مصروف دارند
& همچنین از گوشه و کنار بدوایر دولتی که مأمور
اجرای قانون و تسویه دعاوی میباشند نظارت نماید ، اگر
یکی از رؤسا و مأمورین بنا به اغراض شخصی ، یا بملاحظه
دوستی یا بقضای طمع از اجرای قانون انحراف نماید و
حقوق کسی را باطل سازد ، متعین هیئت را لازم است که بمرکز
اطلاع بدهند تا باظهار جای لازم تنبیه و مجازات او را بخواهند
ایضاً اشخاصی که از این هیئت بلبط دارند بهر جا مسافرت
نمایند باید اداره را بی اطلاع نگذارند ، و اگر
در آن محل سکنا نمایند هیئت از اشخاص خیر خواه
بصیر بتصویر مرکز تأسیس نموده و در ترقی معارف آنها
بکوشند ، هر کسی از صاحبان بلبط سبب افتتاح يك
مدرسه و یا روزنامه و قرائت‌خانه بشود از طرف
مرکز بعد از تحقیق نشان افتخاری که عبارت از يك
(مدالون) مخصوصی است باو داده خواهد شد ،
﴿ بقیه دارد ﴾



عنوان مسائلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
طهران خیابان علاءالدوله
مخاضی مهناخانه سرکری
دیرونگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
چهارشنبه ۲۹ رمضان ۱۳۲۵ هجری

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لواحی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است
یا کتبهای بدون تمبر قبول نخواهد شد
وجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمه تا گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
مالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

تشریح

از عموم برادران وطنی که در موقع توقیف روزنامه
اظهار همراهی فرموده اند کمال امتنانرا حاصل نموده
و مخصوصاً از اخوان غیور آذربایجانی و گیلانی و کرمانی
و فارسی خود و یاره انجمنهای محترمه بای تخت که اجازه
اقدامات مجدانه در رفع توقیف اوراق نالائق صور خواسته
بودند نهایت تشکر و ممنونیم ، ولی همان طور که
کتباً و تلگرافاً خدمت همه معروض داشته ایم چون حکم
از مجلس مقدس شوری صادر شده بود و امر مجلس
عجالتاً در حکم قانون است مخالفت با آن با قنای دوره آزادی
میانت دارد و حب قانون و وطن راهی برای تشبثات
مخالفا نمیکندارد .

کرد ، سقراط از قبول آن امتناع نموده گفت « چون
قانون وطن حکم بقتل من میکند مخالفت آن شایسته
نیست ، و کمی بعدجام (شوکران) را بر سر کشیده جهان
را وداع گفت ، و ما هم هر چند در پیش وجدان خود
و بشهادت (کمسیون) مخصوص مجلس مقدس دامن خویش
را از لوث هر گناهی پاک میدانستیم ولی سربچی از
اوامر مطاعه دارالشوری را باز بحکم وجدان نمیتوانستیم
، و امیدواریم که برادران وطنی ما همواره پیروی حکیم
مزبور را از فرائض اخلاقی خود شمرده و وکلای محترم
معظم هم در تفکیک قوه مقتنه از مجریه سی فرمایند
آمین ،

شاید بعضی گمان کنند که منشأ خرافات در میان
ملل عالم سو استفاده مردم از منشاءات اقوال آمین و
حکامات ، ممکن است بعضی تصور نمایند که منبع
عقاید سخفه جن قبول عامهان هر قوم ، و قصد

سبصد و نود و نه سال قبل از میلاد مسیح (سقراط) حکیم
وقتی که محض اظهار توجسد و تحریک وجدان جوانان
(آتنی) مجوس و محکوم بقتل شد یکی از دوستانش
راهی برای فرار یا نجات حکیم بدست آورده پسقراط اظهار

شخص دوچار مصائب و رزا یا اضعف از دیگران و از آن جهت در قبول عقاید سخفنه استعدادش بیشتر میباشد ، ازینرو در دوره جهل بطل و اسباب ناتوانی انسان بحدکمال و هراس او بنهایت و مناسب ترین مواقع برای خروج انسان از خط حقیقت است ،

همه چیز قوی است انسان ضعیف است ، همه چیز غالب انسان مغلوب است ، همه مهاجمند انسان قوه دفاع ندارد ، همه اورامی طلبند ، همه اعدام و افتا او را مایند ، همه زوال و نیستی او را میخواهند ، برای او معاون و کمکی نیست ،

اینجاست که انسان وجه ارض را مغرب و قیبح میگوید و از هر چه که در ظاهر می بیند می گسند و پیاخته های خیال خود می پیوندد ،

برای انسان دوره فوحش قوتی بهتر از این انکاف و انکال نیست بلکه بجهت خلاصی او از وحشت آخراالدوا و علاج منحصریست ،

ولی باز اقتضای موقع و محل درینورد نیز دخالتی تمام دارد که انسان از متابعت آن ناگزیر میباشد ،

اگر عظمت و جلال نمایش هنداست همه چیز زنده است ، همه چیز حساس است همه چیز پراز حیات است پس

﴿ سه انگردد بر یشم ار او را ﴾

﴿ بر نیان خوانی و حریر و پرند ﴾

اگر هوای شفاف و جو صافی کلد است (سامان - شمس) و (سبن - ماه) و سپارات دیگر مظهر اراده خدایان و منبع خرافات طاریه بردانش نجوم است ، و اگر ملکوت گرم و بی باران مصر است ، نیل مقدس با قدمهای صلح برای حیات بخشی دنیا میرسد و خداوند ماهیان و آفریننده گندم و جو میشود ،

در این مهضت اولیه که انسانرا خوف ، خشیت ، قوه شکر منعم یا دفع ضرر محتمل به نقطه انکالی ناچار میکرد بلاشک اگر طریقه حقه توحید را مستقیماً درک کرده و بوجود منعم و پروردگار حقیقی خود جلت عظمت بی برده بود بمعادت ابدی و فوز عظیم نائل شده و همان دنیائی را که دیوی مهیب و هولناک بنظر می آورد بهشت عدن و منشأ تمام لذائذ مبدید ، ولی افسوس که بجهت

شهادی صاحبان جرئزه مرطایفه است ،

تاریخ دنیا شهادت میدهد که هر چند خرافات بعدها سرمایه دکان جمعی شده و به تأویلات غیر حقه نیز یاره گمات بزرگان هر دوره را مؤید پیشرفت مقاصد خود قرار داده باشند ، بلاشک تولید این اوهام پیش از ظهور انبیا و حکماً و قبل از تصور دکان داری و انتفاع از آن بوده است ،

عظمت و شکوه دنیا ، عوامل طبیعی ، ضعف و حقارت بشر ، و جهل بطل و اسباب طبعاً انسانرا قبول اوهام دچار می نماید ،

ظلمت شب ، غرش رعد ، تیرگی ابر ، حدوث طوفان ، نزول صاعقه ، زلزله ، ارتفاع کوه ، عمق دره و ماهور ، انبوهی جنگل ، جنر و مسد دریا ، آتش فشانی ، قحط ، امراض و بای ، کسوف و خسوف ، برودت ، حرارت ، ذوذنب ، و مرگ همه اینها برای انسان جاهل بطل موجب احساس ضعف ، مولد هراس و بیم ، و بالاخره مایه مزید اوهام است ،

تمیق در احوال و عوالم ملل ثابت می کند که شکوه و وطنه طبیعت در هر جا بیشتر بوده آمدهای اعصار و وحشت را بضعف خود حساس تر و از آن رو هراس و خوف نزدیک تر و بخرافات و ترهات آشناتر نموده است ،

عظمت و ارتفاع کوههای (هیمالیا) و سم و انبوهی جنگلها ، غرش رعدها و طوفان و ابر و صاعقه های ناشی از بلندی کوهها ، و وسعت جنگلها ، و زیادتی حیوانات قوی الجنبه ، سباع و حشرات موذیه هند ، نمود را دوچار عقیده (یا تبیثم) و هندوستانرا مخزن اوهام و اباطیل روی زمین کرد ،

طفل و دیوانه ضعفشان بیشتر و برای هراس و بیم و قبول مرابطی حاضر ترند ،

عامی اضعف از عالم و از آنرو به پذیرائی اوهام مستعد تر میباشد ،

انسان در ظلمت شب و تنهایی ضعیف تر و بیش بیشتر و برای اعتقاد بخرافات قابلتر است ،

درك این حقیقت هنوز ضعف ادراکات بشری اجازه نمیداد
و برای انتشار این عقیده حق یحیی خون هزاران بی و
حکیم لازم بود ، و بافته های خیال انسانی در آنوقت
برای ظهور این حقیقت راهی نمیگذاشت .

و پس از ارسال رسل و انزال کتب سماوی و قبول
موقتی مردم نیز بشهادت سیر دوام و بقا این اصل اصل
دیانت در هیچ يك از بعثت ها طولی نکشید ، و بزودی
عقیده حقه توحید را مؤمنین هر آئین بغالب خبیلات
موروثه خود ریخته و حقیقت را با مجازهای مندرسه خود
آمیختند ،

واقماً اگر کسی در مندرجات کتب سماوی و اقوال
انبیاء کرام صلوات الله علیهم دقت کند می بیند که عمده
مقصود آنان رواج حقیقت توحید و ازاله خرافات شرك
بوده ، ولی آیا نمره مطلوبه تا امروز بتمامها حاصل
شده و آیا انسان با نفوذ عظیم نائل گردیده است ؟
در اینجا فقط سیر اجمالی در معتقدات متدینین بادیان
حقه هر زمان برای باز کردن افکار ما کافی است ،

یکی از ادیان معروفه را که ما مسلمین بحقیقت آن در
دوره خود معتقد میباشیم شریعت موسی علی نبینا و آله
وعلیه السلام است ، و احکام عشره توریه را ناچار همه
خوانده ایم و میدانیم که پیش از هر چیز توریه مقرر ماید ،
« من هسم (یهوه) خدای تو که تورا از زمین مصر و از
خانه غلامی بیرون آوردم ، ترا خدایان دیگر غیر از من
نباشد ، صورتی ترا شبده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در
آسمان است و از آنچه پایین و در زمین است برای خود
مساز ، نزد آنها سجده مکن ، و آنها را عبادت ممان
، زیرا من که (یهوه) خدای تو میباشم خدای غیور هستم
، که انتقام گناه بدران را از پسران تا پشت سوم و
چهارم از آنانیکه مرا دشمن دارند بگیرم ، و تا هزار
پشت بر آنانکه مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه
دارند رحمت میکنم ، و باز در جای دیگر مقرر ماید
« با من خدایان تفرقه مسازید ، و خدایان طلا برای خود
مسازید و اگر مذهبی از سنگ برای
من سازی آنرا از سنگهای تراشیده بنا مکن زیرا که اگر
افزار خود را بر آن بلند کردی آنرا نجس خواهی ساخت ،
در موقع دیگر مگوید « هر که برای خدائی غیر از یهوه

و بس قربانی کند البته هلاک گردد ،

حالا باز بشهادت توریه به بنیم بنی اسرائیل باین حکم
محکم چه کرده اند ، و آیا چقدر طول کشید که باز این
حقیقت را با و هام و خبیلات خود مخلوط نموده بت های
(بعل) و (استارته) و مذبح سنگی درختهای مقدس و
آفتاب و ماه و کواکب و ما برنجی و احجار موسومه به (بت
ایل) را در مقابل ذات یگانه (یهوه) گذاشتند و
باعقاب خود و افکار موروثه خویش باز گشت نمودند
و (الپاس) و (البشع) و (ار مینا) و سایر انبیا
عظام را دوجار آن همه مشکلات کردند ،

دیگری از ادیان حقه دین مسیح علیه السلام بود
گذشته از حکم عقل اگر کسی بنظر غور و تأمل در
مندرجات (انجیل اربعه) نظر کند می یابد که سر ایابی
این چهار کتاب حاکی از توحید میباشد ،

در فصل اول انجیل (متی) آمده است که « عیسی پسر
داود پسر ابراهیم » در فصل نوزدهم همین کتاب
مگوید « ناگاه شخصی آمده و پراگفت ای استاد نیکو
چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم و پراگفت از
چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست
جز خدا فقط لیسکن اگر بخوای داخل حیات شوی
احکام مرا نگاهدار » و در فصل هفدهم انجیل (یوحنا)
وارد است که « مسیح چشمهایش را با سمان برداشته و
تضرع کرد بخدای یگانه آفریننده و گفت واجب است
بر مردم که بدانند تویی خدای یگانه آفریننده و اینکه
تو مرا فرستاده »

و باز در انجیل (متی) است که مگوید « شیطان
دعوت کرد عیسی را که او را سجده نماید
و مسیح گفت که او عبادت نخواهد کرد مگر خدای
تعالی را »

و در فصل پنجم از انجیل (یوحنا) وارد است که
« مسیح فرمود من نیامده ام که کار کنم باراده خودم
بلکه باراده کسی که مرا فرستاده است »

باز می بینیم که ملت مسیح فوراً بواسطه يك اصطلاح
وقت یا يك کلمه جاذب که عبارت از لفظ (پدر من که
در آسمان است) باشد تمام این آیات را که حاکی از
عبودیت و بندگی و رسالت مسیح است پس پشت انداخته

وان الله نالک نلانه گفته و باقیام سه گانه معتقد شدند ،
یعنی همان عقاید سائنه خویش را باین یگانه پرست عیسی
عابه السلام مخلوط کرده و حقیقت توحید را از میان بردند
، در صورتیکه همین لفظ (پدر) در جای دیگر انجیل
(پدر من و شما) استعمال شده و خود این معنی قرینه است
بر اینکه مقصود از این لفظ معنی لغوی آن نیست بلکه
کلمه حاکی از رأفت و محبت است ،

و اما دین خنیف اسلام ، مخالف و مؤالف بخوبی
میدانند و اغلب آیات قرآن کریم شهادت بین میدهد که
فقط و فقط برای تکمیل معنی توحید است و کمتر آیه
ایست که صریحاً یا بطور کنایه حاکی از آن نباشد معنی
آیا این دین قیم قویم از دست خوش شرک مصون ماند
؟ و آیا مسلمین فقط بواسطه اختلاط و امتزاج با سایر
ملل و یاد آوری دوره توحش خود و مبطل به عقب
نماندن از ملل همجوار در تشریفات مذهبی دوچار شرک
خفی بلکه جلی نشدند ؟ !

در این نمره فقط انصاف و ذوق هر متدین حقیقی را حکم
قرار داده و اطلاعات خرد را برای نمره بعد میگذاریم .

معرفی کرده تصویر و شرح حال او را اشاعه دادند و
بالاخره فرانسویان مرحوم معظم را به (ویکتور
هوگو) می شرق ملقب داشتند ، یعنی دانشمند ایرانی ما را
در ردیف او بین فیلسوف و ادیب مملکت خود گذاشتند
، در هر حال در این نمره ما از باب شکر منعم با ضیق
بجال به ترجمه مختصر حیات فیلسوف معظم می پردازیم
و در صورت بقای حیات و دوام روزنامه بعد ها وظیفه
خود را نسبت بانوجود محترم کامل میسازیم .

☆ این است مختصر ترجمه حیات ☆

☆ مرحوم مزبور طاب ثراه ☆

مرحوم میرزا محمد حسین خان متخلص بفروغی و ملقب
بذکا الملک در نیمه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۵ در شهر
اصفهان متولد شده و در عصر شنبه یازدهم رمضان سال ۱۳۲۵
در طهران در سن هفتاد سال و پنج ماه وفات نمود ! ! ،
پدرش مرحوم آقا محمد مهدی معروف باریاب است
(ارباب از رجال مشهور اصفهان است و هر چند در سلك
تجارت بود ولی در فضل و علم مقامی عالی داشت مخصوصاً در
تاریخ و جغرافیا و هبئت ، مصنفات عدیده دارد ، سفری
نیز به هندوستان کرد و اقامتی طولانی در آن مملکت نموده
و با فضیلتی انگلیسی حشر داشته ، از معلومات جدیده
علمی و سیاسی نیز بهره کامل حاصل کرده ، و چون
باصفهان برگشت آن معلومات را اظهار و اشاعه داد
لیکن آن زمان که پنجاه سال قبل باشد ذهنها ازین مطالب
خجلی دور بود و آن حرفها بخرج کسی نمیرفت مرحوم ارباب
بزراعت و تجارت ایران خصوصاً اصفهان خدمات شایان نموده
و خیلی پیش ازین میخواست و میتوانست خدمت بکند اما
بی مبالائی و بی اطلاعی مردم و رجال آن زمان نگذاشت
که نفی از آن وجود بمملکت برسد)

مرحوم ذکا الملک تحصیل عربیت و ادبیت و مقدمات
علوم را در اصفهان که آن وقت دارالعلم بود کرد سفری
هم مخصوص تحصیل بقیات کرده کار خود را تکمیل نمود
چون باصفهان باز گشت مرحوم ارباب هم مراجعت کرد و
ذکا الملک بواسطه حشر با ایشان از معلومات جدیده علمی
و سیاسی نیز نصیب وافر برد ، و هوا هائی که اکنون
تازه در سر ایرانیها متولد میشود آن زمان برای او پیدا
شد ، در جوانی بلکه طفولیت قریحه شعر و نویسندگی

☆ فاجعه ادبی ☆

فوت فیلسوف و ادیب مشهور ایران ذکا الملک طاب
ثراه در عصر شنبه یازدهم این ماه ثامه در علم و تالی از
ادب است که شاید در این نزدیکها ایران به سرمت آن
موفق نشود ، و ایرانیان بوجود عدیل و نظیر آن
دانشمند متفخر نگرند ،

هفتاد سال خدمت خالص بوطن و احباً ادبیات مرده
زبان فارسی و حرارت و وحدت و پشت کار جوانان در
دوره کهولت از مزایای مختصه اینوجود مبارک و بهترین
سرمشقی برای تاسی جوانان مملکت است ،

اگر بمقتضای جهل و نادانی قوم یا عدم همراهی دوره
استبداد برای ادای حق صاحبان حقوق ایران و ایرانیان
قدر این وجود محترم را نشناختند و معرفت ربه و منزلت
او را باخلاف دانشمند خود گذاشتند لیکن اهالی اروپ
در مدت حیات او داد حق شناسی دادند و در جراید
و اوراق خود مکرر آنوجود محترم را هموطنان خود

در او ظاهر بود و اشتیاق کامل باین عوالم او را به تبع در دواوین شعر و کتب ادبیه و ادب داشت تقریباً در سن بیست و پنج شعر و نثر او را با اساتید این فنون برابر میدانستند ، اول مسافرتی هم که باختیار خود نمود سفر شیراز بود بعشق اینکه آن شهر وطن شایخ سعدی است ، درین اثنا خنک ولایات جنوبی و شمالی (آنازونی) پیش آمد نینه آمریکا به کارخانه های فرنگک نرسید و مرغوب و گران شد آن مرحوم تقدیمه که داشت نینه خرید و تجارت را وسیله سیاحت هندوستان قرار داد اما دریا طوفانی شده او را مجبور کرد نینه ها را بدریا بریزد و بفارس مراجعت نماید از آنجا بکرمان ، یزد ، عراق ، کرمانشاه ، همدان ، عراق عرب و غیره مسافرت کرد ، مختصر چهارده سال در جهانگردی بود و همه جا بزرگان و شاهزادگان از قبیل محمد اسمعیل خان و کبک الملک و امامقلی میرزای عمادالدوله و اولاد او و کلیه اهل ذوق و کمال وجود او را منتهم میشمردند لیکن پس از این مدت از مسافرت ملول شده در طهران توقف اختیار کرد و مرحوم محمد حسن خان اعتماد السلطنه او را بمصاحبت خویش گرفت و در اداره و اعمال خود معاون خود قرار داد و ساها رئیس اداره انطباعات و دارالترجمه دولتی و نویسنده روزنامه های دولتی بود ، آن اوقات مطبوعات اداره انطباعات فقط رسمی و مطالعه آن برای عموم مانع کم فایده بود ذکا الملک اعتماد السلطنه مرحوم را باحداث روزنامه اطلاع که اکنون باقی است و روز نامه های دیگر که دوام نکرده و نثر فواید و اخبار علمی و غیره و تألیف کتب مفیده و ادار و ترغیب بود و در این اعمال با او معاونت کرد چنانکه اکثر کتب و رسائلی که مرحوم اعتماد السلطنه بطبع رسانیده بقلم ذکا الملک نوشته شده ، میتوان گفت اسباب را از کتاب و غیره اعتماد السلطنه فراهم میکرد و کار را مرحوم ذکا الملک صورت میداد ، همواره از محنت و رنجی که ابناً و طن در تحت استبداد میکشیدند متألم بود و از خیال اصلاح فارغ نمیشد چنانکه قریب بیست سال قبل بواسطه بر وز بعضی از همین قسم خیالات مبنی بر خیر اندیشی مفرضین خیال شاه شهید را در باره او مشوب کردند و يك چند او را در زحمت انداختند بعد از آنکه مرحوم مظفر الدین شاه

بسلطنت رسید ذکا الملک بمحض اینکه بوی فی الجمله آزادی شنبه روزنامه (تربیت) را احداث کرد و پوشیده نیست که تربیت اول روزنامه آزادی است که در آن وقت در داخله ایران خصوصاً در پای تخت احداث شده است ، خدماتیکه این روزنامه بوطن ما کرده علاوه بر معلومات و فوایدی که منتشر نموده یکی اینست که مردم ایران از روزنامه آزرده خاطر بودند تربیت بواسطه شیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود مردم را روزنامه خوان کرد ، دیگر اینکه اهل هوش میدانند که تمام مطالب گفتنی را ذکا الملک در تربیت گفته ، و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن آن نداشت بقدرت قلم و پرده و حجاب انشاء ادب چنان میگفت که اسباب ایراد نمیشد معذک زحمت و مرارت و صدماتیکه در زیاده از ده سال روزنامه نویسی کشید و آزار و اذیتهایی که از دوست و دشمن دید در چند سال آخر عمر که وقت استراحت و فراغت بود بتصور کسانیکه خارج از کار بوده اند در نمی آید تا اینکه در زمستان سال گذشته مبتلا بمرضی شدید و طولانی شد که بکلی قوای او را تمام کرد ، و پس از شنای از آن مرض هم دیگر بحال نیامد و از آنجا که عمده زحمت روزنامه را شخصاً متحمل میشد پس از آنکه آن سال بسر رسید ناچار از اینکار دست کشید ، خدمات دیگر مرحوم ذکا الملک تدریس و تعلیمی است که در مدرسه علوم سپاهی مدت هفت سال از علوم ادبیه نموده و سه سال هم آن مدرسه را اداره کرده و درسهائیکه در آن مدرسه گفته متضمن مسائل ادبیه ، معانی ، بیان ، بدیع ، ترجمه احوال شعرا ، و منتخبات اشعار ایشان میباشد هر گاه جمع و مدون شود تا لینی معتبر است ، علاوه بر این کتب و رسائل متعدده دیگر هم از آن مرحوم باقی است که بعضی بطبع رسیده و برخی نرسیده و آنچه طبع شده اینست ، تاریخ ساسانیان ، سفر هشتاد روزه دور دنیا ، کلیه هندی ، عشق و عفت ، ریحانه الافکار ، داستان (زرز) انگلیسی و بعضی کتب که دیگران از السنه خارجه ترجمه کرده و آن مرحوم انشاء و اصلاح نموده است مرحوم ذکا الملک شعر بسیار گفته و اکثر آنها مخصوصاً اشعار ایام جوانی و جهانگردی مفقود شده

معدك آنچه باقی مانده دیوان حسابی خواهد بود ،

﴿ صورت تلگرام کرمان باسیم کمیانی ﴾

﴿ انگلیس ۲۷ شعبان ۱۳۲۵ ﴾

﴿ (۱۶ اکتبر ۱۹۰۷) ﴾

توسط جناب مستطاب بحر العلوم و کپل کرمان به مجلس مقدس شورای ملی ایران معاینه مطابق نظامنامه قبول نمی کنند ، امروز رئیس تلگرافخانه چادرهای مارا خوابانیده میخواهد مجبوراً ما را اخراج کند ، اگر دفع شر اولادان و کپل الملک را نکنند خون مادر هدر است ، (متحصنین تلگرافخانه)

﴿ ایضاً باسیم کمیانی غره رمضان (۹ اکتبر) ﴾

توسط جناب مستطاب بحر العلوم و کپل کرمان به مجلس مقدس شورای ملی ایران ، دیشب دو ساعت از شب رفته قزاق و فرانس از دیوانخانه عقب ناظمالتجار آمده که حکومت شما احضار کرده فوراً رفت ، هفت ساعت از شب گذشته خبر آوردند ناظمالتجار را چوب زده زنجیر کرده با قزاق بتهد کردند ، هشت ساعت از شب رفته پنجاه نفر نوکرهای عدل السلطنه با کد خدا باشی و صد نفر پلیس و فرانس اطراف تلگرافخانه را احاطه کرده همه انداخته بخیال اینکه متحصنین تلگراف خانه با آنها طرف بشوند ، امروز هم در عبور سخت مردم را اذیت مینمایند ، در شهر هم شهرت داده اند که مجلس مقدس بهم خورده و از جانب دولت حکم شده متحصنین تلگرافخانه را گرفته بتهد نمایند ، هرگاه مجلس مقدس بر قرار است تکلیف را معین فرمایند ، در حکومت این ظالم از قبیل ما رعیت بیچاره خیلی تلف شده و جان داده اند ، ما هم سایر ایشان ، (متحصنین تلگرافخانه)

﴿ ایضاً ۳ رمضان (یازدهم اکتبر) ﴾

توسط جناب مستطاب بحر العلوم و کپل علمای کرمان به مجلس مقدس شورای ملی شهادت ارکانه ، جناب ناظمالتجار مدتی است زحمت ها کشیده برای مردم اسباب خیر فراهم آورده و جان فشانی از برای مجلس مقدس کرده است اشتباه کاری نموده بدون تقصیر و جهت حکومت او را چوب زده از شهر بتهد کرده لهذا مردم تمام دکان را

بسته خیال دارند همگی در تلگرافخانه بروند ، در این کار غیر از ضرر رعیت ضعف بیچاره چیزی نیست ، استدعا آنکه مقرر فرمایند ناظمالتجار را عودت دهند و تمام اهالی در مسجد جامع جمع شده منتظر جواب هستند ، (مجتهدین کرمان)

﴿ ایضاً ۴ رمضان (۱۲ اکتبر) ﴾

توسط جناب مستطاب آقا شیخ محمد خان و کپل کرمان به مجلس مقدس شورای ملی ایران ، سه روز است حکومت ناظمالتجار را به تهمت شرارت چوب زده بتهد کرده تمام مردم کرمان در هرجان ، هر چه نصیحت کردیم فایده نکرد هجوم آورده ماها و سایر علما و اعیان را از خواب بیدار کرده از خانه عتفاً بیرون کشیده بطلب شفاعت جهت استرداد ناظمالتجار بردند ، نزدیک درب ارگ بدون هیچ عنوان تقصیر و شرارت از طرف رعیت با نداشتن حربه بکلی از طرف حکومت و ارگ حکم بشلیک شد قریب ده نفر از رعایا مقتول و جمعی کثیر مجروح شده اند ، (زین العابدین ، محمد قاسم ، علی بن محمد ، محمد حسن)

﴿ صورت تلگرام جزیره هنگام باسیم کمیانی ﴾

﴿ انگلیس ۱۶ رمضان ۱۳۲۵ ﴾

﴿ (۲۴ اکتبر ۱۹۰۷) ﴾

جبل المتین ، صوراسرافیل ، مجلس ، صبح صادق ، کلبه سیاسی ، قانون ، ندای وطن ، کسکول ، رهنا ، مجله استبداد ، تمدن ، ترقی ، حقوق ، تحقیقاً روشن شد جنارت نسبت بقرائت خانه و انجمن مقدس (آزاد) بندر لنگه از مجسمه ظلم و استبداد (معروف مدیر سابق صوراسرافیل) محذوق کلاتر و مستبد دیگر مسعودالملک (نایب الحکومه) بود ، روز دوم بعد از وقوع این واقعه هائله جناب دریابگی شکستهای سر لوحه را جمع کرده روی تخته دیگر کوبیده و آوردند بدست خود بسرر قرائت خانه و انجمن نصب کردند سپس در انجمن ورود کرده لعنت بر استبداد و سر تکمیل آن نمودند ، برای اعانت ضعیفان بملی بجهت صندوق (انجمن حامیان فقرا) که از نازه زادگان (انجمن آزاد) است فرستادند ، حیرت دارم از اینکه پارچه را که اسم مقدس مشروطه

دمدمی - احسنت احسنت ، صحیح است ، درست فرمودند ،

آزاد خان - آیا به بنیم که این اشبا را حضرت والا برای چه به جناب دخو میدهند اگر برای این است که جناب دخو محتاج است که اینطور نیست و عجالتاً بقدر بخوروی نمیری ، از راه روزنامه نویسی تحصیل میکنند ، و اگر برای کمک بعمارف است آنهم بهترش این بود که حضرت حکمران در همان قلمرو و حکومت خودشان دو سه نفر از اطفال یتیم بی بانی را انتخاب مینمودند و از منافع سالانه این مبلغ ایشانرا تحصیل و امداشتند ،

جناب ملا ایستکلی - چه ضرر دارم که بگویم قصدشان همان کمک بعمارف بوده است ولی اینکه مینفرمائید بهترین بود که اطفال یتیم را تربیت میکردیم این مطالب بسته بنظر عرف است ، و بعبهده من کمک بروز نامه را در عرف بهتر از کمک باطفال یتیم بدانند زیرا که روز نامه میتواند هزاران نفر را به تربیت اطفال یتیم و بی بانی وادار کند در صورتیکه تربیت دوسه نفر طفل محدود و فائده اش کمتر است ،

دمدمی - بنده که سواد درستی ندارم و عبارات آقارا نمفهمم ولی بنظر من آقا صحیح فرمودند ، احسنت احسنت او یار قلی - ولی رأی بنده این است که در عرف تربیت اطفال را بر کمک بروز نامه ترجیح بدهند زیرا که روزنامه ها عجالتاً خرج و دخل میکنند و احتیاجی بکمک ندارند ولی اطفال فقیر در مملکت زیاد است که کمال احتیاج را بکمک دارند پس بهتر این بود که چند نفر طفل را باین وجه تربیت میکردند تا اسباب تشویق سایر رجال و اعیان میشدند و سایرین هم بایشان تاسی میکردند .

آزاد خان - درست است گذشته از اینکه آنطوریکه جناب ملا ایستکلی مینفرمایند (این قافله تا بحشر لنگ است) برای اینکه مینفرمایند کمک بروز نامه از جهت اینکه تشویق به تربیت اطفال میکنند بهتر است ولی از طرف دیگر در هر موقع هم که مردم بخوانند کمک به تربیت اطفال بکنند باز روزنامه در ایران هست و بشا بفرموده ایشان باز روزنامه مقدم خواهد شد ،

دمدمی - مطلب تمام است ،

جناب ملا ایستکلی - مؤمن این مفاظه است ،

بر آن ترسیم شده بود کلا نتر حرصش در آمد قورت داد یا سوزانید و بهر حال مسترد نداشت ،

﴿ مشروطه باد جاوید باینده باد ایران ﴾

خرند ک پرند ک

انجمن موقتی در اداره صور اسرافیل روز یکشنبه یازدهم تشکیل شد ، ناچار مشترکین عظام میخواهند اعضای انجمن را بشناسند ،

بله ، بنده که بنده ام ، ایشان هم که معروف خدمت همه آقایان میباشد ، اینهم که بله ، ایشانهم که خیر ، ایشانهم که مستغنی از معرفی بنده هستند ، اوهم که اه اه ، بله ، خیر ، سایرین را هم که خودتان معرفت کامل در حقشان دارید . جناب سگ حسن دله خلاصه مذاکرات انجمن قبل را قرائت کردند ،

جناب خرمگس - بعبهده من این قبیل اشخاص خونشان حلال و مالشان مباح است چه ضرر دارد بگیرد بخورید يك آب هم بالاش ،

دمدمی - بله هر چند جبارت است ولی مثلی است معروف که میگویند - از خرس موئی .

او یار قلی - اگر شما بدانید که تار و بود این فرش ها از عروق و شریان مادهائی هاست هرگز راضی نخواهید شد که اینهمی را بر خود هموار کنید ،

آزاد خان کرد کرد کردی - جناب او یار قلی صحیح میگویند شما در پای تخت نشسته اید و از تمدیانی که بر عیای اطراف میشود خبر ندارید ،

دمدمی - بلی همین طور است شیخ علیه الرحمه مینفرماید

﴿ گفتن از زبور بی حاصل بود ﴾

﴿ با یکی در عمر خود ناخورد تیش ﴾

خرمگس - باید دید که اگر ما این قافله چه ها را قبول نکنیم حکومت آنرا بصاحبانش مسترد میکنند یا اینکه خودش نگاه میدارد و در موقع بدتر از این بکار می برد ،

جناب ملا ایستک علی - بکمان من پس دادن این اشبا همان طور که جناب خرمگس فرمودند غلط و نوعی از اعانت برانم است ،

اویار قلی - خیر آقا مقاله نیست صحیح است برای اینکه شما مفرمائید کمک بروز نامه خوب است برای اینکه مردم را به تربیت اطفال یتیم و امداد می کند و بنا بر این اطفال یتیم هیچوقت نباید تربیت بشوند برای اینکه همیشه اعانت روزنامه بر اعانت ایتم مقدم است و گرنه ترجیح فاضل بر مفضول و راجح بر مرجوح خواهد شد .

دمدمی - جناب اویار قلی قدری واضح تر بفرمائید که بنده هم رأی خودم را عرض کنم .
جناب ملا ایستکلی - من این چیزها را نمیدانم رد احسان عقلا و شرعاً مکروه و هر که مخالف شرع باشد اجتناب مسلمین از او لازم است و اگر نمود بالله مخالفتش منجر بارتداد شود قتلش هم واجب میشود .
دمدمی - اعاذ بالله من شرور انفسنا

آزادخان کرد - جناب مستطاب عالی خیلی تند مبروید اولاً رد احسان فرضاً که در شرع مکروه باشد عمل بمکروه چطور اسباب لزوم اجتناب مسلمین و ارتداد و بالاخره قتل خواهد شد ؟

جناب ملا ایستکلی - مؤمن تو شکایت نمازت را میدانی ؟ جناب رئیس زنک زده - فرمودند خلط به بحث صحیح نیست (جناب ملا ایستکلی متغیراً از مجلس برخاسته بدون اجازه از رئیس رفتند سایرین هر چه اصرار کردند در جواب فرمودند من حق خودم را میگذرم ولی برای تو همین نوع نمودن بالله . . .)

سگ حسن دله - در موقبعکه من در رشت و اصفهان و شیراز و آذربایجان و مازندران بودم و با احکام هر جارت و آمد داشتم میدیدم که همه ساله حکام چیزی برای روزنامه ها علی قدر مراتبهم موضوع کرده میفرستادند این معمولی سنواتی حکام در دوره استبداد بوده حالا هم چه ضرر دارد که بر فرار باشد .

اویار قلی - آقای معظم آیا این حاکم بی انصاف خدا نشناس که گوشواره را از گوش دختران ده و گلیم را از زیر پای یک خانواده بد بخت روستائی می کشد و بجزغ خانگی پیر زن ابقا نمیکند و از هر دخل نامشروع حتی از طریق فواحش صرف نظر نمی نماید چه علت دارد که با کمال طوع و رغبت سالی مبلغی بروزنامه چی ها میدهد

آیا قصدش این نیست که روزنامه نگار را شریک سببات اعمال خودش قرار بدهد ؟ آیا در فکر این نیست که در دوره که از همه تنظیمات دول دنیا برای ایران چهارتا روزنامه بی مغز مانده است آراهم با خودش هم دست کند ؟ آیا معنی رشوه خواری جز این است ؟ و آیا بعد از آنکه روزنامه چی باین سم مهلك مسموم شد دیگر در کلامش در نظر ملت وقع و و قری میباشد ؟ و آیا کسی دیگر بجز فهای روزنامه گوش میدهد ؟ افسوس که هنوز بزده های جهل جلو چشم ما را گرفته و هوا و هوس و اغراض بما بحال هیچ ملاحظه نمیدهد ای اعضا محترم انجمن آیا جناب ملا ایستکلی که این قدر در قبول این اشیا اصرار دارند قصدشان جز این است که باب رشوه را مفتوح کرده بلکه خودشان هم محرمانه بادخو در این اشیا مسروله شرکت کنند . من میگویم و از هیچکس هم ابا ندارم تا علماء سو . . . و بعضی . . . و یارۀ روزنامه چی های ما دندان طمع را نکند ، ایران آباد و اسلام احیا نخواهد شد ، و اگر هم از حد خود زیاد روی کرده بر وفق قوانین داخلی انجمن عمل نکرده ام چون در راه حق و حقانیت بوده البته عنو خواهد فرمود ، و اگر نه برای استغفام حاضر هستم ، (در اینجا غالب گفتند حق با جناب اویار قلی است و قرار شد لایحه از طرف انجمن مختصرت والا حکمران بنویسند)
این است صورت لایحه

خدمت ذی شرف نواب امنع اسعد و الا شامزاده نصره الدوله حکمران کرمان دامت ایام عدالته (پلنیک) حضرت والا نگرفت ، یعنی اگر جسارت باشد جناب ملا ایستکلی هم که در مجلس طرفدارشها بودند بور شدند . و پیل حضرت والا هم آنسر آب است ، حضرت والا حالا وقتی است که شمادر مدارس انگلیس و آلمان مشغول تحصیل باشند نه در خرابه ایران مشغول حکمرانی ایالت کرمان ، قالیچه های مرحق بکصدتومانی به صوراسرافیل یا قبوض مسروله انضاد کرمان شد ، بعد از این آدم خودمان را بشناسید و بی گذار باب نزنید ، نه صوراسرافیل رشوه بگیرد و نه آه دل شهدای تازه و نان قوت و خون گوسفند خور های کرمان زمین میباشد ،
امضاً

﴿ رئیس انجمن لات لوت ها ﴾



عنوان مراسلات
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 طهران خیابان علاءالدوله
 محاذی مهمانخانه مرکزی
 دیروندکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 جنبه ۷ شوال ۱۳۲۵ هجری

فاذا نفع في الصور فلا انساب بينهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لواحق
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است
 یا کتبهای بدون تمبر قبول نخواهد شد
 توجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه
 طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 ممالک خارجه دو (۲) تومان
 قیمت تک نمره
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

مسلمین و شرك

اگر يك نفر مجاهد از يك مسلمان منصف بپرسد
 آیا نتیجه بحث رسل و انزال کتب چیست ؟ و آیا
 برای غنی بالذات از اعتقاد و انکار مردم بوجود او چه
 نفع و ضرری متصور است ؟ ناچار اگر این شخص
 مسلمان عرفان با فیهای بی مغزی شرعیات و استحضانات را
 کنار بگذارد و عقل سلیم را حکم کند در جواب خواهد
 گفت ، نسبت احتیاج بمقام غنای مطلق کفر محض و
 مخالف هر عقل و حکمتی است ، فقط احتیاج ما
 بوجود زاجری قبی میسر فباض را بفرستادن کتب و
 رسل و هدایت قوم بشناسائی ذات بگانه خود و ادار
 میکنند ،
 دست رس قوائین هر جا فقط بهایم ظاهر است ولی
 تنبیه قلبی در اعماق جنگلها ، قله کوهها ، و
 بیابانهای عالی نیز ناظر اعمال افعال و حتی خیالات معتقد
 میکند ، دین مؤید قوانین و مکمل اخلاق اقوام دنیاست

، همه انبیا سلف و حکمای بزرگ و متدینین با شعور دنیا
 نیز فائده عقیده دینی را این دانسته و کلام مجبزی نظام
 (بخت لامع مکارم الاخلاق) نیز برای هیچ سفسطه
 قدسی بجالی نمی گذارد ،
 ولی وقتی از وجود این پلیس غنی انسان منتفع و
 این زاجر قلبی مؤید پیشرفت اخلاق خوب میشود که
 سرو کار انسان بایک وجود قاهر غالب و مشول بیک حاکم
 نافذ الامر باشد ، یعنی اگر مقداری نامعین از اختیارات
 این فرمانفرمای مطلق را بکسی یاجیزی واگذار کنند
 بلا شك آنوقت دین مؤید تهذیب اخلاق نشده و بعکس
 موجب فساد و هرج و مرج و قوت رزائل خلق میشود ،
 همه فریاد میکنند و غالب روزنامه های ما مینویسند
 تا توسط فلان امیر و بیغام فلان مجتهد بتواند استثنائی
 در یکی از کلیات قانونی ما نماید آن قانون بکلی بیصرف
 و بقدر ذره معنی نخواهد داشت ،
 همین است حکمت توحید و این است علت اصرار

هیچ يك از بت پرستهای دنیا و معتقدین باربب انواع خالی از اعتقادی بوجود صانع کل و پروردگار قادر قاهر نبوده اند و آنچه را که در ظاهر از آفتاب ، ماه ، ستارگان ، درخت ، سنگ و عناصر می پرستیده اند همه بمنزله شفع و واسطه و مظهر بوده است .
 همان قرآنی که این همه در امر توحید مصر و آفتاب در نفی شفاعت از همه چیز و همه کس و انحصار آن بذات اقدس احدیت مبرم است بنمادی رسا برای کشف این معنی فریاد می کند و در چندین موقع برای اینکه مسلمانها را از این ورطه هولناک غساد اخلاق و دخول در اوها م آگاه سازد مینماید

(و یبسدون من دون الله مالا یضرهم ولا ینفهم و یقولون هوأ شفاؤنا عندالله قل انبشون الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض سبحانه و تعالی عما یشرکون) (ولم یکن لهم من شرکائهم شفاؤا کما یوشرکائهم کافرین) (ام اتخذوا من دون الله شفاؤا قل اولوا کالوا لا یمسکون ولا یقولون) فلسفه توحید اسلام موافق این آیات ظاهرات ثابت میکنند که اعتقاد بشفاؤ شرک و دکانی در مقابل اسلام میباشد ، و استقصای در قرآن مدلل می نماید که از تمام اسباب شفاعت در اسلام فقط امر توبه است آنها در صورت اصلاح و عمل بتمتضیات توبه (الالذین تابوا و اصلحوا و ینبوا) و (الالذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا) و آیه وافی هدایه (الان وقد عصیت من قبل) راه همین توبه را هم در صورت یقین بموت مسدود مینماید .

و از تمام این اقدامات مسلمان محتاط بینی آنکه در هر مسئله از مسائل فروعیه هزار احوط و اقوی بکار مبرد مبداند که توسل بفر خدا پهراسم و رسم که باشد در او این مسئله اصولیه نوعی از اعتقاد بشفاعت و اعتقاد بشفاعت هم موافق صریح قرآن اعتقاد بشرک است ، و لابد هر مسلمان مبداند که این قرآن همان قرآنی است که مبداء و مقیاس صحت و سقم اخبار و احادیث ما و فارق بین حق و باطل می باشد .

حالا باید دید که آیا مسلمین امروزی با یهودیان عصر (ارمیا) و (اشعیا) چه فرقی دارند و آیا آنها چه داشتند که مشرک بودند و ماها چه نداریم که موحدیم .
 بر حسب وعده نمره قبلی اینجا جایی است که ما

انبیاء کرام و غالب حکمای بزرگ بر اعتقاد بتوحید و انکار شرک و این است معنی آیات بنات (من ذالذی یشفع عنده الا باذنه) (فما شفعم شفاعة الشافعین) (لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع) (و ذکر به ان یسل نفس بما کسبت لیس لها من دون الله من ولی ولا شفیع) (ما من شفیع الا من بعد اذنه و لکم الله ربکم فاعبدوه) (ما لکم من دونه ولی ولا شفیع) (ما للظالمین من حمیم ولا شفیع بطاع) (قل لله الشفاعة جمیلاً له ملک السموات و الارض ثم الیه ترجعون) و (واتقوا یوماً لا تجری نفس علی نفس شفاؤا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل و لاهم منصرفون) (یا ایها الذین آمنوا انفقوا بما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا ینفع فیہ ولا خلة ولا شفاعة و الکافرون هم الظالمون)

مخالف و مؤالف هر دوره در فصاحت قرآن يك قول و يك جهتند ، و يك مرتبه تکرار يك مطلب در صوریکه برای افاده تأکید باشد موافق قوانین معانی بیانی تمام السنه دنیا با فصاحت قائل نمیسازد ، درینصورت آیات مقصود آنکه با کمال قدرت در دوره فصاحت عرب مینماید (قل فاتوا بسورة من مثله و ادعوا من استظنتم من دون الله) و (لایاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا) از این همه تکرار در مسئله شفاعت چیست ؟ و چرا تقریباً بیست آیه کلام خدا مخصوص همین يك امر شده است ؟ و آیا قصد چه اندازه از تأکید مستلزم این همه تکرار میباشد ؟

عقل من و عقل هر آدم منصف از تحدید اندازه تأکید این آیات مبارکات در نفی و انکار شفاعت از همه چیز و همه کس و انحصار آن بذات اقدس احدیت قاهر است ، ولی هر کس که يك ذره شعور در مغز خود سراغ داشته باشد مبداند نتیجه آنست که پلیس مخفی و زاجر قلبی ما نافذ الحکم تر ، عین ما برای تکمیل مأموریت اخلاقی خود قادر تر و خرافت شرک در میان مردم کمتر باشد .

شاید کسی پرسد که مسئله شفاعت چه ربطی بشرک دارد ؟ و انکار آن از کجا مستلزم توحید میباشد ؟
 در اینجا قدری تمیق در تاریخ اتم و مخصوصاً تاریخ مذاهب آن ها لازم است تا بروشنی آفتاب ظاهر شود که

مطلب را بشکافیم و عقاید مسلمین معاصر را بادستور العمل های صدر اسلام تطبیق نمائیم ولی افسوس که نه هنوز دماغهای قوم حاضر برای شنیدن است و نه درما آن شجاعت یا هور باقی مانده است .

برای صاحبان وجدان سلبه فقط پنج دقیقه غور در مطالب دو نمره آخری ما و مقایسه آن با رسوم و عادات بلکه مستفادات معاصرین حقیقت را مثل آفتاب روشن می کند و محتاج بشرح علیحده نمی باشد .

و ما هم برای اینکه صحت و استحکام عقاید خود را ثابت کنیم بگوئیم که ما منکر شفاعت تا آن حد که از شرع رسیده و منافی با صریح قرآن نباشد نیستیم و محض تبیین و توضیح اغلاقیهای این مقاله و مقاله نمره قبل باز قدری بنقل قسمتی از توریه می پردازیم .

در آن موقع که روس و انگلیس بی اسرائیل بینی (کلدانی) ها و (آشوریه)ا بقره اسباب با قدمهای بلند پیش می آمدند و پروان آخری شریعت موسی علیه السلام با فاطما ، قربانیها ، سقاخانه ها ، علمها ، تطایرها ، خال ها ، قبرستانها ، درختها ، سنگها و کلوخهای خواب نما شده توحید خود را مستحکم کرده و حفظ وطن و دین و عبال و اطفال خود را بباطن شریعت حواله نموده از انکاء موسی و شعبب با سباب فراموش کرده بودند یکی از آنها بزرك موسوم به (اشعیا) قوم بد بخت را مخاطب کرده اینطور میفرماید .

• ولایت شما و بران و شهرهای شما با تن سوخته نده است ، غریبان زمین شما را در نظر شما میخورند خداوند میگوید از کثرت قربانیهای شما مراه فائده است ، از قربانیهای سوختنی ، قوجها و بیه پروارها سیر شده ام و بخون گاو ان و بره ها و بزها رغبت ندارم هدایای باطل دیگر مپاوردید ، بخور نزد من مکروه است ، و غره ماه و سبت و هفتت جماعت نیز نیکو کاری را بیاموزید ، و انصاف را بطایید ، مظلومان را رها دهید ، یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمائید ای خاندان یعقوب بیایید تا در نور خدا سلوک نمائیم ، زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترك کرده چونسکه از رسوم مشرقی مملو و مانند (فلسطیان) فالگیر شده اند

. زمین ایشان از بت ها پر است ، صنعت دستهای خویش را که بانگشتهای خود ساخته اند سجده می کنند و مردم خم شده و مردان پست می شوند راهنمایان شما گمراه کنند گانند و طریق راههای شما را خراب می کنند و قتیکه ایشان بشما میگویند که از اصحاب اجنه و جادوگر اینکه جبک جبک و زمزم می کنند سوال کنید شما در جواب بگوئید آیا قوم از خدای خود سوال نکنند ؟ ! و آیا از مردگان بجهت زندگان سوال باید نمود ؟ !

شریعت و شهادت توجه نمائید وای بر آنانکه احکام غیر عادل را جاری میسازند ، و کاتبانیکه ظلم را مرقوم میدارند تا مسکینانرا از داوری منحرف سازند و حق فقیر ان قوم را بر بایند تا آنکه بیوه زنان غارت ایشان بشوند ، و یتیمانرا تاراج نمایند

. (در اینجا حضرت اشعیا از تسلط خیل نزدیک اجانب و خرابی (اورشلیم) خبر میدهد و میفرماید) آیا شهر (کلنو) مثل شهر (کرکیش) پست ؟ و آیا شهر (حماسه) مثل شهر (ارفادنی) و آیا (سامره) مانند (دمشق) نمی باشد پس آیا بنهجهیکه با سامره و بتایش عمل نمودم باورشلم و بتایش چنین عمل نخواهم نمود ؟ خداوند یهودیا را بمکافات خطیهاییکه مرتکب شده به (آشوریا) تسلیم خواهد کرد و آنها (اورشلیم) را می گیرند ، و چون این قوم آنها را آرام (شلوه) را حفر شمرند خداوند آنها را قهار (فرات) را بر ایشان برمی انگیزد ، پادشاه آشوری بانام جلال خود داخل (یهودیه) خواهد شد و طفیان کرده آرا غرق خواهد نمود ،

فرموده های این پیغمبر در خلوان بستگیهای محکم به مصنوعات خیال قوم یهود را از خواب جهل بیدار کرد و (اورشلیم) را که باطن شریعت حفظ میکرد دشمن گرفتند ، و ختمها ، قربانیها مزارها همهچیک در چلودشمن ایستادگی نمود و کاربردانجا کشید که (ارمیای) بی يك کتاب بر خرابی وطن خود گریست و آن کتاب را اگر کسی درست و بدقت بخواند می بیند که مافی حب وطن چیست و چگونه انبیا عظام مانند نکلی بروطن خود می گریستند و چگونه دوستی آرا از تکالیف مقدسه

میشمردند . این است خلاصه از مرانی نبی مزبور
 علیه السلام بر خرابه های وطن خود و این است ثمره
 نشیبت به شرك و امتناع از توحید .
 « چگونه شهریکه بر از مخلوق بود منفرد نشسته است
 ؟ ! چگونه آنکه در میان امتها بزرگ بود مثل بیوه
 زن شده است ؟ ! چگونه آنکه در میان کشورها
 ملکه بود خراجگذار گردیده است ؟ ! شبانگاه زار
 زار گریه میکنند و اشکهایش بر رخسارش میبارد ،
 از جمیع مجائش برای وی تسلی دهنده نیست ، همه
 دوستانش بدو خیانت ورزیده دشمن او شده اند . . .
 . . . تمامی زیبایی دختر (صهون) از او زائل شده
 (اورشلیم) در روزهای مذلت و شقاوت
 خویش تمام نفایس را که در ایام سابق داشته بیاد می آورد
 ، زیرا که قوم آن بدست دشمن افتاده و برای وی
 مدد کننده نیست ، دشمنانش آن را دیده بر خرابیهایش
 خندیدند ، ای بیوه (خدا) مذلت مرا به بین زیرا
 که دشمن تکبر مینماید ، دشمن دست خویش
 را بهمه نوائس او دراز کرده است ، ای (بیوه)
 به بین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام ،
 ای جمیع راه گذران آیا این در نظر شما هیچ
 نیست ؟ ملاحظه کنید و به بینید آیا هیچ غمی مثل
 غم من بوده است ، آتش از اعلی علیین به استخوان
 های من فرستاده و آهارا زبون ساخته است ، دام
 برای پاهایم گسترانده مرا بهتبر گردانیده ، و
 مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است .

بوغ عصبان من بدست وی محکم بسته شده ، خداوند
 قوت مرا زائل ساخته و مرا بدست کسانی که با ایشان
 مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است ، خداوند جمیع
 شجاعان مرا تلف ساخته است ، جماعتی بر من خوانده
 است تا جوانان مرا منکسر سازند و خداوند آن دوشیزه
 (اورشلیم) یعنی دختر یهودارا در چرخشت پایمال کرده است
 ، بسبب این چیزها گریه میکنم ، از چشم من آب
 میریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم از من
 دور است ، پسرانم هلاک شده اند زیرا که دشمن غالب
 آمده است ، (صهون) دستهای خود را دراز
 می کند اما برایش تسلی دهنده نیست ، بیوه (خدا)

درباره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن
 او بشوند پس (اورشلیم) در میان آنها مکروه
 گردیده است ، (بیوه) عادل است زیرا که من از
 فرمان او عصبان ورزیده ام ، ای جمیع امتها بشنوید
 و غم مرا مشاهده نمایید ، دو شیطان و جوانان من
 به اسیری رفته اند ، مجان خویش را خواندم اما
 ایشان مرا فریب داده ، کاهنان و مشایخ من که خوراک
 می جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان
 داده اند ، ای بیوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم
 ، احشایم میجوشد ، دلم در اندرون من منقلب شده
 است چونکه بشدت عصبان ورزیده ام ،
 این بود قسمتی از مرانی (ارمبا) نبی بر خرابی
 (اورشلیم) و این بود نتیجه بریدن از سبب و انکار کلام
 معجز نظام (ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها) و
 این بود پاداش آن ملت که از توحید صرف نظر کرده
 و در شرك و خرابیهای طاریه بر آن مشی کنند .
 و ما باز مزیداً لانا کبد میگوئیم که از تمام انواع
 شفاعت آنچه را که با قرآن منافات دارد بصریح قرآن شرك
 است و مبنای خرابی امور دنیا و آخرت ما میباشد و
 آنچه که از شرع رسیده است و با شریعت منافات ندارد
 ناچار قبولش بر هر مسلمانی از فرائض میباشد .

تلگرام بوشهر با سیم کمپانی انگلیس

۱۹ رمضان ۱۳۲۵

۲۷ اکتبر ۱۹۰۷

وزیر مالیه ، وزیر داخله ، وزیر خارجه ،
 وزیر عدلیه ، رئیس مجلس ، انجمن عرایض ، ناصر
 السلطنه ، سپهدار ، وزیر افخم ، سعیدالسلطنه ،
 صور اسرافیل ، رهنا ،

الان هم کشتی موسوم به (مورستان) رفت جزیره
 هرمز برای حمل دو هزار و دویست طن (هر یک طن
 معادل با مقدار سبصد و چهل و پنجم تیریزاست) گل
 معدنی ، قیمت بیست و سه هزار و سبصد و هشتاد و پنج
 تومان ، اگر عرایض سابق و لاحق را صدق نمیدانید
 کیسونی معین فرمائید تا مطالب دیگر هم کشف شود ،
 (سید محمد)

✽ راجع بکرمان ✽

لاهیة جانسوز ذیل از کرمان است و مظلومیت این ایالت و پرگوئی مادر این باب بان حد رسیده است که نه یک نفر وطن پرست صاحب وجدان طاقت شنیدن دارد و نه پیش از این یک روزنامه هفتگی وقت توجه بیک نقطه از نقاط مملکتی و سبع میباشد ، و همانطور که دبیر محترم جبل اللین مینویسد یکی از طهرات شرع جدید دولتبان طهران است و عنقریب خواهید دید که خون مقتولین کرمان هم عنان بر عنان شهدای آذربایجان و قشایان فارس و خمه و کرگانه رود برود و سرکار والا نصره الدوله هم بجهای امنع نائل شود ، سردار معتقد را هم چنانکه صاحب مقاله نوشته همه میدانند که خون ورگ و پوست و استخوانشان از نعمت خونخواری این خانواده جلبله بعمل آمده و در حقیقت تبدیل حکومت نصره الدوله بسردار معتقد تعیین نائب الحکومه از جانب همین خانواده برای اجراء و اتمام همان مقاصد خانسوز میباشد این است صورت لایحه

مطابق ۱۲ رمضان از کرمان ✽

حضور مبارک رؤسای مجلس مقدس شهبان ارگاه با نهایت ادب معروض میدارد اگر پای ملاحظه و اغماض بمان نباید دور نیست وکلای کرمان شرح حال بنده را کما هو عرض نمایند ، وجهه آقایان و وکلای ملت واضح گردد که بواسطه بی میلی و ضدیت نواب والا فرمانفرما تاکنون در کرمان چقدر ضرر مالی و اعتباری و خسارت ایل بیکاری به بنده وارد آمده ، مسلماً حکومت مقتدری مثل فرمانفرما با سلطنت مستغله در سوریه که با رعیتی طرف شود پیداست بجه اندازه اسباب خرابی کار وی انتشاری و تعلم شدن اوست ، از قضا بنده در ایام استیوای دوچار خسارتی فوق العاده حکومت شدم تمام املاک و علاته فتوی را بنمازین مختلفه سپرده و توقیف کردند ، و میتوان بمرآت قسم یاد نمود که دیگر آبادی و قوه زینت برای بنده باقی نمانده ، البته هر ملکی در دست کسان حکومت توقیف شود حاصلش از میان میبرود ، رعیتش در بدر و فراری خواهد شد بی بدر و نرفته و لم بذر هم میماند سایر خسارات دیگر که از

برای همین عنوان مال و اعتبار فدوی رسیده بر همه کس معلوم است در آن اوقات کسی بکسی نبود و هر چه خواستند کردند اما بنده دست از حقوق از میان رفته خود بر نخواهم داشت این مختصری از مرجهای نواب والا فرمانفرما بود ، اما نواب والا نصره الدوله هم بقدر قوه کوتاهی نفرمودند ، در اوایل که نظامنامه انجمن مجلی رسید تا ممکن بود اظهار و ابرازش فرمودند تا مردم از خارج و داخل شنیده رفته رفته در مقام مطالبه حقوق خود برآمدند مدتی هم این گفتگو بود و ابداً بشای تشکیل انجمن در میان نبود آخر الامر اهالی مجبور شده در مساجد نزد علماء و پیشوایان رفتند و شکایت کردند از آنجا هم مقصود حاصل نشد تا چار دکان را بسته و در جامع کرمان اجماع نمودند و استدعای انجمن کردند و آن قضایی که پیش آمد و البته بمرض حضور وکلای ملت رسیده تا اینکه نظارسته را معین کردند و مشغول تفرقه دادن شده از جهة وکلا مابین طبقات مردم اختلاف روی داد و به تدگر افغانه انگلیس رفته شرح حال را بمجلس مقدس عرض نمودند تا مدتی جواب نرسید تا اینکه در ۲۸ شعبان تلگرام مجلس مقدس باسبب انگلیس زیارت شد که مطابق نظامنامه منتخبین را معین نمایند و مخالف نظامنامه رفتار نکنند اسباب امیدواری آحاد و افراد مردم گردید ، قرار بود جمعه ۳ رمضان و کلاً موافق نظامنامه مشخص شوند شهر هم در نهایت نظم و امنیت و تمام مردم آسوده بودند و بجه دانه در این دو ماه که عموم اهالی در تدگر افغانه بودند از احدی صدای بیرون نیامد و قدیمی مخالف انسانیت و انتظام مملکتی بر نداشتند دیگر معلوم نیست اقتضای پولتیک نواب والا نصره الدوله چه بود که در شب دوم رمضان بنده در ساعت هفت از شب بارگ رفته بار حضور یافتم پس از مرخصی جماعتی از قزاق و سواره باسرایالت در همان ارگ بر سر بنده ریخته فوراً با بیست نفر قزاق و سوار مرا از شهر اخراج کردند ، این قضیه در شهر باعث مأیوسی مردم شده هر کدام بیک مطالبی حمل نمودند تا اینکه معلوم گردید که فدوی را ضد با مجلس مقدس و مخالف مشروطه طلبان جلوه داده اند و شاید یانگی دولت و شریز هم قلم دادند و از آنجا که بیشتر مردم فهمیده و

رسید و از این خبر وحشت اثر اضطرابی در عموم مردم پدید آمد همه یکزبان و هم آواز میگوییند الحق مجلس خوب بر اریض و تظلمات ما رسیدگی و احقاق حق فرمود ! و دفع فاسد بافسد کرد !

غرض سردار معتضد در اینمورد بر تمام اهالی اظهر من الشمس است زیرا که نوکر شخصی و بسته فرمانفرماست ، بعد از این قضیه و قتل اهالی خلع حکومت از کلبه این سلسله و خانواده است و در اینموقع حکومت سردار معتضد مناسب کرمان نیست چرا که علاوه از جنایت مقتولین و مجروحین که احتمال بهبودی در آن نیست مبلغ یکصد هزار تومان مردم بیچاره ضرر و خسارت ایام تعطیل را از نصرةالدوله میخواهند سهل است اضعاف مضاعف این را مأخوذی پدر و پسر قلمداد کرده و مطالبه مینمایند ، سردار معتضد بسته فرمانفرما و مسلماً از دستور العمل و امر او تجاوز نخواهد کرد و در این حالت حقوق جمعی از بیگناهان و در ماندگان از میان می رود و باجمال میشود ، عدل السلطنه هم با کسالتش از شهر فرار یافته و میگویند در (ماهان) است ،

مختصر اینکه هرگاه حکومت سردار معتضد را تغییر ندهند امکان ندارد همچنان مردم تسکین یابد بلکه بیفتنه خیلی بزرگ می رود و در دولتخواهی لازم بود آنچه بغفل ناقص بنده میرسد بعرض برسانم ، اگر چه تمام اهالی مطیع امر دولت و مجلس مقدس هستند و هر کس را بر آنها حاکم فرمایند اطاعتش را فرض می شمارند لکن صلاح وقت و اقتضای روز و زمان را نباید از دست داد دیگر امر امر امنای ملت و مجلس مقدس است .

این مسئله پوشیده نماند که نه بنده محتاج و نه قصد و کالت دارم و نه هوای ریاستی در سر داشته اگر زحمتی بکشم محض حب نوع و خیر خواهی استی و وطن و رفع ظلم است و برای اینکه مباد امر را بحضور استی محترم ملت مفرضین متهم نمایند این چند سطر را عرض کردم و الا همه آحاد و افراد ملت مکلف به همین اعمال و رفتارند .

(محمد حسین ناظم التجار)

میدانستند که بنده اول مشروطه خواه و تابع امر و نهی مجلس مقدس هستم آن روز جمعی بدر خانه جناب آقا باقر مجتهد رفته بودند که اگر ناظم مقصر دولت بوده حکومت او را بتعبد کرده اختیار داشته لیکن ناظم برای تشکیل انجمن خیلی زحمت کشیده یا او را ایالت معاشرت دهد تا ترتیب انجمن درست شود یا خود حکومت انجمن و وکلای ملت را بمفاد نظامنامه مرتب نماید ، علماً بازگ رفته با کمال تضرع عرض و استدعای مردم را بیان کردند آن روز قبول نشد ، روز دیگر که جمعه ۳ بود آهالی درب خانه علاء اجماع نمودند و آنها را شنبع کرده روی بارگ می رفتند ، در جلو ارگ نوکرهاى حکومت از رفتن مردم مانع میشوند آن بیچاره ها هم در میدان بانتظار مراجعت آقایان از نزد ایالت بودند که آیا چه جواب بیاورند دیگر معلوم نشد چه جبهه چه بوده که عدل السلطنه و کسالتش پیمان جمیعت مردم باسر ایالت شلیک کردند جمعی از بنه کان خدا مقتول و مجروح شدند و روی فرار نهادند ، تصور فرمایید اطفال نهوده ساله که بجزرات میتوان سوگند یاد کرد که بیست نفرشان یک چاقو نداشتند همه بریشان و بیچاره و گرسنه آیا بکدام گناه و بچه تقصیر در کدام آئین و مذهب سزاوار است آنها را هدف گلوله نمایند ؛ در صورتیکه باقر آن و نهایت تضرع همراه علماء روه ارگ میخواستند بروند ، خلاصه پدر و مادر و برادر و خواهر و کسان مقتولین در این شهر قباتی بر پا کردند و اجساد کشتگان خود را بهداز عکس انداختن در تلگرافخانه در عمارت گذارده بادستجات سینه زن بقرستان برده دفن کردند ؛ بدیهی است باین حال دیگر چنین حاکی که در عوض دادرسی متظلمین بتوسط عدل السلطنه بیرحم حکم به شلیک بدهد بکار اهالی کرمان نخواهد خورد و انگهی تأمین مالی و جانی از تمام اهالی سلب شده در نهایت هراس و وحشت بودند و جزرات باز کردن بازار و دکاکین خود را نداشتند و در تلگرافخانه و قواستولخانه متحصن شدند و شرح بیچارگی خود را بعرض اولیای دولت و امنای ملت نموده استدعای انضال حکومت را کردند ، سه روز قبلی اخبار عزل نصرةالدوله تلگرافاً رسید قدری همچنان مردم فرو نشست و اندکی راحت شدند ، و روز پیش بازارها باز شدند آغاز نمود که در این بین تلگرام حکومت (سردار معتضد)

صورت تلگرام کرمان

نوسط انجمن محترم کرمان کابینه وزارت داخله

مردم کرمان از ترس اینکه بد نام میشوند هزار قسم تعذبات مستبدین را تحمل کردند علماً نیز از اول مشروطیت همراهی نمودند عموماً مایوس متحصن تلگراف خانه وقونموظخانه روس شده در بین نظار در سر و کلاه اختلاف بود ، نصره الدوله بنده را مانع استبداد خود دانست در ساعت هفت شب احضار و اخراج نمود فردا آگاهی طلباً را شفیع کردند با قرآن نزد حکومت میرفتند هنوز وارد جلو میدان ارگ نشده بمأموریت عدل السلطنه و کسانش شلیک کردند شش نفر صغیر و کبیر مقتول ، دو نفر زن و شش نفر مرد مجروح قریب الموت ، چند نفر مفقود پس از این قضیه عموم اهالی عزل حکومت را استدعا کردند از خیر عزل حکومت شهر امن شد بنده را نیز مراجعت دادند خیر حکومت سردار معتصد بواسطه بیسگی فرمانفرما اسباب هيجان مردم شده مستدعی خلع سردار و تعیین حاکم عادل هستند تاخیر در امر عاقبتی وخیم دارد (ناظم التجار)

حکایتی نیز در ۱۶ رمضان ۱۳۴۸

فوسط انجمن محترم کرمان مجلس مقدس شورای ملی اینکه بعضی رسانیده اند سر باز با اهالی کرمان شلیک کرده کذب محض است قائلین معین رسیده گی فرمائید تا سپه روی شود هر که در او غش باشد (عموم صاحبمنصبان و سرایان حاضر کرمان)

حکایتی نیز در ۱۶ رمضان ۱۳۵۲

فوسط جناب شیخ الملك و انجمن کرمان بمجلس مقدس شورای ملی از قرار راپورت صحیح قریباً ربع خاك سیرجان لکه کوب سوار (بهار لو) خلیل آباد و حافظ آباد و اسمعیل آباد بلره غارت باقی مردم در اضطراب سادات محمود آباد خیال فرار مستدعی اقدام فوری است (محمد کاظم ابن مصطفی رضون محمود آبادی)

خرند پرندک

برای آدم بد بخت از در و دیوار میارند چند روز پیش کافندی از بست خانه رسیده باز کردیم دیدیم بزبان عربی نوشته شده ، عربی را هم که غیر از آقایان علما کرام هیچکس نمیداند ، چه کنیم ؟ چه نکنیم ؟ آخرش سلطان پاشا قد داد که به بریم خدمت يك آقا شیخ جلیل

القدر فاضلی که با ما از قدیمها دوست بود ، بردیم دادیم و خواهش کردیم که زحمت نباشد آقا اینرا برای ما بفارسی ترجمه کن ، آقا فرمود حلالا من مباحثه دارم برو عصری من ترجمه میکنم می آرم اداره .

عصری آقا آمد صورت ترجمه را داد بمن ، چنانکه بعضی از آقایان مسبوقند من از لول يك كوره سوادى داشتم ، اول يك قدری نگاه کردم دیدم هیچ سر نمی آفتم ، عینک گذاشتم دیدم سر نمی آفتم ، بردم دم آفتاب نگاه داشتم دیدم سر نمی آفتم ، هر چه کردم دیدم يك كله اش را هم سر نمی آفتم ، مشهدی اویار قلی حاضر بود ، آقا فرمود نمیتوانی بخوانی بده مشهدی بخواند ، مشهدی گرفت يك قدری نگاه کرد ، گفت آقا ما را دست انداختی من زبان فارسی را هم بزحمت میخوانم تو بمن زبان عبری میگوئی بخوان آقا فرمود مؤمن زبان عبری کدام است ؟ این اصلش بزبان عربی بود کبلائی د خود داد بمن بفارسی ترجمه کردم ، اویار قلی کمی مات مات بصورت آقا نگاه کرد گفت آقا اختیار دارید راست است ما عوامیم اما ریشرا که در آسباب سفید نکرده ایم ، بنده خودم در جوانی کمی از زبان عبری سر رشته داشتم این زبان عبری است ، آقا فرمود مؤمن این زبان عبری کجا بود این زبان فارسی است ، اویار قلی گفت سرا کشتید که این زبان عبری است ، آقا فرمود خیر زبان فارسی است ، اویار قلی باز گفت از دو گوشه ام الزام میدهم که این زبان عبری است ، آقا فرمود خیر تو نمی فهمی این زبان فارسی است ، دیدم الان است که اویار قلی باقا بگوید شما خود مان نمی فهمید و آنوقت نزاع در بگیرد ، گفتم مشهدی من و شما عوامیم ما چه میفهمیم آقا لابد علمش از ما زیاده است بهتر از ما می فهمد ، اویار قلی گفت خیر شما ملتفت نیستید این زبان عبری است من خودم کمی آنوقت که پیناس یهودی بده آمده بود پیشش درس خوانده ام ، یکدفعه دیدم رگهای گردن آقا درشت شد ، سر دو کنده زانو نشسته ، عصارا ستون دست کرده و صدایش را کلفت کرده با تغییر تمام فرمود مؤمن تو از موضوع مطلب دور افتاده صنعت ترجمه در علم عروض فصلی علیحده دارد و گذشته از اینکه دلالت بنا بقبیده بعضی تابع اراده است

و خیلی عبارتهای عربی دیگر هم گفت که من هیچ ملتفت نشدم ، اما همبقدر فهمیدم الان است که آقا سر او یار قلی را با عضا خورد کند از ترس اینکه مبادا خدای نکرده يك شری راست بشود رو کردم بلویار قلی گفتم مرد چها کن ، هیچ می فهمی باکی حرف میزنی ؟ کوتاه کن ، چاهم خوب چیزی است ! ! قباحث دارد ! ! مرد عور اصل این کاغذ را هم ببرد چه خبر است مگر ، هزار تا از این کاغذها قربان آقا ، چپ است ، دعوا چه معنی دارد ؟ ! دیدم آقا دروش را بمن کرده تبسمی فرموده گفت کبلائی چرا نمبگذاری مباحثه ما را بکنیم مطلب بفهمیم ، من همینکه دیدم آقا خندید قدری جرئت پیدا کرده گفتم آقا قربان علمت برم تو نزدیک بود زهله مرا آب کنی مباحثه ات که اینطور باشد پس دعوات چه جور است ؟ آقا به قهقهه بنا کرد خندیدن فرمود مؤمن تو از مباحثه ما ترسیدی گفتم به ما شاء الله ! ! بمرگ خودت باشد چهار تا فرزندم بمرد باک خودم راباخته بودم ، فرمود خیلی خوب پس دیگر مباحثه نمی کنیم تو همین ترجمه مرا در روزنامه ات بنویس اهل فضل هستند خودشان مبخوانند گفتم بسر چشم اما بشرطی که تا در اداره هتبه دیگر دعوا نکنند .

این است صورت ترجمه .

ای کاتبین صور اسرافیل ، چه چیز است مر شمارا که نمی نویسد جریده خود تا را همچنانیکه سزاوار است مر شمارا که بنویسد آرا ، وجه چیز است مر شمارا با کاغذ لوق وامردان و تمتع از غیر یا نسات در صورت یقین بیدم حفظ مرئه مر عده خود را و در صورت دیدن ما آمارا که الان از حجره دیگر خارج شده اند ، حال کو ینکه می توانید بنویسید مطالبی عدای آنها را .

پس بتحقیق ثابت شد ما را بدلائل قویمه بدرستی که آنچنان اشخاصیکه مینویسند چرا اند خود را مثل شما آمانند عدو ما ، و عدوهای ما آمانند البته عدو خدا .

پس حالا ما مبرگوئیم مر شمارا که اگر هر آینه مداومت کنند بشهد شما بر توهین اعمال ما یعنی اشاعه کفر و زندقه پس زود است که می بینید باس ما را هر آینه نهید مبرکنیم شمارا اولاً نهید کردنی ، و هر آینه مبرنیم شمارا در نانی زدن شدیدی ، و هر آینه

تکفیر مبرکنیم و مبرکنیم شمارا در ناک و رابع کشتن کلاب و خنازیر ، و هر آینه آوینان می کنیم شمارا بر شاخه های درخت توت آنچنانی که در مدرسه ماست تا بد آید که نیست مر عامبان را بر عالین سیلی . والسلام .

﴿ اخطار ﴾

بواسطه توقیفهای بی دربی اگر مشترکین محترم از قرائت اوراق نالایق ما باز ماندند و عمرات صوز اسرافیل مرتباً انتشار نیافت اکنون باطمینان کامل از توقیف کلیه منحوسه توقیف در ظرف چند هفته مقوالی نمره های پس افتاده را منتشر خواهیم کرد ، و بعبارة اخری در یکسال چهل و هشت نمره بصاحبان اشتراک میرسانیم و از گفته خود تخلف و تقصیر عهده مبرکنیم

﴿ اعلان ﴾

کتاب ذیل که بتازگی بطبع رسیده در کتابخانه های تربیت و شمس العماره (مطلق به آقا شیخ حسن) و اداره صور اسرافیل برای فروش موجود است .

(۱) تربیت نحوان ترجمه و نگارش جناب میرزا یوسفخان اعتصام الملک آشتیانی سه قران .

(۲) قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب ز غمشری نگارش جناب اعتصام الملک سه قران .

(۳) جلد دوم (مقالات علمی و سیاسی) که دارای اسمی است با مسمی و مقدمه بعضی علوم و فنون قدیمه و جدیده است تألیف و نگارش جناب (فرصت الدوله) فرصت شیرازی چهار قران .

(۴) مثنوی میرزا نصیر شیرازی بخط ملک الحظاطین سی شاهی .

از بلا دداخله و خارجه هر کس کتب مذکوره را بخواهد وجه پست بر قیمت افزوده میشود .

﴿ اعلان ﴾

چون اطاعت قانون بر تمام آحاد و افراد ملت فرض است و بر طبق اصل ۶۳ قانون اساسی لقب وزارت لشعنائری بکلی موقوف است لهذا از تمام آقایان و برادران استعفا مبرکنم بند از این بنده محمد حسن را به لقب (وزیر افتخ) نشانند و باسم اصلی بنخوانند .

(خادم ملت و دولت محمد حسن بن سلطانعلی)



صورتی از فرشته ای که کتاب را می‌خواند

﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
مالک خارجه دو (۲) تومان
﴿ قیمت يك نمره ﴾
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

فاذا نفع فی الصور فلا انساب ینهم

هتنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است
یا کتبه‌های بدون نمبر قبول نخواهد شد
﴿ وجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدماً گرفته میشود ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
﴿ طهران خبا بان علاء الدوله ﴾
﴿ عاذی مهما نخانه مرکزی ﴾
دیپوونکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
پنجشنبه ۱۴ شوال ۱۳۲۵ هجری

کردن هند را بارویا ایران را فوراً مرکز تجارتی عمده
و صاحب سالی ملیونها مدخل می نماید .
مالئی کان می نماید خواستن مملین دانا برای اصلاح
دو اثر دولتی و نظام ما در اولین پایه ضرورت است .
عقبه چهارمی این است که بستن سد اهواز بهر محله
که ممکن شود و آوردن شامروود قزوین بهر سرعتی که
دست بدهد موجب زیادی ثروت و بالأخره مایه مرآبادی
است .
تمام این نقشه ها صحیح و در صورت اجرا و نصیام
بشهادت همه عقلای دنیا آخر الدوای بیماری ملک و اولین
ضامن حیات ملت است . ولی باز بگوای هان عقلاً
تمام این نقشه های بدیع چه امروز و چه هزار سال دیگر
با عدم سرمایه در ایران وجودش ذهنی است و صورت
وقوع خارجی ندارد .
عدم سرمایه مانع پیشرفت هر گونه مقاصد اصلاحیه است .
در مقابل این سد و مانع بزرگ عقل يك مملکت

امروز هبجان افکار عامه را برای اصلاح خرابیهای
مملکت بهیچوجه نمیتوان انکار کرد ، در این ساعت
حوس شاه و گدا ، وضع شریف ، عارف و عامی
همه با يك قلق و اضطراب محسوس مطوف باصلاح
است .
همه اشاعه معارف را طالبند ، همه قشون منظم
میخواهند ، همه دریافتن راه توسعه صنعت و ازدیاد
کارخانجات میگویند ، همه به تسهیل امر حمل و نقل
میل دارند ، همه درمزیب منافع فلاحی سعی میبایند
، و بالأخره همه هوش و عقل يك مملکت بر سر همین
يك كفه اصلاح جمع شده و همه برای پیشرفت این بیت
عالی جهد می کنند .
يكی میگوید فرستادن هفت هشت هزار نفر شاگرد
بخارجه برای تحصیل كلیه علوم و صنایع لازمه وقتاصل
اول ترقی ملت و آبلای مملکت است .
دیگری فكر میکند ساختن راه آهن و نزدیک

بصدای بانك لزوم بانك ملی را بهر زودی که ممکن است
 فریاد کرد ، علمای عظام ، وکلای شوری ،
 امرای درباری ، انجمن های محلی و هر ایرانی باشعور
 همه در سر این يك نقطه متفق شدند و دیباومانی دنیا
 در روز نامه های با نفوذ خارجه نیز بر حسن این رأی
 ابتدائی عامه اولاد ایران تمجید گفتند .

جای هزار افسوس است که همان مانع بی پولی جلوی
 این آخرین وسيله دوام بقای ایران را برودی سد
 نموده ، و همعاشقان اصلاح ایران را دچار نوعی از یأس
 ناگفتنی نمود .

امرا ، و رجال ما که برای تحصیل هر يك شاهی تمول
 خودشان هزار بار آبرو و غیرت و انصاف و مصلحت
 لازمه انسانیت را در عوض داده بودند شرف اعانت و
 کمک بر يك چنین اساس مقدس را بر خود هموار نکردند .
 دلاهای قلب کارهای اروپا یعنی تاجر بائی های
 ایران نیز برای اینکه راه دغلی و تقلب را در همین
 آخرین وسيله حیات مملکت باز بوسمت راه خرابی پول
 ایران و اشاعه زری بدل و دزدی در جزایر خلیج فارس
 قرار دهند با آن بيك و پروانه های زنانه و هل و کلاه های
 فواحش ایران از هر نوع اقدامی که مایه اعتبار و ضامن
 صحت اعمال بانك ملی باشد جلو گیری نموده و آن حرارت
 احساسات ملی را که در اولین انتشار این بیت عالی پیدا شده
 بود بسرودی بیخ بدل کردند .

اما همه این بی تمصیبهای گذشته و هرچه هم که بعد از
 این بر آن مزید شود لزوم بانك ملی و منوط بودن حیات
 ایران را بان رد نمی کند ، بقای مملکت ، دوام
 سلطنت ، و توفیق وضع و اجراء قانون و نظم تازه
 بسته بوجود این کارخانه زندگی و منبع قواست .
 اما بانك ملی را از کجا و بچه نحو میتوان تشکیل کرد ؟
 نه حضرت والا نایب السلطنه ، نه ظل السلطان ،
 نه عین الدوله ، نه فرمانفرما ، نه امیر بهادر ، نه
 ورنه آتاپیک و نه هیچ نوکر امین و چاکر دولت
 خواه برای قبول اینکه اقلاً خرج يك ماهه خانه خودش
 را هر يك بانك خارجه یا در يك صرافخانه داخله یا در
 يك صندوق آخرین اطاقی پارك خودش دارد حاضر
 بستند .

بهار معتبر با غیرت وطن پرست ما هم تازری بدل و
 شیشه خورده های مزبله های روس و اطریش و آلمان
 هست از شرف دلالی دست برداشته و پوهای حلال
 خودشان را که از راه تجارت تحصیل کرده اند بصرف
 دیگر نخواهند رسانید .

در همین جاست که يك نفر فدائی ساده لوح وطن
 که دین ، عرض ، ناموس ، مملکت و مقبره
 اجداد خودش را در خطر ببیند و برای سد جلوی هر
 مخاطره نزدیک هر گناه ضعیف متوسل بشود بفروش جواهر
 آخرین اعتبار و سرمایه سلطنت سه هزار ساله رأی
 میدهد ، و بيك وزیر با تدبیر نیز که اندازه مداخل و
 دزدیهای سفاک و وزیرای سابق را در استقراض روسیه
 بخاطر می آورد دلش طپیده و بايك شهوت ناگفتنی لزوم
 استقراض جدید را يك دقیقه زودتر اگر چه بگرو
 گذاشتن و فروختن آخرین حق استقلال ایران باشد
 از الزم و انفع وسائل اصلاحات لازمه وقت مینماید .
 فروش بيك مشت جواهر یعنی از دست دادن آخرین
 ذخیره اردوی پراکنده ایران بهد از آن است که حوادث
 روزگار بما قول صریح بدهد که نه فردا و نه تا ده سال
 دیگر ایران روزی از امروز بدتر و احتیاجی از احتیاج
 این ساعت بالاتر نخواهد داشت ، و ضرر استقراض از
 خارجه نیز پیش از تحصیل اعتبار و قبل از بکار انداختن
 فنون مالیه مملکت همان است که اولین دیپلمات زبردست
 مملکت ما برنس ملکم خان از هزاران فرسخ راه چهار
 ماه پیش با بيك اضطراب تصور نکردنی فریاد می کند که
 « در این مقام هوانساک میشنوم که اولیای طهران در
 مدد بيك قرض تازه هستند ، امان از تجدید چنان
 خبط مهلك جای عزای ملی خواهد بود هر گاه ایندفعه
 هم بزرگان ما بالای قروض حاله ایران را مشتبه کنند
 بدان مجزات نسبه کاری که مشاهیر حکمای فرنگستان
 اسباب شوکت آبدیهای دنیا و شرط حیات دول ساخته
 اند »

پس با این ترتیب بانك ملی را بچه نحو و با چه سرمایه
 میتوانیم ترتیب داد ؟ و چگونه ایران مختصر بوصول
 این آخرین دواى ضامن حیات خودش بظلمتن خواهد
 شد ؟

در این جا ما تا هفته دیگر برای غور و تأمل مشترکین خودمان دریافتن طریق وصول بمطلوب وقت داده و محض ضعیف مجال نشسته خودمانرا بنمره آنجه میگذاریم .

﴿ صورت مجلس و نطق آهالی یزد ﴾
﴿ برای انتخاب و کبل ﴾

شب ۶ رمضان ۱۳۲۵ بجیت مذاکره انتخاب یک کلمه و کبل مجلس مقدس شوری و وکلای انجمن ولایتی مجلس در خانه نواب آقا میرزا محمد حسن منعقد شد که صلاح و روی تمام اکابر و رجال شهر پهر نشوی که قرار بگیرد در مجلس نای و کلارا منتخب نمایند .
ایشان علماً و اعیان و طلاب و تجار و اصناف مجلس بدون رعایت الفاب و شان و مقام از استقرار است .

﴿ علماً و اعیان ﴾

آقا میرزا سید علی حابری ، آقا سید یحیی ، صدر ایلیا ، آقا میرزا سید علی لب خندقی ، حاج میرزا آقا ، آقا میرزا محمد علی لب خندقی ، آخوند ملا محمد حسین اردکانی ، حاج میرزا زین العابدین خان ، فرهاد رضوی ، حاج میرزا سید علی اناری ، حاج میرزا سید احمد خان ، نواب آقا میرزا محمد حسن ، صدر شریف ، نواب آقا میرزا علی ، شرف الممالک ، نواب آقا میرزا جواد .

﴿ طلاب ﴾

حاج ملا کاتم ، آقا شیخ علی اردکانی ، آقا سید حسین طهرانی ، آقا شیخ حسین اردکانی .

﴿ تجار ﴾

طالکالتجار ، حاج محمد صادق افشار ، آقا علی مرشد ، آقا غلامحسین معینالتجار ، مدیر کپانی منصوریه ، حاج سید میرزا ، حاج عبدالرسول محله تلی ، حاج علی اکبر محله تلی ، آقا سید ابوالقاسم کلاه دوز ، آقا غلامحسین لاری ، آقا علی حاج عبدالرحیم .

﴿ اصناف ﴾

حاج محمد ابراهیم رئیس ، آقا سید محمد کاذر ، حاج مهدی ، میرقال و جمعی دیگر .
دو ساعت از شب گذشته که تمام اشخاص فوق حضور پدید آمدند شروع بصحبت شد و مذاکراتی که نمودند .

اینست .
نواب آقا میرزا محمد حسن - ای آقایان غرض از انعقاد این مجلس برای انتخاب یک نفر و کبل است .
صدرالعلماء - مطلب از دوشق خارج نیست یا باید یک نفر و کبل را بجمل خود و امضای اهل یزد تعیین کنیم یا بر طبق نظامنامه انتخاب و کلا باشد که هیچکس ابرادی نگردد و باصحت عمل رفتار بشود .
آقا میرزا سید علی حابری - آیا در یزد کسی نظامنامه انتخاب و کلا را دارد ؟

صدرالعلماء - من نظامنامه و قانون اساسی هر دو را دارم و حاضر است .
آقا میرزا سید علی حابری - خوبست بفرمائید آنرا بخوانند . (آقا غلامحسین معینالتجار نظامنامه را قرائت نمود)

نواب آقا میرزا محمد حسن - باین ترتیبی که در نظامنامه ذکر شده خیلی مشکل است خوبست حاج محمد حسین محله تلی را معین کنند که با نوشته برود در توابع یزد و آن لایحه را مردم امضا نمایند !

صدرالعلماء - این ترتیبی که در نظامنامه نوشته شده صحیح است باید بدون کم و زیاد مجری داشت تا محل ابراد باشد .

حاج محمد صادق افشار - آقایان بکریغ ساعت بمن وقت بدهید که آنچه بقلم میرسد عرض نمایم (اهل مجلس همه ساکت شدند) اگر صلاح است بیست نفر ناظر معین شود که زودتر از سه سال حق عزل آنها را نداشته باشیم و آنها را نظار مجلس قرار دهیم و هر که را بخواهند آنها و کبل نمایند و انتخاب نامه را به توابع و بلوکات بفرستند هر کس امضا کرد فيها و الا بعد از آن حق رأی نداشته باشد ، (جمعی گفتند حاجی شما این رأی را که میدهد صحیح نیست باید از قراریکه در نظامنامه ذکر شده رفتار شود)

صدرالعلماء - باید بطور صحیح و کبل انتخاب شود و این کار هم اشکالی ندارد .

آقا میرزا محمد حسن نواب - امشب که ممکن نخواهد شد اینکار بماند تا روز عید رمضان (در این بین آقا

میرزا سید علی حایری بر خواستند و گفتند هر کس را که معین کنبد بسیار خوبست بمن هم اطلاع بدهید و باهل مجلس وداع نموده رفتند

حاج میرزا آقا - ما نمیدانیم برای چه باید و کبکله بطهران بفرستیم ؟ ! !

آقا سید حسین طهرانی - و کبکله برای اینست که برود در طهران اگر بخوانند بر مالیات بیفزایند نگذارد ! ! حاج میرزا آقا - ما ها گویا میخواهیم خودمانرا گول بزیم واقعا این مجلس مشروع نیست ! ! این چه مجلسی است این چه اسلامی است روز نامه مظفری - از آقای آقا سید کاظم بردی بد مینویسد . آقای آقا سید کاظم حجة الاسلام و مقتدای ماها میباشند و همه مقلد ایشانیم (به تبار خطاب کردند که ای مسلمانان چرا باید خودتان را گول بزید و فریب مجلسیان را بخورید و و)

آقا علی مرشد - ماها این خطاب را نمیدانیم و آن روز نامه را ندیده ایم .

آقا سید یحیی مجتهد - بر فرض هم اگر ماها همراهی به مجلس نکنیم سکتبه به اساس آن و اوامر و کلا و وارد نیاید ، از این مطلب هم گذشته اگر در روزنامه مظفری چیزی نوشته شده باشد قصیر مجلسیان چیست .

حاج میرزا آقا و آقا میرزا سید علی لب خندقی - در روزنامه مجلس هم نطق آقایان و کلا را در باره مقصر دیده ایم که فرموده اند اگر بقانون شرع مجازات داده نشود بقانون مشروطیت باید مجازات داده شود . پس معلوم میشود که قانونی غیر از شرع انور میخواهند جاری نمایند ، ای مسلمانان مجلسیان میخواهند مطالب خودشان را بلباس خوب بیرون بیاورند که از ابتدا عوام بیچاره فریفته شوند بعد از آنکه اوامرشان محکم شد و نفوذ پهرسانیدند آنچه در باطن دارند ظاهر کنند ، ای اهل نرد بمجرد اینکه شنیدید از مالیات امساله شما تومانی یکصد دینار کسر میشود فوراً راضی شدید که دین خود را از دست بدهید ، چرا ملتفت نمیشوید ، چرا چشم و گوشتان را باز نمیکشید ، ماها دست از جان خود شسته ایم و آشکارا میگوئیم که محال است تسلیم شویم .

آقا سید حسین طهرانی - شما که آخوند ملا عبید

الکریم را بجهت وکالت انتخاب کرده و بطهران فرستاده اید دیگر این حرف چیست ؟ يك نفر یا دو نفر و کبکله فرقی ندارد .

آقا میرزا سید علی لب خندقی و حاج میرزا آقا - ماها آخوند ملا عبدالکریم را بجهت وکالت انتخاب نکرده و فرستاده ایم بلکه برای کشف دو مطلب بوده یکی برای مفتنی حالات مجلسیان که بما راپورت بدهد که تکلیف خود را بدانیم ، دیگری برای قتل پرویز زردشتی است ، و الحمدلله از وقتیکه رفته ابدأ کاغذی نوشته زیرا که از جان خود ایمن بوده و همچو تصور کرده که اگر از مجلس بد بنویسد او را هم مثل صدر اعظم میکشند ، با وجود رفاقت ما در خصوص مجلس هنوز جرأت نکرده مکتوبی بنویسد که تکلیف ما معین شود همین قدر نوشته است که بساط مجلس هرج و مرج است ، جرأت نمیکنم و هر وقت هم میخواهم حرف بزنم رئیس مجلس زنگ میزند حجج اسلام هم با غالب و کلا و رئیس مجلس هم قسم میباشند و همه متحدند ، ای اهل نرد چشم و گوش خود را باز نمید و گول نخورید ، آقا سید یحیی - من صریحاً میگویم همان روز که ملا عبدالکریم بجهت وداع به محضر من آمده بود آخرین کلمه حرف من با او این بود که بسلاهی بروید بطهران و نگذارید زردشتها طالب شوند زیرا که میشنوم یکی از فصول قوانین مجلس مسئله مساوات است ، باید در نرد زردشتی خفیف و خوار باشد ! ! بروید بطهران و باهل مجلس خالی کنید که نردسواای سایر بلاد ایرانست ، مثلاً میشنوم در شهرهای داخله زردشتها سوار بر اسب و قاطر والاغ میشوند ، البته فاخر و الوان می پوشند ، کلاه بسر میگذارند این کارها خلاف شرع است ، زردشتی باید قبای کرباس (مله) بپوشد ، عمامه کرباس مله بسر بگذارد اگر مقبول باشد و الاغلا . خلاصه ما ملا عبدالکریم را بجهت وکالت فرستادیم ولی الحال چاره از دست ما رفته ، آقایان اوامر مجلس مثل احکام نادر شاه افتار است که بقلب و غضب ایران را تصاحب کرد ، غیر تسلیم و رضا ککو چاره ، و تصور میکنید اگر ماها همراهی نکنیم و و کبکله بفرستیم مجلس موقوف خواهد شد ؟

حاج میرزا آقا و آقا میرزا سید علی ب خندق - خواه
موقوف شود خواه نشود مادون فقر بخوشی اعانت مجلس
و مجلسیان را نخواهیم نمود ! !

حاج میرزا آقا - آقایان من دست از جان شسته ام
دیروز هم در مصی روی منبر گفتم امشب هم واضح
میگویم بعد از این هم خواهم گفت بخوشی تسلیم نمیشوم
! زیرا که تکلیف شرعی من در اینست !

آخوند ملا محمد حسین اردکانی - عقیده بنده هم
چنان فریاد می شنیدم که آقای صدرالطما بیان نمودند از
قراری که در نظامنامه ذکر شده رفتار باید کرد .
(چندی از آقایان بعد از شوال کردند که اگر غیر از ترنیمیکه
در نظامنامه درج شده و کمال انتخاب شود صحیح است
و قبول میشود ؟ جواب دادند خیر باید از قراری که
تقریر شده بدون تخلف و کمال منتخب کرد و روانه
نمود (بعضی گفتند در اینصورت اشخاصیکه آخوند
ملا عبدالکرم را بوکالت انتخاب کردند بر طبق نظامنامه
قبوله و وکالت او صحیح نیست باید از نو و کمال انتخاب
نمود) آقا سید یحیی گفتند - آری باید از همین
تقریر شده در نظامنامه نوشته شده رفتار کرد)

صدرالطما - آقایان از امشب باید بتهام توابع و بلوکات
بپرد اعلان کنیم روز بعد فطر عمل انتخاب را بطور
صحیح پس از روی نظامنامه مجری نمایم زیرا که
صلاح عامه مردم در همین کلاست ، باید اتفاق نمود
و مذاق را ترک کرد انشاء الله در نهایت سهولت کار بطور
صحیح و خوبی انجام خواهد یافت . (بعد از نطق صدر
لطفاً مجلس ختم شد)

خلاصه مکتوب قوجان

شب ۱۳ رجب ۱۳۲۵ زلزله شدید در قوجان
ظاهر یافت .
در نفاق و اغراض که ما ابرامیان را بروز سباه نشانیده
حیثیت الهی منفرق و براهکنده شد و فاضل که بلطایف
الطیخ در داخل انجمن نموده اینک همه روزه
ضربانی در آنجا جلوس میکنند و میگویند شیخ ذبیح الله
گفته است که در انجمن باشم .
درنگ حکومت هم باماموریت قی سلمانی دائر است

که از این و آن ده تومان بیست تومان بگیرد و بعد از انکار
جدداً خدمتانه از مردم بیچاره دریافت نماید ، این
شخص که خاصه تراش سرکار والاست این روزها شاهکار
تازه بکار میبرد و تفصیل آن اینست که سمر زرده داخل
منازل آهالی میشود و بند که از خانه بیرون می رود سر
خود را زخم و خون آلود میکند که صاحب خانه مرا زده
و در دیوانخانه از آن شخص شکایت مینماید ، و از حسین
نهی هم بتازگی عارض شد او را بردند و پس از خوب
زدن زنجیر کردند و شبی بیکتومان پول متفلات باز چر از
او میگیرند در صورتیکه حاج سید جعفر نام در آنوقتیکه
سلمانی مدعی است حسین سر او را شکسته حضور داشته
و میگوید خلاف واقع است ، ولی بخرج نرفت و دادرسی
بیست ! ! حکومت برای احقاق حقوق مردم و
رفع ظلم و احجاف باید در ولایات باشد والا وجود این
قبیل حکام لزومی ندارد .

استطلاق شیخ حسین پسردانی شیخ

محمد از شماره سیزده

س - چه نسبتی با شیخ محمد داری ؟

ج - پسر عمه شیخ محمد هستم و منزل در حضرت
عبدالعظیم است روزها را درس میخوانم بعد میروم بنام
زاده (اندرمان) که تولدش پانزده است و از
جانب ایشان من آنجا هستم ، در اوایل ورود پیروزا
محمد رضا من او را دیدم یعنی هم سن و همسالهای من
صحبت مینمودند و احوالات او را نقل میکردند ، ملا
حسین پسر میرزا محمد علی از حال میرزا محمد رضای تبریز
میگفت و میگفت با او آشنا هستم و از او صحبت میکرد
، خود میرزا محمد رضا هم از بالا خانه همین بیرون می
آمد ، شیخ محمد هم از او بدش می آمد و من وقتیکه گفتم
میرزا محمد رضا آمده اظهار کراهت کرد ، و کاپتا حرفهای
که از او شنیده شده بود از این قبیل بود - که یک
روز خودش آمد در محن ما نشست بودیم پهلوی من
نشست و مخصوصاً از بعضی وضعها بد میگفت ، مثل اینکه
مذمت می کرد که مردم بی غیرت هستند آنها می که
غیرتی دارند تریک استعمال میکنند ، و از هر قبیل صحبت
میکرد که سابقاً چه گونه بظلم و زحمت مجبوسش کرده

از پشت در گوش بصحبت آنها میدادم همین قدر شنیدم که آنها می گفتند يك ده در دو فرسخی باید پیدا کرد و آنجا رفت دیگر چیزی نشنیدم .

﴿ تقریر مشهدی غلامحسین فرانس آستانه ﴾

روز اول که این میرزا محمد رضا وارد شد در کاروانسرای حاج ملا علی مسکن کرد ، چند روز بعد در سخن به بنده گفتم که جایی در این سخن من لازم دارم گفتم در این حجرات مقابر ممکن است مسکن کنی ، بنده فرانس باشی اطلاع دادم که يك بستی آمده و منزل میخواهد او هم گفت چه عیبی دارد در بالاخانه منزلش بدهد عریضه اش را هم بدهد من میدهم فرانس ببرد شهر خدمت صدر اعظم کارش را صورت میدهم ، کسانی که او را ملاقات کردند از جمله امام جمعه بود وقتی که بدیدن آقا سید هبه الله بروجردی آمده بود معتمد الشریعه در سخن باقا عرض کرد که میرزا محمد رضا است او هم دست آقارا بوسید ، آقا هم خیلی اظهار التفات و محبت کرد قبل از وقت هم معتمد الشریعه در سخن صحبت میکرد که واسطه بشوید آقا اسباب امنیت و کسبی مرا فراهم کنید شاید بتوانم بیایم بطهران که بسر کسبی خود بروم ، و همچنین ملا محمد صادق کوسج محرر آقا سید علی اکبر بصحن آمده بود میرزا محمد رضا با او صحبت میکرد يك مرتبه هم ملا محمد صادق بیالا خانه منزل او آمد ، يك روز هم چون میرزا محمد رضا اعلان کرده بود کچی و سالک چاق میکنند و دختر بنده هم سالک داشت او را در خانه خود دعوت کردم ، پسرش هم همراه بود ناهار هم سبزی پلو شب مانده داشتیم دو مرتبه هم بنده وقت جای بجزیره او رفتم جای خوردم ، اشتغالی که داشت این بود که تنها نشسته بود متصل سبگاری می کشید ، گاهی هم اول چراغ در سخن نزد اعتماد التولیه با آقا شبنخ جواد و بعضی دیگر می نشستند صحبت میکردند ، بعضی از اوقات هم میدیدم شبها چراغ منزلش روشن نیست مثل اینکه در منزل نباشد دیگر نمیدانم آخر شب می آمد یا خیر بعد از آنکه امام جمعه آمد و مردم دیدند که با او خیلی اظهار التفات کرد همه از او خاطر جمع شدند ، آروز هم که صدر اعظم (بصفايه) آمد مکرر بلا گفتم اگر واقعا عریضه میخواهی بصدرا اعظم بدهی امروز

بودند اغلب رفقا هم که می آمدند او را میدیدند بهلوی من می نشستند حرفهای او را می شنیدند ، يك روز در بین عبور و مرور بلامزاده (اندرمان) میرزا محمد رضا را دیدم او سلام کرد و شبنخ محمد جواب گفت دیگر هیچ جواب و سئوالی در میانشان نشد و قتی که میرزا محمد رضا در سخن گردش میکرد و میخواست با کسی صحبت کند غالباً با من صحبت میکرد یا با این حسین پسر میرزا محمد علی ، و حرف او از این قبیل بود که سیده میخواست بعضی کارها بکند نگذاشتند و من بر سر این مقدمه يك مرتبه شکم خودم را پاره کردم و همه زحمت کشیدم که خیر ب مردم برسانم و صدر اعظم او را بیرون کرد در صورتی که سید میخواست پدری درباره مردم بکند و مردم مغایرت کردند ، من گفتم شما هم مثل سایر مردم هستید چرا پس این حرفها را میزنید مع هذا مذمت میکرد از صدر اعظم و نایب السلطنه .

﴿ تقریرات فرانشاهی حضرت عبد العظیم ﴾

س - این مرد که را که در سخن حضرت عبد العظیم مسکن داد ؟

ج - بواسطه این حادثه از هر کس از فرانسهای حضرت تحقیق کردم که کی او را اینجا جا داده است همه از ترس منکر شدند ، منهم بواسطه ناخوشی و کسالت بیشتر اوقات منزل بودم در ب بالاخانه که او منزل داشت روی پشت بام است و در ب پشت بام در دالان ، از آن سخن مدرسه هم اگر آیند و روند کنند من مطلع نمیشوم ، در میان فرانشها هم کسی که برش دارد مشهدی ابوالقاسم است که اختیار چهار فرانس دیگر در دست اوست .

﴿ تقریر ملا حبیب خادم آستانه ﴾

س - فضول العرفا کیست ؟

ج - میرزا حیدر علی پسر میرزا یحیی زردروز است که در گرفتاری میرزا محمد رضا گرفتار شد این لقب را مرحوم آقا سید اسمعیل (از قندی) باوداده بود ، با حاجی میرزا احمد کرمانی و يك سبیدی که شناختم بطرف امامزاده ابوالحسن میرفتند ، در بین راه میرزا محمد رضا را دیدم با آن میرزا حیدر علی کنار کشید و قریب سه ربع ساعت حرف زدند ، حاجی سید جعفر خادم میگوید من در ب خانه نشسته بودم اینها آمدند من رفتم نوبی دالان

موقع است و تا صفا تبهم راهی نیست عریضه ات را ببر
بده گفت خیر حالا موقع نیست .

﴿ انتمی ﴾

چرندک پرنده

﴿ ادبیات ﴾

مردود خدا رانده مر بنده آ کبلای !!
از ذلک معروف نماینده آ کبلای !!
باشوخی بوا مسخره و خنده آ کبلای !!
نر مرده گذشتی و نه از زنده آ کبلای !!
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای !!

نه میزکت بین و نه جن گبرو نه رمال
نه خوف ز درویش و نه از جنبه نه از حال
نه ترس ز تکفیر و نه از پشتو شایمال
مشکل پیری گور سر زنده آ کبلای !!
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای !!

صد بار تکفتم که خیال تو مجال است ؟
تا نبی از اینطایفه محبوس جوال است ؟
ظالم شود اسلام در این قوم خیال است ؟
هی باز بز ن حرف پراکنده آ کبلای !!
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای !!

گاهی به پرو پاچه درویش بریدی
که پرده کاغذ لوق آخوند دریدی
اسرار نهان را همه در صور دمیدی
رودربالیتی بینی چه ؟ پوست کنده آ کبلای !!
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای !!

از گر سنگی مرد رعیت بیجهت
ور نیست در این قوم محبت بیجهت
نریاک برید عرق حجت بیجهت
خوش باشی تو با مطرب و سازنده آ کبلای !!
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای !!

تو منتظاری رشوه در ایران رود از یاد ؟
آخوند ز قانون وز عدلیه شود شاد ؟
اسلام ز رمال و ز مرشد شود آ زاد ؟
یک دفعه بگو مرده شود زنده آ کبلای !!
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آ کبلای !!

﴿ برهنه خوشحال ﴾

﴿ مکتوب محرمانه ﴾
پامیرزاد ، نازجوت پهلوون ، اماجون سیلای مردونت
حالا که خودمونیم ضعیف جزونی کردی ، نه ملا
باشی نه رحیم شیشه بر نه آن دو تا سبدا !! اینا هیچ
کودومشون نه ادعای لوطی گیری شون میشد نه ادعای
پهلوونی شون ، بخورد اینا روجزونندی !! حالا لگا کن
، جون جوونیت اینم از بی خبری بچه محله هاشون بود
که تورا توی ولاتشون گذاشتن بمونی ، اگر بچه های
انجمن ابوالفضل همون فرداش جلو پوست بدوشت داده
بودند چه میگردی .

خوب رفیق تو توی انجمنهای طهرون استغذیه قسمهای
پازخم خوردی که چه میدونم من قداره بند مجلسم ، هوا
خواه مشروطه ام ، چطو شد بات به آنجا رسیده
مثل نا بیای قاطر خونه پای روز نومه چی آخوندا اولادای
پیغمبر خوب بستی ؟ نکو بچه های طهرون فهمیدن که
چطو حقه را سوار کردی ، ماهمون روز که شنیدیم
زاغ سبات چوب زدیم معلوم شد که همون سبده که
تورا بردیش مشیرالسلطنه حاکم رشتت کرد رو بنسبت
کرده ، و با همون سبده دست بیکی بودین ، غلص
کلوم پهلوون رو دروایی ازت ندازم تورتو میبگم اگر
آتم از چند سال تو گوید کار کردن می نوشت حاکم بشه
حالا حاجی معصوم و مهدی گاو کش هر کودوم واسه
خودشون یک اتابیک بودن ، بچه های چاله میدون همه
شون سلوم دعای بلند بهت میرسون باقیش غم نخودت
کم .

﴿ امضا محفوظ ﴾
کاغذ ما تمام شد اما اینجا میخواهم بی رو
دروایی و مرد و مردانه دوکله با جناب وزیر علوم و
جناب وزیر عدلیه صاف و پوست کنده حرف بزیم بینی
مثلا بگویم آی شما که امروز یک طلبه بدبخت مان و

- (۵) استطاق نامه (ترجمه رهائی) سه قران و نیم .
 (۶) حقوق و وظایف ملت - سی شاهی .
 (۷) رسم المشق (خط نستعلیق) جناب عمادالکتاب
 که برای اشخاص مایل بخوش نویسی و تعلیم خط و
 اطفال مکاتب و مدارس بهترین وسیله برای ترفی خطاست
 دوره (۲۲ دفتر) دوازده قران و نیم ، در منزل
 خودشان (خبایان ناصری پهلوی دواخانه یابریان) نیز
 فروخته میشود .
 (۸) مارکو فرانسه و فارسی ترجمه جناب ماطهوس خان
 ملهکپائس - هفت قران در مطبوعه فاروس و تمام دواخانههای
 ارامنه هم فروخته میشود)

(۹) نخت نامه تألیف ایضاً سه قران

(۱۰) باده یخچار - یک قران .

از بلاد داخله و خارجه هر کس کتب مذکوره را بخواهد
 اجرت پست بر قیمت افزوده میشود .

﴿ اعلان ﴾

کتابخانه تربیت واقع در تبریز که سبقتش را همه
 شنیده‌اید از یارسال باین طرف شعبة در طهران (خبایان
 ناصری) تأسیس نموده بود این اواخر مصالح اداره
 مقتضی این شد که شعبة در طهران را فعلاً موقوف کنند
 لهذا به موم معارف خواهان که در داخله و خارجه با کتابخانه
 تربیت تبریز طرف مراسلات و رجوعت بودند اعلام
 میشود که از این تاریخ با خود کتابخانه مزبور
 طرف شده و شعبة طهران را موقوف بدانند ، و کتابخانه
 تربیت طهران بموجب یک قرار دادی با جناب آقا میرزا
 جواد آقا و گذار شده ، و خود معزی الیه مسؤول
 اعمال و داد و ستد و قروض مطالبات آنجاست .

﴿ اخطار ﴾

در شماره‌های اول و دوم صور اسرافیل اخطار شده بود که این
 اوراق نالایق بدون اطلاع بدر خانه کسی و برای احدی
 فرستاده نمیشود ولی بیشتر اهالی طهران معنی هر ض مارادرك فرموده
 و تصور نموده‌اند که اگر باشتراك سالنامه مایل باشند برای آنها
 فرستاده نخواهد شد لهذا اینک محض رفع اشقیاء اعلام میبایم
 هر کس بخواهد این جریده را آتونه بشود به اداره که اطلاع
 و آدرس دهد از عمده اول تا شماره اخیر را مؤرخین
 اداره بمنزل او میبرد .

دوغ خور یعنی نویسنده روح القدس را زیر محاکمه
 کشیده‌اید ! ! آیه شما که میخواهد قوت قانون نوشته
 را بیک پیچازه از همه جا آواره نشان بدهد ! ! شما
 که میخواهید تجارب جراحی خودتانرا در سر کجک ما
 روز نامه نویسیها حاصل کنید ! ! قانون مطبوعات که
 هنوز از مجلس نگذشته و در حکم قانونیت داخل نشده
 و در قوانین شرعی ما هم که سابقاً قانون مفصلی برای
 مطبوعات نوشته‌اند که ما محکوم بان باشیم ، و مجازات
 بی قانون هم که گویا در هیچ کوره ده مملکت مشروطه
 صحیح نباشد ؟

اما در قانون اسلام هیچوقت گو سر زدن بنفس محترم
 خاصه بملأ و سادات وارد نشده است ، یکی از این پیچاره
 ها افصح المتکلمین از علمای رشت و مدیر روزنامه
 خیر الکلام میباشد که بآنصف بدن فالج و عدم قدرت بر
 حرکت در زیر چوب خون استراغ کرده و امروز از
 جات مایوس است ، آیا برای شهادت نبود که
 اینچکم قانون اسلام بدو انخانه جلب کنید و ب مردم نمایانید
 که هر کس از حد خودش تجاوز کرد ولو پهلوان هم باشد
 در دوره مشروطیت بمجازات میرسد ، و آیا بهتر نبود
 که پس از گذشتن قانون مطبوعات مراعات آنرا از مدیر
 روح القدس بخواهد ؟ و قانونی را که هزار و سیصد
 سال است معمول است در باره . . . امروز مجری دارید ؟

﴿ اعلان ﴾

کتب ذیل بتازگی بطبع رسیده و در کتابخانه های
 تربیت و شمس الماره (متعلق به آقا شیخ حسن) و
 اداره صور اسرافیل برای فروش موجود است
 (۱) علم عکاسی جدید تألیف مسبو کار نیک خان دالکیبچیان
 (که در دواخانه خودشان هم فروخته میشود) پنج قران .
 (۲) کتاب اول کلهیات جناب پرنس ملکم خان نظام
 الدوله - پانزده قران .
 (۳) کلهب زندگی تألیف جناب دکتر خلیل خان
 اعلم الدوله - دو قران .
 (۴) جلد اول داستان بلستان (تاریخ ایران) تألیف
 و ترجمه جناب میرزا سلیم خان ادیب الحکیمای قراباغی
 ۳ قران .



✦ عنوان مراسلات ✦
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 ✦ طهران خیابان علاءالدوله ✦
 ✦ محاذی مهماتخانه مرکزی ✦
 دیرونگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 عتبه ۲۱ شوال ۱۳۲۵ هجری

فاذا نوح في الصور فلا انساب بينهم

هتنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لواجمی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضای پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است
 یا کتبه‌های بدون نمبر قبول نخواهد شد
 ✦ وجه آبنونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود ✦

✦ قیمت اشتراك سالانه ✦
 طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 مالک خارجه دو (۲) تومان
 ✦ قیمت يك نمره ✦
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

✦ بقیه از نمره قبل ✦

از هر دانشمند عالم باقتصاد ملل وقتی منابع تروی
 ایران را سوال نماید تا چار پیش از هر چیز توسعه
 فلاحیت را خواهد شمرد . و بلاشک بهمان ترتیب طبیعی
 که در پیش اهلش مسلم است اول منبع تروی هر مملکت
 زمین ، و کار ، و امر فلاحیت اولین نتیجه این دو
 منبع عمده تروت است .

جان وزرا و رجال ایران که امروز از غصه خرابی
 مملکت تابی و قرار ندارند ، همان اعضا محترم انجمن
 خدمت و فتوت که برای حفظ وطن مقدس در اولین
 دخول هر مجمع ده نفری هزار دفعه قرآن مجید و شرف
 و انسانیت خود را گرو میدهند و همان حاجیها و تاجر باشی
 های اسلام پرست حلال خور ما که در ضمن هزار ناله
 جان سوز ناشی از فقر و دست سنگی و کسادی بازار بدو
 هزار زبان چاپلوسی لزوم بانک ملی را تصدیق میکنند ،
 ابداً نمیتوانند انکار کرد که در قرن چهاردهم هجری اسلامی

مجبئی رسوم (فتودالته) قرون وسطای مسیحیان شده
 و هر یک اقلاً خرابی ده الی بانصد یارچه قریه و قصبه و
 طوق بندگی و رقبت بانصد الی صد هزار فقر آدمهای
 دوره آزادی ایران را بکف کفایت و مهازت و آقائی
 خود گرفته اند .

آن نوع برستان زقیق القلب که بکصد دینار گرانی نان
 و یک بی احتزای جزئی را نسبت بیکی از افراد هبیت در
 شهر از آثار و بقایای دوره استبداد میشمارند و باعث و
 مرتکب را بتوسط محکمه ، روزنامه ، و انجمن هارسوای
 دنیا می کنند معلوم نیست که اگر اقلاً دو ماه یک سیر
 اجالی در قرآ و قصبات ایران بکنند آ نوقت چه خواهند
 کرد ؟

یک رعیت بد بخت که موافق قانون اسلام با آقای
 خودش کفو و برادر است و اخلاقاً نیز ولینعت ارباب
 خود و رزاق کوچک مملکت است حق طلق و ملک خالص
 الیکبه و در ردیف گاو و گوسفند و الاغ ارباب میباشد

حسب ، تبعد ، زدن ، هجر ، و در بعضی
مواقع کشتن رعبت از حقوق مسلمه و طبیعی ارباب ایرانی
بشمار می آید .

رعبتی که بعد از نه ماه تحمل سرما و گرما و رنج و
تعب شبانه روزی برای تحصیل نان خالی سه ماهه زمستان
عیال و اولاد خود باید دو ماه اشک خونین بریزد و هزار
دفعه به بچه شیری ارباب ، ادنی نوکر مباشر ، و بست
ترین خادمه مستأجر متوسل شده بخواه من گندم یا جو
مفروش بگیرد و پس از آن که آخرین گندم زیر پای اطفال
صغیر و مصوم خود را بویقه سپرد نوشته یکصد و پنجاه
من غله خالص بار کرده سر خرمن داده حاصل یکسال
دیگر زحمت و رنج خود و اولاد خود را در تحت حمایت
انصاف و وجدان ارباب مسلمان پیش فروش کند .

نه این خرید هفتگی ، نه هیچ روزنامه ، یومه و نه بانصد
جلد کتاب رمان یکصد منشی زیر دست شرح مظلومیت
رعابای ایرانی را چنانکه هست نمیتواند داد .

در مقابل این همه ظلم و اجحاف شخص ارباب از
تمام حقوق و تکالیف اربابهای دنیا فقط انتفاع از ملک
را بدون هیچ فکری برای آبادی زمین نقطه نظر همت
خود قرار داده ، و بگذره زحمت در حاصلخیزی اراضی
و از زیاد آب ، و تسهیل اعمال زراعتی بخود راه نمیدهد .
ارباب بواسطه جهل و نادانی رعبت و سببیت بی لگام
خود لوازم میشتش از همین يك پارچه ، ده پارچه ، صد
پارچه ملک (بتفاوت اشخاص) بخوبی مهگذرد و بذل
هیچ فکر نازه برای او بقدر خردلی لزوم ندارد .
در اینصورت آیا حال مملکت چیست ، و آیا این
اولین منبع ثروت یعنی فلاحت بجه حالت فلج و بی تأثیری
دچار میباشد ؟ !

علمای علم اقتصاد ، و دانشمندان (سبکو لوزی)
و تجارب هر روزه خود ما بما ثابت می کنند که شهامت
، انرژی ، و پشت کار که جزو اعظم معجونهای تولید
ثروت دنیا است وقتی در انسان قوی میشود که کارگر
پیش از همه کار مطمئن باشد که منافع کارش کلاً یا اقلاً
قسمت عمده آن بخودش راجع میشود .

کمتر حکیم بزرگ و اولین ارباب صنعت دنیا صرف
نظر از منافع مالی یا شهری بلکه فقط بقصد انتفاع

دیگران بتألیف کتابی یا اشاعه صنعی اقدام کرده است .
همینکه دانشمندان ناقص یا کامل ما با ارسال دست
روی دست گذارده و از هر نوع انتشار معلومات خود
دل سرد بودند و امروزه همه کس باندازه که در قوه خود
سراغ دارد از اشاعه دانسته های خود کوتاهی نمی کند
بهترین دلیلی است که علماً و دانشمندان قوم هم که در
اولین صف اخلاق جا دارند تا فائده بر زحمت خود ولو
نیکنامی و اشتها و حق شناسی دیگران باشد مترتب نه
بیتد کمتر اقدام بکاری خواهند کرد .

اولین وسیله تولید و ازدیاد ثروت همان توسعه فواید
فلاحت است ، و توسعه فلاحت بدون يك ذره تردید بسته
باطمینان کامل رعبت باستماع از منافع دست رنج خود میباشد .
کمتر اربابی است شکایت نکند که رعابای من از بند و تنگی
که بعد خودشان در حاصل آن با من شریکند می دزدند
، و کمتر عاقلی است که سر این حرکت حماقت نما را نداند
رعبت خوب مبداند که این يك تنگی را که حالا بصرف
شخصی خودش میرساند در صورتیکه بکارد بعد از چند
ماه ده تخم میشو ، دو هر طفلی احساس می کند که ده تا بیشتر
از یکی است ، اما همان رعبت تجارب موروثی پدران و
آزمایش يك عمر خود فهمیده است که فائده این نما و ترقی
راجع باو نخواهد شد ، پس در این عمل قبیح و عاقلانه
يك جلب فائده فوری و يك رفع ضرر مستقبل که عبارت
از کار و زحمت باشد برای خود تصور میکنند .

و اما نتیجه آن چه خواهد شد ؟ - وجود فقر و
فاقة ناشی از عدم پیشرفت امر فلاحت ، حصول بی
اعتمادی در میان اهالی مملکت ، و ظهور نپلی و کمالات
در قسمت عمده افراد يك ملت

برای جلوگیری از این فقر عمومی و فساد اخلاق
مسرئ بلاشک تنها مالک بودن رعبت در آن قسمت زمین که
زحمتش را بعهده گرفته بهترین علاج مجرب و آخرین دواى
منحصر است .

ناچار شنیدن این صدا برای صاحبان آن گوشها که
از عهد داریوش اول رعبت را گاو شیرده خود حساب
کرده و در ردیف مرغ خانگی و پروریهایی طویله
میشردند قدری سنگین خواهد بود .

اما ضرورت اصلاح و احتیاجات مملکت و حقوق

طیبی انسان بلاشك بسرعتی هرچه تمامتر رعایای ایران را نیز از قید این ذلت و مملکت را از این فقر و بدبختی رها خواهد نمود .

رفتار دوره‌هنگامی اولیه اسلامی مابا رعایای خودمان بلاشك موافق قانون مزارعه بوده است و هرروز که مملکت ما در حقیقت قانونی شد یعنی قوانین محکمه اسلام را بمقام اجرا گذاردیم بلاشك همان روزنشده ماملات کنونی ما بارعایا عرض خواهد شد .

یعنی آنوقت فقط قلم چهارروز نامه ، ونطق بیست نثر روزه خوان های ده ، وسی ششماهه پنجاه نثر مجاهد برای خلاص کردن رعیت از این بدبختی کنونی و برای کوتاه کردن دست ملائکین از هر نوع اجحاف و تعدی کافی است . (بقیه دارد)

یا مرگ با شرف یا زندگی با افتخار

ای ایران ! ای بدشه شیران و کمینگاه دلیران ! بوی خون مردان عرصه جنگ را همیشه میکند و رنگ آن مرگ را در مذاق گردان هبجا بشریفی انگین جلوه میدهد ، آیا بوی سیلابهای خون جنگهای هخامنشی ها هنوز در هوای تو منتشر نیست ؟ و آیا خاک تو هنوز از رنگ دما جوانهای غبور دوره اشکانیان و ساسانیان گلگون نمی باشد ؟

سر من دور میزند چشمهای من جز رنگ سرخی نمی بیند ، خون پدران غبور من در عروقم به تندی برف حرکت میکنند و مشامم از بوی خون پر است .

چرا ؟ - زیرا که فرزندان تورا دزدان خانگی و دشمنان خارجی تهدید میکنند ، و اولاد تو دامن پاک مادر و مقبره اجداد و خون بهای پدران خودزا در خطر نزدیک مشاهده می نمایند .

تو با اندوه و با غم سر برانوی بی کسی گذاشته و با چشم نا امیدی در پسران شجاع خود می بینی ، زیرا که بیفرت و شجاعت و عصمت برستی آنها مطمئن نمیشی نه !! سر بردار تو هنوز غریب نیستی ، تو وز بی زمین نمائده تو هنوز بیست کرور از فرزندان دارای اول و پسران زال و اولاد سکاوه در آغوش مادری داری ، تو هنوز بیباکی نژاد و صفای خون

آنها مقتدی

بلی اطمینان ما بیباکی مولد خود برای تحریک هر عرق مردانگی و غلبان خونهای عروق ما و جان بازی در راه تو کافی است .

زندگی ما بحکم تقدیر ازلی محدود و اجل ماتمیر ناپذیر است دقیقه از آن کسر و ناسیه بر آن مزید نخواهد شد .

فرضاً که این طور نباشد آیا مرگ چیست ؟ جز نقل و تحویل ؟ و آیا زندگی کدام است ؟ جز میدان جنگ ؟ و آیا غنیمت مبارزین این میدان چه خواهد بود ؟ جز تحصیل شرف و افتخار ؟

اجداد ما در تمام ادوار عمر ملیت خود در همین میدان خون آلود برای تحصیل همین غنیمت بزرگ جان های خود را فدا کرده خون پاک و نسب عالی و عرق غیرت خود را بالوار نه در میان اولاد خود گذاشته گذشتند ، آیا امروز اخلاف آن اسلاف سرهای خود را گوی میدان شرف و ابدان خویش را فرس جویانگه افتخار نخواهند کرد ؟

فرزندان ایران پنجهزار سال در مقابل یونانیها در برابر رومیها در قبال ترکها و مثل ها با نهایت سربانندی و کمال استحقاق بندهای رسا فریاد زدند -

دین ما ، وطن ما ، ملت ما .

امروز که بواسطه خیانت دزدان اهلی ، و جاسوسان خانگی دین ، وطن و ملیت خود را نزدیک است بدست غربا بسپارند ! آیا دیگر حیات برای آنها چه معنی خواهد داشت ؟ و آیا زندگی فانی خود را بامید تحصیل کدام شرف دیگر میکنند ؟

ای ایران ، ای مادر پیریکه سالبان دراز از خون عروق و شرابین خود ما را شیر دادی ، و از گوشتهای بدن خویش بتغذیه پیرداختی ، آیا ما باز زنده خواهیم ماند و فرزندان ما خلف تو دامن عصمت را بدست اجانب خواهند داد ؟ آیا چشم ما خواهد دید که حجاب عفت تورا خارجی ها مبدرنند ؟

حاشا وکلا این نخواهد شد !! قسم بخداوند جبار و منتقم قادر و قهار هنوز خونهای معاصرین ضحاک در شرابین ما جاریست و هنوز احساسات مردان عهد قباد

وخسرو ونادر و آقا محمد شاه در اعصاب ما متمسکین
میباشد .

به بین که سرهای ما چگونه بآبدان سنگینی میبندند ، به بین که
چطور خونهای ما از تنگی مجاری خود فریاد میکنند ، به
بین که دلهای ما چنان در سینه های می طپد ، به بین که بازو
های ما از کسالت صلح جوئی تا چه حد خسته شده است
به بین که سینه های ما برای نفس و آبدان ما برای ارواح تنگ
گردیده ، چرا ؟ زیرا که چشمهای غضب آلود
پدران خود را که از آسمانها بر ما خیره می نگرند می بینیم .
زیرا که ملامت های آنرا نسبت به بی تعصبی های خود
در حفظ وطن یعنی خونهای اجداد خویش می شنویم .
ما با بیخیزار سال تجربه و دو ساله جان بازی و دادن
هزاران جان بآل و صرف ملیون ها مال و وقت آخر الدوای
ضیاف و رنجوری تو را تحصیل کرده در تحت نام نامی
شورای ملی برای تو آماده کرده ایم . بگیر و بنوش
و جوانی خود را از سر شروع کن ، و به تربیت
فرزندان خویش به پرداز .

آنکه میگوید من این جام حیات را از کف این محضر
گرفته بر زمین خواهم ریخت او از دنائت نسب و پستی
مولد خویش خبر میدهد ، او از قدرت قدمت تاریخ و
نجات ملی و شرافت نسبی بی اطلاع است .

خلل در ارکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل
نا بالغ ملت ایران مباینت دارد ، امروز اولاد ایران از
حد بلوچ تا آذربایجان ، و از اطراف نط العرب تا
خراسان در تاریکی هر جنگل در صفای هر جلگه دو
قله هر کوه ، در عمق هر دره بفرش رعد و صولت
شیر فریاد میزنند ، مرگ نیست جز نقل و تحویل ،
زندگی نیست جز میدان جنگ ، غنیمت نیست جز
کسب شرافت و تحصیل اعتبار ، آنکه مجلس شوری
ندارد وطن ندارد ، و آنکه وطن ندارد شرف ندارد ،
و آنکه شرف ندارد مرگ برای او هزار بار از زندگی
شیرین تر است بقیه دارد

از طرف کمترین خادم ملت مهدی (بحر العلوم)
کرمانی (فرزند آخوند ملا محمد جعفر کرمانی طب ثراه)
و کپل مجلس شوری خدمت اهالی محترم کرمان و بلوچستان
زیدت توفیقاً بهم آنکه -

اغلب شما ها حال حقیر و والد مبرور را بخوبی میدانید که
هفتاد سال در آنجا بخدمت ابنای وطن اشتغال داشت و
در آن مدت رشوت نگرفت ، شهادت ناحق نداد ،
احکام ناسخ و منسوخ و غیر ما انرا لله صادر نکرد ، مال
ایتام و ارامل و ضعفا و فقرار انچورد ، املاک و اموال
وقف را تصاحب نکرد ، مرافقه نداشت ، ربح پول
نگرفت ، احتکار ارزاق بندگان و اغانت ظالم کسی از او
ندید ، از طرف دیوان و حکام مستمری خور و موظف
بود ، با مستبدین راه نرفت ، با سبی دستی و قناعت
زندگی مینمود و ترویج شریعت غرا و تشرع علوم و حکمت
و اخلاق حسنه و رفع ظلم را کار خود قرار داده بود ،
و در وقت ارتحال همه میدانید تمام دارایی او بده تومان
نمیرسید و لباسش دو تومان ارزش نداشت ، و آنچه
از والد مرحومش با وارث رسیده در راه برادران نوعی
صرف کرد .

بنده نیز بعد از آنکه علماً عظام آن مملکت بوکالت
منتخبم فرمودند محض خدمت بوطن و ملت از اهل و
عیال و علاقه و مسجد و مدرس (حسیه لله و طلباء رضانه)
صرف نظر کرده بدون چشم داشت از کسی بخبر و بیدرتنگ
بسوی مقصد حرکت نموده ، در این مدت مهاجرت هم
متحمل هر گونه خسارت شده و کمال افتخار و شرف را
دارم که شاید بتوانم خدمتی بفرزندان ایران بنمایم اگر
چه بگذشتن از جان باشد .

از جانب حکومت کرمان مبلغی ممتنا به بحقیر مبدادند
که مثل بعضی از در اعمال ظالمانه او ساکت و
بیطرف باشم . شما های بیچاره ها ! شما ها ضعیف ! شما
ها خائمان بیاد داده های ظلم و اجحاف ! شما ها نان
ذرت و کشک خورهای فلک زده ! شما ها کرباس
پوشهای ستم دیده ! شما ها که از تمام حظوظ و لذا تذ
بشریت و آدمیت بی نصیبید ! شما ها که مظلومترین
ایرانیانید ! همراهی نکنم تا باقی مانده رمق شما ها را
بگیرند و در این آخرین دقیقه که استبداد در حالت شرع

﴿ اعلام جناب مستطاب بحر العلوم و کپل ﴾

﴿ محترم علماً کرمان بموم ﴾

﴿ اهالی کرمان و بلوچستان ﴾

خدا و خلق میدانم چنانچه حضرت حتمی عمرت صم
مفرماید (لو ان اهل السموات السبعه و الارضين السبعه
اشترکونی دم حرام لا کبهم الله جیباً فی النار)
این بود بیت و فطرت بنده ، و تا خون در عروق
و شریان دوران دارد به همین عقیده واضح ثابت قدم
خواهم بود و حفظ حقوق فردا بر ایمان را از فرائض
حقه خود شمرده ، و در ایفای تکلیف و کالتی که از
طرف شما دارم موجود کل و وجدان خود را گواه
مبگیرم که سرموئی تخلف نکنم ، و دین و ایمان خود را
بسیم و زر فروشم ، و از طریقه انساب منحرف
نشوم (والله علی ما اقول شهید و کفی بالله شهیداً)

﴿ تبریک یا شکر منم ﴾

تشکیل انجمن محال ثلاثه^۱ فرش و آشتبان و گرگان
را در تحت اسم (مجمع انسایت) ناچار همه شفیقه اند
و تقریباً همه کس هوش غیرت و شهامت و پشت کار اهالی
این سه محل را بنجارب روزگارا دانسته اند . لیکن
امروز ما میخواهیم حسن ظن مشترکین عظام خود را
نسبت بساکنین محال ثلاثه^۱ کاملتر کنیم و بگوئیم مجمع
انسایت که تقریباً دو سه هفته پیش نسبت تشکیل شده در همین
مدت قبل به تاسیس چهار مدرسه ابتدائی در محال سه گانه و
یک مدرسه علمی در طهران موفق گردیده و علاوه بر این با
مساعدت جناب استاد حسن و کبک شوری خدمتی بزرگ و در
اولین درجه اهمیت رانست بوطن مقدس پیشنهاد کرده و تقریباً
بعمده کفایت خود گرفته است و آن بستن سد ساوه است ،
و اهل خبره میدانند که انجام این بیت خیر چه نتایج بزرگ
دارد و چه مقدار اراضی را که بواسطه شکستن سد پاره شده
دائری نماید ، و تا چه اندازه مایه توسعه ارزاق ملت و
آبادی مملکت خواهد شد ، از ما فقط در پیروود تشکر
و امتنان است و از سایر انجمن های معظم طهران تاسی
و پیروی ، خداوند بهمه ما ها توفیق خدمت کرامت
فرماید و موفقین را نیز در تحت حمایت خود موید دارد
، آمین .

﴿ تلگرام شیراز بطهران با سیم انگلیس ﴾

﴿ ۱۹ شوال ۱۳۲۵ (۲۶ نوامبر ۱۹۰۷) ﴾

است و بیائی گفتند و با خود را ببندند ، ولی بنده
بخلاف قبل حکومت در مجلس مقدس شوری ، در خارج
، در مسجد ، در منبر ، در مجامع عمومی ، در
انجمنهای خصوصی ، در خلوت و جلوت با صدای بلند
بدیختی و مطالبی و فقر و مسکنت شماها را گوشزد ساکنین
طهران نموده و شب و روز آبی آورده بودم و آنچه
در قوه بکفتر است در آسایش انسانی آن خاک و آب
خودداری روان داشته ، و گفتنی ها را گفته و حقوق
شماها را فروختم .

انجمنی نیز از کرمانیان مقیم اینجا تشکیل داده که
بموسط آن انجمن مرید از مردمان آنجا تظلم و شکایتی
دارند کتباً و تلگرافاً اطلاع دهند تا اعضای محترم انجمن
در تظلم از او بنمایند .

در تفاوت عمل مالیت و بوطای ناحق سرانته انسان
و حیوان آنجا آنچه لازمه سعی و کوشش است نموده و
بخواست خدا آن همه بدعت و بی حسابی بزودی از وطن
شایری آفتد .

استمراری و تخمبفات لازمه که داشته اید از تفاوت
عمل حسابی کرمان بی کم و کسر و تعلق از این و آن با عدم
رشوت پس از این دریافت مینارید .

از طرف وزارت عدلیه هم مأمورین با قانون عدلیه
بتام آن حدود خواهند آمد و رسماً عدالت حقیقی را
خواهید دید ، ظالم و مقصر هر کس و بهر مقام که باشد
بعد از نبوت قصیر بر طبق قانون جزای پند .

چون کرمان از جمله ایالات وسعه ایرانست بنا بر امر
مجلس مقدس دوشهر و سایر قضایات و بلوکات آنجا انجمنهای
ایالتی باید تاسیس شود و وکلای عالم به مقتضیات زمان
ملت خواه وطن دوست از قراریکه در قانون انجمن ایالتی
ذکر شده انتخاب نمایند .

در خصوص شهدای مظلوم که در ماه رمضان بازبان
روزه هدف گلوله های اشقیاشده و در راه آزادی و
ترقی وطن در خون خود طپیدند تا آخرین نفس از پا
نخواهم نشست تا اینکه خون خواهی و قصاص آنها را
بنام ولو جانی و قاتل فرزند و برادرم باشد ، و آتینانی
را که بگرفتند در اهرام انجمن خونهای بنا حق ریخته برادران
دینی خود را پایمال میکنند ملعون ازل و ابد و مردود

نموسط حضرت رئیس مجلس ، وکلای آذربایجان
وزارتخانه های ملی داخله و خارجه و عدلیه ، انجمن
های خدمت مرکزی و جنوب ، مدیران ندای وطن و
صور اسرافیل و صبح صادق -

خدمت وکلای محترم مجلس مقدس شورای ملی
شبه الله ارکانه ، خداوند گواه آن وزارت محترم عالم
که از سی ماها اسم مشروطه در فارس منتشر و الهیون
ایاتی ناقص منعقد و وکلای بر کر روانه شدند ، گناهی
جز مشروطه خواهی نداریم تلگرافچی خان نوکر قوام
مارا اجامر جلوه داده و حال آنکه اعتبار نامه وکلاء
بخط و مهر ماهاست ، هر چند در اجرای مشروطه
دست از مال و جان بسته ولی مراقب نبودیم امنای
ملت دست ماها را بسته به مستبدین بسازند و حاکمی مثل
علاء الدوله بر ما بگمارند که از اتلاف جان و مال و شرف
ماها گذشته مشروطه فاس هم از میان برود ،

ایسران مملکت را منوش و وسیله غرض خود قرار داده اند
از برای رضای خدا و حفظ حقوق ملت شرف
ماها را از هتاکی علاء الدوله محفوظ و حاکم دیگر بفارس
بفرستند ، رسماً مقرر فرمایند تا اجرای قانون نشود
قوام دخیل کار دیوانی نباشد که با بیخ کرور دارائی و
استبداد ذاتی تأمین جانی و مالی و آبرویی نداریم یا
علاقه ماها را بخرند از فارس خارج میشوند .

انجمن اسلامی و ملت متحصن شاه چراغ عرض
میداد ، بذل توجهی در آسایش متحصنین فرمائید
که عرصه بر آنها تنگ است بعد اسباب ندامت میشود
(ابوالقاسم محمدباقر ، الاحقر عبدالحمین موسوی)

✽ تلگرام بو شهر بایم انگلیس بطهران ✽
✽ ۱۴ شوال ۱۳۲۵ (۲۱ نوامبر ۱۳۲۵) ✽

شورای ملی ، وزیر داخله ، وزیر مالیه ، وزیر
تجارت ، وزیر معادن ، تقی زاده ، روز نامه مجلس
، صور اسرافیل ، تشویق ، رهبا ، ندای وطن
، حقوق .

چون خدمت بملت و دولت را بهترین عبادت میدانم
، چندین راپورت تلگرافی عرض کردم حالا اگر چه
جانم در خطر و تأمین ندارم جاب جبی معاند برای خود

نموده ام لکن جان فشانی و خدمت دولت و ملت را بر
حبات خود ترجیح میدهم ، باز هم با کمال قوت قلب
عرض میکنم شاید عرایضم را بقرض یا عداوت مشقبه
نموده باشند ، از اهل خبره و ماورین داخله و خارجه
غیر از حکومت که مطیع و خائب است تحقیق نمائید آیا
دوروز پیش کنتی (اورستان) بکدام جزیره خلیج (فارس)
حرکت کرده و چند (طن) وجه حمل کرده و چه مبلغ قیمت
دارد ، غفلت تا کی ؟ ! ! (سپید محمد)

حرف نیک پرفک

ای عالم سر و الحقیقات ! به بینی عمله خلوت بچه
مبگویند ؟ به بینی عمله خلوت چه جور چیزی است
؟ به بینی عمله خلوت از جنس ماست ؟ یا بسم الله
بسم الله از جنس از ما بهتران است ؟ به بینی چه چیز است
؟ اینهارا کی میداند ؟ جز يك نفر خدا که عالم سر
والحقیقات است ؟ بنده چه دهن دارد که بکارخانه خدا
دست ببرد ؟ خودش میداند ، هر چه بکند ، هر
کس را بگیرد ، هر کس را به بندد ، هر کس را بخشد
، هر طور بنده بیافریند ، اینها همه کار خودش است
، هیچکس حق چون و چرا ندارد ، من چه سگی
هستم که بتوانم حرفی بزنم ، من چه داخل موجودات
باشم که میخواهم ایرادی بکارخانه خدا بگیرم ، اما من
تنها يك حرف دارم ، یعنی استغفر الله استغفر الله من
مبگویم خداوند تبارك و تعالی هر جنس مخلوق که ساخت
همه را يك طرح و يك نواخت ساخت ، مثلاً انسان
ساخت همه را يك طرح و يك نواخت ساخت ، مرغ
ساخت همه را يك طرح و يك نواخت ساخت ، کبوتر
ساخت همه را يك طرح و يك نواخت ساخت ، بی
ادبی میشود دور از جناب همه دوستان شتر ساخت ، اسب
ساخت ، الاغ ساخت همه را باز يك طرح و يك نواخت
ساخت یعنی هر چند که بعضی از اینها در قباغه و کوچکی
و بزرگی باهم فرق دارند اما بازمی بینم که اصلاً همه يك
طرح و يك نواختند ، اما به بینی از روی چه حکمت
خداوند تبارك و تعالی عمله خلوت را تا به تا و لنگه
ه لنگه ساخت هان ! ! اینجا است که آدم در کار خدا

حیران میشود ، ایجابات که آدم نمیداند چه بگوید ،
ایجابات که چهار دست و پای عقل انسان بی ادبی میشود
مثل خر در زیر سینه آدم میماند !!!

بله چار دست و پای عقل انسان مثل خر در زیر سینه
آدم میماند ، مثلاً آدم يك دفعه يك عمده خلوت می بیند
که دیگر کم میماند هوش از سرش بیرون ، طبق صورت
ظلال شاه ، دهن بسته ، دماغ قلمی ، قد مثل
طاق شمشاد ، چشمها بادامی ، ابروها نابینا گوش
و گردن مثل شاخه گل ، وجه درد سر بد هم که
باقایب بگوید تو در دنیا که من در پیام ، سن و سال
ده ، دوازده سیزده یا الله یازده سال ، آدم در اینجا
به بعضی ملاحظات در صفت خد احیران میماند . این
يك جور عمده خلوت .

يك دفعه دیگر آدم يك عمده خلوت می بیند که نزدیک
میشود (طله اش آب بشود ، هیکل قوی قدم مثل چنار
و صینه به پهنای جرز چارسو ، بازوها به کلفتی نارون
و حقیقت و ابرو به به به !! سیل ها از بنا گوش در
دلت ، سن سی سی و پنج منتهای چهل سال ، اینجا
هم ای ، باز آن محقق که همان بیند اندرابل ، که در
غیورویان چین و چگل ، صفت خدا را بیاره ملاحظات
دیگر خاشا می کند .

حالا تا ایجابات باز خوب است ، یعنی اگر چه این
ده آدم اینقدر ها يك طرح و يك نواخت نیستند ، اما
باز چرا هر چه باشد مردود از جنس انسانند .

لایک وقت آدم يك جور عمده خلوت می بیند که
عقل از سرش بیرون ، آب بدهنش میخشکد ، انگشت
بدن حیران میماند ، مثلاً چه جور بگویم ؟ مثلاً
آدم دارد بیرون شمشاد آباد یکدفعه چشمش می افتد بهزار
نفر غلام کتیک خاها ، پانصد نفر فرانس جاق قره ،
بست نتر شاطر ، پنجاه شصت رأس از امرا و رجال و
ارکان سواره ، که در جلو و عقب يك کالسکه هشت اسبه
حرکت میکنند ، های هوی ، برید ، کور شهید
، روترا بر گردان .

چه خبر است ؟ چیست ؟ کیست ؟ -
پیری خان - پیری خان ؟ - بله پیری خان ،
های جانی پیری خان ! عمر می پیری خان !!!

حکماً پیری خان یکی از نوه های مادر شاه افشار است که
میخواهد سلطنت موروثی خودش را پس بگیرد ؟ بلکه
پیری خان يك سردار بزرگی است که تازه از فتح مرات
برگشته و ملت باو حق داده اند که امروز با کوسه
خاقان چین حرکت کند ؟ شاید پیری خان يك سفیر با
تدبیر ایران است که با کمال مهارت عهد نامه را که ضامن
حیات ایران میشود با دول متحابه بسته است و امروزه
دولت او را در عوض این خدمت با این شکوه و صنطنه
استقبال میکنند ؟ نمیشود ، امکان ندارد ، هر طور
هست باید خدمت ایشان رسد ، بهر زحمتی که ممکن است
باید اقبال يك دفعه جنم آقای پیری خار آید .

آنوقت آدم با کمال شوق می رود بالای یکسدرخت
یا مبدود بالای يك بلندی چشمش را مبدوزد توی کالسکه
، حالا آی برادرهای روز بد ندیده آدم در توی کالسکه
چه می بیند ؟ يك جوان خواستم که بگوید حالا آدم
توی کالسکه چه می بیند ؟ ده بگوید به نیم آدم توی کالسکه
چه می بیند ؟ هیچ کس نگفت ؟ ؟

حالا من خودم میگویم . يك دفعه آدم چشمش می
افتد به يك گربه براق بازنجیر و قلاده مرصع ، لباسش
فاخر ، غرق جواهر ، جواهر های کبان
از سر و دمش آویزان . هو حق
جانش بی بلا دشمنش فنا هو هو هو
حق قضا بلا دور

حالا مردم خواهند گفت یقین دیگر چنته د خو خالی شده
و از ناچاری این چیزها را از خودش اختراع میکنند ،
نه ، قسم به حوزه درس آقا شیخ ابوالقاسم ، قسم به
درد دین آقا سید علی آقا ، قسم بشروطه طلبی قوام
الملک و امیر بهادر ، قسم بدولتخواهی پرنس ارفع الدوله ،
قسم بحقیقت گوئی و بی غرضی جریده فریده ندای
وطن ، قسم به سوسه بالیست بودن شاهزاده نصره الدوله
قسم ، بفقیر عقیق حضرت والا ظل السلطان ، قسم
بجمن نیات انجمن فتوت ، لال از دنیا برم ، مرگ
چهار تا فرزندانم که بیشتر اهل طهران درك زمان مرحوم
میرور پیری خان را کرده اند ، و همه آن ملاطفت ها ،
آن کاز جاق کتیا ، آن رعیت نوازیها ، آن قدرت و
اعتبار و بزرگی و اقتدار را بنظر دارند .

از خود همین آقایان ارباب حقوق به پرسید . به رسبد . به بیند آیا بیشتر از حقوقی که تحصیل کرده‌اید و امروز (کمسیون) ماله کتایجه های آنرا جلو خودش گذاشته قلم دردست گرفته نه از خدا شرم و نه از پیغمبر آرم می مثل رنگ کارهای عمارت مسعودیه از بالای صفحه تا پائین صفحه را سپاه میکنند از صدقه سر مراحم ذره پرورانه همین بیری خان و جانشینهای او بود یا نبود ؟ و آیا غالب حکام ولایات برای کار جانی خودشان بایستی خدمت بیری خان پرسند یا خیر ؟

بلی پیر مردهای ما که سهل است جوانهای ما هم خوب بخاطرشان می آید آنوقت را که مردم عریضه جات خودشان را بگردن بیری خان می آویختند و پیش کشی ها را بتوسط ایشان مفرستادند و دوروز بیشتر نمی کشید که اگر مواجب میخواستند فرمان میرسید ، اگر بحکومت مهل داشتند حکم صادر میشد ، اگر منصب می طلبیدند بمقصود میرسیدند ؛ به به ؛ ؛ چه شانی ؛ چه شوکتی ؛ چه قدرتی ؛ چه ابهتی ؛ ای روزگار چه زود میگذری ؛ ای ورقها بچه سرعت بر میگردد ؛ ای دنیا بچه سهولت وارونه میشوی ؛ درست انگار میکنی همین برروز بود که يك نردهای بی ادب کالسه بیری خان را با انگشت نشان داد و جایجا بمجازات رسبد ؛ ؛ ؛ واقعا خوش آن روزها ؛ خوش آن روزگار ها ؛ ؛ باری مطلب از دست نرود ؛ این هم يك جور عمله خلوت بود که بعرض رسبد . راستی تا یادم نرفته عرض کنم خبر نگار ما از قم مینویسد جناب متولی باشی بعد از آنکه به آب رشوه غسل کرده عازم زیارت قم شدند بمحض ورود چهار هزار نفر رسبد ؛ آخوند ، متولی و کاسب شهر را مسلح کرده خود آقا هم دو شمشیر ، چهار تاسیر و هشت تاششلول دوازده قبضه تفنگ بخود شان آویزان کرده هر روز صبح در صحن مقدس یعنی دارالاماره خودشان جلوس فرموده امر می کنند شیور حاضر باش نرسبد ؛ آنوقت چهار هزار قشون مزبور حاضر شده سر و دم آقا و استر آقارا بوسیده ، یکدفعه فریاد می کنند « زنده باد قرآن مجید ، فنا باد قانون جدید . زنده باد قرآن خدا فنا باد قانون اروپا من که سواد درستی ندارم اما بقول ناقص خودم

همجو می فهمم که از حرفهای متولی باشی همچو بر مباد که این مجلس موافق قانون جدید اروباست و کارهای دوره بیری خان بر طبق قرآن خدا ، ای مسلمانها اگر این طور است چرا ساکت نشسته‌اید ، چرا غیرت نمی کنید . چرا دست بدست آقای متولی باشی قم و آقا رسبد علی آقای یزدی نمیدهدید و دین خدا را احیا نمی کنید . نکند که از مسلمانی سیر شده باشید ؟ نکند که از قانون اروپا خوششان می آید ؟ نکند که خیال بدعت گذاشتن در دین دارید ؟ اگر این طور است والله خیر نخواهد دید و بمقصود خودتان نخواهد رسبد . از من گفتن بود و از شما چه عرض کنم . . .

باری برویم سر مطلب بیری خان هم يك جور عمله خلوت بود ، بیری خان هم هر چند از جنس انسان نبود اما چرا باز با سایر عمله خلوت درخیز خواهی مردم شریک بود ، رحم داشت ، مروت داشت ، بداد مردم میرسید ، مواجب و مرسوم می گذراند ، بحکومت مفرستاد ، بمنصب میرساند و . . . پس باز کمی با سایر عمله خلوت يك نواخت بود .

اما يك جور دیگر عمله خلوت هست که بهیچ يك اینها شبیه نیست و در همه صفات جدا و بشخصه جنم مخصوصی است .

لابد میخواهد بدانید که این شخص شخص کیست ، و نام مبارکش چیست ، اگر اینطور است پس حالا يك هفته صبر کنید که در این نمره جا نیست و خبر با نمره عقبی است .

﴿ اعلان ﴾

کتابچه نریان روسی موسوم به (زافر انجی) که با سبورط اسم این بنده میرزا صالح ولد ملا محمد علی قرابافی است در ما بین سبزی میدان و توپخانه گم شده متمنی است هر کس از آقایان محترم آنرا پیدا کرده بدون تملل و مضایقه در مدرسه حاج ابوالحسن معمار (نزدیک باغ بسته بيك) به حقیر رسانیده و حق الزحمه خود را دریافت فرمایند

﴿ اعلان ﴾

برای معالجه سوزاک بتازگی در فرنگستان دوی مجربی که از ادویه جدیده است پیدا کرده اندو اینک در دواخانهای نظامی خبابان چراغکاز و شمال موجود است دستور العمل استعمال آنرا از مطب جناب احبا خبابان وزیر مخصوص بخوانید



عنوان مراسلات
میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
طهران خجایان علاء الدوله
محاذی مهمانخانه مرکزی
مدیر و نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
پنجشنبه ۲۸ شوال ۱۳۲۵ هجری

فاذا نصح في الصور فلا آنساب ينتم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است
یا کتبهای بدون نمبر قبول نخواهد شد
توجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه
طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
مالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

بقیه از نمره قبل

هان روز که ما توانستیم بر عیالی چشم بسته خودمان
حالی کنیم که مزارعه موافق قانون دین قیم اسلام در
تحت عنوان معاملات است : هان روز که برای ما
مکن شد بمسلمانهای ایران بفهمانیم در طریقه سهله سمحه
اسلای همیشه اختیار متعاملین شرط صحت معامله و اجبار
یکی از دو طرف دلیل سقم و بطلان عمل میباشد ،
و همان روز که لطفه حکم محکم (الزرع للزارع ولو کان
قواباً) را حواس دقبته فرزندان اسلام درک کرد ،
همان روز هم بلا فاصله باید يك شورش عمومی حقه
رعایای ایرانرا از شمال بجنوب و از مشرق تا مغرب منظر
بود . و قدرت اتفاق جمعیت و معنی بدالله مع الجماعه ،
الذینون اخوه ، و الجماعه رحه رامشاهده کرده و مفاد
(حلال محمد حلال الی یوم القیبه و حرام محمد حرام الی یوم
القیبه) را بایک شکوه و طنطنه تصور نشدنی ملاحظه نمود .
آن قسمت عمده احکام اسلام که اقتضای زمان و مکان

در جریان ابدی آن دخالت ندارد همان احکام است که با
وجود انسان ایجاد شده و همان قواعدیست که مصداق
(قولوا آئنا بالله وما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و
اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و
عیسی و اوتی البینون من ربهم لافترق بین احدینهم و نحن
له مسلمون) میباشد ، و همان قواعدیست که در
کتاب هر بنی مرسل و هر حکیم مقنن حرف بحرف
تکرار میشود ، و بلاشک آن روز مبارک مسعود که احکام
ازلی خدا و قوانین تنبیر ناپذیر عالم خلقت جای هرج
و مرج کنونی ایرانرا گرفت تمام اربابهای دوره توحید
دنیا یعنی خداهای بزرگ و کوچک رعایای ایران بایک
خجالت و خفت تصور نشدنی مجبورند که خود را
(یارازیت) هبئت ، مفت خور جمعیت ، و طفیلی
و حیره خوار کار گران خود بدانند ، و معنی (الرباب
مترقون خیر ام الله الواحد القهار) به بلندی و روشنی
آفتاب ساطع و طالع شود .

حقوق طبیعی بشر و قانون معاملات دین قویم و
قیم اسلام هبجوت نمیتواند دید که اعضا عامه جمعیت
بشری ، اکفاً حقیقی و برادران اسلامی اولیاً دین بین
• و فرزندان فراش واحد آب و خاک یعنی رعایای فلک
زده ایران در دوره آزادی باز از تمام حقوق انسانیت
محروم • و کارگر گرسنه ارباب و هم ترازوی حیوانات
عجماً دنیا باشند .

هر قدر خود بسندی ، حرص ، و خونخواری
اربابها این روز مهمون را دور تصور کند عقلائی دنیا
که از فقر ، بدبختی ، و فلاکت ما لایطاق رعایای
امروزی ایران مستحضرند میدانند که این خیال به
سرعت برق و باد بعد از چند ماه در تمام کوره دههای
ایران منتشر شده و این احجاف و تمدی تصور نشدنی
در تحت هر حکومت که باشد از ایران بر طرف
خواهد شد .

عقاید رئیس آدم پرستهای دنیا (ژان زرس) را
هر کس در باب آئینه ایران دیده باشد و انقلابات قراء و
قصبات رشت را در این اواخر بان ضمیمه نماید میداند
که پایه انحرافها بر هوا نیست و بزودی همه این خیالات
آدم آزاد کن در ایران از اولین مسلمبات قانونی
خواهد شد .

برای سد راه همه این انقلابات شدنی ، برای جلو
گیری از همه این هرج و مرج های مقدمه اصلاح ،
برای آبادی مملکت از طریق فلاحت ، و برای مسلط
شدن رعیت بکار و زحمت علاج منحصر همین است که
رعایای ایران در همان قسمتی که زراعتش را بهمه
گرفته اند مالک و صاحب اختیار باشند .

ولی آیا برای پیشرفت این مقصود کدام ارباب باذل
عادل حاضر خواهد شد ؟ و آیا با کدام سرمایه و دارائی
رعیت میتواند املاک را از دست مالکین و جان
و عرض و ناموس خود را از چنگ آنان مستخلص
سازد ؟

بلاشک نه هیچ ارباب موافق هیچ قانونی مجبور
به واگذاشتن مجانی املاک بر رعیت میباشد . و نه هیچ
وقت رعیت امروزی ایران پیش از نان خالی ششماه
خانه خودش را تحصیل نمیتواند کرد .

برای پیشرفت این مقصد خیر و نیت اصلاح فقط
یک طریق مستوی و صراط مستقیم هست که پیروی آن
بلاشک ضامن آزادی رعیت و مالکیت او (با عدم
محرومی ارباب از حق مالکیت خویش) و بلاوه نایه
تولید بانک ملی یعنی آخرین مایه استقلال دولت و ملت می
باشد .

این طریقه مستحده و حرف تازه مملکت ما همان
طریقه ایست که غالب ممالک دنیا در مقام کمال ضرورت
و احتیاج ملت و فقر و فاقه عمومی ملک بکار برده ،
و از اثر معجز نمای آن بسرعتی تمامهت گریبان خود را از
دست بی برگی خلاص و وطن شان را منبع ثروت های
عمده کرده اند . و بلاشک ما هم هر ساعت واقعا در
صدد اصلاح خرابیهای ملک و مرمت بدبختیهای ملت
بر آئیم بدون یک لحظه تردید باید از همین جاده عبور
کنیم .

چنانکه سابقاً گفته شد وجود بانک ملی امروز در
اولین درجه لزوم و توسعه فواید فلاحت آخرین ضامن
حیات ایران و مالکیت رعیت بدون هیچ شبهه اصل اصیل
پیشرفت عمل فلاحی میباشد ، درینصورت اگر مادر
پیروی آن طریقه حقه که حاوی همه این مقاصد حسنه
باشد هر قدر زودتر سعی باشیم بهمان اندازه تولید بانک را
آسانتر و اسباب اصلاح امور فلاحی را سریعتر و آسایش
رعیت را کاملتر و ایران را بسرعتی هر چه تمامتر غنی و انبار
زروتهای بزرگ کرده ایم .

ماهه بچوقت بی پولی اسرا و ارکان و تجار محترم خود را تکذیب
نکرده و نمیگوئیم که پولهای بزرگان ماسرمایه قسمتی از
معاملات بانگهای خارجه است ، و مهمل و رغبت همه
سران معظم مملکت را هم با تمام جان و مال در اصلاح امور
و مخصوصاً تأسیس بانک ملی تصدیق داریم .

ولی اینرا هم نمیتوان انکار کرد که هر یک از این
عاشقان اصلاح و مخصوصاً هوا خواهان تشکیل بانک
اقلا دارای یک ده شش دانگی میباشد .

اگر در حقیقت امروز روزیست که رجال واعیان
و شاهزادگان و وزرا و اعضا انجمن خدمت و فتوت
ما مملکت و عرض و ناموس خودشان و دین قویم اسلام
را در خطر نزدیک می بینند ، و اگر راست است که

همه نوکر امین و خادم بلوفای دولت جاوید آبت و جان
نثار لوائی اسلام هستند ، باید بهر سرعت که ممکن است
و باین شاهکار اقتصادی که بتصور می آید با همین آخرین
سرمایه خودشان که اراضی و املاک است رعیت را آسوده
، مملکت را غنی ، فلاحت را مفید و بانک ملی را مستحکم
و قوی کنند .

لایه خواهند فرمود باین املاک و اراضی که وجه
نقد در مقابل ندارد اجرا این مقاصد عالی و نیات حسنه
ما چگونه صورت خواهد گرفت و بطور میتوانیم با
کیفیتی مملکت را غنی ، اراضی را آباد ، رعیت
را صاحب ثروت و بانک ملی را دارای سرمایه یا اعتبار
کنیم ؟

این حرف صحیح است در صورتیکه علم و تجربه هم
دردهای سلف ما یعنی فرانسه ها ، انگلیس ها ،
اطریشها ، آلمانها ، برای ما راهی باستقامت و پاکیزگی
و مفای خباثت های خودشان نشان نداده باشند .

اگر کسی بتاریخ دنیا نگاه کند می بیند که پیش
آمدهای ملل مختلفه دنیا همه بیکدیگر شبیه ، همه بهم نزدیک
و نظریاً همه از روی یک نسخه اصلی (کپی) میشود ، و
برای لاحقین تنها اطلاع بر اقدامات سابقین و پیروی
آن در مواقع مکرره مبنیه کافی است

باقی دارد

آسودگی ماها داده نشده ، بعضی از خدا بیخبران صورت
حال را طوری دیگر جلوه داده که ماها ملاحظه باراده
غیریم و حال آنکه خدا شاهد و به حقیقت انسانیت قسم
جز رفع ظلم پسران قوام و اجرای مشروطیت و حفظ
شرف و آبروی خود از هتاک علی الدوله مقصودی
نداریم .

اگر نظم ماها را حمل بر غرض و هوا خواهی
عمر و وزید فرمائید استدعا داریم اولاً حاکمی غیر از
علی الدوله مهین فرمائید ، ثانیاً پسران قوام و معتمد
دیوان و نصیر الملک و مدبر السلطنه و خیر الدوله و هر
کس دیگر را که اولیای دولت صلاح میدانند احضار
فرمایند تا یک مملکت آسوده و ملت مرفه الحال شود
، امبدواریم عرایض متظلمانه صادقانه ما بی اثر و بلا
جواب نماند .

انجمن اسلامی و ملت متحصن شاه پیراغ معروض
میدارند ، غفلت در انجام مقصود ملت اسباب خرابی
مملکت و مسئولیت حضرت احدیتست .

(المبدالاسیر محمد باقر ، الاحقر عبدالحمین الموسوی)

خلاصه مکتوب شهری

از بدیهیات مسلمه است که امروز برای آسایش و
ترقی فرزندان ایران و آبادی این قطعه خاک ویران که از
اغراض و جلب انتفاع زبر دستان (یا مخالفین اساس
مقدس مشروطیت) تردیکست پیمانه حیات سی کرور ما
بیچاره ها لرلرین کندو برداری ماو کامروائی آنان وداع
ابدی گوید ناچار جای تأمل و ملاحظه نیست لهذا با کمال
آرزو از هیئت محترم اولیای پارلمان ایران و وزرای
دوات خواه استدعا میکنم که من بنده را که این اوقات
بجایاری از فارس بطهران آمده و بجهام در میان ایل
قشقائی بودم بیدرتک نخواهند تا علت هرج و مرج و
اغتشاش و شورش آن مملکت را بی کم و کاست عرضه بدارم
زیرا که هر خبر و اطلاعی را نمیتوان در روزنامه درج
و منتشر نمود ، جز دو جمله را که میتوانم محض خیر
خواهی انشای وطن در این جریده نشر دهم

یا فارس و بنادر و خلیج فارس یا قوام الملک و
پسرایش و حکومت علی الدوله) حالاً بیدبانهتهای بی مانی منتظر

تنگرگم شیراز بطهران باسیم انگلیس ۲۵

شوال ۱۳۲۵ (۲ دسمبر ۱۹۰۷)

بتوسط حضرت رئیس مجلس مقدس و وکلای محترم
آذربایجان ، وکلای محترم فارس ، وکلای محترم رشت
، انجمن مرکزی ، انجمن خدمت ، انجمن آذربایجان
، انجمن برادران ، انجمن جنوبی ، انجمن فارس ،
انجمن کرمان ، انجمن اصف ، روزنامه مجلس ،
صور اسرافیل ، روزنامه مساوات ، صبح صادق
، تمدن .

حضور اعضا محترم دارالشورای ملی دامت تا ابدانهم
و جلب وزیر داخله عرض میشود ، بجهان روز است
از ظلم پسران قوام ظالم شکایت میکنیم فریاد میزنیم
با بعلت بدبختی ماها یا بواسطه رشوهای قوام قراری در

بود که آیا اولیاء مجلس ودوات از این دو کار کدام را در خیر خواهی ملک و ملت اختیار مینمایند .
(فرج الله و کبیر قشتائی)

خلاصه مجله و مکتوب های بزرگ باناره

رسیده دهم شوال ۱۳۲۵

بواسطه خادنه عظیمی که بتازگی روی داد پشت تمام مظلومین و مشروطه خواهان شکست و سخته بزرگی در تشکیل انجمن ایالتی روی داد . شرح ماجری اینست - که در ایران هر ایالت و ولایتی که دور از مرکز است بهمان درجه مسافت و بعد تا پای تخت ظم و ستم ضعف و شدت دارد چنانچه در بزرگترین جهت اجحاف و تعدی ساهاست شوع داشته و دارد . و در این اوقات که کلبه اهالی بجان و بستوه آمده و در خیال حفظ حقوق خود بر آمده و یکی از آنان که کمال جد و جهد و کوشش در اجرای پیشرفت معنی مشروطیت و انتقاد انجمن ایالتی داشت مرحوم حاج محمد تقی مازار بود که در صفات حسنه و حب نوع و وطن دوستی مشهور است ، و این مرحوم بدون خوف و بیم از مستبدین تا توانست در این مقصد مقدس خود داری نکرد و شب و روز آنی آسوده نبود و برای انجمن ایالتی خانه آقا سید ابوالقاسم از غندی را از نو ساخت و همه اساسه آنجا را مبدید که مستبدین امانت ندادند ، که جلو غلط کاریهای آنها را بگیرد و مردم را از دست ظلم و بی حسابی آنان خلاص نماید .

مخالفین و مماندین مشروطیت که رئیس آنان مشیرالممالک است از بدو امر با این بچاره کمال دشمنی را داشتند و این دسته ابوالقاسم برادر این شهید راه وطن را محرك شدند که در سلخ ماه رمضان در معبر عام با رولوه با زبان روزه این مرد را کشت ! و داغ حسرت بر دل تمام غیرمندان و صاحبان وجدان گذاشت ! ! و همه اهل شهر را ماتم زده و سوگوار کرد ! قاتل نیز در زاویه حضرت معصوم زاده متحصن است و جمعی مردمان گمراه که آن مکان مقدس را سرمایه کسب و شغل همیشه خود قرار داده اند و عمر جانی و مقبره را که بر طبق قانون الهی باید بجزا و قصاص برسند برای جلب انتفاع در آنجا بنام مبدعند او را حفظ کرده اند و با اینکه از

تمام علماء احکام قصاص قاتل شده بستگان و کاشفگان مشیرالممالک صلاح از او حمایت میکنند و مانع اجرای امر الهیند ! ! و بجهت مشروطه خواهی و حمایت فوق العاده که این شهید مظلوم از مجلس مقدس شوری داشت یکی از شعرا در ماده تاریخ فوتش اینطور میسراید ﴿ بحسب مجلس ملی به بزرگت شهید ۱۳۲۵ ﴾

از تغییر حکومت و نفوذ مفسدین که همواره برای پیشرفت مقاصد سخیفه خود آتش فتنه را دامن میزنند اگر بزودی اولیای دولت توجیهی به بزرگ نمایند اهالی آنجا عموماً وزر دشتبان بیچاره خصوصاً دچار مخاطرات عظیمه خواهند شد . (امضای چهل و نه نفر)

جواب تلگرام نمره ۲۵ حجة الاسلام

کرمان از طرف جناب مستطاب بحر

العلوم و کبیر علماء کرمان ۱۲

رمضان ۱۳۲۵

حضرت انور حضرت حجة الاسلام دامت برکاته العالیه . از زیارت تلگرام مطاع نهایت حیرت حاصل شد زیرا که برائت ساخت قدس آنحضرت از اغراض و امراض محقق . ولی اعتذار این جنایات عظیمه با این اعتذار سقیمه ابدأ صحیح نیست چرا که نص صریح (لو ان اهل السموات السبع والارضین السبع اشترکوا فی دم حرام لا کبهم الله جمیعاً فی النار) لسان عیاض را مقطوع و حدیث صحیح (ان عاقر ناقه صالح ما کان الارجالا واحدا فلما عموه بالرضا عنهم الله بالیلا) سیل متعذبین را ممنوع مینماید ، عبارت اخیره که مینماید وقتیکه بنا باشد رجاله با حربه هجوم بارگ بیاورند تکلیف ایالت بیچاره چیست موجب مزید حیرت گردید چرا که با استحقاق برج و باروی ارگ کرمان بمجرد بستن دروازه ارگ دیگر برای احدی امکان ورود و دخول بان حصن حصین نبود در این صورت چه احتیاج باستقبال رعیت گرسنه برهنه و شایک در آنها کردن و جمعی بی گناه را بدون جهت کشتن ، و جماعتی را مجروح کردن ، بعینه همین عنوان در مجلس مقدس شد جناب رئیس با تمام و کلاً عظام متفق الکلمه جواب دادند این ادعای حکومت که عمل او دفاعی بوده و فتنی مسموع است که رعیت هجوم آورده بخانه

و مسکن حکومت ریخته باشند ، یا اینکه بعضی از این مقتولین از اجزای حکومت باشند ، در صورتیکه اجزای حکومت در خارج ارگ توی رعیت شلک کرده باشند جوی را کشته جابقی را مجروح کرده باشند و ابدأ احدی از اجزای ایالت مقتول و مجروح نشده باشد ادعای دفاع بکلی از آنها مسوع نیست بجز از تصدیقات صریحه سفرای خارجه و امنای داخله بی تقصیری رعیت و شرارت ایالت در مجلس مقدس نابت و محقق گردید تمام ، حماه و اعوان ایالت حتی علمای اعلام و وکلای عظام متهم باخترشوه و غرض شدند و در مناظر و مساجد و انجمن ها و مجامع صریحاً و اعظاین و ناطقین سب و لعن ظالمین و قاتلین و طرد و وطن بر حاکم و معاونین آنها نمودند ، و از انجمن های سررئیس طهران هم صریحاً توعید قتل و کلاً کرمان را کردند ، بنده در مقام ارادت ابدأ مصلحت آن حضرت را در حمایت بمبدانم ، اگر در سلطنت مستبده کسی اقدام بچنین خبیثاتی کرده بود تا قیامت خلاصی نداشت در سلطنت مشروطه که خیلی امر عظیم و کار مشکل است چرا که مدتی قبل که یکی از نوکر های سلطنت که در حضور هایونی آقای خود را کشته بود و فوراً با سر هایونی قصاص شد هنوز وکلای مجلس و جراً ندادن خله و خارجه دست از ایراد و اعتراض بر این قتل و قصاص بر نداشته اند که چرا قبل از محاکمه و استنطاق قصاص فرموده اند در صورتیکه با شخص سلطنت این قسم رفتار و گفتار و ایراد و اعتراض کنند دیگر چطور از مجازات چندین خون ناحق درمی گذرند بنده که تا بحال سکوت و جلو گیری کرده ولی من بعد قوه ندارم چرا که جان من در خطر است ، تمام هستی و زندگی من بیچاره روی و کالت علماً کرمان بدون بگذره نایده و منفعت بیاد فساد رفت ، حالا دیگر نوبت جانم رسیده که آنهم روی و کالت و حمایت ایالت کرمان برود

عسر الدنيا والاخره ذالك هو الخسران المبين

(خادم ملت مهدی بحر العلوم کرمانی)

✪ حق شناسی ✪

کمتر کسی است که در پانخت یا سایر ایالات ایران شمه از شرح شجاعت و غیرت و جوانمردی سرکار والاغیرت الله مهرا معروف باقا عزیز را نشنیده باشد ، و همه میدانند

که سو آتار دوره استبداد بنا بر آنکه طبعاً با رشادت و شجاعت و هر صفت حسنه دیگر ، بنایت دارد این مرد غیرت مند را نیز مانند همه شجاعان و جوان مردان دیگر وطن دجار هزاران مصائب و رزایا بر کرد ، و بالاتر از همه آنکه دستهای رسای این جوانمرد غیور چنانکه همه شنیده اند در سر غیرت و جوانمردی مقطوع شد ، با این همه مظلومیت فاحش که هر مزد کار بر باید از کار بپردازد باز این شخص با غیرت از پیروی صفات حیده و اعانت مظلومین و ملهوفین در همان دوره استبداد نیز دست نکشید ، و در دوره آزادی هم چنانکه بر احدی پوشیده نیست لشکر های شکسته استبداد در هر موقع که خواستند اظهار حیات و تجدید قوا کنند بوسائل عیدیه و مبالغه گراف در صدد همدست کردن این مرد غیرتمند و وطن دوست بر آمدند و او بواسطه همان صفات حسنه از همه آن عطایای ننگ آمیز گذشت و پا از دایره انسان پرستی بیرون نگذاشت و بجان ما تکلیف وجدانی ما روز نامه نگاران آن بود که بجای آنکه همه روزه از فلان خائن تمجید کنیم و فلان مستبد را در ردیف اولیا قلم بدهیم افلا کاهی هم از مزایای این مرد و اخلاق حسنه او ذکر کرده باشیم ، اینک ما بتلافی مافات از طرف هم قلمهای محترم و هم قدم خودمان از این فدا گریها تشکر گفته و ضمناً بگوئیم بنا بر اطمینانیکه ما با قوال این شخص محترم داریم نواب والا امیر اعظم در مسئله مجازات جناب افضح المتکلمین و آن چند نفر دیگر مشتبه شده اند و این برای انسان که بنا بر معروف محل سهو و نسیانست همه وقت امکان اتفاق در دارد ، و باز بقیده شاهزاده مزبور شخص امیر اعظم با اساس مشروطیت موافق بوده و میباشد منتها چیزی که هست ما باید خاطر ایشان را متذکر کنیم که خوب زدن علما و سادات و روزنامه نگاران در دوره استبداد هم کار کوچکی نبوده تا چه رسد بحالا که موافق قوانین اساسی مجازات عموماً بعد از محاکمات دقیقه و رسیدگیهای منصفانه است و پس از ثبوت تقصیر هم مجازات خوب زدن یادگار دوره سلطنت مغولها نیست ، و هیچ قانون و شریعتی خوب زدن را تصویب نمیکند و بعد از همه اینها ما از امیر اعظم خواهش

می کنند . هانطور که حضرت والا نایب السلطنه هر وقت اوقاتشان تلخ میشود با ایادی امر درددل میکنند . من هم حالا میخواهم با جناب شاپشال خان دو کلمه درد دل بکنم . اما باز میترسم که اسباب گله گذاری بشود . بازمی ترسم خدای نکرده دشمنهای من از نوبی همین درددل هم یک حرفی دربیارند ، می ترسم این درددل مرا بدجووری برای شاپشال خان ترچه بکنند . ازینهامی ترسم از خبلی چیزهای دیگر هم هست که بازمی ترسم . چه صلاح میدانید هیچ درد دل نکنم ؟ هان ؟ چطور است ؟ بله ؟ شتر دیدی ندیدی ؟ بله نمی کنیم . اما آنوقت از جای دیگرش میترسم . می ترسم سرو هسر بگویند دخو با همه شارت و شورنش ترسید . خوب علی الله بقول حاجی های قار باز خودمان (هرکی ترسید مرد) اینهم بالای همه اما منها یا ادب صحبت میکنیم . و بر برت بلا نمیکوئیم .

بسم الله الرحمن الرحيم جناب شاپشال خان پسر از هر چیز من چند سؤال از شما میکنم . یعنی چیزهایی است که من شنیده ام و باور کرده ام حالا مرگ من هر کدام را دیدید منظور نیست فوراً رد کنید .

اولاً من شنیده ام جناب عالی مدرسه علوم شرقی پترزبورغ را تمام کرده اید یعنی جناب عالی در آن مدرسه علوم رسوم آداب اخلاق و مذهب ما مشرق زمینها را تحصیل فرموده اید . این طور هست یا خیر ؟

ثانیاً بمن گفته اند که شما هشت نه سال در تبریز و طهران در میان مسلمانها زندگی کرده اید یعنی مثلاً علمی را که در آن مدرسه خوانده بودید بواسطه معاشرت باها در مقام عمل در آورده اید ؟

ثالثاً من شنیده ام سرو کار شما در خدمت با اولین درجه بزرگان مملکت ما بوده .

رابعاً من شنیده ام شما مایل دارید که محبت و ووداد دولتین علیتین ایران و روس همیشه موافق آرزوی همه ماها برقرار بماند .

خامساً من یقین دارم که شما قه زدنها و خود کشیها یعنی نصیهای مذهبی مارا در تبریز و طهران خوب دیده اید . سادساً من مطمئنم که شما حکایت (گری باید اوف) سفیر دولت روس را در طهران و آن القاء بنضا و شقایق بی

اینها را من چرا بنویسم . هر چه تا حالا نوشتم برای خودم و هفتاد پشم کافی و دیگر بس است . اینها را همان روزنامه که تازه از سفارهای خارجه ماهانه دیگر است چشمش چهار تا بشود بنویسد . گذشته از همه اینها من همین تازگی ها مسئله اش را هم در یک مسجد پیش یکی از شاگردهای آقا شیخ ابوالقاسم درست کردم . گفت غیبت از گوشت سگ حرام تر است یعنی مثلاً اگر کسی بگوید که کار جناب امیر بهادر جنگ بجائی رسیده که حالا دو نفر خطیب درجه اول مملکت ما را میخواهد بدلبه بکشد . مثل این است که از گوشت مثلاً بی ادبی میشود سگ قورمه سبزی درست کرده باشد . بعد خواستم مسئله رشوه را هم همانا نوی مسجد از شاگرد آقا شیخ پیرسم قدری به انطرف آنطرف نگاه کرده گفت آدمهای آقا دارند می آیند اینجا خوب نیست برو می آیم بیرون مسجد میگوم .

بله . من دیگر محال است بکدفه دیگر از این حرفها بنویسم یا خودم را داخل در این کارها بکنم چرا ؟ برای اینکه آدم آنوقت مثل یاره اهل ریا خسرالدنیا والاخره میشود .

چرا باز بطور درد دل باشد چه ضرر دارد . آدم مخلص را هر چه هم که بد باشد وقتی بطور درد دل بگوید اسباب رنجش و مایه گله و گله گذاری نخواهد شد .

بله من در این عمره میخواهم قدری با جناب شاپشال خان درد دل بکنم . درد دل که عیب و عار نیست . درد دل که بسر من نون نشده . آدم تادرد دل نکند غم و غمه هایش رفع نمیشود . درددل خوب چیزی است .

آدم همان طور که وقتی دلش درد میگردد تا دوا نخورد دلش خوب نخواهد شد . همین طور هم آدم که غصه داشته باشد تا درد دل نکند سر دلش سبک نمیشود .

بله درد دل عیب و عار نیست . همه بزرگان هم وقتی غصه دار میشوند درد دل میکنند . هانطور که مثلاً حضرت پرنس ارفع الدوله هر وقت از آسودگی سرحد ایران و عثمانی غصه دار میشود با بعضی از رجال باب عالی درد دل میکنند . هانطور که یاره علمای ما هم وقتی دلشان از درد بر میشود با بعضی از سفرا درددل

جهت که دوستی دولتین علیتین را موقتاً از میان بردمیدانید و باز میدانید که بایه آن ظاهر ابر همین منصب مذهبی ما بود . سابقاً بر من معلوم است بواسطه آن تحصیلات سابقه و معاشرتهای لاحقۀ خودمان

در بندت خوب فهمیده اید که از تمام شب های دنیا موافق قرآن ما فقط شب قدر محترم است و آن شب هم ما بین سه شب ماه رمضان مشکوک است .

ثامناً من شنیده ام و خودتان هم گویا انکار نداشته باشید که موسوی مذهب و بنه دولت فخریه روس میباشد . ثامناً موافق قوانین حقوق بین الملل مسبقاً که احترام شمار دینی بهر ملت برای تبعه خارجه تا چه حد لزوم است .

حالا بعد از همه این اطلاعات که دارید بعد از اینکه شما باید حامی اتحاد دولتین علیتین باشید ، بعد از اینکه مذهب شما موسوی است . بعد از آنکه تاریخ (گری باید

اوف) را هم خوانده اید در صورتیکه شب بیست و سوم ماه رمضان یعنی در شب قدر اسلامی وفقی که شما در اولین مسجد یابی تحت شمه یعنی مسجد سپهسالار وارد میشوید و بورود هم اکتفا نکرده چند ساعت هم توقف مینمایید آیا این کار شما را بچه حمل

باید کرد ؟ آیا باید گفت که شما میخواستید موجب یک فساد عمده بشوید یا خیر ؟ ! آیا باید گفت که شما میخواستید در دوستی و اتحاد ابدی ایران و روس خللی بیندازید یا نه ؟

آیا باید گفت که شما موافق اسلام و قانون دولت فخریه روس محکوم ب مجازاتید یا نباید گفت ؟ آی جناب شاپشال خان به پیر محمد صبه دین هر دو مان قسم است که دخو آنقدر (فاناسیک) و متعصب بیست . و شاید خودت هم صدای تکفیر های صور اسرافیل را شنیده ، اما همه کس که دخو نمیشود

، همه کس نخواهد گفت شاید در صدر اسلام اهل کتاب باک بوده اند و حالا احوط اجتناب است ، همه کس نخواهد گفت آنجا که شما تشریف داشتید سخن مدرسه است نه مسجد . شاید آن شب دخو یا یک مسلمان

دیگر تورا بهمدینهای معرفتی میگردد ، آیا فوراً غوغا و انقلاب میشد یا نمیشد ؛ آیا خدای نکرده جان شهادت معرض تلف بود یا نبود ؟ آیا این کار اقله موقتا موجب القاء عدالت مابین دولتین علیتین میشد یا نمیشد ،

من این حرفهارا بشما میگویم بدولتین ایران و روس

عرض میکنم که موافق قواعد حقوق بین الملل به بینند تکلیف چنین آدمی چیست ؟ و بچه نحو با چنین شخصی باید رفتار کرد ، مسئله بیشتاب هم که جای خود دارد و در صورت صحت میدانید که مایه خفتد نظر ابر اینها از همایگان محبوب خود شده است .

باری مقصود درد دل بود اگر پیش خودمان بماند و جائی درز نکنند عرض میکنم که شما لابد همه این مطالب را میدانستید و همه این مراتب مسبقاً بودید ، اما ماها وقتی بچه بودیم با بازی در می آوردیم و یک شعر یا نثری هم داشتیم میخواندیم حالا اگر اجازه بفرمایید همان شعر را عرض کنم و مقاله را بدعای وجود مبارك ختم نمایم .

رقیم شهر کورا ، دیدم همه کور ، منم کور ، والسلام

✽ اعلان ✽

انجمن مدرسه الیاس فرانسه بجهت اشخاص کروز وقت تحصیل زبان فرانسه ندارند دوره تدریسی برای تکمیل درس فرانسه شبانه قرار داده است و همه شب غیر از شبهای جمعه و یکشنبه منعقد میشود هر کس طالب داخل شدن در این طبقه است از مسبو و بزیرمدرسه مدرسه ترتیب ورود مدرسه را تحقیق بنماید .

✽ اعلان ✽

برای معالجه مرض سوزاک بتازگی دوا ی مجربی در فرنگستان پیدا کرده اند که در دواخانه های نظامی و نرمال هم موجود است دستور العمل استعمال آنرا از مطب جناب احباب الملک (خیابان وزیر مخصوص) بخواهند .

✽ اعلام ✽

از تمام مشترکین محترم طهران و سایر بلاد داخله و خارجه که بمیل و رغبت باعدم اجبار قبول اشتراك هفتگی صور اسرافیل را نموده اند متمنی است که وجه ابونه سالانه را به موزعین و وکلای عظام اداره بپردازند و گرنه قیمت نوزده شماره در یافتی را پرداخته و بعد از این نمرات آتی بجهت آنان ارسال نشود .



عنوان مراسلات
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 تهران محله امامزاده یحیی
 کوی مسجد فاضل خلخالی
 بیرون نکرند میرزا علی اکبر خان قزوینی
 لیثه ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لواحی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم ضمیمه اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون (مبر) قبول نخواهد شد ،
 وجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه
 طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 ممالک خارجه دو (۲) تومان
 قیمت تک نمره
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

اطظار

عدم انتشار اوراق هفتگی صور اسرافیل را گویا همه
 مشترکین محترم ما از دور و نزدیک دانسته اند بواسطه همین
 و تعطیل عمومی بوده که کمتر از یکماه قاطبه ملت را در
 مساحت مقدس مجلس شوری شب و روز بخدمات لازمه
 مشغول داشت .
 علت دیگر نیز تاراج شدن و شکستن در و پنجره اداره
 و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود ، ولی با ضرر و خسارتی
 که وارد آمده بصاحبان اشتراك همان طوریکه در شماره
 شانزدهم اخطار شد مجدداً نیز اعلام میشود که چهل و هشت
 نمره را که قول صریح داده ایم و دوره کامل یکسال
 است بخواست خدا منتشر نماییم و نقض عهد نمیکیم

نیست ، و این دعوی بمالنه و خیال شاعرانه نبود
 چنانچه چند روز نگذشت که همه کس فداکاری و همتجان
 های عمومی فرزندان ایران را از ساحل بحر خضر تا
 کنار خلیج فارس ، و از حدود آذربایجان الی سرحد
 بلوچستان بحس و عیان مشاهده کردند ، و خونهای
 پاک اولادان خلف کبک خسرو و دارای نخت را همه دیدند
 که بطور مجوش آمد و از شدت دوران در عروق و
 شرابین آنان می گنجید ، و دیدند که روها ایرانی یکدل و
 یک زبان بجهت حفظ حقوق و آزادی خویش چگونه اقدامات
 غیورانه بروز دادند ، و در میدان جان بازی قدمهای
 مردانه گذاشته و در نگاهداری شرف و افتخار خود
 و مخالفتی که با قانون اساسی شده بود با حرارت های سوزان
 بجه اشتغال حاضر شده و سر از پا نشناختند .
 آنها بیکه بتاریخ ایران نظری دارند میدانند که نیاکان
 انبای همین آزاده مردان بودند که از مشاهیر ملل عالم
 شمرده میشوند و هزار ها سال در دنیا باقیال و سعادت

چنانکه در شماره هجدهم گفتیم ، خلل در ارکان
 مجلس شوری با حیات آخرین طفل نابالغ ملت ایران
 ممانعت دارد ، این مطالب بی مأخذ و خالی از حقیقت

زندگی کردند ، و این گمگشته خود را که اینک میخواهند باز دریابند برای آنان تازکی ندارد .

بشهادت تاریخ دنیا دوره‌های کاسرواژی^۱ و تمدن را ایرانیان بکرات دیده و هیچوقت مثل بعضی از ملل دیگر تن بذلت و خواری نداده اند .

ایرانیان بودند که در سایهٔ درفش کاورهٔ پاک سرشت پادشاهی هزارسالهٔ نوحا کبان را بیک حمله منقرض کردند .
ایرانیان بودند که در زمان شاهنشاهی کورس کبیر (۵۶۰ قبل از میلاد) ممالک وسیعه (مدی) و (لیدی) و (بابل) و آسیای وسطی را باج گذار خود نمودند .

ایرانیان بودند که در عصر (کامبیز) سلطنت چهار هزار و پانصد سالهٔ فراعنهٔ مصر را متصرف شدند .
ایرانیان بودند که با داریوش اول قوانین متقنهٔ ایجاد کردند و بر عمدهٔ معمورهٔ دنیای آنوقت بهدالت حکمرانی داشتند .

ایرانیان بودند که در ایام پادشاهان اشکانی و ساسانی جلوتجارت و امپراطورهای بزرگ و ملت نامی قاهر (رم) را با کجکهای بلند و شمشیرهای برنده گرفته و نگذاشتند آن دولت فاتح قدیمی بخاک ایران بگذارد .

ایرانیان بودند که در دورهٔ شهریاری ملکشاه سلجوقی و سلطان سنجر از حلب تا کاشغر را مالک شدند ، باز ایرانیان بودند که در همین اواخر در زیر پرچم نادر شاه افشار یا ملك الملوك مشرق بسرعت برق صاحب آن همه فتوحات نمایان گردیدند .

بواسطهٔ همین مزایای تاریخی و فتوحات مشهور که اسنک شرافت و قبایله های نجابت آنهاست طبقات مختلفه دسته بدسته در همین اوقات که اساس مشروطیت را میخواستند متزلزل کنند با هم عاقله و امتحانات متعابله معرفی شدند که تجربهٔ روزگار اعمال و افعال آنان را تا روزیکه نوع بشر حیوة دارند سطر بسطر بمالبان نشان میدهد ، و دفتر ایام جز بجز کارهای همگان را در سینهٔ خویش نادانانهٔ قیامت نگاه میدارد .

دین جنبش غبورهانه بیشتر لشکر ما از سلسلهٔ جلبلهٔ حجج اسلام و علمای عظام کثرالله امثالهم است که از عقیبات علیات و سایر ممالک ایران نیات حسنهٔ ملت خواهانه

خود را تلنگر اما بمرکز مغایره فرمودند ، و حجج اسلام و سایر علمای کرام طهران هم که قبل از مشروطه شدن دولت ما الحال درین مرحله پیشقدم بوده و رنج خود و راحت دیگران را خواسته اند لجهٔ غفلت روا نداشته و آنچه که لازمهٔ سی بشری است از قوهٔ بغل آوردند ، و ایندسته از دوز و نزدیک بو سائل و طرق عبیده در معاونت و همراهی مشروطه طلبان و ضدیت با مخالفان عدل و داد بجد و جهد تمام از آنچه که صلاح حال مملکت است فرو گذار نکردند ، و مناد حدیث شریفه (مداد العلم افضل من دماء الشهداء) و خبر (علماء ائقی افضل من اینباء بنی اسرائیل) بروشنی آفتاب بنظر خویش و بیگانه آشکار گردید .

باز برای اینکه گمراهان بیمنز و ابلهان بست فطرت از دنیا بخبر را بدوستی بیابا کاهیم با فریاد بلند که صدای آن بگوش آنها برسد میگوئیم ، این یش آمد ایران خواست انزیدی است ، و این کوکب سهار یعنی کرهٔ زمین قوس نزول خود را پیموده و چندی است قوس صعود را می پیابد و وطن ما نیز بحکم طبیعت میخواهد مواجه با خورشید عالمتاب تمدن شود ، اگر عقول سلیمهٔ عقلای عالم ، افکار صاحبان ارا صائبه ، جلالت قشونهای منظم و تدابیر سرداران نامی عالم بخواد این وضع جدید را بهم بزند صورت امکان نخواهد داشت زیرا که این اصلاح امور حتمی است و این ترقی و اقبال برای ایرانیان موهبتی است آسمانی .

اگر بر فرض بحال يك فاجحهٔ ما گهانی همهٔ اولادان ارشد ایران را نیست و نا بود کند فقط بکنفر هم که باقی بماند همان يك تن بحکم حقایق بکه و تنها مساوات و حریت و تکمیل معنی مشروطیت را درین مرز و بوم به منصفهٔ شهود می آورد تا چه رسد با آنکه بحکم انانیت سی کرور نفوس که رشادت و جوانمردی و اصلاح طلبی را از اجداد خویش ارث دارند و مهیج و محرکان رفتار و کردار پستپنپانستان است برای تغییر وضع و اصلاح امور با خونهای خود بهجهٔ جان نزاری مهیا شده و دیگر بیش ازین باب مذلت و پستی را ندارند ، و همه هم آواز میگویند و حال در لوزگان مجلس شوری با حیات آخرین طفل ما بالغ ملت ایران مبیانت دارد .

توضیح واضحی که تا کنون در ایران
بجای آن نیستند !

البته بر همه کس واضح و مبهرن است که در این اواخر
تمام مردم از خواب غفلت بیدار و ملتفت شده اند که
وضع قدیم مملکت یعنی عدم صرف آزادی شخصی ، یعنی
رواج بازار استبداد ، یعنی دزدی آشکار ، یعنی ظم
فاحش ، یعنی چشم از شرف پوشیدن و از رتبه انسانیّت
بافتن آمدن ، یعنی برای پول هر کاری را متقبل شدن ،
و بواسطه پول عرض و ناموس و وطن و تمام آن چیز
هایی را که انسان برای آنها زندگانی میکند فروختن .
یعنی بی علمی ، یعنی کوری ، یعنی کوری ، یعنی
حماقت ، یعنی نفهمی صرف ، یعنی فرض
مضر طبیعت مملکت است و ایران را بحال امروز در
آورده است !

مسلّم است همبکه کسی ملتفت ضرری شد باید در فکر
علاج و چاره رفع آن ضرر بر آید !

آیا ما در این باب چه کرده ایم ؟ بلی به کار بزرگی
اقدام کرده ایم که هنوز باز نمیگذارید کاری بکنیم !
آن کار بزرگ کدام است ؟ آن کار بزرگ گسیختن زنجیر
عبودیت و رقبت افراد ملت و داخل کردن آنها را از
برای آزادی بزرگه انسانیّت است ! آن کار بزرگ
بنای اساس مشروطیت و کندن ریشه استبداد است !
محققاً وقتی که دیگر هیچ کس نتوانست ملت بمیل شخصی
تحکم کند و حق امر و نهی را داشته باشد آن ملت آزاد
است ، آن ملت زاه نما و پیشوا و مقنن و تکلیف معلوم
کن میخواهد ، چرا ؟ زیرا که آزادی هر فردی از
افراد مملکت باید بدرجه باشد که آن آزادی باعث سلب
آزادی و اسباب صدمه نوع او نشود ، اما درجه آن
آزادی را نه سلطان ، نه وزیر ، نه وکیل ، نه قاضی
هیچ کس بجز قوه مقننه حق معلوم کردن ندارد !

پس آن پیشوای سی کرور نفوس که نه با کسی خصومت
و نه بلاحدی خصوصیت دارد و بدون رودربایستی هر که
را قابل رتبه و مقام و هر کس را لایق و تالیسته نبیّه و سپاست
است پادشاه و کبوتر میدهد همان قانون است !

پس (پارلمان) هر مملکتی کارخانه ایجاد قوانین

آن مملکت و ناظر اعمال قوه مجریه آن دولت است ،
اما بدیهی است که قانون ، یعنی چند جمله عبارت بر روی
کاغذ خودش بخودی خود نمیتواند مجرا شود و البته
یک قوه مجریه مخصوصی لازم دارد ، عاملین قوه مجریه هر
مملکتی کبها هستند ؟ عاملین قوه مجریه کابینه یا هیئت
وزراست که برای سهولت کار هر کدام یک شعبة قوه مجریه
مملکت را در دست داشته مسئولیت آن را قبول کرده اند ،
قوه مجریه چیست ؟ فشار و اقتدار ملی است که بدوالت
داده میشود یعنی قوه مجریه یا فشار هر مملکتی باید از
هر فردی از افراد آن مملکت زیاده تر باشد تا باحدی اجازه
ندهد که از جاده قانونی خود تخلف کند ، و استمدادها این را
داشته باشد که بقوه قهریه هر کس را سر جای خود
بنشاند تا اینکه حقوق و آزادی افراد ملت محفوظ باشد ،
فشار حقیقی هر مملکتی چیست ؟ قشون است ! قشون
کیست و تکلیف و حقوق این سلسله در هر مملکتی چیست ؟
قشون چنانچه ذکر شد قوه مجریه مملکت است ! قشون
پاسبان حقوق داخله از تخطیبات خارجه و ضامن نظم
داخله است ! قشون حافظ ناموس ملت است ! قشون
حارس امنیت و آزادی مردم است ! قشون فدائی
وطن است ! خلاصه قشون پایه هستی هر مملکت است !
پس سرباز تکالیف بزرگ دارد ؟ بلی ! هر کسی سرباز
نمیتواند بشود ! سرباز باید از تمام ملت منتخب شود
و بهترین اشخاص هر ملتی باید بشرافت سرباز بودن نایل شود .
سرباز شیر دل مملکت است ! سرباز فرزند رشید
وطن است ! سرباز نماینده شجاعت و قوه ملیت ملت
است ! سرباز سرباز ملت است ! در عوض این خدمات
بزرگ سرباز محترم است ، سرباز شرف دارد ، سرباز
عزیز است ، سرباز مواجب کافی دارد ، سرباز از پول
ملت منزل راحت دارد ، سرباز از پول برادران خود
لباسهای قشنگ تمیز و تازه دارد ، سرباز غذای لذیذ
دارد ، سرباز اسلحه خوب دارد ، سرباز نوکر شخصی
کسی نیست ! حق سرباز را کسی نمبخورد ! سرباز
فله گی نمیکند ! سرباز مزدوری نمیکند ! میرینج
که سرباز است قلبان نمی آورد ! سرباز است
مهتری نمیکند ! سرباز افتخار دارد که متعلق بخانواده
محترم نظام است !

خوب است نظری بتاريخ افکند و در حال گذشتگان غوری فرماید ، مگر عظمت اسلام بواسطه شمشیر نبود ؟ مگر اقتدار یونان و (رم) بواسطه قشون نبود ؟ مگر قوت ایران قدیم بواسطه قشون نبود ؟ مگر بنا هستی و عظمت و افتخار دولت آلمان بواسطه قشون نیست ؟ اگر ژاپن قشون مبدانست داخل در جرگه دول معظمه میشد و از منافع تجاری و ثروت (منجوری) و (ساخالین) بهره میبرد ؟ و دولت منظمی را مثل روسیه میتوانست مغلوب کند و حقوق خود را حفظ نماید و جلو دست درازهای رقیب را بگیرد ؟

اگر طرف مقابل قشون مرتبی مبدانست آبروی فتوحات قرون گذشته را باین آسانی از دست میداد ؟ یا اگر ما هم قشون مبدانستیم دولت عثمانی سرحد ما را متصرف میشد ؟ ! آیا همسایه گان با جرأت ما را داشتند ؟ ! !

پس معلوم می شود که بی سرباز قوه مجریه حقیقی نیست ، پسانبیت نیست ، قانون نیست ، مشروطیت نیست ، آزادی نیست هیچ چیز نیست !

خوب ! در همه چه مسئله مهمی ملت ، وکلا ، و وزراء ، امر او تمام اشخاصیکه رشته حیات مملکت در دست آنهاست چه کرده اند ؟ هیچ ! روز نامه جات ما که حفظ حقوق مشروطیت و ناصر اعمال افراد ملت و آئینه عقیده های مردم هستند در این باب چه نوشته اند و چه یاد آوری کرده اند ؟ هیچ ! چرا هیچ ؟ ! زیرا که بعضی مبدانستند و برخی نمیخواهند ! بعضی خیال میکنند که ما قشون داریم ، چه اشتباه بزرگی ! چه خبط عظیمی ! مجدداً تصریح میکنیم که فله سرباز نمیشود ! گدا سرباز نمیشود ! دلاک سرباز نمیشود دزد سرباز نمیشود ! خائن سرباز نمیشود ! آدم بیشر سرباز نمیشود ! پیره مرد هفتاد ساله سرباز نمیشود ! بی مجازات و بدون نظم و نسق سرباز نمی شود ! بی علم سرباز نمیشود ! چاق تنگ نمیشود ! تا این ترتیب پس در ایران سرباز نداریم و فقط از روی بونیچه فله و مستخدم خانه میگیریم ! میگویند که ایران پول ندارد و نمیتواند متحمل مخارج قشون شود ! سندی فرماید و بی ملاحظه سخن مگویند تا قدری از روی قاعده

حرف بزیم ! عایدی اسروزه ایران با تمام خرابی های که دارد و دزدی ها بیکه هنوز رفع نشده است و به این زودینها رفع نخواهد شد بیست و پنج کرور تومان است ، دول دیگر اغلبی تقریباً يك ثلث عایدی مملکت را به قشون مبدهند ما چون فقیر هستیم يك ربع بلکه يك خمس (بودجه) خودمان را بقشون مبدهم ، به عبارت دیگر از پنج الی شش کرور بوزارت جنگ خودمان واگذار می کنیم .

با این مبلغ چه قدر قشون مرتب میشود نگاه داشت ؟ در صورتیکه ماه بماه مواجب کافی به صاحب منصب و تاین و منزل و لباس و خوراک و سایر مخارج سرباز را بدهم بیست و پنج هزار و کسری . الی سی هزار و کسری قشون خواهیم داشت که تمام این قشون را به پنج نقطه مهم ایران که آذربایجان ، لرستان ، فارس ، خراسان و طهران باشد تقسیم کرده این ایالات را از هر شری محفوظ میبایم .

مگر از قدیم بودجه نظام هشت کرور تومان نبود ؟ منتهی این هشت کرور را سابق مبدزدیدند الحال شش کرور تومان آنرا بصاحب حقیقی برسانید و دو کرور دیگر را به مصارف دیگر مملکتی خرج نمائید . حالا که محل پنج کرور کسر خرج مملکت بواسطه کسر مواجب های پهنی پیدا شده بلکه يك کرور هم اضافه بر ماخذ باقی مانده است پس چرا نظام ایران را مرتب نمی کنید ؟ ! باز خوا هید گفت پول نیست ؟ ! اما تا قشون نباشد پول هم نیست ! چرا ؟ زیرا که تا قشون نباشد مالیات نخواهند داد ، گمرک نخواهند داد ، حقوق دیوانی را نخواهند داد ، یعنی چشمه دخل دولت بکلی خشک خواهد شد و تمام ادارات بدتر از امروز خواهند خوابید ! فرض کنید که امروز فرد است تمام ادارات از بی بولی بسته شده اند .

تعمیر و تسلیم

۹ ساعت از شب چهارشنبه سوم ذیحجه ۱۳۲۵ گذشته اوشه روان ارباب فریدون یارمنی زردی مدیر تجارخانه طهران جهانیان را که در حسن معاشرت و درست کاری و

نوع خواهی مشهور خویش و بیگانه بودیکدسته از اشرار که برای کشتن مشروطه خواهان مأموریت مخصوص داشته اند با نمودن غداره آن جوان بیگناه را در خوابگاه خانه اش بیرحانه در جلو چشم اهل و عیالش با چند زخم منکر که بسرو پهلوش زدند هلاکش نمودند و صاحبان و جندان و عموم ملت ایران را به منتهادرجه که حس بشری درک مینماید متالم و متأثر نمودند ! از این پیش آمد ناگوار اعضای اداره صوراسرافیل کمال هم دردی و اندوه و حزن را داشته و بواسطه اطمینان کالی که به هم غالبه و همراهی ملت داریم تمام پارسبان عظم دور و نزدیک تسلیت و قول صریح میدهیم که بخواست خدادر سایه مجلس مقدس شوری شهدالله اراکانه عنقریب مرتکبین گرفتار و قصاص خواهند شد و انشاءالله این عقیده راسخ ما از قوه فعل میرسد .

چَرَنَدِکِ پَرَنَدِکِ

دیروز از صبح تا ظهر در فکر بودیم که با چشم برای بودن مشتریان صور اسرافیل درین عمره چه بنویسیم چه ننویسیم که خدا را خوش بیاید ، عجب گیری افتادیم و سر پیری ریشمان را بدست عمر و زید دادیم که ول کن مسئله نیستند و دست از سر ما بر میدارند ، لاله الله ، این آخر عمری چه گناهی کرده بودیم ، اینهم کار است که یکمرتبه درواز شد و از پشت برده سر و کله جناب سک حسن دله با یکمرد نا شناختی نمایان گردید ، بعد از تعارفات رسمی بسک حسن دله گفتم آقا را میشناسم سرگوشی بطوریکه رفیقش نمی شنید گفت خیلی غریب است که هنوز یک همچو آدمی را نشناخته ، امروز صبح بمیدانم بصورت کی نگاه کرده که بخت و اقبال بهت رو نموده که باید بزیارت ایشان برسی ، من هرچه بخواهم تعریف او را بکنم هزار بکش را نگفتم ، همین قدر بدان تو میری فرزندم میرند ، سیبلا ترا یا زخم کفن کرده ام که در زیر کنبند کیود مثل و مانند ندارد ، خیلی بر است ، یک دویا علم است ، یک عالم کمال است ، هر کتابی را از عربی و فارسی و ترکی و فرانسه و آلمانی و انگلیسی و روسی حتی زبان (سانسکریت) و چینی و ژاپونی و عبری

چه مپدونم هرزبونی که درد دنیا مقداولست همه را خوانده ، و هیچ جائی درد دنیا نمانده که ندیده باشد ، گوش هاش را می بینی باد کرده در سفریکه با () بقطب شمال رفته . سرما زده ، هر کس که بهقلت برسد آدمی بوده و چیزی می فهمیده همه را دیده وایشان درس خوانده ، هر مرشد و پیر و خلیفه که در ایران و هندوستان است نزدشان سر سپرده و خدمت همشان جوز شکسته ، الان بکسال بکسال و نیم بلکه دو سال تمام است که در جامع آدیشان شب و روز خدمت میکنند ، و در شیکه رئیس آدیشان با دوازده نفر از اعضای جامع . . . را دیدند و پول هزار مقال طلا گرفتند و او را آدم کردند و ورقه آدیشان امضا شد بمرک خودت اگر مهرش پای آن کاغذ بمخورد بیک پول نمی ارزید ، و ده تومان و سه قرانی را که رئیس آدیشان از مردم میگردد و آنها را آدم میکنند ده بکش بچوب ایشان میرود ، و عریضه را که روی کاغذ آبی . . . بملکم خان نوشت بخط همین آدم است ، و بعد از آنکه رئیس آدیشان برای رسانیدن آن کاغذ به سمت فرنگستان حرکت کرد رکن السلطنه و مختارالدوله و متمدالدوله و باصر السلطنه را در غیاب رئیس این نواب جامع قرار داده ، و بین نظام را بواسطه خدمتی که چند سال قبل در سیستان در تعین حدود سرحد ایران و افغانستان بملت و دولت خود کرده و با بحال هیچ کس یک باریک الله هیش نگفته بود همین اوقات در جامع او را مقلب بسفیر آدیشان نمود ، و پرس ارفع الدوله را هم شنیده ام بمخواهد مقلب به (محبایران) کند ، حاج ملک التجار را هم بمگویند مقلب به (امین ملت) کرده ، چه درد سر بد هم ، استخوانها خورد کرده ، دود چراغها خورده تا حالا باین مقام رسیده ، باز هم بگویم ، حسن سلوکش بدرجه ایست که با همه اهل این شهر از مسلمان و زردشتی و فرنگی و ارمنی و یهودی و بابی و مستبد و مشروطه راه دارد ، و با کسی نیست که وفافت و دوستی نداشته باشد ، از شاه و گدا باوزا میشناسند ، ماشاالله ماشاالله دل شیر دارد ، در همین شلوقی که فلک جبرئیل بیرون آمدن از خانه را نداشت شب و روز بی اینکه یک چاقو هراش باشد بکه و تنها

همه جا میرفت و همه کس را میبید ، سر شب ها در زیر چادرهای میدان توپخانه خدمت حاج معصوم و صنیع حضرت و مقتدر نظام تر دماغ میشد و وقت شام در بالای خانهای توپخانه و اراک و مدرسه مروی حضور آقا شیخ فضل الله و سید علی آقا و سید محمد بزیدی نه چین پلو و کباب جوچه میخورد ، و وقت خواب باجلال السلطان روی يك تخت خواب میخوابید ، روز ها هم که خودت دیدی در بهارستان نهار میخورد ، با اینکه تو بهتر میدانی من عقل و مقل درستی ندارم و هر را از تر تمیز نمیدهم میدانستم که در آن هرج و مرج نباید همه جا رفت هی بیش میگویم رفیق این چند روز قدری از دیدن این و آن دست بکش که از حزم و احتیاط دور است میگفت تو جوانی و همه چیز را نمیدانی مگر نشنیده که شاعر گفته (چنان بایک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی) (مسلمات بزمن شوید و هندو بسوزاند) خوب که حرفهای را جناب سک حسن دله زد گفتم حالا غرض از تشریف فرمائی چه بوده ، گفت اگر چه زوم نمیشود بگویم ولی از تو چه پنهان اینروزها که روز نامه شما چاپ نشده میان مردم شهرت دارد که چشته شما خالی شده و مطلبی ندارید بنویسید من منکر بودم و میدانستم همین اوضاع ده بیست روز ایران بقدر یکسال برای شما مطلب تهیه کرد ، گفتم بیخبال باش هر چه میخواهند بگویند خوب است آقایی تازه رسیده هم قدری از صحبتهای خود بنده را مستفید فرمایند ، مگر چشم ما شور است ، یا لیاقت فرمایشان را نداریم ، روبرو آقا کرده و عرض نمود چون حضرات در این مدت در بهارستان بودند و از هیچ جای دنیا خبری ندارند خیلی بیجاست اگر اطلاعات خودتان را برایشان بفرمائید ، جواب دادند .

این روزها شر از در و دیوار برای آدم بدبخت میبارد منم که بخت و طالع درستی ندارم مبرسم یک حرفی بزم و یاسم من درز کند و مأمورینی که بتازگی برای کشتن اشخاص مخصوص معین شده اند کارم را تمام کنند و پیش دست پدر مرحومم روانه ام نمایند ، مگر سرم را داغ کرده اند باینگ کشیده ام ، مگر از جام گذشته ام ، مگر احقتم ، میخواهی مرا هم بکشتن بدی . آیا

چند شب قبل نبود که بلغداره دوتا کلاه نمدی و یکسپیدی که خودت اورا میشناسی سر بها الواعظین را شکافتند و کم مانده بود بمیرد ؟ ! میخواهی شکم مرا هم مثل شکم فریدون زردشتی شب بیایند پاره کنند و این سرسباه زمستان بجهام را یتیم بی کس نمایند ؟ ! آیا من از ناصر الملک وزیر الوزرای ایران متشخص برم ؟ که شب دوشنبه دهم ذیقعد در گلستان در اطاق تاریک حبسش کردند ! و اگر محض حفظ شرف نشان کردن بند انگلیس (جرجیل) بدادش رسیده بود تا بحال هفت تا کفن پوسانده بود ؟ ! آیا من محترم تراز مشیرالدوله وزیر امور خارجه ام که شب با بردیام بخانه اش رفتند ! و اگر سر بازهای دم در بیدار نبودند خدا میدانست باوجه میگردند ؟ ! من سر باز دارم ، من سوار دارم که شبها در خانه ام کسبک بکشند ، من خودم و همین دوتا گوشام ، میخواهی من هم شب در خانه ام تمام خواب راحت نکم ، جلوروزنامه نویس حرف میشود ، عجب از عقل تو ، اینها خودشان از همه جا خبر دارند یعنی میدانند که این دوز و کلکها را بتوسط نایب السلطنه و سمدالدوله و مجلل السلطان و اقبال الدوله و مختار الدوله و امیر بهادر و سلطانعلی خان و محمد حسن خان پسرش که اگر انگشتش را در دریا بزنند خون میشود و ماه اخر الدوله چیدند ، و مقتدر نظام و حاج معصوم و صنیع حضرت را لوطبانه بسپیل مردانه آن کسبکه خودت میشناسی قسم دادند که پول بگیرند و جان و مال را بدهم مجلس بکشند و مشروطه خواهان را بکشند اینها خودشان روز شنبه ۹ ذیقعد در خیابان چراغ گاز بودند و صنیع حضرت و مقتدر نظام را مثل (کور پاتکین) و (استاسل) دیدند که پیشا پیش بچهای چال میدان و سنگلیج و شغال آباد و غیره از دوست با نظام بطرف مجلس رفتند و اگر بملاحظه جمیع هوا خواهان مشروطه بود همان روز دست بکار میشدند ، مگر روز یکشنبه بچشم خودشان ندیدند که بچه مچه های طهران حله بمجلس آوردند و چندتیر (رولوه) به (طالبو) و سردر بهارستان خالی کردند ، و تا چند نفر مشروطه طلب با ششول و تفنگ آنها را تعاقب کرد از آنجا به مدرسه علمیه رفته و مطع ها و اطفال صغیر مسلمانان را میخولستند بکشند . و بعد در توپخانه جمع شدند با ذکر (ما مشروطه نمیکشیم) سید محمد بزیدی و سید علی آقا و شیخ

فضل الله وعاملى و رسم آبادى و سید محمد تفرشى و حاج
میرزا ابوطالب زنجبانی و نقیب السادات و پسرش و اکبر
شاه و حاج میرزا لطف الله روضه خوان و سلطان العلماء
و جی دیگر از سید و آخوند را که قبل از وقت
اسمهانشان را در دفتر این (سیتر) تماشائی خوانده بودند
در زیر چادرها و بالا خانه های توپخانه حاضر نمودند و
اسکناسهای روسی و پولو های چرب پر ادویه و قرابه های
عرق محله همه را گرم کار کرد و در آن چند روز
بقول خودشان مبخواستند خلك مجلس را بتوبه کنند .
مگر قاطر چی ها و مهترها و ساربانها و قورخانه چی ها
و زنبور کچی ها و توپچه های همدانی و همه کتو گرینتها
و یارم سائیدها و قار بازهای خرابه ها و پشت بامهای بازار
و کاروانسرای طهران را ندیدند که بزور تفنگ های
(ورنل) و ششولهای نو که از ذخیره مخصوص بانها
داده شده بود عیا و کلاه و بول و ساعت برای کسی باقی
نگذاشتند و دکا کین کسبه بیچاره را نچاییدند ، و هر
مسلمانی را که با کلاه کوناه و (پالطو) دیدند بگناه
اینکه از هوا خواهان مجلس است با کارد و قمه قطعه قطعه
کردند ، و میرزا عنایت بیچاره را برای اینکه گفته بود
مشروطه خولهان مسلمانند و عدالت مبخواهند کشتند
و بعد از مثله کردن جسدش را مثل لش گو سفند يك
روز و یکشب بدرخت توی میدان مشق آویختند ، این
ها مگر اطلاع نداشتند که ورامینی هارا که اقبال الدوله
برای کمک خواسته بود باشیخ محمود و حاج حسن خان
(قرچی) و حاجی میرزا علی اکبر خان عرب و حاجی
حسین خان و آقا محمد صادق دولابی و حاجی محمد علیخان
کلاتر سواره و پیاده وارد توپخانه شدند و نشینده اند حاجی
حسن خان فریاد مبرکرد که مجلس را خراب میکنم و قالبهای
آبخار امید هم پالان الاغ های ورامین کنند .

آیا نشینده اند که يك عصای مرصع بشیخ محمود
دادند .

آیا خبر ندارند که سید هاشم سمسار و علی چراغ و اکبر باند
و علی خداداد و علی حاج معصوم و عباس کچل و آقاخان
نایب اصطبل و حسین عابدین عرب و حاجی محمد علی قصاب
و نادعلی قصاب و حاجی صفر قصاب و سید قهوه چی قهوه
خانه فکلی ها همه که با و کار کرد چاق کن توپخانه بودند و معرکه

را گرم مبرکردند .

مگر اینها خودشان را پورت چی در مدرسه مروی
نداشتند که بدانند از چلو و خورشهای پر زعفران آنها
گرچه های مدرسه هم مست بودند و زیادی شام و نهار آنها
بازار مرغ فروشها را رنگین کرده بود ولی برای گول
زدن ساده لوحان و اجتماع بسر داری گوهر خزاری معروف
که یکم در افواج خدمت کرده و عصبه سی چهل نفر زن
و دختر را با چار قدهای سبز دستور العمل داده بودند
که روی جزوه قرآن نان بگذارند و در انتظار مردم
گرچه کنان بجهت شکهای نخمه کرده آنها بمدرسه
بیاورند .

مگر اینها اهل طهرون نیستند و آب انبار به آن بزرگی
جنب مدرسه مروی را ندیده اند که باندازه دریاچه ساوه
آب دارد و لی بتعلبات مخصوص سقاها که از خارج
مبخواستند آب به مدرسه بیاورند یکی دو نفر سر باز
بدستور العملی که داشتند خلك سقاها را یاره مبرکردند ،
هر حرفی را که همجا میشد زد مگر تو خودت همه روزه
باین مدرسه نمی آمدی و نمی دیدی که حضرات بعوض
آب (لیموناد قازان) (و سبوقون) مبخوردند .

یعنی میتوان راستی راستی باور کرد که اهل طهرون نفهمیدند
که باین جمله ها و تذویرهای واضح و آشکار بعد از آن همه
قتل و غارت که باسر آنهاشد مبخواستند لباس مظلومیت
بپوشند ، اگر مردم طهرون واقع این همه بی اطلاع
و زود باور باشند باید يك فاتحه برای همشان خوانند و
دیگر هیچ امید وار از شان نشد ، ولی من هر چه
فکر میکنم می بینم اینطورها که من خیال کرده ام نیست
، این مردم باندازه پشت و روی هر کاری را می بینند که
خط نمی کنند ، و از زیادی هوش و زرنگی مورا از
ماست میکشند ، و دشمن و دوست خودشان رامیشناسند
، و تا بحال بی گذار بلب نرده اند .

همه این مطالبی را که گفتم اینها میدانند ولی دو مطلب را
نمیدانند آن را هم می گویم ، بکیش این است که همان روز
های اول توپخانه (بقال اوغلی) معروف را دیدم که
با غداره تحت هر کس را میشناخت که مشروطه خواه است
عقب مبرکرد و کم مانده بود که یکی دو نفر را زخم بزند .
دیگر اینکه يك روز از همان روز ها دیدم يك دسته از

دشاهای نوبخانه از خپایان ناصری بر میگرددند و (اکبر بلند) آقا سید باقر روضه خوان را مثل يك بچه کوچولو روی دوشش سوار کرده و با پسر ها و قوم خویش هاش آمدند زیر چادرها ، بواسطی از پسرش پرسیدم رنده این چه بازی است گفت والله با الله ما تقصیر نداریم می خواستیم برویم بمجلس در بازار بر خوردیم بمحضرات بزور خواستند ما را بتوبخانه بیاورند پدرم هر چه التماس کرد ول نکردند آخر گفت من ناخوشم و راه نمیتوانم برم الاغ يك نفر حاجی را بزور گرفتند و او را سوار کردند و صاحب خر عقب سر ما فریاد می کرد خرم را بدهید پدرم پیاده شد بعد اکبر بلند او را بدوش خودش سوار کرد ، چون در تعزیه همین اکبر تو پوست شیر میبرد داش ها آنروز آقا سید باقر را ملقب (بشیر سوار) کردند .

این حرفهای را که زدم همه را اینها شنیده بودند مگر همین دو مطلب آخر را و چون هنوز مرا نشناخته اند و درجه علم و اطلاع مرا نمیدانند لازمست که مدتی باهم آمد و شد کنیم تا بدانند که من آدم بی سرو پا نیستم ، حالا که سرشان را درد آوردم اگر وقت دارند چند دقیقه دیگر هم صحبت کنیم و مرخص شویم ؛ گفتم بفرمائید گفت ، این روزها از چند نفر که سنگ هوا خواهی ایران را بسینه میزنند و خود را طرف دار ملت میدانند می شنوم میگویند میخواهیم صلح کنیم ، می گویم آقایان این حرف غلط است ، مگر مابین دولت ایران و يك دولتی دیگر نزاعی شده که مصالحه کنید و باز يك ماهه نازه مثل عهدنامه (ترکمن جای) برای بدبختی ملت بنیند ، گفتند خیر ، گفتم پس چه شده گفتند مگر تو اهل این شهر نیستی گفتم چرا گفتند معلوم است که در ایستد یا خواب بودی یا مثل بعضی بی طرفها زیر کرسی لم داده و حال میگردی عرض کردم اینطور نبود من هم جزو همین ملت بیچاره مظلوم بودم که محض مخالفت با قانون اساسی هیچان داشتند و نگذاشتند حقوقشان یا مال بشه نزاعی در میان نبوده ، زقشون کی نبوده ؛

دو سال تمام مردم کرورها ضرر کردند و هزارها خودشان را بکشتن دادند تا این قانون اساسی را که ماهه بین سی کرور ملت و پادشاهان وقت است امضا شد

و هنوز سرکبش نمشکیده بود بخلاف آن عمل کردند ، بعد از تهنیتی که صورت آنرا همه مردم ایران حتی پیره زنها و اطفال هم حفظ کرده اند و صورت قسمی که در پای قرآن رذو بدل شد حالا تازه باز میخواهند صلح کنند ، از این حرف باندازه كوك شدند که خدا حافظی نکرده رفتند و درین راه می گفتند این هم از همان آشوب طلب ها و فتنه جوهاست که شهر را بهم میزنند .

خیلی شمارا اذیت کردم این حرف را میزنم و بلند میشوم آیا در کدام يك از دول مشروطه وزرای مختار و سرفرای دول متحابه که نمایندگان دوات و ملتند حق دارند در خلوت پادشاه مملکتی را ملاقات نمایند که حالا چند روز است حتی برجهان (دروگمان) ها و مستشار دوات های آلمان و اطریش و عثمانی و سایر وزرای مختار و سفرا با اعلیحضرت هایونی خلوت میکنند ؛ مگر مانعی داریم که این حرکت مخالف با مشروطیت و شان و مقام سلطنت ایرانست ؛ مگر مانعی داریم که جز سفیر کبیر هیچ يك از سرفرا حق ندارند به تنهایی با هیچیک از سلاطین خلوت کنند ، مگر مانعی داریم که بر حسب ندوت يك سفیر یا يك وزیر مختار از طرف شخص امپراطور خویش فقط برای گفتگوهای که دولتی نباشد میتواند پادشاهی را به بیند ، مگر میشود دیگر مردم گفت این حرفها بشما نیامده ، اگر در واقع این حرفهای که من زدم خارج از حقوق بین دول و ملل است دیگر نگویم و در دهانم را مهر بزنم ، هنوز این صحبت تمام نشده بود که جناب سگ حسن دله برخواست و گفت تا یادم نرفته بگویم ، واقع خبر دارید که شب سه شنبه ۹ همین ماه اول بابا ننه و سردار مپدان نوبخانه یعنی صنبح حضرت را ژاندارم ها و اجزای نظمیه در خانه حاجی علی نقی کاشی بز پدر زنتش با چادر نماز و شلپه از زیر کرسی دستگیر کردند ، و الان چند روز است در محبس اداره نظمیه محبوس است این را گفت و هر دو از جا بلند شدند هر چه اصرار کردم قدری دیگر تشریف داشته باشند گفتند باید برویم اگر عمری باقی ماند باز شمارای بنیم ، گفتم آخر اسم شریف آقا را ندانستم سگ حسن دله گفت اگر محرمانه بماند و جانی بروز نکنند می گویم ، گفتم خیر آسوده باش و بگو بواسطی تو گوشم گفتم (نخود همه اش)



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
طهران نزدیک امامزاده یحیی
کوچه مسجد فاضل خلخالی
دیپو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
چشمه ۱۸ ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

فاذا فتح فی الصور فایا انساب ینهم

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوائی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
یا کتبهای بدون (تمبر) قبول نخواهد شد ،
وجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمتا گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
مالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

بقیه از نمره نوزده

تردستهای دانش اقتصاد و شاهکار های فنون مالیه واداری
امروز در مقابل اصلاح هیچ ناخوشی مزمن ملک ،
و شفاً هیچ درد بیدرمان مملکت بقدر ذره عذر موجه
برای تبیلی ، تن آسائی ، گوشه گیری ، و اعتزال
ما نگذاشته است . در آزا هر مرض مهلك دویای بر
الساعه مشخص و مقرر است
شما چیزیکه برای ما نواده کبان ، ما فرزندان اقدم
ملل عالم ، ما عالین بما کان و ما یکون ، لازم است :
هان است که از روی کمال استحقاق تصدیق کنیم که با
اصول کهنه معاشیه پنجهزار ساله ما ایجاد هزار پارلمنت ،
نسوید دو هزار قانون اساسی و تعیین صدها وزرا مسئول
هیچوقت بقای ملت ما را مطمئن ، استدامه استقلال
ما را محکم ، و اطاله حیات تاریخی ایرانرا تأمین نخواهد
کرد .
بهر جلدی و چابکی که ممکن است برای ما لازم است

علوم اقتصادی فنون مالیه واداری فرنگیها را سرمشق دوام
و بقا ، نمونه زندگی ، و مسطوره حیات سیاسی خود
قرار دهیم
اگر این تصدیق و اعتراف در عقل و کله ما متمکن
شد آنوقت علاج هر مرض صعب العلاج ملک برای ما
باسانی و راحتی مسافرت با واگنهای برق و کشتی بخار
خواهد شد .
اینکه تا بحال در مقابل هر نوع اصلاح عاجز و در
برابر هر قسم نظم و ترتیب متحیر مانده ایم علت همین
است که هنوز بفساد هر چه و مرج اعمال مندرسه خود
اعتراف و بصحت اصول حیات عصر حاضر تصدیق نکرده ایم
یک رئیس الوزرا با اسم (ارگانی زاسپون) وزارت
مالیه هزار نوع استخفاف و استهزاء کرده دراز نویسیهای
عهد خواجه نظام الملک را در قرن بیستم مسیحی بقول
خودش همه این جفک بازیا ترجیح میدهد ، و
یک امیر جنک بادویست نفر غلام کشک خانه در کمتر

از یکساعت تمام قشون پروس را براق چین مینماید .
تصدیق باری بعد از دانائی و دانائی نیز بتصدیق
دنیا توانا نیست

همانست که ما تصدیق کردیم که این اسلحه کهنه‌ما
در این میدان جنگ جهانی بقدریک خردل فائده ندارد
بلافاصله همراهی بنسقامت عقول مستقیم و طراوت بهشت
عدن برای غنائم رعیت ، آبادی مملکت ، و استغناء
بانك پدر پیش بای ما باز خواهد شد .

ما سابقاً از زوی کمال اجبار قبول کردیم که بملت
هزاران سال خود سری و بی لگامی اولیاء دولت ،
بی اعتنائی و بی اطلاعی از امور مملکت ، و سالی ملبونها
وارد در مقابل صفر امروز بجهت ملبون پول در هیچ
منازه تبحار ما ، در هیچ صندوق رجال ایران و در هیچ
همپان دهاقین باقی نمانده است ، اما بحکم حس آنچه
از املاک و اراضی ما از معاهده ترکمانچای جانی بدر برده
باز چهار برابر خاک فرانسه است .

آروز که فرانسه هاشروع باصلاح حال خود کردند
بشهادت تاریخ مملکتشان از ما غنی تر نبودند و امروز بگوای
مسافرن هر روزه ما بکسک همان آب و خاک فرانسه
یکی از ذول مظالمه دنیا است .

تشکیل يك بانك زراعی ملی با همین آب و خاک حالیه
ایران پس از تصویب مجلس شورای ملی ، و امضای
اعلیحضرت همایونی ، و بعد از تأمین مالکین از حسن
اداره و (ارکانی زاسپون) صحیح ، بمدیریت چند نفر
عالم فن (بانکها) عجزاً برای همه معجونات اصلاحیه
ما اولین عنصر است .

همانطور که سابقاً گفته ایم آن وزیر وطن پرست
، آن شامزاده محب ایران و آن خان دولتخواه که فریاد
وا افلاس میزند بهبوجه مالکیت خود را در پیشج الی
باعتد قریه نمیتواند انکار کند ، و وا گذاشتن ده
يك این املاک بانك ملی یعنی فروختن آن بانك به
بیع نسبه با تنزیل عادل و دریافت قیمت آن بطور
استهلاک برای استغناء بانك و راه افتادن تمام چرخهای
ماشین مملکت کافی است .

بانك ملی با این املاک چه خواهد کرد ؟

بانك ملی هم این املاک را به سهام کوچک تقسیم کرده

و همان بیع نسبه بقسط سنوائی بر عیای عمل خواهد
فروخت .

ضامن وصول قیمت ملك از رعیت و ایصال آن
بارباب چه خواهد بود ؟

ضامن این وصول و ایصال همان رای عالم آرای پارلمانت
یعنی نماینده بیست کرور ملت ایران ، امضای با اعتبار سلطنت
مشروطه ، و از همه بهتر اطمینان از حسن اداره است .

بر این قسم سر هم بندی و بقول تبحار ما کلاه کلاه
برای آبادی مملکت چه فائده مترتب خواهد شد ؟
فائده این شاهکار مالیه و تردستی فن سیاست آبادی
اراضی ، اعتبار ایران ، خلاصی رعیت از قید بندگی
، استغناء بانك و بالاخره شروع هر نوع اصلاح در
خرابیهای انحاء مملکت است .

در صوریکه مجلس شورای ملی تشکیل این بانك
زراعی ملی را تصدیق کند و در صوریکه اعلیحضرت
همایونی بعد از توشیح و صحه این فرمان زندگی نشان
بهیچ افکار وزراً ، رجال ، شاهزادگان و تبحار
مملکت را در این کار بیده رعیت نوازی خود گرفته اذله
واخچه اتحاد ملت و دولت را از این نقطه شروع فرمایند
همان علوم مسلمه و خدشه ناپذیر دنیا و همان غنا و ثروت
ممالک متمدنه عالم ضامن میشوند که در کمتر از ده سال
شهرهای ایران را باجاده آهن بهم متصل ، اراضی بابر
ایران را حاصلخیز ، قسمت عمده رعایای ما را
غنی ، سداهواز را مسدود ، و بالاخره ایران را
نمونه از بهشت عدن نمایند .

خریدن ملك از ارباب و فروختن آن بر رعیت و
ببارة اخری این نوع از دلالی چگونه بانك را معتبر و
منشأ این کرامتهای محیر العقول خواهد کرد .

همان دوران ثروت بتوسط بانك و همان اجازه نقل
انتقال دویت ملبون اراضی ، برای هر نوع اعتبار بانك ،
قدرت اقدام و قوت عمل آن کافی است .

ع . ا . د

توضیح واضحاتیکه تاکنون در

ایران بجهت آن نیستند از نمرة ۲۰

پس اگر لازم است تمام ادارات به بندید و اداره قشون را

مرتب کنید و به قشون موقتاً پولی قرض بدهید و بگذارید اساس کار مرتب شود بعد از آن همان قشون بخارج ادارات شما را خواهد داد . طلب های شما را وصول خواهد کرد ، مردم امنیت جانی و مالی خواهد داد . زن و بچه شما را از قید اسارت و بندگی ترا که وغیره خلاص خواهد کرد ، طهران را از حالت قلمه محصور بیکه از اول شب تا صبح صدای شش لول بلند است نجات خواهد داد !

شش کروور نیست صد هزار تومان بدهید و هزار نفر قشون مرتب با اسلوب و وضع جدید در طهران برای امتحان تشکیل بدهید ، اگر فواید بزرگ ندیدید موقوف کنید ! اگر ثمرات آنی و فوری حاصل نگردید مثل سابق رفتار فرمایید !

بی پرده مبهگویم هر کس هر نعمتی را برای خودش میخواهد . امروزه چیزی که در مملکت دیده میشود مرج و مرج است و عوام نمیفهمند که لازم ملزوم هر تغییری ابتدا اغتشاش است و همان مجلسی را که حاضر است در راه بقای آن خوئش را بریزند بالفای مستبدین بعضی وزرای مسئول یا هیئت مجریه هیئت مفسنه یعنی امنای مجلس را مقصر عدم امنیت میشمارد ! صبر تکی ؟ ! ملاحظه تا چند ؟ !

باید جنم پیدا کنیم تا خوب را خوب و بد را بد به بینیم و کورمانند در تاریکی راه برویم ! لازم است گوش پیدا کنیم تا بشنویم ! واجب است شور پیدا کنیم تا حرف خود غرضان را بفهمیم ! حتمی است تنبلی و تن پروری را از خودمان دور کنیم ! از الزم امور است دست انطاق بهم داده جفاً اصلاح کارهای وطن عزیز را بخواهیم و تکلف خودمان را موقوف نمائیم ! از حرف زدن تبری مترسد نمی شود از امروز بیدار میباش است از گهتار بکاهیم و بگردار بیفزائیم ! (میرم قلی)

خلاصه مکتوب شهری

این بنده محمد باقر (کنگرانی فراہانی) کتبی را قرائت میکردم نظرم بدین چند سطر افتاد . وقت آن است که هر که را فکر جاز است از دگر خدا بفکر خود آید . و در راه مشروطیت از کدخدا و داروغه نمرسد

بلکه حتی الامکان از دل و جان بکوشد شاید راه مدخلی جهت این ملت بیچاره پیدا نماید ، لهذا بواسطه این دستور العمل بزرگ اطلاعات خود را برای درج در جریده عرض مینمایم .

گویا در قور خانهای سرحدات ایران بقدریک کروور قبضه فنک خریداری و ضبطی بمورور وارد شده و اکنون در همه آنها جز اسلحه های کهنه شکسته خراب چیزی نیست . خواهد گفت چه شده ؟ ! جواب -

در وزارت جنگ دوات عایه معمول است که هر وقت بخواهند مثلاً هزار قبضه فنک از قور خانهای ولایات قشون حواله بدهند حکمی باین مضمون صادر میشد « جناب رئیس ذخیره هزار قبضه فنک بفلان امیر نیجه و سربیب یا سرهنگ و یاور بدهید و قبض دریافت دارید » رئیس ذخیره هم برای هر قبضه فنکی پنجمومان اخذ مینمود و تحویل داده قبض مبرگرفت ، سرباز و سوار نیز در وقت سرخصی از ساخلو فنکها را با خود میبردند ، رئیس ذخیره هم که انتفاع خود را برده و در وقت حساب و رسیدگی بسلاحه حکم وزارت جنگ و قبض صاحب منصب را ارائت داده و خود را درست کار و خادم دوات قلم میداد و در حقیقت نفس الامر فنکها را از قرار همان قبضه پنج تومان فروخته بود (وساطت که هنوز از روی حقیقت بحساب ذخیره های ایران کسی رسیده)

یکی از شواهد مدعی اینست که در اوایل مشروطیت سرکار والا امیر اعظم که مأمور استرآباد شدند نیجه قبضه فنک ورنندل تحویل گرفتند آیا مسترد داشتند یا خیر ؟ ! و انگهی با بودن ذخیره استرآباد چرا بلو فنک دادند ؟ ! خواهند گفت لازم بود !

سواى آن نیجه قبضه که امیر اعظم برده اند اینک هم دو هزار قبضه فنک ورنندل بزرگ و کوچک و پنج تیره بجناب سپهبدار داده شده ! آیا این دو هزار قبضه فنک برای کدام سوار و سرباز است ؟ ! آیا قشونی که بانجا رفته اند بدون فنک بوده اند ؟ !

خوبست بواب وزیر جنگ در جمع و خرج ذخیره های ولایات و مرکز از روی دقت که مثل ایام سابق نباشد رسیده گی کامل نموده و این طلسم را بشکنند

ایضاً خلاصه مکتوب چادر دوزهای دیوانی

هم از این تمد کلاهی بردند و پنج شش تومان هم برای حق السکوت به یاور محترم قور خانه دادند . محض اطلاع اولیای ملت و دولت فقط از ما گفتن بود و از آنها تفاوت قیمت دو هزار دست لباس و چهار صد باب چادر را از گلولی خادمین جان نثار و فدویان دولتخواه بیرون آوردن و السلام
 ﴿ حسین بن خپام باشی ﴾

﴿ خلاصه مکتوب کرمان ﴾

۲۰ ذیحده ۱۳۲۵

نصرة الدولة بوساوس عدل السلطنة وحاج محمود خان بغدادی که در (بم) بکنفر غمال را بکصد تومان جریه کرده بود و محمد مهدیخان پسر مرتضی قلیخان و کپل لک که وزیر و دبیر محرمانه نصرة الدولة بود فریفته شد و محض اینکه شخص آقا محمد حسین ناظم التجار که جوان غبور نامدار است در روز جمعه ۳ رمضان انتخاب بوسکات انجمن ایالتی کرمان نشود بتوسط مجیر دیوان مجلس مقدس را پورتی داد که حاج ابراهیم نایب و بعضی اشرار در کرمان اسباب فسادند و شرارت میکنند آنها را باید تبعید کرد و در این مسئله با وکلای خمسه کرمان بساخت و بدستباری آنها بطور اجمال تلگرافی از مجلس مقدس باشقا هکاری صادر کرده که حاج ابراهیم نایب و سایر اشرار در کرمان نباشند و شب دوم ماه رمضان بیچاره ناظم را در ارگ گرفته بهفت فرسخی شهر کرمان به (بندر چترود) با سوارهای لر تبعید نمود و حاج ابراهیم که با خپلی از مردم در تلگرافخانه انگلیس متحصن بود بمحض اطلاع تلگرافاً بطهران را پورت داد ، فردای آن شب که مردم از این واقعه و ظلم باخبر شدند دکا کین را بستند و بحمایه ناظم التجار مشروطه طلب برخاستند آن روز را کاری از پیش نه بردند و بمقصد که اعاده ناظم بود نرسیدند ، جمعه سوم بخانه آقای آقا باقر مجتهد رفتند و ایشان را شفیع و واسطه اعاده ناظم قرار دادند ، میرزا داودخان فراهیاشی که از ارازل موزیکچیان آذربایجان بود و قریب شش هزار تومان در مدت شش ماه که مصدر کار بود جرم و جریمه و تعارف از مرهم حکرمان گرفته بود مردم را از دخول بارگ نمانت کرد پسر کوچک شش ساله ناظم را مردم بمخواستند باقر آن برای

در سه ماه قبل بجهت عده از قشون دولت علیه وزارت جنگ خواست تهیه لباس و چادر نماید لهذا در منزل وزیر جنگ که سپهتونی تشکیل یافت و خپام و لباس را به قیمت ذیل باها تمام کردند .

(۱) چادر قلندری هفده تومان و شش هزار و پنجاهی

(۲) چادر قلندری سرتپی سی تومان و دو قران .

(۳) لباس با کفش و کلاه هر يك دست سه تومان و

ششقران

بعد همان خادمین جان نثار و فدویان دولتخواه قدیم که برای ثبوت حسن خدمت در دوره مشروطیت هم در انجمن ها بقرآن کریم و شرف خود قسم یاد فرموده اند که بملت و دولت خیانت نمایند از استقرار بنا تمین قیمت نمودند .

(۱) چادر قلندری چهارده تومان و شش قران .

(۲) چادر سرتپی بیست و دو تومان و دو قران .

(۳) لباس با کفش و کلاه هر يك دست دو تومان و

شش هزار و پنجاهی .

این معامله که عبارت از یکصد و دوازده باب چادر و یک هزار و چهار دست لباس است با بهجة الملك پیشکار نواب والا فرما فرمود که بمجناب وزیر جنگ قبل هم اطلاع داده و اظهار خوشوقتی فرمودند ولی معلوم نیست که آیا بقیمت اول برات صادر شده یا بتقویم نانی .

یک معامله هم بتوسطها السلطنة پیشکار حساب سپهدار بدوشکل در عالم ظاهر و باطن صورت وقوع یافت (در عالم ظاهر)

(۱) چادر یازده تومان .

(۲) لباس با کلاه و کفش سه تومان و یک هزار و پنجاهی .

و بمابین قیمت در باطن حساب کردند .

(۱) چادر ده تومان .

(۲) لباس با کلاه و کفش دو تومان و دو قران .

و مشارالیه باین خدمت شایان هم اکتفا نکردند و برای آسایش قشون بیچاره که باید در صحرا های بیوت و گوکلان استرااد با آفتاب و باران مقاومت نمایند دو دست باب چادر کهنه بوسیده بموض خپام نواز محله یهودیه و هراج سبزی میدان (چادرهای جناب نظام الملك) از قرار بابی بیست و پنجهزار تا هفت تومان خریدم حمل به استر آباد کردند . فراهیاشی و دو نفر دیگر از نایمهای سپهدار

شفاعت بزرگ بر بند نگذار و باین هم قناعت نکر دو اول تفنگی که
بجمیبت مردم که در میدان دم ارگ بودند انداخت این
مرد بود ، سایر نوکرها و بعضی لیس ماها که در برجها
و باروهای ارگ منتظر فرصت بودند یکدفعه شلیک کردند
و محمد کالسه چی عدل السلطنه عمداً مشهدی حسن بیچاره
قالی باف را با تفنگ کشت و مردم فرار کردند میدان که خالی
شد و جز تماشاچی کسی نبود از برجها و باروهای
ارگ تماشاچی های بیچاره شلیک کردند ، چهار نفر را
ناکار و شش نفر را زخمی کردند ، این چهار نفر
شهید و زخمی ها را به بیمار خانه انگلیس بردند
نصره الدوله بجه هم از کرده پشیمان و سرگشته و حیران در
منزل حیدر میرزای دکتر چند روزی اقامت گزید و
عصر روز دیگر بر عزل عدل السلطنه از نیابت مجبور گردید
او هم با فامیل خود به (جویبار) چهار فرسخی شهر رفته مردم
بیچاره هم شهدای خود را دفن کردند و در تلگرافخانه
انگلیس متحصن گردیده بطهران منتظم شدند ،
نصره الدوله معزولا بطهران آمد و عدل السلطنه معزولا
در جویبار توقف گزید ، در جمعه عید رمضان با حضور
نظار و کلای کرمان منتخب و مجلس و انجمن ایالتی تشکیل
یافت بشکرانه زوال حکومت ظلله نصره الدوله و انقراض
انجمن ایالتی تقارخانه شادایانه زدند و شلیک عید کردند
قیمت نان را از قرار یکمن و چهار یک بوزن کرمان یکقران
نمودند و بداهت و قصباب تردیک کرمان بطور عدل و موا
سات جنسی حواله دادند که بخاز خانه بدهند و از قرار
خرواری ده تومان قیمت بگیرند ، گوشت هم یکمن چهار
هزار و مناسب وقت است ، عجب اینکه با اختلاف معنوی
عدل السلطنه که به بعضی بد خواهان ملت مثل آقامهدی
آقا حسن و سادات عامی شورش طلب سبب جهتری رشوت
داده که در شهر فتنه و فساد کنند تمام مردم بادوستی و
مقبولت و اخوت بهم راه بروند و ابدأ نزاع داخلی
واقع نشد .

بهار لوهای فارس نیز بیست (رود بار) بدزدی
و جیاول آمدند و کاری از پیش نبرد فقط دست بردی
زدند ، رود بارها (جریکی) ندانند کرده در صد تلافی
هستند ، باقطاع و افشار هم آمدند شکست خورده
خند تن از ایشان کشته شد و دست خالی رفتند ، بسیرجان

به عزم ناخت و ناراج آمدند و در اطراف (زید آباد)
شکست خورده چند نفرشان کشته شد فرار کردند .
دیگر شهرهای بیمنی را کسان عدل السلطنه میدهند
که اطراف کرمان نا امن است بلی عدل السلطان بهوا
خواهی برادرش عدل السلطنه و باین خدمات محرمانه که
شاهزاده باو کرده چند قبضه تفنگ و رندل بافشارهای
دزد داده بود و مثل قوام شیراز با آنها عهد کرده که
هر چه غازیان اسلام از اموال مسلمانان به بیما برند دو
قسمت نموده و قسمتی به عدل السلطان دهند لهذا بالاساق قافله
رأسبی را غازیان اسلام زده بودند و انجمن حنبلی
(دلفارید) که مرکب از هزار سوار و پیاده و هم عهد در حفظ
حدود خودشان بودند بر ایشان غفلتاً ناخته در وقتیکه
دزدان بخواب بودند دو سه نفر آنها را کشته و جوی را
دست بسته گرفته بکرمان مبادورده اند که تحویل انجمن
ایالتی دهند عدل السلطان خائن هزار زحمت و تعلق آنها
را مستخلص نموده و از مستحفظین گرفته رها کرده و تشنگای
و رندل را هم که به آنها داده بود دیده شد .

کاشانکام متضد دیوان بیچاره قبضه تفنگ تحویل بجای فارس
میدادند با پنج هزار فشنگ و رندل که محل طهران
نمانند در وقت نقل و تحویل بدست حاج ابراهیم نایب
انتاده با انجمن راپورت داد یازده قبضه آتزا که و رندل
بود ضبط تلگرافخانه شد . کسان متضد مدعی هستند
که فشنگها را از شاهزاده ظفر السلطنه خریده اند .

چهل روز بود که صاحب اختیار نامزد حکومت
کرمان بود ده روز است که گویا گفته اند معزول است
و انجمن ایالتی بکارها رسیدگی مینماید و در حفظ شهر
و حدود آن جد وافی دارد .

از سه فوج کرمان که سالی بیچاره هزار تومان حیره
و مواجب سرتیب و سرهنگ و سرباز از دولت و
ملت برای حفظ مملکت میگیرند غیر از چهل بیچاره نفر
حافظ خودشان زیاده در شهر نیست بلی بهجه الدوله این
اوقات که پدر زانش عدل السلطنه دختر باو داده و سر
تیب معتبر فوج شوکت است بروسوی بهو بیار رفته بود
و تازه بشهر برگشته اند .

چند نفر قزاق بیکار هم در ارگ منزل دارند .
چهارده الاغ از هشت فرسخی کرمان دزدوهای

ایران متحصن و آتش بجان و منظر جواب و اخبار طهران بودند و عزیمت حرکت و مسافرت به پای تخت کردند و قورخانه و ذخیره و توپخانه را تصرف نمودند و تفنگک بسربازان ملی و فداکاران کرمان برای حفظ شهر و امنیت ملت و اهالی دادند و در این سه شبانه روز کمتر کسی از شوق خلع ۰۰ و غم قتل یارۀ مشروطه خواهان در طهران که شهرت گرفته بود و از اضطراب و هيجان بخواب رفت بهضیقت متصدین استبداد خواه که خیال القای فساد و عناد ما بین عوام کرمان در روز جمعه داشتند دست از فساد اجباراً و الجأ برداشتند و با عامۀ مردم بتلگرافخانه آمده با مشروطه خواهان همدست و همدستان شدند ، از سیم انگلیس استطلاعاً از جناب بحر العلوم سؤال شد و معلوم گردید که سیم در مابین قم و طهران مفشوش بوده و تلگرافخانه طهران بدست دولتیان نیفتاده .

عصر یکشنبه ۱۶ جواب تلگرافات طهران از مجلس مقدس و جناب بحر العلوم و وکلای کرمان رسید اندکی مابین تسلیت خاطر گردید ، شب سه شنبه ۱۸ تلگرافی از مجلس مقدس و جناب بحر العلوم و جناب نظام السلطنه در تعیین کابینه وزیراً جدید رسید که مابین دولت و ملت صلح و انعقاد ، سه شنبه را در کرمان عهد رسمی گرفتند و تقارن خانه و توپ بشادیانه فتح و فیروزی و اضمحلال مدعی انداختند و کوبیدند ، حمد خدا بر امنیت شهر و طرق بحال خود باقی بود و هیچ غائله در کرمان روی نمود تقدماً انجمن ایالتی منظم و بمیل اهالی نصره الممالک نماینده دولت است .

صورت تلگرام قم به طهران ۱۹

ذیقده ۱۳۲۵

مدرسه صدر ، جنابان آقا میرزا ابراهیم و آقا جمال الدین ، اخبار موخسته این چند روز اسباب قوت استبداد متولی شده ، بدون ملاحظه بهمدستی حاج سید صادق حکم بههدم و ردم مآذراری رسول کرده که شما مشروطه هستید بصحن مبارک ریخته آقا سید عبدالله مجتهد و سایر علما و همراهان مشروطه را که جمع بوده بهمزاران خفت بیرون کرد ؛ و اقلاً دو هزار تیر طپانچه و تفنگ در صحن مقدس و اطراف قبرستان نجفیه ما انداخته اگر بترحم ماییماره ها و قدرت جناب آقای مقتصد خاتون و سوارهای

(بیجاچی) برده بودند سربازهایی که برای حفظ نصره الدوله تا نزد درفته در مراجعت الاغها را پس گرفته يك نفر سرباز هم کشته شده ؛ فعلاً راهها امن است جز مابین نزد و کرمان که هنوز دزدان فارس دست بردی میزنند ، ده روز قبل هم قافله سنگینی که قالی بار داشت و از تجار آذربایجان است مدتی در (انار) نلک کرده بود به نزد رفت و سلامت وارد نزد شد . تلگرافی جناب بحر العلوم باسم انگلیس در ۱۴ ذیقده کرده بود که « مجلس مستقل مدعی مضمحل » این خبر اسباب وحشت مردم شده ناظم دکان و بازارها را بسته مردم باغیرقی شورش خیز و آتش ریز به تلگرافخانه ایرانی رفتند و تلگرافات متعدده در همراهی با مشروطیت و اطاعت مجلس مقدس مخبره کردند ابداً جوابی تا امروز عصر نرسیده ، باز دیروز صبح تلگرافی از جناب بحر العلوم رسید که مدعیها را کنده شدند ، و تلگرافی از رشت و کلانان در اتحاد ملت با هم رسید جواب مساعد داده شد . تلگرافات انجمن ملی آذربایجان که صراحتاً خلع بود بکرمان رسید اهالی این مملکت هم سخت و صریح با آنها همراهی کرده بملای عتبات و مجلس مقدس و سفارت خانها و قونسولخانهای خارجه رسماً تلگراف کرده و اعلام کردند آنکس که بر ضد مسلمانان بر خواسته ما او را دیگر به . . . ایران قبول نداریم دکان و بازارها بسته اخبار اراجیف يك مملکت را منزول ساخته و در کرمان و نواحی ولوله انداخته بود اهالی مملکت کرمان و هم و بلوچستان که حاضر شهر بودند متحداً متفقاً بيك صدا و آوا باغیرت و هيجانی فوق العاده . . . را خلع و همه جا حتی نجف اشرف و کربلا مستقیماً تلگرافاً خبر دادند و بمجلس مقدس عریضه تلگرافی که جانا مالا در فداکاری حتی اسیری اهل و عیال در راه مشروطیت دولت و خلع . . . و اطاعت اوامر مقدسه مجلس حاضریم نمودند .

شنبه ۱۵ تا فربب بظرف سیم ایران کاری کرد و سپس مفشوش گردید این واقعه بیشتر اسباب وحشت و اضطراب اهالی شد علمای و تجار آذربایجان و کرمان و نزد و رؤسای انجمنهای کرمان و وکلای انجمن ایالتی و ضیقات اهالی سه روز متوالی در تلگرافخانه

خانهای عباسی (یعنی سپاه) شل و شلاه زولپده و گوریده
بسر گذاشته و بکجنت پوست خرنبره های چارجورا که بتصدیق
اهل خیره هر دو دانه اش بار يك شتر است پیا کشیده
بود با قدمهای بلند از عالم غیب رو به عالم شهود می آمد .
مرشد مزبور که بمحض دیدن این هیئت هولناک
چشمش را از ترس روپیم گذاشته بود محض اینکه برای
دفعه آخر این غول سحرآمیز مکاشفه را درست ور انداز
کند چشمش را باز کرد ، این دفعه دهد يك نفر
از ملائکه های غلاظ و شداد قدری از دوده های
سوره های جهنم در يك کاسه بنباکو خمیر کرده و با يك
قلم کتیبه نویسی از آن خمیر برداشته در پیشانی همین
غول بیابانی چیزی مینویسد ، مرشد صبر کرد تا ملائکه
کارش را بانجام رسانید ، آنوقت مرشد در پیشانی همان
غول باخط جلی این دو کلمه را خواند .

(سید علی را پیا)

از دیدن این منظر هولناک و عوالم مرموز و مجهول
ترس برشپخ مزبور مستولی شده و تکلیفی بخود داده
خرقه را بکسو انداخته و بمباره آخری از قوس صعود
بقوس نزول و از عالم ملکوت به عالم ناسوت و از جهان
عال بدنیای قال مراجعت کرد ، در حالی که از
کثرت غلبه حال عرق از سر و ریشش میریخت و خود
بخود می گفت (سید علی را پیا)

آن بنده های صاف و صادق خدا ، آن مرید
های خاص الخاص مرشد ، یعنی آن ده های شش دانگ
شپخ هم که ناخال مراقب حال شپخ بودند این دو کلمه
را از زبان او شنیده و آرا از قبیل شطحیات (هذیان
العرفاء) فرض کرده و محض تشبیه بکامل یکدفعه باشپخ
هم آواز شده آهاهم گفتند (سید علی را پیا)

این دفعه این کلمه را با شپخ گفتند ، اما بعد ها
هم خودشان در هر محفل انیس در هر مجلس سماع و با هر
ذکر شبانه و با هر ورد سحر گاه باؤ این دو کلمه را
گفتند .

اگر نوع انسان در خواب غفلت نبود ، اگر
فرزند آدم ببلید و کند نبود ، اگر نوع بشر در کلمات
بزرگان غور و تأمل لازمه را بجای آورد این ورد را ، باید
این مریدها اقلاً آنوقت بفهمند که مقصود از این سرچوشی

او نبود دریست نفر کشته و خانهای ما غارت میشد ،
بر فرض که مجلس و مشروطه بهم خورد ما که مسلمانیم
بهر طریق که میتوانیم چاره درد اینهمه ذراری رسول را
بنمائیم ، معتمد خاقان حکم قطعی مجدد میخواهد ،
(حاج موئید الشریعه ، محمدرضوی ، لسان التولبه)

اعلام انجمن جنوبی طهران

صبح جمعه ۷ ذیحده ۱۳۲۵ اعضای انجمن جنوبی در
مرکز انجمن بعد از گفتگوی راجع بمملکت فارس چون
وجود جناب صدرالانام شیرازی را مضر انجمن میدانستند
بجهت طرد و نفی مشارالیه اوراق رأی انتشار یافت و
عموم آن هیئت باستانی سه نفر بالاجماع ایشان را از
عضویت خارج کرده و تمام انجمن های طهران نیز کتباً
اطلاع دادند .

چرندک نرنگ

ای انسان چقدر تو در خواب غفلتی ، ای انسان
چقدر کند و بلبیدی ، چقدر ظلوم و جهولی ، از هیچ
لفظی بمعنی نمی بری ، از هیچ منطوق درک منهوم نمیکنی
، هیچ وقت از گفته های پیشینان عزت نمی گیری ،
هیچ وقت در حکم و معارف گذشتهکان دقت نمی کنی
، با اینهمه خود را اشرف مخلوقات حساب میکنی ، با
اینهمه سر تا پا از کبر و نخوت ، غرور و خود پسندی
بری ، باری از مطلب دور افتادیم .

در ۹ هزار و ۹ صد و نود ۹ سال پیش يك روز
يك نفر از عرفای دوره کبان خرقة ارشاد را بسر
کشیده و با زور و قوت مراقبه يك ساعت بعد از آن
به عالم مکاشفه داخل شد ، وقتی که در آن عالم مجرد
شفاف پرده های ضخیم زمان و مکان از جلو چشمش
مرتفع شد در آخرین نقطه های خط استقبال یعنی در نه هزار
و نصد و نود و نه سال بعد چشمش افتاد بیک غول
بیابانی که درست قدش با اندازه عوج بن علق بود و حالیکه
يك کلیم قشقائی را بوزن دوپست و نود و هشت من سنگ
شاه بجای ریش بخود آویخته ، و گنبد دوار بهم مرکب
از هشتصد و نود و دو بارچه عبا و قبا و ارخالق از البسه شمار

دیگ عرفان چیست . اما افسوس که ذره هم از معانی این دو کلمه صاف ساده نفهمیدند و مثل تمام معماهای عرفان لایحل گذاشته و گذشتند .

پس از آنها هم در مدت نه هزار و نهصد و نود و نه سال تمام هر وقت یک دزد یک قلاش و باصطلاح یک دست شیر از یک راسته بازار عبور کرد ، باز همه کاتبهای آن راسته بهم گفتند که (سید علی را بیا) هر ساعت هم یک مشتری ناخشیکی رفت از در یک دکان بقالی ماست بگیرد فوراً استاد بقال به شاگردش رساند که (سید علی را بیا)

در توی هر قهوه خانه ، در گود هر زورخانه و در سر هر باتوق هم وقتی بچه های یک عمه یک آدم ناباب میان خودشان دیدند باز بیکیدیگر اشاره کردند که (سید علی را بیا)

در نه سال پیش از این هم وقتی که میرزا علی محمد خان پرورش در حالت تب دق هذیان می گفت در روزنامه نریا صریحاً در ذیل عنوان (مکتوب از تبریز) با الفاظ (این شخص تبریزی نیست و سیدی یزدی است) باز رساند که (سید علی را بیا)

روزنامه حکمت هم وقتی که در نمره چهارم سال ۱۳۱۷ در تحت عنوان (شیر را بچه همی ماند بدو تو به بینمیر چه مهربانی بگو) از شرارت حاجی سید محمد یزدی برادر زاده همین سید علی شرح میدهد باز بکتابه بما حالی کرد که (سید علی را بیا)

در همین رمضان گذشته هم در وقعه سمیع السلطنه جناب آقا سید جمال و جناب ملک المتکلمین در مسجد شاه ، مسجد صدر ، انجمن آذربایجان و مسجد سهسالار در ضمن هزاران نطق غمناک ما گفتند که (سید علی را بیا)

ما انسانهای ظلم و جهول ، ما آدمهای کند و بلبد ، ما مردمان احق بی شعور نه از مکاشفه آن پیر روشن ضمیر و نه از اذکار و اوارد مرید های او و از مذاکرات کسبه بازار و نه از گفتار استاد بقال و نه از لغزهای بچه های طهران و از عبارات نریا و حکمت و نه از بیانات آقا سید جمال و ملک المتکلمین بقدر یک ذره از مقصود و مفهوم و معنا و مفاد این مثل سایر چیزی نفهمیدیم ، بله چیزی نفهمیدیم .

از تاریخ آن مکاشفه فرنها سالها ماها روزها ساعات و دقائق گذشت و همین الفاظ ملبون ها دفعه بر سر زبانهای خورد و بزرك و ضبیع و شیرین عارف و عامی مکرر شد و ما هیچ باهمت نهدید و تشبیه مندرج در این دو کلمه بر نخوردیم تا کی ؟ - تا وقتی که همین سید علی را درست بعد از نه هزار و نهصد و نود و نه سال بعد از تاریخ آن مکاشفه در میدان توبخانه دیدیم که :

دیگش سربار است ، برنوب سوار است
نوحید شمار است ، اسلام مدار است
بافرقه الواط
همخوابه و یار است
در پیش دو چشمش مسلم سردار است
که غرق شراب است
که گرم قار است

با آن خر نوری ، با حسن دبوری
که عاشق دین است ، که طالب یار است
باز آن طوریکه دلم مبخواست نشد (دخو)
مکتوب شهری

آن روزیکه آمدم شمارا دیدم از دست یاجگی و یحواسی بعوض اسم اهللبخان کنگر لوی و رامینی حاج محمدعلیخان کلانتر گفته ام باید بخشید زیرا که پیری است و هزار عیب شرعی ، از این هم گذشته خودتان بهتر میدانید من یکسرم و هزار سودا . آقا سید باقر روضه خوان را هم (علی نیزه) کول کرده بودند (اکبر بلند) و توی بازار از دست آنها فراراً بمسجد شاه گریخته و با فرزند ها و قوم و خویشانش با انجمن حسینی به بهارستان رفته اند ، و آخر اشرار توانستند ایشان را بمیدون توبخانه ببرند .
نخود همه آتی

اعلان

در تاسیس انجمن رابطه چندی قبل در حضور نمایندگان انجمن ها در اتحادیه طلاب مذاکره شد و همه آن انجمن سپار را تصویب فرمودند هر ا دوشنبه ۲۹ ذیحجه در مرکز انجمن اتحادیه طلاب (حباطشاهی کوچه حاج ملابقر) انجمن رابطه انقاد خواهد یافت از عموم انجمن ها متمنی است یک نفر نامشده با تعرفه بانها گسیل دارند . اتحادیه طلاب



﴿ قدمت اشتراك سالنامه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
مالک خارجه دو (۲) تومان
﴿ قدمت نك نمره ﴾
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

﴿ فاذا نضح في الصور فلا انساب بينهم ﴾

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لواحق
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
یا کتبه‌های بدون (عبر) قبول نخواهد شد ،
﴿ وجه آئونه از هر کس و از هر جامه‌متا گرفته میشود ﴾

﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
﴿ طهران نزدیک امامزاده یحیی ﴾
﴿ کوجه مسجد فاضل خلخالی ﴾
دبیر و نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
دوشنبه ساخن ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

صفحه دوم ستون (۱)	غنی تر نبودند
غنی تر نبودند	غنی تر نبودند
صفحه دوم ستون (۲)	نقل انتقال
نقل انتقال	نقل انتقال
صفحه دوم ستون (۲)	بانك ، قدرت
بانك ، قدرت	بانك و قدرت

﴿ بقية شماره قبل ﴾

عالم اقتصادی مشهور انگلیس (آدم اسمیت) در یک قرن
و نیم پیش از این چهار قاعده را برای اصلاح امور مالیّه
دولت و آسایش عموم رعیت اظهار کرد ، و امروز
همان چهار قاعده از (توکیو) گرفته تا (سان فرانسسکو) و از
دماغه (چلبوسکین) تا (کاپ هرن) در میان هر قوم
متمدن و هر ملت وحشی معمول و مجری است .
و از این کلیت استثنائی که هست تنها همان او ضح
سلطنت کعبان و بریتانیات دولتی اقدام ملل دیباست .

﴿ اعتذار ﴾

هر چند بواسطه نبودن مصححین قابل در مطابع چاپه
طهران غالباً اغلاط در عموم مطبوعات و نیز در نمره های
سالفه همین روز نامه دیده میشود لیکن چون در شماره
قبل صور اسرافیل یاره غلط های فاحشه بود که بکلی
معنی را تغییر داده و شاید بعضی از خوانندگان را
دچار اشکال مینمود از اینرو پس از اینکه از مشترکین
عظام عذر منافات میخواهیم اغلاط مزبوره را ذیلا
تصحیح میکنم ، تا آنها که بصفحات صور وقتی میکنند
زند و در حفظ آن شی دارند نمره خودشان را تصحیح
فرموده و نگارنده را قربن امتنان فرمایند .

غلط	صحیح
صفحه اول ستون (۱)	سطر (۸)
شما	شها
صفحه دوم ستون (۱)	سطر (۶)
همراهی	هم راهی

کرده و عین این کسر را بر قرینه خراب دیگر افزوده است .
که اگر کسی یکسفر فتنه‌ی ده روزه افلا در همین
صفحات خوار و وران نماید بخوبی بر حقیقت این ادعا
بر میخورد .

و بر فرض صحت این تعدیل امروز مقداری زیاد
از قراء ایران نکلی خراب و از چیز انتفاع افتاده ،
و بعضی بعکس آباد تر شده و یا یک باره جدید الاحداث
است که ابدأ نه آن نقصان و نه این زیادی هیچیک
بخرج کتابخانه دولت نیاید .

وقت ادای مالیات نیز از زمان داریوش کبیر و دوره
(ساتراپها) تا بحال کاهی در اول سال ، کاهی در وسط ،
کاهی در آخر و بعضی اوقات ششماه از سال گذشته است
و اما فاصله میان اخذ مال از رعیت و تسلیم آن بدولت
بعد از قلم داد لا وصولی و تخلفهای جعلی ، و خرج
چلو گیری از باغهای مضعی ، ترمیم خرابیهای
ساختگی عمارات شاه عباسی ، سپورسات فلان مأمور ،
سپورخال فلان سفیر یا فلان سباح و هزاران خرج تراشی
های دیگر در صورتیکه فاضل نداشته باشد باقی می آید و
آنها بملت افلاس دروغی حکمران محول بسال نو یا
موکول به داشتن حکومت جدیدی میشود .

کتابچه‌های دراز نویسان زمان ناصر الدین شاه تا بحال
برای بیان این مطلب با همه بفرنجی باز تاحدی گواهی
و شاهد حاضر است .

درینصورت آیا عایدی دولت کدام است ؟ پایه
اعتبار دولت بر روی چه محل معین و معلوم است ؟ و
حال رعیت بد بخت یعنی کار فلاحت مملکت و اولین منبع
ثروت ملک چه خواهد بود ؟ وزرا ما بهتر از همه کس
میدانند که در تمام معاملات دولتی ما با خارج چه تنها محلی
که اعتبار مختصری بدولت ما میدهد همان محل گمرک است
که تا حدی منظم و موافق با اصول اداری امروزه دنیا
است ، و بقیه عائدات ما در نظر اجانب در حکم
صفر و برای تأمین صد هزار تومان معامله دولتی کفایت
نمیکند .

ع ۱۰۱

بقیه دارد

عالم مزبور میگوید تبعه هر دولت به تناسب واردات
خود در تادیه مالیات و بمباراة اخری در مساعدت
مصارف دولتی مساوی خواهند بود .

مالیات باید معین و مصرح و زمان ادا نیز همه ساله در
وقت معلوم باشد .

مالیات بایست در سهلتر و مساعدترین وقتی بحال
رعیت گرفته شود ، باید فاصله میان خروج
مالیات از کیسه رعیت و وصول آن بخزانة دولت در
اقصر و اسرع ازمنه ممکنه باشد .

اگر آحاد رعایای یک مملکت در تادیه مالیات نسبت
بواردات خود برابر نباشند معین است معنی مساوات که
روح زندگی عصر حاضر و پایه محکم آسایش بشری است
از میان خواهد رفت .

اگر مالیات را معین و زمان تادیه آنرا معلوم و
مساعد بحال رعیت نکنند رعیت دستخوش هوا و هوس
حرص و طمع عمال و ضباط شده رفته رفته بی یا گردیده
و مملکت رو بخرابی خواهد گذاشت ، و اگر فاصله
مابین ادای مالیات و تادیه آن بدولت بسته بمیل حکام و
عمال باشد اینمعنی نیز دولت را دوچار دست شکنی و بی
نظمی و بی اعتباری خواهد کرد .

قواعد مزبوره امروز در تمام دنیا مسلم و پایه حکم
معاملات مدنی هر دولت با رعیت خود میباشد .

اما در ایران حد مالیات را فقط حرص حاکم و طمع
عامل اندازه پیش کسی اول سال وقوت یا ضعف مینماید
گذارد تعیین مینماید .

وزمان ادا نیز بسته بوجودده ، صد ، یا یک نفر
عامل و ضابطی است که تقدیمی حاکم را موافق دخواه برداخته باشند
و یا باصطلاح حضرت والا فرمانفرما حکم از مقامات
منجبه صادر شود ، و مدت فاصل میان وصول مالیات
و ایصال آن بخزانة نیز حدش همان اندازه لطف و هراسمی
وزیر مالیه وقت و مستوفی ولایت نسبت بحاکم محل
میشود .

در این دوره های اخیر فقط مالیات ایران بکدغه
در ظل ارشاد حاجی میرزا آقاسی اسماً تعدیل شده
و آنها بشهادت حسن و گواهی معمرین قوم اهدا یک
بره برای خان مدلل با آن یک ده را قریب بمعاف

✦ اولین مجازات دوره مشروطیت ✦

بعد از گرفتاری اشرار و محاربین هم روزه ناطقین عظام و عموم ملت در مجامع و انجمن ها مجازات و سیاست آن دسته را از مجلس مقدس و وزرا مطالبه مینمودند تا در چهارشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۲۵ که روز مجمع عمومی انجمن محترم اتحادیه آذربایجان بود لایحه جانکاه رقت انگیز زوجه بیچاره انوشه روان ارباب فریدون پاریسی مقتول بیگناه را که با انجمن نوشته بود خوانده شد و تمام اهل جامع را که قریب هزار نفر بودند بگریه در آورد ، و هيجان و قوه انتقام خونهای پر و برنای آن هبت را بجوشانید و دو لایحه در قصاص قاتلین و کفر اعمال مفسدین بوزارت عدلیه و حکومت طهران نوشته و بیست نفر از اعضای انجمن ها را برای رسانیدن آن دو ورقه و خواستن مکافات انتخاب کردند ، و از آن روز تا آخر ماه آن اشخاص لایلا و نهاراً بامتها درجه جدو جهدر کار بودند تا از حجج اسلام کثر الله امثالهم فتوای جزای پنجنفر مقصر معلوم الحال را کتباً دریافت نمودند ، و در عصر دو ذنبه سلخ ذیحجه در وزارت عدلیه اشرار را حاضر کرده و در حضور آنها و ملت حکم جزای آنان را که برطبق فتوی شرع مطاع از محکمه جزای عدلیه صادر شده بود خواندند . و پس از سلب ابدی شغل دیوانی صنایع حضرت و مقتدر نظام و اسمعیل خان تکمه های نظامی لباسهای هر سه نفر را قطع کرده و همکان را با سبد کمال مشلق نموده و یکساعت قبل از غروب آفتاب همان روز ایشان را مفلولاً تحت الحفظ بجهت حبس ده ساله به قلعه کلات خراسان مأمورین نظامی حرکت دادند . بدیهی است تا قاتلین مرحوم ارباب فریدون وسایر اشرار را هم بقصاص و جزا نرسانند مردم آرام نگیرند و ازیني نخواهند نشست .

✦ صورت استفتاح ملت از حجج اسلام و فتوی آن ذوات مقدسه کثرالله امثالهم ✦

✦ که اصل آن در دفتر وزارت عدلیه ضبط است ✦

بعد از تحقیقات و تدقیقات و مذاکره و مشاوره و ملاحظاتی لازمه با رعایت مقتضیات صلاح وقت آنچه بنظر اولیای شرع مطاع لازم الاتباع در مجازات مفسدین یعنی اشخاص مفصله ذیل میرسد اینست .

(۱) خسروخان مقتدر نظام (۲) سید محمدخان صنایع حضرت (۳) اسمعیل خان مرهنگ (۴) سید کمال (۵) حاج معصوم

که اولاً تعذیب بضرب زاجر بوجهی که موجب عبرت هر مفسد و جلوگیری ازین قبیل مفاسد و اعمال نا مشروع بوده باشد در حق آنها علناً معمول شود و بعد الزجر تحت الحفظ و مفلولاً بکلات برده شوند و مدت ده سال در آنجا محبوس باشند .

اینست آنچه با رعایت مقتضیات وقت در خصوص اشخاص مفصله فوق عجالاً بنظر این خدام شرع انور برای رفع و دفع فساد و مجازات اشرار فوق رسیده است و باید اجری شود ۲۸ ذیحجه الحرام ۱۳۲۵ .

الداعی عبدالله الموسوی البهبهانی . بسم الله الرحمن الرحيم ، عجالاً اشخاص مفصله معلوم شد از اشرارند و حکم آنها همان است که شرح داده شده ، بعدهم اگر شرارت کسی در مطالب معهوده معلوم شد حکمش را خواهیم کرد ، محمدبن صادق الطباطبائی . الداعی ابو القاسم الحنفی الحسینی . بسم الله تعالی . الاحقر الداعی عبدالنبي النوری ، و الحكم کا نظر و فصل . الاحقر محمد صادق .

بسم الله الرحمن الرحيم

علمای اعلام و حجج اسلام کثرالله امثالهم چه مفرمایند در خصوص صنایع حضرت و مقتدر نظام و اسمعیل خان و سید کمال و امثال ایشان از کسایکه در جلو خان مجلس مقدس ملی و میدان تویخانه اسلحه کثیره و ششلول خالی کرده اند ، و باعث سبک دماغ و نهب اموال مسلمین شدند ؛ و هزار قسم فتنه و فساد و شرارت کردند بسمیکه تمامی اهل مملکت و حجج اسلام مد ظلالم العالی برای العین دیده و دانستند ؟ ! آیا حکم ایشان قتل است یا خیر ؟ در هر صورت عموم ملت استدعا دارند که حکم الله رادر صدر عریضه مرقوم و مزین فرمایند که بلاد مسلمین پیش ازین در

مخاطره و نترزل نباشد ! و امنیت عمومی حاصل شود ، آیا تأخیر دو اجرای حدود جایز است یا خیر ؟ ! مسئله دیگر آنکه هرگاه جمعی بدون اذن صاحب خانه بقصد قتل و سلب اموال وارد خانه کسی شوند صاحب خانه را بکشند آیا مفسد هستند یا خیر ؟ ! در صورت مفسد بودن حکم آنها قتل است یا خیر ؟ ایام عزت مسدودم در ۲۵ شهر ذیحجه ۱۳۲۵ صورت حکم وزارت عدلیه اعظم دولت علیه ایران که حاصل آن در دفتر انجمن محترم اتحادیه آذربایجان ضبط است

الحکم لله



بنام اعلی حضرت اقدس شاهنشاه کل
مالک محروسه ایران خلد الله ملکه و سلطانه

وزارت عدلیه اعظم

* *

تاریخ دو شنبه ۲۹ ذیحجه سنه ۱۳۲۵

نمره ۲۸

چون در تاریخ ۹ شهر ذیحجه ۱۳۲۵ جماعتی مفسد و اشرار و عوام کلانعام در مقام شورش و طغیان و مخالفت اساس مقدس مشروطیت برآمده بترك رعایت حرمت اشهر حرم گشته ، و برخلاف مهبل اولیا دولت و رؤسای ملت به مجلس مقدس شورای ملی شهادت ارکانه حمله برده استعمال اسلحه و شلیک نمودند و از آنجا به میدان توپخانه رفته جماعتی از معتمنین شورش طلب به معاونت احتشاد و اجتناد و عنوان انتداب جهاد دعوت نموده ، در مقام عربده و حرکات و حشپانه برآمدند ، و (علی آقای صراف) و (اسمعیل خیاط) را بیمه وحی مجروح سخت و (عنایت الله) مظلوم را در اسو احوال مقول و آویزه درخت نمودند ! ! و چه در (بهارستان) و چه در (میدان) و چه در مجامع و محافل نوطه و نمهد و مجالس مواضع اشخاص مفصله ذیل منشأ مخاطرات و مطرح مذاکرات و برهم زن انتظام و انگشت نمای خسروخان مقتدر نظام ، اسمعیل خان ، سید محمدخان صنیع حضرت ، سیدکمال .

خاص وعام ، و باعث وحشت و اضطراب ملت ، و اسباب انقلاب مملکت ، و بمقصدی و مخالفت مشروطیت معرفی و شکایت عموم مردم را موجب شدند ، و از جانب . . . اعلی حضرت اقدس هایون شاهنشاه مشروطه خواه . . . بحکم عدل و نصفت بموجب دستخط . . . ملوکانه مقرر شد که در محکمه جزا به محاکمه و استنطاق اشخاص مزبور به قیام و پس از ثبوت قصیر بقانون شرع انور به مجازات آنها اقدام شود و در استنطاق اعم از اقرارات آنها در حق خود یا اظهارات و اخبارات در حق یکدیگر بر محکمه جزا ثابت و محقق گردید که مشار الیه امر و نهی ارادگی و اوباتی ، و پیشرو و قائد اجامر و الواط ، و مباشر امور ، و مهیج و محرك شورش طلبان و مفسدین ، و مصدر امور و حشپانه بوده ، خلاف نظم و امنیت و مخالفت قوانین مقدسه مشروطیت را مرتکب ، و احداث فتنه عظیمه را مدیر بوده اند ، و جنابان مستطابان افاضت نصابان حجج الاسلام و المسلمین مقتدو الانام ذخائر الایام کهوف الارامل والایتام آقای آقا سید عبدالله مجتهد و آقای آقا میرزا سید محمد مجتهد و آقای امام جمعه و آقایان دیگر متع الله المسلمین بطول بقائهم در باب مجازات آنها مرقوم فرموده اند ، که اولاً بضرب و تعذیب زاجر موجبی که موجب عبرت هر مفسد و جلو گیری ازین قبیل مناسد و اعمال نامشروع بوده باشد در حق آنها علناً معمول شود ، و بعد الزجر تحت الحفظ و مغلولاً به (کلات) برده شوند و مدت ده سال در آنجا محبوس باشند ، لهذا محکمه جزا نیز تصدیقاً و امتثالاً مقرر مبادارد بنحویکه از محضر منور علماً اعلام و مجمع مقدس حضرات حجج الاسلام دامت برکاتهم حکم مجازات در حق آنها

صادر شده است عاجلاً بموقع انفاذ و اجرا گذاشته نمود ، و علاوه بر آن هریک ازین اشخاص که بشؤونات و امتیازات نظامی و غیر نظامی نایل هستند از شئونات و امتیازات اشکاک ابدی خواهند داشت ، فاعتر و یا اولی الابصار .
محل مهر محکمه جزا ، صدق الملک (رئیس محکمه جزا)

شیخ علی قاضی ارداعی ، احمد بن محمد مهدی ، معاون حضرت ، محسن مجد الممالک .

ایضاً

حکم . طاع آقاییان حجج اسلام دامت افاضاتهم در حق بجزر مستوجبین مجازات صادر شده بود یکسفر از آنها فراری است و هر وقت گرفتار بشود مجازات خواهد شد فی تاریخ الاول . صدق الملک ، شهنشلی قاضی اردعی .
در ظهر ورقه محل مهر وزارت عدلیه اعظم . خروج حکم از وزارت عدلیه دوم محرم ۱۳۲۶ شمرة ۱۸۹۷

✽ ایران غیر منصرف است ✽

روزگاری پیش از این خوش روزگاری داشتیم . در سوابق ایام نکارنده را ذوقی مفرط بمحصل غلوم عربیات و فنون ادبیات بود . وای نحو کان لبلا و نهراً عمر عزیز صرف بیان معانی کلمه و کلام مینمودم . هنوز از لوح خاطر من محو نشده که میخواندیم اسباب و علل منتهی صرف در عرف نموده ۹ چیز است ، اگر چه باصطلاح اصل در اسماً دخول اعراب است . اما وقتی دو علت یا یک علت قوی از این علل ۹ گانه در اسمی موجود شود خواه و نا خواه آن اسم غیر منصرف و دخول جرو متون در آن ممنوع است .

امروزه مقایسه میکنیم جقدر بفهم مثل من مبتدی بطی الانفعالی نزدیک است که این مبحث را شبیه کنیم بحال امروزی مملکت ایران و بگوئیم ایران غیر منصرف است ! بیچاره ایران ویران . ! بیچاره ایران خراب ! ! زیرا علی امروز در ایران تولید شده که قهراً با آنکه کرته (و شاور هم فی الاسر) و (امر عم شوری ینهم) دال است بر اینکه مشروطیت سلطنت توأم است با احکام شریعت غرای اسلامی ، و همزاد است با ترفیه احوال مسلمین . و هم عنوان است با ارتقا ملک و مملکت و مرمت احوال افراد این ملت

کم کم آن علل موجوده جداً امتناع دارد دخول اعراب ترقی و تمدن ! ! حریت و آزادی ! ! عدالت و مواسات ! ! فلاح و نجات را بر رعایای فلک زده خاموشان سوخته آن ! ! یعنی نجیب ترین ملل عالم . یعنی قدیم ترین ساکنان کره ارض .
حالا آیا این علل موجوده چرخ سهار تمدن را از سرعت

سیر باز مبدارد ؟ و به نیل این آرزو موفق مینماید ؟ آنان که سیر اجمالی در تواریخ سایر ملل مقدمه نموده و برهوز سیاست آشنا میشانند بخوبی واقفند . این علل ناشی است از جهل ، فساد اخلاق و عدم قوه میزبه که خیره بوالهوس تخمیر آنان را بحکم (العاده كال الطبیعة الثنویه) باین سو مسلك سنجخت داده ، و به تبه جهل راه نمائی میکند زیرا هنوز قوه مدرکه شان فهم هر را از سر نمیکنند ! ! هنوز رفتار مصروعانه و حرکات مجنونانه را مسلك و آت اجرای نیات شخصیه دانسته اند ! ! هنوز زندگی بشری را بر این حالت اختصار ترجیح میدهند ! !

✽ خوی بد در طبیعتی که نشست ✽

✽ زود تابوقت مرگ از دست ✽
میخوانیم علل ۹ گانه و اسباب دخول جر و تنوین حریت و عدالت را در وطن عزیز برای شما توضیح کنیم . قلم امتناع دارد زیرا سنگ این فرقه کلوان عصاره نه آقدر است که خامه را تحمل تحریر آن باشد ، لکن چون معلول را بیان نموده اگر از توضیح علل انماض نماید دلیل کمال عجز از تطبیق و تشبیه است لهذا بر حسب ایفای وظیفه بنحو اختصار بیان نمود

یکی از علل ۹ گانه عدل است - و آن (نوری) است که از مقام ناریت عدول نموده از کثرت استعمال الف آن قلب بواو شده (و بمفاد کل شبی بر جمع الی اصله) جنس خود را همچو گاه و کهر باست ✽ و من لم یجعل الله له نوراً فإله من نور ✽
دوم علمیت است - میتوانیم بگوئیم وجود سهد علی نزدی شده است برای تخریب اساس زندگانی و سد

(انجمن قزوین)

﴿ تلگرام کرمان نمره ۲۱۷۶ ذیحجه ۱۳۲۵ ﴾

بنوسط انجمن محترم کرمان مجلس مقدس شورای ملی شهیدالله
ارکانه ، اولیا دما شهدا کرمان از عزیمت نواب
... نصرهالدوله به تبریز و بودن عدل السلطنه بدون
مشولت و مواخذه در (جوپار) عموم اهالی بهیجان
و انجمن ایالتی کرمان را بستمه آورده اند و اگر حکم
محکم در خون خواهی شهدا و مجروحین کرمان از
قاتلین و مجازات مرتکبین شرف صدور نیابد فتنه بزرگ
در کرمان احداث میشود که تاخندی قوه جلو گیری
ندارند .

﴿ انجمن ایالتی ﴾

چرندک پرنده

﴿ مکتوب ﴾

آخر يك شب تنگ آمدم ، گفتم ننه ! گفت
هان ، گفتم آخر مردم دیگر هم زن و شوهرند چرا
هیچکدام مثل تو و بابم شب و روز مثل سگ و گربه بجان
هم نمی افتند ؟ گفت مرده شور کال و معرفت را ببرد
با این حرف زدنت که هیچ به پدر ذلیل شده ت نکفتی
از اینجا باشو آنها به شین ، گفتم خوب حالا جواب
حرف مرا بده ، گفت هیچی ، ستاره مان از اول
مطابق نیامد ، گفتم چرا ستاره تان مطابق نیامد ؟
گفت محض اینکه بلبات مرا بزور برد ، گفتم نه نه بزور
هم زن و شوهری می شد ؟ گفت آره ، وقتی که
پدرم مرد من نامزد پسر عموم بودم پدرم دارا تیش بد
نمود ، الا من هم وارث نداشت ، شريك الملکش
مخواست مرا بی حق کند ، من فرستادم بی همین نامزد
از زن کمر که آخوند محل و وکیل مرافعه بود که بیاد
باشريك الملک بابم برد مرافعه ، نمیدانم ذلیل شده
چطور از من وکالت نامه گرفت که بعد از يك هفته چسبید
که من تو را برای خودم عقد کرده ام ، هر چه من
خودم را زدم ، گریه کردم ، به آسمان رفتم ، زمین
آمدم ، گفت اولالا که تو زن منی ، چی به گم مادر ، بعد
از یکسال عرض و عرض کنی مرا باین آتش انداخت ، که

ابواب سعادت ایرانیان ! که بمنظوقه (علما السوء مصاد
الشيطان) دام تلویر گسترده و مکابد سیئه خویش را
درد دین جلوه مبدهد ! !

﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ تلگرام قزوین بطهران (نمره ۹۶) ﴾

﴿ ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۵ ﴾

حضور محترم اعضای انجمن های طهران و مدیران
جرا ئد عرض بندگی مبنما عم ، چون وظیفه مجاهدین
در تمام بلاد برای اجرای احکام شورای ملی و رفع
ظلم از مظلومین است لهذا عرض میکنیم ، در تعدیات
فوق العاده حکومت و اجزای او بر ملت بیچاره قزوین
زبان و بیان را یارای تقریر و تحریر نیست ! ده یازده
روز است که به مجلس مقدس و وزیر داخله عموم ملت
و خصوص مجاهدین عرض کرده ایم که عمده الملک جمیت
کثیری ، بقریه (اسفرورین) فرستاده و آنجا راجا پیده
و خانها خراب کرده ! درهای خانه ها و (تابه) یونجه
آن بیچارها را سوزانیده ! مأمورین بی عصمتی ها کرده !
صدو بیچاره نفر مأمور که بیک دبه بروند معلوم است
چها خواهند کرد !

دیجات بیوکخان مظفر السلطنه را چاپیده ! رعایا!
متواری نبوده ! حقوق فقرا را کسر میکنند ، باهالی
(فارسجین) نمیدانید چها کرده ! جناب حسام الاسلام
و کبل رشت که به قزوین تشریف آوردند تمام اینکارها را در
خدمتشان حکومت اقرار کرد که این وقایع واقع شده !
در پشت دروازه طهران یابست فرسخ فاصله مجلس
مقدس حاکم این قسم سلوک نماید ولایات دور با سو حال
چه خواهد شد !

عموم مجاهدین از دست و زبان ملتزمیم که اگر این
قضایا واقع نشده ما را مجازات نماید ، اگر خودمان
داد خودمان را بزیم قبول نفرمائید ، آخر این رعایای
بیچاره برادران ما و زنهای آنها خواهران ما هستند ! !
جواب عرابص ما داده نشده ! وزیر داخله به
حکومت تلگرام کرده مأمور مفرستم ! شما را بخدا
آیا جناب حسام الاسلام و کبل سی کرور نفوس بقدر مأمور
وزیر داخله هم نیست ؟ ! ما را دیگر عرضی نیست .

و کبل دارند . گفتم با با و الله من مرده شماها زنده
 شما از و کبل خیر نخواهد دید ، مگر همان مشروطه
 خالی چطور است ؟

گفتند برو بی کارت . سواد نداری حرف نزن .
 مشروطه هم ب و کبل می شد ؟ دیدم راست میگویند
 ؟ گفتم بابا پس حالا که تعیین می کنند محض رضای
 خدا چه تا آنرا وا کنند که بجایه بقیه . و کبل خوب
 انتخاب کنند . گفتند خیلی خوب .

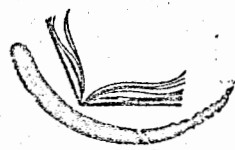
بله گفتند خیلی خوب . چشم اشانرا هم وا کردند
 . درست هم دقت کردند . اما در چه ؟ - در
 عظم بطن ، کلفتی کردن ، بزرگی عمامه ، بلندی
 ریش ، زیادی اسب و کالسکه ، پیچاره ها خیال
 میکردند که گویا این و کلا را میخواهند بی مهر و وعده
 به پلو خوری بفرستند که باین صفات قابوچی از هیکل
 آنها جدا کند و مهر و ورقه دعوت مطالبه نکنند .

باری حالا بعد از دو سال تازه سر حرف من
 افتاده اند ، حالا تازه می فهمند که هفتاد و چهار رای
 مجلس علنی يك گرگ چهل ساله را از برلن دوباره
 کشیده و بجان ملت می اندازد ، حالا تازه می فهمند
 که شصت رای چندین مجلس انجمن مخفی پدر و پشیمان
 ملت را از پارلمان متفر میباید ، حالا تازه میفهمند
 که مهر مجلس زینت زنجیر ساعت میشود .

حالا تازه میفهمند که روی صندلیهای هشت رتبه را
 بنای شکم مفاخر الدوله ، رحیم خان چلبیانلو و مؤبد العلماء
 و الاسلام والدین بر می کنند و چهارتا و کبل حسابی هم که
 دارم پیچاره ها از ناچاری چارچنگول روی قالی (رمانیسم)
 می گیرند ، حالا تازه میفهمند که و کبل باشی ها هم مثل
 دخو خلوت رفته در عدم تشکیل قشون ملی قول صریح
 میدهند .

حالا تازه میفهمند که شان مقنن از آن بالا تراست که
 بقانون عمل کند و از اینجبت نظامنامه داخلی مجلس از
 درجه اعتبار ساقط خواهد بود ، حالا تازه میفهمند که
 و کلا از سه بغروب مانده مثل بچه مکتبیهای مدرسه همت
 هی باید مگس بگیرند و مثل بدست و پیچزار نر اعضا
 انجمن سنگی چرت و پنبکی بنسند تا جند يك ربع بغروب
 مانده تلفون صدا کند که آقای و کبل باشی امروز مهمان

الهی از آتش جهنم خلاصی نداشته باشد ! الهی
 پیش پنمبر روش سپاه بشد ، الهی همیشه نان سواره
 باشد و او پیاده ! الهی روز خوش در عمرش
 نه بیند ! الهی که آنچشمهای مثل ارزق شامیش را
 میرغضب در آرد ! اینها را گفت و شروع کرد زار
 زار گریه کردن ، من راستی راستی از آن شب دلم
 بحال نه نم سوخت ، برای اینکه دختر عموی من هم
 نامزد من بود ، برای اینکه من هم میفهمیدم که عقد دختر
 عمو و پسر عمورا در آسمان بسته اند ، برای اینکه
 من هم ملقت بودم که جدا کردن نامزد از نامزد چه
 ظلم عظیمی است ، من راستی راستی از آن شب دلم بحال
 نه نم سوخت ، از آن شب دیگر دلم با بایلم صاف نشد ،
 از آن شب دیگر هر وقت چشم بچشم بایلم افتاد ترسیدم
 برای اینکه دیدم راستی راستی بقول نه نم گفتمی چشمش
 مثل ارزق شامی است ، نه تنها آنوقت از چشمهای
 با بایلم ترسیدم ، بعدها هم از چشمهای هر چه
 و کبل بود ترسیدم ، بعدها از اسم هر چه
 و کبل هم بود ترسیدم ، بله ترسیدم اما حالا مقصودم
 این جا نبود ، آنها که مردند و رفتند بدنیای حق ،
 ما ماندم در این دنیای ناحق ، خدا از سر قصیر همه
 شان بگذرد . مقصودم اینجا بود که اگر هیچکس
 نداند تو يك فرمیدانی که من از قدیم از همه مشروطه تر
 بودم ، من از روز اول بفشارت رفتم ، بشاه عبدالعظیم
 رفتم ، پای پیاده همراه آقایان بقم رفتم ، برای اینکه
 من از روز اول فهمیده بودم که مشروطه یعنی عدالت ،
 مشروطه یعنی رفیع ظلم ، مشروطه یعنی آسایش و عبت
 . مشروطه یعنی آبادی و مملکت ، من اینها را فهمیده
 بودم ، یعنی آقایان و فرنگی ماها این مطالب را بمن حالی
 کرده بودند ، اما از همان روزیکه دستخط از شاه
 مرحوم گرفتند و دیدم که مردم میگویند که حالا دیگر
 باید و کبل تعیین کرد ، يك دفعه انگار میکنی يك کاسه
 آب داغ ریختند بسر من ، یکدفعه سی و سه بندم
 بتکان افتاد ، یکدفعه چشم سپاهی رفت ، يك
 دفعه سرم چرخ زد ، گفتم با با نکنید ، جانم
 نکنید بدست خودتان برای خودتان مدعی تراثشید ،
 گفتند به ! از جابن گرفته تا به تل پرت همه مملکتها



دازند و می فرمایند (فرودآزود بر حاضر شوید که
ایران از دست رفت . « اینها را مردم حالا تازه
می فهمند ، اما من از قدیم می فهمیدم ، برای اینکه من گریه
های مادرم را دیده بودم ، برای اینکه من میدانستم اسم
و کبل حالا حالا خاصیت خودش را در ایران خواهد بخشید
. برای اینکه من چشمهای مثل ارزق شامی بایام هنوز یادم بود .
اینها را من می فهمیدم و همه مردم هم حالا اینها را
می فهمند ، اما باز من الان یاره چیزها می فهمم که تنها
اعضای آن انجمن شصت نفری می فهمند .

جواب از اداره

اولاً من ابدأ با عقاید شما یک قدم هم همراه نیستم ،
ثانیاً امروز سوء ادب نسبت بوقلا مجلس خرق اجماع
امت است ، برای اینکه هر چند موافق شریعت ما و
مطابق قوانین هیچ جای دنیا هم نباشد ، اما امروز
بقالهای ایران هم میدانند که و کبل مقدس است ، یعنی
وقتی آدمیزاد و کبل شد مثل دوازده امام و چهارده معصوم
یا ک و بی گناه است .

ثالثاً بطور میشود آدمیزاد مسلمان باشد ، سید
باشد ، آخوند باشد حاجی باشد ، صاحب ریش و
کوپال باشد ، از همه بدتر بقرآن هم قسم خورده
باشد ، آنوقت مثلاً بقول یابا گفتی محض حسادت یا
حرص یا نمود بالله محض قولی که بوکبل باشی در انجمن
شصت نفری داده باشد یا شرابی بوی یک کفش بکنند که این
دو نفر علمدار آزادی و پنج شش نفر و کبل بی غرض را
از مجلس بتاراند ، نه . من ابدأ با خیالات شما همراه نیستم
، و هیچ بقال ایرانی هم با خیالات شما همراه نیستم .
چرا ؟ برای اینکه من نمیتوانم دین صا و پست نفر
و کبل معصوم را کردن بگیرم ؛ برای اینکه من نمیتوانم
گناه صا و پست نفر بنده های مؤمن ، مقدس ،
امین ، و بی گناه خدا را بشورم ، همان گناه های
خودم را مرد باشم جواب بدهم بفتاد بستم هم پس است .
بله ، عقیده من این جور چیزهاست ، و
عقیده تمام شیعیان یک هم از همین جور چیزهاست .
اما من متحیرم در صورتیکه محمد ابن یعقوب کلینی
در اصول کافی ، و محمد ابن علی ابن موسی ابن بابویه
قمی در کمال الدین و تمام النعمه ، و سید مرتضی

در شافی ، و محمد ابن الحسن الطوسی در کتاب النبیه
، و فضل ابن حسن طبرسی در اعلام الوری ، و
علی ابن عیسی ربلی در کشف الغمه ، و مولا محمد
باقر مجلسی در سیزده هم بخار ، و حاجی میرزا حسین
نوری در نهج نقب ، و سایر علماء در سایر کتب
صریحاً مینویسند که « وقتی خداوند عالم سبصد و سیزده
نفر بنده مؤمن مقدس و شبنه خالص امین در دنیا داشت
حضرت حجة ظهور خواهد کرد ، پس چرا ما شیعیان
خلص ، ما منتظرین ظهور فرج ، و ما گویند گان
(و عجل فرجنا و فرجهم) زودتر می بینیم که بکصدونود
و سه نفر هم دعا نویس ، عترخوان ، رمال ، و جزوه کش
بر این بکصدو پست نفر و کبل حاله که داریم بیفرایم
که محض ورود بمجلس همه معصوم و امین و بی گناه
بشوند و عدد اصحاب بدر که سبصد و سیزده نفر است
کامل بشود که بلکه ما هم درک زمان سلطنت حقه را بکنیم
، بلکه ما هم چشممان بجماک انور امام زمان روشن
بشود ، بلکه ما هم چهار روز معنی عدالت
را گذشته از مطالعه در کتاب در خارج هم
به بینیم ؟ ! ! !

اما حالا که تازه کی ها میشنوم یک فصل هم بقانون
اساسی زیاد میشود که وکالت از روی قانون قرآن دو سهم
به پرسی برسد و یک سهم هم بتابعاعده (الضرورات بیبح
المحذورات) خرج مهمانی موکلین بشود ، خدا کند
که بشود . ما چه حرفی داریم ، اما اضافه کردن آن بکصد
و نود و سه نفر هم از همان جنس که گفتیم لازم است .
﴿ دخو ﴾

﴿ اعلان ﴾

اشخا صبه که مایل باشنواک سال سوم جریده ملا نصرالدین
باشند رجوع به کتابخانه تربیت نمایند . تقویم دیوار
کوب سال مصور بصور جناب تقی زاده و پرنس ملکم خان
و عباس آقای شهید و غیرهم نیز در آنجا فروش میرسد .

﴿ اعلان ﴾

مراسلاتیکه بانجمن اتحادیه طلاب نوشته میشود باید باسم جناب
مستطاب شریعتمدار آقای حاج شیخ محمد حسین خراسانی مدیر
انجمن و ساکن مدرسه دار الشفا باشد ﴿ اتحادیه طلاب ﴾



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 طهران نزدیک امامزاده یحیی
 کوچه مسجد فاضل خلخالی
 دیرو نکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 چشنبه ۱۷ محرم ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفتح فی الصور فلا انساب بینهم

هتک سبسی تاریخی اخلاق ، مقالات و لواجی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون (خبر) قبول نخواهد شد ،
 وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدماتاً گرفته میشود

قیمت اشتراک سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 مالک خارجه دو (۲) تومان
 قیمت یک نمره
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

اعلام

۱) ضامن وجوه آبونه مشترکین صور اسرافیل در
 بلاد داخله و خارجه و کلای محترم اداره اند .
 ۲) اجرت اعلان سطری ده قران و در صورت تکرار
 تخفیف داده میشود .

اعتذار

باینکه کمال دقت در تصحیح شماره ۲۲ صور اسرافیل
 قبل شده بود باز چند کلمه غلط در آن بطبع رسیده
 که ذیلاً تصحیح یافت .

غلط صحیح

صفحه ۳ سطر ۱۴ ، ارباب فریدون مظلوم
 مرحوم ارباب فریدون
 ایضاً سطر ۱۶ ، استفتاح . استفتاء
 صفحه ۵ سطر ۱۹ ، میدهند . نمیدهند
 ایضاً سطر ۳۶ ، ع . علم
 صفحه ۸ سطر ۳۰ ، سال . سال نو

ایضاً سطر ۳۳ باسم . باسم انجمن و نام جناب

بقیه از نمره ۲۲

ترقی مملکت بسته بکثرت کار ، و کثرت کار
 منوط به تسهیل طرق آنست ، گذشته از او امر انبیا
 ، اصرار حکما ، و استحسنات شعرا ، بهمان دلیل
 واضح که اگر امروز تمام اهل این مملکت بکدغه دست
 از کار بکشند مملکت خراب خواهد شد ، بهمان دلیل
 هم هر چه بر کار افزوده شود بر آبادی مملکت خواهد
 افزود .

نعمت بی تحمل زحمت ، و آسایش بی سعی ، موافق
 نظام مشهود این دنیا محال است ،

در زیر همان لقمه های چرب و شیرین فلان امیر ،
 فلان وزیر ، و فلان مجتهد هم که تحصیل بی زحمت
 متصور میشود باز عرقهای گرم ریخ بر ، و آبهای
 سرد کارگران به تیرگی ابرهای طوفانی و ظلمت شبهای

دیجور دیده میشود ،

کار منبع ثروت ، منشا لذائذ ، اولین اصل
اصول اخلاقی و کلید همه سعادت دنیا و آخرت است ،
امروز تمام دول متمدن عالم با يك شتاب و عجزه نكفتی
در تكثیر و ازدیاد كار روز و شب میکوشند ، (انازونی)
اراضی را مجاناً رعایا واگذار می کنند . برای ازدیاد
كار انگلیس قانون تابعیت را تسهیل مینماید ، برای ازدیاد
كار ، در روسیه مقصرین را به (سیبر) می فرستند و
(دوما) به تقسیم ارضی خاصه و کلیسا همان رعیت
رای میدهد ، برای ازدیاد كار .
همه دول با هم اتحاد پستی ، تلگرافی ، و حفظ
صحه می کنند . برای ازدیاد كار .
كلبه حكمای ملل در تقلیل مالیات سی مینمایند .
برای ازدیاد كار .

بهترین مقیاسی برای بدست آوردن اندازه شنا و فقر ، سعادت
و ذلت ، قدرت و ضعف هر مملکت همان تمیین اندازه
كثرت و قلت كار است .

ایشكه نوع انسان خود را بصفت مدیت ممتاز کرده و
هبت و جمیت های بشری تشكيل داده فقط محض كار
است .

آیا برای تمتع از این مبهوه بهشی و غلت غائی مدیت
و تكثیر و ازدیاد آن چه باید كرد ؟

باید پیش از هر كار در تسهیل طرق آن سی نمود .

وسيلة تسهیل طرق كار چیست ؟

اولین وسيله تسهیل طرق كار جلوه دادن احترام

كار در انتظار عامه است .

مبگویند در امریکا احترام بكنفربشای ماهر كمر

ازبك (لورد) نیست ؟

همینطور است ، لېكن حالا ما بواسطه نداشتن راه

آهن از امریکا فرسخها دوریم ، برای ما در جلوه

دادن احترام كار فقط مطمئن كردن كارگر از تمتع زحمات
خود کافی است .

احترام كار فقط در جبهه كارگر و تقبیح بطالین

و تكرار حدیث (الكاسب حییب الله) نیست ، با

هزاران آفرین و مرجحا و دو هزار حدیث متواتر ،

كارگر را در صوریهكه اطمینان باستماع شخصی خود از

كار نداشت باشد به قبول زحمت و مشقت نمیتوان وا داشت ،
فقط در صورت اطمینان از تمتع ، تحسین عقلا ، واحادیت
بزرگان دین ، و خطابات و استحضانات شعرا و خطبا
هم مقوی (ارزی) و پشت كار میشود .

امروز هر درجه كه ما بتوانیم از حقوق اربابی ،
و منافع صاحبان سرمایه ، و مالیات بی نظم و
ترتیب دولت ، كسر کرده و برعاندی رعایا و كارگران
ببغزائیم ، بهمان درجه هم در احترام كار كوشیده ،
و بر ازدیاد طبقه كارگر سی کرده ایم .

فقط باید به كارگر حالی كرد كه تو برای تحصیل
و تربیت جماد و نبات خلق نشده ، جماد و نبات برای
آایش و راحت تو موجود شده است .

همین يك كله در صوریهكه باعمل واجرا مقرون باشد
برای ازدیاد احترام كار در انتظار افراد هبت کافی است .

فلاح ، نساج ، و هر كارگر و ارباب صنعت

دیگر بكسال تمام در تحصیل كنند ، نسج حریر ،

ساختن اسباب ، پرداختن عمارات رنج برده و ششماه

همین بكسال را بواسطه كثرت حقوق اربابی ، زیادی

و بی ترتیبی مالیات ، و طمع بی ساحل صاحبان سرمایه

گرفته و بی برگ مانده است ، پس این انسان برای

تحصیل جماد و نبات خلق شده ، نه جماد و نبات برای

زندگی او .

در بصورت آنكه اندكی صاحب كبر ، غرور و

بلكه مناعت و عزت نفس باشد تن بكار نداده ، كمر

شرف و انسانیت خود را زیر سنگ پست بودن از نبات

و جادخم نكرده ، علوطبع ، نزدكی و بزرگواری را

در بی كاری و تبدیلی و خوردن از دست رنج دیگران

خواهد دید .

و در بصورت چه بواسطه نداشتن قدر همان پولهای

مفت و هنگفتی كه از رعایا و كارگران باسم حقوق اربابی

، مالیات دولتی ، و منافع سرمایه گرفته می شود ،

وجه بواسطه اہت و جلال و عظمت ظاهری برای مطیع

كردن طبقات پست ، و خوردن دست رنج آنها ،

بازار فحسمل و تمیش كه اولین (مبكر) مضر مدیت ،

و آخرین یادگار ملل متبه دنیا است ، رواج خواهد

گرفت .

• و بیک گله باید گفت که انتفاع کارگر موجب احترام کار ، و احترام کار مایه از دیاد کارگر ، و از دیاد کارگر اسباب قلت تجمل و تمیث های غیر لازم و رواج بازار داخله و رهائی مملکت از فقر و فاقه و فنا و اضمحلال است . ع ۱۰ د

بقیه دارد

✽ ایران غیر منصرف است از شماره ۲۲ ✽

سوم عجمه است - که وجود (بهادر جنگ) شهیدالله بزرگ سدی برای بسط بساط عدل و انصاف است ! و بحدو جهد محل اساس جور و اعتساف ! ! دجالی است فتنه جو و دیوی است آدمی رو .

چهارم ترکیب است - با آنکه اقبال الدوله بدتر کبب است (بر عکس هند نام زنی کافور) این وجود در دسته بندی و اشتغال نابره فساد و هتک شرافت و ناموس ایرانیان کمال سعی را نمود ، خدایند خود و اصحاب و اعوانش را بنفاد (ولو اعلی ادبار هم نفورا) بجزای اعمال خود رسانید .

پنجم وصف است - که وجود سعدالدوله مقصف است بصفات (کل خلاف مهین هم از مشاء له بنیم عقل بعد ذالک زیم) این وجود مجسمه شیطنت و هبولای ملت است .

ششم جمع است - از این علت جماعت محارم حضور مستفاد میشود که (منهم من یشی علی بطنه و منهم من یشی علی رجلین و منهم من یشی علی اربع) گویا این گروه را عداوتی خاص بایرانیان است .

هفتم تأیید است - اگرچه در این موقع از صنیع

حضرت باید امتنان نمود زیرا بحکم

✽ آنکه وجودش نه بردی عین ✽

✽ به که شود . . . جادر نشین ✽

کاری بجا و تدبیری بسزا کرده است .

هشتم وزن فعل - یعنی اکبر شاه شاه موشان است و کل طویل احق در شأن ایشان ، این وجود کلاشی است بی بدیل و اوابشی است بی عدیل ، و ببدلول (الحناس الذی یوسوس فی صدور الناس) پیوسته مردم را مشق قهقرائی تعلیم میدهد و بوساوس شیطانی

و نتیجه این خواهد شد که احترام و مهبل بکار از میان رفته بلکه قبول کار و زحمت نوعی از رزالت و دنائت و تنگ شمرده میشود .

اینکه همه روزه می بینیم فلان شاعرزاده انداختن تکلمه سرداری خودش را به نوکر حواله کرده ، و فلان حاجی شستن دست و رویش را به فلان کنیز تحمیل می کند . علت همین است که گله کار در مملکت ما مرادف با کلمات تار ، پستی ، بی شرفی و دنائت طبع شده است

در صورتیکه نتیجه وجود عاطل همین شاعرزاده ، همین حاجی ، همین امیر ، و همین ارباب هم این است که زندگی مدنی ده ، صد ، یا صد ، الی هزار نفر دستهای کارکن مملکت را با هم پیشخدمت ، آبدار ، مهتر ، جلودار ، فراش ، و مشت و منل چی معطل گذاشته .

و بواسطه همین بی اطمینانی رعیت و کارگر از دست رنج خود ، و بواسطه این بی رغبتی مردم بصلاح و صنعت ، و بواسطه این مهبل مفت خورها به تجمل ، بازار فلاح و صنعت داخله تنگ ، و عمده آحاد ملت بی کار ، و صنایع خارجه و عروسکهای ملل اجنبی در داخله رایج شده فقر و فلاکت سختی و بدبختی در طول و عرض مملکت جای هر نوع راحت ، تنم ، و آسایش را بر میکنند .

در صورتیکه اگر کارگر و رنج بر را بتوان از نتیجه زحمات خودش خاطر جمع کرد بایستغنی که از حقوق مالکین و بی تربیی مالیات و زیادی منافع صاحبان سرمایه کاست ، آنوقت نه افراد ملت از کار میگریزند ، و نه مالکین ، و اولیای دولت و سرمایه داران تا متحد به ازدیاد تجمل و فرو رفتن در اسباب عیش و عشرت و تعطیل حیات خود و خدام قدرت پیدا میکنند .

و در بحال آتسمت که امروز با هم نوکر از همه تکالیف و مسؤولیت زندگی مدنی باز مانده اند از روی ناچاری مشغول زراعت یا صنعت شده بلکه خود اربابان نیز در ردیف آنها در آمده و واردات تجملی هم از خارجه در ده ۹ کسر کرده و بازار دست باقی و صنایع ساده رواج گرفته هر کس مسؤول معیشت و گذران خود میشود

از جاده حقیقت باز مبدارد .
 هم الفونون زانده - که فهم آن وجدانی است .
 پس باید گفت ایرانیان از فرط تنبلی و تن آسائی گویا
 هیچ وقت صراط مستقیم نپیمایند ! و ترقی و علوم مقام
 خویش را مایل نیستند ! !

ایران هم به همین دلایل مغرورانه غیرمنصرفی است که تمام
 علل نه گانه در آن موجود است و از حیز انصراف
 افتاده و دخول (جر) و (ستون) آسایش و رفاهت
 و آزادی و حریت در آن ممنوع است ! !

✽ محمد حسین بن عبدالوهاب طهرانی ✽

✽✽ نظام علماء و سادات قصبه زنوز آذربایجان ✽✽
 شرح گذارش جا نکاه و پیازگی ما اهالی (زنوز)
 طور نیست که ستونهای جراتد گنجایش درج آرا
 ندارد ! یعنی بدرجه صدمه و ذلت و زجر دیده ایم
 که اگر کما هو حقّه نگاشته شود يك کتاب میشود !
 ! ولی برای آگاهی برادران ایمانی و وطنی مختصری
 از مفصل را بیان مینمایم تا طباع حساس عوالم بدبختی
 و مظلومیت این دسته بیچارگان را درك فرموده بلکه
 چاره بدرد ما بنمایند ! اولیای دولت هم بخلاف
 سوابق ایام باقتضای دوره مشروطیت بداد ما برسند ،
 و ما را بعد از سالیان دراز از جنگال گرگان آدمی
 خوار خلاص نمایند ، تا آنوقت بگوئیم ما هم دولت
 داریم ! ما هم وزارتخانههای منظم داریم ! ما هم مثل
 سایر ملل خوشبخت عالمیم ، ما هم آدم شده ایم ،
 ما هم دادرسی دیده ایم ، ما هم رسماً یکی از دول
 مشروطه کرة ارضیم ، آه آه ! ! گمان میکنیم
 اینها آرزوست ، باری از مقصود خارج نشویم جمع
 کثیری از ماها همه ساله از بیداد و اجحاف عمال دیوان
 بدبختانه ناچار ترك اهل و دیار گشته بروسبه هجرت
 کرده به عملگی و حمالی و کارهای پست اشتغال
 داشته و در اوقاتیکه (پولتیک) مستبدین آنجا درین
 برادران نوعی یعنی مسلمین و ارامنه قفقاز خصومت
 انداخت و آتش فتنه را دامن زد شعله های آن آتش
 سوزان عده از ما را نیز سوزانید ! ! و باقی را هم
 لاشی محض نمود ! ! اینك هم قریب دو هزار

نفر از اقوام و اقارب ما بسخت ترین وضعی بهمان علی
 که ذکر شد در آنجا زندگی میکنند ! !
 در ایامیکه دولت روس شروع بساختن راه (شوشه)
 جلقا و تبریز نمود و بدبختانه دولت ایران امر به واگذار
 کردن اراضی واقع در جاده را بصاحب امتیاز کرد
 زمینهای را که هزارها سال با خونهای پدران و نیاکان
 خود تا آرزوی حفظ نموده بودیم مجبوراً بموض مبلغ نه
 هزار تومان بتصرف اجانب دادیم ! ! اسامی ماها که
 صاحبان آن اراضی هستیم در دفتر شاپشال خان که در
 آنوقت مهندس و مباشر راه بود ثبت است ، ولی
 جناب سپید مرتضوی چون از طرف حکومت آذربایجان
 در زنوز دارای علاقه شده بود بشخصه به شاپشال خان سند
 سپرد و آن مبالغ را دریافت کرد که بماها کار سازی
 نماید و اسناد جزا گرفته به مهندس داده سند خود را
 بگیرد ، اما از درست کاری و ملت خواهی آن مبلغ
 را در مقابل قروض خود بیانگ استقراضی روس داد
 و اسناد در دست ما ماند ! و این معامله اجباری بر
 فلاکت ما و تمول مرتضوی افزود !

در تبریز که تظلم و شکایت کردیم بواسطه بیخیزار تومان
 رشوه که تقدیم جناب نظام السلطنه کرد بموض داد خواهی مدنی
 در زیر زنجیر ماندیم ! و دو سال است که در طهران
 هم تمام دوائر دولتی تظلم و تشکی کرده و هنوز داد
 رسی نشده ! در این اواخر که ازساحت قدس مجلس
 شورای ملی شیدالله ارکانه بوزرای داخله و خارجه احکام
 بجهت تصفیه استکار صادر شد بعد از رسیدگی کامل برحقانیت
 و مظلومیت ما از مجلس مقدس و وزارتخانهها بتواب
 والا فرمانفرما حکمران آذربایجان امر شد که طلب ما را
 وصول نماید ولی بواسطه امین التجار و حاج میر محمد علی
 و . . . و . . . که در انجمن ایالتی تبریز
 عضویت دارند و از حامیان مرتضوی اند آن احکام
 کان لم یکن ماند ! در شورای ملی هم که جنابان مرتضوی
 و حاج محمد اسمعیل آقا و . . . و کالت دارند و هر
 حکمی از مجلس مقدس برای احقاق حقوق مصادرها فوراً
 تلگرافاً به تبریز راپورت آن مخبره میشود نتیجه بمکس
 میبخشد ! ! فرمانفرما هم بجهت اینکه بملت
 بفهماند معتقد بسوگند قرآن کریم است و همان طور که

قسم یاد کرده بملت و دولت و اساس مشروطیت خلاف نکند و آن گریه ها بیکه در مجلس شوری کرد از روی خلوص عقیدت بوده احکام مجلس مقدس و وزرا را محض رعایت دو نفر وکیل محترم شوری و وکلای انجمن ایالتی آبخازیرانو میگذارد ! و محمدخان پیشخدمت مخصوص خود را با پنجاه نفر سوار میفرستد به (زنوز) و بهوض سرکوبی عشا بر یاغی بامنتها درجه هتای و قساوت قلب ما را غارت می کنند ! ! و هتی ما را بیاد فنا می دهند ! ! در کدام شریعت و قانون ، در کدام دولت و مملکت ، در کدام نقطه دنیا بارض و مظلم اینگونه رفتار میکنند ؟ ! چرا مدعی علیه ما را در یکی از محکمه هائی که محل اجرای عدل الهی است احضار نمی نمایند ؟ و کشف حقیقت را بجه علت بهمه تویق می اندازند ؟ !

شما بیروتان که در دوره استبداد فعال ما ایشا بودید ! دشمن مال و جان ملت بودید ! وزیر بودید ، حاکم بودید الحال هم که باز بیک قسم دروغی و ابراز مشروطه خواهی باطایف الجبل وزیر ، حاکم و وکیل ملت شده اید و باز بر ما بیچارگان میزید ! و آنچه میخواهد میکنند ! ! ما حقا ، ما نادان ها ، ما کودن ها ، ما از حقوق خود بیخبرها ، ما کور و کرها هم تصور کردیم که بقسم یاد کردن قلب ماهیت در شما شد ، و پاک و مزه شدید ، و از ظلم و خونخواری توبه کردید ، و هوا خواه مشروطیت هستید ، اما آنها که حسن آدهیت و تعمق نظر دارند همان وقت میدانستند که در شما تغییر حال محال است ، آنچه گمته کذب و نیرنگ است و حقیقت ندارد ، فقط محض گول زدن ملت است که درین دوره هم بیکار نمائید و اصلاح و ضمی را که دنیا در ایران انتظار آرا دارد بتأخیر بیندازید و چند روز دیگر هم ما را خواب خرگوشی دهید و بار خود را درین دم آخر بار نمائید .

برای مزید بصیرت واستحضار خاطر برادران و دشمنان ظلم و ظالمین بعضی تلگرامهای راجع بحقیقت خود را ذیلا مینگاریم و محالاً گذارش خود را تا همین درجه کافی میدانیم .

تلگرام مجلس مقدس به انجمن ایالتی تبریز

نمره ۹ ، رمضان ۱۳۲۵

توسط اهالی زنوز ، انجمن ایالتی چون رعایای زنوز ابراز اسنادی بر حقانیت خود کرده اند و لازم است در کیفیت ملکیت زنوز تحتبقتانی دقیقه بعمل آید و طرفین آسوده شوند مأمور محالاً فرستاده نشود تا پیشج نفر از اهالی زنوز را بوکالت ثابت روانه طهران کنند و طی غاذه شود ، (مجلس شورای ملی)

این تلگرام با اینکه بتوسط اهالی زنوز بوده حکمران آذربایجان و حاج میر محمد علی و امینالتجار به آنها اراوت نداده اند تا اینکه مجدداً از زنوز تلگرام ذیل رسیده .
از مرند به طهران ۹ شوال ۱۳۲۵ نمره ۵
وکلای ما عازم ، از طرف حکومت مجدداً مأمور زیادی وارد ! عنقریب کار بقتل وغارت میکنند ! !
الامان الامان الامان ! ! استدعا داریم همین قدر مهلت داده شود تا وکلا ما وارد طهران شوند .

(اهالی زنوز)

ایضاً از مرند به طهران شوال ۱۳۲۵

نمره ۱۴۷

حضور مبارک منوی وطن و امنای محترم دارالشورای کبری مدظلالهم ، از تأخیر جراب تلگرام زن و اطفال ما در اضطراب ! پنجاه نفر مأمور و تحمبات فوق انطاقه طالبه حضرت و الاحکمران در صدد شورش و قتل وغارت است ! استدعای ما بیچارگان اینک ترک مأموریت تا وکلای ما در ساحت قدس شورای کبرای ملی حاضر ، و احقاق نشده سوای حقوق دیوانی حبه ظالماً نداده و حقوق مسلمة خودمان را نابود نخواهیم کرد ، الامان الامان الامان ! ! بلرزه مستأصل ، تا جواب نیاید افساد مأمورین نخواهد شد .

(عموم علما و سادات و رعایای قصبه طیبیه زنوز)

ایضاً از زنوزهای مهاجر روسیه که کار

گران معدن مس (گداسیک) اند ،

از (الیزبت پل) به طهران

حضور مبارک اعضاء مجلس مقدس ملی ایران ، ما اهالی قصبه زنوز از ظلم و تعدی بقدر هزار نفر فراری ! املاک ما را غصب نموده برضای الهی ظلم مرتضوی را از ما بیچارگان رفع فرمائید بلکه از غربت خلاص شده ، در شریعت نبوی رواست از ظلم یک نفر در غربت

مانیم ! املاک ما از آفتاب روشن تر است قبالة جبلی
غضب نموده روسی شده ایم ، الان . . . سوار در
خانه ما گذاشته .
قبه دارد

چرندک پرنده

ادبیات

شیخ الاسلام عزاسوده جناب ملا نصره دینه تعزیت
ففقازده دایان کچن ده بر آز
دن دن يتور ای صبا به اعزاز
چو خلیجه سلام او بی قرینه
فلیسده کی ملا نصره دینه
صونزه دی که ای دوچار آلام
بو چرخ فلک کیمه و یروب کام ؟
انسان کبورور چه بنده چه شاه
قاللاز بو جهانده جزیر الله
بسدور! هبه مصلحت کورورسن

بیر بیله غم ایلمه چورورسن
گر آیددی وفات شیخ الاسلام
ظن ایتمه سن که اولدی گم نام
شکر ایله که شیخ نوریمزوار
صوکرده حسن دبور یمزوار
دین دیره گی هبچوقت یا نماز

الله بیزی ملا سزبور اخماز
﴿ گر رفت بدر پسر بناماد ﴾
﴿ جای خر کره خر بناماد ﴾

اولوقت که شیخ سر خوش آیددی
طهرانده سنون بیرون بوش آیددی
تا دینون اولایدی لاپ نازه
روخنده کلبیدی اهتزازه
توبخانه ده بیر ساعات دورایدون
گوز گوشه سبله باخوب گورایدون
مین لرجه عرق کوبی دوزولدی
یوز سوزله دن پلو سوز ولدی
بیر یانده اساس چرس و تریاک
بیر یانده بساط دختر تاک
وعظا بتدیگنی حالده شیخ نوری

چکدی عرقی حسن دبوری
هم دینکی چالیدی همده توری
شامدن سحره کهر خاری
القسه بطور محرمانه
جنت اونور ولدی بو جهانه
بونلر های گچدی گبتدی اما

قالدی منه برجه سوز که آیا ؟
﴿ دین کبلی ایله بیا اولور می ؟ ﴾
﴿ قوچی ایله (کودتا) (۱) اولور می !! ﴾
هر چند که نیجه باش کبیلدی
توب لاره جنازه لر آسبیلدی
مین لر چه داغلیدی خانانلر

چو خلیجه بخلدی دودمانلر
هم داره چکلبیدی نقش مسلم
هم جهله بولاشدی نام عالم
هم سپد یزدی کبفلندی
که میندی جاری کاه بندی
ذیقنده آچی حلال لشدی

هم مسئله مسلمانه یار اشدی
چینگنلرده عیالرا ولدی بابی
یا اتمو شبنی بوتین و هابی
باقلانیدی بیر آیه تک دکا کین
کلب اولدی چوخی مسا کین
بونلر های گچدی گبتدی اما

قالدی منه برجه سوز که آیا ؟
دین کبلی ایله بیا اولور می ؟
قوچی ایله کودتا اولور می ؟
﴿ باشلار قار یشوخی ایش آزله ﴾
﴿ ما بعد گنه او لور که اولسه ﴾
اما ملا عمو باغیشلا بیه گوز و نور که شهر لر ترکیه
اوخشا مادی ! (دخو)

(۱) (کودتا) (Coup d'état) اقداماتی است که دول
مستبده باقشون منظم و توب و اسلحه کامل خود جلوخبات
آزادی خواهانرا می گیرند . (مثلا قوشون توبخانه)
﴿ مکتوب از یزد ﴾

صد دفعه آخر چند نفر که طـ فدار عمیدالحکما بودند و از اول هم آنها سر دم را وادار کردند که ایشانرا ما ها و کپل کنیم سر یک جلو کباب شرط بستند که اینفته نطق خواهد کرد . از قضا آن هتته هم نطق نکرد . هفته دیگر شرط بستند باز هم نطق نکرد

هفته دیگر باز هم همین طور . آن یکی هفته باز همینطور چه درد سر بد هم الان ششماه تمام است که می

اینها شرط می بستند می باز می بلزند . بیچاره حاجه کنند دیگر از مال پسند از جان عاصی . بیچاره ها می رسم آخر مرچه دارند سر این کار بگذارند و آخرش مثل رعبتهای لشته نشا بروی نان امروز مالند .

حالا آ کبلابی شمارا بخدا اگر در طهران با ایشان آشنائی دارید بهشان بگوئید محض رضای خدا برای خاطر این بیچاره ها هم باشد میشود دو کله مهمل هم که شده مثل بعضیا بغالب زد .

(استغفرالله گویا باز مخالف با عقاید باقالهای طهران شد) .

باری من والله از بس دلم باین بیچاره ها سوخت میخواستم خودم بطهران بیایم و از ایشان ملاقاتی نکنم اما خدا بک انصافی بحاجی لعین الضرب بدهد که بمیدانم چه دشمنی با ما بیچاره سمنانها داشت که پنجاه هزار تومان ایضاً دو هزاری امین السلطانی بروسها و یونانیها پول داد که بیل و کلنگ برداشته بیایند راه ما را خراب کنند . والله بالله بدشترها اسب الاغ کاری درشکه کالسکه زمستان و تابستان از این راه میرفت و می آمد اما حالا قبل هم نمیتواند از نوبی این باطلاقتها در بیاید . باری زمستان که گذشت انشاءالله در تابستان برای دیدن ریش سپید علی هم شده بطهران می آیم . اما حالا که زمستان است . هر چند در تابستان هم دره و ماهور و چاله و گودال خبلی هست . اما باز چرا . هر چه باشد تابستان چه دخلی دارد !

جواب از اداره

عزیز من از چانه زدن مفت چه درمی آید . بقول طهرانیها بر گفتن بقرآن خوش است . آدم که برگشت از چشم و رو می افتد . بدهنها می افتد . سر شناس میشود . خدای نکرده خدای نکرده اگر یک اتفاق بیفتد آن وقت هم بقول شاعر علیه

انجا جمعی از حاجی ها انجمن کرده گفتند حالا که الحمدلله مشیرالمالک هم مشروطه شده . خوبست ما هم بعد از این محض دل او هم باشد هفته بکروز جمع شده در اصلاحات مملکتی صحبت کنیم . از جمله در همان مجلس قرار گذاشته اند که بعد از این شبی که فرداش حمام میروند کمرشان را زفت و زرده تخم بیندازند که توی آب خزینه سست نشود .

همه با هم متعهد شده ریش داده ریش گرفتند . الا یک نفر از این حاجی ها که گفته این خرج زیادی با صرفه تبحارتی نمیزاد . بعد هم گفته است آب حمام کر است با بخور چیزها نجس نمیشود . در صورت چه درد سر . با مقصود انجمن هم را می نکرده است . حالامه حاجی ها باشانرا توی یک کفش کرده اند که او مستبد است . او هم سخت ایستاده که همه اهل انجمن کافرند برای اینکه از حرفشان همچو برمی آید که آب کر پیش از تغییر لون و طعم و رایحه نجس خواهد شد . باری حالا که هر دو طرف محکم ایستاده اند . اینها بحاجی و اتیاعش میگویند مستبد . او هم باینها میگوید بایی . اما علماً حق را بطرف حاجی داده اند . مخلص که کارها خبلی شلوغ است . دیروز هم مشیرالمالک در انجمن گفته است که اگر بشنوم در طهران یک مو از سر قاتل فرویدون باد پرده امر میکنم همه علمای یزد حکم جهاد بدهند که مرچه پرویز هست و هر چه حاجی محمد تقی مازار هست و هر چه هم زردشتی هست همه را مسلمانها در یک شب بکشند . باری بمیدانم دیگر چه بر سر داریم . خدا خودش خیر کند .

از سمنان

انجاها الحمدلله ارزانی و فراوانی است . اگر مرگ و میر نباشد یک لقمه نان رعیتی داریم میخوریم می پلکیم . مستبد هم میانمان کم است . همه مان مشروطه ایم . راستی جناب دخو مشروطه گفتیم یادم آمد . الان درست یکسال از کار است که ما عمیدالحکما را بوکالت تعیین کرده ایم . در این مدت هی روز نامه مجلس آمد می ما باز کردیم به بنیم و کپل ما چه نطق کرده . دیدیم هیچی . باز هم آمد باز هم نجسس کردیم دیدیم هیچی . نه یک دفعه نه دو دفعه نه

الرحمه ✽ زبان سر سبز میده بر باد ✽ مگر حاجی غنی شال فروش آقا شیخ حسینعلی مشهدی عباسعلی نانوا حاجی حسینعلی وارباب جمشید اینها وکیل نیستند ، مگر اینها تا حال یک گله حرف زده اند ، هر وقت اینها که گفتم حرف زدند منهم شرط میکنم جناب عمده الحکما هم بزبان بیایند ، یکی هم آیا به بنیم از حرف زدن دیگران چه فائده برده اید که این یکی مانده فرضاً او هم حرف زد ، بگدغه خدای نخواستہ طرفدار قوام در آمد ، بگدغه هوا خواه جهانشاه خان شد ، بگدغه ولایت رشت را ایالت کرد خدا خودش کارها را اصلاح کند ، خدا خودش مشکل خیری از کار همه بگشاید ، خدا خودش از خزانه غیبش یک کمی بکند ، اگر نه از سعی و کوشش بنده چه میشود ؟ از حرف زدن ما بنده های ضعیف چه بر می آید ؟

✽ از تبریز ✽

بیست روز بود که مجاهدین از دو طرف سنکر بسته و با هم مشغول زدو خورد بودند ، یعنی اولش اینطور شد که کله شتر قربانی را روز عید مجاهدین شبنخ سلیم بردند برای شبنخ سلیم ، میره اش با مجاهدینش از این مسئله متثیر شدند که چرا برای میره اشم نبرده اند ، باری ده بیست روز بود که دکانه بسته بود ده بیست نفر هم از طرفین کشته شد اما الحمدلله زود بخیر گذشت . حالا قونول گفته است که برای این کشته ها اگر در مملکت ما بود مجه ما از طلا میریختند . حالا که شما ندارید از مفرق بریزید برای اینکه اینها شهبند مشروطه اند !!! مردم هم بعضی قبول کردند که برای اینکار دفتر اعانه باز کرده پول جمع کنند اما بعضی زیر بار میروند برای اینکه می ترسند این پولها هم برود پیش اساسه انجمن گاستان ، باری از هر جهت امنیت است ، بکنفر هم مستبد در تبریز پیدا میشود ، الحمدلله همه مجاهدند .

✽ از رشت ✽

از حسن مراقبت حضرت مستطاب اشرف ارفع والا شاهزاده حکمران بحمدالله کار و بارها خوب است ، آب از آب تکان نمیخورد ، از همه جهت امنیت است ، فقط این روزها اعضا حکومت (گرو) کرده دست از کار کشیده اند و سخت ایستاده اند که ما لباسهای

شب آخری صنیع حضرت را که در جین گرفتاری پوشیده بود جداً میخواهیم برای اینکه اینها وصله لوطی است ، ما نمیگذاریم این وصله ها دست نامرد بیفتد ، باری حالا که تابای جان هم ایستاده اند تا بعد چه شود (وصله های مزبور از قراریکه قلم داد شده یک نوب بل نخل گربه و یک چارقد کارس و یک نوب هم چادر نماز قوس و قزح است) .

اما آنو کبلی که آمد طهران مشروطه را درست کرد ، از آنجا دوباره آمد برشت مشروطه را خراب کرد قول داده که همین دو سه روزه بطهران رفته باز مشروطه را درست میکنم و وصله های شما را هم حکماً از نظمه میگیرم ، یا میدهم حاجی معصوم قبض رسیده را میفرستم یا عین آنها را با پست ارسال میکنم ، دیگر شما چکار دارید ، شما مستحق وصله هاتان باشید .

✽ اعلام ✽

پارسبان محترم طهران بتازگی داخل هیئت انجمن اتحادیه آذربایجان شده و جزو اعضای آن مجمع قرار گرفتند . عموم اعضای انجمن ازین اتحاد و یگانگی برادران وطنی خود کمال تشکر و امتنان را دارند ، و در همراهی و معاونت آنان تا همه مقام حتی بانثار جان حاضرند ، و نیز از تمام اخوان اسلامی خویش منما و در خواست مبنیانده که بیشتر از بیشتر در اکرام و احترام این ملت قدیم محترم که یادگار نیاکان ایرانیانند به منتها درجه که وجدان و حس انسانیت حکم میکنند بکوشند ، و در نیک و بد آنان خود را شریک و سبیم دانند . (انجمن اتحادیه آذربایجان)

✽ مسرت و تشکر ✽

عموم اعضای انجمن اتحادیه آذربایجان ازورد جناب مستطاب آقا سیدعلی برهان المحققین واعظ آذر باجانی دامت برکاته که (اعضای محترم انجمن و از مشروطه خواهان حقیقی اند) بتازگی از مشهد مقدس مراجعت فرموده اند کمال مسرت را داشته و از زحمات فوق الطاقه که در تأسیس انجمنهای خراسان ، قوچان ، سبزوار ، سمنان و رشت که شعب انجمن اتحادیه آذر باجیان است متحمل شده اند تشکر دارند ، (انجمن اتحادیه آذربایجان)



عنوان رسالت

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 طهران نزدیک امامزاده یحیی
 کوچه مسجد فاضل خلخالی
 دبیر و نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 بهمنیه ۲۴ محرم ۱۳۲۶ هجری قمری

فاذا نفخ فی الصور فلا انساب ینهم

هنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون [نمبر] قبول نخواهد شد ،
 وجوه آئونه از هر کس و از هر جامه متا گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 ممالک خارجه دو (۲) تومان
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

اعلام

- ۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد داخله و خارجه و کلاهی محترم اداره اند .
- ۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .
- ۳) اگر تا انتشار شماره ۲۶ وجه اشتراک اوراق صور اسرافیل را و کلاهی عظام اداره نپردازند دیگر روز نامه بجهت آنان ارسال نخواهد شد و قیمت ۲۶ نمره را که بدهی ایشانست گرفته میشود .
- ۴) مشترکین کرام طهران که بدون اجبار طالب اشتراک این جریده شده اند امید است که پس از توزیع این نمره وجه آئونه را پرداخته و قبوض چاپی مهور به مهر اداره را دریافت دارند زیرا که اگر سواى قبض مزبور را موزعین داده اند باطل است .
- ۵) و کلاهی کرام (و مشترکین محترم ممالک خارجه که رسماً از اداره قبول اشتراک نموده اند) وجوه آئونه را

برات ارسال نمایند زیرا که مسکوکات و [اسکناس] را در دستخانهای سرحدی مملکت روسیه هجر میکنند تا قبوض امضا شده صاحبان وجوه را از بلاد داخله اداره پست ایران بد آنجا بفرستد و بعد از چند ماه معطلی مبلغی صاحبان بول بدهند و آن وجوه را دریافت نمایند (این سخت گیری و رفتار غیر منصفانه هم مثل سایر مواد معاہدات ما با سایر دول است که ابواب سعادت و ترقی را بر روی مات بپنجه بسته ! !)

۶) از مشترکین عظام بلاد داخله که رسماً از اداره قبول آئونه نموده و تا کنون وجه اشتراک را نپرداخته اند متنی است برات یا [نمبر] ارسال دارند .

۷) از شماره اول تا نمره اخیر صاحبان اشتراک طهران را اداره مرتباً بموزعین تحویل داده اگر بعضی نمرات را نرسانیده اند جداً از آنها مطالبه نمایند .

اهالی مملکت و ترویج هر قسم قانون تازه بعد از اطمنان
هر صاحب حق از حق خود بیاشد .

البته هیچوقت تدبیر ، انصاف ، و مپانه روی
يك نفر مسلمان محرومی ارباب را از کلبه حقوق خود
اجازه نمیدهد ، لپکن بهیچ نوع تمبه و چشم پوشی
نمیتوان انکار کرد که امروز که روز اشاعه عدل ، اجرای
احکام اسلام و خواسته های ازلی الهی است ، اشک
های خونین رعایا ، و شکمهای گرسنه و ابدان عوررنج
برهای مملکت در زیر آفتابهای سوزان هر مزرعه ،
سورت سرمای هر کلبه دهقانی ، و فقر و مسکنت هر
آلایق بنسای جان شکاف ، رحمت و شفقت
هر حاکم دولتخواه ، هر وزیر معدلت تخمیر ، هر
مجتهد مسلمان دوست ، و هر وکیل نوع پرست را
با هزاران تضرع و ابتهال برای تخفیف حقوق
اربابی و تقویت حال رعیت مطالبه می کند .

احساس همین مظلومیت و درک همین اصل اصل
ترقی و اولین شاهکار بقا و توسعه هیت بود که وکلای
[دوما] ی اول روس را با يك وله و عشق و شهننگی بی
ملاحظه و ادار کرد که بموجب وضع قانونی جدید خالصه
های دولتی و املاک کلیسا و ملاکین را برعایا تقسیم و
واگذار نموده حق را بمقدار و نتیجه و حاصل زحمت
را به رنج بران تقسیم نمایند .

تفصیل عقاید وکلای مجلس [دوما] و وقایع حادثه
یارساک روسیه هر چند مناسبت نامه با عقاید کنونی مآندارد
لپکن شرح آن برای توسعه افکار یاره از مشترکین عظام
خالی از فائده نیست .

پس از آنکه وکلای دومای روس را که اعقل و اعلم
ملت بودند بعد از آتمه فدا کاریهای مردم انتخاب نمودند
در هر ایالت و ولایت و ناحیه روسیه هنگام حرکت آنها را
بجایات ضما و فقرای مملکت و تحصیل آزادی و طرفداری
رعایا و کارگر قسم داده و قول شرف گرفتند .

وکلای مزبور پس از وصول به [پترزبورغ] و
دخول در مجلس شوری نظر بمعلومات شخصی خود و
نظر باطلاعات کامله از مقتضیات عصر و نظر به آن تضرع
و ابتهالهای موکلین مظلوم و از دست رفته خود مسئله
تقسیم اراضی را پیشنهاد کرده و در این باب رای دادند

در تمام دنیا هر جا که طبقات رعایا و کارگر راحت
نرند همان نسبت هم احترام کار در انتظار بیشتر ، طبقه
کارگر زیاد تر ، اهالی به تحمل زحمت و رنج بری
راغب تر ، و مملکت نیز آبادتر است ، و بعکس در
آنها ها که برای يك نفر ممکن است که از محصول زحمت
دیگری زندگی کند و خود از مسئولیتهای حیات و
تکالیف هبتی شاهه خالی نماید ، کار بی شرف ، عده
کارگر کم ، مردم بقبول مشقت کار بی رغبت و مملکت
نیز دچار فقر ، فاقه ، ذلت و مسکنت است .

البته مشترکین محترم میدانند که مقصود ما ازین اطایه
کلام آن نیست که صاحبان املاک بکلیساره از حقوق
مالکیت و قیمت اراضی خود بی بهره بمانند و رعیت
بکلی از ادای حق اربابی معاف باشد چه اینغی اگر در
سایر ممالک امکان پذیر باشد در مملکت ما گذشته از آنکه
مجالاً مابه اغتشاش موقتی خواهد شد ، قوانین محکم اسلام
نیز با اینغی بطور کلی اجازه نداده و محرومی صاحبان املاک
را دفعتاً تضویب نمی کند .

اما چنانکه سابقاً هم گفته ایم قواعد همین دین مبین و اصول
فقاهتی همین مذهب قویم عمل مزارعه یعنی قرار داد
ارباب و رعیت یا کارگر و صاحب سرمایه (مضاربه)
را داخل در عنوان معاملات و در معامله نیز تراضی طرفین
را شرط صحت عمل قرار داده است . و همین معنی بما
آشکاری نمایاند که بموجب احکام محکمه اسلام رعایای ایران
يك روز حق دارند که با صدای واحد در مقابل کرورها ملاک
عدم رضایت خود را از این معامله و مواضعه کنونی
خود فریاد کنند ، و استرداد حقوق مقصوبه طبیعی
ترضیه خاطر خویش ، و رفاه معیشت و بعبارة اخری
تخفیف حقوق اربابی را با نوك بیلهای خود مطالبه نمایند .
تا آسایش رعیت و کارگر در ایران پیش رود ترقی
این مملکت بشهادت حس و تجربه و علم میسر نخواهد شد
تمام اقدامات هوا خواهان ترقی ایران ، تمام سعی
و کوشش طرفداران علو اسلام ، رکابه جد و جهد
ماتقین اصلاحات جدیده با این وضع بد بختی حاله رعیت
های ایران کلبه بی اثر ، و عنقریب به يك یأس و نا
امیدی محیر مبدل خواهد شد .

مبنای اولین اصل اصلاحات همان آسایش قسمت عمده

ملت آشکار کرده اند باید مملکت روسیه درست هفت ماه تمام بی مجلس ، و ملت بی نماینده بماند .
بلی در مدت این هفت ماه دولت خود سر رفتار خواهد کرد و با هیچانهای ملی خواهد جنگید تا وقتی که دوامی ، مطیع و مفادی برای خود تحصیل کند ، و یا اگر ممکنش شود بکلی از هبجان ملت جلوگیری نمود .
دوما را بطور همیشگی تعطیل نماید .

ای ملت روس در مقابل این اقدام جبارانه برای استرداد حق انتخاب خود محکم بایستید ، در برابر این انفصال برای انعقاد دوامی خود جداً مقابلی نمائید .
دولت روسیه باین وضع ، حاله نباید بگروزی . بیرون ملت زندگی نماید .

خود شما راه رسیدن باین مقصود را مبدانید : در سلطنت مشروطه دولت بدون رضایت و تصویب وکلای ملت حق مطالبه مایات و سرباز ندارد ، حالا که دولت دوما را منفصل نموده شما هم حق دارید که سرباز و پول ببلو ندهید ، در صورتی هم که دولت برای رفع احتیاجات خود بخواهد قرض مجددی بنماید این قرض هم که بدون رضایت و تصویب نمایندگان ملت میشود از امروز ناصحیح و غیر مشروع است ، و ملت روس هیچوقت آنرا قبول ننموده و یک دیشار آنرا نیز ادا نخواهد کرد .

ملت روسیه تا انعقاد دوامی دوم یک شاهی بخزانه و یک سرباز بنظام مقروض نیست و نخواهد داد .
در اجرای مقصود مشروع خویش محکم باشید ، و مانند نفس واحد با کلمه مستقیمه واحده در پیشرفت حقوق مسلمه خود سعی نمائید ، همه قدرتهای دنیا در مقابل قدرت اتفاق ملت شما بی اثر است .
ای هموطنان هر چند این جنگ اجباری است لکن لازم و ناگزیر است ، و از اینرو نمایندگان شما هم با شما خواهند بود .

با امضای قریب دویست نفر از وکلا

(بقیه دارد)

امنای دولت که تمام شئون و اعتبارات خود را به خوردن خون مظلومین یعنی حاصل زحمات رنجبران مبدیدند بقبول این معنی بن نداده و دولت دفعه اول این تکلیف [پارلمانت] را رد نمود ، ولی وکلای ملت پرست روس باین رد قناعت نکرده دفعه ثانی اجرای رای خود را جداً از دولت خواستگارشوند ، دولت وقتی که اقدامات جدی وکلا را در پیشرفت این قانون ملاحظه نمود برای سد این اولین قانون آزادی رعیت دوما را منفصل نمود .

و کلا که دوما را منفصل دیدند محض ادا آخرین تکلیف مسئولیت ملی خود در ایالت [فنلاند] در شهر [ویبورگ] اجتماع نموده لایحه ذیل را بموکلین خود اعلان نمودند :

ای اهالی کل روسیه ! بر حسب حکم ۸ [اول] دوامی دولتی منفصل شده و بر هم خورد .
وقتی که شما ملت ما را بشما مندی انتخاب مینمودید بما سفارش دادید که برای شما آزادی و زمین تحصیل کنیم ، ما نیز برای سفارهای شما که موکلین ما می باشیم و برای قرض مقدس و مسئولیت وجدانی خودمان قوانین مخصوصه برای استحكام حریت ملت وضع کردیم و خواستیم که وزرای خود سری که بدون هیچ مجازات بر خلاف قانون حرکت مینمایند و فشار بر آزادی ملت می آورند از کار خلع شوند .

و پیش از آن قانونی وضع کردیم که بموجب آن زمینهای خالصه و کلیسا و ملاکین مجازاً برعایا واگذار شود .

لکن دولت از اجرای آن استنکاف نمود ، و وقتی که دوما در دفعه دوم جداً اجرای رای خود را مطالبه کرد دولت انفصال دوما و اخراج نمایندگان شما را اعلان داد .

بجای این دوما دولت وعده مبدعد که بعد از هفت ماه دوامی دومی انعقاد نماید ، یعنی دولت مینگوید : در موقعیکه ملت نزدیک بانهدام است ، در موقعیکه تجارت و صنعت در مملکت قریب باضمحلال است ، در موقعیکه تمام مملکت در هبجان و منتلب است ، و در موقعیکه [کابینه] وزرا عدم قابلیت خود را در رفع احتیاجات

بشارت

جناب دیرزا سید ابراهیم خان پسر آقا میرزا سید

جواد تفرشی که سالها در طهران مشغول تحصیل داخلی و خارجی بودند ، و دوره های صرف و نحو و معانی و بیان و حکمت را در همین پای تخت کامل نموده مدت هشت سال بود که برای تحصیل حقوق و فلسفه جدید به [بیروت] و [اکس آن پروانس] فرانسه سفر کرده در آنجا ها نیز با کمال جد و جهد تحصیلات خود را بر وفق دلخواه با آخر رسانده و [دیپلوم] های صحیح تحصیل کرده اند ، اینک که چند روز است بطهران مراجعت کرده و دیده هموطنان را پرورد مسعود خویش روئس نموده اند جای آنست که وزرای معظم و سران کاردان وجود این جوان عالم مذهب را منتقم شمرده نگذارند که این وجود نفیس نیز مانند بسیاری از دانشمندان دوره استبداد عاقل بنامد ، و مجالثاً اعضای اداره صور اسرافیل با کمال شغف پرورد ایشان تبریک بپیکریند و سعادت و توفیق خدمت ایشانرا از خدا میخواهند .

﴿ تشکر ﴾

از فرار اطلاعات اخیره که از آذربایجان داریم بنازکی جناب دانش پژوه وطن پرست آقا میرزا محمدعلیخان آذربایجانی مؤسس کتابخانه تربیت تبریز با کوششهای مجذانه انجمن های محترم بلدی و اتحاد و معارف را در آنجا برای تکمیل معنی مشروطیت و حفظ اساس مقدس شورای ملی و ترویج علوم و معارف که منبع ترقیات بشری است منمقد نموده اند . امید است که عنقریب نتایج مفیده آن مجامع گوشزد خویش و بیگانه شود و امثال اینگونه هوا خواهان آزادی و دانش را در وطن ما زیاد نماید .

﴿ بقیه تنظیم علماء و سادات قصبه زنوز آذربایجان ﴾ (جواب وزارت داخله بمجلس شوری ۱۰ رجب) (۱۳۲۵ نمره ۲۶۳۰)

مراسله مورخه غره رجب ۱۳۲۵ که متضمن ارسال سواد عربیة سادات و اهالی زنوز آذربایجان در نمره ۴۵۶۳ و مشعر بر شکایت از مرتضویها بود زبب وصول بخشد ، چون قبل از وصول عربیة آنها توسط مجلس محترم شورای ملی تلگرافاً هم شکایت کرده اطلاعات وزارت امور خارجه و ادب السلطان را بر حقیقت خودشان در عربیة تلگرافی درج نموده بودند ، مراتب از

وزارت خارجه تحقیق شد ، وزارت امور خارجه حقایق آنها را تصدیق کرده بیالت آذربایجان رجوع گردید که باطلاع کار گذاری و احکامی که در دست آنهاست احقاق فرمائید ، (وزارت داخله)

﴿ تلگرام از مرند بطهران نمره ﴾

﴿ پنجم ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۵ ﴾

مدرسه صدر ، جناب آقا سید اسدالله باستان مقدس دارالشورای کبری ، وکلای آذربایجان ، تقی زاده ، مستشارالدوله ، آقامیرزا فضلعلی آقا ، انجمن آذربایجان ، انجمن مجاهدین قزوین ، جبل المتین ، صوراسرافیل ، رهنا ، افسادات مرتضویهای طهران و تبریز ظاهر ، با حکم دارالشورای کبری وکلای مایجراکان از هر معبر عازم سوارهای سرحد مانع !! ! یکنفر و کپل ما برگشت به تبریز محبوس !! ! امان امان ای مسلمین ده هزار نفوس علماً و سادات شب و روز در خوف خطیر برای آمدن وکلای ما امداد . (موسی الحسینی ، غنی الحسینی)

﴿ ایضاً ﴾

(نمره ۶) ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۵

مدرسه صدر ، توسط جناب آقا سید اسدالله باستان مقدس دارالشورای کبری ، ما ملت مظلوم تصدق امنای ملت اما امنای ملت به آمدن وکلای مرتضوی در مرکز گرفتاری بلکه قتل و کلا معاونشان تدبیر قتل و غارت !! ! اطفال و نسوان در وحشت !! ! بحق اسلام امداد . (اهالی زنوزه ، ستار ، موسی ، خلیل)

﴿ اخبار خارجه ﴾

﴿ نقل از شماره ۸ سال دوم جریده شریفه ارشاد ﴾ در همین اوقات جمیع کتیری زن و دختر شهر لندن برای مطالبه حقوق سیاسی طبقه نسوان در اطراف خانه رئیس الوزرای دولت انگلیس از دهام کرده و بزور میخواسته اند داخل خانه او بشوند ولی اجزای نظمه مانع شده اند ، در همان روز هشت وزرا در دربار در آن خصوص یعنی داخل شدن زنها دربار لمان و حق وکالت و وزارت داشتن آنان کنتگویی زیاد نموده اند و [مستر آسکبت] وزیر مالیه تصویب نموده

روس مشغول طبابت بوده باعامه اسباب و لوزم جراحی و کتالی و ردادی و قلبگی تأسیس شده ، و تا پنج تخت از مرضای فقیر را مجاناً نگاهداری و معالجه و غذا و دوا و پرستاری میشود ، در صورت کثرت مرضی و لزوم معالجه فوری تأمه مریض نیز پذیرفته خواهد شد ، زائد بر این بیست تخت، دیگر هم داریم که هر کس مبتلا بمرض جراحی باشد در صورتیکه بخارجشن را خودش متحمل شود نگاهداری میشود ، و نیز مریض هرگاه زن باشد باید یک نفر از اقوام آن زن همراهش باشد تا نگاهداری شود ، دیگر آنکه هرگاه یکی از اطبای محترم مریض جراحی داشته باشند میتوانند مریض خود را به بیمارستان آورده در صورت ماهر بودن خودشان عمل مینمایند و ما نیز بقدر مقدور در خدمت و کمک حاضر میشویم و گرنه در صورتیکه اجازه فرمایند در حضور خودشان به عمل خواهیم پرداخت ، و علاوه بر این دکتر ابوب خان شخصاً هر روزه ناظر در بیمارستان مزبور محکمه دارند و برای معالجه اشخاص خارج مریضخانه نیز حاضر میباشند .

✽ خلاصه مکتوب شهری ✽

این مطلب از بدیهات اولیه است که علت تامه حرامد اجرای قانون است که هر فردی از افراد انسان بشکلی که مکلف است ، و مقضای حال و کار اوست رفتار نموده و هرگز با از جاده صداقت و راستی که وظیفه انسانیت است بیرون نهد .

بس بر شاست که اگر یاردم سائیده بای جلادت بمیدان دزدی نهد و دست تعدی بتاراج و غارت اموال مسلمانان دراز کند یخبران را خبردار نماید تا دچار خسارات فوق العاده نگردند ، مثلاً علی هذا چندین ماه قبل يك لنگه بار متعلق به بنده را کربلائی احمد نام مکاری شیرازی معروف (برادر کربلائی باشی) بتوسط یکی از اعیان گرفت که به شیراز حمل نماید ولی در این ایام معلوم شد که همان روز بعد از آنکه معادل ۲۵ تومان اشیا آنرا برداشته در سرای امین السلطان نزد آقا حیدر علی نامی کا وائسرا دار آن بسته را به مبلغ بیست و پنج تومان گرو گذارده و رفته (بنده و شخص ضامن و سایرین چگونه در زحمت و صدمه افتاده ایم بنامد) و از قرار

و قتیکه از در بر خارج شد ، خا خا های مزبور بکالسه او حمله بردند و تا توانسته اند او را زده اند آخر الامر پولیسها نجاستر داده اند ✽ ایضاً ✽

اهالی (آناتولی - آسیای صغیر) وقتت شرقی مملکت ترکی (عثمانی) بملت کثرت اصل و عراض مالیات واجحاف و فشارهای ظالمانه مأمورین دیوان بتسک آمده و بر آنها شوریده اند .

در بعضی نقاط دیگر آنجا برای آزادی و تنبیر وضع جمع کنیری دم از مشروطیت زده بخصوص مردمان [ون] از ادای مالیات و قبول نیکم عمال سلطنت بکی میخواهند خود را خارج کنند و با بحال زدو خورد های زیاد باقشون دولتی نموده اند و رشادتهای فوق العاده بروز داده و هتتصد نفر منتول و صد و شصت و پنج باب خانه خراب شده ! !

✽ تلگرام قزوین بطهران شماره ۲۳۶۷ ✽

✽ ۲۳ محرم ۱۳۲۶ ✽

حضور امنای محترم انجمن های آذربایجان ، مظفری ، برادران امام زاده بیچی ، برادران دروازه قزوین ، شاه آباد ، لاریجانیها و مدیر روز نامه مقدس صور از وقتی که ما بطهران آمدم برای فدا شدن مجلس مقدس و آن برادران عزیز حکومت بنای تمدی را گذاشته ، بعد از مراجعت این فدائیان مطلع شده در حضور وکلای محترم گیلان استنطاق کردیم که تمام را حکومت اقرار نمود ، هر چه بطهران عرض میکنیم معزولش مینمایند ، او هم با جمعی از مستبدین هم دست ولایتقطع به مجاهدین و کسان آتال تمدی و اذیت مینماید ! ! آخر ما هم برادران شما هستیم ! ! استدعا داریم شر این ظالم را از سر ما بیچارگان کم نمائید ؛

✽ انجمن مجاهدین قزوین ✽

✽ بیمارستان همت ✽

بیمارستان همت در خیابان ناصر به با اتحاد و اتفاق این فدویان ملت حاج منصور الحکماً و دکتر ابوب خان و دکتر ارسطو خان نواده حکیم مہج صاحب [دیلم] از مریضخانه آمریکائی که سه سال نیز در مریضخانه

خلاف عرض کنم ؟ شاید در مفتاح شاید در تلخیص
شاید در مطول و شاید در حدائق السحر درست خاطر
نیست يك وقی بهخوندیم

ارسال المثل و ارسال المثلین

بعد پشت سر این دو کلامه معاحب کتاب مینوشت
که ارسال المثل استعمال نظم یا نثری است که بواسطه کمال
فصاحت و بلاغت گوینده حکم مثل پیدا کرده و در
السنه خواص و عوام افتاده است ؛ من آنوقتها همین
حرفها را میخواندم و بهمان اعتقاد قدیمها که خیال
میکردند هر چه نوی کتاب نوشته صحیح است من هم کان
میکردم این حرف هم صحیح است ، اما حالا که کمی
چشم و گوشم وا شده ، حالا که سر و گوشم
قدری میچیند و حالا که نازه سری نوی سرها داخل کرده ام
مبینم که بیشتر از آن حرفهای هم که نوی کتاب نوشته
اند پر و پای قرصی ندارد ، بیشتر آن مطالب هم که
ما قدیمها محض همینکه نوی کتاب نوشته شده ثابت و
مدال میدانستیم باش بجائی بند نیست .

از جمله همین ارسال المثل و ارسال المثلین که نوی کتابها
مینویسند استعمال نظم یا نثری است که از غایت فصاحت
و بلاغت مطبوع ضباع شده و سر زبانها افتاده ،
مثلا بگیریم همین مثل معروف را که هر روز هزاردفعه
میشنوم که میگویند :

امان از دوغ لبلی ماستش کم بود آبش خبلی
وقتی آدم باین شعر نگاه میکنند می بیند گذشته از اینکه
نه وزن دارد و نه قافیه يك معنای تمامی هم ازش در
نمی آید ، و از طرف دیگر می بینیم که در نوی هر
صحت می گنجد در میان هر گفتگو جا پیدا می کند
یعنی مثلا بقول ادبا مثل سیراست .

مثلا همچو فرض کنیم جناب امیر بهادر جنگ
چهار ماه پیش می آید مجلس بهداز یکساعت نطق غرا
قرآن را هم از جیبش درمی آرد و در حضور دو هزار
نفر در تقویت مجلس شوری بقرآن قسم میخورد و سه
دفعه هم محض تأکید بزبان عربی فصیح میگوید
عاهدت الله خاطر جمع ، عاهدت الله خاطر جمع ،
عاهدت الله خاطر جمع ، و بعد یکماه بعد از این معاهده
و قسم آدم همین امیر بهادر جنگ را می بیند در میدان

مسعود ابن اول کار او نیست (لیس اول قارورة کمرت
فی الاسلام) نیست این شیشه اول که در اسلام شکست .
مقصود اینست که تبار محترم طهران و اصفهان و شیراز
و بوشهر و غیره این شخص دزد دغل را بشناسند و امین
اموال خویش بدانند ، حکم مجازاتش را نیز از وزارت
تجارت خواهانیم ، اقل السادات فرصة الدولة شیرازی

چرندک پرنده

* ادبیات *

رؤسا و ملت

خك بدم بچه بهوش آمده !

بجواب نه نه بکسر دو گوش آمده

گریه نکن لو لومی آد میخوره !

گریه می آد بز بزی ره می بره

اها اها - آخر نه چته ؟ - گشتمه -

بتره کی اینمه خوردی کمه ؟

چنچ چنچ سکه نازی پینی پیش پیش

لالای جونم گلم باشی کیش کیش

از گشنگی نه نه دارم جون میبدم -

گریه نکن فردا بهت نون میبدم

ای وای نه نه جونم داره در میره -

گریه نکن دیزی داره سر میره

دستم آخش به بین چلو بخ شده -

تف تف جونم به بین ، آخ شده ! ! !

مرم چرا افتده چرخ می زنه ؟ -

نوی سرت شی پیشه جا می کنه

خخ خخ . . . - جونم چت شد ؟ - هاق هاق . . . -

وای خاله ! چشمات چرا افتاد بطاق ؟

آخ قش م بیسا به بین سرد شده

رنگش چرا خاک بوسرم زرد شده

وای بچم رفت ز کف رود رود !!!

ماند بمن آه واسف رود رود ! ! !

معانی بیان

امان از دوغ لبلی ماستش کم بود آبش خبلی

تو بخانه که برای اهدام اساس شوری با غلامهای کنبک
خانه ترکی بلفور میکنند و با ورا مینمایند فارسی آرد ،
آنوقت وقتی آدم آن نطقهای غرای امیر در تقویت مجلس
و آن قسمها مفاظه ایشان در انجمن خدمت بیادش
می افتد بی اختیار میخواند

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آتش خبلی

یا مثلا بگیریم امیر اعظم سه ماه آژکار هر روز در عمارت
بهارستان مردم را دور خودش جمع می کند و با حرارت
[دمستن] خطیب [آطن] [میرابو] گوینده فرانسه در
حقیقت و منافع آزادی صحبت می نماید ، و بعد بفاصله
دو ماه از رشت بظهران اینطور تلگراف می کند :

(قربان خاک بای جوام آسای مبارکت شوم ، تلگرافات
از طرف غلام و از جانب ملت هر چه میشود رسمانه
است (یعنی قابل اعتنا نیست) گبلان در نهایت انتظام
بازارها باز مردم آسوده بجای خود هستند (یعنی من
در دیوانخانه نطق کرده ام که با دیگر مجلس بهم خورد
هیچوقت هم بر پا نخواهد شد بروید سر کارهاتان
بکاسی تان بچسبید یک لقمه نان پیدا کنید از این مشروطه
بازی چه در می آید) خاطر مهر مظالم هایونی ارواحنا
فداه از اینطرف بکلی آسوده باشد غلام خانه زادنکالیف
نوکری خود را مبداند (یعنی از هر طرف که بادش
می آید بادش مبدم) (امضا امیر سرباز)

اینجا هم آدم وقتی آن جانبازهای امیر اعظم در راه
ملت بیادش می افتد می بیند فوراً بخاطرش میگذرد که
امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آتش خبلی

یا مثلا حضرت والا فرمانفرما جلو طاق شوری روبروی
ملت می ایستد و با چشم های اشک آلود و گلوی بغض
گرفته بلواز حزین بملت خطاب میکنند که (ای مردم
من میخواهم بروم به ساوچیلاغ و جانم را فدای
شماها بکنم) بعد در عرض بیست روز دیگر می بیند در
قلمرو حکمرانی همین حضرت والا ارجندی نصره الدوله
پسر خلف ایشان دوازده نفر لخت و عور و گدا
و گرسنه کرمان را بضررب گلوله بخاک هلاک می اندازد .
اینجا هم آدم وقتی آن فرمایشات بی ریای حضرت
والا فرمانفرما بنظرش می آید بی فاصله این شعر هم از
خاطرش میگذرد

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آتش خبلی
یا مثلا آدم بکروز حضرت اب المله آقای سعد الدوله را
در یازدهان ابران مشاهده می کند که از روی کمال
ملت پرستی می فرمایند (از اینکه سعد الدوله را بکشند
چه ترسی دارم در صورتیکه از هر قطره خون من
هزار سعد الدوله تولید می شود) خدا توفیق بدهد
شیخ علی اکبر مسئله گورا را می گفت شیطان هر وقت
بهاش را بهم می مالد هزار تا تخم شیطان ازش پس می افتد
بازی از مطلب دور نیستیم .

بعد از آن آدم بفاصله چهار پنج ماه همین سعد الدوله را
می بیند که به تغییر سلطنت مشروطه به مقته رای میدهد
آنوقت آدم وقتی که آن قطره های خون ساف یادش می
آید خواهی نخواهی میگوید :

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آتش خبلی

یا مثلا آدم بکوقت سپه جلال شهر آشوب را می بیند
که در لثه نشای امین الدوله سنگ رعایای گرسنه را بسپند
می زند و در مجلس امیر اعظم چهل و بیروز تمام بچرم
مشروطه طلبی شش قلبه می کند و ده روز بعد از
خلاصی هم از ستوهای عمارت بهارستان بالا رفته جای
غل جامعه را در پا و گردن مردم نشان داده تمام
مسلمانی دنیا را برای داد خواهی از امیر اعظم به کمک
میخواهد آنوقت چند روز از این مقدمه میگذرد که
یک شب با همان امیر اعظم مثل دخو خلوت
می رود ، در انوقت هم آدم باز و قتیبه آن
فرمایشات دل شکاف آقا و آن حدت و حرارت انتقام
بیادش می افتد بدون اراده این شعر بخاطرش می آید که

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آتش خبلی

همچنین یک وقت آدم صدرالانام شیرازی و میرزا
جواد تبریزی را می بیند که از غم ملت آس و لاش شده اند و در سر
هر کوچه و در توی هر مسجد و میان هر انجمن فریادوا امتا
میزنند آنوقت بعد از مدتی یکی با پانصد تومان مؤسس
انجمن قنوت و ترقی خواهان (یعنی بی دینها) میشود دیگری
با ماهی شصت تومان بچه کتی پسر های قوام الملک را
بگردن گرفته زینت افزای ایالت فارس می گردد اینجا هم
وقتی آدم آن سوز و گداز های صدرالانام و میرزا جواد
بیادش می افتد و آهمه فداکارهای شوری و لافهای

؟ ای امنای سی کرور نفوس ایرانی ؟ آیا اسلحه
دفاعیه برای مسلمانان حرمت دارد ؟ ! آیا باید با
مسلمین اینگونه رفتار نمایند ؟ اگر داشتن سلاح
بجهت تدبیرین دین خام النین حرام است و مخالف با
شریعت غراست صریحاً بیان فرمائید ؟
چاره این بی اعتدالی را ما از آن ذوات مقدسه میخواهیم
و آنچه را که صلاح فلاح دولت و ملت است آن را
خواستگاریم .

﴿ محمد جعفر خانۀ پطروسکی داغستانی ﴾

﴿ اعلان از کرمان ﴾

خدمت ذی شرافت محرکین سارقین پست عرض میشود
، مصالحه نامه املاک و مستغلات (خانه واقع در کرمان
یکمباب ، ده شبخ زرند سه دانک ، همت آباد حومه
کرمان یکدانک ، مپاه بلی آباد سر آسباب سیزده دانک
، دکان کین کلاتری و بازار شاه ده باب) مرحومه بی بی
فاطمه صیبه کلاتر کرمان به آقا سید نصرالله خلوی خود
مهور به مهر علمای اعلام و حکم هایونی ، با مصالحه نامه
حاج میرزا حسن خان طیب بی که تمام مطالبات خود را
(در ۲۹ جمادی الاولی ۱۳۲۵) به جناب مستطاب شبخ محمود
افصل الملک کرمانی به مبلغ هزار تومان واگذار نموده
با احکام شرعیۀ آن (مرسله ۲۲ ذیقمده ۱۳۲۵)
که در بین نائین و اسفهان از قرار سند پستخانه ملفوفه را
شکافته و نوشتجات را رده (و پس از یکمشته باقی
محتویات آنرا از پستخانه طهران فرستاده اند) مستدعی
است بجناب مستطاب بحر العلوم و کبیل محترم علمای کرمان
داده بچاه تومان مشعلق دریافت نمایند و ابدأ هم ابرادو
بختی بر آنها نیست ، سواد معتبر آنها نیز نزد جناب بحر
العلوم ارسال شد .

﴿ اعلان ﴾

یک کبف جرمی قرمز رنگ بدون اسکناس و برات
که محتوی بعضی نوشتجات و اسناد بوده در هنم محرم
هر کس در تکبۀ رضا قلهخان پیدا کرده است بیاورد در همان
تکبۀ و به آقا محمد حسین عطار داده بکتومان مزدگانی
بگردد .

وطن پرستی و ملت دوستی که بنظرش می آید بکدغه
بدنش حظور می کند که

امان از دوغ لیلی ماستش کم بود آتش خبلی
مقصود در اینجاها نیست . مقصود در اینجاهاست که
این مثل در اینهمه مواقع سائراست و در اینقدر از جاها که
گفتیم و هزاران جای دیگر که همه بهتر از من
میسوقبند استعمال میشود در صورتیکه فصاحت و بلاغت
دارد و نه وزن و قافیه درست . درحالتیکه علمای فن
میگویند که ارسال المثل و ارسال المثلین عبارت از استعمال
عبارتی است که بواسطه کمال فصاحت گوینده در حکم مثل
سائر شده و در السنه عوام و خواص افتاده است .
﴿ دخو ﴾

﴿ مکتوب از پطروسکی داغستان ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۵ ﴾
بحال قبل ازینکه دولتمین ایران و روس بخلاف
عهدنامه (ترکان جای) یک فصل جدیدی بجهت عدم
دخول اسلحه و ادوات حربیه در ایرنا بر آن افزوده
و جدأ ورود آنکوه آلات را قدغن نموده اند همه
روزه رؤسای گمرکهای داخله بدون استئنا (سوای
اشخاصی را که سلطنت امتیاز مبداد) فشک و فشنگ
و (رولو) و قه های مسافرین را گرفته جریمه مینمایند
، ولی از سایر نقاط دیگر سرحدات متصل (بیردانگه)
شش لول و فشک وارد میکنند و شاهد مدعی دکان کین
اسلحه فروشی شهرهای ایراندت که ملو از آن آلات
منوعه است ، و همه کس هم میداند که آنها را از خارجه
آورده اند ، غرض اینستکه هر ایرانی بیچاره بعد از
سالها زحمت کربت و غربت بچشاهی اندوخته و در
عودت بوطن برای حفظ جان و مال خود از شر اشرار
و دزد های روسیه و ایران یک رولو یا قه کهنه و نوی
همراه داشته باشد در گمرکخانه ایران باید باجرمانه
قدیمی قدیم نموده و بعد در عرض راه دزدان خون
خوار اورا تحت کمر کرده و مجدأ لوت و عریان بروسه
هجرت نماید و مادام العمر بملت بگگذراند و آرزوی اهل
و دیار را بگور ببرد ! !

ای پیشوایان اسلام ؟ ای حافظین آئین احمدی (ص) ؟
ای حجبتین آئین ای آقای بهیانی ؟ ای آقای طباطبائی



فاذا نفخ في الصور فلا انساب بينهم

✽ عنوان مسلات ✽

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی
✽ طهران نزدیک امامزاده یحیی ✽
✽ کوجه مسجد فاضل حلهخالی ✽
دیپرو نکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
عجینبه ۹ صفر ۱۳۲۶ هجری قمری

✽ قیمت اشتراك سالانه ✽

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
✽ قیمت تک نمره ✽
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

هتنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و نواهی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با اضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
یا کتبهای بدون [نمبر] قبول نخواهد شد ،
✽ وجه آئونه از هر کس و از هر جامه متا گرفته میشود ✽

✽ اعلام ✽

- ۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد داخله و خارجه و کلای محترم اداره اند .
- ۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .
- ۳) اگر تا انتشار شماره ۲۶ وجه اشتراك اوراق صور اسرافیل را و کلای عظام اداره نپردازند دیگر روز نامه بجهت آنان ارسال نخواهد شد و قیمت ۲۶ نمره را که بدهی ایشانست گرفته میشود .
- ۴) و کلا کرام (و مشترکین محترم ممالک خارجه که راساً از اداره قبول اشتراك نموده اند) وجوه آئونه را برات ارسال نمایند زیرا که مسکوکات و [اسکناس] را در پستخانهای سرحدی مملکت روسیه حاجر میکنند تا قبوض امضا شده صاحبان وجوه را از بلاد داخله اداره پست ایران بدانجا بفرستند و بعد از چند ماه معلی مبلنی صاحبان پول بدهند و آن وجوه را دریافت نمایند

(این سخت گیری و رفتار غیر منصفانه هم مثل سایر مواد معاهدات ما با سایر دول است که ابواب سعادت و ترقی را بر روی ملت بیچاره بسته ! !)
۵) از مشترکین عظام بلاد داخله که راساً از اداره قبول آئونه نموده و تا کنون وجه اشتراك را نپرداخته اند . ممتنی است برات یا [نمبر] ارسال دارند .

✽ بقیه از نمره قبل ✽

دولت پس از اعلان [ویمورک] یعنی دستور العمل و کلای روسیه بموکابین خود در عدم تأدیه مالیات و سرباز ، و کلای مزبور را بقاعده [الحکم لمن غلب] برای همین توجیه نوع پرستانه که دفعی مشروع از مهاجین آزادی و آسایش بود بتهمت آشوب طلبی بدیوانخانه جلب نمود .

نقل قسمتی از استطاقات اشخاص معظم برای فدا کاری و کلای هر قوم و جان بازی نمایندگان هر ملت در راه ایشا

وطن بهترین نمونه و نیکوترین سر مشق است .
وقتی از [کوکوشکین] که یکی از نمایندگان شهر
[مسکو] است دخول او را در هیئت امضا کنندگان اعلان
[ویبورگ] استفسار میکنند در جواب میگوید :
بلی من اعلان ویبورگ را امضا کرده ام ، ولی این
معنی مرا چگونه مقصر تواند کرد ؟

ای قضات مملکت و ای وکلای طبقات خوب است
من بدو قدری از آن مقدمات که مرا مجبور با مضای
این اعلان کرد شرح دهم و پس از آنهم بگویم که بچه
دابل خود را مقصر نمیشمارم .

اعلان مزبور مسئله ایست از میخنی بزک : یعنی
مبحث روسیه قدیم و روسیه کنونی ، ماها هر جا که
باشیم شرح این معما را قرض خود می شماریم و چه بهتر
از اینکه بت این شکوی را در اینجا بنمائیم چه یقین مبدانیم
که در اینجا حرفهای ما را استماع خواهند نمود .

ما نمایندگان و مبعوثان ملت بودیم ، و علاوه بر
این نمایندگان نخستین [پارلمان] وطن خود محسوب میشدیم
. ممکن است ملت روس بواسطه کمی تجربه یا عدم اطلاع
از [پلنیک] عصر حاضر ما را انتخاب کرده باشند ، لیکن
درین حرفی نیست که تمام امید واری ملت ما بود ،
و اجرای کلمه مقاصد خود را از ما میخواست ، ملت
از ما همه چیز متوقع بود ، و پیش از همه تغییر ترتیبات
دولتی پیش را به اوضاع جدیده مطالبه مینمود . در حقیقت
توقع و در خواست این یعنی مسئولیتی گران و تکلفی سنگین
بر ما تحمیل می کرد ، لیکن ما از نقل این بار هراسی
نداشتیم ، چه باحتیاجات ملت بدرستی آگاه و به طرق
رفع آنها نیز بخوبی بصیر بودیم .

ما میخواستیم روسیه را در عداد ممالک آزاد داخل کنیم
: یعنی اوضاع را بخوبی ترتیب دهیم که در مملکت قدرت
قانون و حقانیت از هر قدرتی بالاتر شده شخص اول
سلطنت با پست ترین رعایا در متابعت آن مساوی باشند .
ما در صدد بودیم که وطن خود را خوشبخت و
ناائل به اوج سعادت و سعادت نمائیم و برای پیشرفت این
مقصد اعلی تنها چاره مؤثر و آخر الدوا آسوده کردن
طبقات پست مملکت بود .

ما بر آن سر بودیم که روسیه را مملکتی مقتدر نموده

و با همه اختلاف نژاد و مسکن مملکت را در داخل و
خارج صاحب وحدت پلنیک نمائیم .
در تمام این عقاید همه ما با هم متحد و متفق بودیم و در
پیشرفت این مقاصد مقدسه هم آواز و هم قوه سعی
مینمودیم ، اما افسوس که از سو اتفاق اجرای همه
خیالات ما بسته بیک همتی دیگر بود که آنرا عادتاً
دولت می نامیدند .

در مسئله تقسیم اراضی وزرا جواب دادند : ممکن
نیست ، و سعی نمودند تا [دو ما] منفصل شد و در انفضال
دو ما بر خلاف قانون اساسی رفتار کردند ، و چون
این انفضال از روی ترتیبات موضوعه نشد در معنی
حکم انفضال همان اعلان جنگ بود ، ما هم در مقابل
این اعلان جنگ بتوسط اعلان [ویبورگ] بملت اجازه
دفاع دادیم (در اینجا وکیل معظم در ضمن نطقی طویل
مدلل می کند که در سلطنت شوروی در موقع تخطی
به (کنستی توسپون) دفاع یکی از حقوق مسلمة ملت
و اس اساس سلطنت مشروطه است و صریحاً می گوید
که اعلان ویبورگ را بهیچوجه دولت نمیتواند اقدام
آشوب طلبانه و [آنارشیدی] بنامد چه این دفاعی
بود مشروع در مقابل حمله غاصبانه) بعد میگوید :
از این نقطه نظر است که ما مقصر نیستیم و خود را مقصر
نمیدانیم ، ولی اینرا هم بدرستی مسیوقیم که همیشه مغلوب
گناهکار است ، وای بر مغلوب ! ! و نیز مستحضریم
که ما را مجازات خواهند داد ولی مامدتی است که خود را
برای آن مستعد و حاضر کرده ایم .

آیا صدماتی را که بر ما وارد خواهند کرد
در مقابل آنهمه تعب ورنجی که ملت عزیز ما متحمل
شد و آن سهلای خون و قربانیهای بی حسابی را که
داد چه اهمیت و چه لیاقت دارد ؟ ! !

بالاتر بگویم لطهات وارده بر ما در برابر آن یأس
و ناامیدی که در قضای حوائج ملت و ترقی مملکت بما
دست داد قطره از دریا و ذره از خورشید است .

باز میگویم و تکرار میکنم که مقصود ما آسایش و
ترقی روسیه بود ولی چون عادت بر این است که پیشرفت هر
مقصودی عالی قربانی و خون میخواهد حالا که قرعه
این فال مبارک را بنام ما زده اند بتمام دل و شوق

و خيال عالی اعضای معظم آنرا منظور داشته .
امید است که انجمن های محترم طهران و سایر بلاد
نیز پیرو این مجمع شریف شده در توسعه علم و دانش
بکوشند و برادران خویش را عالم و آگاه فرمایند .

﴿ وقت ناگوار ﴾

روز جمعه ۲۵ صفر ۱۳۲۶ سه ساعت قبل از غروب
آفتاب اعلیحضرت اقدس هایونی هنگامی که بزم فرح آباد
از خیابان پشت تکیه بر برها عبور مفرمودند در حالتیکه
[اتومبیل] و کالسکه مخصوص اعلیحضرت محبط به
سوارهای کشیکخانه و ذر دوطرف جاده پلیس و [زاندرم]
بقطار ایستاده بودند يك عمد [بمب] در نزدیک اتومبیل
ترکیده عقب اتومبیل را سوراخ سوراخ و چند نفر را
نیز مجروح و مقتول نموده ! ! در صورتیکه از حسن اتفاق
و نیک بختی ملت کالسکه را که اعلیحضرت سوار بودند
در صد قدمی اتومبیل حرکت مبرکد و از شرو از آسیب
مصون مانده و عموم ملت را قرین شادی و انبساط نمود ،
يك بمب دیگر نیزها وقت در کوچه نزدیک تکیه بر برها بلافاصله
مخترق شد (از اتفاقات غریبه در روز جمعه در [بوئزر]
بای تخت [آرزاتین] از ممالک [یسکی دنیای جنوبی]
هم بمی بوزن بیست [پوند] (سه من و نیم تبریز)
بطرف رئیس جمهور آنجا از عمارت فوقانی انداخته اند و
در جنبه که جلو او می افتاده با پای خود بفاصله بگصد
قدم آنرا برت میکتد و در وقت احتراق آسبی بدو نمیرساند !)
از اینرو بلافاصله بساط عیش و شادکامی در تمام شهر
طهران منبسط شد و يك شب در بازارها و کاروانسراها
و سه شب متوالی در سر در بعضی خانها و انجمن ها و
خیابانها چراغان بود ، و تمام این اظهارات مسرت و سرور
که فقط ناشی از حس محبت مخصوص ملت نسبت بذات
ملوکانه و بدون حکم حاکم یا امر بلدی بود بهترین دلپلی
بر حسن احساسات ملت بالنسبه بشخص اعلیحضرت هایونی
میباشد ، و از طرف دیگر بیانات مرحمت آمیز اعلیحضرت
شهریاری نیز در جواب تبریک انجمن ها و فرمایشهای
حضوری ملوکانه به وزرا و وکلای تمام حاکی از حسن نیت
و اطمینان کامل ذات شاهانه نسبت بملت میباشد .
و راستی برای ایران چه خوشبختی از این روابط محبت

مفرط حاضر و آماده ایم .
مات عزیز ما هنگام فرستادن ما به مجالس جشنها گرفتند
و اظهار مسرت های فوق العاده نمودند ، و پس از آنکه
ما اعلان و بیورگ را امضا نموده باوطن خویش برگشتیم
و از طرف پلیس و دولت ما را تعاقب می کردند رعایا
جلو گیری مینمودند و در دستگیر نشدن ما از تحمل هیچ
زحمتی مضایقه نکرده در حراست ما مبهوش شدند . آیا
این رضایت عمومی و فداکاری ملت برای ما بهتر از هر
چیز نیست ؟ و آیا در مقابل این حق شناسی ملت و
محبت خالص آنان نسبت ب ما باز از مجازات خواهیم ترسید
؟ - ابدأ هیچوقت ما از مجازات ترسی نداریم .
از جان دادن در راه ملتی حق شناسی نمی بخود را ،
میدهیم . اگر ما از مجازات هراسی داشتیم ناچار اعلان
و بیورگ را امضا نمی کردیم . ملت این حرکات دولت
را نسبت به مبعوثان خود فراموش نخواهد کرد و با سرعتی
هر چه تمامتر بتمام مقاصد مشروعه خویش خواهد رسید
، بلی حق و حقایق همیشه پیش میرود و باطل و نابود
و مضمحل خواهد شد .

﴿ بقیه دارد ﴾

﴿ تشکر ﴾

چندیست بسی و همت جوانان دانشمند وطن بجمعی موسوم
به [انجمن فرهنگ] در طهران منعقد شده که میتوان
گفت دارای اسمی بامسمی و آثار آن بروشنی آفتاب هویدا
ست زیرا که سوای حفظ ایس مشروطیت و وطن پرستی
که مسلك حقیقی این انجمن است ترویج معارف و نشر علوم
را نیز بعهده گرفته و اطاقهای درسی برای تدریس طبقه
اکابر تهیه کرده که هفته شش شب زبان فرانسه ، انگلیسی
، صرف و نحو عربی ، تاریخ ، جغرافی ، حساب
و دفتر داری مجاناً درس گفته میشود ، و لوازم تحریر ممتلین
را نیز صندوق انجمن میدهد و تا کنون بکصد و هشتاد
نفر شاگرد را این دبستان پذیرفته و متی بر اهالی این
شهر گذشته که ادبی شکرانه آن بر همه کس لازم و واجب
است .

روزنامه [کاسپی] منطبقاً باد کوبه هم از راه قدر
شناسی شرحی در تمجید این انجمن مقدس نگاشته است

ذات‌الین و مناسبات و دادیه دولت و ملت بالاتر خواهد بود ؟ و آیا کدام دسیسه ارباب غرض‌وحمله و تمامی دشمنان ایران بارکان این اتحاد و اتفاق صمیمی خللی وارد خواهد نمود ؟

بلی چیزیکه ملت حق شناس ایران را بی اندازه درین وقته هائله دلتنگ نموده و بهیچوجه خود را نمیتوانند تسلی داد پیش آمدیست که درموقع وقوع این حادثه روی داد و آن اینست که

بعضی ترکیدن [بمب] تمام سوارهای کتبخانه که تا آن ساعت حافظ و حارس اعلیحضرت هایونی بشمار می آمدند و سادگی دروغی و شاه‌پرستی جعلی پاشا خان امیربهادر جنک آنرا تا مین مینمود تماماً از جلو و عقب شلیک کتان رو بفرار گذاشته جمعی را مقتول و عموم عابرین بیچاره را لحت کرده !!! دواسب از کالسکه مصدق السلطنه و دو اسب دیگر از [واگون] باز کرده بردند و سپهمن آقا نام ارمی را در خبابان جبل آباد از درشکه پائین کشیده ساعت و اشبا چیب او را خالی کردند ! و درحسن آباد همین سوارها دکانی را غارت نموده و از قرار مذکور یک نفر را بقتل رسانیدند !! و سربازهای فوج سه‌لاخور حافظ عمارت کاستان نیز عازم چابیدن شهر شدند ! ! و این درست همان وقت بود که اعلیحضرت پادشاه ایران نیم ساعت تمام در خانه مجلل‌الملک کالسکه چی باشی بکوه تنها از خود دفاع میفرمودند .

بلی احساسات عمومی ملت را هیچوقت نمیتوان تکذیب کرد این همان امیربهادری بود که با غلام‌های کتبخانه تمام اروبارا تسخیر مینمود ! و ارواح تمام اولیا و شهدا را برای کمال شاه پرستی و جان‌نثاری و فداکاری غلامهای کتبخانه شاهد میگردانید ! در موقع آسایش و سلامت فرد فرد اهل ایران ممکن است همین دعورا تکرار کنند و پای لاف و کزاف را بالاتر از آنچه امیربهادر اظهار می‌کند بگذارند ، لیکن در چنین وقتی به صحت پیش بینی های ملت میتوان معتقد شد و احساسات عمومی ملی را ممکن است تصدیق نمود .

و ما بواسطه مذاکراتی که [مسیو وارنه] فرانسوی اتومبولی اعلیحضرت نموده بهیچوجه نمیتوانیم جلو سوءظن خود را بگیریم و خدا بمقتضای امور دانایتر است .

مسیوی مزبور در گمرک میگوید « وقتی که من اتومبیل را بدرب اندرون بردم دیدم پرده های داخلی آنرا پائین انداختند ، گمان کردم که اعلیحضرت به اتومبیل سوار خواهند شد بعد دیدم سوارها و مستحفظین شاه اتومبیل را احاطه نموده به من امر حرکت دادند . گفتم اگر اعلیحضرت با اتومبیل سوار نخواهند شد علت انداختن پرده ها چیست ؟ گفتند اعلیحضرت سوار نخواهند شد من از این مذاکرات قدری بد گمان شده گفتم این کار صحیح نیست و اگر خطری مقصود است چرا مرا دچار آن مینمائید . اعتنائی بگفتار من نشد ، خواهی نخواهی اتومبیل را راندم تا اینکه سراسراهی تکتبه بر برپا در دست یک نفر چیزی در دستمال خانه شطرنجی دیدم که بطرف اتومبیل انداخت من اتومبیل را تند کردم ولی فوراً صدا بلند شد ، خرق هوا نزدیک بود مرا پرت کند اتومبیل را را نگاهداشته بکناری رفتم بعد از چند دقیقه که برگشتم احدی را ندیدم فقط یک نفر از راهگذر را دیدم که یکی از سوارهای کتبخانه با گلوله بدھانش زده او را کشت ! ! ،

بعد از احتراق بمب اعلیحضرت هایونی از کالسکه به سرعت پائین آمده خواستند داخل خانه میرزا حسین خان کجالی بشوند ولی چون در بسته بود بخانه که نزدیک خانه مزبور و متعلق به مجلل‌الملک است وارد شدند . و پس از نیم ساعت که حافظین وفادار اعلیحضرت از سلامت ذات اقدس ملوکانه مطمئن گردیدند کم کم از حیاول و غارت دست کشیده از اطراف جمع شدند . ولی چون جاده تنگ بود و کالسکه شش اسبه باسانی بر نمی‌گشت اعلیحضرت هایونی با سی نفر سرباز [گارد] توبخانه پیاده تا عمارت کاستان مراجعت فرمودند .

فردای آروز دوساعت از روز گذشته دو نفر باغبان نظری که از درب اندرون وزیر مخصوص خاک روبه می برده اند بواسطه فشاری که به دو بمب که زیر خاک روبه ها پنهان بوده وارد می‌آورد یکی از دو بمب ترکید هر دو نفر را می‌کشد و بعد از دوساعت بمب دوم را از زیر خاک بیرون آورده به تظلمه بردند .

اعضای نظمی مرکزی حکومت محلیه و حکمرانهای شهرهای نزدیک یا نخت بلا استثناء از همان ساعت

میدانیم که از این سوء قصد که برای ما شده تا چه درجه خاطر وکلای صدیق و امین مشوش و پریشان است و لیکن انتظار داشته و داریم که از طرف مجلس بیشتر و زیادتراً از شخص خود ما در تعین محرکین و گرفتاری مرتکبین اولیای امور تأکید و تشدد بعمل آید ، تا کنون که ۹ روز است از این مقدمه گذشته اثری و حاصلی نشده است بیم آن داریم که مرور ایام و لابی اهمیت این قضیه را در انتظار و افکار منسی داشته اقدامات جدی را که میبایست خیلی بیشتر از اینها در اینموقع بمقام بروز آید ست و بلال بلره مسکوت عنه بگدارد اینست بالضروره خاطر وکلای ملت را آگاه میدانیم ما نه محض محافظت وجود خودمان که نگهبان آن فضل خداوند متعال است بلکه برای استقرار امنیت و بجهت آسایش یک مملکت بزرگ اسلام ناگزیریم که اگر تا چندروز دیگر هم اثری در تعین محرکین و دستگیری مرتکبین ظاهر نشود باقتضای تکلیف شخصاً خودمان اقدامات مجدانه بعمل آوریم که خیانت مجرمین هویدا و اغراض مغرضین آشکار و پیدا شود ، و از مرابت شاه پرستی و صداقت وکلای خیر خواه انتظار داریم که در نیل این مقصود مشروع نامه جا با خیالات ما همراهی کرده دولتخواهی خود را با ممالیان واضح خواهند کرد . صفر ۱۳۲۶

این بود صورت دستخط .

عوام ملت این دستخط را بمنزله تمام حجت [اولیایا نوم] فرض کرده و هزاران خیال بریسان و موحش در ضمن آن مندرج می بینند . یعنی تصور می کنند که اولیای دولت عا به این سوء قضا را دست آریز کرده و سلب شفقت از ودایع الهی یعنی ملت نموده و باین بهانه درصدد اقدامات جائزانه می باشند .

و حیرت خواص قوم نیز از طبقه اولی کمتر نیست . چه این معنی مبرهن است که اقدامات ملل مختلفه دنیا در ممالک متعدده روی زمین برای برقراری اساس سلطنت حقه شو روی و اینهمه فدا کاریها و جان بازیها که در کره ارض برای پیشرفت این مقصد اولیه عقلای دنیا شده است تمام برای این بوده که دوقوه نرک اساس سیاست که قوه مقتنه و قوه مجریه است از هم مجزی شده و برای هر یک دسته علیحده تعین شده و دخالت در امور یکدیگر

در صدد گرفتاری مرتکب برآمده و مشغول تفتیش مجذانه شدند و از جمله چند نفری را در حضرت عبد العظیم و قزوین عامل اینکار تصور نموده دستگیر کردند و پس از تحقیق و استنتاجات لازمه بی تقصیری آنها ثابت شده مرخص شدند .

ولی در خانه بی سکنه نزدیک تکبته بر بریهاش عدد [کیسول دینامیت] و دودانه بمب و یک ریش مصنوعی بدست آمده که هنوز اهالی خانه مقنود میباشند .

از قرار تقریر سید غلام رضا خان زرگر مرندی آذربایجانی که صاحبان آن دو خانه را میشناخته و در ۳ صفر ۱۳۲۶ در اداره نظمیبه استطاق شده دو نفر از ساکنین آن خانه یا شایمال خان خصوصت داشته و مخزنه او میرفته اند ، و گوشتی برنجی [بمب] را هم در چند ماه قبل [شهید ایوب] آذربایجانی که از جمله اشرا [شارلطان] و دو عیسی مولتی محبوس است برینخته گر خیابان چراغ کاز با هم سر آبیاش دستور العمل داده بوده است بریزد . با تمامیت مزبوره پس از ۹ روز از واقعه حائله دستخطی از طرف حضرت هایوفی خطاب بمجلس مقدس شوری صادر شده که صورت آنرا ذیلا می نگاریم و عقاید ملت و خودمان را در اینصورت بدیناظنار میدانیم . این است صورت دستخط

در قصر گلستان طهران

مجلس شورای ملی مکتون خاطر ما پیوسته چنین بوده و هست که در ضمن تمهید موجبات استحکام در مشروطیت بقسمی اسباب جهت حواس و زرا و وکلای خود را فراهم نمائیم که بتوانند بالاتفاق اسباب آسایش عامه را بطوری آماده نمایند که ریشه فساد بلره منقطع بوده و اقویا و ضعفای ملت ایران از نعمت صحت و امان طوری بهره مند باشند که عاجزترین رعایا در مهد امن و امان از هر گونه صدمه و آسیب مصون بوده بتوانند عوض دفاع هم خود را مصروف حفظ و آبادی وطن و تحصیل شرافت و ثروت و مکنت نمایند ، ولیکن ملاحظه نمائید در حالتیکه اساس امنیت برای شخص سلطنت تا ایندرجه متزلزل باشد رعایای ممالک دور دست و اهل ثنور و سرحد و فقرای ملت اسلام و مطلق رعایا چگونه میتوانند از جان و مال خود ایمن و راحت باشند ،

ملت از پیشگاه اعلیحضرت همبونی استدعا میکنیم که این فصل قانون اساسی را از نظر حدید ملوکانه دور نداشته و اختلاط این دو قوه را که با هزاران بذل خون و ملبون هاسرف مال تازه از هم مجزیه میشود بهم مخلوط نفرمایند . و همان طور که در قانون اساسی مصرح است اجرای قوانین و احکام صادره از مجلس مقدس را بوزراء و مأمورین دولت واگذار فرمایند که به ترتیبات قانونی معمول دارند ، و الاسلام علی من التبع الهدی .

چرندک چرندک

دروس الاشياء

نه نه ! - هان - این زمین روی چیه ! - روی شاخ گاو ، - گاو روی چیه ؟ - روی ماهی ، - ماهی روی چیه ؟ - روی آب ، - آب روی چیه ؟ - وای وای !! الهی رودت نه بره ، چخسده خرف منزی حوصلم سر رفت .

آفتابه لگن شش دست شام و نهار هبچی

آفتابه لگن شش دست شام و نهار هبچی ! گفت نخور ، عمل و خربزه با هم نمیسازند ، نتهبند و خورد ، يك ساعت دیگر یارورا دید مثل مار بخودش می پیچید ، گفت نکفم نخور این دوتا با هم نمیسازند گفت حالا که این دوتا خوب با هم ساخته اند که من یکی را از میان بردارند !! !

من میخواهم اولهای دولت را به عمل و رؤسای ملت را به خربزه تشبیه کنم ، اگر وزارت علوم بگوید توهین است حاضرم دویت و پنجاه حدیث در فضیلت خربزه و یکصد و چهل و نه حدیث در فضیلت عمل شاهد بگذرانم .

صاحبان این جور خیالات را فرنگی ما (آتاشیست) و مسلمانها خوارج میگویند ، اما شمارا بخدا حال دست خوبی نجیبید یخه من ، خدا پدرتان را بیامرزد من هر چه باشم دیگر آتاشیست و خوارج نیستم .

من هیچوقت نمیکویم برای ما بزرگتر لازم نیست ، میان حیوانات بی زبان خدا هم شیر پادشاه درندگان است و بصریح عبارت شیخ سیدی سباه گوش هم رئیس الوزر

شمایند .

از زمان میرزاتقی خان الی حال اصلاح طلبان ایران به صدای واحد نخریه این دو قوه را خواستکار و عدم اختلاط آن دو را بیکدیگر مطالبه می کنند .

و نتیجه قریب سه سال عامه دادگاری ملت ایران و اینمه جانبازی مشروطه خواهان فقط يك فصل قانون اساسی بود که دولت علیه ایران و شخص شخص اعلیحضرت همبونی آرا تصدیق و امضا فرمود ، و ما محض تذکر از لپای دولت علیه ذیلا آنرا تکرار میکنیم .

اصل بدست و هضم . قوای مملکت به شعبة منسوب

میشود .

اول - قوه مقننه

دوم - قوه قضائیه

سیم - قوه اجرائیه

و در ذیل قوه سوم که قوه اجرائیه است صریحاً مندرج است که قوه اجرائیه مخصوص پادشاه است . یعنی قوانین و احکام بتوسط وزراء و مأمورین دولت بنام نامی اعلیحضرت همبونی اجرا میشود به ترتیبی که قانون معین می کند . در مقابل این فصل اصلی و ماده مده قانون اساسی سلطنت مشروطه حقه ایران که موشح بامضای اعلیحضرت پادشاه ایران است صدور این دستخط حقا موجب تحیر خواص و عوام ملت شده !! !

چه این دستخط قوه اجرائیه را نیز جداً و بطور [اولیهاتوم] به مجلس مقدس شورای ملی شهادت رکابها واگذار مینماید ، یعنی کار قوه اجرائیه را که بموجب فصل مزبور قانون اساسی مخصوص پادشاه است از قوه مقننه که مجلس شورای ملی است میخواهد !! !

در صورتیکه حق و وظیفه مجلس شوری فقط ایحاد یعنی استخراج قوانین از منابع شریعت می باشد ، و اینهمه فریاد روزنامه نگاران و عقلا طبقات ملت تا بحال این است که چرا قوه اجرائیه بامور راجعه بخود رسیده نهمده و مجلس را مجبور و مشغول باعمال اجرائیه مینماید ، و چرا وکلای ملت باتمام قوی اجرای تکالیف اجرائیه را از کارکنان دولت نخواسته و در باره موارد بامور راجعه بانها از روی کمال اجبار دخالت میکنند !! !

در مرحل با کمال تضرع و ابتهاال اینک ما و عموم

است ، و بلکه دراز گوش هم رئیس کتبهخانه باشد .
 میان مپوه ها هم کلابی شاه مپوه است ، و کلام
 هم شاید يك چیزی باشد ، و اگر مشروطه هم به
 نباتات سرایت کرده باشد که سبب زمینی لاید . . .
 (چه عرض کنم که خارا خوش بیاید) ، بازی برویم
 سر مطلب :

من هیچوقت نمیکویم اشرف مخلوقات از حیوان و
 نبات هم پست تر باشند ، من هیچوقت نمیکویم خرو
 کاو رئیس و بزرگتر داشته باشند ، چقدر زردک پیشوا
 و آقا و نماینده داشته باشند و ما اشرف مخلوقات را دهنه
 ما را بزنند بسر خودمان .

من درست آلمان یادم هست که خدا پیامرز خاله فاطیم
 هر وقت که ما بچه ها بعد از پدر خدا پیامرز شیطانی می
 کردیم ، خانه را سر می گرفتیم میگفت الهی هیچ خانه
 بی بزرگتر نباشد .

بزرگتر لازم است ، رئیس لازم است ، آقا لازم
 است ، رئیس ملتی هم لازم است ، رئیس دولتی هم
 لازم است ، اتفاق و اتحاد این دو طبقه یعنی ساختنشان
 هم با هم لازم است ، اما تا وقتی که این دو تا با هم
 نساژند که ما یکی را از میان بردارند .

این را هیچکس نمیتواند انکار کند که ما ملت ایران
 در میان پست کرور جمعیت پنج کرور و سبصد و پنجاه
 و هفت هزار نفر وزیر ، امیر ، سپه سالار ،
 سردار ، امیر نویان ، امیر تومان ، سرهنک ،
 سربپ ، سلطان ، یاور ، میرنجه ، سفیر کبر ،
 شازدافر ، کنسپه ، بوزباشی ، ده باشی ، و پنجه
 باشی داریم . و گذشته ازینها باز ما ملت ایران در میان
 پست کرور جمعیت (خدا برکت بدهد) شش کرور
 و چهار صد و پنجاه دو هزار و ششصد و چهل و دو نفر
 آیه الله ، حجة الاسلام ، مجتهد ، مجاز ، امام
 جمعه ، شیخ الاسلام ، سید ، سند ، شیخ ،
 ملا ، آخوند ، قطب ، مرشد ، خلیفه ،
 پر دلیل و پیش نماز داریم ، علاوه بر اینها باز
 ما در میان پست کرور جمعیت چهار کرور شاهزاده ،
 آقا زاده ، ارباب ، خان ، ایلیخانی ، ایل بیگی ،
 و اهباشی داریم ، زیاده بر اینها اگر خدا بگذارد

این آخرها هم فریب دو سه هزار نفر و کپل مجلس ،
 و کپل انجمن ، و کپل بلدیة ، مذهبی و دفتر داروغیره داریم .
 همه این طبقاتی که عرض شد دو قسم بیشتر نیستند
 يك دسته رؤسای ملت و يك دسته اولیای دولت ،
 ولی هر دو دسته يك مقصود بیشتر ندارند ، میگویند
 شما کار کنید زحمت بکشید آفتاب و سرما بخورید سخت و
 عور بگردید گرسنه و نشنه زندگی کنید بدهید ما بخوریم
 و شما را حفظ و حراست کنیم ، ما چه حرفی داریم ،
 فیضشان قبول ، خدا پشان توفیق بدهد ، راستی
 راستی هم اگر اینها نباشند سنک روی سنک بند نمی گیرد
 ، آدم آدم را میخورد ، تمدن و تربیت ، بزرگی و
 کوچکی از میان میرود ، البته وجود اینها کم یا زیاد
 برای ما لازم است ، اما تا کی ؟ بچکان من تا وقتی که
 این دو تا با هم نساژند که ما یکی را از میان بردارند .

من نمیکویم ملت ایران يك روز اول ملت دنیا
 بود و امروز بواسطه خدمات همین روسا سنک تمدن عصر
 حاضر است . من نمیکویم که سرحد ایران يك وقتی از
 پشت دیوار چین تا ساحل رود [دانوب] تمتد میشد
 و امروز بواسطه زحمت همین رؤسا اگر در تمام طول و
 عرض ایران دو تا موش دعوا کنند سر یکی بدیوار خواهد
 خورد . من نمیکویم که با اینهمه رئیس و بزرگتر که همه
 حافظ و نگاهبان ما هستند پریروز هجده شهر ما در
 قفقاز باج سیپیل روسها شد ، و پس فردا هم بقیه مثل گوشت
 قربانی سه قسمت میشود . من نمیکویم که سالهای سال
 است فزنگستان رنگ [و] و طاعون ندیده و ما چرا هر
 يك سال در میان باید يك کرور از دست های کار کن
 مملکت یعنی جوانمردها و جوانه زنهای خودمان را بدست
 خودمان بگور کنیم !!!

من نمیکویم درین چند قرن آخری هر دولتی برای
 خودش دست و پا می کرد ، توسعه بخاک خودش داد ،
 مستعمراتی تربیب نمود و ما با اینهمه رئیس و بزرگتر و
 آقا بحفظ مملکت خودمان هم موفق نشدیم .

بله اینها را نمیکویم ، برای اینکه میدانم بر گشت
 همه اینها بقضا و قدر است ، اینها همه سر نوشت ما ها
 بوده است ، اینها همه تقدیر ما ایرانیهاست .

اما ای انصاف دارها ، والله نزدیک است بخته خودم

بازه کم ، نزدیک است کفرو کاربشوم ، نزدیک است چشمهام را بگذارم روپهم دهنم را باز کنم و بگویم اگر کارهای ما را باید همه اش را تقدیر درست کند ، امورات ما را باید باطن شریعت اصلاح کند ، اعمال ما را دست غیبی بنظام بیندازد پس شما ملبونها رئیس ، آقا ، بزرگتر از جان ما بچارها چه میخواهید ؟ پس شما کرورها سرهزار و سه سالار و خان چرا ما را دم کوره خورشید کیاب می کنید ؟ ! پس شما چرا مثل زالو به تن ما جسییده و خون ما را باین سمجی می مکید ؟ کیرم و سم شما بول ندارید سداهوازا به بنیدید ، شما قوه ندارید قشون برای حفظ سرحدات بفرستید ، شما نمی توانید در مملکت بکشید ، اما والله بالله به سی جزو کلام الله شما آقدر قدرت دارید شیخ محمود اما زاده جعفر را از ورامین بطهران نخواهید ، شما آقدر قوت دارید که صد نفر سر باز برای حفظ نظم نبرد و خونخواهی قاتل سپید رضای داروغه و پس گرفتن هفتصد تومان تاوان قمار اجزاء عدل الدوله از حجة الاسلام و ملاذالانام میرزا علی رضای صدرالسمای یزدی اطال الله ایام افادانه به یزد بفرستید ، شما میتواند که با یانصد نفر سوار میر هاشم را از سلطنت مملکت آذربایجان خلع کنید .

حالا که نمی کنید من هم حق دارم بگویم شما دوسته مثل عمل و خربزه با هم ساخته اید که ما ملت بیچاره را از میان بر دارید ، وزیر علوم هم ابداً بتواند بمن اعتراضی بکند .

من دوستان و بچاه حدیث در فضیلت خربزه و بکصد و چهل ونه حدیث در فضیلت عمل در خاطر دارم در هر وزارت خانه شاهد میکنم ، میگوبند نه این گو و این میدان بگردید تا بگردیم ،

✽ مہما ✽

قربانوں اولم ، قورخباسن ! قورخباسن ! اللهم صل الله محمد !! و علاه مح مد !!

✽ ایضاً تلگرام شیراز بطهران ✽

✽ ۲۶ محرم ۱۳۲۶ نمرة ۱۱۶ ✽

بتوسط انجمن جنوب و انجمن معظم اصناف بساحت مقدس دارالشورای ملی شہدالله ارکانها مضارحل پوست

برہ بخارجہ بر آن ساحت مقدس پوشیده نیست مستدعی هستیم تلگراماً مقرر فرمایند کہ حکام و انجمن های ایالتی جداً در مقام منع برآیند .

(انجمن اسلامی ، انجمن انصار)

(*)

✽ تلگرام شیراز بطهران با سیم انگلیس ✽

✽ ۱۰ مارس ۱۹۰۸ میلادی ✽

✽ ۷ صفر ۱۳۲۶ ✽

بتوسط انجمن های جنوب و بنی فاطمه و آذربایجان و اتحادیہ طلاب بساحت مقدس دارالشورای ملی شہد الله ارکانها ، امروز صبح در حسنیہ قوام در موقع فاتحہ قوام الملک بہ تحریک نصرالدوله غلامهایشان (سوارها) شہک نموده جناب آقا شیخ محمد باقر حجة السلام تبر خورده مشرف بموت است !! حاج سپید احمد معین لاسلام را کہ معین مشروطیت و علم دارحریت ، و از بدو طلوع نیز مشروطیت جان خود را سپر تبر بلای مستبدین نمود کشتہ بعد قدغن کرده بنیت و بوریا جسدش را آتش زدند !! ! جمعی از مسلمین را هم کشتند !! ! درین هنگام گویا سالار السلطان هم بیایش تبر خورده .

ای سادات ، ای حیات مشروطه خون اولاد رسول را ریختند جسدش را آتش زدند !! ! مشروطه خواهان مخفی ، خانه ها بغارت اشرار ، گرت معاوتی دست مہدہد دریاب ، شیخ هم شہید شد !! !

✽ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ✽

✽ اعلان ✽

✽ محاوره و مکالمہ روسی فارسی ✽

کتابت بیجہ متعلمین زبان روسی ، در مطبعہ یارسپان و تمام کتابخانہ های طهران از قرار مجلدی بچہ اروده شاهی برای فروش موجود است . ولی بکاتب و مدارس تخفیف داده میشود . در سایر بلاد اجرت پست علاوه بر قیمت است .

✽ اعلان ✽

کلمہ مراسلات و تلگرافات اتحادیہ طلاب باید بمنوان انجمن اتحادیہ طلاب نوشته شود ولی محل وصول در مدرسہ دارالشفاحجرہ جناب دستاب آقای حاج شیخ محمد حسین خراسانی مدیر انجمن میباشد . (اتحادیہ طلاب)



﴿ عنوان مراسلات ﴾

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قائم خان تبریزی

﴿ طهران نزدیک امامزاده بچی ﴾

﴿ کویچه مسجد فاضل خلخالی ﴾

دیپرو نکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
بخشبنه ۲۱ ربیع الاول ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفيح في الصور فلا انساب بينهم

هتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلك ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
یا کتبهای بدون [نمبر] قبول نخواهد شد ،
﴿ وجه آئونه از هر کس و از هر جامه قدمتا گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان

﴿ قیمت يك نمره ﴾

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران (۵) شاهی

﴿ اعلام ﴾

۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد
داخله و خارجه وکلای محترم اداره اند .

۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار
تخفیف داده میشود .

۳) موزعین صور اسرافیل سوای مطایبه و چه آئونه
حق هیچگونه اخذ وجهی از مشترکین عظام نداشته و
ندارند .

﴿ اعلان از طرف اداره ﴾

خدمت شرکاء عظام دامت توفیقاتهم گذشته از استکه نکارنده
محترم جناب آقا میرزا علی اکبر خان ناخوش سخت بودند
نظر بسار از مصالح راجع به دوام جریده تمطیل
موقتی نیز مقتضی بود انشاءالله از همین هفته مرتباً توزیع
خواهد شد و جیر کسرهای گذشته نیز بعمل می آید .
﴿ قائم ﴾

﴿ بشارت ﴾

شبهای جمه از نیم ساعت بعد از غروب آفتاب جناب
مستطاب بهاء الواعظین دامت برکاته واعظ مخصوص مدرسه
(در مدرسه مرحوم میرزا حسین خان سپهسالار) وعظ
مبفرمایند و محاسن مشروطیت را با حدیث و اخبار شرعی و
براهین و دلائل عقلمه بیان مینمایند .

﴿ بقیه از نمره قبل ﴾

[رای شولی] که یکی دیگر از وکلای دومای اولی
روس است در استنطاق میگوید :
تصور اینکه دوما (مجلس شوری) را استنطاق
می کنند خیلی دشوار است ، در صورتیکه فاصله این فرمان
هفدهم [اکتبر] که بموجب آن ما برای تغییر امور
دولتی انتخاب شدیم تا حالا که روی این سند لپهانشسته ایم
پیش از يك سال و نیم نیست .
آیا چه اخلاقی افتاده ؟ آیا چه پیش آمده ؟ آیا ما

تغییری در ارادات ملت یعنی مواد مأهوریت خود داده ایم ؟ آیا ما خواسته این فرمان هفدهم اکتبر را بر هم زده چرخ تاریخ را عقب بکشیم ؟ - نه ، هیچکدام اینها نیست و نسبت به چیک از این تقصیرها را بما نمیتوان داد ، تنها چیزی را که ظاهراً برای تقصیر ما میتوان دست آویز کرد این است که چطور میشود اشخاصی که بر حسب اتفاق مادر از طرف ملتی جوان انتخاب شده و تازه باور [بلژیکی] دست زده بودند در یک روز روشن در شهر [ویپورگ] اعلان کنند که ملت بدولت سرباز و مالیات ندهد ؟ آیا این اشخاص یکدفعه منکر مالیات و سرباز بوده اند ؟ نه ، پس چه امری ما را باین کار مجبور کرد ؟

من حالا شرح این معنی را میدهم ، و آشکار میکنم که انفصال دوما که از طرف دولت شده تقصیر بوده نه اعلان [ویپورگ] درین موقع رئیس محکمه حرف اورا بریده میگویی من اجازه نمیدهم که شما بی ادبانه رفتار دولت را انتقاد کنید ، خاصه که این انفصال بر حسب حکم اعلائی امپراطور بوده ، خواهش دارم که من بعد اینطور حرف نزنید و گرنه حق تکلم را از شما میگیرم . و کپل مزبور پس از آنکه جنبه چند با کمال هيجان میگريد رانگش متغیر شده حالش بهم میخورد و مافردای آنروز در مریضخانه محبس مانده حالش بهتر شده حاضر استطاق میشود . و پس از آنکه مذاکرانی را که دیروز در غیاب او شده برایش میخوانند دوباره شروع به نطق کرده میگویی :

گفتگوی ما دیروز با پنجا ختم شد که قوای تازه در ماه [اکتبر] بر قوای کهنه غلبه نمود و نتیجتاً این غلبه فرمان ۱۷ اکتبر شد که در معنی مصلحه نامه جنگبان دو طرف بود ، و بموجب فرمان مزبور حقوق ملت شناخته شده و اهالی خوشوقت شدند ، ولی همه میدانند که این خوشوقتی پیش از موقع یعنی تنها امیدواری به آینده بود با اینهمه روز ۱۷ [اکتبر] بزرگترین روزی از تاریخ حیات ملت روس محسوب میشود ، در این روز مات بواسطه قوای خود حقوق منصوبه خوش را استرداد کرد

(رئیس محکمه باز نطق او را قطع کرده میگویی چنین چیزی نبود) و کپل باز دنباله محبت را گرفته میگویی عیبی که در کار پیدا شد تنها همین بود که ملت بدولت مطمئن شده

قول را فعل تصور نموده و از نیرو فتوحات خود را کامل نکرده ترك اسلحه نمود ، بلی هیچکس تصور نمیکرد که دشمن ملت از حتی او نمیکند ، طبقات پست رعیت که اولین مجاهدین و فدائیان حریت بودند عقیده دشمن خود را درست فهمیده بودند که از ملت خواهش نم نمودند که ترك اسلحه نکرده فریفته و عده های بی اصل دولت نشوند ، ولی افسوس که سایرین جنگ را کنار گذاشته و بفتح اول قناعت نموده برای استیصال هوای تازه حریت عجله کردند ، و اینهمه سبب شد که دشمن مغلوب ، ملت را خواب خرگوشی داده و مشغول تجدید قوای خود شد (باز رئیس محاکمات حرف او را بریده میگویی بدین الناظر استعمال نکنید) معنی آزادی هنوز در مغز و دماغ ملت درست جا نگرفته بود . . . (باز رئیس محکمه میگویی این مطلب ربطی به تقصیر شما در انقضای اعلان [ویپورگ] ندارد خواهش دارم در این باب حرف نزنید) در موقع خاموشی هيجان ملت دولت از حدود خود تجاوز کرده خواست که از فرمانی که در هفدهم اکتبر از او گرفته شد تخلف نماید . (باز رئیس میگویی بدین دفته آخر است که میگویی این الفاظ را استعمال نکنید) پس در اینصورت حرف نمیتوان زد . حالا که نمیتوانم شرح آن وقایع و موانع را بدهم سعی میکنم که از آنها بگذرم ، دولت نخواست يك مرتبه فرمان ۱۷ [اکتبر] را که حاوی آزادی ملت بود انکار کند و بنا بر این از روی احتیاط و کم کم مشغول کار شد . (باز رئیس میگویی محکمه حاضر نیست خیالاتی را که شما بدولت نسبت میدهد بشنود) از استقرار از آزادیهای سابق هیچ چیز برای ما باقی نمانده است و به یکبارگی بهمان اوضاع عبودیت پیش از ماه اکتبر برگشته ایم (رئیس میگویی گفتن این مطالب ربطی بکار شما ندارد) در میان این سه دوما معلوم است که دومی اول برای حسن انتخاب بهتر از سایرین میتواندست فرمان هفدهم اکتبر را بموقع اجری گذارد ، لیکن با اولیای دولت وقت نتوانست کار کند ،

◀ بقیه دارد ▶

✦ مکتوب شهری ✦

۱۴ صفر ۱۳۲۶

در عمره ۲۵ صور اسرافیل در مقاله [وقعه ناگوار] مذاکراتی از قول یزید نگارش یافته بود که در کمرک بیان نموده ام ، منتهای تشکر را دارم که شرح ذیل را که حقیقت واقع است در جریده خود درج نمائید .
 بنده با [انومیل] در جمعه ۲۵ محرم ۱۳۲۶ بدر ب اندرون سلطنتی رفته و بر حسب معمول برده و شیشه‌های انومیل را بالا کشیده ، فراشهای قصر سلطنتی نظم و ترتیب را بخوبی مجری داشته و از طرفین می‌رفتند ، سواران کشیکخانه هیچوقت بن تحکم نمی‌بایند و با آنها طرف صحبت و تکلم عیشوم ، و به هیچوجه بانان نگفته ام که احتمال خطر یا سو' قصدی برای ذات ملوکانه است ، ولی من [بمب] را در دستمال قرمزخانه شطرنجی در دست مرتکب دیدم که بطرف انومیل خواست پندازد ، چون انومیل را بسرعت راندم نتوانستم او را بشناسم ، و سوار کشیکخانه را هم ندیدم که کسی را بکشد ،

وارنه انومیل چی اعلم حضرت همیونی

وقعه جانکاه فارس

گویا در تمام ممالک ایران کسی نیست که ناله و فریاد اهالی یحیایه فارس را از سو' رفتار و بی اعتدالی قوام الملک و پسرهایش نشنیده باشد ! یا انقلاب و شورشهای سال گذشته آنجا را نداند که با خونریزیهای زیاد و خسارهای فوق الطاقه و چند ماه تحصن هزارها دردمند در تلگراف خانه شیراز و دارالشورای ملی آن سه نفر سلطان مستقل را از سلطنت آن مملکت عزل کرده بپهران آوردند ، هنوز انعکاس صدای ندبه و نخبه زنان داغدیده و گریه و زاری اطفال بدر کشته در فضا محو نشده ! ! و ستمزدگان نفسی راحت نمود ! ! و تالم صاحبان حس و وجدان رفع نگردیده مجدداً نصرالدوله و سالار السلطان بجهت گرفتن آخرین رهق و حیوة آن دسته مظلومین بیصاحب ! آن بچارگان بیسکس و آن بدبخت ترین ایرانیان بزور رشوهائی که بر باب حل و عقد دادند به شیراز مراجعت کرده و از قتل نفس و چپاول و غارت قری و دیهات و اذیت و آزار مسلمانان فروگذار نمودند ! ! و هر چه متظامین بلوایای دولت نشکی کردند کان لم یکن مانند بوض دادخواه و احقاق حقوق ملت مستمند قوام الملک را هم با هم وصول و ایصال مالمات با بها

فرستادند و وقتی بشکایات آن فلکزدگان نگذاشته ! ! تا اینکه منتقم قهار نمة الله نام بر وجودی را برانگیخت و با چند گلوله [رولوه] قوام را کشت و بیک ملت و از شر آن فرومایه شقی خلاص کرد و آن پست فطرت را بکسفر اعمال خود رسانید ، پسران نابکارش بجای جلب قلوب منکسره و حزن سلوک هموطنان خویش که سالهاست آن بدبختان را انی آسوده نگذارده با کمال جسارت و هور تلگرام ذیل را که

میخبر می‌دید است مجلس مقدس عرض نمودند
 توسط ۰۰۰ آقا سید جعفر ۰۰۰ (وکیل فارس)
 حضور وکلای مجلس مقدس ، هر قدر شرارت مستعد دیوان و انجمن اسلامی و حاج سید عبد الحمیدین (مجتهد) را عرض کردیم فائده حاصل نشد و امروز که روز شنبه (۴ صفر ۱۳۲۶) است نمة الله نام آدم مستعد دیوان بضر بگلوله ششول کار قوام الملک را ساخت ، هر گاه این اشخاص بسزای خود نرسند علاوه بر اینکه مستعد دیوان و غیره کشته خواهند شد فساد بزرگی در شیراز احدث میشود ، نمة الله هم فعلا دستگیر و محبوس است .

با وجودیکه مضمون تلگرام اقدام بقتل و فساد آنها را تصریح میکند امنای ملت و هیئت وزرا ساکت مانده و اعتراض و جلوگیری از جسارت آن دو نفر شر بر فرموده تا اینکه بخلاف دیره مشروطیت قاتل را بدون استنطاق مجمل خنود قطعه قطعه کردند ! و به منتهای درجه شقاوت جوی بیگناه و حجة الاسلام آقا شیخ محمد باقر و آقا سید احمد معین الاسلام را بدترین وضعی شهید نموده !! و چند آن سید مظلوم را بعد از شهادت بدار زده و سوزانیدند !! و خانه های مشروطه خواهان را خراب کرده و آنچه را که توانستند از قوه بشیل آوردند !!

عجالتاً ما درین نمره شرح وقایع جانکاه شیراز را منحصر به تلگرامهایی که بخار نموده اند ، بنیایم بطور مفصل در شماره آتیه خلاصه مراسلاتی را که با اداره رسیده منضم استحضار خاطر مشترکین محترم نگاشته شود .

تلگرام شیراز بپهران با سیم انگلیس

۱۰ مارس ۱۹۰۸ ۷ صفر ۱۳۲۶

توسط انجمن های جنوب ، آذربایجان ، اتحادیه طلاب ، انجمن اصفهان حضور مجلس مقدس ، امروز

در مجلس فاتحه قوام پسران خونخوار او آقا شیخ محمد باقر خجسته الاسلام و حاج سید احمد معین الاسلام را بضر کلوله شهید کردند ! ! و جنازه معین الاسلام را بدارزده بعد بانفت و بوریا آتش زده !!! در موقع شلیک بای سالار السلطان تیر خورده ، خانه مشروطه خواهان غارت و سلب اطمینان جانی و مالی از ملت شد ! آیا باز توقف آنها را در فارس واجب میدانید ؟ !! امان امان !! دخیل دخیل !! اگر علاج فوری نشود عموم مشروطه خواهان کشته میشوند ! علاج فوری خروج آنها از شیراز است .

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً ۸ صفر ۱۳۲۶ نمره ۵۷ ﴾

توسط انجمن های جنوب ، آذربایجان ، اتحادیه طلاب ، بنی فاطمه ، فرهنگ ، برادران دروازه قزوین ، اصناف و سایر انجمن های مشروطه خواه ، جریده مجلس ، ندای وطن ، جبل المتین یومیه ، صبح صادق ، صور اسرافیل ، بساحت مقدس دارالشورای ملی شهید الله ارکانها ، روز شنبه ۴ صفر بکنفر مجهول در باغ دیوان خانه قوام الملک در محضر عام قوام الملک را بضر چهار تیر ششول مقتول نمایند و بلافاصله خود را میکشند ! از جیب او کاغذی باین مضمون بیرون آمده «نعمه الله بر و جردی نمره ۱۹ قاتل نصرالدوله بر قوام الملک شیرازی» این ورقه اسباب هرجان پسران قوام و اتباع شریر آنها شده و تا دیروز عصر در باب خانه مشروطه خواهان را عارت و چند نفر بی گناه را دستگیر نمایند و در محبس خودشان حبس و زجر میکنند ! ناره غضب پسران قوام الملک مشتعل شده امروز صبح در پر خاستن از مجلس فاتحه در حسینیه قوام الملک از پشت بام و فضای حسینیه حکم بشلیک می نمایند که شیخ محمد باقر خجسته الاسلام و حاج سید احمد معین الاسلام را تیر باران نمایند !!! آقا شیخ محمد باقر دو تیر بر مهتارد کلوله خود هایشان بپای سالار السلطان می خورد و دو نفر مرد و یک نفر زن مقتول میشوند !! و حاج معین الاسلام فرار میکنند در پانصد قدم دور از حسینیه آقا بیک سر کرده اش را رسیده بضر کلوله کار او را می سازد بعد تفنگی چهار سپیده نش او را تیر باران نموده بزر به پای آن سید مظلوم بسته می آورند در حبس حسینیه بدار میزنند !!! بعد از یک ساعت حکم میرسد که جنازه اش را آتش بزنند !!! آن بیروت ها اورا بانفت

آتش زده خاکسترش را در خندق براد می دهند !!! ای مسلمانان این مصیبت بالاتر از واقعه میدان توپخانه است !!! این عالم نمای از خدا بی خبر و پسران قوام به اولاد رسول و پیش وای دین دین این قسم رفتار نمودند !! ما بد بختان فلسک زده چه کنیم !!! نمیدانیم بجه زبان استغاثه کنیم که وکلای با شرف ما اجازه دفع شر آنها را بدهند ، انالله و انالیه راجعون . (انجمن اسلامی ، انجمن اسناف)

﴿ ایضاً باسیم انگلیس (۱۲ مارس ۱۹۰۸) ﴾

﴿ ۹ صفر ۱۳۲۶ ﴾

عموم مشروطه خواهان شاهها منتظرید که ما هارا بکشند و متله کنند و آتش بزنند عزاداری کنید و فاتحه بگذارید !! ؟

تشی قلب داغ دیده ماها منحصر بقصاص پسران قوام است ، الدخیل الدخیل !! العجل العجل !

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً باسیم انگلیس (۱۳ مارس ۱۹۰۸) ﴾

﴿ ۱۳۱۶ صفر ﴾

شربت مدار آقای اصفهانی ، شهادت شیخ شهید اصطهباناتی و سید احمد معین الاسلام و به دار کشیدن و آتش زدن جسدش عموم ملت اسلام در هرجان ، علما و مشروطه خواهان در خطر ! ! اشرار بحکم مستبدین مشغول قتل و غارت ! ! آیتین بهبهانی و طباطبائی از حال ملت اسلام غافل ! غفلت دولت و مجلس از علاج فوری باعث خرابی مملکت ! ! جمع ضدین محال است !

﴿ وکیل ، انجمن های اسلامی و انصار ،

احقر عبدالحسین الموسوی ﴾

﴿ ایضاً نمره ۷۲ سفارشی دهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

خدمت جناب حاج نایب الصدر ، در محاصره عظیم هستیم ! ! زن و بچه ، منزلت نتیجه اقدامات را بفرمائید .

﴿ انجمن اسلامی ﴾

﴿ ایضاً نمره ۸۱ دوازدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

خدمت انجمن محترم جنوب ، گماشتهگان پسران قوام پست راه بو شهر رازندند ! سوار فرستاده اند پست طهران را هم بزنند که متصلاً اخبار نرسد ! !

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ایضاً نمره ۸۰ دوازدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

شخصی و ایلات خود در شهر حاضر کرده شاه چراغ (سید میر محمد عم) سید علاء الدین تلکرافخانه ، مدرسه خان ، اماکن رفقیه شهر را سنگر بسته تهیه قتل عموم مشروطه طلبان را می بندند ! طرق و شوارع را منشوش و نوکرهای خود را براه زنی و غارت گری وا میدارند !! وا اسلاماء !! وا دینناه !! وا محمدا !! وا علباه !! وا فاطمناه !! وا احسانه !! وا حسینه !! وا حسیناه !! حجة اسلام نود ساله را بضر هفده کاوله کشته !! حاج معین الاسلام جوان نام کام سی ساله را تیر باران میکنند و جازای او را بدار میزنند بعد قطعه قطعه میکنند !! یکی انگشت او را بطمع انگشتری قطع میکنند ! یکی سنبله او را بطمع ساعت طلا و [نوبهای - اسکانهای] بفش با کارد سوراخ سوراخ می کند ! بعد بانفت و بوریا جسدش را آتش میزنند !! دولت بحکم ظاهری آنها را احضار کرده اطاعت نمی کنند ! تفنگچی جمع میکنند ! سنگر می بندند ! تهیه قتل جمعی مظلوم بیگناه را می بینند که چرا شما مطالبه حقوق منصوبه مشروعه خود را نمودید !

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ابناً جواب انجمن های محترم طهران ﴾

﴿ نمره هشتاد ۱۴ صفر ۱۳۲۶ ﴾

مستبدین و اشرار و اهل ذمه در کمال اقتدار و امنیت ! مشروطه خواهان و سادات در ذلت همگی در منازل متزلزل و منتظر قتل و غارتیم !!!

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ابناً نمره ۱۰۳ چهاردهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

جواب تلگرام انگلیسی توسط انجمن جنوب ، جناب مستطاب ظهیر الاسلام مادامی که پسران قوام که قاتل شهیدین مظلومین حجة الاسلام و معین الاسلام اند و هر روزه مصدر شرارت جدید میشوند در فارس باشند و بقصاص برسند آسایش و امنیت فارس محال است ، شمه از شرارت آنها خدمت عموم انجمن ها عرض شده .

﴿ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ﴾

﴿ ابناً باسیم انگلیس ۱۷ مارس ۱۹۰۸ ﴾

﴿ ۱۴ صفر ۱۳۲۶ ﴾

حضور حجة الاسلام ابوالقاسم آقایی بهبهانی ، آقایی امام جمعه

توسط انجمن جنوبی ، خدمت حجج الاسلام و كهوف الانام بهبهانی و طباطبائی و امام جمعه و مجلس مقدس ملی ، آیا هنوز صبر دارید و ساکت می نشینید ؟ که پسران قوام باصرار زیاد آقایی حجة الاسلام شهید را برای برچیدن خیم قوام دعوت کنند و در آن مجلس امر بشلیک کنند و آن پیر مرد را بعد از هفتاد سال خدمت بشرع هبجده گلوله بزنند و لباسهای او را غارت نمایند ؟ !! حال رئیس اسلام که این باشد از دست دو پسران قوام حال مسلمین چگونه است ؟ [و علی الاسلام السلام فلیک الیا کون] (الاحقر سراج الدین بن شهید ، الاقل علی بن شهید ، الاقل جعفر بن شهید)

﴿ ابناً نمره ۸۷ سیزدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

توسط شریعتدار آقا شیخ یوسف و کبیل و انجمن محترم جنوب دامت برکاتهم ، خدمت حضرت ۰۰۰ وزیر داخله دامت شوکتهم ، پسران قوام بتطایر کتب و دفاتر استبداد بنی اغتشاش بیرونهارا نهاده و تفنگچی از اطراف جمع میکنند گویا انتقال ده کرور مایه قوام آنها را مفرور کرده که ساعت بساعت بر مردم و عصبان بدولت و ملت می افزایند ! اما حال خودمان هر ساعت منتظر شهادت که از چه طرف بدست کدام شریر مبتلا شویم !!

﴿ انجمن اسلامی انجمن انصار ﴾

﴿ ابناً نمره ۹۵ سیزدهم صفر ۱۳۲۶ ﴾

بتوسط انجمن های محترم جنوب ، آذربایجان ، بی فاطمه ، اتحادیه طلاب ، مظفری ، اصناف ، اصنهمان ، الفت سمنار ، بردران دروازه قزوین ، مجاهدین و غیره و جریده های مجلس ، مساوات ، صور اسرافیل ، تمدن ، تدین ، صبح صادق ، ندای وطن ، محاکات ، حقوق و عموم جراید بمقام رفیع دارالشورای ملی شهید الله ارکانها و حضرت ۰۰۰ وزیر داخله ، وزیر عدلیه دامت شوکتهم ، گویا آه سوز ناک و فوریاد دردناک ما های بیچاره از ظلم خانمان سوخته و تیرهای دل دوز پسرهای قوام الملک در امنأ مجلس مقدس و اولهای دولت و ملت اثری نکرده و فایده بجثت ما های مصیبت زده نموده ! بلکه بکس نتیجه بخشیده ! در مقابل احکام احضاریه از دولت و ملت استبداد ورزیده تفنگچی ازدهات

آقای صدرالعلماء ، انجمن اتحادیه طلاب ، مجلس جنوب ،
تا بحال پسران قوام اطاعت اوامر دولت و ملت را
نکرده بلکه بر استبداد و شرارت افزوده ! شهر و بیرونها
را ممشوش ! فتنگی از دیهات خود آورده سنگر بندی
می کنند ! بکلی امنیت مالی و جانی معدوم ! هر ساعت
منتظر کشته شدن ترحم فرمائید ! الامان ! الامان !
الله خیل ! الله خیل !!

✽ انجمن اسلامی ، انجمن انصار ✽

✽ نظم سادات و اهالی ورامین طهران ✽

عرض جان نثاران سادت و رعایای ورامین محضور مبارک
بشدگان اعضای انجمن اتحادیه برادران و عامه مسلمین و
غیر تمذین دین مبین این است - بدیهی است که خدای متعال انجام
امور عالم را بوسایل اسباب قرار داده ، و کار احدی
بدون سبب انجام پذیر نخواهد بود ، مثل آنکه بتوجه
نفوس قدسه و حریت قلوب عامه و حریت اهل غیرت
دفع ظلم و استبداد فرموده و بحمد لله بساط بانشاط
مشروطه گسترده چنانچه اگر هوا خواهان ملت نبودند
هرگز ایران باین فیض عظمی و باین نعمت کبری نایل
میشد لکن بر هر مسلمی لازم و واجب است که از هوا
خواهان و جان نثاران با غیرت کمال همراهی را نمایند
تا ارکان این بساط روز بروز محکم تر و هوا خواهان آن
بیشتر گردد ، لکن مگر ما رعایای [ورامین] نه با خواهی
مجلس مقدس و همراهی ملت از جان و مال دست کشیده
و سه ماه است در این شهر با اقسام خسارت مبتلا هستیم
و روی رفتن بوطن خود را نداریم ! و تمام علاقه و همتی ما
زیر دست دشمن ملت است ! ! مگر شیخ محمود
و اطرافش برای فساد و شرارت و خرابی مجلس مقدس
میدان توپخانه نیامند ؟ و شما مردم مشروطه خواه
آنها را ندیدید ؟ مگر عیالات ما خواهران شما نیستند
که بدست دشمن گرفتار شده اند ؟ ! ! هیچ
میدانید بان بچاره ها چه میگردد ! و باموال و اغنام ما
ستمدیده ها دست اندازی نموده هر چه توانسته اند بردند !
پس کجا رفت فتوت و غیرت و حریت شماها
؟ ! چه شد که باید مستبدین میدان مجازات برسند
اما مستبدین دوازده فرسنگی طهران که محض فساد و

شرارت و ریختن خون و بردن مال مسلمانان حاضر شدند
مجازات نشوند ؟ اگر عرض کنم علت این است که
بحال فدویهای دور از نظر فتوت کنید و در حق مایحارکان
فقیر و زحمت بی مقدار غیرت نمفرمائید خلاف ادبست
؟ اگر عرض کنیم وزرای مسئول حبابام الفساد و ابوالشرار
و مخرب المله یعنی اقبال الدوله را مفرمائید و ابدأ ملاحظه
مظلوم و خدا را ندارند شاید قبول فرمائید ! !
خدایا تو گواه باش که ما بیچارگان نظلم و بیچارگی خود را
خدمت رئیس اسلام و قاطبه مسلمین مکرر عرض کردیم
و داد خواهی نمودیم و مال و عیال و اطفال و جان خود
را در همراهی ملت فدا نمودیم ولی کسی بداد ما نرسد
! ! خدایا تو گواه باش و تو بداد ما برس ! باز هم
عرض میکنیم امان از ظلمهای اقبال الدوله ! ! امان
از ظلم شیخ محمود و اطرافش ! محض انعام حجت
عرض شد .

اسماعیل ، محمد حسین ، محمد آقا ، حیدر ،
محمد ، حسن طباطبائی ،

✽ جواب مکتوب عشق آباد ✽

م ، م ، مراسله غم انگیز مورخه ۹ صفر ۱۳۲۶
واصل گشت ، چنان نماید و چنین نیز هم نخواهد ماند .

چرندک پرنده

✽ سال نامه ✽

در همه دنیا رسم است سال که باختر رسبد وقایع
عمده آن سال را بعضی ها در یک کتاب نوشته انتشار می
دهند . ما هم می خواستیم وقایع عمده سال گذشته را
مفصلاً بنویسیم انتشار بدهیم . اما نمی دانم دیگر چگونه
که نوشتیم احتمال می رود که تقدیر نشده بود .

باری حالا همان وقایع را بطور اختصار می نویسم اگر
مخالف با قانون باشد دیگر تقصیر مایست . برای اینکه ما هم
خیر و شر کردیم و هم صبر و جحش . اگر شر می آمد
نمی نوشتیم اگر صبر هم می آمد نمی نوشتیم پس حالا
همچو کلام بیامده معلوم میشود که باید بنویسیم .
خلاصه میرویم سر مطلب ، چون سال گذشته روی گوسفند

می گویند نشده) مصمم شد که اگر آقا سید حسن تقی راده بجای ناطق در مجلس قرآن هم بخواند تکذیب کند (نزدیکان گفته اند خالف شهر - از اینراه نشد از آن راه)

و هم در این سال يك روز ناصر المملك خبلی برای هم شاگردی خودش [لارد کرزن] فرمانفرمای هند دلش تنگ شده به دولت گفت مرخص کنی بروم لارد کرزن را به پیغمبر . دولت هیچی نگفت . باز ناصر المملك گفت اگر مرخص کنی بروم بر میگردم . باز دولت هیچی نگفت . باز ناصر المملك گفت والله دلم برای لارد کرزن ایستاده شده ، دولت دیگر حوصله اش تنگ شده گفت بیا دست از پنجهام بردار ده برو ده ! ! ! گفت میروم ، گفت یا الله برو ، گفت میروم گفت زود برو ، گفت میروم ، دولت بگفته از جادر رفته زمین و زمان جلو چشمش تیره و تار شده دستش را به پشت کبر ناصر المملك گذاشته از ارسی هولش داد نوبی جباط گفت یا الله برو دیگر هم جلو چشم من نیا ، ناصر المملك هم سرش را تکان داده گفت اگر پشت گوشت را دیدی باز مرا هم خواهی دید .

و هم در این سال زنه ای انگلیس در باب تحصیل حقوق سلسله خود اقدامات بجدانه بعمل آورده اجتماعات بزرگ تشکیل داده قسمت عمده جرائد و نطق خطبا را مشغول خود کردند و برای حقانیت خود مقالات و کتبه های متعدد نوشتند ، و زن ملا محمد روضه خوان يك شب در قزوین دید که ساعت دوشد بجه ها گریه میکنند شام میخواهند خودش هم خوابش می آید مرده که مهمان شوهرش هم مثل قبر زمین چسبیده می رود که نمیرود . از این جهت سر یکی از بچه اش را روی زانوش گذاشته يك شبش بقدر يك لپه پیدا کرده و با ورجین یا ورجین آمد دم او طاق مردانه و انداخت نوبی کفش مهمان ، مهمان مثل اسپندی که روی آتش بریزند هانوقت از جا جسته و هر چه ملا محمد اصرار کرد صبر کنید بك قلبان بکشید نشد . مهمان رفت و ضمیمه فاصله دودقیقه دیزی را خالی کرد ، و باز بیوك آقای نایب الحکومه [آستارا] شب سوم

میگشت چنانکه همه اولیای در باری و یاره و کلا و هشت نفر از وزرای دانشد بگوسفند ها بد نگذشت ، خورد ، خوراك ، آغل ، و چراگاه و سایر لوازم زندگیشان كوك بود (خدا کند که همیشه كوك باشد ما که حدود بیستیم) و هم در این سال اتحاد اسلامی از باغالی توسط فریق باشا پشام نواحی ساوجبلاغ و ارومیه و [میندو آب] و سقز و باه اعلان شده پادشاه کل مملکت آذربایجان اعلم حضرت میر هاشم آقا نیز آن را تصدیق نمود . و مارشال اولیای شرق جناب وزیر نظام شب ۲۱ رمضان در مسجد سپه سالار وفقی که میان دو نماز مشغول خوردن بر تقال بود صدای مهبی شنیده گفت (ایوای گدوله کجاست خورد) و غش کرد بمال و اماں جزدیک ساعت به بحر مانده هوش آمد بعد معلوم شد که درب مسجد را باد بهم زده و صدای پشتاب چیزی نبوده (اما خدا رحم کرد که بر تقال هارش نبود اگر نه باین هول و تکان خدا نکرده آدم افلیج میشد)

و هم درین سال عهدنامه روس و انگلیس در معنی برای حفظ استقلال مملکت ایران و صورتاً برای تقسیم آن بسته شده و در پارلمان دولت علیه نیز مذاکرات طولانی برای مالیات جرخ بستنی فروشی بعمل آمد .

و هم در این سال راه آهن حجاز خبلی پیشرفت کرده آلمانیها خود را بهوا خواهی علم اسلام معرفی نمودند و تکل گاری عباس گنجده در [بوز باشی جای] شکسته عباس چوب را بر داشته بجان مسافر خود حاج محمد آقای تاجر افتاده نامی خورد زد . حاجی آقا پرسید آخر بی انصاف چرا میزنی گفت محض اینکه اگر مسافر من باک باشد تکل کاری من چرامی شکند (آخر بیچاره حاجی با اینکه از خودش مطمئن بود در رودبار بجهام رفته مراسم غسل را بجا آورد)

و هم در این سال يك نفر شاگرد آشین قونسلگری اسلامیول که بعد ها نطق فروشی میکرد و چند دهمه در شکست شده باسلامیول رفته باز بظاهر آن آمده باز بدلاهیول مراجعت کرده باز بظهران برگشته و باز باسلامیول رجوع کرده آخرش از تبریز سردر آورد (اما نفهمم مد چطور شد)

و هم در اواخر همین سال میرزا آقای اصفهانی از تبریز انتخاب شده یا نشده (بعضی از تبریزی ها که

اعلان

تأثر خنده و عشق از تألیفات [شبلر] آلمانی که بغالب السنه نقل شده و از غایت اهمیت مؤلف شهر فرانسه [آلکساندر دوما] بترجمه آن پرداخته است اینک جناب ادیب کابل میرزا یوسف خان اعتصام الملک مترجم [ثوره الهند] و [تربیت نسوان] و مؤلف [قلائد الادب فی شرح اطواق الذهب] و بیسی مؤلفات فائده دیگر با عباراتی شیرین و ادابی بلیغ و دلنشین بنقل آن از فرانسه بفارسی قیام فرموده ، و راستی قلمی بروائی قلم ادیب معظم باید تا دقایق و رهوز تألیفات شبلر را در فارسی روشن نماید . البته هموطنان دانشمند ما مبادند که تأثر آینه عیب نمای هر قوم و مصحح اخلاق و مذهب عادات هر ملت است خاصه وقتیکه نویسنده بقدرت شبلر بتالیف آن اقدام نماید و ادیبی مانند اعتصام الملک مقاضد عالیه آنرا بیارات فارسی بیاراید .

در هر حال ترجمه مزبوره اینک با قلمی خوش و حروفی دلکش در مطبعه فاروس بطبع رسیده و با آنکه تخمیناً قریب بیست و یک فرم است به بجهزار دینار در اداره صوراسرافیل و کتابخانه تربیت و در خود مطبعه فاروس بفروش میرسد ، هواخواهان ادب بحمل های مزبوره رجوع فرمایند .

اعلان

برده های جدید تماشائی سپه و نوتو گراف که عوالم خارجی را بطور حرکت و تجسم نشان می دهد بتازکی وارد شده و در خیابان ناصری در یکی از منازل جناب تاجر باشی تماشاداده میشود مقدم آقایان محترم از یکساعت بعد از ظهر تا دو ساعت از شب گذشته در کمال احترام پذیرفته میشود

غلطنامه نمره قبل

- | | |
|----------------------------|---------|
| صفحه ۳ ، سطر ۷ ، ۲۵ صفر | ۲۵ محرم |
| ایضاً سطر ۱۸ ، و مضمحل | مضمحل |
| ایضاً سطر ۱۹ ، در روز جمعه | در همین |
| ایضاً سطر ۲۳ ، انجمنی | انجمن |
| صفحه ۶ ، سطر ۱۹ ، عمده | عمده |

پسر دایش برنش گفته بود دکمه پراهن من افتاده بدوز . ضعفه جواب داده بود که خوب نیست ريك و ريشه بهم وصل میشود ، بيوك آقا گفته بود ريك و ريشه چطور بهم وصل میشود . جواب گفته بود مرگ و مير توی ما می افتد ، مرد که گفته بود که این حرفها چه چیز است بد از خدا ترسد بتو مېگویم بدوز . چه درد سر از ضعفه انکار از مرد که اصرار آخزش دوخته بود . از آنروز به بعد حالا هی آدمست که از شان می میرد .

و هم در این سال حضرت اشرف برنس سلح سفير کبر [دوکتر دو فیلو زوفی] و دوکتر [آن دروا] میرزارضاخان دانش ارفع الدوله (خدا برکت بدهد به هزارلای گوسفند هر چه بپکشی می آید) بموجب قاعده کل امین شجاع در یکی از جریر بحر سفید مخفی شده تمام مسافرن ایرانی اسلامبول را باهم اینکه اینها ماور کستن مانند بضبطیه عثمانی سیرد ، و میرزا عالم محمد خان غفاری قونسول باد کوبه که از جنس همین کاشی های بد لعاب است محض اینکه از قافله هم شهری ها عقب ماند خودش را بموش مردگی زده داخلانجهن مجاهدین ایرانی ققاز گردید و چند نفر را شناخته به [گوپرتاور] راپرت داده همه را گیر داده (اما حیف که انجمن های سری آنجا چون هر يك مرگ از معدودی است و هر کس پیش از چند نفر را نمیتواند بشناسد هزاران شبه دیگر انجمن بجانب قونسول مجهول ماند)

و هم در این سال یکصد و پنجاه هزار تومان از بودجه سلطنتی خرج چپق بچه های مبدان شد (اگر چه خود بچه ها بگویند ثلث این پول هم خرج ما نند و بیشترش بکلیه امیر بهادر و سید علی بزدی و مجلل و شیخ فضل الله رفت) حسابها آنرا بریزند بخبر صحیح را عرض میکنم) و هم در این سال امیر بهادر و قوللر آقاسی باشی در سر يك مطلب کلا عشان بهم خورده و آیشان از يك جو رفت ، اگر چه آب قوللر آقاسی هم بارفیش کان بپکیم که از يك جو برود شاعر گوید

من پروا و جوان و شتر گریه قصه ایست

سردو خنک منازله پر با جوان

(دخو)



﴿ عنوان مسابقات ﴾
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 ﴿ طهران نزدیک امامزاده بیچی ﴾
 ﴿ کویه مسجد فاضل خاخالی ﴾
 دبرو نکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 چهارشنبه ۲۷ ربیع الاول ۱۳۳۶ هجری

فاذا ففح فی الصور فلا انساب یننهم
 هتکی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
 که موافقت با مسالک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون [ممبر] قبول نخواهد شد ،
 ﴿ وجو آئونه زهر کس و از هر جا بقدمتا گرفته میشود ﴾

﴿ قیمت اشتراك سالانه ﴾
 طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 ممالک خارجه دو (۲) تومان
 ﴿ قیمت تک نمره ﴾
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

﴿ اعلام ﴾

- (۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد داخله و خارجه و کلای محترم اداره اند .
- (۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

﴿ بقیه از نمره قبل ﴾

اولین خپل دو ما استقرار و برقراری بود ولی افسوس که منقل شد ! ! دوات مبل بکار کردن بادوما و نغیراتی که دوما پیش نهاد کرده بود خاصه مسئله تحصیل اجپاری زمین برای رعیت نداشت ، و گرنه در دول مشروطه دومای آرم تر از دومای اول ممکن نیست ، ولی هیچیک از اقدامات آرا دوات نپذیرفت ، در بصورت برای و کلا چه باقی میماند ؟ - فقط بایستی کلاههای خود را بجز سر گذاشته بشهرهای خود عودت کنند ، قبول این ننگ هم بدداز آسمه امیدواریهایی ملت بمیوثان خود امکان

نداشت .

زیست قدیم ملت عبارت از تحمل يك زنجیر گران وزن عبودیت و آههای بی آر در مقابل مالیات گراف دولت و تمدنات مالکین بود .
 • وجواب مستدعیات ملت همیشه با گلوله ها داده میشد .
 مانند کویه های بطرز بورغ که . . . (رئیس محکمه باز در اینجا نطق قائل را قطع می کنند) این ملت همه جا بی نجات می گشت ولی هیچ جا نمی یافت . گویا آسمان چشم از نوع انسان پوشیده بود . و ملائک رحمت نیز در زمین همدست اجحافات ظالمین شده بودند . مملکت منمور در ظلمت شبی دبحور بود که تنهاسدا های ناله و افغان وجود ذیروح را در آن تصدیق مینمود ، بیگانه شماعی از اشمه خورشید حقیقت این شب مظلم را روشن کرد ، و آن شماع مجلس بمیوثان بود ، ملت خپلی محق بود که این مجلس را به آن گرمی چسبیده و در آن بچشم کوکب هدایت و سکان نجات بیدید ، ولی بگدغه نمایندگان ملت را بیرون کردند . . . (رئیس محکمه

میگوید بیرون نکرده اند مجلس منقل شد (خیلی خوب منقل شد ، ولی این انفصال در طباع ملت مثل رعد و برق مؤثر گردید ، هر کس از خود سؤال میکرد که « کی ؟ و چرا دوما را منقل کرد ؟ چرا و کلا را بیرون کرد ؟ بگذارید ده دومای دیگر را منقل کنند ، حالا دیگر ملت خوب میدانند که وکلای خود را از میان چه اشخاص انتخاب کند ، آنها را باید از میان زندانیان و بیمه شدگان و از میان اشخاصی که به [سپهر] میفرستند انتخاب نماید ، ملت میدانند هر دومائی که حفظ حقوق ملت باشد منقل خواهد شد ، و آن دو ما منقل نمیشود که نخواهد یک قدم کوچک هم در راه خدمت ملت بگذارد .

ما را اینجا نطلبیده اند برای اینکه چرا عقاید آشوب طلبانه داشته ایم ، بلکه برای آن خواسته اند که چرا در برابر دولت با این جرئت و جسارت مقابله نموده ایم ، بلی ما گفتم که در موقع هجوم دولت بر حقوق اهالی ملت آلت دفاعی دارد و آن بستن در کیمه خود میباشد ، در هر حال برای ختم این گفتگویی اجباری خودم (رئیس محکمه میگوید کسی شما را مجبور نکرده) من گفتگویی خود را اجباری میدانم زیرا که شما نگذاشتید من مقاصد خودم را چنانکه باید ادا کنم ، این مبرهن است که شما با مجازات خواهید داد و ما هم از تحمل آن ناگزیریم ، ولی باید بشما بگویم که یک محکمه دیگری هم در عالم هست که اهمیت آن برای ما خیلی بیشتر از این محکمه میباشد ، و آن محکمه وجدان ملل متمدنه دنیاست که در همه جا محاکمه ما را کرده اند . در اروپای غربی مجامع عدیده برای اظهار همدردی ما تشکیل شد و عجب تر آنکه اعضا این مجامع از طبقات بسی که شما آترا با آتش و شمشیر تعاقب میکنند نبودند بلکه از طبقات نجیب شمار میآمدند ، در انگلیس نماینده دولت گفت « دو ما را کشتند ، زنده باد دو ما » ، بلی حکم محکم محکمه انسانیت با ماست . و فقط شما قادرید که با مجازات بدهید ، ولی همینکه ملت اسلحه و مستدعیات خود را عنوان کرد از آنها صرف نظر نخواهد نمود ، من بروشنی آفتاب می بینم و میگویم که چاره دولت همراهی بمات است و در صورت امتناع

بی هیچ تردید روزگار او را مجبور باین همراهی خواهد کرد .
 (بقیه دارد)

✽ تجدید حیات ادبی ✽

آنگاه قوم دانند که راههای سعادت و دلیل اخلاقی ملل دنیا تنها ادبیات هر ملت است ، و بهترین مقیاسی که برای علو و انحطاط هر مملکت میتوان بدست آورد همان ترقی منزل و ادبیات میباشد ، و مکان شعر در ادبیات نیز همان مکان سر از تن و روح از بدن است ، چه گذشته از قافیه و وزن که موجب سهولت حفظ هر مقصودی عالی و سرعت انتشار هر مطلبی مفید است ، همان مفقرات و مجوزات ضرورت و تسکین غالب با بسط مقصود بگستاخی گوینده براتب می افزاید ، و آنچه را که سادگی اثر از تصریح آن آبی کند دقت و لطافت شعر باظهار آن مجبور میباید .

و هر چند که شعر و شاعری در دوره های اخیره تاریخ ما قبالة قاضا و اخاذی سفله قوم شده باشد ارباب خبیرت ملاحظه که همیشه علما و حکمای اولین طبقه ملل دنیا شعرای نخستین درجه هر مملکت بوده اند ، بلکه کمتر دانشمندی و حکیمی بوده که قسمتی از عمر خود را صرف تفنن در این فن شریف ننموده است .

علاوه بر خدمات شایان این قسمت ادبیات به عالم اخلاق هر طائفه و ادامه و اشاعه معلومات دقیقه هر عصر فقط باز همین فن عالی بوده که گاهی از حدت و نورت آتشیهای عالم سرز خود سران و مستبدان کاسته و سلاطین مطلقه را به حد و حق خویش متبیه کرده است .

و راستی جز زبان شعر که را یارای آن بوده است که پادشاهان مطلق و مغرور اعصار قدیمه را مشافهه بمرک نه دید نماید . و با اینهمه از مقام و منزلت خویش در نبرد مخاطب نکاسته بلکه بیفزاید . و در همین مقام است که شیخ اجل فرماید

- ✽ به نوبتد جهان اندرین سپنج سرای ✽
- ✽ کنونکه نوبت تست ایملک بعدل گرای ✽
- ✽ چه مایه بر سر این ملک بیه و روان بودند ✽
- ✽ چو دور عمر بسر شد در آمدند از بی ✽
- ✽ درم مجور ستانان و زر برینت ده ✽
- ✽ بنای خانه ککنانند و بام قصر اندای ✽

﴿ بعاقبت خبر آید که مرد ظالم مرد ﴾
 ﴿ به سیم سوختگان زر نیکار کرده سرای ﴾
 ﴿ هر آنکست که به آزار خاق فرماید ﴾
 ﴿ عدوی مملکت است او به کستش فرمای ﴾
 ﴿ بکلمه دل دشمن نشنید آن مفرور ﴾
 ﴿ که بشنود سخن دشمنان دوست نمای ﴾
 وین معنی نیز بر احدی پوشیده باشد که درین چهارپنج قرن اخیر تاریخ ما که ولسها ، وسوها ، ویدروها ، شبلرها ، باکنها ، پوشکینها ، شاتورباها ، هوگوها و هزاران ادیب و شاعر دیگر عالم ادبیات ملل اروپا را نهایت غنی نموده ، و پایه نظم و اثر را در مجسم افکار دقبه بشری و تصورات حقایق لطیفه وجود مجد نقاشی [رفائل] و حجاری [میکلائز] ترقی دادند ، ادبیات ما عموماً و شعرو شاعری خصوصاً در درجه و قوف بلکه تنزل بود ، و ادبای ما جز تقلید بی تصرف قدما و جابجا کردن الفاظ شعری [کلاسیک] پیش بکاری نپرداختند .
 و این وقوف یا تنزل که بدون يك استثناء عمده در تمام مدت پنج قرن در ایران تمتد بود مصفای آئینه بهمان دلیل سابق حقیقی و افسردگی بلکه مرگ ادبی و موت اخلاقی ملت را آشکار مینمود .
 فقط درین ده بیست سال آخری رقاع موجز و پر رمز مرحوم میرزا علی خان امین الدوله ، و رسائل محکم و مابه دار جناب پرنس ملکم خان ، و لولایج دایچسب و مفرح مرحوم ذکا ملک ، و پاره از قطعات جانگداز میرزا علی محمد خان پرورش بیک نهضت ادبی نثری زبان فارسی و عده مبداد ، و می نمود که ادبیات ایران به نسبت بیداری اهالی مملکت رو بترقی و تغییر می رود و باصول ادبی عصر حاضر (اگر چه خیالی بطنی) نزدیک میشود .
 ولی من شعر بدون يك نقطه تغییر در همان مجرای اوپه

خود سیر مینمود و سبکی تازه یا خیالی آزاد بهیچ نوع روی کار نمی آمد ، تا چند روز قبل که بر حسب اتفاق مساعد بتوسط یکی از دوستان نخبه اداره رسید و وصول متمدنه الحیش نهضت منتظره را باعضا اداره زده داد و آن عبارت از قصیده ایست غرضاً که درین روز های نزدیک از طبع مقدس و قریحه اعلا و مقدس جناب مستطاب معظم محریر اجل و دانشمند اکرم کهنف الله و ملاذالامه آقای حاج سید نصر الله و کهل مجلس شورای ملی دامت برکاته العالیه سر زده و از قرار مذکور در محضر اعلیحضرت هایونی نیز بوسطه قرائت شده است .
 و ما حالا عین آنرا بیمنه در ذیل می نگاریم ، و عجاله کاری عبارت یکی دو شعر قصیده غرضاً بامسک روز نامه نداریم . چه اینک اما در قصیده مزبور از از نقطه نظر ادبی نگاریم ، و کار اختلافات شعب مسائل سیاسی واجتماعی و طرفداران مسالک مختلفه آن را بخرات آئینه صور و امبگذاریم .
 و البته دانشمندان مملکت پس از قرائت قصیده خواهند دانست که قدرت این طبع قلمر تا چه اندازه و پایه توسعه خیالات ادبی ناظم معظم آن بر چه حد است .
 و ما یقین داریم که اگر جناب معزی الهه نقین شعر را بنا بر عادت اصحاب منافی شان فقه و رتبه علم نشمارند با این قریحه سرشار ، و طبع بلند اندکی صرف وقت باجاً ادبیات نظمی زبان فارسی قادر و بلکه با صلاح و تجدید آن نیز مقتدر میباشند .
 چه همانطور که سابقاً گفتم ، در این چند قرن اخیر معنی شعر و شاعری تقلید شعری پیش ، و تقدیم و تأخیر خیالات بلکه الفاظ و عبارات آنها بوده و این اول دفعه ایست که شعرهای ما مسلك و طریقه ادارا تغییر داده و بنا جدیدی بر بنیان اصولی تازه نهاده است .

﴿ هوالله تالی شاه ﴾

یارب چه بود مجلس شوری را	کز غم فمرد خاطر شیدا را	آن کوکی که نور بر افشاندی	ار هر دو روی توده خبرا را
چون شده که تیره کرد بدین زودی	این پن عرصه مملکت دارا را	این نونمال را که بهر جا رست	افسکند سایه مؤمن و ترسارا را
از چیست تا بخرطه ایران در	افروخته است آتش غوغا را	سوزان شراروی زهناران سو	بگرده هر ضعیف و توانا را
روزی که این نهال فرو میبکشت	دهقان سالخورده بدر ما را	مبداد و عده تا که کند آزاد	از بند غصه خاطر دانا را
بر سیرت بدر خلف رادش	توشیح کرد صحت طغری را	بعد از بدر جوشاه بخت آمد	تجدید کرد سنت امضا را
از برج خسروی چو درخشان مهر	بیدا نمود طاعت زیبا را	از فر تارکش چو بسر بنهاد	روتیق فزود افسر کبری را

یمن مقدمش زبر اوبك
 گفت از صمیم قلب مهم حامی
 سوگند یاد کرد و گواہ آورد
 چون گشت این سمر باشکفت آورد
 گرچه سبک ز خواب گران جستاند
 بی مفر مردمی نهی از دانش
 قومی دگر ز نذر روی در فکر
 هم قوم دیگری ز تصور چهل
 از زرق و اقبال بسبجیدند
 نیرنگها بی بی بسکدیگر
 دست خدا نخواست فرو ماند
 داند خدا که غیر هوی در کا
 دانا کسی بود که زبر خواند
 عاقل چه گفت گمت ز راه غفل
 هر يك که هول تر بی دفع آن
 بگراست نوزده ملکت چیم گر چند
 ورنه رقب شوخ به طاری
 فرض است شاه را که ز سر خواند
 پس از قیاس قاعده بر گیرد
 تا خود چه مایه علم و هنر بوده است
 این است آن دایم مبارک پی
 در کارها جو تیره شود خرم است
 دارم امید تا که شه از فکرت
 در بارگاه غر کبکان جنت است
 اینست آن بساط که خرگاهش
 چون شد که دیو و غول بگستاخی
 بیگانه اگر زدغا این گفت
 لیکن چسود کربی نفع خویش
 تاریخ روزگار نشان داده است
 باطل کند به نیروی یکتائی
 تأیید کن چنانکه پردازد
 شاهای بی برنج سبیدی عمر
 در رشک خواست چرخ مملارا
 محکم اساس مجلس شوری را
 بر عزم خویش خالق بکراتارا
 در با ریان جمله دنیا را
 جستاند نیک رتبه احبارا
 درهم ففاده جنگ و مادارا
 کر دند یلوه رسم مدار ارا
 نا یافته حقیقت تقوی را
 ترویج این شریعت غمرا را
 بر ریختند گم شده کالا را
 از سحر کاهنان بد بیضارا
 چیزی نبود عک ضوضا را
 ننوشته این خطوط ماما را
 امروز دید باید فردا را
 باید کاشت همت والا را
 بیگانه می سکالند افضا را
 بز باید آن نکار دلا را را
 تاریخ انقلاب اروپا را
 با ملک خویش مشرق اقصی را
 اندر نه سادیک تن تنها را
 زی راه رشد جمله برایا را
 بیک فلاح مرد شکبیا را
 بر خواند این چکاه شوارا را
 دادن مجال جاهل رسوا را
 مینخواست زب ایوان جوزارا
 ره یافت تا درون زوایا را
 مشو نوید بیهوده گویا را
 بر دار میکشند مسبحارا
 انجام هر ضعف و توانا را
 افسون آن دو جادوی رعنارا
 از لوث شرك بنده آبارا
 زین پس بیاش عیش فہنارا
 پس مادهد بیاد حد بی چند
 این است آن بنا که کبیل آید
 زین عزم خسروی و هابون عهد
 گنفتند زندکان که فراز آمد
 لیکن چه مایه بود پدید آید
 قومی بشام حب وطن هر سو
 استاده اند ما که بر آشوبند
 گنفتند کاین اساس مساعیدیت
 افسانها دراز بر آوردند
 قوم لجوج اگر چه بکا و بندند
 گوساله را بمنبر دین کر دند
 شنت زدند و هیچ ندانستند
 از پیش دید مردم دانا باز
 سنجیده ام من از ره زای و دین
 مرد غبور هیچ نیارد دید
 مردانه پایدار اگر ت سودا
 مردان دیرین مقام ز کف دادند
 زان پیش تر که تیره تر آید کار
 دیر آمدند گرچه و لیسکن زود
 بر راست رفت و بر انرش رفتند
 کم نیست شهریار ز [مہکاو]
 امروز ختہ سخت به سنگاه است
 پس راند از حریم به شہاری
 این است آن بنا که ز نقد پیش
 آن خرگهی که محرم خاصان
 افتاده را امید زد شمن نیست
 گر ملک را عقیم نگفتندی
 ویژه که با سیاست امروزی
 با بندگان اگر ملک آید راست
 یارب تو یارب باش و به پیری بر
 اورا ز حادثات پناهی ده
 جاوید با سعادت و فیروزی

کردند : یعنی هر کدام را پادشاه مستقل يك ولايت قرار دادند ،
 و ما بچارگان در سهم فرزند آرچندش حشمة السلطان واقع
 شدیم : و این طفل نابالغ هم از وقتیکه وارد قوجان شد با سپاہ

تظلم اهالی قوجان
 نواب رکن الدوله به محض ورود بمقر فرمانفرمائی
 خویش مملکت خراسان را در بین پسر و برادران خود تقسیم

کار برداز معذب و متظلم بوده و آنچه از مقامات عالیه داد خواهی و دفع اورا خواسته بواسطه خویشی و بستگی با برنس ارفع لد له بی اثر ماند ! فریاد و استغاثه آنان بچائی نرسید تا آنکه مجلس مقدس شورای ملی و انجمن های محترم تأسیس یافت و از تمام مملکت آزاده مردان محابیت مظلومین و رفع ظلم و دفع ستمکاران را مصمم شده لهذا جمعی به شکایات متوالیه سفارت اسلامبول را بچپور بنزل میرزا تقی خان نمودند ، بواسطه امدداری از بعضی وکلای عظام دارالشورای ملی و بر حسب وعده وزارت امور خارجه که قول صریح بفرستادن مأمور درستکار ملت خواه با مواجب مکفی داده بود عموم ایرانیان رامسرت و تشکر رویداد تا اینکه میرزا ابوالقاسم کار برداز حاله وارد شد و چندی نگذشت که بطوری گوهر خود را بروز داد که بیچارگان حسرت زمان میرزا تقی خان را میخورند و رحمت بکفن دزد اول میفرستند ! و همگان از بد رفتاری و ناسازگاری و فرط طمع وی آزرده خاطر و بستوه اند !! او نیز از ارتکاب هر گونه تعدی سیم و پروائی ندارد ، محض آگاهی اعدای محترم ملت و اولیای کرام دولت بعضی اجحافات او را ذیلا میکارد که بدانند در دوره مشروطیت با ایرانیان بیچاره بیگس چه میگردد و گرفتار چه اشخاص متعددی هستند .

(۱) بموجب نظامنامه تذکره زوار بکفران است ولی او ۲۵ قران میگردد ! در مقام میانه ، بیشنبیدیم که میگفتند [يك لادولا] اما يك لا بیست پنج لاشنبه نشده بود !! با اینحال باز میشود به [متوکل خلیفه عباسی] بد گفت ؟!

(۲) در موسم خرما که فقرا و ضعیفای بنادر ایران بعبادت معمولی سنوات سابقه برای مزدوری و فدایی بصره آمدند از هر نفری دو تومان و سه تومان بامم تذکره گرفت و به هیچیک از آنان هم تذکره نداد !! این وجوه را معلوم نیست بچه قانون دریافت کرد ، تذکره مخصوص اشخاص مقیم است نه فقرا و مساکینکه بکمال بد بختی و ذلت بروزی بکفران مزدورند و بیش از یکی دو ماه که موقع کار است توقف نمیکنند !!

(۳) ضبط ترکه و اموال اموات ایرانی که يك چندی متروک بود تجدید یافته و هر کس از تبعه دولت طلبه میبرد

چینی بچنان ما بکمشت بیچاره های پریشان روزگار افتاده هر روز بيك طور باذیت و آزار ما اقدام کرده ! مثلاً قرار داده است بموض بره که ایلات و دهاتیها برای حکومت می آورند بيك تومان نقد بدهند ! و انجمنی را که بعد از فروختن دخترهای خود از ناچاری بان دلخوش بودیم حکم کرد بهم زدند و از اول محرم بسته شد ! و بماونت علی اصغر قزوینی که وزیر اوست [جهنم آباد] را که در چهار فرسخی شهر واقع است تصرف کرده و مردم فلک زده آنجا از ضرب چوب متواری و پراکنده به خراسان شدند !! و ابتدا هم کسی در مقام سؤال و جواب بر نیامد !! و کبلی هم که در مجلس شورای ملی داریم دو سال است يك کله حرف در صلاح و صرفه ما نرده ! در جریده خورشید هم که شرح حال خود را بیان نمودیم اثری نبخشید ! از میان هیئت وکلای ملت و اولیای دولت نیز تا بحال بکنفر نگفتند است که يك سر حدی مثل قوجان حاکمش کیست !

آیا بچه غیر مکلف لباقت حکومت نمودن را دارد !!؟
آیا طفل بدین سن میتواند حکمران يك همچو سر حدی باشد !!؟

اگر بزودی وکلای عظام و وزرای کرام رفع شر اورا از ما شنایند یا او را . . . مینمایم ، یا باهل و اعیال بخاک خارجه هجرت خواهیم کرد .
(ادب العلماء ، تقی ، عبدالحسین الموسوی ،
عبدالغفور الموسوی)

﴿ رحمت بکفن دزد اول ﴾

در قدیم الایام دزدی ضعیف الفس کفن اموات را میبردند مسلمانان از کار او متنفر بوده بوی نفرین میکردند تا اینکه آه خسته دلان اثر کرده آن نابکار بیچاره های اعمال خود رسبد و همه خوشحال شدند که مردکانشان در قبور آورده خواهند خفت ، چندی نگذشت که دزد دیگری پیدا شد که هم کفن مردگان را میبرد و هم جویی به . . . میت میسپوخت تا چار مردم گفتند : رحمت بکفن دزد اول ، مصداق این ضرب المثل گذارش ایرانیان ساکن بصره است که متجاوز از پنج سال از کثرت فشار جور و تعدی میرزا تقی خان

اگر ز اینک بیکس بوده یا وارث داشته باشد دارائی او را
 نصرف کرده و حقوق اراکل و ایام را غضب مینماید !
 چندی قبل حاج عباس نام کلمش دوز که بضاعتش از حرفش
 معلوم است فوت شد بهائی دوز جهت از ورثه او گرفت !
 سید رضا نام اصفهانی هم که در گذشت از نقد و جنس آنچه
 داشت معاصره کرد ! ! حاج کاظم بقال نیز که در همین اوقات
 ارتحال کرد فوراً دکان او را مهر نموده و خپسال تصرف
 متروکاتش را دارد و بجناب . . . آقا سید محمد شبر که از
 علمای اعلام و وصی متوفای هستند توهین و تهنیت نموده و
 گفته معظم الهیه را باید نفی بلد نمایم زیرا که علماء حق
 دخالت در متروکات مرگدان ایرانی را ندارند چرا که این
 مداخل مخصوص و متعلق بکار پرداز است ! ! و مأمورین
 وزارت خارجه وارث حقیقی ایرانیان و مالک اموال اراکل
 و ایام و محجزه اند ! !

امروز در جنگلهای وسط [افریقا] و در میان وحشپان
 آدم خوار هم ضبط متروکات اموال متداول نیست ! و
 این بدعت شوم را هیچ خونخوار بدوی هم تجویز نمینماید
 ! ! درین مدت که مشروطیت در وطن مظاهر شده هنوز
 مأمورین خارجه ما مسالک جبارانه مستبده خود را تغییر
 نداده ! و مثل سوابق ایام هر معولی را جایز دانسته
 کین مایشاء اموال و اعراض ایرانی را تصرف میکنند
 ! ! خاصه در بلاد ترک (عثمانی) که عده قطاع الطریق
 بانم [قونسل] و [کارپرداز] مانند دزد های شوارع و طریق
 بلاد غیر متمدن مردم مسافر و مجاور را میچاپند ! !
 متحیریم که دولت عاچه دو بصره قونسل برای چیه
 میفرستد ، امور سیاسی و تجارتیکه مثل سایر دول در
 اینجا ندارد ؟ ! ! اگر مقصود حفظ حقوق و سرپرستی
 تبعه استه و واجب درستی بجهت مأمور معین نمایند تا آنها بهانه
 برای چاول و یشمای مال بچارگان نداشته باشند و او را
 مسئول قرار بدهند که مثل کرک گرسنه بچان مردم بیفتند
 و بوقام مختلفه کیسه و چیب ملت را خالی نکرده و دولت
 و ملت را پیشرف نماند .

از وزارت خارجه سؤال میکنم آیا وجود بکسفر
 مأمور در بصره بجهت دولت ایران لازم است یا نه ؟
 اگر باید کار پرداز داشته باشد برای او واجب مکفی قرار بدهد
 و مواظب اعمال و کردار او بشید که مثل سایر قریسره های

اجانب بتصرف و تقوی که وظایف دولتخواهی و ملت پروری است
 رفتار کند ، اگر هم لزومی ندارد کسی را به اینجا بفرستند و
 بگذارید این گوسفندان بیصاحب را فقط دولت ترک به
 تنهایی بدرد ! ! و الا بکسفر گرسنه را فرستادن و سلب
 راحت از یکمشت بدبخت کردن و آنان را در بین دو فقار
 سخت شدید گذاشتن از آئین و عقل و وجدان هر منصف
 ، هر نوع خواه ، هر صاحب حس و هر ملت پرست
 دور است ، تا کی باید مأمورین وزارت خارجه بطریقه
 دوره جاهلیت و عهد بدویت با تبعه ایران سلوک کنند
 ؟ ! ! تا کی باید ایرانیان در داخله و خارجه ذلیل و
 مظلوم رؤسا بوده و صاحب حقوق خود نیابند ؟ ! !
 تا کی باید در آرزوی عدل و داد باشیم ؟ ! ! تا کی ما را
 باین بدبختی و مسکنت میخواستند ؟ ! ! تا کی باید ما را
 از شرف آزادی و انسانیت محروم بدارید ؟ ! ! هر چه
 کردید و ما را باین روز سپاه نشاندید بی است بدبخت
 ازین تاب و تأمل برای ما فی نمائید ! پس مشروطیت
 چیست ؟ ! ! [کنستی نوسنون] کدام است که هنوز
 در ادارات دولتی سرایت نکرده ؟ ! ! ده داخله و خارجه که
 تغییر وضعی نشده همان آتش است و همان کاسه ! !

باری از مقصود خارج نشویم تا بجان آنچه ارین کار
 پرداز تشکی و نظم شده اثری ظاهر نشده و نتیجه نه
 بخشیده هر طور است ای مسلمانان ، ای هموطنان ، ای
 مشروطه خواهان ، ای صاحبان رحم و مروت رفع شر
 این شخص را از ما مقبمین بصره بنهائید والا اگر اهلی
 در عزل او شود تا چار بوسایل دیگر متشبث خواهیم شد
 که منجر توهن و بدنامی دولت است .

این نکته هم نگفته نماند ، باید دانست که مردم مثل
 سابق زیر بار تمدنی نمیروند و تحمل تا ملاعانت را نمیکند
 چرا که بی حقوق خود برده و چشم بو گوششان بلز شده
 است .

چرفد پرفد

بقبه سال نامه

و هم درین سال جناب عالم بما فی السموات و مافی الارض و
 ما بینهما و ماتحت التری بینی آقا سید ابوطالب زنجانی که

چند دفعه در زمانهای پیش شیخ فضل الله را تکذیب کرده بود دوباره بصحت عقاید شیخ معتقد شده و در لوطی بازی توپخانه بحکم [هذا ما افنی به المتی و کل ما افنی به المتی فهو حکم الله فی حق] درست مثل مهمونهای هند تقلید شیخ را بیرون آورد .

و هم درین سال بموجب قانون اساسی تمام حقوق بشری و امنیت جانی و مالی و مسکن و شرف همه سکنه مملکت داده شده دو بیست و بیست نفر در آذربایجان بدست پسر رحیم خان [چلیبانلو] و دو آقادر در [گرگانه رود] بدست ارفع السلطنه طالش ، و دوازده نفر در کرمان بدست گل سر سید ایل چلبلی قاجار جوان هجده ساله فرما فرما ، و چند نفری از قبیل حاجی محمد نقی مازار و برادرش و سپه رضای داروغه در نزد سنجریک مشیر الممالک و صدرالعماد ، و ده یا نترده نفر در کرمانشاه بدست اعظم الدوله پسر ظهیر الملک ، و دو بیست سپهبد نفر از ایل قشقایی و سپهبد و مجتهد و غیره بدست پسرهای خلد آشفان قوام شیرازی ، و یا نترده نفر در تبریز باعجاز آقا میرهاشم آقا بالکد شتر قربانی ، و عنایت با چند نفر دیگر در غزوه توپخانه بدست مجاهدین فی سبیل الحقیق ، و هفده نفر در عروسی بلیس تکبته دولت ، و دوازده نفر در روز ترکیدن [شرا پتل] قورخانه بدست غلامهای (نوکر چهدر ، همقطار قنبر ، ابوالفتح و ابن الظفر ، عزاداری ریای قباچه گاهوم ایمام حسین (ع) و نور چشمی علی اکبر ، اعفی صاحب القابح و مالک التمسک ، مولانا القادر امیر بهادر جنگ) باجل خدائی مردند ، [الله یتوفی الاضن حین موتها]

و هم در این سال بالونهای جنگی در اروپا تقریباً بمقد کمال رسیده [درسن لوتی] جائزه خاطر مرای مسافه

قرار داده بالون [بوماری] آلمانی [۸۸۰] مهبل در [۴۰] ساعت پیوده جائزه را برد ، و یکشب در انجمن فقرا جناب خروسعلی شاه یکدفعه یخود یخودی سرش کپیج خورده جلو چشمش را دود سپاهی گرفته و کم کم هازدود تمام عرصه وجودش را فرا گرفت ، نقل هواو خفت دود رفته رفته از زمین بلندش کرده مانند مرغی سبک روح بطرف آسمان صعود نمود ، همینکه از کره هوا و آب بالا رفته بکره ناز رسید گفت چه ضرر دارد که مانا اینجا که آمده ایم یک سری هم باسماها زده باشیم اینجا گفت و از پیر همت طلبیده در یک طرفه العین از آسمانها گذشته وارد بهشت شده درینوقت دید که چشمه آب صافی از زبر باهایش روان است ، دست برد که یک کف از آب برداشته حرارت دل را بنشاند که یکدفعه رفیقش طاوسعلی فریاد زد که « پی ادب چه میکنی مگر جابرت قحط شده که خانقاه را . . . » بیچاره چشمش را باز کرده دید کار خراب است یعنی مثلا عرق از پاچه های شلوارش مثل دو لوله آفتابه جاری است . فوراً خودش را جمع کرده گفت فقیر عجب سیری پیش آمده بود . گفت درویش این چه جور سیر است ؟ . . . گفت هانجور که شمس کتابهای مولانا را به آب ریخت و یک ورقش تر نشد . و از بول شیخ نجم الدین در بلخ مرید مردود در خوزستان غرق گردید .

و هم در این سال آزادی اجتماعات از مجلس شوری گذشته و بصره هایوننی رسیده انجمن اعضا گمراک از کیمه یاره باژیکی ها و جناب منتظر النهاره مستشار السلطان و غیره سالی یکصد هزار تومان از محل جرایم در آورده بر عائدات دولت و ملت افزودند . (اما هر چه فکر میکنم نمیفهم جناب موتمن الملک رئیس کمراکات هنوز چرا از لفظ انجمن انقده بدشان می آید) باری برویم سر مطلب

✽ قندرون ✽

همه کنس اینرا میداند که میان ما زن را باسم خودش صدا کردن عیب است ، نه همچو عیب کوچک ، خبلی هم عیب بزرگ ، واقعا هم چه معنی دارد آدم اسم زنش را ببرد ؟ ! تا زن اولاد ندارد آدم میگوید : اهوی ! ! ! وقتی هم بچه دار شد اسم بچش را صدا میکنند مثلا : ابول ، فاطی ، ابو ، رقی ، و غیره . زنهم میگوید : هان ! آوقت آدم حرفش را میزند ، تمام شد و رفت ، وگرنه زن را باسم صدا کردن محض غلط است .

در ماه قربان سال گذشته یک همچو شب جمعه حاجی ملا عباس بعد از چندین شب نزدیک ظهر آمد خانه ، از دم در دو دفعه سرفه کرده یک دفعه یا الله گفته صدا زد صادق ! زنش شنک انداز از پای کاک [وسه] دوید طرف دلان ، زنهای همسایه ها هم که دو تاشان یک تاشی شلبه توی جباط وسه میکشیدند و یکی دیگر هم توی آفتاب رو سرش را شانه میکرد

و هم در این سال اگر هموطنان باور کنند [دکتر زرزی] در آنزونی ماشینی اختراع کرد که بتوسط آن جهات اشخاص غریب و سرمازده و مسمومین را بر مبرگرداند یعنی کسانی که بوسائط مزبوره مرده اند دو باره زنده می کنند - و در کشتان زن همسایه دست راست از روی پشت بام داد زد :

نه نه حسنی ؟ نه حسن جوابداد چیه - گفت عمو
حوسانی چه طونه ؟ گفت خاك تو سرم کتن نمونه .
گفت چه طو نمونه ؟ - گفت . دندوناش کلو چیه .
چشاش به طاقه . گفت یه قده تربت تو حلقش کن .
گفت میغم نمونه . گفت نگو . نگو !! مگه جو
دست من و ثوه ؟ جو دست حسین مظلومه .

اعلان

تأثر خده و عشق از تألیفات [شیلر] آلمانی که بنالاب السنه نقل شده و از غایت اهمیت مؤلف شهیر فرانسه [آلکساندر دوما] بترجمه آن پرداخته است اینک جناب ادیب کامل میرزا یوسف خان اعتصام الملک مترجم [نوره الهند] و [تربت نسوان] و موافق [فلائد لادب فی شرح اطوق الذهب] و بسی مؤامات فائمه دیگر با عبارتی شیرین و ادائی بایغ و دلنشین بتقل آن از فرانسه بفارسی قیام فرموده ؛ و راستی قلمی بروانی قلم ادیب معظم باید تا دقایق و رموز تألیفات شیلر را در فارسی روشن نماید البته هموطنان دانشمند ما میدانند که تأثر آئینه عیب نمای هر قوم و مصحح اخلاق و معذب عادات هر ملت است خاصه و قتیکه نویسنده بقدرت شیلر بتالیف آن

اقدام نماید و ایسی مانند اعتصام الملک مقاصد عالیة آنرا بعبارات فارسی بیارابد .
در هر حال ترجمه مزبوره اینک با قلمی خوش و حروفی دلکش در مطبعه فاروس بطبع رسیده و با آنکه تخمیناً قریب بیست و یک [فرم است] به پنجمین دینار در اداره سوراسرا قبل و کتابخانه تربت و در خود مطبعه فاروس بفروش میرسد ، هواخواهان ادب بمحل های مزبوره رجوع فرمایند .

اعلان

کتب ذیل که بتازکی بطبع رسیده در نقاط مختلفه که ذکر میشود برای فروش موجود است

۱) دبستان مازدینسی مطبوعه بمبئی (در عقاید مذهبی زردشتیان) سرای حاجب الدوله تیجه یارسپان حجره آقا مهربان جمشید خرم شامی نزدی ، شش قران .

۲) فراسرنامه منظوم مطبوعه بمبئی (افسانه) ایضاً بیکتومان .

۳) بهمن نامه منظوم مطبوعه بمبئی (افسانه) ایضاً بیکتومان .

۴) دروس الاشبا حروفی مصور مطبوعه طهران (ترجمه از فرانسه مقدمه علوم طبیعی) خپسان شمس العماره کتابخانه مصور ۳ قران و نیم .

۵) تربت البیت حروفی مصور (ترجمه وظایف خانه داری و امور تربیته دختران و نسوان) ایضاً ۶ قران .

اعلان

در مطبعه یارسپان انواع کاغذهای اعلی بفرمهای مختلف وارد شده و بقیمت مناسب بفروش میرسد . طالبین رجوع فرمایند

دویدند نوی اطوقهاشان ، سهایکی از آنها در جنبه حاجی الا عبس وارد حباط شده بودیاش بهم پیچیده دمر افتاد زمین . و [یاش] که در نشست و برخاست (چنانکه همه مسلمانها دیده اند) بزور بشلته کوناش لب بلب میرسبد تا نزدیکهای حجامتش بالا رفته داد زد : « وای ! خاك ب سرم کتن ، مردیکه نا مجرم همه جاو دبد ، وای الهی روم سبا شه ، الهی بیرم !!! » و بسرعتی مرچه تمامتر بلند شده صورتش راست و سخت با گوشه چارقدش گرفته چپید نوی اطوق در حالتیکه زن حاجی غش غش میخندید و میگفت : « عیب نداره رقبه ، حاجی هم برادر دنیا و آخرت نواست ه حاجی ملاءباس دو تا نانی را که روی بازوی راستش انداخته و بایک تکه لوا ازده که نوی کاغذ آبی دست چیش گرفته بود بضمینه دده هر دو وارد اطوق شدند ، در حالتیکه چشمهای حاجی ملاءباس هنوز مطرف مطرف اطاق رقبه بود . (قتیقه دارد)



فاذا نفي في الصور فلا أنساب بينهم

عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران نزدیک امامزاده بچی

کوجه مسجد فاضل خلخالی

دیرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

سنة ۴ ربیع الآخر ۱۳۲۶ هجری

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

مالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت يك نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران (۵) شاهی

هفتگی سپاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی

که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته

میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،

یا کتبهای بدون [تبر] قبول نخواهد شد ،

وجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمات گرفته میشود

نقل از روزنامه شریفه ارشاد

برادران مسلمان! در هر کار « خدا خودش اصلاح کند » گفتن و نشستن و منتظر بودن که بهینم دیگران چه می کنند ما هم آخر کاری خواهیم کرد ، یا ما هم پیروی دیگران را خواهیم نمود ، وقتش گذشت ، تاجه وقت ما ماند غربا یا ناپسری ها ترسان و لرزان از دور ایستاده بکارهای وطن نگاه خواهیم کرد ؟ آخر ماهم پسران این خاکیم . ماهم در اینجا حق داریم ، این خاک وطن ما هم هست . از اعمال و مساعی دیگران آن روشنی و نجات و رستگاری که حاصل میشود بما نیز عاید خواهد شد .

چرا ما باید روشنائی و نجات و رستگاری را بی زحمت و مشقت یعنی رایگان و مفت مالک شویم . این صفت که با ترک بودن و غیرت مسلمانی و مردانگی نمی سازد . مسلمان و ترک هیچوقت بمنتفع شدن از نجات و خوش بختی و فلاحی که از همت دیگران بمل آید راضی نمیشود .

هر چند که این مساعی ، این کوشش ها ، این انقلابات ، و این خون ریزی ها برای کلیه روسپه نوعی از بد بختی مایه پریشانی و باعث اضمحلال این ملت است لکن این ساکت نشستن و از دور در این اعمال تماشاجی شدن و به بلبات وارده بر وطن بخون سردی نظر کردن بمراتب قبیح تر و بلکه بد بختی بزرگتر است . سال گذشته دوماهی موفقیت منقد شده و منهدم هم شد ، اما ابداً مسلمین از این واقعه مطلع نشدند . بلی مسلمین یعنی قسمت غالب از مسلمانها از این وقایع اطلاعی نیافتند . مطلع شدن پنج یاده یا صد نفر از مسلمانهای خیر و دانشمند مطلع شدن همه مسلمانها نیست .

از این کار بایستی تمام مسلمانان خبر شوند ، و معنی انتخاب هم همین است . انتخاب سال گذشته شهر شوشی را هیچوقت فراموش نمیکشم . يك روز یا دو روز پیش از انتخاب بمسجد جمع شده و منتظر کار انتخاب بودند . همه می دانستند در این روزها انتخاب خواهد شد اما

هیچکس نمیدانست که چطور احباب و برای چه کار و
نمیدانستند که مسلمانان باید دارای چه مسلک باشند ،
کدام روش برای مسلمانان نافع ، کدام طریق مضر است
• هر چند که بالاخره شخصی پیدا شده کم و بیش در اینباب
بانها اطلاعات داد ، لیکن اهالی محض اینکه کار بزودی
بگذرد و زود تری کسب و کار خویش برونند يك دفعه
گفتند « خبلی خوب فلائکس و کپل ما باشد » و متفرق
شدند .

بعقیده من در تمام شهرهای دیگر مسلمین نیز همین
معاملت رفت . ولی سال گذشته گذشت و نتیجه آن را
نیز دیدیم .

و آن هائیرا که با ارامنه همراه شدند مشاهده کردیم
، حالا دیگر وقت از آن تنگ تر است که ما بحالت
پارسالی باشیم . حالا پیش از وقت برای ما لازم است حاضر
کار شویم و بدقت به پشت و روی کار به بنیم . اقبلا
سال گذشته اهمیت و علو مقام دومای دولت را تا حدی
فهمیدیم ، ازینرو حالا بر ما واجب است که پیش از وقت با تمام
فرق موجوده (پارتی ها) روسیه آشنا شویم ، حالا آشنائی
ما بمقاصد آنها و بمسالك و اعتقاداتشان از اهم ضروریات است
در وقتی که بشارت حریت ۱۹۰۵ روسیه را بیک دار
الحرب و میدان مبارزت مبدل کرد در روسیه فرقه های
نوع و پارتی های جدید مانند هوای پارانی که قارجها را
دقیقه بدقیقه تولید می کنند تولید میشد ، هر يك از این
فرقه ها دارای طرفدارهای مخصوص و نقطه نظر معین
میشدند بعضی کهنه پرست یعنی استبداد و اسارت دوست ،
و برخی هوا خواه وضع جدید ، و جمعی شورشی و
طائفه پادشاه دوست و قانون پرست میشدند ، مستبدین
یا (چرنوسوتین فی) فرقه هستند که میگویند : بهتر از اصول
اداری کهنه روسیه تصور اصولی نمیتوان کرد ، منفدین
و اشخاصی را که مایه انقلابند دفع کردن لازمست . این
آشوب طلبان بیشتر از شاگردان دارالفنون و کارگران
(نوکرو عمده جات کارخانه) و یهودیها تشکیل میشوند .
ارامنه و مسلمین و گرجی و [پلونی] ها و سایر مللی که
غیر از ملت اصلی روسند نیز در آشوب طلبی پیروی
اشخاص سابق الذکر می کنند ، این انقلابات بواسطه
پولهاییکه از اجانب میرسد شعله ور می گردد ، باید حکومت

و نظمه و ملت روس طوایف مزبور را بفترد و
دفع کند . پادشاه مالك الرقابست هر چه می خواهد بکنند
، اختیار با اوست ، برای او مانعی نیست ،
جمع اختیارات باید در دست پلیس و حکومت باشد ، مات
باید باین کارها دخالت بکنند ، مللی که اصلا روس نیستند و
خصوصاً یهودی ها دشمنان روسیه میباشد ، دست این
طوایف را از کار کوتاه کردن واجب است ، انتخاب
لازم نیست ، کارها را خود حکومت متکفل میشود ،
دعائی ها بایستی از زمین بی بهره باشند ، اینها خودشان
میل ندارند که صاحب زمین باشند باینها یاد میدهند و
پنجاره ها را از راه بیرون می کنند ، مفتین را باید
ننبیه کرد .

مسئله کارگران حرف بوجی است ، نباید اعتنا کرد
آنها بیکه در میان ملت افکار متنوعه انتشار میدهند دشمن دولت
و ملت روس میباشد ، علت کم شدن کسب و کار یهودیها
شده اند ، اگر اینطایفه دفع بشوند همان خیر و برکت
قدیم بر می گردد .

تعلیم و تربیت باید موافق کتبات مقدس انجیل باشد ، باید
اشخاصیکه در مکاتب روس چیزهای دیگر سوای اینزا
طالبند بقوه چیره دفع کرد ، در موافقی که در امور
عدلیه زور چوب و شلاق را لازم به بینند و بدون
محا کمه آویختن و کشتن ضرورت پیدا کند البته باید معمول
شود .

طرفداران عقیده مزبور (کهنه پرستان) در هر
نقطه روسیه موجود و بیشتر آنها از فرقه عوام میشدند ،
و اشخاصی که به یهودیها صدمه میزنند نیز همین دسته اند .
- فرقه دوم فرقه اتحاد روس (سوپوز روسکار و نارودا)
نامیده میشوند ، این فرقه میگویند پادشاه و ملت روسی
باید برای اتحاد قوت روسیه بکوشند ، انتخاب مشروطه
(پارلمنتری) لازم نیست در موافقی که کارهای مشکلی و
بزرگ رودهد مجلسی موقتی دعوت میشود و اعمال و امور
لازمه وقت را این مجلس پادشاه عرضه میدهد ، خود
این مجلس حکم نمیتواند نمود ، در هر ولایت برای
رسمدگی باور محلی مجالس محلی یعنی مجالس مشورت
تشکیل خواهد شد .

اداره مرکزیه ولایات روس باید در دست خود روسها

باشد ، و سایر ملل باین کار دخالت نمیتوانند نمود ، فقط در مجلس فوقی (زعمکی سوپور) تنها از یهودیها سه نفر میتواند حاضر شوند ، آن هم برای عرض حال نه برای دخالت در کارها .

حقوق و آزادیهای که بموجب حکم (مانی فست) ۱۷ اکتبر داده شده است لازم نیست ، بروسه این چیزها میبرازد .

دهانی هارا باید بطرف شرق روس هجرت داد . در مدارس تعلیم و تدریس باید مطابق مذهب مسیح باشد . - فرقه سوم که با اسم فرقه ۱۷ اکتبر نامیده میشوند (سایوز ۱۷ اکتبر بریا) میگویند اصول کهنه اداری باعث ضعف روسیه شد ، بموجب قانون دوما و بنا بر حکم ۱۷ اکتبر در امور اداری باید اهالی با دولت شریک باشند بایست در مقابل کهنه پرستها و نیز شورشپان ایستادگی کرده در راه اتحاد و نظم و سلامت روسیه سعی نمود .

اداره دولت بموجب حکم مزبور لازم است در عداد سلطنت های مشروطه در آید ، در ولایات همه جا باید انجمن های محلی برقرار شود ، روسیه کلیتاً یک مملکت است میتواند بولایاتی که دارای اختیارات مخصوصه اند منقسم گردد ، فقط ایالت [فنلاند] صاحب اختیارات اداری خواهد شد ، و چند ولایات دیگر نیز یکی شده بطور بلدیة محلی در آنجا تشکیل ادارت ممکن است ، و بموجب نظامی که داده شده مجلس ملی لازم میباشد ، اهالی مستقیماً نمیتوانند وکیل انتخاب نمود ، فقط میتوانند منتخب انتخاب کنند و آنوقت منتخبین وکلای را انتخاب مینمایند . خاک برای رعیت لازم است باید اراضی خالصه و موقوفات میان رعیت تقسیم شود ، اگر اینها نیز کفایت نکنند از روی ناجاری مجبوریم که املاک را از ملاکین بقیامت عدله بخریم و بر رعیت واگذار نماییم از اشبا و ائمه باید (نافع) کم شود و بر واردات [داخل خود] افزوده شود .

تعلیم برای همه کس اجباریست مکاتب باید عمومی شود . در محکمه ها و حقوق همه مردم مساویند ، (عقیده این فرقه در امور دینیه و عسکریه معلوم نیست)

- فرقه چهارم که فرقه حریت مایه موسومند [یارتیا ناز سودنای اسوابودی] میگویند : امور راجعه به

مساوات ملت و اعمال مشروطیت دولت باید اجری شود . تمام ملت باید وکلا انتخاب کنند و بتوسط این وکلا کار های سلطنت از پیش برود ، برای بدست آوردن این نوع اداره هر قسم غیرت و تدبیر بطور صلح و آرا می باید بکار برد ، هر گاه حکومت بر ضد حقوق و آزادی ملت رفتار کرد مردم از پرداختن خراج و دادن سرباز امتناع کنند ، همچنین با تعطیل ها و ترک خدمت و امثال این نوع مقاومت ها مقاصد خود را از پیش ببرند ، بولایاتی که اهالی آن از ملت روس نیستند اختیارات اداری داده شود ، باید بمجلس ملی [بولونی] ها مساعدت نمود ، [سپاستوپول] جزو روسیه محسوب خواهد شد ، تمام اهالی چه زن و چه مرد صاحب هر دین و از هر نژاد که باشند حق انتخاب دارند ، انتخاب باید مستقیم و آراء انتخابیه نیز سری باشد ، اراضی خالصه و موقوفات و امپراطوری باید بجانا بر رعیت قسمت شود ، در صورتیکه این اراضی نیز کفایت نکنند املاک ملاکین را بقیامت عدله جبراً باید گرفت و برنج ران تقسیم کرد ، عملجات باید فقط روزی هشت ساعت کار کنند ، و وقتیکه پیر شدند برای معاش آنها باید تدابیر صحیحه بکار برد ، خزانه نباید زیاد اسراف کند .

تحصیل ابتدائی باید برای همه کس مجانی باشد ، حکومت باید باعمال کلیسا و مسجد و دین دخالت نکند ، از نقطه نظر عدلیه و حقوق باید نسبت به همه کس مساوی دید (عتاید این فرقه نیز نسبت با نور عسکریه معلوم نیست)

- فرقه پنجم که موسوم با جمعیهون انقلابیون میباشد (یارتیا سوتسپال روو لپوتسپا نیروف) میگویند فقرا کار می کنند ، ممولین و آقاها می خورند ، سلطنت نیز این حالت حاضر را حفظ می کند ، ازین جهت باید جمهوری تشکیل داد ، مال ، مملکت ، کسب و کار باید عمومی و اجتماعی شود ، هیچکس نمیتواند شخصاً صاحب مال و تجارت باشد ، همه چیز مال همه کس است ، همه آزاد برابر و برادرند ، دین ، نژاد ، شوهر ، زن ، تفاوتی ندارند ، باید فقرا و کارگران را از این معنی مطلع کرد و آنها را بمقابلت حکومت و اصول همیشه حالیه برانگیخت ، بهیئت اجتماع یا تک تک باید هجوم کرد ، آشکارا و پنهانی باید استعمال اسلحه نمود ، اشخاصی را که بان

انتخابات عقل و فراست خود را جمع نموده بعد از آن بصیر و آگاهانه بطور کور کورانه و کلای خود را انتخاب نمایند . استمی .

خلاصه مکتوب اهالی قریه

تکمه داش آذربایجان

ما اهالی قریه تکمه داش (ملکی مرحوم مشیرالدوله) تاکی باید گرفتار اجحاف و بی حسابی مستبدین باشیم ؟ ! ! گاهی دچار ظلم حاج محمد خان معز دیوان بودیم ! ! اکنون اسیر تعدی فاحش حاج اسمعیل نجار میباشیم که رضاخرا مأمور نموده و تا بحال ششصد تومان جریمه و روزی پنجتومان خرج سفره از ما گرفته ! ! درین زمستان که غله بشهر حمل مینماید خرواری سه تومان کرایه بخرج مالک مینویسد و اسماً بما خرواری پانزده قران وجه کرایه قول داده و وقت تحویل دادن غله هم مقداری کم تحویل میدهده و یک من دو قران قیمت آنرا از کرایه موضوع مینماید . دریک دهه که شانزده خروار غله حمل نموده ایم فقط هشت قران بما داده ، یک آتشی روشن کرده که خانمان ما را تمام سوخته و همتی ما را بیاد فنا داده ! !

اگر بخواهیم تمام شکایات خود را ازین دو نفر و نایب کاظم شرح دهیم کتاب مفصلی خواهد شد ! آخر گناه ما چه بوده و تقصیر ما چیست که باید مادام العمر در دوره استبداد و زمان مشروطیت اینطور بما سلوک نمایند و در اذیت پیر و برمای ما به منتها درجه شقاوت بکوشند ؟ ! شما را بدالت الهی قسم میدهیم که گذارش مارادر جریده خود درج نمائید بلکه مالک ملک که در طهران تشریف دارند تظلم ما را بخراسند و از اوضاع روزگار سپاه و پدبختی ما مستحضر شده بدانند که طریقه رعیت داری اینطور نیست ! ! یا ما را رها کرده که بطراف پراکنده شویم یا چاره دردمارا بنمایند .

امضای ۲۳ نفر

ایضاً از سبزوار

در اوقاتی که ترکان ها برای تاخت و تاز این صفحات مصمم شده بودند اهالی تلگرامهای عبدالله بانجمن ایالتی خراسان نموده که قشونی بجهت جلوگیری و دفع آنها

طایفه ضرر میرساند باید کشت و دود کردن ، مسالک ما به صلح و آرامی اجرا نخواهد شد ازینرو بجهت که قوه جبری به بکار ببریم ، هر ملتی مختاریت اداره باید داد و از اجتماع این ادارات جمهوریت را تشکیل نمود ، قاعده سلطنت را باید از میان برانداخت ، حق انتخاب بدون تفاوت مال همه است ، آزادی دین ، کلام ، واجتماعات راهبچ قانونی محدود نمیتواند کرد ، زمین مال همه است ، کار روزی بیش از هشت ساعت نمیتواند باشد ، زندگی و راحتی عملجات را باید در زمان پیری تأمین نمود ، باید قواعد اداره ما به عوض شود ، رسوم گمراخته بختی باید ، تنها از واردات مالیهات بگیرند ، باید بشرکتهای عملجات کمک کرد ، تحصیل ابتدائی برای همه کس فرض و مجانی است ، حکومت نباید بدین و عبادت دخالت کند ، عبادت کاری شخصی است ، در موقع خودش بطور همیشه کی قشون نباید نگاه داشت ، چونکه نگاهداشتن قشون اسراف و برهمن است .

پنج فرقه مزبوره که عرض کردم امروزه عمده و کاری ترین فرق روسیه میباشند علاوه بر اینها چهار پنج فرقه دیگر هم هست که خیلی با اهمیت و از جهت مقاصد چون بافرقه اخیر کم تفاوت دارند توضیحات عقاید آنها را برای وقت دیگر مینویسیم و محالاً در باب همان فرقه ها بیکه عرض کرده ام مذاکره می کنیم .

فرقه های سابق الذکر در روسیه هر یک صد هزارها بلکه ملبوسها طرف دار دارند ، اما برای ما مسلمانان ، از میان فرق مزبوره جز همراهی و طرف داری بافرقه حریت ملیه جایز نیست . و چون مقاصد این طایفه با مقاصد ملی ما مسلمانان خیلی کم اختلاف دارد از پیروی آنان ناگزیریم . برای ما طرفداری فرق دیگر دست نمیدهد ، خاصه که بعضی از این فرق در حد افراط (اجتماعون انقلابیون) و بعضی ها در درجه تفریط (سپاه رویان اتحاد روس - مستبدین) میباشند ، در هر حال ما در این مقاله مسلمین را بمقاصد و مسالک این پنج فرقه فی الجمله آشنا کرده و حق انتخاب و طرفداری هر یک از آن فرق هارا بخود مسلمانان واگذار میکنیم ، فقط تمنائیکه داریم این است که برادران دینی ، کسالت و تنبلی را کنار گذاشته و در این باب افکار خود را چنانکه باید جولان داده و در هنگام

توتته است که شماها بزور اس قرارداد را ازو گرفته اید و بی باکانه مبلغ سی و دو هزار تومان مالیات و ده هزار تومان جرمانه از آنها گرفت !

﴿﴾ ایضاً از خوانین کلبائی کرمانشاه که ﴿﴾

﴿﴾ بایک ورق قرآن کرم به ﴿﴾

﴿﴾ اداره ارسال داشته اند ﴿﴾

سابق برین یعنی در دوره خوف و وحشت آنچه مظلوم و اجحاف میشد بواسطه عدم عدل و داد مردم بیچاره فقط شکایت بدرگاه منتقم قهار میبردند و از یأس و ناامیدی لاو نم میگردند ، تا اینکه فشارهای فوق الطبیعه زبردستان کار را بجائی رسانید که سی کرور یا کمتر از فرزندان ایران از فنای مطلق و محکومیت صرف خود را داخل عالم آرادای نموده یعنی مملکت و دولت خویش را مشروطه کردند و مردم را اطمینان و رجائی دست داد ، و بر جان و مال و عرض و ناموس خود اطمین شدند ، ولی بد بختانه از بد و تغییر وضع ناکنون چندین هزار نفر ما بیچارگان به آرزوی عدل و داد بوده و هنوز هم بوی از آن بمشام ما نرسیده ! اگویا حجج اسلام و امنای ملت و اولیای دولت این قطعه خک را جزو ایران نمیدانند و انظام و اصلاح امور این ناحیه را خارج از وظیفه خویش تصور میفرمایند ، یا ناله و فریادهای جانگناه ما را نمی شنوند که دارای جان و مال و عرض و ناموس و آب و خاک خود نیستیم !

ای حجج اسلام ، ای وکلای ملت ، ای وزرای عظام گذارش جگر خراش ما را اصفاء فرمایید و در عالم اسلامیت و نوع خواهی فکری بحال ما بدبختان بنمایید ، آخر مگر ما مسلمان و ایرانی و برادران وطنی و ایلمانی شما نیستیم ؟ ! اینست شمه از حال ما بیچارگان که ذیلاً بعرض میرسد .

چند سال قبل که نواب والا فرمان فرما حکومت کرمانشاهان را داشت برای تصرف املاک ما با اشرار و دزدهای انجا بساخت و آنچه خواست کرد و دو دفعه که پست دولتی را زدند و خونهای را که بساحق ریختند بپای نشد ، تا آنکه جمعی به دولت تشکی کرده و صولة المالك ما ورشد ، اونیز بعوض اینکه سارقین و قاتلین را دستگیر نموده بقصاص برساند مبلغ هفتای بی

سوق نمایند ولی بد بختانه از اهالی و غفلت اولیا و والی آنجا اثری از سوار و سرباز ظالم نشد تا شجاع الممالک دلاور بجنوردی ترکان را شکست داد ، بهداز آن با هزار ابلت و امل دو بیست نفر سوار تیموری خواری و پیاده با یک عراده توپ وارد سبزوار شدند ، رفعة الدوله (برادر نواب والا رکن الدوله والی خراسان) آنها را با خود بعنوان وصول مالیات به [جوین] برد ، مردم بیچاره آنجا که از توپ و سوار مطاع شدند از ترس و واهمه باین قلمه و آن قلمه فراری و متواری شده !! سوارها نیز هر کس را یافتند مشلق و سخت و جرعه نمودند !! حتی آنها بیکه در قنات پنهان شده بودند گماشتگان شاهزاده دادگر هیزم و بوبه آتش زده در چاه مار بخته و آن ستمزدکان که قریب بخته شدن از قنات بیرون می آمدند با سر نواب والا گوشهای آنان را بریدند و بعضی را مهار کرده زنها شان را حبس نموده مالیات میخواستند !

مردم [زور آبد] جوین که ازین رأفت رفعة الدوله مستحضر شدند برای حفظ جان و مال و عرض و ناموس خویش در حدود خاك خود اجتماع کرده که اگر آن قشون غارتگر بخواهد وارد آنجا شوند نمائنت کنید ، شاهزاده خیال دفاع آنرا با نام یاغیگری به رکن الدوله تلگراف کرد و جواب رسید از اسلحه و استعداد که قصوری نشده تملک چیست او هم با کمال اطمینان قلعه زور آبد را یک روز به کلوله بست و شبا هنگام گوسفند اهالی را چاییده بطرف جوین حرکت کرد !! اهالی جوین به سبزوار آمده گفتند اگر چند نفر تا فردا خود را به آنجا نرسانید تنور جدال مشتعل خواهد شد ، این بنده با حاج میرزا علی محمد رئیس انجمن به جوین رفته میان شاهزاده و مردم را صلح داده ، ولی سرکار والا آنچه خواست کرد و هر چه توانست گرفت !! و هنوز هم دست برداشته !!

مالیات جوین اصلاً سیزده هزار و یانصد تومان است اهالی آنجا برای دستور العمل خواستن فرع مالیات به خراسان رفته رکن الدوله و نجد الساطنه و مجلس معونات رضوی قرار دادند که سیزده هزار و یانصد تومان هم با هم فرع بردارند و نوشته هم دریافت کرده مراجعت نمودند اما رفعة الدوله در جواب آنها گفت رکن الدوله بمن

جهت پاشا خان امیر بهادر گرفت و مقصود فرمان فرما را بعمل آورد یعنی هر کس ملک خود را وا گذار به شاه زاده نمیکرد خانه و لانه او را آتش میزد تا تسلیم شود ، سه هزار تومان هم خود نواب والا تقدیم مأمور مزبور کرد . جناب امیر افخم همدانی نیز در ایام حکومت خود متصل راپورت شرارت اشرار [اسدآباد] را به طهران میداد تا آنکه احتشام الدوله برای گرفتاری آنها مأمور گردید و به تدابیر ساعد هایون نایب الحکومه اسدآباد بدون اینکه یک گلوله صدا کند اشرار دستگیر و در کرمانشاهان محبوس شدند . و چندی نگذشت که بزور رشوت مستخلص شده و بنای تلافی را گذاشته صدها بار مال التجاره و پست را بکرات غارت نمودند که هنوز هم آن اشیا در آنجا موجود است ! !

محمد خان پسر عباس خان چناری شبانه مست طافح باسی نرسوار بنجال دختر باکره فرخنده خانم (زوجه میرزا سید حسین) که از محترمات است به قریبه [بلاغ] ملکی اورفته محمد علی خان برادر آن دختر فرار کرد آن بناموس شقی و همراهانش هر چه خواستند کردند ! ! و آن دیه را بکلی خراب و غارت نمودند ! ! آن خانم بیچاره هم الان در همدان بستری و مشغول معالجه است ! !

دختر یکسراز رعایای قریبه [کمک] ملکی قائم خان [چهار دولی] را هم که با پدرش از کمک عازم دیهی دیگر بوده بغف و جیر برده و هنوز در خانه اوست ! ! ! در وقتی که از ملک اولاد مرحوم صاحب اختیار عبور میکرده دو نفر رعیت را با هم اینک شماها در جزو قشون امیر افخم بوده و عزم گرفتن اشرار را داشته اید بطوری زده که قربانعلی نام بهداز یکشب در گذشت و یکی دیگر قریب بگردن است ! !

خانمی نام گماشته محمود خان رعیت محمد حسین خان نواده خانلرخان حسام الملک را هم بدون حجه در اسدآباد بقتل رسانید ! !

محمد و لپخان دزد معروف که سالهاست جز دزدی و راه زنی پیشه ندارد و چندین دفعه در محبس دولتی حبس شده و دو سال قبل نیز در توپخانه طهران محبوس بود و بواسطه تقدیمی که به شیخ فضل الله البکائی کجوری (که بجهت بردن موقوفات نور خود را معروف

سنوری کرده) باز برای جان و مال مردم بیچاره مراجعت کرد و درین اوقات باز عده دزد و اشرار را دور خود جمع کرده و به چپاول و تاراج اموال مسلمانان پرداخته و اکنون در [طویلان علیا] چهار نفر از خوانین [جبر آباد] و [نادر آباد] و [جهشید قلی شاه] را کشته و مال و حشم آنها را تصرف کرده و در طویلان علیا ساکن شده است و رعایای آنجا را که باطاعت خود خوانده و نمرود نموده اند آنها را از خانه های خویش خارج نموده و یکسفر زن جوان یکی از آنان را نگاه داشته و تمام در و تخته و تیر خانه های آنها را به [طویلان سفلی] ملکی خود (که از سوا اعمال او مأمورین دیوان ویران کرده اند) حمل و نقل نموده است .

در ماه گذشته فتحعلی خان دزد معروف هم قریب هزار رأس گوسفند ملک محمد حسین خان سرریب را چابیده .

همه امضای ۱۱ نفر

همچنین ایضاً از قم بطهران

توسط جبل المتن و صور اسرافیل به مجلس مقدس شورای کبری شهید الله ارکانها ، در وقته روز عاشورا که عابرین و سایر اجزای شرور متولی سابق در سرما ضعیفاً ریخته یکسفر مقتول و قریب پنجاه نفر را مجروح نموده ! ! بحکم حجه لاسلام آقای آقا سید عبدالله و جناب مجتهد الزمان آقا میرزا ابوالحسن و تحقیقات حکومت و تصدیق انجمن ولایتی و سایر انجمنها بر مظلومیت ما را تکلیف چیست ؟ یکسال از مستبدین قم سوال نشده ازین پیمد هیچکس امنیت مالی و جانی ندارد .

انجمن رعایای قم

انجمن اتحادیه پست ایران .



مرکز طهران

نمبره ۲۶۶ ، ۲۵ صفر ۱۳۲۶

متنی است که این لایحه تشکر نامه را در روزنامه درج فرمائید .

از آنجا که اداره پست در عداد ادارات مهمه مملکت و انتظام آن موجب آسایش عامه و مستلزم نفع دولت و

ملت است ، و نظر باینکه محل توجه عامه و امنیت آن از هر جهت لازم میباشد ، لهذا برای رفیع منایب این اداره عموم اجزاء از جناب . . . سردار منصور (رئیس اداره پست) تشکیل [کمیته] را که در زمان ریاست مرحوم حاج میرزا علیخان امین الدوله طاب‌رأه دائر بود و بعد بواسطه بعضی موانع متروک مانده درخواست نموده جناب معظم‌له هم از راه وطن برسی و ملت خواهی اجازه دادند و مدیریت انجمن انعقاد یافته ، اوقات اجتماع در اصلاح اداره مذاکرات لازمه میشود و عقرب خدات این هیئت را ابنای وطن مشاهده میفرمایند ، عموم اعضا از همراهی جناب رئیس تشکر داشته و هیچوقت نفقد خالصانه‌تر که نسبت با اجزاء فرموده اند فراموش نمیکنند .

(عموم اجزاء انجمن اتحادیه پست)

صور اسرافیل

در تمام دوائر دول متمد نه نیز هیئت مشاوره (کذشی آدینس ترابیف) دائر است

تذکره شیراز طهران

از شیراز بطران نمره ۶۹ ۲۲ ربیع الاول ۱۳۲۶ خدمت انجمن ، اتحادیه طلاب ، رابطه ، آذربایجان ، قدسیه ، برادران دروازه قزوین ، اصناف ، بی‌فاطمه ، پسران قوام بنای دسته بندی نهاده الواط محلات را تحریک بشرازت و تشکیل جلسات کرده و جلسه پست تومان میدهند ، انجمن های قوامی بپیر ملافاها و علای جلی بنای شکایت را از روزنامه مساوات نهاده اند

انجمن اسلامی ، انجمن انصار

چرخند پرنک

قندرون

این حاجی ملاعباس اصلاً از خوش نشین‌های [کنند] است ، تا سال مشمشه آخری با پدر خدا بیمارزش چارواداری میکرد ، یعنی دوراز رو باهان چند تا الاغی که داشتند باهان کرایه کنی دهاتی ها امرشان میکردت ، وقتی که پدرش بمرض مشمشه مرد واقماً آشنانه اینها هم بر هم خورد ، خرهانش را فروخت آمد بطهران کاسبی کند ، چند روزی در طهران الك اسلابولی و آتش سرخ کن و بند زین جامه میفروخت و شب‌ها میامد در مسجد مدرسه بونس خان میخواست ، کاسبیش هم در طهران درست بخرید یعنی که با این خرج گزاف طهران خودش هم کمی شکم باب زن بود ، مثلاً هفته بگروز هر طور که شده بود باید جلو کباب بخورد روزهای دیگر هم دو تا سنگک و یک دیزی یک عباسی درست نمیدیش . عاقبت بگروز جمعه بعد از ظهری آمدنوی آفتاب رویه مدرسه چرتی بزند ، آنها بعضی چیزهای ندیده دید که بیاره خیالات افتاد ، از این جهة رفت پیش یکی از این آخوند ها از آخوند زیربا کشتی کرد که این زنی که اینجا آمده بود عبال شما بود ؟ آخوند گفت مؤمن ما عبال میخواهیم چکنیم این هم زن نوی طهران ریخته دیگر عبال برای چه مان است ، عباس دیگر آنچه باید بفهمد فهمید و حالا بدون هیچ خجالت شروع بپرش نرخ کرد ، آخوند گفت بچشای دهشای و اگر خبلی جوان باشد خانه پرش بکفران است ، عباس آهی کشیده گفت خوش بحال شما آخوندها ، آخوند پرسید چطور مگر شما منزل ندارید گفت نه گفت پول که داری گفت آیه ، گفت بسیار خوب چون تو غریب هستی حجرة من مثل منزل خودت است روزهای جمعه و پنجشنبه یوم التمثیل ماست یائسات و بلکه کاهی هم سیات و ابکار هم میباشد شما هم بیاید من در خدمت گذاری شما حاضرم ، عباس باخوند دعا گفته بعد ما هم جور آخوند را کم و پیش میکنید ، کم کم پول الاغها رو به ته کشیدن گذاشت ، یک روز باخوند گفت چه میشد که من هم طلبه میشدم گفت کاری ندارد سواد که داری ؟ گفت چرا یک کوره سوادى در ده زور پدرم پیدا کرده‌ام یابین والرحمن وبسبح را خوب میخواهیم گفت بسیار خوب کافی است و فوراً یک دست

لباس کهنه خودش را با یک عمامه مندرس آورده گفت قیمة اینها در تومان است که به بیع نسبه بتو میفروشم هر وقت پول داشتی بده .
و اتفاقاً عباس بعد از چند دقیقه آخوند درست حسابی بود که از نگاه کردن بقدر و قواره خودش بسیار حظ میبرد
عباس از فردا در درس شرح لمعه مجتهد مدرسه حاضر شد یک نصفه حجره هم با ماهی یک تومان ماهانه و دو قران
و پنجشاهی پول روغن چراغ در حقش برقرار شد .

آخوند ملا عباس ششماه بعد همه جا در دعوات عزرا ، و لبسه ، سال ، چپله ، و روزه خوانیها حاضر بود .
نماز و حشمت هم می خواند صوم و صلوات استبجاری و ختم قرآن هم قبول می کرد بعدها که بواسطه معاشرت طلاب
مخارجهای حروف را غلط کرده الف ها را این و ها هوز را حا حطی و سین را صاد و ز را صاد تلفظ می کرد
در مجالس عزاقاری هم میند .

ولی عمده ترقی آقا شیخ از وقتی شروع شد که شنید مجتهد مدرسه نصف موقوفه آقا را بر خلاف وصیت واقف میخورد
و عمل بمقتضیات توالت نمیکند ، از این جهت کم کم بنای ریزه خوانی و بعد عربده را گذاشت و رفته رفته طلاب دیگر
هم با شیخ همدست شدند . مجتهد دید که باید سر منشاء فتنه راضی کند و او جناب آخوند ملا عباس بود .
از این جهت از نیک بگی از اهل محل یک حجره سبصد تومانی باخوند داد و آخوند هم سبصد تومان را برداشته یا علی گفت .
اما این معلومت که آخوند ملا عباس استقدر هایی عرضه نیست که اقلاً دو نیک و مخارج سفرشرا از حجاج بین راه
تحصیل نکند ، وقتی آخوند از مکه برگشت درست با آن لیره هائیکه از روزه خوانیهای نجار ایرانی مقیم اسلامبول و
مصر تحصیل کرده بود خرج در رفته دو بیست و بیست و پنج تومان مایه توکل داشت .

از راه بکسره آمد مدرسه ، اما مجتهد نصفه حجره او را در معنی برای رفع شر حاجی ملا عباس و در ظاهر محض
اجرای نیت وقف بکس دیگر داده بود ، هر چند قدری داد و فریاد کرد و میتوانست هم بهر وسیله شده حجره را
پس بگیرد ، لیکن دلش همراه نبود ، برای اینکه حالا حاجی ملا عباس پولدار است ، حالا لولهنگش آب می گیرد ،
حالا روزی است که حاجی آقا سرش بیک بالینی باشد ، خانه داشته باشد ، زنده گی داشته باشد ، تا کی میشود کنج مدرسه
منتظر جمعه و پنجشنبه نشست ؟ باری حاجی آقا بجهال تا اهل افتاد . همه دوست و آشناها سپرد که اگر با کره جبهه متموله
سراغ کردند بجای آقا خبر بدهند ، یک روز بقال سرگذر بجای آقا خبر داد که دختر پتیپی در این کوجه هست که پدرش
ناجر بوده و هر چند که قدری شنس کم است لیکن چون خانواده نحی هستند گذشته از اینکه دختری از قراریکه شنیده است
خوشکل است این وصلت بد نیست ، حاجی آقا دنبال مطالب را گرفت تا وقتیکه دختر یازده ساله را با یانصد تومان چهارزبه
خانه آورد ، و این دختر همان صادقی است که در دختری اسمش فاطمه بوده و حالا باسم پیری که از حاجی آقا دارد به صادق
معروف است .

ولی غرور جوانی حاجی شیخ و هفتصد هشتصد تومان پول شخصی و جهیز زن حاجی آقا را بحال خود نگذاشت .
حاجی آقا بعد از ده بیست روز یک زن محرمانه صیغه کرد . بعد از چند ماه هم یک زن دیگر عقد نمود . سر سال باز یک زن
دیگر را آب توبه سرش ریخته مغم نمود .

آلان که حاجی آقا نان و حلوا آورده را بخانه آورده چهار زن حلال خدائی دارد گذشته از لفت و لیسهای که در
حجره های رفقای کند .

اما اینها هم باید گفت که حاجی دماغ سابق را ندارد . بشنگولی قدمها نیست . برای اینکه تقریباً پولهانش بالا آمده .
جهاز دختره را هم کم آب کرده . و چهار پنج روز پیش هم که از خانه بیرون میرفت با یک الم صلوات و فحش و فحش
کاری طاس حمام دختره را برده و سرش را زیر آب کرده . و هر چه دختره گفته است که آخر من پیش قوم خویشهای
بابایم آب رو دارم . از تمام جیفه دنیا این یک طاس برای من باقی مانده حاجی آقا اعتنا نکرده که سهل است پدر و
مادر دختر را هم نمیتوانسته جنبانده و حالا هم چنانکه گفتم چهار روز تمام است که از خانه زندگینش خبر ندارد .

﴿ بقیه دارد ﴾

مطبوعه « یارسان » طهران



عنوان رسالات
 میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 طبرستان نزدیک امامزاده یحیی
 کوجه مسجد فاضل خلخالی
 دیپرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 چهارشنبه ۱۲ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفع في الصور فلا انساب يتنهم

قیمت اشتراك سالانه
 طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 مالک خارجه دو (۲) تومان
 قیمت تک نمره
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

هنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوائی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با انضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون [تبر] قبول نخواهد شد ،
 وجوه آئونه از هر کس و از هر جا ، مقدمتا گرفته میشود

اعلام

- ۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد داخله و خارجه وکلای محترم اداره اند .
- ۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار تخفیف داده میشود .

قبه از شماره ۲۷

یکی میگوید : این قبه که شما امروز در مسئله اراضی و استخلاص رعایا از جور و تعدی مالکین باند کرده اید بسیار خوش آهنگ و تقریباً بیشتر حکمای دنیا و همه آدم دوستهای عالم با شما هم آوازند . اما این را هم نمی توان انکار کرد که این قبیل کارها از امور تدریجی الحصول و نتیجه پنصد سال نزاعات سیاسی ، دینی و بالاخره اجتماعی ملل روی زمین است . میخواهم بگویم بهمان ترتیب طبیعی که بله دوم را پیش از بله اول نمیتوان بالا رفت همان طور هم تا مات از زدو خورد های سیاسی

و روحی آسوده ننده باشد میتواند داخل مسائل اجتماعی شود . اروپا به ما هم بعد از قرنهای آزادی حالا بنازکی با اشکالات زیاد دست باین مطالب میزند ، و هنوز هم در همه جا بعد يك مقاصد خود نرسیده اند . این اعتراض در اولین نظر خبیلی وارد و واقفاً هم تاریخ شاهد حی دعوی مزبور است . همه مال نیز در همه جای دنیای متمسکن پس از وجودن دو مرحله مذکوره داخل مسئله سوم شده اند ، نه فرانسه ها ، نه آلمانها و نه آمریکا آنها هیچیک مسائل اجتماعی را بر امور سیاسی و روحی مقدم ندانسته ، بلکه در يك زمان نیز جمع بهمان مر سه نکرده اند . انارحرف در اینجاست که همان اروپا به ما به نجارب حاصله از عملیات خود امروز بهاران ادا مختلف بما میگویند که لزوم تصحیح و انقضاء امور اجتماعی اگر در رتبه بر دو مسئله دیگر مقدم نباشد مؤخر هم نیست . در دنیا بهمان درجه که تمدن بوسيله آزادیهای سیاسی

و ملائمت امور روحانی پیش می‌رود بهمان درجه نیز قهد قوانین، موضوعه عده سرمایه داران بزرگ و ملائمت عمده را زیاد کرده و به سلطه و اقتدار اغنیا و محرومی فقرا کمک مینماید .

در دورهای استبداد محض همانطور که خود سری غالباً سبب مظلومی و بد بختی قسمت غالب قوم میشود ، گاهی هم وجود جنگ ها و منازعات داخلی و مہل و اراده دائم الخیر خود سران و هواپرستی رؤسا و مدبرین امور بتوزیع ثروت معاونت مینماید . لیکن قانون در ضمن هزاران فوائد عام المنفعه بلاشک تسلط اغنیا ، عبودیت فقرا و اجتماع اموال هیئت را در مراکز من محافظت کرده آقائی یک قسمت و بندگی قسمت دیگر را ابدی میکند .

قانون حقاً تصرف و اقتدار سرمایه داران کوچک را در امور خرد اجازه میدهد . و دقائق فنون اقتصاد و مالیه ، وجود بانگها و کمپانیها و قلت صادر در مقابل کثرت وارد در توسعه و ازدیاد همان سرمایه های کوچک و جلب اموال و انفس فقرا به مالک و عبودیت اغنیاسی مینماید . نتیجه استدامه این وضع تولید همان سرمایه داران و ملائمت خطر ناک هیئت است که یک نفر به خریداری هزاران قریه و صدها شهر بلکه یک مملکت قادر شده و رقبت افراد اهالی آنرا بی هیچ عاقبی مطالبه میکنند . نه [نرن] تاریخ روم ، نه ضحاک افسانه های ایران و نه هیچ کشیش دوره های [انگیز بسپون] به این قدر از تسلط سرمایه داران عصر حاضر اروپای متمدن مالک و باین درجه از آدم کشی مقتدر نبوده اند .

[نرن] یکقسمت از شهر روم را برای تفریح خود آتش میزند ، ضحاک یا فالان کشیش عده از مردم را کشته یا میسوزانند ، همه این اذیتها برای شخص معذب یا متحمل موقت و قریباً محدود بهمان زمان کوتاه ایذا میباشد . اما شکنجه های جانگداز اطفال گرسنه ، دیدن برهنگی و غوری عبال و بستگان ، عدم اطمینان از استقرار در یک مسکن ، خجالت و شرمساری از رقبای و هم سران و بالاخره فروختن آزادی یک عمر در از اصفی بی هیچ تردید و شبهه سخت تر بلکه اصل فساد و خرابی عام دنیاست ، چه دنیای حقیقی تنها دوره عمر هر فرد باقی

برای او وجودی اعتباری است . مشاهده ملباردها نظم در عرصه هسق با کمال بساطت بما ثابت می کنند که ناظم کل انسان محتاج را بدون پیش بینی رفع حوائج او خلق نکرده و بلاشک برای جواب دادن تمام احتیاجات انسانی اسباب لازمه حاضر و آماده است . درینصوت بی شبهه وجود این همه درد های بی دوائی قسمت غالب از نوع همان تخطی یک قسمت دیگر از حدود احتیارات خود میباشد . و بلاشک یک روز باید بازوهای قوی هیئت یعنی قوای متفرقه افراد بمساعدت یکدیگر این چرخ خارج از جاده را بمجرای خود انداخته و گر بیان طبیعت را ازین پیش آمدهای قسری برهاند اما در کدام روز مہمون ؟ و چه ساعت

سد ؟ -

بمقیده ما از همین دقیقه حاضر . چه آزمابشهای پیش قدمان این راه صریح بما مہگوید : که فرزندان ایران اگر بخواهند اصلاح امور اجتماعیه خود را عقب نیندازند مسائل سیاسی و روحانی خود بپردازند گذشته از اینکه موازنه ملی خود را در ترازوی دنیا مدنظر می کنند ، بر زحمت و مشقت اخلاف خود نیز [مہلونها] دهنه می افزایند .

امروز برای پیش بردن این اولین مقصود بزرگ دنیا و آخرین اصل اطمینان آزادی حقیقی بشر هیچ عاقبی در کار ما نیست .

مذهب مقدس اسلام اوفق همه مذاهب عالم با اصول [سبوسالیزم] ، و قلت عدد سرمایه داران مانیز برای پیشرفت هر نوع اصلاح مقاصد اجتماعی مستعد میباشد . فقط چیزی که امروز برای ما لازم است همین است که بفهمیم و معتقد شویم که این کار شدنی و از محتومات تقدیر هیئت های بشری میباشد ، ولی پس از وجود [روحپلدها] ، [مراکسها] ، و [کارنجیها] ، یعنی جمع شدن سرمایه های گزاف در مراکز معدود دست زدن بان بقابت صعب و نهایت دشوار است . اما امروز تنها پیش کشیدن اصول فقیر پرست و مسکین دوست مذهب مقدس اسلام برای رفع هر نوع تسلط های مملولی حال و سدهم قسم اقتدارهای ممکنتی مستقبل کافی میباشد .

رقبای ما بواسطه پیش بردن مقاصد سیاسی خود یا بعلمت عدم خیرت کامل از محتویات دیانت اسلامی هر نسبت سونی هم که بما بدهند باز اوامر مقدسه دین مبین در وجوب ادا زکات و خمس و اصرار بر صدقات پیش قدمی خود را در مسلک مواسات و مساوات به بی غرضان دنیا بروشنی آفتاب ظاهری کند .

و بی هیچ تردید همان روز که ما مسلمان حقیقی شدیم اصول همه خیالات بزرگ دنیا نیز در میان ما موجود خواهد بود .

بقیه دارد

وقعه جگر خراش

از سلماس ۲۸ صفر ۱۳۲۶

توسط جریده صور اسرافیل حضور محترم وکلای ملت ووزارت داخله و تمام انجمن ها و صاحبان حس و وجدان ، [حاج پیش نماز] سلماسی که رئیس انجمن ینگی هاست حاج عباسلی ملک التجار را که پیر هفتاد ساله بود بعداوت سابقی با مجرم اینکه بر علیه ابرار داران و مخنکرین است مستبد نام نهادو ۹ ماه تمام بعد از آنکه او را از وطن خود در تبریز و [اروئق] و [ارومیه] و اخیراً در بادکوبه (که بنا بقصد اختصار از شرح آن صرف نظر شد) آواره و مهجور گردانید ! !
دو نفر دیگر محیی خان و حاج غلامرضا که ظاهراً شریک جرم او قرار داده بود چند روز بعد از خارج شدن محترماً باز گشته دولی این پیر سرد تیره بخت معاودت از [بادکوبه] عزیمت خانه خود داشت بچبال اینکه قانون اساسی این جور چیزها را لغو نموده و یک فرسخی [سلماس] که رسبد پیشماز چند نفر از اشرار دور خود را فرستاد که نگذارند وارد شود و بیرون قلمه است و خرچین و هر چه داشت گرفتند بعد از الحاح زیاد بشرط اینکه هر گاه پیشماز استدعای توقف یک شبه او را قبول نکرد باز کرد اجزه دادند که وارد شود ! ! پس از آنکه وارد شد سی جهل نفر مسلح مأمور شدند که بدون دقیقه توقف از همان راهی که آمده است او را برگردانند !
حاج امین الاسلام (برادرزاده حاج ملک التجار) کتباً از حاج پیشماز استدعا کرد که منتهای نجات خود را بروز دهد و لاحاله همین یکشب را مانع از توقف نشود کاغذ را

فرستاده و مأمورین را بعد از صرف جای و غیره بناهات احترام روانه داشتند باطمینان اینکه هر گاه آقا اجازه ندهند بی چون و چرا حاج مزبور مجدداً مهاجرت نماید ، بعد از رفتن مأمورین در آن شب در بین راه کلوله تفنگی بیکی از آن ها میخورد و فوراً در میگذرد (عمداً به تحریک خود پیشماز بود و قاتل هم معلوم است) مقتول را در بخانه حاج بیچاره انداختند و هاناست به دیهات و اقارب خود (بنی مخنکرین شوم) خیر داده و دو هزار نفر دینائی و جماعت عوام را جمع کرده دور عمارت و پشت بام او گذاشت که یکی از مجاهدین را کشته و فرار خواهد کرد ! ! در آن شب آنچه آن جماعت به بنا و خانه آن بیچاره کردند محالاً ماند ! ! صبح امر صادر شد آن بیچاره را دارالحکومه ببرند که محاکمه شود ! ! تا او را بمیزل حاکم بردند چند زخم منکر باورده و با اینکه در محضر حکومت برائت ذمه خود را ادا کرد ، پیشماز گفت باید بفرآن قسم بخوری قسم هم یاد کرد ، ولی بابتی و سوگند باز گفت برند تیر بارانش کنند ! جوانی مشهوری اسمعیل نام خواست از نالی پسر [معویه] و نانی [ابن ذی الجوشن] درخواست شفاعت او را نماید کم مانده بود نوکر های شخصی او در نوبی اطاق شکمش را پاره کنند ! ! (با این حال تصور فرمایید و دیه های بیچاره اهل سلماس بان ترسویی چه باید بکنند !) زن و بچه مقتول شبانه گیسو کنان آمدند که اگر این بیچاره قاتل هم باشد ما اولیای دم از خون خود گذشتیم ، ابداً اعتناشند ! !
خود پیر مرد بیچاره گفت که بیخه هزار تومان دارائی ام را میبدم بی اینکه دیناری بن و اگذار نماید بگذارید اهل و عیال خود را بر داشته هر کجا میگوئید بروم نپذیرفتند بیچاره مدتی جزع و فزع نمود (بر سنگ خاره قطره باران اثر نکرد) دختر کوچکی داشت استعدا نمود که او را بپارند و در آدم آخر ببندش اعتنا نمودند ! ! (من و قلم در نخست با هم عهد پسته ایم که مغلوب نالم و تأثر نشویم و این مقاله را به آخر برسانیم لذا از خوانندگان محترم نیز خواهشمندیم که قوت قلب بخرج داده و این فاجعه عظیمه را که صفحه از صفحات خونین تاریخ وطن است تا به آخر بخوانند ! !) باری حاج پیش نماز امر نموده آن مظلوم را تیر باران کنند ! ! و پیر مرد را از

و قباصره [رم] در گذشته اند و بر اعمال نامرده خط بطلان کشیده بشکرید ! و سر بسوی آسمان بلند نموده گفت ای ارواح مقدسه و ای ساکنین عوالم بالا از آقامات غالبه حال فرزندان ارجمند خویش را به بند و در آن مکان قدس و جوار حق از ساحت کبریائی حضرت مالک الملک مطلق درخواست امدادی برای این ستمزدگان یعنی اخلاف خویش بنمائید تا منتقم قهار این گرگان آدمی خوار را بکفر اعمال خود برساند و ترحمی برین کله بی شبان فرماید .

☞ بقیه دارد ☞

☞ ترجمه از روزنامه [رول سکان] منطبقه ☞

☞ مسکو (نمره ۱۲ و ۱۴) ☞

کارجویان مسکوی در ایران

الهیوم افکار عمومی تمام اهالی ایران متوجه است بعمل مهم ، پ ، پ ، [ورتمان] و شرکت عمومی ایران در طهران . این مسئله هنوز مطرح مذاکره کهسیون مخصوص مجلس وزارت عدلیه و محاکمات وزارت خارجه ایران با حضور و دخالت نمایندگان سفارت روس و مؤسسين شرکت عمومی و کلای [مسبو ورتمان] میباشد .

از قراریکه میرزا جعفر معلم زبان فارسی در مدرسه السنه شرقیه [لازاروف] در مسکو میگوید نماینده شعبه شرکت عمومی حاج حسن آقای ملکوف بموجب یک وکالت نامه که از طرف شرکت [مذکور] داشته راه شوسه مظفری آستارا و اردبیل را که متعلق است بشرکت مزبوره بمسبو ورتمان اجاره داده است در صورتیکه هیچ حق اجاره دادن آن راه را نداشته است و خیلی هم کمتر از منافی که آن راه برای شرکت مزبوره دارد اجاره داده است ، مجلس اجاره نامه را باطل و از درجه اعتبار ساقط دانسته حکم بر بطلان آن داده است . و مسبو ورتمان راه مزبوره را بزور قزاقهای روس تصرف کرده است .

دولت ایران آن اجاره را رسماً بسفارت روس در طهران [برنست] کرده است و بدبختانه آن اجاره اسباب عدم رضایت مجلس از کار گذاران دولت روسیه شده است .

منزل حاکم بیرون کشیدند ! ! یکی جبه خزش را از نش میکنند ! ! دیگری کلاهش را بر میداشت ! ! و آن خونخواران بیرحم تا بیرون قصبه حتی پیراهن هم در برش باقی نگذاشتند ! ! متحیرم باقی مطلب را چگونه بنویسم ! ! ! پروردگار صبر و شکیبائی عطا فرما ! ای قلم همق فرما ، ای قلب آرام باش ! ! آه آه من عربان اورا بدرخت بید بستند ! ! جرعه آبی خواست ندادندش و عوض آب گلوله ز بر پستانش زدند ! ! کی ها اقدام یان فعل شنيع نمودند ؟ پنج شش نفر بی سرو پای شقی پرورده خوان احسان آ مظلوم ! در کجا ؟ - در مملکت اسلام جلو چشم هزار نفر مسلمان ! ! در چه زمان ؟ در دوره مشروطیت و حریت که مال و جان و مسکن هر کس باید در امان باشد ! ! گلوله اول که بر بدن آن بیچاره رسید دست راست را بسوی آسمان بلند نموده و باواز بلند فریاد زد : که الهی تو شاهدی که گناهکار نبودم و بدون تقصیر کشتندم ! ! الهی بداد خواهی بساحت کبریائت می آیم اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد ان محمداً رسول الله ، اشهد ان علیاً ولی الله ، باری قریب بچاه تیر گلوله بچسبید بیروح آن مرد غبور و آن بیچاره مظلوم زدند ! ! و یکشبو بیکروز احدی را از ترس پیشماز قدرت نبود که برود و محضاً لله آن جسد مشبک را از درخت بکشاید و بخاکش سپارد ! ! عاقبت يك نفر سید بسر زنان و لوجه کنان با چند نفر غسل و محال رفت و مراسم تدفین آن شهید را بجا آورد ! ! بیچاره تشنه خون خود بود هر چه آن بدذاتان شریر تهدید و تخویفش نمودند گفت این من و این تفنگهای شما هر چه مبل دارید بر من روا دارید حاضرم !

در وقتیکه روح بر فتوح آن آزاده مرد میخواست بهالم قدس پرواز کند دیدم که با سرو پای مجروح که خون از جراحاتش فوران داشت بایک حالت مدحشی دستهای خویش را با پنجه های گشاده خوین بجایب وطن دراز کرده بایک صدای دهشت زای در حالتیکه شعله غضب از چشماتش مثل برق مبدرخشید و اشک خون آلود از دیدگانش مانند آتش قهر خدائی فرو میریخت بمقابر اموات یعنی بخاک ایران خطابه های متهورانه میکرد : که ای غنودگان خاک مذات یکدم سر از این خواب مرگ بر دارید و رفتار ملا نمایان هادی و رهنمایان اسلامی که از فراعنه مصر

حال مسبو و رومان بتوسط وکلای خودش [مسبو را گالینسکی] و مسبو [زیلبربوك] در طهران در صد اثبات حقوق خودش برآمده است ، حقانیت و صحت اجاره نامچه را آنها مبنی بر معاهده [ترکان جای] که هشتاد سال قبل فیما بین دولتین روس و ایران منعقد شده است میدانند باین معنی که چون اجاره نامه را جنرال قونسول ایران در مسکو امضا [لکالیزه] کرده است باید دولت ایران آنرا صحیح دانسته مجری دارد .

از طرف دیگر نمایندگان شرکت عمومی مدلل میدانند که اجاره نامچه دارای هیچگونه اعتبار نیست بدلیل اینکه اصل وکالت نامچه که بموجب آن حاج حسن آقای ملکوف آن راه را اجاره داده است صحیح نیست و شرکت هیچ مسئولیتی در آن ندارد چرا که آن وکالت نامچه از طرف شرکت نیست بلکه رئیس سابق شرکت عمومی حاج ملک النجار پدر حاج حسن آقای ملکوف که دو سال قبل برای بعضی اختلافتکاری هایش از ریاست شرکت خلع شده است و حال در تحت محاکمه میباشد داده است همین مطلب را هم کمسیون مجلس و هم کمسیون وزارت عدلیه ایران مدلل داشته اند .

من حال عمده های روزنامه محاکمات که روزنامه وزارت عدلیه ایران است و شرح قرارداد های کمسیون مجلس و وزارت خارجه ایران و اسناد راجع بر بطلان و عدم اعتبار اجاره نامه که حاج حسن آقای ملکوف دزمسکو بمسبو و رومان داده است در دست دارم و عین عبارت بعضی مطالب آن روزنامه فوق الذکر را یک راجع باین عمل است مینگارم ولی قبل از آن لازم میدانم که اصل تفصیل اجاره دادن راه [شوشه] شرکت عمومی را بمسبو و رومان شرح بدهم :

این راه شوشه بمسبو و رومان بمبلغ هشتاد هزار منات [چهل و پنجاه هزار تومان] اجاره داده شده است ولی بر حسب اظهارات میرزا جعفر این راه سالی قریب چهار صد هزار منات دخل دارد .

[ویس قونسول] ایران در [مسکو] میرزا نعمه الله هاشموف که چند روز قبل در این باب با او صحبت کردم میگوید که میرزا جعفر گویا دخل راه مزبور را زیاد بقلم داده است چرا که تا ماه [مای سنه ماضیه]

۱۹۰۷ میلادی] دخل راه سالی تا یکصد و چهل و چهار هزار تومان [در بست و هشتاد و هشت هزار منات] بوده است و از این مبلغ سالی اقلاً از سی و شش تا چهل هزار منات مخارج متفرقه راه شده است چون حال حق العبور راه قریباً نصف شده است در هم نصف خواهد شد ، ویس قونسول هاشموف در کاغذ رسمی که در بقیه مذاکرات شفاهی ما با هم بمن نوشته است می نویسد که دخل راه کلاً روزی دو بیست تومان [چهار صد منات] است و در سالی صد و چهل و چهار هزار تومان .

بموجب همین هم ویس قونسول میرزا هاشموف با حاج حسن آقای ملکوف که چندی قبل آمده بود منزل من برای اثبات حقانیت خود در اجاره دادن این راه بمسبو و رومان صریحاً اظهار کردند که راه شوشه مظفری تا ماه [مای] سال گذشته فقط صد هزار منات و چیزی دخل داشته است و حال بواسطه کم کردن حق العبور فقط پنجاه هزار منات خواهد شد .

ویس قونسول چه شفاهاً و چه کتباً بمن اظهار نموده است که انتشار این گونه اخبار نا صحیح که راه سالی چهار صد هزار منات دخل دارد نتایج و خیمه خواهد داشت و اسباب عدم رضایت و عداوت شرکت عمومی و ملت ایران از اتباع دولت روسیه خواهد شد ، ولی باید گفت که بر خلاف : عداوت و عدم رضایت بعد از انتشار خبر اجاره دادن راه بمسبو و رومان بخصوص بعد تصرف آن بزور قزاقهای روس تولید شده است .

بعد ویس قونسول میرزا هاشموف شفاهاً بمن اظهار کرد که جنرال قونسول ایران در مسکو [مسبو پلها کوف] از خدمت و شغل خود بواسطه امضای [لکالیزه سپون] اجاره نامچه راه مظفری به مسبو و رومان خلع شده است ، ولی من سواد این اجاره نامچه را که با امضای [نظر] هم رسیده است در دست دارم و از این سواد اجاره نامچه چنین معلوم میشود که جنرال قونسول سابق ایران ابدأ خیال امضا کردن بجهت آن اجاره نامه را نداشته است که مسبو و رومان با وکلای خود دلیل بر صحت و حقانیت آن قرار میدادند و از آن سواد اجاره نامچه که جنرال قونسول سابق فقط صحت امضای [نظر] مسکو [سو

بمرض حضور مبارك سندگان اجزا محترم مجلس مقدس ملی و پارلمان مملکت ایران دامت شوکتهم میرساید .
 که چنانکه از اخبارات تلگرافی معلوم می گردد و کمان سپاهیهون این صفحات و کلمه مغرب زمین هم بر این است تغییر و تبدیلات پلنگی عالیله دولت علیه ایران با عثمانی و تریاتیکه آذولت در مسئله سرحدی پیش گرفته و بهانه کرده چون منافی خیالات و معاهده دول مجاوره میباشد آخر الاسر منتهی بمحاربه دولت علیه ایران و عثمانی و روس و غیرهم خواهد شد . از آنجائیکه ملت ارامنه ایران را وطن نایبی خود میبهارند خصوصاً ارامنه تیفه دولت علیه ایران که پرورش یافته آن خوان نعمت آمد در وقوع وظیفه خود باید بشمارند که محض حفظ حقوق و شرف ایران و ایرانیان و شرف درفش کبانی آن وطن مقدسی جان و مال را نثار نمایند . لهذا باقتضای وطن پرستی و حقی که نسبت به آن خاک عزیز داریم امضا کنندگان این عریضه که سالهای سال مشغول خدمت گذاری دولت ابد مدت قاهره بوده در بنوعی بمقام تصدیع برآمده جیارتاً بمرض میرسایم که اگر مجلس مقدس صلاح بشمارند و ملازمان اغلب حضرت شاهنشاهی امر و مقرر فرمایند امکان دارد که میزان يك [رژیمان] یا فوج تکمیل سرباز داو طلب از ارامنه ساکن آمریکا و غیره مع يك [بازی] توب [مکسیم] در موقع محاربه در سرحد و یا هر نقطه که وزارت عظمای جنگ مقرر بدارند حاضر نمائیم که محض کوتاه کردن دست تطاول از روی رضا و رغبت سرو جان تسلیم نمائیم با شرایط و ترتیبات ذیل .

اولاً تمام رژیمان مجلس بلباس رسمی خود بوده بجز بیدق شیر و خورشیده که رسمی میباشد از ای بیدق ملی خود هم باشند . ثانیاً تمام سرکرده ها و فرمانده های هر يك کمانی ارامنه از خود رژیمان میباشند و در تحت فرمان وزارت عظمای جنگ و سردار کل اردوی جنگ با نائناً رژیمان با مخارج خود بدون مطالبه دیناری از دولت ایران وارد میدان جنگ خواهد شد با [بازی] توب با تمام اسلحه خود و یکدسته طبیب از جهت مریضخانه جنگی و يك قسمت آذوقه جهت خود ، ولی بعد از ورود فشنگ و قورخانه لازمه و چادر و ملزومات مریضخانه متحرک از اردو باید داده شود ، راباً نشان و امتیازات هر يك

شکوف [را امضا کرده است و بس ! و از امضای رسمی [ساکسپون] که میرزا هاشموف و حاج حسن آقای ملکوف بمن گفتند لیداً آ ناری دیده نمیشود بلکه [نظر سوشنکوف] هم عقد اجاره را بسته است فقط شهادت صحت امضای مسبو ورتمان و حاج حسن آقا را داده است و بواسطه شهادت يك امضای (نظر) مسکو [سوشنکوف] جنرال قونول ایران در مسکو از مقام منبع خود خلع شده است . مزه دارد که از سواد اجاره نامچه مطلب ذیل معلوم میشود ، که بمسبو ورتمان حقوق داده شده است که بمثل خود مدت این اجاره نامچه را فقط تا سنه ۱۹۲۰ میلادی افتداز بدهد زیاده حق ندارد یعنی سیزده سال دیگر میتواند امتداد بدهد !

درین خصوص میرزا هاشموف و بس قونول ایران بسم کتان بمن اظهار کرد که فقط سیزده سال دیگر است قابل مذاکره نیست !

پس چنین معلوم میشود که این مسئله بنظر و بس قونول چندان اهمیتی ندارد و خیال نمیکند که چطور مسبو ورتمان آن راه را در اجاره خود میتواند نگاه بدارد در صورتیکه اصل اجاره نامچه را وکلای ملت ایران یعنی مجلس دارالشوری بطلان آرا ثابت کرده و از درجه اعتبار ساقط دانسته است و بواسطه همین مطلب بود که ملك التجار بدر حاج حسن آقای ملکوف که راه را بمسبو ورتمان اجاره داده است توقیف کرده بودند از جهت وکالت نامچه نامحبی که بپسر خودش از طرف شرکت داده بوده و در عرض راه بچس فرار کرده بستی شده بود .

مسبو ورتمان یقیناً نمیتواند در ایران بر آبات صحت آن اجاره نامچه نائل شود و باو چنانکه پارسال تکلیف کردند تکلیف خواهند کرد که خسارت خود را از مقصرین این اجاره نامچه مطالبه نمایند یعنی از حاج حسن آقای ملکوف و ملك التجار . ☞ بقیه در نمره آتی ☞

سواد کاغذ ارامنه آمریکا از شهر فیلادلفی ☞

بمجلس مقدس شورای ملی ایران شید ☞

الله ارکانه . موزخه ۲۵ شهر فوریه ☞

۱۹۰۸ ☞

گاز می گرفتم و دوسه دهنه هم تف می کردم و از گیر شیطان لعنتی خلاص می شدم .

اما حالا دیگر بدون يك ذره تردید میفهمم که راستی راستی دنیا رو بترقی میبرد و بی نوع انسان بروز به محبت و مودت نوعی و انتشار عدالت مطلقه در دیار میاید می کنند ، و از این معلوم میشود که وقماً يك روز دنیا پر از عشق و محبت و تسویه و عدالت کلی شده [دوره طلایی] شعرا بر می گردد .

برای اثبات این مدعا میچورم که مثالی برای شما بیارم که قدری مطلب واضح تر بشود .

در زمانهای طفولیت در [برلن] يك روز نطبل صنایع الدوله از مدرسه بیرون آمده بجوالی شهر برگردش رفت ، هوا خیلی سرد و بقدر يك وجب هم برف روی زمین نشسته بود خود صنایع الدوله هر چند لباسهای کولک بود اما باز احساس سرما را بخوبی میگرد . يك دهنه دید که صدای سوت [ماشین] بلندشد و پشت سرش سر و کلاه [لوکوموتیف] بادویست و پنجاه و پنج اطاق و هفت هزار و پانصد و نود و یک نفر مسافر نمودار گردید .

صنایع الدوله گذشته از اینکه از تماشای این منظره ضریب خیلی خوشش آمد بفکر عمیقی هم فرورفت ، در آن عوالم بچی بخودش میگفت که به بی این مسافرها از کجاها می آیند ؟ از چین ؟ از مابین ؟ از اجابلقا جابلسا ؟ نزدیکهای کوه قاف ؟ خدا میداند . اما به بیند که چطور در این هوای سرد اطاقهاشان گرم ، نهار و شامشان حاضر ، اسباب شست و شوشان مهیا و کتاب و روزنامه شان آماده مثل اینکه درست نوبی خانهای شخصی خودشان هستند ؟ بعد از این فکرها گفت : خدایا من نذر کردم که اگر این هفته يك کاغذ خوبی از طهران رسیده همان طور که استدعا کردم هفته [دو مارک] بخرج جری من افزودند من هم وقتی نزل کردم و بطهران برگشتم در ایران از این راه آنها درست کنم .

او این خیالها را در خاطر جولان میداد و قطار راه آهن هم کم کم از او دور میشد تا وقتی که یکی از نظرش نا پدید شد و او هم برای بچن این فکر تازه خودش بمدرسه برگشت .

از آنها بنصوب تسکرده ها و فرمانده کل آنها و اجازه مخصوص وزارت جنگ داده خواهد شد ، خامساً بعد از ختم محاربه اجازه و مخارج بهر يك باقی ماندگان سربازها داده شود که با امان مراجعت بمسکن خود نمایند ، حال اگر این عرض و استدعای جان نثاران منافی با منافع پلتهیکی مملکت نیست و یا خللی بامورات آن وطن عزیز وارد نخواهد آورد و این جزئی خدمت پسند نظر هموطنان افتد چا کرانرا با صدور جوابی سرافراز و مفتخر فرمایند آدرس در ذیل میباشد که در صورت لزوم جواب را بان آدرس مرحمت فرمائید ، عمر و عزت مستدام باد منشی سابق حضرت والا شاهزاده سالار الدوله زرنال ملقب با محمد السلطان مسرور خان .

سابقاً اجزاء وزارت جلایه امور خارجه و منشی سفارت دولت علیه ایران در [واشنگتون] کونل نفنون خان

چرندک پرنده

همه ملل دنیا چه بواسطه اخبار انبیا و چه بواسطه پیش بینی حکمای خود منتظرند که يك روز دنیا نمونه بهشت عدن بشود .

ما ایرانی ها هم در قدیم می گفتیم که نور بر ظلمت غایب کند ، و حالا میگوئیم زمین پر از عدل و داد شود پس از آنکه بر از ظلم و جور بود .

من هر چه که ایرانی و مسلمان بودم اما باز گاهی که محمد اوفی ها را در آذربایجان و مرتضوی ها را در [زوز] ، و صدرالعلماء ها را در تیزد ، و شریتمدار ها را در رشت ، و اقبال الدوله ها را در محمد آباد ، و حاجی ملک التجار ها را در گود زورخانه ، و مجد الاسلام ها را در سفارت خانها میدیدم يك چیزی مثل بل بموضه بر خلاف عقیده مذهبی خودم بذهم خطور می کرد ، و می گفتم بلکه استغفرالله استغفرالله این اخبار راجعه باصلاح دنیا هم مثل خیلی از مطالب دیگر برای ارشاد عوام و محمول بر حکمتی باشد ، اما بعد زود ملتفت میشدم که این از وساوس شیطان است که میخواهد عقاید مرا سست کند آتوقت زود دو دهنه استغفار می کردم و يك دهنه میان انگشت شصت و سیبانه ام را

این خیال عهد کودکی عادتاً بایستی چند دقیقه چند ساعت یا منهادویچه روز دوام کرده و بعد فراموش شود ، اما بعکس هرچه صنایع لدوله بزرگتر شد این خیال هم با او بزرگ شد .

کم کم دیگر شبها نخواهد روزها آرام نگرفت . هی نوشت و اتوشت حساب کرد نقشه کشید تا وقتی که بعد از سی چهل سال وزیر مالیه ایران شد .

حالا دیگر وقتی بود که خیالات چهل ساله خودش را بمحل اجرا گذارد . حالا موقعی بود که تمام شهرهای ایران را بواسطه راه آهن بهم متصل نماید ، اما اشکار پول لازم داشت . بخرانه دولت نگاه کرد دید مثل مغز مکرین استقرض حالی است ، بدهنه جیب نجار و شاهزادگان ایران تماشا کرد دید با قاطمه بجنه دوروزده اند عاقبت عقلش با حیا قد داد که يك مالیات غیر مستقیم به بعضی از واردات به بند و پوسپله این مالیات کار خیال يك عمر خود را محکم کنند ، و راستی هم نزدیک بود کار تمام بشود ، که يك بگذریم برادر های روز بد ندیده در تمام انگلستان در تمام روسیه يك شور و غوغائی بر پا يك قیامت و لم سراقی راه افتاد که نکو و نپرس ، داد ، فریاد ، بگو ، وا گو ، قشقرق همه دنیا را بر کرد .

این سو رو غوغا از کجا بود ؟ - از طرف انجمن های حامیان حیوانات (سوسپته برو تکمور دایمو) شاید بعضی از هموطنان ما اسم این جمعیت را نشنیده و از مقصود آنها اطلاعی نداشته باشند ، بله ، اروپا بیها عموماً و همسایه های ما خصوصاً هائطور که انبأ خبر داده اند و حکما پیش بینی کرده اند کار عدل و انصاف و مروت را بیجائی رسانده اند که گذشته از اینکه هوادار تمام ملل مشرق زمین میباشند ، گذشته از اینکه عهد نامها برای حفظ استقلال و بقای دول ضعیف آسپائی می بینند ، گذشته از اینکه ملبارد ها برای آزاد کردن سپاه پوست ها خرج می کنند حالا میگویند که ما حیوانات را هم میگذاریم بعد از این اذیت کنند ، بخرات و سباع هم مانع میشوم که آزاری وارد نیارند ، از این جهت انجمنها ، مجمهها ، جمعیتها و همسایه های بزرگ برای اینکار تشکیل کرده اند .

حالا لابد خواهید پرسید که این انجمن ها چه ربطی براه آهن ایران دارد . - هان ! همین جاهاست که

من میگویم شما از سر حله بر تید ! !
درست گوش بدهید به بیند اگر این دو مطلب من بهم ربط نداشت من هم اسم خودم را بر میگردانم و بجای دخو بعد از این بخودم و کپل خطاب میکنم

خوب ما گفتیم که انجمنهای زیاد در اروپا تأسیس شده که مقصودش حمایت حیوانات است ، بله ؟ بجناب صنایع الدوله هم میخواهد در ایران راه آهن بکشد

همچو نیست ؟ خیلی خوب ، تبججه چه خواهد شد ؟ تبججه این نخواهد شد که چل صد هزار هزار رأس الاغ یا بو شتر و قاطر دستشان را بگذارند روی هم به نشینند

و مثل انجمن شصت نفری بعد از تشریف فرمائی احتشلم السلطنه و میرزا آتای اصفهانی بر بر بروی هم نگاه کنند ؟ خوب ، اینها زنان ندارند که مثل جناب سهد الدوله

بردارند روزنامه چاپ کنند و بگویند بی انصافها چرا کار ما را از دست ما میگیرید ؟ چرا ما را خانه نشین میکنند ؟ اما انصاف و مروت اروپا بیها که

جائی نرفته ؟ فطرت يك آن آسایش خواههای عمومی که سر جای خودش است .

این بود که آنها هم برداشتند تلگراف کردند بسفارت خانه های خودشان که باین ابرانبها وحشی بگویند که اگر شما راه آهن کشیدید و حیوانات بار کش را بی کار و

سلندر گذاشتید ما هم از روی قوانین حقوق بین الملل حقاً می آیم و شمارا مل [کپسول] [سانتال] و [کویاهو] دانه دانه قورت میدهیم .

حالا راستی راستی که نمی آمدند ما را قورت بدهند . اما از همین اقدامات بما ابرانبها بلکه تمام مال مشرق زمین

فهماندند که [عصر طلایی] بر گشته . زمان ظهور اخبار انبأ و حکماً نزدیک شده ، و آسایش مطلقه تمام دنیا از ماهی های دریا تا مرغهای هو فرا گرفته است . منتها

همسایه های نوع پرست ما در این راه پیش قدم شده اند . بلری مطالب خیلی داشتم و میخواستم پیش از این درد سر بدهم . اما نمیدانم چه طور شد که عوامم رفت پیش عهد نامه های منعقد ما بین دولت علیه ایران و دولت

متحابه و بعد هم این شعر عربی امر القیس یادم آمد که میگوید
از چشم خود بیرس که ما را که می کنند
هر سجانا گنم طالع و جزم ستاره نیستیم



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی

طهران نزدیک امامزاده یحیی
کوچه مسجد فاضل خلخالی
دیرو نکارند میرزا علی اکبر خان قزوینی
دوشنبه ۲۴ ربیع الاخر ۱۳۲۶ هجری

فاذا نفخ فی الصور فلا أنساب ینتم

هتنگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوائی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
با کتبهای بدون [نمبر] قبول نخواهد شد ،
وجه آئونه زهر کس و از هر جامه متذکره میشود

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
ممالک خارجه دو (۲) تومان
قیمت تک نمره
طهران چهار (۴) شاهی
سایر بلاد ایران (۵) شاهی

اعلام

۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد
داخله و خارجه و کلای محترم اداره اند .
۲) اجرت اعلان سطر دو قران ، در صورت تکرار
تخفیف داده میشود .

بقیه از شماره قبل

دیگری میگوید : دخالت اوضاع طبیعی و آب و هوای
اقایم مختلفه را در عموم مسائل و خاصه امور اجتماعی
نیتوان انکار کرد ، همان اندازه که زمان در اینگونه
مسائل مداخله دارد بهمان اندازه مکان نیز دخیل است .
شما اگر میشنوید در اروپا یا امریکا این صداها بلند
و کم و بیش هم منتج تبیجه شده است ، اینرا هم نباید
فراموش کنبد که زمین آن صفحات مستعد تر ، باران
و افر تر ، ورود خانه ها زیاد تر ، و بیماریه اخری
محصولاتشان تقریباً دیمی است .
فرق است میان اراضی خشک و کویر ایران که یک

رشته قنات را ارباب بیچاره با صرف مال و بذل یک عمر
مشقت بصعوبت دائر نگاه میدارد ، و فرنگستان که
تمام اراضی را آب باران و رود خانه های خدا داد
مشروب میکنند ، فرضاً که امروز مقاعد شما تمامها
اجرا شد باید دید که آن وقت رعیت با کدام سرمایه
به حاصلخیز کردن زمین یا حفر و تنقیه قنات موفق
خواهد شد .

این رأی اختراعی را که شما امروز در امور زراعی
ما میدهید بعقیده من علناً حکم به تخریب ایران میکنید
، هرگز برای رعیت ممکن نمیشود که بتواند آن قدر
از سرمایه را که برای احداث قنات یا اقلای تعمیر و مرمت
آن کافی باشد پس انداز کند ، و فرضاً که مقتدر باشد
این رعایا کجا حس عمومیت منافع کرده و کی برای کمک در
این قبیل امور مشترکه حاضر خواهند شد ؟ -
عقیده مزبور یکی از آن افتباهات است که شاید
بذهن غالب دانشمندان قوم و بلکه هوا خواهان آسایش

نوعی نیز کافی خطور می کند ، اما کمی غور در همان اصول روابط اجتماعی دنیا برای حل این عقده مشکله کافی است .

هر چند که اجتماع سرمایه در پیش مالک در سرعت اقدام باحداث قنات یا تعمیر و مرمت مجاری دخالت داشته باشد و لی بی هیچ شبهه جای این تقصیر را مسئله اجبار ناشی از احتیاج رعایا ، و احتیاج حاصل از غنای ارباب بر می کند .

بلاشک آنکه برای رفع هواج ضروری حیات دست بعمل میزند خیلی گرمتر ، چسبیده تر و حاضر تر است از کسی که برای مزید تجمل و تکثیر زواید زندگی کار می کند .

رعیت پول میدهد بکار می پردازد برای اینکه عیالش تحت ، اولادش گرسنه ، و خودش در مقابل مسئولیت های طبیعی خود شرمسار نماید . اما ارباب برای اینکه اسب های قرا باغیش را بروسی و شکل بیضی استخرش را ببار پیچ و کلهای [مینا] و [داودیش] رابه سنبل هلانندی و [کالمبا] تبدیل کند .

آیا کدام يك از این دوه آباد کردن زمین محتاج تر و به حاصلخیزی آن مجبورتر است .

همیشه ضعف و قوت احتیاج اصول و پایه پشت سکار و [انرژی] است . هر چه احتیاج بیشتر در صورت مساعدت اسباب قوت عمل زیادتر است .

سببی اظهار می کند : جنبه نظری و [بیوری] این خیال شما صحیح است اما يك قدم هم بهالم عمل و [براتیک] داخل شوید ، امروز رعیت شما از همان تخیلی که در حاصل آن شریک است ، مهذود ، و در فکر این نیست که در آخر سال در حاصل این تخم با ارباب سهم است شما چگونه تصور می کنید که پس از پیشرفت این خیال در آبادی و حاصلخیزی زمین سعی کند ؟ -

این حرف صحیح است و من ابدأ در فساد اخلاق رعایای امروزی مملکت حرفی ندارم و بیشتر از هرکس معتقدم که رعیت ما امروز دروغ را بر راستی و قلب را بر صداقت و بالاخره هر نوع رزالت را بر علو نفس ترجیح میدهد ، اما به بینم که منبع این سینات اخلاقی همان مظلومیت و محرومیت آنها و تسلط و اقتدار

مالکین نیست ؟ و آیا برای رفع همین فساد اخلاقی مجبور نیستیم که آنها را آسوده تر و غنی تر نگاهداریم ؟ عرفای ما بکلام معجز نظام [العقر سواد الوحه فی الدارین] هر مبنی بفرنجی که بدهند باز علمای اخلاقی دنیا میدانند که منبع و منشاء تمام فسادهای اخلاقی بشر همان عدم اطمینان مظلومین از حاصل زحمات خود و مختصر بر بی اعتدالی در تقسیم ثروتهای دنیاست .

همان طور که کثرت و ازدیاد ثروت مایه تبلی ، تن پروری ، عیاشی و بکار رفتن ثروت در موارد لازمه میباشد ، همان طور هم قلت آن موجب دناوت و پستی و کذب و تقلب است .

و اینکه معترض ما بگوید داخل عمل و [براتیک] نمی شویم دخول ما بهالم عمل هم گمان نمیکنیم بصرفه و پیشرفت منکرین عقاید ما تمام شود ، چه عمده ترین ملاکهای ما امروزه دولت است و کمی که يك سفر دو ماهه در ایران کرده میداند که خالصه را از دو فرسخ فاصله بواسطه خرابی و بی حاصلی و خشکی میتوان شناخت در صورتیکه دهات و قری متعلقه بخورده مالک غالباً آباد و حاصلخیز است .

خرابی خالصهجات دولتی را بهر سو رفتار مباشرین دولتی و تقلب و دزدی ضابط و عامل که منسوب کنند شخص بصیر میدانند که علت آن همان اجتماع مقدراری زیاد از اراضی و املاک درید شخص واحداست .

بقیه دارد

تذکره راجع بوقعه [بيله سوار] جواب
نمره ۱۱۴ بیست و پنجم ربیع الاول ۱۳۲۶
توسط ۰۰ امیر معزز حکمران [اردبیل] و مضافات .
حضور ۰۰۰ آقای وزیر امور خارجه ۰۰۰ روز چهار شنبه وارد [آستارا] بجهت کسب مطالب که ۰۰ قونسل نیز در آستارا تشریف داشتند تاکنون آنها هم ، بموجب راپورت گمرک و مذاکرات بکمبر که از [بيله سوار] بعد از حدوث و وقوع نزاع بکمره به آستارا آمده بود جاگر بمرض میرساند : يك راس اسب قرزاق فرار آنجا که ایران میگردد [کاندرا] همان ساعت بدون اینکه اسب را از سر حددار و غیر مطالبه بکنند با حالت مستی باضاق

چندین وزیر معدلت تخمیر نیز در بندت باخبرارت تمام و اجازه کامل بسمت وزارت عدلیه معرفی شدند اما از تمام اصلاحات چیزی که برای ما ملت ایران حاصل شد فقط همان سر لوحه های اطاق محاکمات اجرا و تمیز و غیرها بود و سایر بی نظمی ها و اغراض و بی اثری احکام بر همان هیچ هرج و مرج ساقی بر قرار است .

از جمله این بنده مدت هشت ماه است که از مظفر الدوله خسته عارض میباشم . و تمام رؤسای عدلیه اسناد مرا دیده و بحقیقت دعوی من معترف شده اند . لیکن نمیدانم بکدام شاهکار پلنگ قویم در صورتیکه صحت اسناد این بنده ثابت و محکومیت طرف مدلل شده بود بصدوری در اجرای حکم ملاحظه رفت که مظفر الدوله پس از انجام تمام کارهای خود در طهران مراجعت به خسته نمود ، و این بنده با کمال بریشانی تا حاله که هشت ماه تمام از ابتدای توسل و عارض شدنم باین اساس محکم عدالت میگردد هنوز از حق معلوم خود محروم ، از شخص شما انصاف میخواهم . آیا مقصود ملت ایران از قبول اینهمه زحمت و تحمل اینهمه مصیبت و دادن اینقدر از جان و مال جز بر قراری اساس عدالت چیزی بود ؟ و آیا اسم مشروطه مقید و لفظ استبداد مضر است یا در صورتیکه بمعانی این دو کلمه عمل شود آنوقت فایده بکی و ضرر دیگری مشهود خواهد شد ؟ عجالتاً از شما خواهش نمودم که این عرایض مرا چون بکنفر از ملت هشتم در جریده ۲۰۰ درج فرمائید ، بلکه خدا کند در دل وزرا و رجال و قضات ما رحمی پیدا شده قدری بمسئله عدلیه اهمیت بدهند و ضمناً این بنده نیز بحق خود برسد ، اگر چه میدانم بقول شاعر

﴿ گوش اگر گوش تو و ناله اگر ناله من ﴾

﴿ آنچه البته بیجائی نرسد فریاد است ﴾

﴿ البعد علی اصغر طهرانی ﴾

انتقام التمام دهند والا بیکیاره از فارس محو ملت مایوس بر حسب تکلیف اسلامیت و انسانیت رفتار خواهند نمود (از طرف عموم ملت و انجمن اسلامی و انجمن نصار)

﴿ ایضاً نمرة ۳۰ ﴾

توسط انجمن محترم جنوب حضور مبارک جناب نظام السلطنه وزیر داخله دامت شوکت بر حسب وعده تلگرافی دو ماه این ملت مظلوم آسربین و قتل شهید رابع حجة الاسلام هشتاد ساله و سپید جوان تا کام علمدار مشروطه را در مقابل چشم خود دیده تأمل و صبر کردیم که دست انتقام الهی برسد ، اینک موبک حضرت والانزول اجلال فرمودند جنابالی بواسطه مصیبتی که دیدید از حالت نا امید و سوزش جگر ملت داغ دیده آگاه و مستحضر بد استدعا داریم اکیداً بمحضرت والا سفارش فرمائید عاجلاً قصاص و انتقام ملت را از آسرو مرتکب این فحشاء و فحشه فرمایند و الا بهیچ چیز از ملت مایوس جلو گیری نمی توان نمود (از طرف عموم ملت و انجمن اسلامی و انجمن نصار)

﴿ نظم یکی از هموطنان ﴾

خدمت مدیر ۰۰۰۰۰۰ صور اسرافیل دامت تا ابدانه . آآن قریب دو سال است که صبت عدالت از هر ناحیه ایران بلند و از هر ایرانی که پیرسند علت این انقلابات ! این خونریزی ها و این فدا کارها چیست ؟ خواهد گفت اجرای عدالت ، ولی افسوس که ما ایرانیها همیشه از رسم باسم و از معنی بصورت قناعت کرده و فقط بهما هو دلخوش و بظواهر از حقیقت قانعیم ! !
تقریباً مخارن یا قبل از تشکیل مجلس شورای ملی شهیدالله ارکانه از طرف دولت غلبه بما وعده اصلاح عدلیه یعنی تغیر [ارگانی زامبون] آن باصول جدید داده شد ، و

﴿ ترجمه نمرة ۱۲ و ۱۴ روزنامه [رول سکل] از شماره ۲۸ ﴾

مجلس حل اقتدار و استطاعت آنرا دارد که بتواند حکم و قرارداد قطعی خود را در بطلان و اسقاط اعتبار این اجاره نافه بتوقع اجرا بگذارد و همچنین شرکت عمومی هم که دارای چهل و دوشبه در ایران و [لندن] و [اسلامبول] و [وین] و [باد کوبه] و بعضی جاهای دیگر بوده است . میتواند حفظ حقوق قانونی خود را بشناید در مقاله آتی من مطالعه کنندگانرا از قرار داد مجلس و وزارت عدلیه و خارجه ایران و همچنین از بیانات حاج

حسن آقای ملکوف و ویس قونسول میرزا هاشموف مطلع خواهم کرد . امضا (ن . یانوف)

✽ بقیه مقاله روزنامه [روز سکا] منظمه مسکو (نمره ۱۲ و ۱۴) ✽

در نمره ۱۹ روزنامه محاکات (روزنامه رسمی محاکات وزارت عدلیه ایران) ۲۱ رجب ۱۳۲۵ (۱۸ اکت ۱۹۰۷) تفصیل ذیل مندرج است « نتیجه تحقیقات اعضای کمسیون منتخبه از وکلای ملی برای مذاقه کامله در اجاره راه [شوش] آستارای شرکت عمومی این است « که اجاره راه شوش مظفری به [مسبو ورتمان] تبعه دولت پهنه روس تصویب مؤسسه شرکت عمومی واقع نشده است و وکالتنامه را که حاج حسن آقای ملکوف با مهر شرکت عمومی در دست دارد نمی توان صحیح و معتبر و محضای شرکت عمومی دانست و از درجه اعتبار ساقط است » این قرار داد مجلس دارای مهر رسمی مجلس و مهر و امضای رئیس سابق مجلس [مرتضی قلی] میباشد .

در نمره دیگر روزنامه محاکات شرح اسناد و قرار دادهای وکلای ملی و محاکات وزارت خارجه که دلیل بر تقلب ملك التجار نسبت بدولت و ملت ایران است و وکالت نامه جعلی که پسر خود حاج حسن آقای ملکوف با نام شرکت عمومی داده مندرج است . در مجلس محاکات وزارت خارجه ایران در حضور داشتن محترم السلطنه رئیس وزارت خارجه ایران و [مسبو براموسکی] مترجم سفارت روس و میرزا احمد خان وکیل دعوی شرکت عمومی و مؤسسه شرکت عمومی و وکلای مسبو ورتمان مسبو [باراکلسکی] و مسبو [زیلبربرک] که از مسکو رفته اند چنین حکم قطعی صادر شد که : « مطابق فصل ۱۶ نظامنامه شرکت تبعه خارجه و جهاً من الوجوه حق اجاره و [کنفترات] راه مظفری را ندارند و وکالت نامه که بموجب آن این راه مسبو ورتمان اجاره داده شده است قانونی نیست و از درجه اعتبار ساقط است چرا که ملك التجار حق دادن وکالت به پسر خود با نام شرکت عمومی نداشته است » .

بعلاوه آن در قرار داد وزارت خارجه ایران مطالب و مقررات مهمه ذیل مذکور است :

« اولاً مسلم است که دولت علیه ایران امتیاز راه آستارا را فقط بشرکت عمومی داده است و اجاره و استجاره و حمل و نقل راه خود راه را که يك قطعه از ملك مسلم ایران است ، و حقوق شرکت عمومی در راه مزبور مفصلاً فصل بفضل در امتیاز نامه آن راه که موشح است بدستخط اعلیحضرت پادشاه ایران مندرج است » .

غیر از آن حقوق که در فصول امتیاز نامه شرکت عمومی مندرج است برای شرکت مزبور قانوناً و حقاً حتی تعاق میگرد و بصاحب امتیاز یا متاجر راه بر حسب امتیاز نامه نمی رسد که بدون اجازه مخصوص دولت در راه دخل و تصرفی بکنند ، خاصه با وجود اظهار رسمی که از طرف وزارت خارجه ایران در ماه [جون ۱۹۰۷] جادی الاولی ۱۳۲۴ تمام سفارتخانه هائده است که این گونه معاهدات تابعه خارجه به هیچ وجه من الوجوه معتبر و مصدق نشده کان لم یکن خواهد بود در خصوص اجازه دادن راه مسبو ورتمان حکم قضیه کمسیون وزارت خارجه از قرار ذیل است :

« اجاره مسبو ورتمان که یعنی بر وکالت نامه غیر صحیحی است کان لم یکن باید تصور شود و راه مظفری بشرکت عمومی باید متعلق باشد مسبو ورتمان ند راه مزبور را بشرکت منتقل نموده و آنچه خسارت بر او وارد شده است بر عهده کسی است که آن راه را باو اجاره داده است که باید غرامت خسارت وارده مسبو ورتمان را شخصاً از عهده بر آید » .

بر حسب عریضه و کپل دعوی شرکت عمومی میرزا احمدخان بوزارت امور خارجه ایران چنین معلوم میشود که شرکت عمومی بتوسط یکی از نظره های شهر مسکو هم مسبو ورتمان اعلام نموده که حاج حسن آقای ملکوف ابدأ حق نداشته است که راه مظفری را بایشان اجاره بدهد و آن اجاره نامه در نظر شرکت بهیچوجه اعتبار قانونی نداشته است چرا که حاج حسن آقای ملکوف بهیچوجه و کپل شرعی آن شرکت نبوده است .

حال به بنیم که خود حاج حسن آقای ملکوف در خصوص اجاره راه مظفری به مسبو ورتمان چه میگوید . میگوید که پدر من ملك التجار مبلغ چهار صد هزار تومان سهم ازین شرکت دارد در صورتیکه شرکا دیگر فقط چهل و پنج هزار تویان سهم دارند و يك مبلهون (دو کورور) دیگر اسهام رانیز به متمولین روسیه و آلمان و فرانسه فروخته است . باین واسطه میندارم که پدر من حق داشته است وکالت اجاره دادن این راه را که برای ساختن آن از جیب خودش هم خیلی خرج کرده

است بمن بدهد . صحیح است که بدر من لژیاریت شرکت عمومی خلع شده است و لی سبب آن صدر اعظم سابق ایران عین الدوله بوده است چرا که بدر من در باب ملک خودش [فریمان] واقع در خراسان از قدیم با او عداوت داشته و عین الدوله در صدارت خودش از شرکت عمومی ده هزار تومان رشوة گرفت که راه مظفری را از بدر من گرفته بشرکت عمومی تسلیم نماید و حکم کرد که راه متعلق است بشرکت عمومی . بدر من بخوبی میتواندست حقوق خودش را ثابت کند ولی تمام دفاتر او را بحکم شاه توقیف کرده بودند . بدر من چندین دفعه هم در روزنامه های ایران اعلان کرد که بر عهده نمیکرد که بموجب دفاتر شرکت که توقیف کرده اند مدلل بدارد که آن راه بیشترش از پول شخصی او و صاحبان سهام خارجا احداث شده است . ولی شرکت تا بحال نمی خواهد آن اسناد را بدست او بدهد و تا میتواند کار را بتویق میندازد . یکماه قبل وزیر عدلیه ایران مخبر السلطنه بمخواست حکم کند که مؤسسه شرکت عمومی رجوع بدفاتر توقیف شده نموده صورت مخارج راه را ملاحظه و همین نماید ولی اغتشاشات [رولپوسپون] اخیراً ایران مانع شد و چه اهمیتی دارد که مجلس ایران اجازه نامه را تا صحیح مبداند ، وزارت عدلیه ایران هم اجازه را صحیح مبداند و لی سفارت روس در طهران اجازه را صحیح و معتبر مبداند زیرا که [کنترات] راه را جنرال قونسول ایران در مسکو [مسپو پالبا کوف] امضا کرده است .

من در جواب این مسئله گفتم که جنرال قونسول فقط شهادت بر صحت امضای (نظر سوشنکوف) داده است نه بر صحت اجازه و سواد اجازه نامه را که با امضای نظر بدست آورده بودم باو نشان دادم . مبهوت شد و گفت عجب ! و ملکوف متحیرانه نکاهی بسواد اجازه نامه کرده اظهار داشت که اینها هیچ اهمیتی ندارد ، بعد از فکر ملکوف گفت : وزیر مختار روس در طهران این اجازه را که بمسپو ورتمان داده شده است صحیح و قانونی مبداند کافی است !! حاج حسن آقا هیچ اهمیتی بر آن نمیدهد که [مسپو پالبا کوف] برای شهادت فقط صحت امضای (نظر سوشنکوف) از کار و شغل خود خلع شده است .

در باب دخل راه مظفری ملکوف اظهار داشت که گویا راه الحال فقط ضرر میآورد و پنجاه هزار منات هم از آن باید میشود من نمیفهمم که از کجا میرزا جعفر گفته است چهار صد هزار منات دخل دارد .

من در جواب گفتم پسر برای چه مسپو ورتمان در طهران باین اندازه جد و جهد در اثبات حقانیت اجازه نامه میکنند و بیول خود دو وکیل دعوا بطهران فرستاده است و متحمل این همه مخارج میشود ، ملکوف در جواب سر خود را باین انداخته هیچ نگفت ، در موقع خدا حافظی بمن طشر زد که او با مسپو ورتمان میرزا جعفر را بمحاکمه خواهد کشید برای انتشار اینگونه اخبار تا صحیح در باب راه مظفری .

پرسیدم که آیا بعد از تمام آن اسناد و احکام کمسیون مجلس و وزارت خارجه ایران ؟ ! گفت بلی ! چرا که اجازه نامه را جنرال قونسول ایران در مسکو امضا کرده است این مطلب را دوباره ملکوف صریحاً تکرار کرد که بر حسب معاهده [ترکمان چای] که هشتاد سال قبل فیما بین دولتین ایران و روس بر قرار شده است اجازه نامه صحیح و قانونی محسوب میشود . ویس قونسول ایران میرزا هاشموف با حاج حسن آقای ملکوف در این مسئله همراهی و متفق است و هیچکس در شرکت عمومی نمیتواند فقط با ملک التجار که پسر خود و کانتنامه داده است مزافه کند و مسپو ورتمان طبعاً روسی هیچ دخلی ندارد ، و نمیتوان از اوسلب حقوق اجازه آن راه را نمود در صورتیکه اجازه نامه را جنرال قونسول ایران که برای این مسئله از کار خلع شده امضا کرده است ، سفارت روس هم در طهران همین طور باین مسئله نگاه میکنند و نمایندگی سفارت مزبور هم در طهران [مسپو پالبا کوف] در موقع مجلس وزارت خارجه ایران که این اجازه نامه را باطل و از درجه اعتبار ساقط دانست حضور داشت قبول نکرده است که صورت مجلس را امضا کند ، مزافه هنوز تمام نشده است ، دولت ایران آن اجازه نامه را از درجه اعتبار ساقط و تا صحیح مبداند پسکن سفارت روس بر حسب معاهده [ترکمان چای] عتبهء مکوس دارد .

در اختتام این مقاله لازم میدانم که یک مسئله که بخوبی پرده از روی این عمل اجازه راه مظفری بر میدارد بنکارم در اواخر ماه [دکانر سنه ۱۹۰۶ میلادی] نایب سنارت ایران در [پهلزار بورغ] میرزا ابوالحسن خان مسکوف

مأمور شده بود که از طرف وزارت خارجه ایران تمام اسناد و دفاتر شرکت عمومی را که برد حاج حسن آقای سلنگوف بود توقیف کرده و بخود و کپل جمهوری اعلان نمود که شرکت بکلی از او سلب وکالت نموده است و نایب سفارت منچور ایران در این باب بتمام ابرامیان مقیمین مسکو اعلان کرد .

در خصوص اظهارات ویس قونسول میرزا هاشموف که جنرال قونسول سابق [منبو پالپا کوف] بجهت این مسئله از خدمت خود خلع شده است (نمره ۱۲ روزنامه رول) از من خواست میبکند که اعلان نمایم که منبو [پالپا کوف] بپهل و اراده خود بملاحظه مرافقه و انکالاتی که در خصوص اجاره دادن این رام بمسبو و درمان از طرف حاج حسن آقای سلنگوف رخ نموده است استغفاده است . انتهی امضا (ن . پاپوف)

چرندک پرنده

(نیش و نوش و گل و خار و غم و شادی چه نه)
 بعد گفتم چرا باید اینطور باشد ! خدا که قادر بود همه دنیا را راحت خلق کند ، همه عالم را شیرین و دلچسب بیافریند ، بجای این خارها ، نیشها ، غم و خصه ها دنیا را پر از گل و نوش و شادی بکند . بعد بزرگ تو یکدفعه مثل اینکه این عبارت شیخ سدهی که بگوید : اگر همه شب قدر میشد شب قدر هم مثل شبهای دیگر میشد ، بمن الهام شد ، آنوقت چند ما استغفار کردم و گفتم خدایا بزرگی بتو میبرازد و بس ، واقعا اگر ظلمت نبود قدر نور را کی میدانست ، اگر تلخی نبود لذت شیرینی را کی میفهمیدند ، پس این کارها باید همین طور باشد ، کبلائی من علم و سواد درست ندارم اما حکما و عرفای ما در بن بابها لابد تحقیقات خوب دارند و کجا میکنند که آنها هم معتقدند که دنیا باید همین طور ها باشد ، و پایه نظام عالم هم بر همین است ، باری همین طور که توی این فکر ها بوجم کم کم در کارهای بزرگ ممالکتی باریک شدم مثلا یادم افتاد ساعت چهار از شب رفته خانه اعظم الدوله حکمران کرمانشاه که خودش در صدر طالار روی نمده نخل خواب و بیدار نشسته و سه نفر بدیمخدمت محرم کمر نقره در خدمتش ایستاده یکطرف دلبری طناز مشغول کرده و ناز ، یکطرف شادمانی شادمانی شادمانی باز مشغول رقص و آواز ، نور چراغهای نمره سی و چهل شب تیره را بروشنی روز جلوه داده ، و بوی عطر بنفشه و گل سرخ هوا را بروح بختی انقاس همان دایران مسیح دم نموده ، شرابهایی [خلار] و [شورین] به سبکی روح بنزرها بالارفته ، و بی ادبی میشود

آی کبلائی ! دیشب دست بچوهای تو و همه مسلمانها باشد عروسی رقی من بود ، جوانها مطرب مردانه ، زنها هم برای خودشان رقص زمانه داشتند ، گاهی هم عوض دگش میکردیم ، یعنی مطرب های زمانه میآمدند بیرون مطربهای مردانه را میفرستادیم اندرون ، باری جات خالی بود ، من پر مرد را هم بزور و روکشیدند توی مجلس ، اما روم بدیوار کبلائی ، خدا نصیب هیچ خانه نکند ، شب ساعت چهار یک دفعه از خانه همسایه ها صدای شپون و غوغا بلند شد ، عیان مشهدی رضا علی رحمت خدا رفته بود ، دلم بر اش خیلی سوخت برای اینکه هم جوان بود هم چندتا اولاد صغیر داشت ، من هر چند محض اینکه زنها بد شکونی نکشند مطاب را بچاندم و گفتم چیزی نیست مشهدی رضا علی زنت را کشتک میزند و بچه هاش گریه میکنند ، اما خودت میدانی که به خود آدم چه قدر تلخ میگردد ، درست تمانا کشید خانه آدم عروسی ، بزن بشکن ، خانه دیوار بدیوار ماتم و عزا ، در هر حال من همین طور که توی مجلس نشسته بودم نمیدانم از عات پیری یا محض اینکه شام دیر داده بودند یا برای اینکه خوابم دیر شده بود یا بلکه برای این هول و تکلیفی که خورده بودم ، نمیدانم همین طور که نشسته بودم کم کم یک ضعیف من دست داد مثل اینکه همه اوضاعها را فراوش کرده ام و فکریم رفت توی بیخ کارهای دنیا ، به بیند همه کارهای دنیا همین طور است ، یک جا جراحت است یک جا مرهم ، یک جا شادی است ، یک جا عزا ، یک طرف زهر است ، یک طرف عمل ، واقعا شاعر خوب گفته

نلبسته ها به سنگینی دل و جگر مقدسین در کنار نهرهای جاری طهران بقدر يك وجب از زیر شکمها یابین آمده ، و خلاصه آنکه تمام اسباب عیش و طرب آماده و فراهم است ، و بقدر يك ذره هم منقصت درکار نیست .
حالا اگر بنا بود همه خانها اینطور باشد ، و برای همه مردم این اسباب عیش و نوش فراهم باشد آنوقت دیگر این بساط چه لذتی داشت ، و چه طور انسان نعمت را از نعمت تمیز داده و شکر منعم حقیقی را بجا مبادرد این است که خداوند تبارك و تعالی در مقابل همین عیش و نوش باز يك چیز دیگری قرار داده که انسان از ذکر خدا غافل نشود ، قدر نعمت را بداند ، و بفهمد که خدا همه جورش قادر است .

مثلا در همین کرمانشاه در مقابل همین عیش و نوش آدم يك جوان رعنائی را می بیند که در جلو دارالحکومه برای حفظ نظام مملکت بحکم جناب اعظم الدوله مجرم سه قران در وسط روز پیش چشم مادرش از این گوش تا آن گوش سر بریده اند . آنوقت مادر این جوان گاهی طفلش را می بوسد ، گاهی می لیسد ، گاهی گسوهانش را بخون پسرش خضاب میکنند گاهی در آغوش می کشد ، گاهی مادر مادر میگوید ، بعد يك دفعه حالت تغییر کرده مثل جن زده ها شقه می کشد و سرش را بکلوی پسرش گذاشته مثل آدهای خیلی نشنه خونهای پسرش را می خورد ، بعد سرش را بلند کرده مانند اشخاصی که هیچ این جوان را نمیشناسد با چشمهای ترس ناك خیره خیره بصورت طفلش نگاه کرده و آنوقت با کمال سکوت و آرامی مثل عروسی رام که در بغل دامادی محبوب استراحت می کند فرزندش را در آغوش کشیده در میان خاك و خون بخواب همیشه می رود اینها چیست اینها همه حکمت است ، اینها پایه نظام دنیا است اینها لازم است که اینطور باشد ، حکمای ما هم معتقدند که اگر جز این باشد حس رقابت باقی نمی ماند ، انسان برای ترقی آماده نمیشود ، و تمیز خوب و بد را نمیدهد ، بعد يك مثل دیگر یادم افتاد مثلا فکر کردم که این آب و هوای [شمران] چه در مصفاست این باغها [بارکها] و باغچه های وزیر داخله ها وزیر خارجه ها وزیر جنگها چه در باطراوت است ، يك طرف آبهای جاری مثل اشك

چشم يك طرف گلهای رنگارنگ به تلون بوقلمون ، يك طرف چه چه بلبیل هاو [قناریها] يك طرف مناظر کوهها و آب شازها ، واقعا چه صفائی ؛ چه خضارقی ؛ چه طراوتی ؛ درست همانطور که خدا بهشت آن دنیا را در قرآن تعریف کرده و شهادت نظیرش را درین دنیا ساخته است بعد در مقابل یادم آمد که در [بیله سوار] چهار پیش چاقو قریه و قصبه در ضمن گمرکخانه آتش گرفته و شعله اش باسان بلند است و در میان این آتشفشای سوزان يك مشت زن بچه پیر مرد بی مین و دادرش فریاد و آه و بیهوده و اعجابهاشان بظنک رسیده است ، و يك ضرر هم نیست که يك قطره آب بخامان سوخته این بد بختها بفتاند ، یا يك لقمه نان باطفال گرسنه آنها تصدیق کند .
اینها همه برای چیست ، برای اینست که من و تو قدر و عاقبت را بدانیم ، برای اینست که بی بحکمت ببریم ، برای این است آنگاه بشویم که اگر همه شب قدر بودی شب قدری قدر بودی ، و بفهمیم که شاعر بیچاره چیز می فهمیده که گفته است ﴿ روزی اگر غمی رسد تنگدل مباش ﴾

﴿ رو شکر کن مباد که از بد بتر شود ﴾
بعد بگذریم خبام رفت نوی اندرونهای علمای اعلام و حجج اسلام که بخندرانشان در پشت حجاب عصمت و غنت غنوده و در پس هفت پرده از چشم اجانب آسوده اند ، که شعاع آفتاب هم در ساحت قدسشان تا محرم و نور ماه نیز اجنبی است ، و بعد هم در خلخال بکصد و پنجپاه نفر زن خاطر م افتاد که در یکشب گرفتار چهل هزار نفر ابل [فولادلو] و [شاطرانلو] بودند ، و صبح فقط برای چهار نفر از آنها نیمه جانی مانده بود که لخت و عریان بسمت قریه های خود بر می گشتند ، اما افسوس که از آن قریه ها جز تل خاکتری باقی نبود .

باری کیلائی نوی همین فکر ها بودم و همینطور در حکمت کارهای خدا حیران ملاحظه میکردم که یکدفعه دیدم هر چند جبارت است مادر بچه ها داد میزند چها کن مرد ؛ تو همیشه باید صدای خر و پفت بلند باشد ، باشو ، باشو ، باشو این دستمال را بگیر به شد کمر دختره ، من آنوقت چشم را باز کرده دیدم آمده اند بی عروس و چون محرم مرد نداشته اند بستن نان و پنیر را بکمر عروس بمن واگذار کرده اند .



عنوان مراسلات

میرزا جهانگیر خان شیرازی و
 میرزا قاسم خان تبریزی
 طهران نزدیک امامزاده محبی
 کوچه مسجد فاضل خلخالی
 دیرو نگارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی
 بخشه ۱۱ جادی الاولی ۱۳۲۶ هجری

فاذا فتح في الصور قلائد انساب بينهم

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران
 سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران
 مالک خارجه دو (۲) تومان
 قیمت تک نمره
 طهران چهار (۴) شاهی
 سایر بلاد ایران (۵) شاهی

صنعتی سیاسی تاریخی اخلاق ، مقالات و لریاهی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 با کتبهای بدون [نمبر] قبول نخواهد شد ،
 وجوه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمتاً گرفته میشود

اعلام

۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد
 داخله و خارجه وکلای محترم اداره اند .
 ۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار
 تخفیف داده میشود .

اعلان یا بشارت

مشترکین عظام رابطولوع کوکی سعد از افق آذربایجان بنام
 روزنامه [حشرات الارض] مزده مبدیم ، و اقبال
 باین بخت مقبل را به همه هوا داران صور با تمام دل توبه
 مینماییم چه این روزنامه که اینک هفته یکبار طبع میشود
 یکی از تحفه های دوره جدید تاریخ ما و بهترین مینه
 و محرک صفات حسنه را خلاق نیک است .

کتر روزنامه تا بحال از جهت نظم و نژادارای اینقدر
 از عذوبت کلام و شیرینی ادا بوده . گذشته از اینکه
 روزنامه مزبوره حاوی خیلی از دقائق و شامل بسی از
 حقایق است بصورت های رنگین مصور میباشد ، و در

تصویر همین صور آن ذوق و سلیقه بکار میرود که در
 نظم و نثر آن بعمل می آید . عجلتاً روز نامه حشرات
 الارض در خیابان ناصریه محل توزیع جریده صور اسرافیل
 تک نمره پنجشاهی و سالانه شانزده قران فروش میرسد .
 طالبین بمحل مزبوره رجوع فرمایند

اعلان

جریده صور اسرافیل از نمره ۳۱ در خیابان ناصریه
 محاذی شمس العماره جنب سقاخانه فروش میرسد
 طالبین رجوع فرمایند

بلای ناگهان

چه انقلابی ! چه اختلاطی ! چه شوری ! چه غوغائی
 آیا قیامت قیام کرده است ؟ آیا ساعقه از آسمان
 نازل شده است ؟ آیا کوه دماوند تجدید آتش فشان
 می کند ؟ آیا قشون دشمن ما را غافل گیر کرده است ؟
 هیچکس نمیفهمد ، هیچکس نمیداند ، همه کس در

حیرت است ، همه کس مات و مبهوت است .
چندین دسته سوار عصر چنگیز در دوره تربیت
تفنگ ها را بحالت حاضر باش سر دست گرفته بی محابا
بهر طرف شهر میدوانند ، چندین فرقه سرباز دوره ستر اربابا
با باجه های ورمالیده در عهد کنستی توسهون بی اراده بهر سمت
شلنگ می کنند ، یکطرف درشکه و کالسکه ها بسرعت
برق در حرکت و اطفال صغیر و پیر مردان و زنان را
زیر بامی گیرد ، یک طرف بچه های مهصوم مانسند
صرعی از مدرسه های خود بیرون آمده ملجاء و ملاذ
عادی یعنی دلمان مادر خود را می طلبند ، یک سمت
زنهای بد بخت به نجس اولاد و برادر و شوهر های عزیز
خود تقریباً عربان و برهنه از خانه ها بیرون آمده در
کوچه های شهر ضجه می کنند ، دکاکین بسرعتی هرچه تمام
تر بسته میشود ، همه جا ناله است ، همه جا فریاد است
، همه جا چپاول است ، همه جا غارت است ، همه جا
پر از عربده ، نعره ، تهدید و تحویف است

حقیقت چیست ؟ واقع امر کدام است ؟
چهار بیجاغت بعد یک دستخط آفتاب فقط ملوکانه تقریباً
باین مضمون جواب همه این سؤالات را میدهد .
جناب اشرف مشیر السلطنه چون هوای طهران
گرم و تحملش بر ما سخت بود از اینرو بیباغ شاه حرکت
فرمودیم ، بچشنه ۴ جادی الاولی عمارت باغ شاه .
یعنی یک پادشاه رعیت پرور در مهد تمدن دنیا در
قرن بیستم به یکصد قدمی شهر حرکت می کند .

عجباً ! ! این چه پلیسی است ؟ این چه حسن
سیاستی است ؟ ! این چه رعیت نوازی و جذب قلبی است ؟
آیا در موقع این هضت ملوکانه بهتر نبود که صدای
تخمین و هوای ملت از دو طرف خیابان باسماں بلند
باشد ؟ آیا بیکوتر نبود که دستهای گل حاکی از شاه
پرستی ابرانبان ممبر انومبیل پادشاه رعیت خواهر را به تلون
بو قلمون نماید ؟

آیا ملت ایران واقعا از یک پادشاه مشروطه طلب
خیر خواه ملت متفر است ؟ آیا ایرانی با این قدمت
تمدن و دقت اخلاق امروز مائل بهرج و مرج است ؟
آیا ملت میخواهد درین موقع باریک بواسطه بی نظمی و بی
ترتیبی و رمبدهگی قلب پادشاه بدبختی وطن خود را ببرد

و زبان اجانب را بروی خود دراز کند ؟ -
نه هیچیک اینها نیست ، پس چرا اعلمحضرت شاه
برای هضتی با این اختصار باین انضلاب و آشوب
راضی میشود ؟

و چرا برای حرکتی باین ایجاز باین یم و هراس عمومی تن
مبدهد ؟ - وجود دو سه نفر روسی نژاد در دربار
پادشاه ایران و تصرف تام آنها در خیالات و افکار
ملوکانه همه این مطالب را بطور وضوح آشکار میکنند .
هان طور که دولت روس گلولی مملکت مارا بدست
گرفته و با فشار های غیر عادلانه از هرتفنی که مایه حیات
مانند جلو گیری می کند و از هر وسیله مشروعی که ضامن
ثروت و بقا و حیات ایران باشد بطرق غیر مشروع مانعت
مینماید همانطور هم بتوسط چند نفر از منفورین ملت
خود زمام اختیار دربار دولت ایرانرا در اکف
جوهر خود گرفته و از هر رانحه مودت و دقبقه و داد و
وفاق بین دولت و ملت ایران جلو گیری می نماید .

تمام حواس این چند نفر درباری که دستورهای
مخصوص از مواقع خاص دارند و عده از خائشان مملکت
ایرانرا هم برای کار جاتی تدابیر سو خود زیر دست
گرفته اند معطوف است به اینکه همه رفتار دوستانه دولت را
در نظر ملت در لباس ضدیت و معادات جلوه داده و همان
طور حرکات شاه پرستانه ملت را در چشم دولت بصورت
دشمنی و عداوت تصویر کنند .

و البته در بصورت که اعلمحضرت هایونی
باب معاشرت را (که انهم نانی از اشتباه کاری همان
چند نفر است) بروی خود بسته و با همان چند نفر
خائن و حامیان آنها پیوسته اند نفوذ هر خیالی بی اصل
و تنبیر هر حقیقتی بمجاز در قلبشان کمال سهولت را دارد
و باشای حالت حاضره راه تمام امیدهای اصلاحی بروی
ملت و دولت بسته است و هیچوقت نمیتوان امیدوار بود
که این دو قوه باهم موافق شده و برای سد مخاطرات مملکت
و جلو گیری از مفاسد و اصلاح خرابیها کوشش کنند
مقصود از اجتماع اسراو سران قوم درین چند روزه
آخری در منزل حضرت اشرف عضد الملک و هجوزم بجاه
هزار نفر جمعیت اصلاح طلب به معاونت و معاضدت
ایشان همین تصفیه دربار بود که بعدها شخص اعلمحضرت

با همان فطرت خدا داد و حجت خالی از شوائب ربان
غرض در حرکات ملت مشاهده کرده و مات
نیز قلب صافی شاهنشاه خود را بی
وساطت ابر های مظالم خیالات مفرضین به بند ، و بی
شبهه همان دستخط انجمن قطع های بونی در طرد و تبیدش نفر
از خاستن درباری برای قطع و فصل این اختلافات و خاتمه گذاشتن
به این منابرت های دولت و ملت کافی بود ، اگر بیک روز
فاصله شاپشال بهودی که یک نفر از شش نفر تبید شدگان
مندرجه در دستخط بود با شمشیر کشیده در آن غوغای غیر
منتظر در رکاب اعلم حضرت حرکت ننمود . و اگر
امیر بهادر بنگ که روز قبل بعد از طرد از دربار بسفارت
روس پناهنده شده دعوی تابعیت روس می کرد دو مرتبه
از سفارت به باغ شاه عودت نمی فرمود . و اگر دو روز
بعد بر خلاف تمام قوانین دنیا و بر خلاف قانون اساسی

مملکت (که با مضای سلطنت حاضره موشح و به سد
نوبت قسم اعلم حضرت مؤکد است) جلال الدوله و
علا الدوله و سردار منصور در باغ شاه توقیف نمیشدند
با اینهمه در صورتیکه دولت زودتر بایجرای دستخط
چند روز پیش خود برداشته و اطراف خود را از دست
نشاندهای روس خلوت کند میتوان توسط عقلای قوم
و مصلحین ملت قلب ملت را بزودی نسبت بشخص
اعلم حضرت مصی تر از آب کوثر و راستگونتر از صبح
نخمت کرد ولی در صورت استدامه بر اعمال مبالغه و
مخالفت با عهود و دستخط ها ناچار هوای مملکت روز
بروز مظلم تر و اسباب انقلابات حاضر تر و خرابی واضع محلال
ملک نزدیکتر خواهد شد و در آن صورت تجدید امور هیچکس
نمیواند حدس زند که حال شخص معظم پادشاه چه خواهد
بود و چگونه در این ملک فراغ مال سلطنت خواهد فرمود .

خلاصه اخبار عراق عرب

داخله عراق عرب از خط [بغداد] الی (بصره) در نهایت اغتشاش آتش بلوا بواسطه اتفاق و اتحاد مشایخ
اعراب [بنی لام] و [آل بو محمد] و غیر هم شعله ور ، عبور و مرور کشتیهای تجاری انگلیس و عثمانی در شط و
دجله ممنوع ، اعراب مزبور با فتنگیهای [مازر] و [مکین] طرفین دجله را از [علی غربی] یک منزلی [عماره] و
نا [قورنه] که یک منزلی بصره است گرفته عساکر ساحلو [عماره] که بتأدب اعراب و مدافعه رفته اند یکی سلامت
بر نگشته ، صدای هل من مبارز بلوایان گوش فلک را کر نموده ، قشونیکه با کشتی ترکی بر حساب امر باهالی بمداقت
آنها رفته در [علی غربی] متوقف و از ترس قدمی پیش نرفته اند ، هر چه تلگرامات از باهالی صادر میشود هیچ
سر بازی ، هیچ [میر لوائی] و هیچ [قریبی] جرأت حرکت نمیکند و اگر چنانچه برود در یک منزلی مساکن اعراب
متوقف میشود ، عشایر [بنی اسد] و [بنی حسن] نیز با سایر مشایخ همدست و شورش باعلی درجه در گرفته است ،
با این حال هر روزه تلگرامهای [محمدفاضل پاشا فریق] از (وزنه) بمقداد میرسد که اگر اد معمر تماماً مطمئناً باردوی
قرمانفرما ملحق شده (عده قشون ایران از نظامی و ایلات بیست هزار نفر است) خیال شیبخون دارند و امداد میخواهد
نه بکنفر سر بار و نه بکنفر سواره نظام در تمام سر باز خانه های بغداد دیده میشود که بفرستند . از یکطرف شورش و
بلوای اعراب از سمتی و اهمه سرحد (ساو جبالخ) خواب و آرام را از آنان گرفته ، و مسئله [مقدونیه] و
اشتتالات یونانیان و انقلاب [یمن] و سایر نقاط دیگر چنان دولت ترک را مشغول و گرفتار نموده که حدی بر آن متصور
نیست ، از اقدامات فدائیان ارمنه و قضیه قتل دو نفر تبعه انگلیس (که در کشتی کمپانی [لنج] مسافر بغداد
بوده اعراب آنان را کشته اند) و نفوذ دولت (آلمان) نه راه پس ندارد نه پیش وقتی عده از عساکرش را در بین
راه حجاز که بجهت محافظت حجاج میروند) اعراب بدوی میکشند و قورخانه اش را بشارت میبرند ؛ زمانی شورش و
بلوهای داخله در ششدر حیرت گرفتار میکشند ؛ چندی بواسطه نقص معاهده بادولت [ایتالیا] و قتل بکنفر پاپ و
عزیمت کشتیهای جنگی آندولت به اسلامیول در حالت سمرات است ؛ کاهی از ایالتهای ضرب و (بلغاز) و
باید فروتنی نماید ؛ مبارزه اخیری در پیشگاه دول (ازوب) به منتهای درجه خاضع و خانع است ولی بدولت ایران
که میرسد محض روابط مذهبی و عوالم اسلامی هر گونه تجاوز و تخطی را روا میداند (و غالب ازین معنی است که بیک

حکم و امر حضرات حجج اسلام و آیات الله فی الایام تمام ایلات لرستان و کرمانشاه و عربستان کل نقاط عراق عرب را که ملک طلق موروثی ایرانیان است متصرف خواهند شد (و عشایر تبعه ایران را که باید امنیت و وطن خویش را بر جان و حتی خود رجحان دهند بفرستادن [محمد فاضل پاشا فریق] بسپرد [وزنه] بروی دولت وامپدارد ، و باعث طغیان و آن همه قتل و غارت میشود ! !

باری از مقصود خارج نشویم استعداد حربی آنها تا کنون در (خاقین) و (زرباطیه) و [مندلیج] حاضر و آمدن (برتو پاشا) با آن همه اشتهاارات منمر نمری نشد ! هر چه ردیف جمع میکنند اغلب فرار کرده .

حال ایرانیها در بغداد در نهایت ترزل و در نزد عثمانیان خوار و ذلیل ! ! و بیشتر عداوت و بغض آنها نسبت بان ملت از نیامدن زوار است که سالی چند کرور مداخل و انتفاع آنان را قطع کرده .

حیرت و تعجب در اینست که با این بدبختی و ذلت ایرانیان در انجا ارفع الدوله با چند خروار القاب و مناصب در گوشه سفارتخانه اسلامبول مشغول بعیش و عشرتست ! ! و آنچه بجائی نرسد فریاد است .

و بموض بکروز حکم به بستن [دبستان ایرانیان] در اسلامبول مینماید ! ! و بکوقت آلت کار [مابین هایونی] واقع میشود و بخلاف مأموریت و شغل خود که خدمت ایران است برای سراجت و تسلیت بگفر مشروطه خواه وطن پرست عثمانی با میلیتی پول بمصر مسافرت میکنند ! ! و با اینهمه آلف و الوف و تعریفی که جرائد متعلق [اسکندس] پرست ازو کرده و میکنند بقدر بکنفر [آتانه مایتر] سفارتخانههای دول متدنه بوطن و دولت خود خدمت نکرده است و عرضه و دیانت بروز نداده ! ! و تمام ایران و ایرانیان را فدای یک کلمه برنی مینماید ! ! و تعجب در اینستکه با بحال با اینهمه سوء اعمال و بی اعتدالی هائیکه در آن مملکت پیرانیان بیچاره شده و حقوق ملت ازهمان رفته مشغول واقع نشده ! ! وهانطور که در دوره استبداد فعال مایشا بوده در کار خود مستقل است ! !

باز از مقصد دور افتادیم ، وضع مملکت ترك بی اندازه منشوش و برای تهیه و ندارك سپورسات قشون سرگردان خزانه نسی ! هرج و مرج شایع ! شورش و هرجان در کار ! وبتازگی عشایر [دیوانیه] و [منتفك] که هر دو [متصرف] نشینند با عراب سمت [عماره] تأمی نموده حکومت را جواب داده و مشغول بشرارت و عصبان و سرکشی هستند ! ! و بعد از مجادله و محاربه عساکر باطوائف [دیوانیه] و [منتفك] بر حسب امر باعالی حکومت دست از اقدامات جنگی برداشته و منتظر دستور العمل است .

چیزیکه بیشتر باعث اغتشاش داخله عثمانی شده اینست که ازقرار معلوم عده کثیری از مشروطه خواهان تركی در اطراف اسلامبول مشغول اقدامات خفی شده و پس از اطلاع [مابین هایونی] درصدد جلو گیری و نمائت برآمده و درین عساکر و آندسته مختصر نرای روی داده و از طرفین معدودی کشته شده اند ! !

محمد فاضل پاشا فریق از [وزنه] متصل تلگرام میکنند که امداد بفرستید (گویا نرای بین قشون واکراد شده) به سرباز و سواریت که بفرستند و نه پولی موجود دارند که تهیه قشون نمایند .
در کربلا اکبر شاه دوسه بار به منبر رفت و بر خلاف سیاست دولت ترك صحبت کرد حکومت آنجا با چند نفر عساکر او را به نجف اشرف روانه نمود .

این ایلم در بین مردم اشتهار دارد که در نجف اشرف نزاع همه ساله طوائف [شمرد] و [زگرد] شروع شده و حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی دامت برکاته در [کوفه] متکلف شده اند .

اصل مسئله اینست که مبرگیشد مشهدی حسن برادر معین الرعیای کرمانشاهی بر ضد متضد الدوله و چون مشروطه خواه از شهر کرمانشاه به نجف اشرف عزیمت نموده و بتوسط [عطیه] عرب که رئیس اشقبای آنجا است از محضر مجازله آخوند استفتا شروع بودن مشروطیت را نموده و از فرار معلوم جوابی کتباً صادر کرده ، بعد از حرکت لوازم قیمته بعضی بستکان آقا مطلب را عرض نموده و یرنك مشهدی حسن را بحضرت آخوند معلوم داشته اند و تلگراما از نمای کربلا استرداد استفتا را از آن شهاد بدسیرت خواسته و پس از اخذ آن ورقه باعث ناخوشنودی [عطیه] مذکور میشوند

و اسباب و محرك نزاع [شمرد] و [زگرد] گردیده ! و در جنبه اشراک به مدرس آقا حله و هجوم آورده اند دو نفر از طلاب ... را کشته ! و به همین علت آیه الله در کوفه اعتکاف بسته اند ، حکومت ترک هم گویا درین واقعه باطناً بی میل نیست !

آقا سید کاظم مجتهد یزدی هم اگر چه در صورت ظاهر ساکتند ولی گویا باطناً درین قضیه ... دایسته اند ، عقیده جمعی بر اینست که دست و پهل مستبدین طهران در کار اینجا بخوبی دخالت دارد ، و نیز معلوم است که اکبر شاه در نجف اشرف فتنه ها خواهد انگیزخت و مصدر آشوب و انقلابات عظیمه میشود که الحال باید منتظر آن بود .

ایرانیهای بیچاره مقیمین این صفحات همه روزه دسته دسته از ظلم و اجحاف عین الممالک و مأمورین جزو دولت ایران قبول تبعیت دولت ترک را نموده و مثل گوسفند های بی شبان خود را تسلیم گرگ میکنند ! !

حضرات استرآبادیها (که خانواده بزرگی هستند و شهرت دارد بواسطه ادعای بیچی خان آصف الدوله ترک تابعیت ایران را نموده اند) از تعدی و مطالبه پولی که این خیرال قونسل ملت دوست از آنها مینمورد بد بخانه تن به شک ترک تبعیت داده و اسامی آندسته مظلوم از دفتر [ژنرال قونسل گری] ایران محو و دفاتر حکومت مستبده عثمانی بعنوان بندگی بت شد ! !

تمام مطالب و کارهای ایرانیان در دوائر عثمانی معطل و معوق است !

گاهی در کربلا این دولت اسلامی محض همکیشی از کشته برادران ایمانی خویش یعنی ایرانیان بیصاحب بی معین پشته میسازد ! ! و زمانی اعلان [ویرگو] گرفتن ایرانیان ساکن عتبات عالیات را میدهد با اینکه با هیچ قواعد و قوانینی حق اینگونه تحکیمات را نسبت با بیاع خارجه ندارد .

احمد خان نایب [خاقین] در ازلی تقدیمی که به [کار برداز] ایران داده عرض و مال و ناموس ایرانیهای بد بخت آنجا را مباح دانسته و آنچه میخواهد میکنند ! ! افسوس و دریغ که با اینهمه فشار فوق العاده که بر ایرانیان عراق عرب ولورد می آید و آه و ناله میکنند فریاد رس ندارند و در دل اولیای امر به هیچوجه اثری نخواهد کرد ! ! و احقاق حقوق آنان را از دولت تعدی و مأمورین جایر ایرانی نمیایند ! ولی ترجمان قونسل گری انگلیس بجهت جزئی مرافقه یکی از تبعه دولت متبوعه خود در لمحہ تمام دوائر حکومت عراق عرب را منززل میکنند !

و از همه شگفت تر اینست که حکومت خیال داشت اعلان کند که بعد از سه ماه اگر تبعه ایران از آنحدود خارج نشوند بسمت رعیت عثمانی شناخته شوند ! !

با حسن ظنی که عموم ایرانیان بجناب مشیرالدوله وزیر امور خارجه دارند معلوم نیست چه باعث شده که از صد هزار نفوس ایرانی ساکنین عراق عرب جنم پوشیده اند و تا بحال فکری برای اصلاح امور آن فلکزدگان ننموده ! ! اگر مطلع اند چرا ساکتند اگر مستعضر نیستند کدام خیانت بالاتر ازینست که هنوز نمانده ایران نگذاشته از وضع رفتار و کردار خود و حکومت ترک اطلاع یابند .

کان مهکم باز ملاحظه در کار است و بواسطه جناب محتشم السلطنه افعال و اعمال او را کان لم یکن دانسته و سیئات مأموریتش را بدین جهت اغماض و صرف نظر کرده اند ! !

تلگرام شیراز بطهران نمره ۱۴۶ بیست و هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۶

توسط انجمن جنوب دامت تا ابداتهم بساحت مقدس مجلس شورای ملی شهادت الله ارکانه ، شرح مفاسد حایبهای سری و جهری میرزا ابوالحسن خان بر وکلای ملت ظاهر بوده و هست بطوریکه در وقوع این قضیه هایله قتل شهیدین سعیدین شکست فاجش بر اسلام و اسلامیان وارد آورد ! ! باهمین درد هاراضی شده ایم که اولیای امور مملکت را منظم نمایند بهر نحو که صلاح دانند ، میرزا ابوالحسن خان بحریک منشأ فساد که پسران قوامند و حایت سری و جهری از آنها و اخلال امر مملکت ساعی است خبانجه آثار آن روز بروز ظاهر میشود ، استدعا از حضور امنای ملت این

است که رفع شر این شخص خائن که مغل نظم مملکت و منافی آسایش عموم ملت فارس است بفرمائید .
(انجمن اسلامی ، انجمن انصار)

﴿ خلاصه مکتوب شهری ﴾

در چندی قبل از ذخیره دولتی چهارصد قبضه تفنگ [ورندل] بلند قد خارج نموده و به ۰۰۰ تاجر پارسی فروخته اند ، صاحبان هوش و ذکاوت میدانند آن فروشنده خائن کیست !
همچنین از اسلحه خانه دوست قبضه تفنگ پنج تیره و [مکز] و غیره با یکصدو پنجاه هزار عدد فشنگ فخم الممالک و اهر از به مشهدی ۰۰۰ و ۰۰۰ فروخته اند !

الاتباع و واجب الاطاعة میدانند و وکلا و نمایندگان یعنی اجزای پارلمان نیز باید در اظهار رأی خود بکلی آزاد باشند و مجبور باطاعت دستور العمل احدی نباشند لکن یک چیز دیگر هم در مصالح مملکتی تاحدی مرعی است و آن عقیده و رأی عموم است که بزبان فرانسه (ابونیون پوپلک) گویند و میتوان گفت رأی عموم مبنای استحکام آرا پارلمان میباشد یعنی موافقت و مخالفت آن با رأی پارلمان در انظار خارج و داخل اسباب قوت و ضعف هیئت مقننه میگردد و در مورد مخالفت رأی عموم با پارلمان است که رئیس دولت یعنی پادشاه حق انفصال مجلس ملی را پیدا میکند یعنی عنوان انفصال مجلس ملی آنست که در تجدید انتخاب بواسطه انتخاب شدن یا نشدن وکلای سابق موافقت یا مخالفت رأی عموم با رأی مجلس معلوم گردد بنا برین مخالفت رأی عموم با مجلس ملی خالی از اثر نیست چه ممکن است منتهی بانفصال آن شود .

اما موافقت آن نیز با پارلمان و دولت بسیار مؤثر است و اثر های معنوی بزرگ دارد که از جمله یکی ابقای کابینه وزرا و حتی ابقای هیئت نمایندگان است با وجود انفصال آن از جانب رئیس دولت چه ممکن است همان وکلا دوباره منتخب شوند و دیگر فهماندن آنکه پارلمان بمرض خود رأی نداده و وزرا بجهل شخصی کار نکرده اند بلکه در انجام امری میکوشند که در حقیقت ملت از آنها مبخواهد و در مقابل این خواهش یا فرمان معنوی بیشتر موانع از میان برداشته میشود چه در تمام عالم کمتر قوه ایست که با قوه اراده یک ملت مقاومت نماید و بدیهی است که این قوت فوق العاده ملی تا زمانی است که ملت هم از مجرای قانونی امور خارج نشود و بقول معروف نوی خشت هاندود پس برماست که در مواردی که دولت یعنی هیئت وزرا و پارلمان اقدام بامر بزرگی نمائند که

مقاله ایست که از طرف انجمن محترم حقوق به قلم اولین نهال برومند ساحت وطن و دومین نمره شجره ادب جناب میرزا ابوالحسن خان خلف مرحوم منقور ذکاوت الملك طاب ثراه بداره رسیده است و ما اینک عین آرا برای مزید بصیرت مشترکین عظام و خاصه جلب توجه انجمن های مقدس درج مینماییم و غور و دقت در مندرجات آرا به خوانندگان صور توصیه میکنیم ، چه مقاله مزبوره گذشته ازینکه متضمن معاضدت و همراهی با خیالی عالی است جلوی بسی از دقائق پلتنکی و اقتصادی میباشد که آگاهان قوم به صحت و استحکام آن دقائق سهامها تصدیق دارند ، و پیروی آرا امروز از اهم فرائض وقت و اولین چاره دوام حیات و استقلال مملکت میشمارند
این است صورت مقاله

البته دانیان با درایت مملکت میدانند که در ممالک آزاد تمام امور از کلی و جزئی مفصل و مختصر منوط بمیل و اراده ملت است زیرا که دولت خود نماینده و کار گذار ملت میباشد و کاری ندارد جز مصالح همان هیئت ملتی که نماینده آن گشته و بنا بر این باید در همه جا رأی آن هیئت و جمعیت را ملحوظ دارد مگر در طریق اجرای قوانین که آن بسته بکفایت و کار دانی مجری قانون یعنی وزیر مسئول است چه هر وزیر ناچار کفایتی خاص و استعدادی مخصوص دارد و در کارها باید سبک و طریقه موافق کفایت و استعداد خویش اختیار نماید و درین مورد ملت همبقتدر باید نگذارد که در اجرای قانون بیقانونی شود و باسم عدالت ظلمی واقع گردد راست است که در دول صاحب اساس حالبه بمیل و اراده ملت همان رائی را می شمارند که در پارلمان مملکت با کثرت حاصل گردیده و آن رأی را باین عنوان قانون مبخوانند و قانون را لازم

عهده دولت است و دولت برای این کار محتاج پول میباشد و پول را نمیتواند پیدا کند مگر بتوسط مالیات و قرض و ضامن قرض نیز مالیات است و باید از عمل مالیات برداشته شود پس قرض نیز باینملاحظه در حکم مالیات مساعد است برای مخرج

چرند پرندک

نابلون میگوید: برای تربیت پسرهای خوب ناچاریم که مادرهای خوب تربیت کنیم. بیغیر ما هم میفرماید (الجنة تحت اقدام الامهات) یعنی بهشت زیر قدم مادر هاست.

این حرف مسلم، از بدیهیات اولیه است که اخلاق، عادات، و عقاید مادر در تمام طول عمر اولاد دخیل است یعنی هر خلق و عادت و عقیده که در طفولیت از مادر به طفل سرایت کرد در تمام مدت عمر اصل و بنیای تمام اعمال و افعال و حرکات اوست، شیخ سمدی هم همین معنی را در نظر گرفته و در این مقام گفته است که

(خوی بد در طبعی که نشست)

(نرود تا بروز حشر از دست)

من مدتها بود میگفتم به بیتی با اینهمه اصرار انبیا و حکما و مردمان بزرگ دنیا به تربیت زنان چه هلت دارد که زنهای ما چندین دفعه جمع شده عریضه ها به مجلس شوری و هیئت وزرا عرض کرده و با کمال عجز و الحاح اجازه تشکیل مدرسه بطرز جدید و تربیت انجمن فنون خواستند و هر دفعه و کلا و وزرای ما گذشته از اینکه همراهی نکردند ضدیت نمودند؟

در این باب خیلی فکر ها کردم خیلی به دره کودالها رفتم و در آمدم، عاقبت فهمیدم همه اینها برای این است که زنهای ایران یعنی مادر های ما اعتقاد کاملی به دینری از کار در آمده دارند.

حالا خواهش میکنم بحرف من نماندید و شوخی و باردی تصور نکنید. در این سن پیری منتظرکی و شوخی نه به سن و سال من می برازد، نه بر پیش قرضی دوره کرده من.

صرفه و صلاح ملت در آن باشد بطوری که از بجرای قانونی کار نیز خرج نشده باشیم موافقت و همراهی خود را اظهار کنیم و حاضر بودن خویش را در هر گونه مساعدت مالی و جانی ظاهر سازیم بعد از ترتیب این مقدمه عرض میکنیم امروز موافقت و همراهی رای عموم برای مجلس مقدس شورای ملی در تصدیق لایحه قانونی جناب وزیر مالیه راجع بگمرک قند و جای و احداث راه آهن مسلم است بلکه یقین داریم که بیشتر دانشمندان و خیر خواهان مملکت مشتاق وقوع این امر میباشند و مع ذلک این مبل و اشتیاق باندازه اهمیت موقع و کار بروز و ظهور ندارد و علت عدم بروز و ظهور آن همان متانت و ملاحظت ایرانی است که درین اواخر بما خیلی خدمت کرده و نجات ذاتی این ملت را ثابت نموده ولی بدبختانه درین موقع و مورد چندان مطلوب و مفید نباشد و مقصود این انجمن از زحمت و تصدیع آقایان محترم عرض این مطلب بود که امروز برای این مملکت موقع بی اندازه باریک است و ما بیک قدم فاصله بین مرگ و حیات ایستاده ایم لهدا هیچ جای درنگ و تقاعد نیست و مجال تأمل و وقار نمانده چاه معلوم، و راه پیدا، در پیش گرداب فنا و از پس طوفان بلا درینصورت تکلف چیست؟ اختیار راهی که راه دان مینماید و شتاب بسوی دریکه دست قدرت میگشاید، و ما بتحقیق صاحبان بصیرت هموطنان خود را بشارت میدهیم که تا کنون کار ساز بنده نواز با هوا خواهان آزادی و استقلال ملت ایران همراه بوده و بسیار عقده های مشکل از کار ما گشوده و باز بگرمش هزارها امبد است و با پیش آمدی که ما می بینیم چندان جای بیم نیست جز از توقف یا بیقاعدگی کاری خود ما، پس وقت است که بدون آنکه دامن نجات ملی خود را از دست دهیم تا میتوانیم بر جوش و خروش خود بیفزاییم تا بهیچان حکیمانه مرده را زنده نمائیم و لامحاله موافقت و همراهی خود را با کاریکه تنها وسیله نجات خویش میدانیم کاملا ظاهر کنیم و برای هر گونه تقویت حاضر شویم

توضیح این عریض را بتشریح چند نکته میپردازیم که بیشک بر دانایان مملکت پوشیده نیست ولی تکرار آن مفید و لازم است پس از آن میرویم بر سر نتیجه ما امروز محتاجیم باصلاح تمام امور مملکت و این کار

محدود انتخاب شده و اگر هزار دفته کابینه تقبیر کند باز با شکم مشیر السلطنه ، یا آواز حزین نظام السلطنه و یا جبهه آصف الدوله زینت افزای هیئت باشد . و البته مبدانید که بقول ادیب کامل دانشمند فاضل وزیر علوم آئینه ایران حاجی صدر السلطنه :

(این رشته سر دراز هائی هم دارد .)

یعنی فردا که این خیال عمومی شد در موقع انتخابات دوره دوم نوبت وکلا هم خواهد رسید .

حالا من صریح بگویم و وجدان تمام وزرا و وکلا و اولیای امور را شاهد بگیرم که اصل خرابی مملکت و بد بختی اهل ایران همان اعتقاد کاملی است که زنهاى ما بدبختی از کار در آمده دارند . و بلا شك هر روز که این عقیده از میان ما مرتفع شد همان روز هم ایران بصفای بهشت برین خواهد شد و اگر خانها و آقایان مملکت ما واقفاً طالب اصلاحند باید بهر زودی که ممکن است اول آقایان هر قدر در این مملکت ریش ، جبهه ، قطر شکم ، اروسی های دستك دار و هر چه که از این قبیل نشانه و علامت استخوان باشد همه را يك روز روشن بایک غیرت و فداکاری فوق الطاقه باریك الاغ کرده از دروازه های شهر بیرون بپندازند . و بعد هم خانم ها هر چه بدبختی از کار آمده در مطبخها دارند همه را بر داشته بپارند و پشت سر این مسافر محترم بشکنند .

اگر این کار را بکنند من قول صریح میدهم که در مدت کمی تمام خرابیها اصلاح بشود . و اگر خدای نکرده باین حرف اعتنا نکرده و مثل همه حرفهای من پشت گوش بپندازند دیگر عقل من بجائی نمیرسد .

بروند ختم عنن یحیی بگیرند بلکه خدا خودش اصلاح کند . این اولش . انهم آخرش . والسلام (دخو)

اعلان

سادات انجمنی که اوجاق و صاحب نفس میباشند و کراراً حاجی ها و کربلائی های ما هم به تجربه رسانیده اند در آستن کردن زن های عقیم بد طولی دارند . اینروزها از محله عربها برخواسته و نمیدانم کجا نشسته اند اشخاصی که اولاد شان نمیشود به محل مزبور رجوع فرمایند که در صورت عدم شك و اعتقاد خالص مجرب است .

من جداً میگویم که اگر همه خانهای علم دوست و آقایان ترقی طلب ایرانی هزار علت برای این ضدیت وزرا و وکلا در کار مدرسه و انجمن زنها ذکر کنند من يك نفر معتقدم که جهت اصلی آن همان اعتقاد کاملی است که مادر های ما بدبختی از کار در آمده دارند .

من ابدأ از هم شهریهای خود در اظهار این عقیده زنهاى خودمان خجالت نکشیده صاف و پوست کنده گفتم و مبل دارم آنها هم پیش من رو دروایی را کنار گذاشته مرد و مردانه بیایند میدان و اقرار کنند که مادر های ما ده تا دینری نو و بی عیب را به يك دینری از کار در آمده عوض نخواهند کرد .

چرا که اگر این اقرار را نکنند فرضاً که خودمانها یعنی هموطن های ما بفهمند که دخو راست می گوید باز خارجی ها خواهند گفت که مقصود من شوخی است ، و همان طور که گفتم در این سر پیری مسخرگی و شوخی نه به سن و سال من می برازد نه بریش قرمز دوره کرده من .

ما همانطور که سابقاً گفتم عقیده و اخلاق و عادات ما درها در تمام عمر مبنای تمام اخلاق و عقاید و عادات پسر هاست ، و از جمله همین اعتقاد مادر های ما به بدبختی از کار در آمده سبب شده که ما هم بلا استثناً در بزرگی اعتقاد کاملی به آدمهای با استخوان داریم .

این معلوم است که هیچ آدمی بی استخوان نیست ، اما مقصود از این حرف آنست که آدم مثل همان دیزبها از کار در آمده باشد .

وکلا و وزرای ما خوب میدانند که اگر خانهای ایران دور هم جمع شوند ، مدرسه باز کنند ، انجمن داشته باشند تعلیم و تربیت بشوند کم کم خواهند فهمید که دیزبهای يك و یا کیزه بهتر از دیزبهای است که دو انگشت دوده در پشت و يك و جب چربی صی و پنج ساله در در و دیوارش باشد ، و بی شبهه وقتی که این عقیده از مادر ها سلب شد ، پسر ها هم بعد ها به آدم با استخوان اعتقاد پیدا نکرده و مثل جناب . . . تقی زاده پاشان را توی يك کفش می کنند و میگویند : تا کی باید وزرا و رجال و اولیای امور ما از میان يك عده معین



فاذا نغ في الصور فلا انساب بينهم

عنوان مراسلات

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

مالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران (۵) شاهی

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاق ، مقالات و لواحی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است ،
 یا کتبهای بدون [نمبر] قبول نخواهد شد ،
 توجه آئونه از هر کس و از هر جا مقدمه تا گرفته میشود

میرزا جهانگیر خان شیرازی و

میرزا قاسم خان تبریزی

طهران نزدیک امامزاده بیگی

کوجه مسجد فاضل خلخالی

دیرو نکازنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

شنبه ۲۰ جمادی الاولی ۱۳۲۶ هجری

دقیقه وقت ما امروز با مرگ یا جهات ایران بازی می
 کند ، قریب دو سال است که همین چند نفر منور حوزه
 انسانیت حواس تمام اولاد ایران را بمرمت خرابکاری
 ها و تصفیه کثافت وجود خود مشغول کرده اند .
 هیچ راه نجاتی ملت ایران برای خود پیش بینی نمی
 کنند جز اینکه دیواری از زر زالت این دسته جلو آن کشیده
 میشود ، هیچ نسیم روح بخش و دادی مابین دولت و
 ملت ایران نمی وزد جز اینکه تمن وجود این چند نفر آنرا
 مسموم مینماید .

سمایب های خائنه این چند نفر چنان قلب مقدس
 پادشاه را از فرزندان ایران مظنون کرده و دل ملت را از
 اتفاق پادشاهی جوان که مظان هر گونه خوشبختی ایران
 بود مأیوس نموده که امروز از روی کمال ناچاری ، هم
 که سبب اصلاح مجلس شورای ، هم نطق و قلم هر خطیب
 بلوغ ، و نویسنده زبردست ، و هم افکار دقیقه دیپلمات
 عاشق اصلاح با کمال معجز به بی اثری اقدامات خود

اعلام

- (۱) ضامن وجوه آئونه مشترکین صور اسرافیل در بلاد
 داخله و خارجه و کلای محترم اداره اند
- (۲) اجرت اعلان سطری دو قران ، در صورت تکرار
 تخفیف داده میشود .

ملت و دربار

چند نفر درد بیاله وجود و سفلی نمرات هستی بینی
 معدودی از روسی نژادان که ملت آدم پرست روس نیز
 وجود آنها را نشک هبت و لکته داهن قومیت خود
 می شمارد چنان دور دربار دولت ایران را احاطه کرده اند
 که برای فوذه کمترین راحته احساسات انسانیت سرسوزنی
 هم بنفد و مدخل باقی نمانده است .
 در صورتیکه ملت ایران پانصد سال از قافله دنیا عقب
 مانده ، در صورتیکه دولت ما و ازانه پستی خود را در
 میزان سیاست عالم کم کرده ، و در صورتیکه هر یک

مترف است .

چرا اینطور شده است ؟ - جواب این چراره
 طفل نابالغ ایران بخوبی میدهد .

برای اینکه سی وجد و جهد دولتخواهانان این چند
 نفر چاکر دولتخواه امضاء دولت را در انتظار ملت از
 یول ادنی بقالی که حس شرف داشته باشد بی اعتبار تر
 کرده است .

دیگر نه هیچ قسم منظمه ، نه هیچ امضای مهر
 بیضا و نه هیچ دستخط آفتاب نقط نمیتواند قلب ملت را
 معلمین و بقای صلح و استناد مجلس شوری و قانون
 اساسی را تأمین کند

ملت خوب میداند که تا این چند نفر لکه شرف در
 دربار مدلت مدار مسلط و مظهر قوای دولت میباشد
 گفته از اینکه هبت دولت اداره حافظ بقا و استقلال
 ایران ، و خادم باوقای ملت نیست ، دشمنی است مهیب که هر
 روز با کمال سی و قدرتی که دارد در اضمحلال این مملکت
 و محو نام ایران و ایرانی از صفحه روزگار میکوشد ، و
 کیست که این نظر صائب و فکر نایب ملت را تردید
 کند ؟

چه در صورتیکه دولت قوه جمع آوری ده هزار
 قشون منظم را ندارد ، و قزاقهای دشمنی قوی یخچه
 مانند روس سه فرسخ بخاک ایران تجاوز کرده و در صورتیکه
 روز آخر اولتیا نوم روس است (یعنی هفت هشت ساعت
 بیشتر بشروع جنگ رسمی دولت ایران و روس نمائده
 است) و از ژاپون گرفته تا امریکا همه ملل
 دنیا حواسشان معطوف به بلند شدن این پرده و آدم
 پرستهای عالم باعجله هر چه تمامتر چه بتوسط اوراق و چه
 بواسطه جرائد و خطابات و چه بوسائل دیپلوماسی مظلومیت
 ما را در نظر گرفته و بما معاونت و کمک میباشند . و تنها
 وسیله که برای رهائی و استخلاص ایران و ایرانی باقی مانده
 است همان مذاکرات پلنکی وردو بدل ملائمت و نزاکتهای
 بین المللی میباشد ، آیا در سوقت دولتی که امر به بریدن سم
 های تلگراف میکند ، منیش این بدت که میخواهد رک
 حیات ملت را قطع نماید ، ؟ و آیا ملت حق ندارد که
 بگوید من یک دشمنی خانگی دارم که با اعدا خارجی هم دست
 و همداستان شده و اسباب فسا و اضمحلال مرا تهیه و

فراهم میکنند ؟ ! ! !

ملت ایران اگر قصد بقا و موام داشته باشد و اگر
 بخواید که اولاد خود را ریزه خوار خون اجانب نکرده
 دخترهای خود را به کنیزی خانهای روس و انگلیس نهد
 به ترتیب طبیعی امروز از تصفیه داخلی خود ناگزیر
 است ، و تصفیه داخلی نیز جز بپاک کردن در بار صورت
 نخواهد گرفت .

ملت ایران از شمال تا جنوب و از مشرق تا مغرب
 مملکت بصدای واحد همین استعدا را دارد ، و حق پرسش
 مال حق شناس عالم را نیز برای گواهی صحت دعاوی خود
 حاضر نموده است .

یعنی بصدای تعظم امروز در عرصه میدان افکار آزادی
 خواهان دنیا فریاد میکنند که دوازده فصل از قانون اساسی
 مملکت ما که بقیمت خون ، مال ، عرض و ناموس ما
 تحصیل شده است امروز بواسطه خیانت این چند نفر
 نقض شده ، و ما حاضریم که با بقایای جان و مال و عرض
 و ناموس و بالاخره اثرات وجود خود این دوازده فصل
 قانون را مرمت کرده و سلطنت ایران را هم بعدها حقاً
 بایرانیها واگذاریم ، یعنی چند نفر لکه دامن شرافت ملت
 آزادی خواه روس را که امروز زمام حریت ما را بدست
 گرفته و در بار دولت ایران را احاطه کرده اند از در باز دور کرده
 و بعد از این شاهنشاه عدالت خواه خود را بی هیچ
 حجاب و حائلی سلطان ممتقل ایران شناخته کلمه موافق
 واسطه بین اعلیحضرت شاه و ملت را جز آنمقدار
 که قانون تمین میکنند از میان برداریم .

در مقابل این درخواست مشروع همان خائنین درباری ،
 و همان چرک های تشریف اخلاق ، و همان میکرب های مضر
 صحت اجتماعات بشری برادران قزاق و سرباز ما را جلو
 روی ما نگاه داشته و ما را بوجود آنها تهدید میکنند .
 یعنی نقشه بی نتیجه دولت روس را که در مقابل ملت
 روس کشیده بود ، میخواهند در ایران تجدید کنند ، ولی
 بجان مادر اینقسمت از پلینک خود استقیاب کرده و از
 جاده نیل بمقصود منحرف شده اند .

دولت روس آن دسته از قزاقها را که در جیلو
 آزادی ملت خود سد قرار میداد در میان
 رختخوابهای فواحش روس تخم گیری کرده و از نطفه های

سر راه تربیت نموده بود .

قزاق روسی پدر خود را نمی شناخت . قزاق روسی دین و آئین خود را نمی دانست . قزاق روسی خدای آسمان و زمین امپراطور را تصور می کرد .

آیا عملاً در بار از شمال تا جنوب ایران يك نفر سرباز یا قزاق سراغ دارند که پدر خود را شناسد ؟ آیا يك نفر سرباز یا قزاق در این مملکت پیدا می کنند که در اعتقادات مذهبی خود راسخ و پایدار باشد ؟ آیا يك نفر قزاق یا سرباز سراغ دارند که اهل دیوان را ظلمه و سلطنت جائز را منافی با عقاید مذهبی خودش نداند ؟ آیا در میان مسلمانهای ایران بکنفر که هنوز اثری از اسلامیت و بوئی از یابی نژاد در او هست میتوان پیدا نمود که به برادر کشتی قیام کند .

خائنین در بار فراموش کرده اند که سرباز و قزاق ایران امروز با کمال پاکی فطرت و عقیده ثابت مذهبی در پای منبرهای عزرا حاضر شده و بعد از سیزده قرن بر مظلومیت پیش قدمان اسلام گریه کرده و بر ظالمین نفرین و لعنت میکنند . و اینرا هم خوب ملتفت شده اند که شیعیان آن اولیای دین نیز از فاضل طهنت آنها خلق شده و امروز در همان مسلک قدم میزنند که بزرگان شان جان خود را در آن راه گذاشتند .

آیا ممکن است که قزاق یا سرباز سینهای شیعیان علی و سادات نبی فاطمه و علمای واجب الاطاعه خود را هدف کلوله کرده و برای ماهی نشن نومان بدبختی آن جهانی و آتش قهر و غضب الهی را برای خود آماده نماید .

برادران قزاق ما هر چند که بنظام روسی تربیت شده باشند ولی هیچوقت دین و ایمان خود را بروسها فروخته و میدانند که خون و رگ و پوست و استخوانشان از نصبت همین ملت که امروز عدالت میخواهد و احبای قوانین قرآن را مطالبه میکند روئیده است . و هیچوقت صاحب منصب روس یا فلان خائن در باری این پولها را از مملکت خود برنگارده و برای قسمت کردن بقزاقهای ما همراه نیاورده است . برادرهای قزاق ما درست فهمیده اند این مواجی را که آنها گرفته و خرج می کنند مال رعیت ایران است . و این رعیت همان رعیتی است که تقریباً تمام سال را در زیر آفتابهای سوزان و سرماهای سخت گرسنه و

عور زحمت می کشد و رنج می برد تا بکشتهای راصد دینار کرده مواجب و مخارج برادران نظای خود را فراهم کند و قصدشان از این فداکاری آن است که جان و مال و عرض و ناموس و وطنشان در زیر سایه غیرت و جوانمردی همین سربازان و قزاقان آسوده بماند نه اینکه در صورتیکه وطنشان اسیر دست اجانب شده و دین و مذهبشان بدست کفار افتاده برادر های قزاق و سرباز به برادر کشتی شروع کنند با اینهمه ما حالا برادران قزاق و سرباز خود خطاب کرده میگوئیم که اگر شهادت قبا خودتان اینقدر از بی رحمی و سنگدلی سراغ دارید که برای زخارف مختصر دنیا برادران دینی خود و ذریه رسول خدا و پسرهای فاطمه و پدشویان دین را هدف گلوله کنید ما هم سینه های خود را در مقابل تیرهای شما گرفته و هیچ نوع دفاع نخواهیم کرد . اما اینرا بدانید که لعنت خدا و نفرین رسول و ائمه دین شمارا به بدترین حالات مثل اشقیب کوفه و شام عنقریب دوچار انتقام مختارها ، مصعب ها ، و عبدالله زبیرها ، خواهد کرد . و گذشته از اینکه در دنیا از مال و عیال و اولاد و جان خودتان خیر نخواهد دید در آخرت نیز با مخالفین سحرای کربلا و شمر و یزید و سنان و خولی محشور خواهد شد .

و ما هم از این جان بازی و فداکاری عاری نداریم و هیچوقت نمیگوئیم که چرا ما مغلوب مستبدین و بی دینها شدیم زیرا که برادران آذربایجانی و گیلانی و فارسی و اصفهانی ما در راهند و عنقریب خواهند رسید . ما میخواهیم با بدنهای خود زیر سم اسبهای آنها را نرم و مفروش کرده و زمین طهران را برای تشریفات مقدم این مهمانهای تازه رسیده از خون گلولی خود زینت دهیم . و به آن برادرهای مهربان بگوئیم و افتخار کنیم که ما هم پیش صفای شهدای راه آزادی ، ما هم اولین حامیان دین مبین اسلام ، ما هم اشخاصی که بمقدم مهمانان گرامی خود جان قربان می کنیم ، و ما حاضر هستی را بر طبق اخلاص می بینیم .

بقیه مقاله جناب میرزا ابوالحسن خان

از نمره قبل

و چون دخل ما امروز اضافه قابل ندارد برای

که بر اجناس و امتعه مختلفه که برای خرید و فروش است بسته میشود ، و این قسم مالیات را از اینجهت غیر مستقیم مینویسند که تاجر مبلغ مالیات را روی جنس مبادازد و باسواسطه خرنده جنس در واقع مالیات دولت را میدهد بطور غیر مستقیم یعنی بتوسط تاجر در ضمن خرید جنس .

غرض ازین تعریف آنکه چون میخواهیم مالیهائی اضافه کنیم یا باید مستقیم باشد یا غیر مستقیم و این نکته نیز بدیهی است که مالیات مستقیم یعنی سرانه یا مالیات خانه و غیره دواى درد امروری ما نیست ، و شاید دردی نیز بر دردها اضافه کند ، زیرا که درین حالتی پولی و فقر عمومی بسیاری از مردم قوه دادن میلی سرانه و غیره ندارند ، و هر تحمیل محسوسى گران خواهد نمود و عیب بزرگتر آنست که ما تاکنون اداره مرتبی برای اخذ مالیات مستقیم نداشته ایم و اگر دست باشکار زدیم باچار ادارات جدید باید دایر کرد ، و گذشته از مطلب بسیار که ممکن است در ضمن آن مطالبه رشته امور بکلی گسسته شود ، معلوم نیست دخلی که امروز از مالیات مستقیم می توانیم برداریم بیشتر خواهد شد یا خرج آن ادارات ، اما حال مالیات غیر مستقیم بکلی بر خلاف اینست ، باختمی که اولاً چون این قسم مالیات بر اجناس و امتعه وارد نباید و فقط مقدار مختصری بر قیمت آنها مضافد این تحمیل بر کسی محسوس نخواهد شد بخصوص که این مالیات را بر اشیا ضروری نمی بندند ، و اشیا فنی بر فرض که گران و صعب الوصول شود صرف نظر از آن ممکن است ، تا نیا چون ما عجلتاً از مالیات غیر مستقیم گمرک را بنظر داریم و دارای اداره گمرک بالذمه مرتبی هستیم ، هر روز که این مالیات غیر مستقیم یعنی اضافه گمرکی مقرر گردد میتوانیم شروع باخذ آن نمایم بدون آنکه خرجی از نیابت اضافه شود زیرا که کار اجزای گمرک چه از هر یک بار جنس يك تومان بگیرند چه ده تومان یکی خواهد بود .

چون با ملاحظه این مقدمات بلاوجه قانونی جناب صنیع الدوله نظر اندازیم خواهیم دید که وزیر ما بهترین چاره کار را پیدا کرده و مناسب ترین راهی که باید رفته ، زیرا که تحمیل چیزی جزئی بر خرج چای و قند که برای اضمف ناس تحمل آن چندان دشوار نیست چهار

دولت اضافه خرج است باید چیزی بر مالیات بیفزاییم که عین آنرا بمصارف لازمه برساییم یا باعتبار آن قرض کنیم تاکنون ما يك لفظ مالیات و عوارض دیوانی داشتیم و معنی آن چپاول و غارتگری بود ، اسم اخذ مالیات دیوان ، و رسم بردن مال و خوردن خون مسلمانان و با این حال یقین است که دهها از لفظ مالیات و حشمتانک میشود ، و هیچ بستی باختیار زیر این بار نا ملایم نمیرود اما دانشمندان قوم میدانند که در دول آزاد مالیات پولی یا مالی نیست که بگنفر بهوای نفس خود بگیرد و بمصارف شخصی خویش برساند ، بلکه مالیات پولی است که هر يك از افراد ملت برای مخارج لازمی میدهد که خود از عهده فراهم کردن آن بر نیاید ، مانند پلیس و محکمه عدلیه و قشون که هر يك باعتباری حافظ جان و مال افراد است و ادارات علمی و تجاری و فلاحی که اسباب ازدیاد علم و دارائی افراد ملت را فراهم میسازد پس مالیات در دولت مشروطه حکم سهام کپانی خیلی معتبری را دارد ، که چندین برابر قیمت اصلی سهام منافع غیر مستقیم بشخص میرساند ، و بنای مالیات نیز نتیجه لزوم بعضی مخارج است نه آنکه چون مالیات میگیرند مخارجی هم در مقابل آن میترانند ، چنانکه دولت ابتدای هر سال مخارج لازمه آن سال را باز دید مینماید و مطابق آن خرج دخلی هم از مالیهائی مختلفه پیدا میکنند و مجموع این خرج و دخل را بتصویب پارلمان میرساند و بعد از تصویب این صورت بود چه را چاپ و منتشر میکنند و از اینجهت دولت درست در حکم شرکتی در میباشد که شرکا را از دخل و خرج خود مطلع مینماید و پیداست که با این ترتیبات دادن مالیات ضرر نیست بلکه نفع کثیر است و بموجب قانون اساسی و لفظ مشروطیت اصول ترتیبات بودجه ما نیز از همین قرار خواهد بود جز اینکه تاکنون گفتگوی طبع و نشر بودجه بمیان نیامده است .

اما کلمه مالیات دو قسم است که یکی را باصطلاح علم نزوت و مالیه مالیات مستقیم و دیگری را غیر مستقیم گویند و مالیات مستقیم عبارت است از سرانه یا عوارضی که بر اشیا متصرفی انسان از قبیل خانه و اثاث الیهت و غیره می بندند و مستقیماً از هر فرد یا هر رئیس خانواده میگیرند و مالیات غیر مستقیم عوارضی است مانند گمرک

کرور تومان اضافه دخل برای دولت درست میکنند ، و این دخل را برای ادای قرضی متنا به محل قرار میدهد ، و پیدا کردن این دخل به تنهایی برای ملت ایران فوزی است عظیم و فوز عظیم تر آنکه گذشته از اصلاح ادارات مصرف مهمی که برای این قرض همین شده ایجاد بک خط راه آهن است ، و بدون انصراف راه آهن چنم و چراغ آبادی است و از توصیف و تمجید مستغنی ، و میتوان گفت که بهمان سرعت حرکت خود یا بیشتر ترقی مملکت را سر ببع خواهد نمود . هر صاحب هوش با بصیرتی که رساله راه نجات را خوانده باشد دو چیز را بخوبی دانسته است یکی آنکه راه آهن برای ایران و هر مملکت الزم چیزهاست ، و دیگر آنکه وزیر مالیه ما در کار کشیدن راه آهن بصیر و داناست ، و این اتفاق با سابقه درستی آن وزیر بصیر و اطلاع او از امور مالیه منتهای خوشبختی و سعادت ما

یک نکته دیگر باقی است که گویا اختفای آن اسباب کمورت ذهن بعضی از هموطنان عزیز ما باشد ، و آن اینست که دول مجاور ما را بنا بر خبال مملکت گیری جدا با این لایحه قانونی وزیر مالیه مخالف دانند البته ما برای عدم توافل از وظیفه غیرت و وطن پرستی خود باید در خبال خویش دیگران را برای دست اندازی بخاک و آب وطن خود حاضر تصور کنیم و مهیا باشیم که در زیر سیخ آبدار یا گلوله آتشبار جان دهیم و بترک آزادی و استقلال خود بگوئیم ، لکن ترقیات سیاسی عالم میگوید این امر یعنی خبال مملکت گیری همسایگان ما بزور صریح وجود خارجی ندارد و اقدام باینکار نخواهند کرد مگر آنکه ما خود به فهمیده کاری آنها را وادار کنیم ، درین عصر مقصود از مملکت گیری تجارت است ، و وقتی در صدد گرفتن مملکت بر میایند که در صورت استقلال آن شوان فایده تجارتی از آن خالیبرد ، و هر ملت که دانست نفع او در تجارت با دیگران است بیک اندازه از خطر محفوظ میماند ، و نکته دیگر اینست که مملکت گیری خرج و ضرر دارد و وقتی میتوان اقدام باینکار نمود که نفع آن بیش از خرج و ضرر آن باشد و همسایگان ما اینقدر میدانند که زحمت و مخارج مطبوع کردن یک قوم تازه بیدار شده کم نیست ، باری بنا بر آنچه ما میفهمیم و از دانایان میشنویم بعلمت اوضاع

سیاسی حاله دول مجاور ما نمیخواهند در مملکت ما دخالت مالکانه نمایند ، و اگر کسی هم دخالت بموقع کنند و حقوق ملت را مرعی ندارد پیشرفت آن تا زمانی است که ملت حقوق خود را نداند و از مداخله دیگران در کارهای او غافل باشد ، بنا برین اگر زمانی با اضافه گمرک قند و جای مخالفی اظهار شده صریحاً بقصد مملکت گیری نبوده و علت دیگر داشته درینصورت رفع آن بطور دوستانه سهل است ، و امیدواریم مذاکرات دولتی بزودی نتیجه خوبی بمانشان دهد و ما باید به پیشرفت مذاکرات و زرای خود کمک نمائیم باینکه شوق و میل را که در قلب ماست ظاهر کنیم و یکی از فواید این کار آن است که همین میل و همراهی ظاهر میکنند که برای این جزئی اضافه گمرکی تفاوتی در قند و جای ظاهر نخواهد گردید و ضرری ب تجارت دول همسایه نخواهد خورد چه ما خود بمیل قلبی خواسته ایم چیزی بر خرج خویش تحمیل نمائیم و بر خلاف شاید افهام نیافتن اینکار بیشتر ضرر وارد آورد

در اینجا مناسب است که چند گله بطور جمله معترضه برای آگاهی همسایگان خود اظهار داریم ملت ایران با هیچیک از دول اروپا بلکه تمام دنیا بنای دشمنی و خصامت ندارد ، بلکه نسبت بیضی کمال دوستی و حق شناسی دارد لکن چنین بنظر میاید که رد و قبول اضافه گمرکی حکم فنا و بقای ملت ایران است ، چه تا امروز بتریب معمولی دولتی نمیتوانیم مالیات مستقیم بگیریم و فعلا مالیات غیر مستقیم ما منحصر بگمرک است و اگر از اضافه کردن آن ممنوع شدیم ، دیگر بطریق رسمی معمولی کاری نمیتوانیم بکنیم ، و شاید ناچار شویم که بنحو جانشانی و گذشت از مال و جان در حفظ وطن خود بکوشیم یعنی هر کدام هر چه میتوانیم و تا هر وقت میتوانیم بدوات خود کمک مالی کنیم و برای این مقصود مجبوریم حتی المقدور از خرج خود بکاهیم و اول ضرر اینکار بزند و جای و بعضی مال التجاره های دیگر خواهد خورد ، پس اگر ما وقتی جای نخوردیم و بعضی امتنه دیگر نخریدیم برای دشمنی و لجاج با هیچ دولتی نیست ، بلکه از روی استیصال است در کار حفظ وطن خود ، یعنی اصلاح امور خویش و ناچاری از فراهم کردن پول بکاستن مخارج شخصی

و باز در هر صورت روابط دوستانه خود را با سایر ملل نگاه خواهیم داشت
باز برویم بر سر اصل مطلب خود گذشته از لزوم اظهار
همراهی کامل خویش با خیال دولت یا وزیر مآله درین
مورد که اهمیت آنرا دیدیم باید نگذاریم کار گذاران دولت
ما ذره سست شوند و از شوق و ذوق میفتند و خورده
خورده تکاهل پورزند . پس باید مذاکره این مطلب یعنی
اضافه گمرک قند و جای و تربیب کشیدن راه آهن را
نگذاریم بهیچوجه خاهوش شود و از هر وقت و از هر

طرف که بتوانیم از راه صحیح قانونی اقدام کنیم ، و فعلاً
درین دفعه اقدام خود را باین نحو قرار دهیم که عریضه
به پیشگاه مجلس مقدس شورای ملی معروض داریم حاکی
از کمال اشتیاق ملت بانجام این مقصود مهم ، و ضمناً استدعا
نمائیم که تا هر اندازه که میتواند ما را از نتیجه اقدامات
دولت مطلع سازند ، و از وزرای معظم ما خواهش کنند
که از جانب کار گذاران دولت درینکار هیچگونه تکاهل
نشود تا هر چه زود تر ممکن است این تشنگان را یاب
رسانند .

﴿ اخبار عراق عرب ﴾

از گفتنی و شنیدنی های عراق عرب در این ازمنه ورود سپید اکبر شاه روضه خوان شیرزای یا سردار توپخانه و یابهلوان
و سرهنگ زورخانه ، ناشر استبداد ، و راه نمای طریق عناد ، و دامن زن آتش فتنه و فساد کرمانشاه است که در
یجیشیه ۲۳ صفر وارد کربلائی معلا شده و شب جمعه ۲۴ در صحن شریف حضرت خامس (ع) پشت حرم فردوس شیم منبر رفته
و خدام حرمین شمع وار با دل سوخته و سینه کباب و جگر پرشته که از قلت مداخل و نیامدن زوار داشتند و عنوان
مشروطه و تأسیس شورای کبرای اسلامی و اتفاق عدول مؤمنین و اجتماع ثقات مسلمین را قرین زندقه و شقی الحاد
و توأم کفر میدانند ورود این پهلوان را علاج درد و شفای مرض و مرحم این جراحات بی پولی دانسته بوی گرد
آمدند ، همگی یک بن مجنون وار بوصال لیلی مشوقه خویش رسیده دل دادند و قلوبه گرفتند و از غایت شادی گوشها را پنبه
چیانیده دهنهارا باز نمودند و بواسطه قرب مخرج همه حرفهای آبدار پهلوان را از راه دهن و بینی بلع نمایند هنوز شروع
نکرده خرمگسان دور معرکه را گرفتند ، سپیدناجون معرکه را گرم و مشتریان را نرم دیده آن زبان بسته هم بزبان آمده مهر نطق دان
را شکسته و امان ملاسلیمان باز شد بعد از بسم الله نطق کردند : ای بابا ای مردم که خدمت امام نشسته اید بدانید من چگونه متبرم نه چسبیده
آن (یعنی آنچه که من یاد گرفته ام از کتاب نیست همه را در پای منبر هافرا گرفته ام از زبان زبان و از سینه بسینه من سنها حامل این
گنجینه ام بلکه همه قبيله من بر این شپوه مرضیه هستند علوم مالذنی است ، نه مکتب رفته ام و نه درس خوانده ام ،
نه عربی میدانم نه خواندن فارسی را میتوانم امی هستم هر چه یاد دارم از شکم مادر آموخته ام احادیث من جملگی
بجناب نقیب السادات عم اکرم منتهی است ایشان نیز از شاگردهای نمره اول یانمبر خون جد والا گهر یاد گرفته اند
بمحمد الله در خانه های طایفه ما یک جلد کتاب حدیث یافت نمیشود مگر چند جلد [طوفان البکاء] و [جوهری] و [جمله
چدیری] و [الف لیل] و [خاور نامه] اگر چه حقیر تا حال یک کله از آنها را هم نخوانده ام لکن بحمد الله
محتاج بنستم این سینه پر از علوم است) شروع کرد بوعظ و حکایت ، موسی و قارون و غرق شدن قارون زمین و خطابات
فارسی بموسای کلیم الله یعنی موسی خواستن زمین در اطاعت او باشد خداوند گفت تو نمی توانی الحاح کرد مستجاب شد
حکم به بلع قارون کرد بعد پشیمان شد و وحی رسید به به من بتو نگفتم که نمیتوانی ، عرض کرد خدا یا توبه کردم خطاب
و رسید [چوخ دانشما] بعد زنی پیدا شد سبزه نام تا آخر حدیث بعد طعن بر علما و حجاج الاسلام و لمن بر مشروطه خواهان
و آیین گفتن خدام در قبح مشروطه ، مہکفت ، ای ملعون کفش یارسی ، کلاه یارسی طاق و کالسکه یارسی ، ای
ملعون دین هم یارسی ؟ ! مذهب هم یارسی ؟ ! اعتقاد هم یارسی ؟ ! باری شب اول ازدحام زیاد شد همه زیاد
و قال و قبل پیدا شد جمعی بحمایت حجاج اسلام بر آمده خدام مصمم شدند که هر که اسم مشروطه ببرد و حمایت از علما نماید
کشتک بزنند برخی از ذوات شریفه از کیفیت مطلع و بنایب ایران اطلاع دادند نایب محض خوف از بروز فتنه و فساد
بمتصرف پیغام داد که این سپید بواسطه تجربی بر علما و سر منبر رفتن و حمایت جمعی از علما قهراً موجب فساد خواهد شد باید

رسماً او را از منبر رفتن منع کنی متصرف فرستاد نزد کلبه دار که سپید در سخن منبر نرود چون از سخن شریف مایوس شدند سپید محمد مهدی به سپید کلظم روضه خوان که در چکبده گی منبر به اکبر شاه سمت استادی دارد و هر دو دارای علم لدنی و درجه اینست دارند در خانه خودش مجلس ترتیب داد سپید هاشم سپید فتح الله نیز مجلس دیگری سپید . . . نیز مجلس ثالثی اکبر شاه را هر روز سه مجلس سر منبر کرده هر روز حلقه میزدند و در ضمن مشغول کار بودند . اکبر شاه با جهت خدام نرود متصرف کربلا رفته اظهار کرد که من از علمای طهران و مجتهدین هستم اینجا هم بعد از روضه سلطان را در دعا بشاه عجم مقدم داشتم از این جهت نایب بمن عداوت کرد و حال آنکه من در طهران حضور ناصرالدین شاه و مظفر الدین شاه بعد از روضه حضرت سلطان را بنشاهان عجم تقدیم مبداشتم متصرف سست شد خواست اذن بدهد لکن خدام خطب دیگری کردند (بقیه دارد)

﴿ قابل توجه اولیای دولت ﴾

چون دوره حالبه مشروطیت که میتوان بدایت عهد عدالت شمرد در کمال حریت اظهار هر خیانتی را بمرکز خود اجازت میدهد تا بتصفیه و جلوگیری آن پرداخته شود لذا دو فقره خیانت اشکار را که این بنده مطلع ذیلاً بعرض میرسانم (اول) چنانکه بیول و غصب حقوق از اولین شرایط دوره استبداد بود و اینک بحکم قانون مقدس مجلس شورای ملی شهبانگه ارکانه رفع شده بجان مپکم که غالب مردم در حال اولیه خود باقی هستند من جمله ترتیب حقوق و وظائف طایفه قاجار به است که محمد علی خان احمد قاجار بهمدستی رضاخان مجدالاشرف و چند نفر از رؤسای قاجار حقوق متوفیات قاجار بهرا از سینه توشقان بیل تا کنون چه در حق خودشان چه در زبانه اولاد و بستگان و گربهای خانه شان من غیر حق برقرار کرده و دیناری بپای ماندگان متوفیات ترحم نکرده اند دلیل بر صدق عرض حال دفتر دوات علیه ایران است اگر رجوع بشود معلوم خواهد شد که احمد قاجار در سنه ۱۳۰ شصت تومان مواجب داشته و امروز خود و اولادش دارای سه هزار تومان شده اند که آه و ناله بیچاره صاحبان متوفیات بعرض اعلی میرسد و هکذا پس از چهار سال تحصن در منزل حضرت اشرف آقای عضدالملک بیست هزار تومان برای حقوق طایفه فصول شده و سه هزار تومان آن از میان رفت و اسم بیچاره عضدالملک را خائنین بدنام کردند البته وزارت مالیه در استرداد حقوق مغضوبه صاحبان متوفیات بذل توجهی خواهند نمود که کافی السابق معمول نشود .

(دوم) از زبان قدیم مرسوم این بوده است که هر رئیس از ایل دو لور می مردم شغل ریاست او را به پسرش واگذار می کردند نمی دانم چطور شد که بعد

از فوت حاجی محمد حسینخان این ارث بمحمد علی خان احمد قاجار رسیده و ریاست را بدون قانون معمول ضبط کرد و باز نمی دانم که این حق مشروع از مرحوم پدرشان بمقوی بعلی خان یا از خالوی محترمشان نایب جواد قزوینی بمحمد علیخان عاید شد بدیهی است که رئیس محترم ایسل قاجار و مخصوصاً اعلیحضرت اقدس هایونی قراری در کلبه این ترتیبات مقرر خواهند فرمود که بیش از این بپیش آمد های قانونی ایران اقدام باین سرعت ها نشود و حقوق این ایل باقی بماند امضا محفوظ

چرندک پرفیلک

ای بابا ! برو پی کارت ، برو عقلت را عوض کن مگر هر کسی هر چی گفت باید بلور کرد ؟ پس این عقل را برای چی نوبی کله آدم گذاشته اند . آدمیزاد گفته اند که چیز بفهمد ، اگر نه میگفتند حیوان .

مرد حسابی روزی بیست من برنج آب میریزد ، روزی دست کم دست کم که دیگر از آن کمترش نباشد ده تومن دهشاهی و پنجشاهی مایه میرد ، اینها برای چه ! برای هیچ و بوج ؟ ! می می ! تو گفتی و من هم بلور کردم ، این کله را می بینی ؟ این کله خیلی چیزها توش هست ، اگر حالا سر پیری من هم عقلم را بدم دست جاهل ماهر ها من هم مثل آنها میشم که .

مردی که يك من ریش توی روش است به بین دیروز بمن چی میگویی میگویی : دولت میخواهد این قشون را جمع کند مجلس را توپ به بندد ، خدایک عقلی بتو بدهد يك پول زیادی بمن ، آدم برای يك عمارت پی و بلچین در رفته از پشت دروازه طهران تا آن سر دنیا

سفره نان و هر چه دارند بار کنند روی چهل پنجاه تا
الاغ و از سرحد جلفا از بیراهه بفرستد بطرف
روسبه . آنوقت يك روز صبح زود ادوارد هفتم در لندن
و نیکلای دویم در پترزبورغ بگدغه چشمپاشان را
واکنند به بینند که هر کدامشان افتاده اند گیر بست
تاغلام قره‌جه‌داغی . والله خدا بیفش را برا کند . خدا
دشمنش را فنا کند . ایهم نقشه شاپشال است که کشیده
اگر نه عقل ما ایرانیها که باین کار هانمیرسد که .

شيطان مېگويد هر چه داری و نداری بفروش بده
این سرباز هادراین سفر مال فرنگ برات بیارند . برای
اینکه هم کرایه ندارد هم گمرک . صد تومنش سر میزند
به بانصد تومن . خدا بدد برکت . بگدل هم مېگویم
خودم برم . اما باز مېگم نکنند شاپشال بدش بیاد ؟
برای اینکه فکر بکنند بگویند این بد ذات حالا پاش فرنگستان
رسیده آنها را هم مشروطه خواهد کرد . بژی خدا
سفر همه شان را بی خطر کند . (دخو)

﴿ اعلان ﴾

محل توزیع جریده صور اسرافیل خیابان ناصریه جنب
مدرسه دارالفنون منازعه های جناب امیر معظم
﴿ اعلان ﴾

کتاب شرح حالات حضرت امام زین العابدین (ع) از
کتب ناسخ التواریخ تألیف مرحوم سپهر بزرگ که در
صحت سند و فصاحت بیان مستغنی از توصیف است . .
باقدام و اهتمام سلاله دودمان داتش جناب مورخ السلطنه
و از اثر همت جناب حاج زین العابدین قلی اوف محض
ترویج دین مبین اسلام در بلاد کوه باسلو بی مطبوع بطبع رسیده و
در این روزها بطهران آورده اند البته دانشمندان موقع را غنیمت
شمرده این در گرانبهارا در نیمچه کتاب فروشان خواهند یافت

اعلان

خاطر آقایان محترم را زحمت افزا میشود این بنده
سالها در اسلامبول مشغول به تحصیل خامه دوزی و ابریشم
و گلابتون و پشم دوزی بوده است حال هر يك از آقایان
ذوی الاحترام مایل باشند رجوع بمنافه سید حسین طاهر اف
در خیابان ناصریه رو بروی خانه حکیم مرتضی نموده همه
قسم از روی نقشه های خارجه بطریق دلخواه و به قیمت
مناسب دوخته میشود ﴿ سید حسین طاهر اف قلاب دوز ﴾

اردو میزند ؟ آدم برای خراب کردن يك خانه بوسپده
عهد سپهسالاری انقدر علی بلند ، علی نزه ، لبوئی
جگرکی ، مشتی ، فعه و حال خبر میکنند ؟ به به ؟
احتمی گفت و ابلمی باور کرد ، خدا بدر صاف صادق
بچه های طهران را بیا مرزد .

یکی دیگر مېگويد شاه مېخواهد اول با این قشون
همه باغ شاه را بگیرد ، بعد قشون بکشد برد مهر آباد را
بگیرد بنگی امام را بگیرد و بالاخره همه ایران را بگیرد ؛
من مېگویم مرد : آدم يك چیز را نمیداند ، خوب بگويد
نمیدانم دیگر لازم نیست که از خودش حرف در بیارد
شما را بخدا این را هیچ بچه باور میکنند که آدم پول
خرج بکند ، قشون قشون کسی بکنند لك ولك بیفتد توی
عالم دنیا ، که چه خبر است میروم مملکت خودم را که از پدرم
بمن ارث رسیده و قانون اساسی در خانواده من ارثی کرده
از سر نو بگیریم ؟ این هم شد حرف ؟

والله اینها نیست ، اینها بولتنك است که دولت میزند
این ها نقشه است ، این ها اسرار دولتی است . آخر
بابا هر حرفی را که نمیشد عالم و آشکارا گفت . من حالا
محض خاطر دل قائمی بضی و کپل هاهم شده باشد مېگویم ، اما
خواهش مېکنم . مرگ من . سبیل های دخورا تو
خون دیدید این مطلب را بفرنگیها نگوئید که بر دارند
زود بنویسند بمملکت هاشان و نقشه دولت ما را بهم بنزند .
میدانید دولت مېخواهد چه بکند ؟ دولت مېخواهد
این قشون را همچو یواشکی بطوریکه کسی نفهمد
همانطوریکه عثمانی باسم مشروطه طلبهای وان قشون جمع
کرد و يك دفعه کاشف بعمل آمد که مېخواهد باروسبه
جنگ کند . دولت ما هم مېخواهد یواشکی این قشونها
را باسم خراب کردن مجلس و گرفتن سید جمال و ملک و
هر چه مشروطه طلب یعنی مفسد هست جمع کند . درست
گوش بدهید به بیننده مطلب از کجا آب مېخورد ها . آنوقت
اینها را دو دسته کند يك دسته را باسم مطبوع کردن ایل
قشقائی و بختیاری بفرستد بطرف جنوب . بگذسته را
هم باسم تسخیر کردن آذربایجان بفرستد بطرف شمال . آنوقت
بکشب توی تاریکی آندسته اولی را در خلیج فارس یواشکی
بریزد توی ده بیست تا کرچی و روانه کند طرف انگلیس
و از اینطرف این یکی دسته را هم همین طور آهسته و
وبی صدا باز دمدمه های صبح قلقلک و بار و بنه



عنوان مراسلات و تلگرافات

ایوردون - سویس

اداره صور اسرافیل

Yverdon-Suisse

Soure-Esrafil

فَاذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی مقالات، لوایحی که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است، با کتبی بدون (تبر) قبول نخواهد شد. (وجه آبیونه از مرکس و از مر جا مقدا گرفته میشود)

قیمت اشتراك سالیانه

ایران — (۲۰) فرانک

شهر تبریز — (۱۵) فرانک

ممالک خارجه — (۲۵) فرانک

غرة محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری

۱۹۰۹

مطابق ۲۳ ژانویه ۱۹۰۹ مسیحی

(از طرف اداره)

روزنامه صور اسرافیل پس از وقایع ۲۳ جمادی الثانیه و قبایح اعمال چنگیز عصر جدید محمد علی و شهادت مدیر روسن ضمیر آن مرحوم میرزا جهانگیر خان طاب راه اینک با قلم دبیر سابق خود میرزا علی اکبر خان دمخداای قزوینی دنباله مسئولیت وطنی خویش را از نو گرفته و با قوتی ضعف قوای سابق برادران دینی و وطنی خود را از این گوشه ازوای دنیا بانستقام

خون پاک شهیدان راه حریت و ترمیم خرابیهای قلمرو داریوش و اردشیر صلا میزند و اعانت و کمک رادران ایمانی خود را (برخلاف سال اول) پس از آن همه خسارهای جانی و مالی امروز از روی کمال ناچیزی طلب میکند. و امیدوار است که عنقریب همت شیر مردان آذربایجان دوره این دوری و مهجوری از وطن نیز بسر آید و بزودی چنانکه پیش آمدهای کار وعده میدهد کواکب معارف عموماً و این شب

تاب ضعیف نیز از افق طهران طلوع نماید . و از مزایای سال دوم روزنامه تزیین آنست در هر هفته بصورت یکی دو نفر از شهدای راه آزادی و پیش قدمان طریق حریت با شرح حال و درجه خدماتشان تا حدی که در اینجا بدست آید و بعد مسافت و دوری از مرکز ما را بدان مجاز نماید والسلام .

﴿طبیعت سلطنت چیست﴾

در ممالکی که جبل های علم ، زور های حق ، و اوهم های حقایق را گرفته است سلطنت موهبتی است الهی یعنی خداوند متعال حقوق ، حدود و اختیارات هر قطعه از زمین را بدست یک نفر از افراد اهالی همان قطعه گذاشته و وجوب اطاعت دیگران نیز باو در علم ازلی خدا گذشته است .

اهمیت این امر ما را و گمان میکنم پس از طرح آن هر متدین عاقلی را نیز بر آن میدارد که با کمال دقت در حقانیت و جلالت آن غور کنیم و از فهم حقیقت کاری بدین عظمت که منشأ سعادت و شقاوت و منتفع غی و رشد ماست تن زنیم . چه اگر واقع سلطنت موهبت آسمانی و اطاعت ما بسططان تقدیر بی تغییر است باید بدون یک لحظه تردید در این یک مسئله بخصوص تن بقضای مبرم داده و دنباله سایر مسائلی را که در حیطه اختیارات فاعلین مختار است گرفت . چه ضعف بشر اجازه نمیدهد که باخواست خدائی مقاومت کند و باسعد آهین تقدیر پنجه افکند .

و اگر سلطنت نیز مثل سایر اعمال بین آئینی نوع انسان از دائره اقتدار ماست باید بهر سرعت که ممکن است دست به اعمال اختیارات زد و قوه را که خداوند فیاض بهزاران حکمت در وجود ما گذاشته است از راه ادای شکر منعم عاطل نگذاشت .

اگر سلطنت موهبت الهی و اطاعت ما از سلطان بر حسب امر آسمانی باشد اعلام آن به بندگان یا باید بواسطه فرمانی سماوی باشد که قبل از جلوس هر سلطانی از آسمان نازل شود تا بندگان بر طبق

آن تکلیف خود را بجا آورند و یا میبایست همان تسلط سلطان را حاکی از اراده خدائی شمرده راه انقیاد بپیمایند .

وجود فرمانی منزل را هنوز تا امروز نه هیچ سلطانی ادعا کرده و نه خیال هیچ شاعر متملق و محدث جعلی پیرامون آن گشته است . و در صورت دوم که تسلط پادشاه را حاکی از اراده و رضای خدائی بدانیم بلا فاصله باید پادشاه را دارائی همان علم و همان احاطه بلکه با کمی غور صاحب کلیه همان صفات ثبوتیه و سلبيه خدا تصور کنیم . چه معقول نیست خدای عادل تقدیر سعادت و شقاوت حیات و عیات و عز و ذل قسمتی بزرگ از بندگان خود را باراده شخصی محول کند که مصیب را از مخطی . معصوم را از گناهکار و حق را از باطل نشناسد . و اعتقاد اینکه سلطان مستجمع این صفات باشد موافق اصول ادیان عمومی امروزه دنیا و خاصه دین اسلام معنی شرك و در صورت تنزل اعتقاد بوجود عالم الیب دیگری جز خدا در عرصه وجود است . و اگر دارای آندرجه از علم و احاطه و سایر صفات ثبوتیه و سلبيه خدائی نباشد باید بواسطه همین تسلط و اقتدار تامه که بیک نفر جاهل و کور در کلیه اعراض و اموال و دماء یک دسته از مردم داده است بی تردید صفت عدالت خدا را انکار نمود .

شاید یک مسلمان جدلی بگوید چه ضرر دارد که بگوئیم تسلط سلطان حاکی از خواست خداست و سلطان نیز از صفات خدا و علم بغیب محروم است اما با اینهمه بر حسب یک اراده دیگر الهی اعمال کور کورانه همین سلطان جاهل همیشه مطابق باحق واقع و موافق با عقل و عدل میشود ؟

در صورتیکه این معترض مشهودات هر روزه خودش را با شهادت ملیونها سوانح ظالمانه تاریخ اعمار سلاطین کنار بگذارد لازم است که تمام اقوال انبیارا در توبیخ سلاطین جور رد نماید و پس از آنکه برخلاف صریح قرآن و سایر کتب آسمانی شداد و نمرود را پانزدهم و شانزدهم چهاردهم معصوم قرار داد

انکشاف برق کبر، دفاع از صاعقه را رای خدایان
نذورات می نمودند. بمعالجه تب و درد سر گاهی
می پرداختند لیکن در ظهور وبا و طاعون تحف و
هدایا بدرگاه خدایان نوعی تقدیم می کردند. يك
طفل گربه را رفیق و همبازی خود قرار میدهد اما
در دیدن شتر می هراسد و فریاد می کشد.

همین است منبع حدوث خیال موهبت بودن
سلطنت و استثنای آن از سایر اعمال بشری در میان
ملك نادان.

این طبیعت انسان است هر قدر ضعف جهالت
بیشتر بر او غالب است بیشتر از اعمال این جهانی را
از حوزه اختیارات خود استثناء کرده و نسبتش را
بعالمی دیگر می دهد و هر چه علم و تجربه بر قوت او
افزود همان قدر دایره اختیارات خویش را توسعه
داده انبساط اندازه عطایای الهی را بخود درک میکند.

وقتی از آحاد سنگان يك مالک رقاب کل و افراد
رعایای يك پادشاه ملایک سپاه پرسند رابطه تو با
مستأجر خانه، فروشنده مبل، نوکر اجیر و زن
معقوده تو چیست؟ ابدأ داخل طول و تفصیل
نشده و بدون توجه بعوالم غیبیه با همان زبان عامیانه
خود می گوید: رابطه معامله یا قرارداد. و اگر
قدری کنج کاوی کنیم با همان ادای عامیانه خود حلی
می کند که با تخلف یکی از دو طرف از شروط
ملحوظه عمل باطل است.

خیال مشتری يك تقال در خریدن يك سیر پنیر
ابدأ مشغول میشود باینکه آیا خواست خدا در
خریدن از این تقال هست یا نه. بلکه وقتی تقال
و دیانت ساده خود رجوع کند می فهمد که فاعل مختار
است اگر بخواهد از او می خرد و اگر نه صرف
نظر کرده از دیگری استیاع می کند. رای اینکه
با همان فطرت سلیمه خود خوب درک می کند که
اگر در تمام کارهای او خواست خدا ملتزم وقوع
آن باشد فائده بعث رسل و ارسال کتب و نتیجه
خدمات علمای اخلاق منتفی خواهد شد.

اما وقتی از همان آدم معتدل و عقلانی عش سوال

فاعل مختار بودن يك دسته از نوع بشر را که
اسمشان سلاطین است نفی نماید.

پس بواسطه همین مقدمه که فشرده چندین باب
راهین مسنده فلسفه اسلام است دیانت آن دین داری
که در پایه سر بر اعلى پشت عبادت دوتا میکند و يك
نفر از نوع خود را ظل الله فی الارض میخواند موهبت
بودن سلطنت يك نفر و وجوب اطاعت دیگران از
او اجازه نمیدهد. و عقل نیز که به هدایت مرحلهها
از این خرافات دور است و دست این اوهام همیشه
از رسیدن بدامن مقدسش مهجور هیچوقت اسارت
يك قوم را در تحت اقتدار يك نفر و تصرف مطلقه
يك نفر را در عرض و جان و مال يك قوم تصویب
نمی نماید. خاصه که عقل خالص و شرع غیر
مشوب همیشه عنان ر عنان میروند و لحظه نیز اگر
چه بفاصله سر موئی از هم جدا نمیشوند.

پس در صورتیکه عقل و شرع هر دو از آسمانی
بودن سلطنت سلطان ابا می کنند منشاء حدوث این
خیال در اذهان عامه چیست و حقیقت امر کدام است؟
منشأ ضعف خیال نادان در برابر عظمت امور و
بی اثر ماندن عقل جاهل در مقابل زرگی وقایع است.
سیر در ترجمه عمر نوعی انسان و دقائق مسائل
علم النفس (Psychologie) بما ثابت می کند که
عظمت کار همیشه مورث بی اثر ماندن عقل و ختنی
شدن افکار اقوام جاهله بوده است. و راه
استخلاص از تفکر در آن و چاره منحصر استراحت
از ایدای تعقل آن همیشه منتهی بانسب آن بعملی
بالآر از عالم انسانی میشده است. یعنی همان عقلهای
رسا که در امور کوچک داد مردی میداده است
در مقابل اعمال بزرگ با کمال خضوع پشت خم
کرده و آنرا از ردیف اعمال علمی بالاتر از عالم
خود مینهاده است.

انسانهای اولی آب مهر را با بیل به مجاری دلخواه
می انداختند اما در مقابل طغیان نیل دخترهای خویش
را رسم قربانی ارباب انواع غرق می کردند.
سورت آتش را با آب می نشاندند اما (پیش از

و اعقل قوم یعنی کسی که دارای همان صفات باشد و اگذار شود . و در حیات نیز در صورت فقدان صفات مزبوره بالطبع از سلطنت خلع گردد . ولی بعدها تجمل و قوت و قدرتی که از مجموع اطاعت افراد همین قوم تشکیل یافته جرئت و عقل همانها را ضعیف نموده و نتیجه ارثی شدن سلطنت (بدون استحقاق) و بالاخره موهبت بودن آن از جانب خدا گردیده است .

واقعا اگر ما يك دقيقه پرده از روی تجمل ظاهری برداشته و يك سلطان را محروم از اموال خود و مهجور از اطاعت برادران خویش تصور کنیم چه شخصی در نظر شما مجسم خواهد شد ؟ يك نفر آدم عادی ضعیف بد بخت و محتاج به سؤال که خالی از هر هنر و عاری از هر صنعت است . و بلکه بعلاوه مملو است از اخلاق رذیله و عادات قبیحه که لازمه جمعیت اسباب و عدم مسئولیت و خوض در شهوات و لذات میباشد .

نادرشاه افشار ملتفت همین نکته بود شبی که در اردوی اصفهان دامن خیمه شاه طهماسب دوم را در جلو چشم سرکردگان سپاه بالا زد و رذالت طبع و دنائت ذات آن آخرین موهبت الهی را ببران و زیردستان نشان داده . و باهل ایران ظاهر نمود که در پس پرده تجمل و حشمت و اقتدار و ابهت چه انبازها از معایب صفات و چه مزبایهها از کثافت اخلاق مستور است .

و همان وقت بود که لشکریان ایران که تا آنوقت پادشاه را مقدس و از جنسی فوق جنس خود و موهبتی الهی فرض می کردند او را بایست ترین و رذلتترین صفاتی که در ارذل ناسم سراغ نداشتند دیدند و درست دانستند که رابطه مخصوص چنین جنسی قبیح با عالم غیب باور کردنی نیست . و خلع آن از سلطنت و انتخاب دیگری بجای او از کارهای شدنی است . آنوقت بلهائیت اسف با آخرین ودیعه آسمانی خدا حافظ گفته و با کمال میل دست بیعت يك نفر از شجاعترین و عاقلترین مدافعین وطن از

کنند که رابطه تو باشاه و رابطه او با تو چیست ؟ ابدأ در مقابل عظمت شکوه سلطنت و کثرت حشم و زیادی اموال او نمی تواند باور کند که رابطه اوهم با شاه همان رابطه او با مستأجر ، بایع ، نوکر ، عیال ، بقال است و سلطنت او هم از جنس قرار دادهای ین اثنبی و تخلف از شروط منتج خلع او از سلطنت میباشد . بلکه مجبور است که شاه را از جنسی بالاتر از جنس خود و مؤید از عالم غیب و سلطنتش را موهبت الهیه و اطاعت خود را نسبت باو تکلیفی خدائی تصور نماید .

چنانکه گفتیم تا وقتی انسان اسیر جهالت است ضعف جهالت او را مجبور از انکال به آسمانی بودن امور عظیمه میکند . اما وقتی جهل بار بست و علم به تواریخ و سیر عمر نوعی بشر و فلسفه حیات ملل و هزاران شعبه از علوم دیگر برانسان مکشوف شد آنوقت همین قوت کافی است که سلطنت را در عداد سایر اعمال یومیه خود بگذارد و از بستگی مخصوص سلطان بهام بالا ، تأیید او از غیب و انتخابش از جانب خدا بگذرد .

فلسفه تاریخ امروز بروشنی آفتاب بنائیت میکند انسانهای اولی که برای حفظ حیات خود همیشه ناچار از جنگهای پی در پی بوده اند و از طرف دیگر بواسطه نداشتن قوانین موضوعه در حل منازعات شخصی مجبور از توسل به دانائری میشده اند از اینرو در آنکه اشجع و اعقل بوده همواره بنظر سرکردگی و قضاوت می دیده اند . و بنا بر این بدون اینکه مراسم معموله عصرهای بعد بعمل آید همان نظر احترام و جنبه تبعیت قوم از او پایه قرارداد حکومت و سرکردگی او میشده است . و آیه قرآن هم در حکایت طالوت (و زاده بسطة فی العلم و الجسم) شاهد همین حقیقت فلسفی است . پس سلطانهای اولی بواسطه شجاعت و عقل منتخب شده و پایه قرار داد هم در اولین دفعه همان مزید عقل و شجاعت بوده است . و طبیعی است که در این صورت بایستی پس از مرگ او باز سلطنت با شجع

خونمان از سار شهدارنکین تر بیست . محمد حسین
طهرانی . محمد کاظم الخراسانی . عبدالله المازندرانی .

﴿ ایضا ﴾

امر مطاع نواب امام و آیات الله فی الارضین .
در وجوب دفع محمد علی میرزا و تابعین و پیروان او .
از نجف اشرف . عموم ایرانیان - دفاع از نفوس
و اعراض و اموال مسلمین و دفع چنین سفاک ظالم
از اهم واجبات است .
نجل المرحوم میرزا خلیل . محمد کاظم الخراسانی .
عبدالله المازندرانی .

﴿ ایضا ﴾

فرمان واجب الاطاعه پیشوایان اسلام از نجف
اشرف در وجوب و لزوم اعانه بمجاهدین تبریز .
عموم ایرانیان مقیمین ممالک محروسه عثمانی و قاطبه
قفقازیه و کلیه بلاد خارجه دامت تأییداتهم شدت
گرفتاری برادران ایمانی تبریز و اهتمام ظلمه مستبدین
در استیصالشان رحمه مکشوف والیوم اعانت آن برادران
غیور و مدد مالی و جانی و استعداد رسانیدن بایشان
بمنزله اعانت مجاهدین در رکاب اقدس سبوی صلوات الله
علیه است . همت کنید و غیرت دینی خود را ظاهر
و اسلام را نصرت نمایند انشاء الله تعالی . عبدالله المازندرانی .
محمد کاظم الخراسانی . محمد حسین نجل میرزا خلیل
طهرانی .

﴿ ایضا ﴾

دستخط مبارک تلگرافی حجج اسلامیه مبنی و
محتوی رنصحت بعد از وقوع فاجعه خانمان برانداز
۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶ .

از نجف اشرف . طهران حضرت اسعد و الا آقای
نایب السلطنه دام اقباله سبب آنکه تلگراف پادشاه بتوسط
حضرت والا شد این است که چون میدانستیم نفوس
مشتومه بعضی از ارباب عثمانیه که برای تحصیل دنیا و پیشرفت
غرض شخصی از اعدام ملت و دولت مضایقه ندارند محیط
و متصرف در وجود شاه است و حضرت والا چون
سمت قرب و بمنزله پیراهن تن سلطان هستید مطالب
حقه را در موقع مخصوص که خالی از معاندین باشد

هم چنان زمینی خود دادند .

و همین اجماع مردم در خلع سلطنت طهماسب و بیعت
بناذر شاه گذشته از هزاران امثله تاریخی دیگر
نزدیکترین مثالی است برای تجسیم سلطنت بواسطه
قرار داد . و واضح می کند که سلطنت جز اجماع
اختیاری مردم راطاعت یک تن چیزی دیگر بیست
و هروقت باز بخواهند همان اراده آنها برای خلع او
و نشاندن شخصی یا هیئتی که (همیشه برق حقیقت
از تصادم افکارشان برمیخیزد) بجای او کافی است .

حکم محکم قطعی بی مبارک حضرات حجج اسلام
از نجف اشرف در حرمت ادای مالیات بگماشتگان
محمد علی میرزا و خلع او از سلطنت ایران .

بعموم ایرانیان

(بسم الله الرحمن الرحيم)

بعموم ملت ایران حکم خدا را اعلان میداریم .
الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس
و اعراض و اموال مسلمین از اهم و اجبات و دادن
مالیات بگماشتگان او از اعظم محرمات و بذل جهد
در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در
رکاب امام زمان ارواحنا فداه و سر موئی مخالفت و
مساعه بمنزله خذلان و محاربه با آن حضرت صلوات الله
وسلامه علیه است .

الاحقر عبدالله مازندرانی . الاحقر محمد کاظم
الخراسانی . الاحقر نجل المرحوم الحاج میرزا خلیل

﴿ ایضا ﴾

فرمان واجب الاذعان حضرات آیات الله در وجوب
خلع محمد علی میرزا از سلطنت ایران .

الیوم دفع این سفاک ظالم و دفاع از بنیه مسلمین
از اهم واجبات است . جناب حجة الاسلام تبریزی را
باجاعتی از علما روانه و با همت غیورانه عموم ملت
و اقتضای تکلیف خودمان هم در حرکت حاضر و

اظهار دارید. از تلگراف قصر و مضامین نا هنجار آن معلوم شد که مغرضین بجز باعال نمودن ملت و دولت غرضی ندارند اگر چه یقین است املاء آن تلگراف که مضمون آن منافی با اسلامیت است از همان اشخاص بی مبالاّت بلکه مظنون است از نظر ملوکانه هم نگذشته است بهر حال بازهم تأکید برای اتمام حجت میگوئیم صلاح دولت و ملت ایران و حفظ مملکت منوط است به تشکیل مجلس شوری که دافع ظلامت مظلوم و اغاّنه ملبوف و امر معروف و نهی از منکر شود قبل از آنکه رشته امور منقسم شده تدارک ننماید و الا تکلیف شرعی مقتضیاتی دارد که از اعمال آن ناچار و تصیرات سوء هم مغیر تکلیف شرعی ما نخواهد شد لقد اعذر من انذر. عبدالله مازندرانی، محمد کاظم الخراسانی، نجل المرحوم میرزا خلیل محمد حسین.

(ایضاً)

تلگراف حضرات آیات الله بشاه توسط مشیر السلطنه رئیس الوزرا بعد از ثلثه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۶. تفاوت فیداین اجتماع اسباب سعادت و نیکبختی و موجبات بدبختی و سوء حظ همین است که دولت علیه عثمانیه با آن درجه نفوذ و اقتدار و عدم قدرت کائنا من کان بتخلف از او امر شاهانه چون دانسته اند که امروز حفظ بیضه اسلام و قوت و شوکت دین و دولت متوقف بر مشروطیت است اعلان رسمی بمشروطیت فرموده اسلام و مسلمین را سر بلند و نتایج آن عمارت قریب مشهود خواهد شد لیکن سوء حظ ایرانیان بخت برگشته چنین نتیجه داد که باینکه شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه این اساس سعادت را استوار فرموده بودند همینکه نوبه تاجداری بذات شاهانه رسید بواسطه احاطه خانین خود خواه و دشمنان دین و دولت حول اریکه سلطنت یوماً فیوماً القأ فساد و اغتشاش بلاد و تحریک مفسدین با تلاف نفوس و اعراض و اموال مسلمین تکرر نقض عهود مشهود نمودند و آنچه داعیان باقتضای وظیفه و تکلیفی که

در حفظ دین و دولت و ملت در عهده داریم دولت خواهانه استحکام رشته اتحاد و عدم قطع روابط را استدعا نمودیم قولاً کمال مساعدت را اظهار و عملاً بصد حقیقت رفتار و بالاخره باز شدن لسان جسارت بمقام سلطنت مؤدی و نتیجه سوء تدابیر خانین دفع فاسد را بافسد و تفرق کلمه دولت و ملت در هدر دماء و تخریب بیوت و غارت اموال مسلمین و تبعید اعظم علماء و با آن همه هتاک و هدم بیت الله بدست دشمن روس و استخفاف بکلام الله محید الهی عزاسمه و سایر شعائر اسلامی که دول کفر محترم می شمارند الی غیر ذلک هیچ فروگذار نکردند معلوم است که این دسته اعادی دین و دولت که خود را چنین دولتخواه بخرج داده اند تا مرز و بوم ایران را بکلی ویران و دولت و ملت را بالمره معدوم و مملکت را تسلیم اجانب نکنند مراسمشان حاصل نخواهد شد سزاوار است شخص پادشاه قدری بخود آمده ملاحظه فرمایند با مملکت و ملت خود چه کرده و میکنند مقام سلطنت اسلامی را وسیله هدم اساس دین مبین و اعدام مملکت و ملت فرموده اند آذربایجان که از دست رفت حال بقیه هم معلوم چنانچه بعد از این بنای نگاهداری باقی ماندگان را دارند بطرد مفسدین و خاصه ممزقین کتاب الله و هادمین بیت الله و عقد مجلس محترم ملی مبادرت فرموده زیاده بر این بباد دادن دین و دولت همت نگمارند و این خدام شرع انور را با آنچه مهما امکان از اعلام آن بقاطبه مسلمین ایران و غیرهم تحذر داریم ناچار فرمایند انشاء الله تعالی الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل، الاحقر عبدالله المازندرانی، الاحقر محمد کاظم خراسانی.

دستخط حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مدظله العالی را که بصورت لایحه خطاب به محمد علی میرزا فرموده اند با سایر فتاوی و احکام حجج اسلام ادام الله ظلم العالی بواسطه ضیق مکان در عمره آتیه درج خواهیم نمود انشاء الله تعالی

چرند پرند

(کلام الملوك ملوك الكلام)

کلام الملوك ملوك الكلام . یعنی حرف پادشاه پادشاه حرفهاست . من همیشه پیش خود میگفتم که ما آمدها پادشاه لازم داریم برای اینکه مثلاً اگر بروسبه جنگ کنیم هیچجه شهر قفقاز را محافظت کند که روتها نبرند . اگر اولاد داشته باشیم مدارس عمومی مجانی تهیه نماید که بچههایی سواد و کور بار نیایند . اگر مجلس داشته باشیم سه دفعه با قرآن تمسم بخورد و عصمت مادرش را هم مزید وثیقه کند که در حفظ مجلس بکوشد . بله ما پادشاه میخواهیم برای اینجور کارها . اما متحیر بودم که حرف پادشاه چه لازم دارد تا اینکه بگویند حرف پادشاه پادشاه حرفهاست .

الآن درست پنجاه و پنج روز و پنجساعت و پنج دقیقه بود که من بعضی ملاحظات چرند پرند نوشته بودم . یعنی این عادت یکسال و نیمه خودم را ترک کرده بودم . و چنانکه همه ایرانیها میدانند ترک عادت هم موجب مرض است . یعنی مثلاً همانطور که یکصد و هشتاد هزار نفر اهل رشت اگر همیشه زیر دست چهار ده پانزده نفر فراش و پیشخدمت و مشت و مالچی و آفتابه گلدان گذار حکومت نباشند ناخوش میشوند . همانطور که اهالی شیراز و اصفهان و بلوچستان و خوزستان و کرمانشاهان و لرستان و عراق و کردستان و یزد اگر سالی چندین صدها دختر باکره و هزارها طفل امرد برای اندرون و آبدار خانمهای حکام ندهند ناخوش میشوند . و همانطور که خاقان مغفور فتحعلی شاه قاجار اگر روزی دو ساعت زیر سرسره عمارت نگارستان طاق واز نمیخواهید ناخوش میشد . و همانطور که ناصرالدین شاه اگر هرروز خواهرزن خودش را ملاقات نکرد ناخوش میشد . و همانطور که اگر مهد علیا

مادر ناصرالدین شاه شهبان کلفت های اندرون با قراولها و سربازها صحبت نمیکرد ناخوش میشد و همانطور که ام الحاقان زن حاج نصیرالسلطنه اگر شهبان با محمد علی خان ملاقات نمیکرد ناخوش میشد و همانطور که محمد علی میرزا اگر در سال اول سلطنت هرروزه عمه خود تاج السلطنه را نمیدید ناخوش میشد . و همانطور که مجلل السلطان رئیس عمله خلوت اگر روزی چهل پنجاه زرده تخم مرغ با کنیاک و کباب بره نمیکرد ناخوش میشد . و همانطور که اعلیحضرت قدر قدرت ظل الله محمد علی شاه قاجار شبی چند ساعت با مجلل خلوت نمیکرد ناخوش میشد . و بالاخره همانطور که جناب مشیر السلطنه اگر هرروز جمعه مسهل نمیکرد ناخوش میشد . و همانطور که امیر بهادر جنگ اگر هر صبح شنبه ریشش را خضاب نمیکرد ناخوش میشد نزدیک بود من هم ناخوش بشوم . و می کی ها کیم بود که روزنامه ازنو طبع بشود و من بعد از پنج ماه و پنج روز و پنج ساعت و پنج دقیقه انتظار داغ دلی از چرند پرند بگیرم . اما برادرهای عزیز وقتی که اسباب فراهم شد و من هم با کمال شوق برای از سر گرفتن عادت خودم قلم در دست گرفتم . یک دفعه کاغذ یکی از رقعا محتوی به صورت دستخط آفتاب تقط اعلیحضرت ظل الله در جواب تلگرافات حجج اسلام نجف رسید و چهار دست و پا توی حال و خیال من دوید . از دیدن این دستخط من نه تنها در چرند و پرند نویسی بعجز خود اقرار کردم بلکه یک مسئله مهمی هم که در تمام عمر حلتش برای من مشکل بود کشف شد . و آن این بود که حرف پادشاه پادشاه حرفهاست . خدا توفیق بدهد بحضرت مشیرالسلطنه صدر اعظم دولت قاهره ایران پارسال وقتی که همین روزها لقب وزیر داخله داشت یک روز در بالاخانه باغ شخصی خودش با تمام رجال و ارکان دولت قوشوکت نشسته بود در این بین یک گله گاو از جلو عمارت گذشت و از قضا گاو جناب مشیرالسلطنه در جلو گاوهای دیگر افتاده بود . حضرت وزارت پناهی حقتار را

مخاطب فرموده بزبان مبارک خودشان فرمودند
حضرات گاو وزیر داخله هم وزیر داخله گاهاست .
باری مطلب از دست رود . مطلب اینجا بود که
هان طور که گاو وزیر داخله وزیر داخله گاهاست
و بلهجه رشتی‌ها و مازندرانی‌ها شیخ فضل‌الله خر
خر شیخ فضل‌الله‌هاست . هان طور هم حرف پادشاه
پادشاه حرفاست .

ای ادبای ایران الآن شما یک سال و سیم است
بچرند و پرند نوشتن دخو عادت کرده‌اید و خوب
میدانید چرند و پرند یعنی چه حالا این دستخط ملوکانه
نه! بچوانید و به بینید من هرگز در تمام عمر باین
چرند و پرندی نوشته‌ام یا شما در عمرتان خوانده‌اید
و آنوقت شما هم مثل دخو باور کنید که کلام الملوك
ملوك الكلام راست است . و حرف پادشاه پادشاه
حرفاست و السلام .

(صورت لایحه جوابیه محمد علی شاه)

(بحجج اسلام نجف)

جنابان حجج اسلامیة ثلاثه سلمهم الله تعالی تلگراف
شما بتوسط جناب وزیر اعظم از ملائحه ما گذشت
و معلوم شد که از مساعی اصلیه آن حادثه
و سوء قصدی که فرق فاسده نسبت بدین و دولت
داشته و با شواهد خطوط خودشان که حاضر است
و منکشف شده هنوز اطلاع تام ندارید و استحضارات
شما عیاناً از طرق دسایس خارجه و منافقین داخله است
با اینکه طبقات مردم ایران از علماء ربانیین که
حقیقه غمخواز اسلام و اسلامیان هستند تا سلسله تجار
و کسبه و اهالی قری و ایلات صحراگرد بیابان نورد
نوعاً و خیالات خبیثه آنها پی رده اند و عموم از این
وضع مستحدث مشمنز و از اسم مشروطه بیزار و ستفر
شدند و سیره ما را در مساعدتی که میکردیم مورد
اعتراض و انتقاد قرار داده آنقدر سرائض نظلم و شکوی
بتوسط پست و تلگراف بدربار ما از اطراف ممالک
مخروسه ریخته که دیدیم در واقع مملکت ایران ضحجه
اتباع الهدی .

واحد شده است و اگر بیشتر از این بابدعت مزدکی
منهبان همراهی بکنیم و از استغاثات حجج اسلام تافل
ورزیم مظنه این است که عصر ما تاریخ انقراض
دین و دولت ایران هر دو واقع میشود قسم بذات
پاک پروردگاریکه پادشاهی پادشاهان عالم بمشیت اوست
و او ما را راریکه پدران تاجداران انارالله برهانم
مستوی و مستولی فرموده است بواسطه این اتفاق که
واقع شد خودمان را در حضور ضاحب شرع مستوح
اجرمجاهدین و مجدین دین مبین میدانیم و بحمدالله
تعالی امروز مملکت ایران در کمال انتظام و رعایا
در نهایت راحت و وجوه علماء و حجج اسلام و عموم
اعیان و معاریف تمام ایران همه روزه بتوسط برق
و برید در مقام تشکر . رجال دربار قدر اقتدار هم
همه اسلام پرست و دیندار خاصه وزیر اعظم که
علاوه بر عالم کفایت و مسلمانی قدس و تقوای او بر
آنجنابان معلومست ما هم بحمد الله تعالی بترویج شرع
و تعظیم شعائر و اجرای قانون اسلام و ایجاد وسائل
عدل عام بتعمام قوای خودمان مشغول شده ایم و سابقاً
هم بهمین نیت مقدس بودیم اگر بیک آدمی که
بموجب خط شریف مرحوم آیه الله شیرازی که مضبوط
است خود را از سلسله خارج کرده و از حدود خود
تخطی نموده سر دسته مفسدین فی الارض شده باشد
توهین وارد آید از خود اوست و هرکس از وظایف
خاصه خود خارج شود و از حدیکه دارد تجاوز نماید
البته بهمین نتایج ناگوار دوچار خواهد شد کاش ما من کان
و ما از نیات مقدسه خودمان جداً امیدواریم که
در عهد همایون ما احترام علماء ایران و عمده سلسله
مجتهدین نشر علوم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین از
عهد سلاطین ماضیه بگذرد و استقلال در بار ایران
توجهات خاصه شاهنشاه دین امام عصر ارواحنا فداه
با دلول معظمه عالم بزاری و همسری کند و انشاءالله
امیدواریم که بتوجهات امام عصر عجل الله فرجه
روز بروز توفیق خداوندی شامل شود که در رویج
دین مبین دقیقه کوتاهی نشود و والسلام علی من
اتباع الهدی .



عنوان مراسلات و تلگرافات :-

ایوردون - سویس

اداره صور اسرافیل

Yvordon-Suisse

Souro-Esrafil

فَاذَا نَفِخُ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی . مقالات . لوایحی
 که موافقت با مساک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است .
 پا کتهای بدون (تبر) قبول نخواهد شد .
 (وجه آبیونه از هر کس و از هر جا مقدا گرفته میشود)

قیمت اشتراك سالانه :-

ایران --- (۲۰) فرانك

شهر تبریز --- (۱۵) فرانك

ممالك خارجه --- (۲۵) فرانك

پانزدهم محرم الحرام ۱۳۲۷ هجری

مطابق ۶ فوریه ۱۹۰۹ مسیحی

سلطان بعد از ختم رسل پیغمبر تازه است که باید بدعوت اعجاز و ادله تازه شوت او را رد یا قبول نمود . و اگر مجری است دین خنیف اسلام از اجازه خصوصی يك نفر عامی در اجرای کلیه احکام بی هیچ مرجح معین خبر ندارد . و در چنین صورت باید بعد از انبیاء و ائمه دین و مجتهدین جامع الشرايط بوجود رابی قائل بود که در اجرای احکام الهی دارای خصوصیت و امتیازی است که دیگران از آن بی بهره اند . و اعتقاد بوجود این خصوصیت و امتیاز در يك فرد بخصوص بحکم شرع تشریح است .

دین مبین اسلام با کمال بدهات از لزوم وجود سلطان بی خبر است . بلکه با یک ذره غور و توجه در رویه سیاست شریعت غرامنافات و انکار آن با این رویه منحوسه بروشنی روز محسوس میباشد . کسی که امروز سلطنت را الهی و مشروع میدانند یادگار اساطیر ملک قدیمه را با قوانین اسلام اشتباه می کنند . از چنین مسلمان تنها باید رسید که سلطان مقنن است یا مجری ؟ اگر مقنن است بر حسب عقاید ما مسلمین که قوانین را مرسل از جانب خدا میدانیم

در صورتیکه بیان می‌بینیم که از بدو ایجاد سلطنت در اسلام تا امروز هیچوقت هیچ سلطان احکام الهی را مجری نکرده بلکه به رای و سلیقه عامیانه خود و بلکه بتأیید هواهای نفسانی بر تقی و فتی امور پرداخته است.

چنانکه در نمره قبل گفتیم لزوم قضات خود سر بر حسب ترتیب طبیعی تا وقتی بود که احکام موضوعه یا الهیه وجود نداشت. در این صورت آنهم با شرط عقلیت قضاوت بنوق یک نفر واگذار میشد. لیکن امروز که احکام ما را کتاب خدا و قوانین سایر ملل را قوه مقننه مختصیات وقت تعیین میکنند لازم شمردن این وجود زاید مایه تعجب عقلا و ضحک اطفال است. محافظت قوانین هم بعد از اطمینان صریح منزل ذکر در حفظ آن و وجوب امر بمعروف و نهی از منکر بر قاطبه مسلمین هیچ معنی نخواهد داشت خاصه که حفظ قانون چیزی دیگر نیست جز اجرای آن. و اعتقاد اجراء کلیه قوانین نیز بدست یک نفر بخصوص خاصه غیر مجتهد جامع الشرائط چنانکه گفتیم شریعت تازه است.

هیچکس نمیتواند انکار کند که مضمی سلطان بطوریکه از بدو روز آن در اسلام مفهوم شده است عبارت از کسی است که اقتدارات تامه نسبت به همه چیز دارد. و امروز یا فردا یا صد سال دیگر وقتی سلطان بگویند متبادر از این لفظ شخص دارای این قدرت خواهد بود. آنکس که اقتدار کلیه نفوس و اعراض و اموال و اختیار کلیه اجرای قوانین الهی یا تعطیل آنها بدست یک نفر میدهد یا او را معصوم میداند یا غیر معصوم. اگر قائل بصمت اوست این آدم صاحب دیانت جدیدی است که نه معارف اسلام و نه عقل هیچ عاقل از مبنای آن اطلاع ندارد. و اگر معترف است که در سلطان هم مثل سایر مردم احتمال عمل بهوای نفس و تمرد از احکام شرع می‌رود همین احتمال برای مسلمان کافی است که اقتدار تصرف در کلیه احکام و تسلط در کلیه نفوس و اعراض مسلمین را بیک نفر واگذار نکند.

آن مجتهد مسلمی که امروز از عالم فقه نازل کرده و بدون اندک اطلاعی از اوضاع سیاست امروزه دنیا که حرف بحرف مطابق اصول شریعت غرای اسلام است خبری داشته باشد در سیاحت رای میدهد ناچار انکار نمی‌کند که بر حسب صریح قرآن رطب و یابس و سفیره و کبیره و بر فرض تنزیل و تأویل آیات منزله در این باب اقلای مهم امور که مبتلی به عامه است در کتاب مبین مذکور است و نیز نمیتواند رد کند که امر سلطنت مهم ترین امور معاشی بلکه معادی است. از این عالم حامی اسلام می‌زیسم که چرا کتاب خدا تصدیق خود او، و شریعت غرا بعد از وضع چند حدیث مجعول (که سیاق و ترکیب آن بر فارسی زبان بودن جاعل آن شامدی عدل است. و بر فرض عربی بودن خبر واحد و در امری بدین عظمت حجت نیست) ساکت مانده؟ و چرا اکمل ادیان و شریعتی که ارش خدش را نیز معین کرده از تصریح لزوم کاری بدین اهمیت که بقا و اضاحلال. اجرا و تعطیل کلیه سایر احکام شرعیه منوط بدان است صرف نظر نموده؟ و بعد از همه اینها این وجود مقدس از روی چه مصدری شرعی که هنوز بر سایر مسلمین دنیا پوشیده است بر لزوم امری بدین بزرگی جازم شده؟ در صورتیکه امروز غیبت امام و انسداد باب علم بهمین وجود سراپا وجود اجازه نمیدهد که در کوچکترین مسئله طهارت رای آخری خود را پیدا کند. و همیشه بچپور است که باحوط واقوی خود را مستخلص سازد. و با کلمه (در این مسئله رجوع بغیر کنند) به تزیین حاشیه رساله خود پردازد!

مالیاتی را که تا امروز بسلاطین پرداخته و بعدا هم بتصویب همین مجتهد مسلم باید بردازند عنوانش چیست؟ اگر عنوان زکوة است پس چرا عامای شیمه باجماع تا امروز ادای مالیات را کافی از زکوة نشمرده و رعیتی را که مالیاتش را پرداخته باز مکلف ادای زکوة میدانند. و از قبول وجهی را که رعایا بعنوان زکوة میدهند در هیچ عصر امتناع نداشته‌اند.

و بالاخره ظهور گردنکشان در اطراف ممالک اسلامی فقط بقصد احیاء سلطنت‌های پیش و ضعف خلفای اخیره از مطیع کردن آنها و مجبور بودن خلفا از قناعت کردن با اسم اطاعت ایشان سبب شد که کم کم خلافت محدود مشروط انتخابی برخلاف احکام دین مبین و با انکار بین حقایق اسلام از آن صورت سلطنت گرفت. و پس از انقراض خلافت بغداد در شصت و پنجاه و شش اسم بی رسم آن نیز از قسمت عمده عالم اسلام یعنی آسیا مرتفع شده و سلطنت‌های مجازة قدیمه با اسم و معنای سابق خود جای حکومت قانونی و سلطنت جمهور را بر کرد و اقتدار سلاطین بضمیمه عادت این طوق رقیت را برای گردن‌های آن ملت ازاد که دین مبین‌شان معنی آزادی و حکومت قانونی و سلطنت ملی را بدینا آموخته بود ابدی نمود.

اگر مسلمین امروز تمام حقایق محکمه اسلام را زیر و رو و تمام کتب مقدسه اسلامیه را ورق ورق کنند حجتی برای اختراع چنین نظام نحس بدست نمی‌آید. و جز علل سابق الذکر که عمده آن ناشی از نسیان یا عدم اعتنای بدستورهای اسلامی است پیدا نخواهند کرد.

(بقیه دارد)

(دستخط حضرت آیه الله آقای آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مدظله العالی بصورت لایحه بمحمد علی میرزا).
سالها بود ناهنجاری اوضاع ممالک محروسه و تنزل و انحطاط حیات استقلالی دولت و ملت یوماً فیوماً موجب کمال اسف و حیرت بود از یکطرف تمام کارگذاران و متصدیان امور از وظایف مملکت داری و حفظ نوامیس دین و دولت بکلی بی خبر و غافل و همشان را اغتصاب هستی دولت و ملت مقصور و جز اندوختن ذخایر و ابداع در بانگهای خارجه مقصد دیگری تصور نکرده تعدیاتشان بر هیچ حدی واقف و محدود نبود و از طرف دیگر اعادی خارجه هم این غفلت و بی خبریها را مقتم و همان حیل و زور رانی که در استیلاء بر سایر ممالک اسلامیه بکار برده و

و اگر غیر ذکوة است بحکم شرع تصرف غاصبانه است و آنکه لزوم چنین ترتیب منفور را تصدیق میکند بی برده حکم بجواز غصب میدهد.

آنکسی که دستش از ادله کوتاه و متوسل باستحانات شده بشما میگوید: به بینید که يك قسمت عمده مسلمین که اهل سنت و جماعت باشند سلطان دارند. او شمارا اغفال میکند، باید در جواب او گفت تو همان ما به الاختلاف ما و اهل سنت را حجت صحت دعوی خود قرار میدهی. امروز تنها اختلاف ما با عامه این است که آنها اولوالامر را خلیفه و واجب الاطاعه می‌شمارند. ولی دقت و لطافت سلك شیمه جز به اولوالامر بودن معصوم اجازه نمیدهد. در صورتیکه خلافت صدر اسلام عامه نیز نبود مگر انتخاب يك نفر ائمه در دین که احکام الهی را بموقع اجرا میگذاشت و بیت‌المال مسلمین را در موارد معینه آن صرف مینمود. خلافت بارث نمیرسید. اقتدار همیشه مال قانون بود. هیچوقت خلیفه قدرت سر موئی تخلف از مقتضیات قانون را نداشت. مسامین از غلام‌های حبشی تا سادات قرشی بحکم و جوب امر بمشروف و نهی از منکر ناظر جزئیات و کلیات اعمال او بودند و آنی از ادای این مسئولیت و اجرای این تکلیف مشروع خود غفلت نمینمودند. چنانکه قتل عثمان در سنه سی و پنج هجرت شاهد قضیه میباشد. و چنین خلیفه اشبه بود به يك رئیس جمهوری یا بمسلر مشرع خودمان بيك مجتهد اعلم تا بيك سلطان مستبد خود سر یا يك اولوالامر دوره‌های بعد اهل سنت و جماعت.

ولی بعدها توسعه قلمرو اسلام. اختلاط ملل مختلفه متباین الاخلاق در تحت لواء دین مبین صورته با عدم نفوذ واقعی حقایق اسلام در نفوس تازه مسلمانها. و تأثیر عقاید موروثی این اقوام در حوزه سیاست اسلام. و میل ملل مطیمه با حیاء اوضاع و مراسم قدیمه خود، و رقابت کور کورانه خلفای بعد، اقتدارات و تجمل و شکوه دربار قیصره روم.

اسلام که از اهمّ واجبات است بتعلم قوانین حرر روفق مقتضیات عصر از روی غیرت و حمیت دین با کمال شوق مُقدم باشند و در تحفظ بر شبری لزّ حدود مملکت و پاس ناموس دین و دولت بذل تنوس و اموال را دریغ ندارند .

سوم تهیه اسباب استغناء از مصنوعات خارجه و احداث کارخانجات و افتتاح مکاتب و مدارس کما به تعلیم و تعلم صنایع و علوم محتاج الیها با کمال مراقبت و تحفظ بر عقاید و اخلاق و اعمال اطفال مسلمین نه مثل معلم خانهای سابقه و فعایه اجانب که جز فساد عقاید نتیجه ندارد . تا آنکه بوسیله تعلم این علوم و صنایع که هم خودش فی نفسه واجب کفائی و هم امروزه تحفظ حوزه بیضه اسلام بر آن متوقف و لهذا از اهمّ واجباتست دین و دنیای مسلمانان محفوظ و از چنگال اعادی مستخلص شوند و در تهیه اسباب این امور و ترتیب مقدمات انجام آن متحیر بودیم که بچه وسیله ممکن تواند بود

در عهد شاهنشاه مبرور ماضی رضوان الله علیه مخصوصاً در سنه هزار و سیصد و بیست و یک در این باب مذاکراتی شد و بمواعید اقناعیه گذشت تا آنکه مقدمات مشروطیت بپایان آمد عموم علما و قاطبه ملت متفق بر آن و شاهنشاه رضوان جایگاه هم مرحمت فرمودند و از اغلب بلاد کتباً و تلگرافاً حتی کسانیکه فعلاً سالک سیل خلافتند از داعیان امضا خواستند و با آنکه اجمالاً تا درجه فواید و محسناتش معلوم بود معهدا رعایت آنکه مبادا از جهت متضمن محدود و مزاحم اهمی باشد در مقام فحص از خصوصیات آن برآمدیم بعد از کمال تأمل دیدیم مبانی و اصول صحیحه آن از شرع قویم اسلام مأخوذ و از رعایت تطبیق آنچه از فصول نظام نامه که راجع بشرعیات است بر قوانین شرعیه و اقبال هیئت مجلس شورای ملی بر عده از مجتهدین عظام برای تصحیح و تسقیح آراء چنانکه فصل دوم نظام نامه مشروحاً متکفل است صحت و مشروعیت آن بی شبهه و اشکال و علاوه بر آنکه موجب سد ابواب تعدیات و تجاوزاتی

بمقصد نائل شدند اعمال و جهات استیلاء و نفوذ خود را در عروق مملکت و ملت و تحکم اقتراحات بدولت بدرجه که مشهود است منتهی نبوده تمام تروت و نفوذ مملکت را ربودند صنعت و تجارت داخله را بکلی باطل و همه را بخود محتاج و در زیر بار قرض خود غرق و عامل خود نمودند بمآل بینان مشهود بوده و هست که چنانچه علاج عاجلی باین امراض مهلکه نرسد انقراض و اضمحلال کلی شود و عماتربیب از دین و دولت آری باقی نخواهد بود علاج را هم بعد از تأمل متوقف بر چند امر دانستیم .

اول اصلاح کلی از کلیه متصدیان و کارگذاران امور و تربیت آنها بانماض از آن وضع ناهنجار و همت گماشتن بمصالح نوعیه و حفظ نوامیس دین و دولت بطوریکه از آحاد و مأمورین خارجه اعلی درجه کفایت و درایت و امانت مشهود است و حتی معاش مقررّه خود را وقتی بر خود حلال و گوارا میدانند که در مقابل آن بدولت و ملت خود خدمتی کرده باشند حال متصدیان امور ما هم بر همین وجه و لااقل در این خط باشند تا تدریجاً تربیت و تکمیل شوند انشاء الله تعالی .

دوم حصول اتحاد کاملی فیما بین دولت و ملت بطوریکه از روی واقع و حقیقت نه محض لفظ و صورت مقام پدری و فرزندگی در میان باشد پادشاه تمام قوت بازو و ظهر و زانوی خود را ملت داند و خود را حافظ نفوس و اعراض و اموالشان شناسد . آحاد ملت همه حیات استقلالی ملی و حفظ شرف و هستی خود را در سایه عدالت آن پدر مهربان دانسته پاس ناموس استقلال دولت را از اهمّ نوامیس شمارند واردات دولت هم که مصرفش شرعاً و عقلاً اصلاحات ملکیه و مصالح عمومیه و تهیه استعدادات حربیه و ترتیب قشون و عساکر داخلیه و سرحدیه الی غیر ذلک است کاملاً از حیف و میل و صرف در مشتهیات شخصیه مصون و آحاد ملت هم این معنی را کما یبغی بدانند تا در اداء مالیات و بذل هرگونه اعانه مالیه که حاجت افتد بدون هیچ شائبه کراهت حاضر باشند و از برای ممکن دفاع از حوزه و بیضه

و بهانه بدست داد تارفته رفته کار باسجاها منتهی شد و تجدید شایع عصر ضحاک و چنگیز دین و دولت و ملت را از هم متفرق ساخت و براکنده نمود. اینجا حالا با انماض از سرگذشت گذشته.

اولاً محض حفظ احکام الهیه عزّاسمه و عفاید اسلامیه از دسیسه مفرضین و ملحدین لازم است این فصل را بلسان واضحی که هرکس بفهمد اظهار داریم که مشروطیت دولت ببارۀ اخیری عبارتست از تحدید استیلاء و قصر تصرفات جبارانه متصدیان امورات از ارتکابات دل بخواهانه غیر مشروع بقدر امکان. و وجوب اهتمام در تحدید استیلاء و تصر تصرف مذکور بهر وجه که ممکن و بهر اسم و عنوانی که مقدور باشد از اظهار ضرورات دین اسلام و منکر اصل اصولش کائناً من کان در عداد منکر سائر ضروریات دینیه محسوب و فعال مایشاه و مطلق الاختیار بودن غیر محصوم راهم هرکس از احکام دین شمارد لااقل مبتدع خواهد بود. و ثانیاً بعد از توضیح این واضح برای حفظ دین و دولت و تحفظ برقیه نفوس و اعراض و اموال مسلمین بامید آنکه شاید این تفرق کلی دوباره باتصال و اتحاد مبدل شود معروض میداریم که بعد از این تنبیه عمومی و ارتکاز مشروطیت و فوائد ظاهره آن در اذهان عموم ملت عود بوضع ناهنجار استبداد سابق با انماض از تمام مفاسد مشروحه مترتبه برآن که دین و دولت و ملت را مشرف باستیصال کلی نمود از نعمتات و محالات است چه فرضاً چنانچه ابطال رسمیت آن پای مال قوه جبریه و بواسطه قطع لسان ملت بالمجبوریه تصدیق استبدادگرفتن ممکن باشد اتخاذ آن از صدور نه پامال قوه جبریه و نه با تاویل و اباطیل چند نفر منسلکین در زی اهل علم و نسبت بمذهب مزدکیه و بایه دادن آن ابدأ ممکن نخواهد بود. و اگر کسی ابطال آنرا باین وسیله تصد کرده عدم تمکنش از خروج از عهده این عهد با این درجه بداهت و وضوح مطلب از بدیهات است و استدامه قوه جبریه هم ر فرض امکان مفاسدش بدیهی و جز دوام هرج و مرج بلاد و عدم امنیت

است که بهیچ حدی واقف نبود بر همان مقاصد مهمه و اصلاحات لازمه که سالها بود در تحفظ دین و دولت و تخلص از چنگال اعادی در نظر داشتیم هم کاملاً وافی. مجلس شورای ملی همان رابطه اتحاد و اتصالی است که فیما بین دولت و ملت همیشه آرزومند آن بودیم و مفتاح تربیت و ترقیاتی است که سایر ملل نائل و ما خود را محروم داشته بودیم و از این رو دانستیم که بالقآت غیبیه بوده و با عدم سبق مبادی و مقدمات من حیث لایحاسب غایت شده بلوازم شکر آن قیام و در تشدید اساسش آنچه تکلیف شرعی مقتضی بود اقدام و این بنیان سعادت استوار شد لیکن چون بدیهی است هرچه نعمت قدرش بزرگ و فوایدش عظیم تر باشد خطر ازش هم لاحاله عظیم خواهد بود خصوصاً چنین انقلاب عظیم که هم بر اطباع محبوله بر آن وضع ناهنجار استبداد و فعال مایشاه بودن و چپاول و تطاولات کنائیه فوق حد تحمل و طاقت و هم موجب هدر شدن تصب و زحماتی است که سالها همسایه جنوبی و شمالی در قسمت نمودن مملکت فیما بین خود نقشه کشیده اند و تا میتوانند از هر تحریک و فسادی فروگذاری ندارند. این بود که هرکس با هر سلاحی که داشت حمله ور شد بیک دسته باسم دین داری و نسبت دادن اساس مشروطیت را بمزدک و باب و نحو ذلك که تماماً بی ربط و ضد حقیقی آن اساس قویه و از کمال غرضانیت گوینده کاشف بوده و هست بر سر و سینه زدند و مسلمانان پاک عقیده را محض هوای نفس تکفیر کرده بکشتن دادند. دستۀ دیگر باسم دولت خواهی باریکه سلطنت احاطه و چه خود کشی ها کردند. هر چند پس از مشاهده کمال عظمت و اقتداریکه سایر سلاطین مشروطه عالم بوسیله این شیوه سعادت نائلند تأثیر سموم و ساوس و انفاس خائنین را هیچ مترقب نبود لیکن ارتکاز آن وضع ناهنجار استبداد در حیلت باعث تهیو و موجب قبول بود. تجاوزات ارباب جرائد و ناطقین و فسادهای جماعه از مفسدین که بصضویت مجلس منتخب و در باطن مفرض و مخرب بوده اند هم مدد و تصدیق نمود

سموم و ساوس و انفاس خانین خواهد بود و بتدارک و حیران گذشته مبادرت خواهند فرمود انشاءالله تعالی حرره الاحقر محمد کاظم الخراسانی .

سواد دستخط سادگان حضرت مستطاب آیه الله فی الارضین حجة الاسلام والمسلمین آقای حاجی شیخ عبدالله آقا مازندرانی دامت برکاته که بجناب مستطاب شریعتمدار آقای آقا سید کاظم خلخالی مرقوم فرموده اند

ممرض میدارد رقیمه محترمه زیارت شد از اطلاع ر استقامت مزاج شریف عالی مسرور گشته مطالب مندرجه تمام معلوم شد که اهم آنها تردد شما در ترجیح مشروطیت و استبداد و صحبت شما با جناب..... در حضرت عبدالعظیم بابت اعتراض ایشان بر حقیر مدت دو ماه است ناخوشم حالت درستی ندارم این مطلب را مشروحاً و مفصلاً بنویسم تا هر کس اختیار کند هر طرف را از چپ و نادانی و فریب و گول زدن نباشد لیکن مختصراً اشاره مینمایم بدیهی است که عاقلی و متدینی نمی گوید شریعت حضرت ختمی مآب کلاً و یا بعضاً مشروط است بصلاح و صوابدید چند نفر از عقلای اهل ملت که اگر صلاح بدانند عمل شود و الا عمل نشود و لغت خدا بر چنین مشروطه خواه بلکه مراد دولت مشروطه و سلطنت مشروطه باین معنی که احکام دولتی و سیاسی صادر از اعلیحضرت شهریار و وزراء دربار و امراء و حکام بالنسبه بعموم رعیت وزیردستان باید بتصویب عقول منتخبه خالی از اغراض شخصی و مصلحت بین نوع اهل ملت و رطبک اساس و میزانی باشد تا بتوانند از عهده برآیند و ظلم هم میزان و حدتی داشته باشد نه بی اندازه و دل خواه باشد حاکم بلد یا وزیر عورت کسی را ببندند و آب هندوانه بدهند ادرار نتواند بکند که استقدر باید بدی دندان کسی را بکشند و باچکش سرش فرو کنند زن سیدی را بیاورند در حضور او با او مواجهه کنند اگر سر برگرداند که نه بیند بصورت او زنند که

طرق و شوارع و بالاخره صرف تمام قوای دولت و ملت در اعدام همدیگر و تسلیم مملکت بدشمن بدون هیچ زحمت نتیجه دیگری نخواهد داشت . علیهذا وظیفه حفظ تاج و تخت سلطنت فعلاً منحصر در این است که چنانکه اعلیحضرت اقدس سلطان عثمانی مجدانه این اساس بیعت را استوار و چه عنایات محیرالعقولی در این زمان قلیل مبذول و تمام مسلمانان روی زمین را (چنانکه ماهم برای شاهنشاهان آرزومند بودیم و جز حسرت بهره نبردیم) فدوی خود فرموده و رجال با کمال درایت و کفایت دولت و ملت هم بفقو عمومی طرفین و اجتماع تبیدشدگان سیاسی و سرگذشت گذشته نگفتن با کمال اتحاد و اتفاق باصلاحات لازمه و حفظ قانون اساسی قیام دارند و عماقرب ترقیات فوق العاده آن بھون الله تعالی مشهود خواهد بود . آن اعلیحضرت هم همین شیوه مرضیه را اعمال و صفحات جبراید و تواریخ عالم را از فجایع شنیعه این چند ماهه که از اعظم وقایع تاریخی عالم شمرده اند شست و شو و جراحات صدور قاطبه مسلمانان روی زمین بلکه تمام اعضاء عالم انسانیت را بتدارک گذشته تبدیل و آراه صادره از مجلس را رأی خود دانسته و عدم تخطی از مواد قانون اساسی و مساعدت مجدانه و اعمال همان عفو عمومی طرفین این تفرق کلمه و موجبات دوام ذکر سوء را با اتحاد کامل و نیک نامی ابدی تبدیل و تمام معاندین این اساس سعادت محض تحفظ از وساوس و سموم انفاسشان از ساحت سلطنت تبید فرموده حقیقت سلطنت و لذت جهان باقی را به بسط بساط عدالت و جلب قلوب ملت ادراک نمایند انشاءالله تعالی .

شرعی است که بخط مبارک خود در صدر لایحه مرقوم فرموده اند
(بسم الله الرحمن الرحیم)

این لایحه خیرخواهانه مجملی است از تفصیل مکنونات خاطر این خدام شرع انور و امید است که چنانچه از روی واقع و حقیقت رستی از لحاظ ملوکانه بگذرد تریاق

مستلزم این مفاسد است ولیکن اینها در پیش آن محذوری که در استبداد این زمان است سابقاً اشاره کرده بودم هیچ است و آن این است نقاء دولت ایران با این وضع و لحاظاتی که بود در قلیل از زمان سبب استیلاء خارجه بود بر تمام مملکت ایران هفتاد یا هشتاد کرور مقروض خارجه و هرسالی شش یا هفت کرور مداخل کمتر از مخارج و منافع اینها هرسال مقروض و چند کرور هم یعنی خان و صدر و مدر باید بخورند به بهانه‌های زیاد عنقریب قرض مستوعب قیمت ایران میشود به بهانه اینکه استیفاء طلب خود کنند ایران را تصرف میکنند و این مطلب بدیهی است که شیعه در مرجانی که هستند از « هند » و « روسیه » و « قفقازیه » و مملکت « عثمانی » احترامی که دارند و معززند بجهت دولت ایران که دولت شیعه است دارند اگر این دولت زائل شود و استیلاء خارجه بشود یقین شیعه در مرجانی که باشند اذل از سایر ملل خواهند شد حال سؤال میکنم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چه قدر زحمت کشید چه قدر از عشیره و اقربا و اصحاب آن زرگوار کشته شدند مثل عبیده و حمزه سیدالشهدا و غیرهم سلام الله علیهم اجمعین بجهت اعلاء کلمه اسلام و ظهور دین و آئین اگر چند وقتی چند نفر کشته بشوند بجهت اعزاز شیعه و بقاء عز آنرا چه میشود با اینکه همین قتال و هب در زمان استبداد بوده و هست هر حال مزاحم مساعدت ندارد زیاده از این زحمت بدهم این قدر راهم با کمال ناتوانی نوشته قدرت بر مراجعت هم نداشتم.

حرف در پرد

« اکونومی پلیتیک »

ای آدم اسمیت ! که اسمت را پدر علم اکونومی گذاشته یعنی که مثلاً در روی زمین کسی از تو بهتر علم اکونومی نمیداند اگر تو واقعاً پدر اکونومی هستی پس چرا لوازم تولید ثروت را منحصر بطبیعت، کار، و سرمایه قرار داده و در معنای این سه چیز هم دراز دراز مطالب نوشته از این حرف نو همچو در می آید که اگر انسان

درست نگاه بکن بجرم اینکه چرا رفتی طهران شکایت از حاکم کردی خلاصه این معنی مشروطیت که موصوف او احکام سلطنتی و دولتی باشد کدام احق و نادان است بگوید راجح بلکه عقلاً و شرعاً واجب و لازم نیست علاوه بر ملاحظه محذوریکه در استبداد این زمان مشاهد است که خواهیم ذکر نمود و بدیهی است که مشروطیت باین معنی که موصوف او احکام دولتی و سیاست سلطنتی باشد ممکن نیست در زمان غیبت و دولت باطله مشروع باشد پس فرمائید بآن احق که میگوید ما مشروطه مشروعه می خواهیم ای گاو مجسم مالیات گرفتن مشروعه است یا گمرک گرفتن مشروعه یا کارهای دیگر دولتی بلکه فایده مشروطیت تقلیل و تعدیل در ظلم است و اگر بگویی قبول داریم که باتفاق عقول این معنی مشروطیت راجح و لازم است ولیکن تحصیل و تحقق او در خارج مستلزم فساد از قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال است میگوئیم.

اولاً این فسادها ناشی از اهل استبداد است باین معنی اگر همه از دولت و مات عالی و دانی طالب این امر راجح باشند چه فساد و چه غرضی است پس حقیقت شما که بامن طرفید مفسد هستید زیرا که می گویی مشروطیت خوب است لیکن اگر بخواهد پا بگیرد من فساد میکنم این عیب مشروطیت می شود و اگر بگویی من نیستم دیگری است سبب فساد میگویم اگر شما عمامه دارها بجهت حفظ شؤونات آقای و مداخلات خود علم بر نمی افراشتی و سنگ بسینه نمزدی و نمیرفتید به آنجائیکه رفتید و عوام کالانعام را فریب میدادید و کاذب شما بر منبر نمیکفت معنی مشروطیت این است زن کسی اگر میل بدیگری کند شوهر سلطنت نداشته باشد منع او را خداوند دهن او را از آتش بر کند اگر این نسبت باو اصل داشته باشد کیف کان باین حرفها و نظیر اینها که نوشتن آن طولانی میشود جمعی از خلق را از جاده استقامت باز داشته که نفور پیدا کنند از مشروطیت و اهل او و باین سبب بهانه بدست رأس رئیس اهل استبداد افتاد که من چه کنم عموم ملت اختلاف دارند و باین سبب مرتب شد و میشود آنچه هست پس تمام این فسادها بسبب همین اشخاص است.

نایاً سلماً چند وقتی تا تحقق و انجام مشروطیت

کسل نشوید دست از همت مردانه و قوت غیورانه خود
رندارید ، اردوهای آزادی خود را نگهداری کنید در
زیادتی اتحادتان بکوشید با همدیگر برادر وار سلوک کنید .
(بقیه دارد)

حزیند پرند

(سواد دستخط ملوکانه به پارلمنت سویس)

آنکه عالیجاه عزت همراه پارلمنت سویس بمراحم
کامله همیونی مباهی و مفتخر بوده بداند .
از قراریکه بجا کپای جوامع آسای اعلیحضرت
قدر قدرت همیونی ما معروض افتاده است جمعی از
مفسدین مملکت و دشمنان دین و دولت که جز برباد
دادن سلطنتی که خداوند متعال بحکمت بالغه خود
با عطا فرموده هوائی در سر و جز اضمحلال
اقتداریکه اجداد والایان ما بضرع شمشیر برای ما
تحصیل فرموده اند خیالی در دل ندارند در قلمرو
حکمرانی آن عالیجاه عزت همراه اجتماع نموده اند .
از آنجا که درجه لیاقت و کاردانی و کفایت
و دولتخواهی آن عالیجاه همواره مشهود نظر کیمیا
اثر همیون ما بوده و میباشد و میدانیم که در اطاعت
او امر ملوکانه از هیچ چیز حتی از صرف مال و بذل
جان دریغ ندارند . از اینرو آن عالیجاه عزت
همراه را بموجب همین دستخط آفتاب نقطه مأمور
میفرمائیم که بمحض رؤیت فرمان قضا جریان ملوکانه
مفسدین مزبور را که از حلیه دولت خواهی عاری
و از این رو در پیشگاه خداوندی نیز از دین و
دیانت بری میباشند گرفته و در جلو دارالحکومه
دولتی بچوب بسته و تا وقتی که در فرمایشهای حکومتی
تاب و توان و در بدن اشرار پوست و استخوان هست
زنند تا مایه عبرت ناظرین و موجب تنبه سایر
گردنکشان گردیده و بعد از این بدانند که سلطنت
و دیهه اوست الهی که از جانب خدای متعال ما و اگذار
شده و اطاعتی را حق آن نیست که سر از اطاعت

اعلیحضرت همیونی ما زند یا شانه از یا او زون
سیاست ما خالی کند .

و چون بگریاس گردون اساس اعلیحضرت ما
عرض شده بود که در آن صفحات چوب و فلک
صحیح کمتر بدست میآید از اینرو بکار گذاران
فراشخانه مبارکه امر و مقرر فرمودیم که یک
بغل ترکه انار که مصداق من الشجر الا خضرنا
است از باغ شاه طهران مرکز سلطنت و قلمرو
حکمرانی ما چیده و با یک اصله فلکة ممتاز منقش بآن
عالیجاه بفرستند .

از طرف گیرک و کرایه اشیاء مرسوله خاطر
آن عزت همراه آسوده باشد .

حضرت مستطاب جزال لیاخوف وعده
کرده است که همین روزهای نزدیک بتوسط جناب
دوست معظم هارتویک مبلغی معتد از دولت متبوعه
خود برای ما گرفته ارسال دارد .

و اگر احياناً از آنجا هم چیزی وصول نشد ،
امر و مقرر فرموده ایم که سرکار والا عین الدوله
فرمانفرمای کل قشون ظفر نمون و رئیس ازدوی
کیوان شکوه برای پنجمین دفعه پست انگلیس را
زند و عایدات را بخزانه مبارکه تحمیل کند . در هر
حال خیال آن عزت همراه از این باب بکلی مرفه
و فارغ باشد ، چه اگر هیچیک از این دو صورت
نگرفت باز حضرت اقدس والا فرزند اعز کامکار
ولیمهد فلک عهد دولت گردون مدار را برای
دفعه دوم ختنه خواهیم کرد .

محض مزید دعا گوئی و دولتخواهی یک ثوب
سرداری تن پوش مبارک ترمه لاکه شمشه مرصع از
صندوقخانه مبارکه بآن عالیجاه عزت همراه مرحمت
فرمودیم که زیب بیکر افتخار کرده بین الاقرا
مباهی و سرفراز باشد .

مقرر آنکه مستوفیان عظام و کتبه کرام شرح
فرمان قضا جریان را در دفاتر خلود ثبت و ضبط
نموده در عهده شناسند . تحریر فی چهارم ذیحجه
بیچی نیل خیریت دلیل ۱۳۲۶



فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

قیمت اشتراك سالانه

ایران — (۲۰) فرانک
 شهر تبریز — (۱۵) فرانک
 ممالک خارجه — (۲۵) فرانک

عنوان مراسلات و تلگرافات

ایوردون - سویس

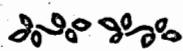
اداره صوراسرافیل

Yverdon-Suisse

Soure-Esrafil

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی، مقالات، لوایحی
 که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
 میشود در طبع و عدم طبع اداره مختار است،
 پا کتهای بدون (تبر) قبول نخواهد شد،
 (وجه آبونه از هر کس و از هر جا مقدا گرفته میشود)

مطابق ۸ مارس ۱۹۰۹ مسیحی



پانزدهم صفر المظفر ۱۳۲۷ هجری

موافق قوانین حقوق بین الملک دول حاضره هر
 عصر وقتی میتواند کسی را بسمت سلطنت بشناسند
 و با او معامله سلطان و نماینده دولت کنند که یا بقوت
 و غلبه شخصی اختیارات قطعه را متصرف شده
 عادلانه یا ظالمانه امور آنها اداره کند. و یا اینکه
 قوه ملیه یعنی قانون اساسی مملکت سلطنت او را تصدیق
 نماید. و چون استثنائی در کار نیست سلطنت محمد علی
 میرزا نیز در ایران باید مندرج در تحت یکی از این دو
 شق باشد تا دول حاضره بتوانند او را نماینده دولت ایران
 شناخته باو قرض بدهند قرارداد بگذارند و معاهده کنند.

(اعلان)

هر يك از مشتركين عظام وجه آبونه سالیانه
 هفتگی صور را پس از دریافت نمره سیم پردازد
 دیگر روزنامه برای او فرستاده نخواهد شد.

(ایضا)

بعلت آنکه اسباب و وسائل خلع روزنامه هنوز
 چنانکه باید کامل و مرتب نیست انتشار این نمره
 ندوی تاخیر افتاد انشاء الله بتدریج همه کارها اصلاح
 خواهد شد.

بلوث وجود او ملوث باشد در اواخر ماه اول بهار که برف و سرما بار بست ورود پنجهزار نفر مساج یا از طرف آذربایجان یا از سمت اصفهان و یا از جهت طوالت طهران برای برچیدن اساس این تقلید سلطنت کافی است .

پس شخص محمد علی میرزا امروز بواسطه قدرت نمیتواند مدعی سلطنت باشد و دول حاضره عصر نیز از راه تسلط او را بان سمت نخواهند شناخت . و قرض دادن یا مصادره کردن یا قرارداد جدید بستن با شخص مسلط بیک قصر بنام نمایندگی دولت یک مملکت وسیع را هیچ عاقل و عادل تصویب نمینماید . اما قانون اساسی ما که محضی بصحه مظفرالدین شاه و خود محمد علی میرزا است و متمم آن که بخط پادشاه دروغی حالیه موشح است سلطنت محمد علی میرزا را سلطنت غاصبه می شمارد و ابدأ او را بسمت سلطنت ایران و نمایندگی دولت نمیشناسد .

اصل پنجاه و یکم قانون اساسی ایران که موشح بامضای مظفرالدین شاه و محمد علی میرزا است میگوید . « مقرر آنکه سلاطین اعقاب و اخلاف ما حفظ این حدود و اصول را که برای تشدید مبانی دولت و تأکید اساس سلطنت و نگهبانی دستگاه معدلت و آسایش ملت رقرار و مجری فرمودیم وظیفه سلطنت خود دانسته و در عهده شناسند »

در آخر متمم قانون اساسی خود محمد علی میرزا مینویسد . « متمم نظامنامه اساسی ملاحظه شد تماماً صحیح است و شخص عمیون ما انشاءالله حافظ و ناصر کلیه آن خواهیم بود اعقاب و اولاد ما هم مقوی این اصول و اساس مقدس خواهند بود »

اصل سی و مهم قانون اساسی این است . « هیچ پادشاهی بر تخت سلطنت نمیتواند جلوس کند مگر اینکه قبل از تاجگذاری در مجلس شورای ملی حاضر شود با حضور اعضای مجلس شورای ملی و مجلس سنا و هیئت وزراء قسم یاد نماید : « من خداوند قادر متعال را گواه گرفته بکلام الله مجید و بآنچه نزد خدا محترم است قسم یاد میکنم تمام دم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم و قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم »

امروز کسی که يك نقشه جغرافیائی ایران نگاه کرده و وقایع خارجه را با آن تطبیق کند می بیند که از شمال تا جنوب ایران يك ایالت کوچک بلکه يك شهر ده هزار نفری نیست که در تحت تصرف و تسلط محمد علی میرزا باشد .

آذربایجان قریب نه ماه است که باسی هزار قشون حاضر السلاح امور خود را اداره کرده و در مقابل دزدهای اطراف و قبائل چپوچی میجنگد .

طوالتش و گیلانات باقوای کامل آخرین قشون محمد علی میرزا را شکست داده آزادی خود را بعمل اعلان کردند .

ایالت کرمانشاه در تحت تصرف ایالت کلهر است . ایالت اصفهان و بختیاری و کاشان و قم در تحت اقتدار صمصام السلطنه میباشد .

استرآباد انجمن بلدی خود را دارا و بروفق اصول مشروطه اداره میشود .

ایالت خراسان در حالت شورش سخت و حاکم محمد علی میرزا بطهران فرار کرده است . بجنوره و سیستان نیز انجمن ولایتی خود را دارد . کرمان و بلوچستان در حالت شورش و حکام فراری هستند . فارس و لارستان در تحت تصرف قشون سید عبدالحسین لاری است .

در بوشهر و بندر عباس و سایر نواحی خلیج فارس حکام مقتول و مطرود و حکومت در دست ملیهاست . امور همدان را نیز انجمن ایالتی اداره میکند . و حتی در طهران پادشاهت مملکت دکا کین بسته و مردم در سفارتخانهها مجتمع و در وسط روز مردم متفرقه و سوارهای بختیاری با صدای بلند دست باد محمد علی میرزا و زنده باد مشروطه میگویند و محمد علی میرزا اقتدار جلوگیری از آنها را ندارد .

و از طرف دیگر اولین مجتهد مقلد شیعه که در شهر مقدس نجف مسکن دارد و در میان مسلمین اقتدار پهلای قدیم مذهب کاتولیک را دارا میباشد محمد علی میرزا را تکفیر و خلع و حکم عمومی بتمام ولایات ایران صادر کرده که بگماشتگان او مالیات ندهند و از تمام این مقدمات وقتی که فقر محمد علی میرزا و تهی بودن خزانه ، و بی نظمی ادارات را بان ضمیمه نمایند خوب واضح خواهد شد که اگر در این زمستان چند روز دیگری هم عمارت سلطنتی طهران

در همین قانون اساسی که سه دفعه قسم او موكد و به دوامضای يك دستخط علیحده او و تصدیق نمایندگان ملی تمام ایران موشع است در اصل هفتم مندرج است . « اساس مشروطیت جزء و کلاً تعطیل بردار نیست . » و در اصل هشتم مضبوط است . « مدت تعطیل و زمان اشتغال مجلس شورای ملی برطبق نظامنامه داخلی مجلس به تشخیص مجلس است . » پس موافق قانون اساسی ایران سلطنت محمد علی میرزا مشروط به برقراری اساس مشروطه است و به تخت سلطنتی نمی تواند جلوس کند مگر بعد از قسم خوردن به نگهبانی قانون اساسی ایران و همان قانون اساسی ایران نیز قوانین مشروطیت را کلاً و جزئاً تعطیل بردار نمیداند . و از استرو محمد علی میرزا در صورتیکه گذشته از عدم مساعدت و نگهبانی قانون اساسی و معطل گذاشتن قانونی اساسی برضد محتویات خود قانون اساسی مجلس را تعطیل و وکلارا مقتول و انجمنهای ایالات را غارت میکند نمیتواند سلطان قانونی ایران باشد .

و قانون اساسی ایران بهزاد ادای عدالتخواهان و او را غاصب و سلطنتش را غیر مشروع میداند .

بلی امروز محمد علی میرزا نه بواسطه قدرت و نه بتوسط قانون اساسی مملکت سلطان نیست . و هیچ دولت عادله که مراعات قوانین بین المللی را میکند نمیتواند بواسطه جنبه سلطنت او باو استقراض بدهد . معاهده کند ، یا قرارداد ببندد . و بلکه دولتمتدنه عصر حاضر که قاعده عدم دخالت را تصدیق دارند و مخصوصاً دو دولت دوست و همسایه ما روس و انگلیس که در این اواخر قول صریح رسمی در عدم دخالت بامور ایران داده اند بسنت یکنفر شخص عادی هم نمی توانند باو قرض بدهند چه پس از آنکه امروز نه قدرت محمد علی میرزا و نه قانون اساسی مملکت او را بسطنت معرفی میکنند و اقتدار مادی و معنوی در دست آزادی طلبان است دولتی که ولو بسنت شخصی باو قرض یا کمک قشونی بدهد برشبهه برضد قاعده عدم دخالت رفتار کرده است چه این معنی درست بدین ماند که دولت بلژیک بیک رعیت دانمارکی قشون و پول بدهد که سلطنت دانمارک را برای خودش تصرف نماید و معنی چنین اقدامی جز دخالت در امور داخله يك مملکت نخواهد بود .

در اینجا برادران وطنی خود را مخاطب کرده میگوئیم با همه اقدامات مجدانه وزیر امور خارجه روس جناب موسیو ایسولسکی در عدم تخلف از مواظبت معاهده انگلیس و روس و با اطمینانیکه از حق پرستی و دوستی دولت بهیه همسایه شمالی خود داریم باز باید ملتفت بود که مبدا پارقی (هارتویک) وزیر مختار سابق دولت روس در طهران (که تا دیروز برای استقلال محمد علی میرزا و حفظ مملکت ایران در طهران اظهار جان فشانی میکرد و دولت احمق ما او را با همه تنبیهات ملت دوست با وفا و صدیق امین خود تصور مینمود و امروز با صدای بلند در بطرزبورغ ، آذربایجان ، و خراسان ، و گیلان ، و مازندران ، و استرآباد . بلکه تمام منطقه نفوذ تجاری مطهره اخیره را مال روس میدارد ، و دولت روس را بتفرض معاهده تشویق نموده برای يك خیال احمقانه بی نتیجه امضای دولت خود را بی اعتبار میخواهد ، پیش بفتد . و دولت روس مقداری از قرض تازه را که یکماه قبل از فرانسه کرده است بمصرف ایران زند . از امروز شما ملت ایران که تسلط صوری و اقتدار مضموی خود را بدست گرفته و نام مردانگی و جلالت خود را در حقوق طلبی گوشزد صغیر و کبیر عالم نموده اید باید بچشمی باز در هر جا که هستید و از هر ناحیه که میتوانید صدا برسانید تأسی بعلمای کرام خود کرده تمام دنیا حالی کنید که قرضی را که امروز محمد علی میرزا بگیرد قرض دهنده مداخله در امور داخله ایران کرده و قرض گیرنده بموجب اقتداریکه امروز در دست ملت است و بحسب نص قانون اساسی نماینده دولت ایران است . و علاوه قانون اساسی ما در اصل بیست و پنجم تصریح میکند که (استقراض دولتی بهر عنوان که باشد ، خواه از داخله و خواه از خارجه با اطلاع و تصویب مجلس شورای ملی خواهد بود) و شما ملت ایران ابداً خود را مسئول چنین استقراضی و نیز هیچ معاهده و قرارداد تازه نخواهید شمرد و البته این معنی باید پیش از شروع بکار صورت گیرد و قبل از آنکه این خیال در محیله صورت بندد صداهای رسای شما اولاد ایران از همه اطراف مملکت و بلاد خارجه بلند و این اعتراض مشروع را گوشزد تمام عالمیان نماید والسلام .



شود راه حریت و صادق ترین مدافع حقوق وطن میرزا جهانگیر خان شیرازی مدیر روزنامه صور اسرافیل که در صبح ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۴ بسن سی و دو سالگی در باغ شاه طهران بدرجۀ شهادت نائل گردید شرح زندگی و خدمات آن وجود مقدس را عنقریب بصورت کتابی طبع و محض تخلید آن نام فنا ناپذیر نشر خواهیم داد.

(وصیت نامه دوست یگانه من هدیه برادری بی وفا به پیشگاه آنروح اقدس واعلی)

- ابرغ سحر چو این شب تار
- بگذشت ز سر سیه کاری
- وز تفعه روح بخش اسرار
- رفت از سر خفتگان مخاری
- بگشود گره ز زلف زر تار
- محبوسه نیلگون عساری
- بزبان بکمال شد نمودار
- و اهریمن زشت خوحصاری
- یاد آر ز شمع مرده یاد آر

- ایمنوس یوسف اندرین بند
- تصویر عیان چو شد ترا خواب
- دل بر زلف لب از شکر خند
- محسود عدو بکام اصحاب
- رفتی بر یار خویش و پیوند
- آزاد تر از نسیم و مهتاب
- زان کومه شام با تو یک چند
- در آرزوی وصال احباب
- اختر بسحر شمرده یاد آر

- چون باغ شود دو باره خرم
- ای بلبلی مستمند مسکین
- وز سفل و سوری و سپرغم
- آفاق نگار خانه چین
- گل سرخ و برخ هرق ز شبنم
- نو داده ز کف قرار و تمکین
- ز آن نو گل پیش رس که در غم
- نا داده بنار شوق تسکین
- از سردی دی فسرده یاد آر

- ای مهره به سور عمران
- بگذشت چو این سنین ممدود
- و آن شاهد نقر بزم عرفان
- بنمود چو وعد خویش مشهود
- وز مذبح زر چو شد بکیوان
- هر صبح شمیم عنبر و عود
- ز آن گو بگناه قوم نادان
- در حسرت روی ارض موعود
- بر بادیه جان سپرده یاد آر

بتحریرک ایلات مفشوش ، تجارت را که روح مملکت و سبب ثروت ملت است بکلی محو نمود و جمعیتها را از اجتماع منع ساخت ، رصغیر و کبیر رحم نکرد ، مستبدانه بزبان و مال آنها تاختن کرد ، عمارات عالیه ملت را منهدم و ویران ، اموال آنها را بهبب و غارت داد ، هرکس اسم حریت بزبان آورد زبانش قطع کرد ، سلاح ملت را از ایشان بفسب ضبط کرد ، حال که ملت در آخرین نفس است چند حکم مستبدانه را اقدام کرده .

یکی آنکه در اینوقت که زبان ملت را بریده و از اظهار حقوق خود عاجز نمود از بعضی افراد ملت سند رفع ید از مشروطیت و امضاء استبداد بآلجوریه واداشته است مهر کرده اند .

دوم آنکه میخواهد بعهده مات از دول دیگر استقراض نموده و در راه سرکوبی ملت صرف نماید . سوم آنکه میخواهد از جانب عموم امتیازات باجانب بدهد و تحصیل وجه نموده باشد .

از آنجائیکه این شاه خود پرست تمام حسیات ملت را باطل نموده و بدرجه محو رسانیده که نه پارلمنت دارند نه جرائد و نه محافل و نه بر اعراض و نفوس و اموال از تطلولات دل بخواهانه او ایمن . لهذا از جانب بقیه السیف ملت ماها که رؤسای روحانی ملت هستیم بر حسب مکالمات شفاهانه و مراسلات کتبی وکیل بابلاغ هستیم که تمام دول متعده دنیا برسانیم که در محافل سیاسی و غیر سیاسی مذاکره این سه حکم مستبدانه را نموده بدانند که امضائیکه از افراد ملت باستبداد دولت گرفته شده جبری و از درجه اعتبار ساقط و استفرانسی که از تاریخ مشروطیت دولت بعهده مات کرده باشد مات ذمه دار ایفای وجه آن استقراض نخواهد بود . و امتیازاتیکه در این زمان باجانب داده میشود و معاهداتی که واقع میشود و ملت امضاء و اجازه ندارد لغو و باطل خواهد بود . این شاه با سایر قطاع الطریق یکسان است . این ورقه فعلاً ورقه رسمی ملت ایران شمرده میشود که بتوسط سفیر دولت هولاند

• چون گشت ز نو زمانه آباد •
• ای سودک دوره طلافی •
• وز طاعت مندگان خود شاد •
• بگرفت ز سر خدا خدائی •
• نه رسم ارم نه اسم شداد •
• گیل بست دهان ژاژ خانی •
• زان کس که ز نوک تیغ جلاد •
• مأخوذ بجرم حق ستائی •
• پیمانہ وصل خورده یاد آر •
(علی اکبر دهخدا)

چروتست رؤسای مذهب جعفری
حضرات آیات الله نجف اشرف بکفرائس حکمیت
لا اله رمضان ۱۳۲۶

دول متعده دانسته اند که سناهای دراز در خصوص استرداد حریت طیبی و خدادادی ملت ایران از دولت مستبده خود کشا کشا بوده تا در آخر سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه ملت حقوق طیبی خود را استنفاد نمود و دولت ایران رسماً از استبداد مشروطیت تحویل یافت . قانون اساسی که اساس مشروطیت دولت است نوشته بامضاء مظفرالدین شاه رسید . و محمد علی شاه هم در ولیمهدی و ابتداء جلوس دو مرتبه قانون مزبور را امضاء نمود و در عهده گرفت که او و اخلاف او ابدالدهر از حدود مواد آن تخلف نمایند و سه مرتبه رسم تحلیف بعمل آمد . مع ذلك کله زمانی نکشید که علانیه خلف عهد و نقض بین کرد و برخلاف غالب مواد قانون اساسی ارتکاب نمود . عمل پارلمان را به توپ بست . مبعوثان ملت را مقتول و منی و محبوس ساخت . جرائد را بالتمام از انتشار ممنوع داشت و مدیران جرائد را سر برید و شکم درید . محاکم را در بست ، تلگرافات که عروق مملکت و عمده سبب اتحاد ملت بود از مخبرات ممنوع داشت ، بستخانها را تحطیل ، خطوط را تفتیش کرد ، و راهبها را

مقیم بغداد بمجلس لاهای اعلام گردید . خدام
شریعت جعفریه رؤسای روحانی ملت ایران و قاطبه
شیعه حضری علمای نجف اشرف .

نجل الحاج میرزا خلیل طهرانی
الاحقر الحاقی محمد کاظم الخراسانی
الاحقر عبدالله المازندرانی

دستخط علمای اعلام آیات الله فی الامام خطاب
رؤسای ایالات قتل از روزنامه شریعه ناله ملت
منظومه تبریز

(بسم الله الرحمن الرحيم)

عرض میشود گمان ما این بود در زمان دولت
حقه و ظهور حضرت صاحب الزمان علیه الصاوة والسلام
رؤسای عشایر ایران خصوص آنجناب که بفریت دین
و تشیع مخصوصند جان فشانیها در رکاب آنحضرت نموده
آن بزرگوار را در دفع اعدای دین مبین نصرت و یاری
خواهید نمود حالا نقل میشود که با این همه صعوبات
که از ظالمین شریعت مطهره وارد و اینهمه ظلم و
خواری برادران دین که دل حضرت حجة عجل الله
فرجه را خون کرده باز بعضی از شما ساکت و بعضی
نمود بالله در اعانت ظلم سوق سواره و پیاده برای
کشتن برادران دینی خود که در میان آنها بسی از
اولیای خدا هستند نموده اید اگر چه سابقاً بعموم
عشایر ایران و خصوص آنجناب اعلام شد که اعانت
ظالمین و اطاعت حکم بقتل مشروطه خواهان بمنزله
اطاعت یزیدین معاویه و با مسلمانان منافق است لیکن
چون مظنون است که بان برادران زسانیده اند مجدداً
محض تکلیف شرعی بشما زحمت میدهمیم کما اینکه بسائر
رؤسای عشایرهم اعلام نموده اند تا زود است تدارک
این جرم نموده جراحق که بر قلب حضرت امام
زمان علیه السلام از معاونت ظلام رسیده مرهم گذارید
متوقع از شما این بوده که در این موقع هیچ محتاج

باین گونه تذکرات نباشید آخر مگر این مسلمین
برادران دینی شما نیستند مگر زنان آنها خواهران
شما نیستند مگر حقوق برادری باهم ندارید چگونه
با سیری خواهران و قتل برادران خود راضی میشوید
چگونه چشم از ودایع الهی میپوشید البته مترقب از شما
اینست که يك دل و يك حبه در متابعت علمای اعلام
که نواب آنحضرتند خاصه حضرت حجة الاسلام آقای
حاجی سید علی آقا تبریزی که با هیئت علمیه از نجف
اشرف حرکت فرموده اند کوشیده خواهران خود را
و برادران خود را از قتل خلاص کنید که تا انشاء الله
عندالله از انصار دین و اعوان اسلام و مسلمین محسوب
نه الیاذ بالله و قتیکه منادی رب العزة ندا کند این اعوان
الظلمه ملائکه عذاب شماها را حاضر نموده در زد
خدا و رسول صلی الله علیه و اله شرمنده و منفعل باشید
ولا یرکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار . عبدالله
المازندرانی . محمد کاظم الخراسانی . نجل المرحوم
الحاج میرزا خلیل قدس سره .

سواد خطابه هیئت علمیه نجف اشرف
بأحرار آذربایجان

(بسم الله الرحمن الرحيم)

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف
الانبیاء والمرسلین وعلی آله واصحابه افضل الشهداء
والمجاهدین از آنجائیکه رشته نفاق هر مملکت و دوام هر
ملت بسته باتفاق و در سایه یکجبهی و اتحاد و ایاس
قوت و شوکت هر دولت و عظمت هر سلطنت متوقف
بر خلوص اهالی آن از شوب غرض و نفاق و منزّه
بودنشان از مرض جهل و شقاق است و اینجبات فراهم
نیاید مگر بتدبیرات حسنه عقلا و جانفشانیهای غیور
فداکارانی که از باده محبت دین و وطن سر مست

و پا از سر نشانند چنانکه در هر عصر و اوان اعمال
 قائدین و بزرگان بر همین بوده خاصه در صدر اسلام
 که بواسطه اتحاد کلمه مسلمین و جمشان در تحت
 لوای حقیقه واحده و پاک بودنشان از اغراض نضائیه
 بایک عالم غیرت و شجاعت و یک دنیا فتوت و شهامت
 قطعه کوچک جزیره العرب را ثلث زمین قرار داده
 کلمه مبارکه اسلام را در شرق و غرب منتشر و بلند
 آواز ساختند تا اینکه بطلبه سلاطین مستبد در ممالک
 اسلامی و متروک شدن قانون منیف حضرت ختمی
 مرتبت دوباره بعد از آن همه ترقیات غیرالعقول بچاک
 سیه نشسته (عاد الاسلام غریباً کما بدأ غریباً) رفته
 رفته کار بجائی رسید که ممالک اسلامی منحصر بدو
 سه مملکت ضعیف گردیده آنها متأسفانه از اطراف و
 قعاش بحسن کفایت سلاطین و امرا قطعه قطعه جدا
 و بسبب زیادتی ابتلاء و نزع ثروت که روح مملکت است
 نقیه در بدترین حالتی باقی و بصب ترین بلائی مبتلا گردید
 خوشبختانه چندی قبل بهمم عالیة شما عقلا و جان نثاران
 اذربایجان در خوشی برای یکی از این ممالک که وطن
 محترم ما ایران است باز و بساط قانون حریت مشروع
 که موجب حفظ بیضه اسلام و شوکت دولت و ترقی
 ملت منبسط و آفتاب عدالت از کران تا کران مملکتی
 را نور بخش گردیده ولی بدبختانه هنوز مرکب چاپ
 آن خشک نشده که باز بید نفس مرکز و تحریرکات
 ظالمانه مستبدین سحاب ظلمانی ظلم و فساد متراکم و
 اطراف این خاک پاک را تیره و تار نموده و نعوذ بالله
 نزدیک بود که اساس این بنیان بزرگ از هم پاشیده
 و خاک مذلت و خواری بر سر اسلامیان بیخته شود
 که ناگاه همت و غیرت شما برادران تبریز جلوه
 کرد فداکاری جان و مال در صدد جلوگیری آمده
 . موجب انتخار و مباهات ایرانیان و باعث اعتبارشان
 نزد عالمیان گردید لذا در کمال جسارت عرضه
 میداریم . ای اهالی غیور آذربایجان ، ای جان نثاران

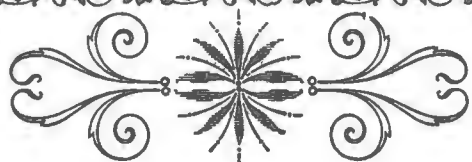
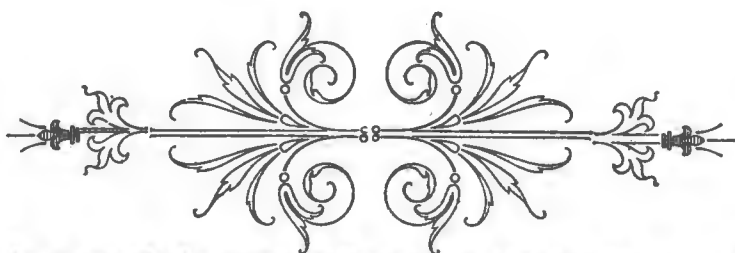
مملکت اسلامی ، ای جان فشانان در راه ترقی مسلمانان!
 ای اجرا کنندگان احکام حجج الاسلام ، ای اعضای
 محترم انجمن ایالتی ، ای یگانه سردار ملت ، ای
 فرزانه سالارامت ، ای کسانی که در تشدید ارکان دین
 مبین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جان
 و مال مضایقه نکردید ، ای کسانی که در نگهداری
 مملکت اسلامی از دست برد اجانب خودداری نفرمودید
 ای کسانی که در ابقاء حریت مشروع و تقیم قانون
 اساسی مساعجه نورزیدید ، ای کسانی که در راه تربیت
 ابناء ملت و قوت دولت کوتاهی نکردید ، ای کسانی که
 قلب جراحات رسیده حضرت حجت عجل الله فرجه
 از دست مستبدین و منافقین مرهم انداخته و خاطر
 مبارکش را از خود راضی ساختید ، ای کسانی که
 شیرازه پاشیده مملکت را دوباره جمع آوری نمودید ،
 ای کسانی که ناموس وطن محترم خود را از بی عصمتی
 اغیار محفوظ داشتید ، ای کسانی که نام رفته شهسوار
 ساله ایران رازنده نمودید ، ای کسانی که در حفظ ملت
 و شرف قومیت از خود گذشتید ، ای کسانی که در
 میدان اخذ حقوق مشروعۀ مقصوبه خود چهار اسبه
 میتازید ، ای کسانی که تلکرافات و وعده های خود در
 قلع و قمع ریشه استبداد و دفاع از وطن محترم خود
 وفا کرده و میکنید ، ای کسانی که حجج اسلام و آیات الله
 علی الا نام در مصائب وارده شما احرار ملت گریان
 و نالان و متصل در آستانه مبارکه حضرت امیر سلام الله
 علیه نصرت شما را خواهانند ، ای کسانی که اجساد
 شهداتان در میان کوی و برزن بی غسل و کفن و
 فقراتان از کثرت قحط و غلابی جان و اطفال صغیرتان
 از شنیدن غرش توپ و تفنگ گریان و لرزانند
 بشارت میدهیم شما را که هر چه در جان فشانی و
 فداکاری مجدّتر باشید بیشتر اساس مشروطیت را
 مشید فرموده و هر قدر توحش اولیای استبداد زید در
 بشود حریت مشروع زودتر جلوه گردد افسرده و

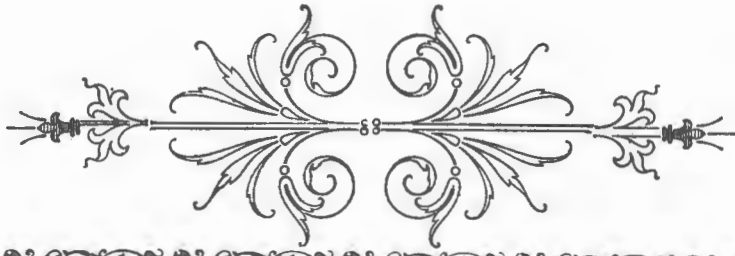
از این سه چیز منفعت نبرد . باید دیگر از کرسکی
 میرد . می هی ! بارک الله بقل و معرفت تو .
 بارک الله بفهم و کمال تو . حالا یک کمی نگاه کن
 بعلم اکونومی پادشاه ایران . و آنوقت پیش خودت
 اقلان خجالت بکش ! و بعد از این خودت را اول
 عالم علم اکونومی حساب نکن . مرد عزیز تو خودت
 میدانی که پادشاه ما کار نمیکند . برای اینکه او
 شاهنشاه است . یعنی در دنیا و عالم هر جا شاه هست
 او بر همه شان شاه است . پس بهیچو آدمی کار کردن
 نمیازد . آمدم سر طبیعت آنرا هم البته شنیده که
 شاهنشاه ایران از آنوقت که به شی یک حب تریاک
 عادت کرده طبیعتش آنقدرها عمل نمی کند . و اما
 آنکه سرمایه است . آنرا هم لابد در روزنامه های
 پارسال خوانده که در ماه ذقعه گذشته آنقدر از
 سرمایه ناک بود که دار و ندار عیالش را برد گذاشت
 بانک روسی گرو که چهار روز چرچر بجهای
 میدان توپخانه را راه انداخت .

پس حالا بعقیده تو باید شاه دستش را بگذارد
 روی دستش و بر تماشا کند بامیربهدار و امیربهدار هم
 نقول ترکمال مال نگاه کند روی شاه . نه عزیزم آدم
 اسمیت ؟ تو اشتباه کرده . علم تو هنوز ناقص است .
 تو هنوز نمیدانی که غیر از طبیعت و کار و سرمایه
 ثروت بچیزهای دیگر هم تولید میشود . بله . نه شاه
 برر نگاه میکند روی امیربهدار و نه امیربهدار مال
 مال نگاه میکند روی شاه . شاه وقتی دید دست و
 بالها تنگ است . ستار خان از یک طرف زور آورده .
 بچه های خلوت هم از یک طرف . برای مواجب تق و تق
 می کنند . میدانی چه می کند ؟ میدهد در دربار
 کیوان مدار یک سفره پهن میکنند . تمام وزرا . امرا
 سردارها . سرتیپها و مجتهدها را جمع میکنند کنار
 سفره . ولیعهد را هم مینشانند میان همان سفره . دلاک
 را هم خبر میکنند . یک دفعه مثلاً از لای عمامه
 شیخ فضل الله یا مثلاً از ر شال صدراعظم مشیرالسلطنه
 در میاید یک گنجشک و میرد میان اطاق . ولیعهد
 چشمش را میدوزد بطرف گنجشک . دلاک خرچ
 عمل را تمام میکنند . آنوقت یک دفعه میبینی که یکصد و سجاه
 و دو هزار دست رفت توی جیبها . می شاهی . سنجشاهی .
 ساه باد . و قران است که مثل باران میرزد توی سفره .
 وقتی بولها را می شمیرند . خدا بدد برکت . شده است
 هفتصد و هفت تومان و دو هزار و یازده شاهی .

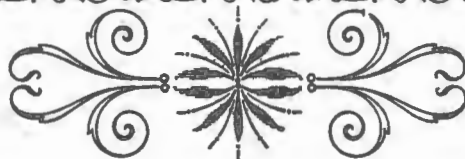
حالا یک بمن بگو به بینم این بولها از کجا پیدا شد ؟
 طبیعت اینجا کمک کرد ؟ یا شاه دستش را از سیاه
 سفید زد ؟ یا یک سرمایه برای اینکار گذاشته شد ؟

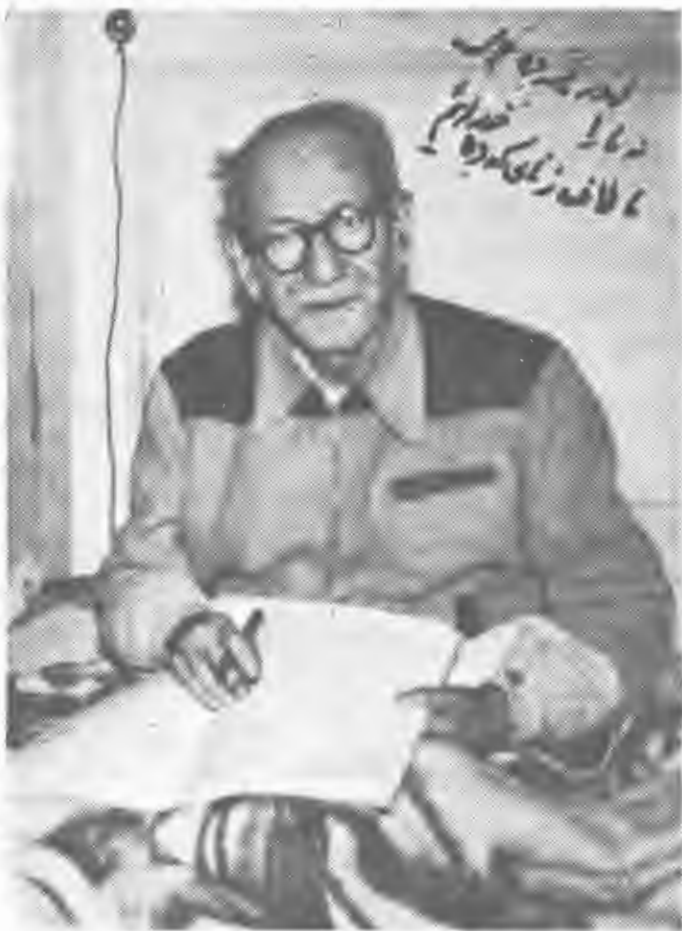
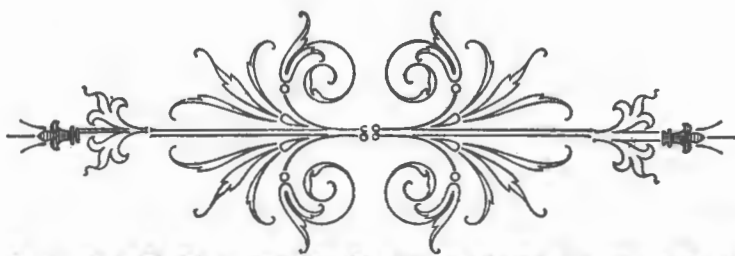
بعد از آن باز می بیند عین الدوله این بولها را ریخت
 توی یک جانخانی و با چهل هزار قشون ظفر نمون رفت
 تبریز . و ستار خان هم نه گذاشت و نه برداشت یکدفعه
 با دو بیست سوار آمد میدان . این طبیعی است که آدم
 از هول جان هفتصد تومان که سهل است هفت هزار
 تومان هم باشد میگذارد و فرار میکند . عین الدوله هم هر چه
 از این بولها مانده بود گذاشت و فرار کرد . و ستار خان
 آنها را برداشته قسمت کرد میان فقرای گرسنه و تشنه تبریز
 ای آدم اسمیت ! حالا باز با اعتقاد تو باید دیگر
 شاه به نشیند بامان خدا . و پاهاش را مثلا بقول تو .
 گفتنی دراز کند رو بقبله . می هی آفرین باین عقیده .
 آفرین باین عقل و هوش . خیر عزیزم شاه باز اینطور
 نمیکند . شاه محرمانه میدهد تفنگ های دولت را
 میرزند توی میدان مال فروشها . یک چراغ حلبی
 هم روشن میکنند میگذارند روی تفنگها . های
 شام شد و ارزان شد ! تفنگهای صد تومانی را میفر و شد
 پازده تومان . شب وقتی حساب میکنند سیصد و
 چهل و پنج تومان تفنگ فروخته اند . آنوقت فردای
 همان روز شاه مینشیند سر تخت کیانی که خدا باو
 عطا فرموده است ! و سیف قاطع اسلام و ستون
 محکم دین مبین و حامی اسلام و مسلمین اعنی سیدنا
 جنرال لیاخوف را هم صدا میکنند . و میفرماید از
 قراریکه بحضور اعلیحضرت اقدس ! همیون ما عرض
 شده است جمعی از مفسدین آشوب طلب که جز
 خرابی دین و دولت و هدم بنیان اسلام و سلطنت
 قصدی ندارند در خانه های خود برای اشتعال فتنه و
 فساد تفنگ ذخیره کرده اند البته تمام خانه ها را مخصوصاً
 باقزاقهای روسی خودتان تفتیش کنید (برای اینکه
 قزاقهای مسلمان ناخرمنند مبادا چشمشان بزن و بچه
 مسلمانها بیفتد) هرکس تفنگ دارد تفنگش را ضبط
 و یکی پازده تومان هم جریمه کنید . آنوقت از فردا
 جنرال لیاخوف هم باقزاقهای روسی خودش میآند
 توی خانهای مردم یعنی میان زن و بچه مسلمانان
 تفنگها را باضافه پازده تومان جریمه و ده تومان
 پول و تنگ یعنی عرق برای مجاهدین اسلام پس میگیرد
 آنوقت آن سیصد و چهل و پنج تومان میشود ششصد و
 نود تومان . این هم مخارج یک اردوی دیگر .
 حالا ای آدم اسمیت . بمن حالی کن به بینم این بولهای
 حاضر از طبیعت تحصیل شده . یا از کار یا از سرمایه
 پس تو هنوز خامی . هنوز علم تو کامل نیست . هنوز
 تو لایق لقب پدر اکونومی پلیتیک نیستی . پدر اکونومی
 پلیتیک پادشاه جمجاه ملایک سپاه پدر والا گهر ما ایرانیان
 اعلیحضرت قدر قدرت فلک حشمت کیوان شوکت
 رستم صولت محمد علی شاه قاجار است والسلام .





صور اسرافیل





دانشگاه تهران
معاونت آموزشی
معاونت فرهنگی

دانشگاه
این خانها با خانها این
آن خانها این مهر مع خانها
این تعلیم این این رکن خانها



۸ شهریور ماه ۱۳۳۴ ه. ش.

